



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ غَافِلِينَ
وَلَا يُفْقَهُوا قَوْلَهُ
وَلَا يَتَذَكَّرُونَ

الحمد لله الذي جعلنا هذا الكتاب
بإذن الله تعالى في شهر ربيع الثاني
سنة 1204 هـ الموافق 1819 م
في مدينة طهران

تتمت
تاريخ
1204 هـ
1819 م

بعد منقوشه بنویس از مولف است مولفنا سید احمد بن سید زینبی علان اسکندری
مصنف زمان ترجمه علماء کرام دارالنهضت است
با اهتمام طابعخانه سید محمد علی

طابعخانه سید محمد علی
تبعه حاجی طاهر سید محمد علی

ع
س
ق
ز
نا
ض
شم
مید
گفت
حك
امكان
بام
س
ار
خ
کنفر
ع
رو
کنفر
س
اسر
شد
حک
تج
باد
ل
ل
ل
ل
کنفر
نیو
نق
یا
م
ای
یت
ند
موا
س
ت
یکا
رل
دو
مور
د
ست

(بسم الله الرحمن الرحيم)

مبارک است بنام تو فتوح کلام — تبارک همک یاذا الجلال والاكرام
اولین نوری که سواد دیده بنشیند به پر تو قبول مقدمات معرفت کسب از رکن نخستند و این
فردغی که ظلمتکده آفرینش را به زیب استعداد علم و حکمت شرف قبول بدستایش و نیایش حضرت
خداوند بی مانند است حلت عظمت و تعالی جده که ارواح پاک، روان با تقدس، اسما صفا
ستاره گان درخشان، کوهای بلند دره با وسیع، محیط فراخ، زمین ثابت، عظمت
طوف عرش است جلال و سرگرم طلسم کار و بار و مدیهوش نیزنگ فتخارند سانه های
سحری بلبل، جلوهای سبغی گل، بهار خرم و دلگشا، نسیم لطافت گینه حیات بخشا به
ایمنگ و نوای ترانه عاشق و ادای دشغوف عجز و کسار اند شمشیر آبار جوانان
عرب تابوسه بر رکاب عبودیت و نزدی، عروس فتح و ظفر را به غوش مرام کشدی
دارد واح گلگون شهدا تابه قطرت یا قوتی لعل نام خونابه خویش خاک راه محبت و نشدی
هم چون مرغان بهشتی با اجنه قرمزی در غنات فردوسین پروبال نگشودی - آری
تا پرتوی از فردغ جمال بی مثالش نمی یافت اشعه سنان بارقه و شمشیرهای
برهنه اعراب کبران تا کبران محیط را بقعه نور و حوضه جو نمیکردنید - و اگر هم
فضل و مرحمتش سایه نمی گستر دستر تا سر دنیا بسایه لوای سعادت التوا و اعلام فرد
فرسای اسلام نمی پناهند - و همچنین بهترین پیرایه که رخسار شاهد دلفریب
سخن را مشاطه کنی ناید و خوش ترین غازه که غدار معانی را از آسته گی بخشد نهضت
نعت حضرت خاتم النبوت است - که نهال برومند سلامت و ریشته های مسعود
دیانت سعادت در ساجه غنچه ابراهیم سحاب فضل و کرم است و نشو و نما یافته و دیوان
معالی و مقدمات تقدسه اخلاقی بنام نامی آن سر دفتر گرامی نیت اکمال شرف اجلال
پذیرفته است - و در حلال غلام و صاحب کرام از است که مقدمه همیشه جنود مجتهد اسلام
و قلب و جناح عا کفری دوزی تر مسلمانند - پر تو نزول رحمت و انافه برکات از پیشگاه اجابت
حضرت قاضی الحاکم شارر و رضه مطهر و روح فتوح سیدنیات و منقحر موجودت و برال اصحاب
انجناب با و نامادی که سپانبر دمنده باد در و زش است و شاخه های رحمان سبز در جنبش تا دنی
که لاله یا قوتی سرخ بر ساقه های مردین سبزه از پرجم فتح و سعادت بر سنان عزم و ارادت
اسلام نشانی دهد در خسار رزین خورشید توی پرد های خونین شفق در هر صباح مسا از آفتاب
جال شهد از بر نقاب گلناری خون بیانی کند آیین -

اما بعد از آنجا که علم در تاریخ گذشته گان و دستن موجه با ارتقا و نخطاط عالم اسلام

6
Copy
0052P
5N70

رز ص ۱
۱۲
صله ف
رز ص ۱۵
صله ف ۱۶

برای کاذب و مسلمانان و خصوصاً حزین ریشیده امروزه شان امر نیست محترم و فرض نیست لازم و کتسب این علم
 باعث بقا روح شجاعت و ادامه دامن حیات سعادت این ملت شناخته میشود و یادگار روزگار زندگانی
 و دوره با مسعود و درختان ائمه دین و حفظ آثار و نصیای شاه کاری با اجداد و سلف صالحین فرض نیست از بنا
 دیانت و تحجاف است شمرده میشود هم در زبان فارسی هم چه تاریخی که آن سرگذشت است با مقدس
 و شیوات مبارک ابراندازه فهم علم بطور تفصیل تسهیل شرح هر موجود نبود اینها تاریخ
 مقدس فتوحات اسلامی بعد از گذشتن فتوحات نبویه تالیف فرزند عصر و الا و علی الهیمة
 عظیم ایشان شیخ الاسلام قطار حجازیه مفتی سادات شافیه در مکه مکرمه مولانا سید احمد
 ابن سید زینی دحلان اسکندریه بجموعه نجیان که مشتمل بر اولین فتح زمان خلافت
 سوق جیش سامه بن زید رضی الله تعالی عنه تا فتوحات سلطان عبدالحمید ثانی از حیت جزای
 کلام و طلاقت بیان صحت اخبار و ائمه و دشمنان اطلاعات تاریخی صحیح و جامع بقلم میرد در سال
 ۱۳۰۲ هجری قمری تالیف شد از زبان عربی بفارسی که فارسی بان افادتی دید و انبای وطن با
 افزایش در نوروز سال ۱۳۰۹ هجری شمسی مطابق ۱۳۰۳ قمری که نوروز فتوحات اندر شاهی
 سراسر افغانستان ابرار لطف و موهبت بخشوده و کران تا کران وطن ابوبه سعادت
 و امنیت آگشوده بود بحسن کوشش و سلامیت کستری و صفا عقیدت دین پروری
 جناب مستظرف شجاعت ناب عبدالرحیم خان نایب لار شهر اسپسر مرحوم عبدالقادر خان کوهستان
 قوم صافی در حالیکه اداره نظم و نسق امور ملکی و کفایه جهات عسکری این ولاد داشتند
 بصرف پول زیاد از مال شخصی خودشان مجاهد و خالصاً بخدمت خلق هم از طرف غلامان
 با مرد حکام موافق الیه ترجمه تالیف گردید و این ترجمه بنام توارخ اسلام که نام معنوی
 و تاریخی نیست نامیده شد - از زو میرد و بعد از بلندین فقیر و ناله های حزین این
 تاریخ روان با فسر و حساس آمده ما از خوب غفلت پیدا و از مستحقان بسیار کرد و بدیم
 زمین تار که گذشته گان با خون سرخ خوش گلزار نمودند و میراثی که اسلام با بقرانی اولاد
 بغدادی جان به مرگ جوانان خود حاصل کردند و قالی را که چندین بار با ب دید تر نموده و بخون دل
 چون نوبت بار رسید با کمال دانت و پستی اعاده نموده و به نهایت ذلت و زبونی بدست
 دشمن سپردیم - در هیچ دشمن ننگند آنچه بخود ما کردیم (بقلم خلیل) اما متخلص خلیلی که بهشتا سر شد
 دیباچه کتاب بنده احکام نایب سالار تو صوف (بقلم خلیل) اما متخلص خلیلی که بهشتا سر شد
 و بعد مولف او صوف میفرماید که میگوید بنده فقیر خادم طلبه علم بالمسجد ارام کثیر الذنوب و الا نام
 المرثی من به انفرن احمد بن زینی دحلان غفر الله له دلوالدیه دستاخیه و محبیه و اسلمین
 اجمعین که این چند در کلیست جمع کردم به غایت مختصار در ان فتوحات اسلامی که صحاب
 النبوی صلی الله علیه و سلم و کسانیکه بعد از ایشان از خلفا و اولادند با آنچه در ان میدانید که رضی الله عنه واقع
 گردید بود شروع نمودم این کتاب فتوحات اسلامی بعد از فتوحات نبوی نام نهادم پس اول ان فتوحات
 سوق جیش سامه بن زید است که با پیشود اللهم اغفر للمؤلفین و لمن یغفیر و لسائر المؤمنین

ذکر فرستادن جيش اسلامه رضی الله تعالی عنده

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در آخرین زمان حیات خود لشکری را تحت قیادت
اسامه بن زید رضی الله عنه آماده کرده ام نمودند بموضعیکه در پیش زید بن حارثه شهید
گردیده بود در فوج با کفار متقاتله تا یک طرف اکناف سرحد بقیع و در دو روز راه را که از زمین فلسطین
و مشرقی شام است تا بقیع میل هم ستوران به کام نماید لیکن پیش از رفتن لشکر اسامه حضرت
صلی الله علیه و سلم بدار بقارعت نمود و انا لله و انا الیه راجعون { لهذا
وقتیکه حضرت ابابکر رضی الله عنه بر سر منده خلافت نشست با آنکه بعضی از اصحاب
رای به تعطیل سوق جنگ دادند و از طرف دیگر بسیاری قبایل عرب آمدند و حضرت صدیق
رضی الله عنه با عزم متین و فکر زین فرمودند اولین امری را که اجرا نمایم همانا سوق جيش
اسامه رضی الله عنه است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حین حیات خود بجهت نموده اند
اگر در نده گمان وجودم را پاره پاره نماید از اراده خود منصرف نشود تا بهم شد بنا بر آن
اسامه و متابعینش را برای سرکوبی اهل ارتداد و جانب بلاد مضافه فرستاد آنها بعد
از قتل و غارت و اسیر نمودن مالی اسی در طرف چهل روز مراجعت نمودند الحق
فرستادن جيش اسلامه رضی الله عنه یکی از اعظم و انفع امور اسلام بود چه اعراب قوت
و سطوت مسلمانان بی برده از غرهباسه که بدل می پرورانیدند انصراف زیدند
پس از وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیاری اعراب مرتد شدند مگر قریش و بنی قریظ
که خداوند آنها را بدین مبین اسلام ثابت گردانید لیکن گمانه ذریعه ثبات قریش
سپیل بن عمرو عامری شد که مانند حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه بواسطه خطبه هدایت
کافی خود مردم مدینه منوره را از وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم خبر داده به پابندی
اسلام توجیه نمود - زمانیکه خبر مصیبت اثر رحلت آنحضرت صلی الله علیه و سلم مکه مگر
رسیده از اثر جاکا پیش از لزل و اضطراب جاری شد و نزدیک بود اهل مکه از اسلام
عودت نمایند سپیل بر در صعب کعبه ایستاد و فریاد زد اهل مکه با طرفش گردانیدند بعد
از حمد و ثنای خداوند بی همتا مردم را از وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم آگاه گردانید
فرمود ای مردمان کسیکه معبودش محمد صلی الله علیه و سلم بود او بخرد و سوا علی معبود
نموده و هر کس که حق تعالی معبودش میباشد خداوند بصفحت حیات موصوفست
که برگزینی میرد ایا نمیدانید که حق جل و عالی شانه در قرآن مجید خود فرموده اِنَّكَ صِدِّيقٌ
وَ اَمْرٌ مَّصِيْبٌ وَ يَزِدُّ رَجَائِي وَ مَكَرٌ فَرْمُودَةٌ وَ مَا حَمَلَكُ الْاَلَمُ الرَّسُوْلُ قَدْ خَلَّتْ
مِنْ قَبْلِهِ الرَّسُوْلُ الْاَحْمَرُ لَا يَهْدِيهَا النَّاسُ نَجْدًا وَ نَدَّ قَسَمٌ مَا وَ قْتُ يَكِي

بقیع
شهر بقیع
دو شهر و پنج مین
شام در احوال لغوی
بجمع

دارد
قلعه ایست از
نواحی شام

تضاعف
پد تپیل
از زمین
انسلی
موضع مستقیم
بشام
بجمع

رز ص ۱۲
رز ص ۱۳
صلد ص
رز ص
کلد ص

که اقیاب جناب در طلوع و غروب خود یاد و مت رزندان دین حسین نمند خواهد بود. و ای
اهل که بطور نباشید که آخرت از همه ایمان آوردید و اول مرتد شوید. و الله که حق جل جلاله
این دین اینهاست کمال میرساند چنانچه خودم رسول الله صلی الله علیه و سلم را در مقام تنها
ایستاده دیدم که میفرمودند ای مردمان با من بگوئید لا اله الا الله تا در نعمت و سعادت باشد
و اجل گردیده تمام قبایل و شیبا را مطیع کردند و جمیع طوایف عجم بنا جزیره پروازند قسم بالله تعالی که چنانچه
قیصر روم و کسری فی سبیل الله اتفاق خواهم نمود لیکن بعضی مردمان قول تصدیق میکنند و برخی
استهزای پندارند اکنون جزو از آنها بمعرض ظهور رسیده سوگند بخدا که باقی هم وقوع می باید
بعد سهیل رضی الله عنه خبر فوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلافت حضرت صدیق رضی الله عنه را
بیان نموده گفت این خلافت با عت تقویت اسلام است من بعد اگر کسی را دیدم
که مرتد شد البته سرش را از بدن جدا خواهم ساخت یا معشر المسلمین بخداوند توکل
کنائید که دین اسلام حق و قائم است و کلمه شکر کامل ایند که خداوند کسی انصرت میدهد
که او تعالی انصرت نماید { مقصد از انصرت نمودن خداوند تعبد و تسلیم است }
الله تعالی مقوی دین شما که اسلام است میباشد که شمار ابواسطه بهترین شاگردی حضرت
ابا بکر صدیق رضی الله عنه جمع نموده است حاضرین از اشباع خطبه سهیل رضی الله عنه متأثر
و متنبه گشته خود را از آنچه اراده داشتند مانع نمودند. بی این خطبه سهیل رضی الله عنه
همان مقام و مرتبه است که رسول الله صلی الله علیه و سلم در غزوه بدر را بر ابراهیم فرمودند
سهیل رضی الله عنه در آن غزوه از جمله اسارای قریش بود که بدست مسلمانان گرفتار شد
و از آن فصاحت و بلاغت زیادی بوده قبل از مشرف شدن بدین اسلام بذریعہ خطابه
فصیح و بلیغ خود کفار را بهیچان آورده بمقابله و محاربه آنحضرت صلی الله علیه و سلم تحریص مینمود
لیند از مانیکه سپرد دست مسلمانان گردید عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم
مرا اجازه دهید که دو دندان پیش من سهیل رضی الله عنه را بکشم تا دوباره زبان بطعن شما
نگشاید زیرا البتة لایس او مشقوق بود چنین شخصی را اگر از دو دندان پیشین محرم سازد
کجا کرده نمیتواند رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود یا عمر رضی الله عنه بگذار سهیل رضی الله عنه را
چرا که او مقامی صاحب میشود که تو وی را مدح نموده مذمت نمائی - این بود که سهیل
رضی الله عنه اهل مکه را بوسیله خطبه خود از کفر باز داشته بدین اسلام ثابت قدم ساخت
این خطبه همان مقام و عود است که صحاب رضی الله عنهم از زبان معجز بیان آنحضرت
صلی الله علیه و سلم شنیدند سهیل در وقت فتح مکه مخطوم ایمان آورده در غزوه بدر بود که
از هجرت بدر جزه رفیعه شهادت فایز شد بقول بعضی مورخین در سنه هجرت اجماعی بود

دینار و ادع گفته بدر عقبی شتافت. نسبش لوی بن غالب بن رسول الله صلی الله علیه و سلم جمع میشود
 زیرا که سهیل رضی الله عنه از بنی عامر بن لوی بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم از بنی کعب بن لوی
 لهذا از اشراف قریش بوده در فصاحت و تقریر و وسعت تام داشت - بنی ثقیف خود را از
 بذریعه عثمان بن ابی العاص ثقفی رضی الله عنه باسلام ثابت ساخت که او هم مانند سهیل رضی الله
 قوم خود را در غلط و نضیحت نمود بر اثر آن قومش بدین اسلام ثابت و راسخ ماندند :- ظهور
 مسیله که ابی یامه و طیحه بن خویلد اسدی ربی اسد و عطفان اسود غنسی در ولایات یمن
 و دعوائی نبوت کاذبانه شان قبل از وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم وقوع یافته بود خدا تعالی
 فیروز دینی را بر اسود غنسی مسلط کرده که او را مقتول ساخت خیر قلمش را آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 در حین حیات شنیده در بدو خلافت حضرت صدیق رضی الله عنه بین مردم انتشار یافت
 احوالات مسیله و طیحه انشاء الله بیان خواهد شد. بعد از رحلت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بود که اکثر از قبایل عرب متکشتمه بودند مصیبت مسلمانان عظیم گشت بهر دو نصارا
 سر با تفرض خود بار بالا نموده تفاق عام گردید و مسلمانان مانند گوسفند های میده در
 شبها بے سر گردیدند اش خصم طراب در بین آنها شعله در گشت ارتداد قبایل عرب مختلف
 بود. بعضی میگفتند که اگر محمد صلی الله علیه و سلم پیغمبری بود موت نمیداشت و برخی عقیده
 داشتند که نبوت او بموتش منقضی گردید و من بعد ما کسی اطاعت نمیکند و بعضی از
 ایشان میگفتند که به خدا تعالی ایمان داریم و بعضی معتقد برین بودند که ایمان
 داریم بخداوند و شهادت میدهم بر اینکه محمد صلی الله علیه و سلم رسول الله است و نماز را
 او میکنند لیکن اموال خود را به شما یان نمیدهم یعنی زکوة را ادا نمیسازیم اما حضرت
 ابابکر صدیق رضی الله عنه فرمودند که زکوة مانند نماز است بخداوند قسم که اگر یک انوف
 بند آستری را که بر آرسول الله صلی الله علیه و سلم میدادند از من باز دارند حتی المقدور
 با ایشان مقاتله خواهم نمود. در این باب حضرت عمر رضی الله عنه و ابوعبیده ازاد کرده
 ابی حذیفه و تعداد زیادی از صحابه رضی الله عنهم هم ای حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه
 مجادله نمودند و این گفته حضرت عمر رضی الله عنه از جمله مقالات و مجادلات شان است
 که بخداست حضرت صدیق رضی الله عنه فرمودند که - مردمان بمنزله وحشیانند با ایشان
 رفق و الفت نائید ابوبکر صدیق رضی الله عنه بچویشان فرمودند که یا عمر رضی الله عنه
 من از تو امید نصرت داشتم و حال آنکه تو آمده مرا از قتل مرتدین باز داری چه مناسبت
 دارد که در حین جاهلیت نهایت شجاعت در وقت اسلامیت ضعف سستی در صورتیکه
 وحی منقطع و دین اکمال یافته باشد چه گونه زنده گانی نمایم که دین نقصان یابد بخداوند

مسکن مسیله که ابی یامه
 ده روزه مجال بخند
 موصیفت نامل از حین
 خلافت حضرت ابابکر صدیق
 بدست خالد ابن ولید فتوح
 و مسیله مقتول گردید
 معجم البلدان

رز ص ۱۲
 ص ۱۲
 رز ص ۱۲
 ص ۱۲

قسم تا وقتیکه بدست شمشیر گرفته بتوانم همراه اهل ارتداد جهاد می نمایم اگر چه یک تن آید
 اشتری از من مانعت نمایند . حضرت عمر رضی الله تعالی عنه فرمودند چون اعراب
 بواسطه اموال خود بخیل میکنند اگر از زکوة بده اسبینه معافشان فرمایند بشکوست
 حضرت ابی بکر از تمام اینها آبا نموده فقط قصد مقاتله کردند عمر رضی الله عنه گفت که بگذارم
 جبهه همراهی مردمان مقاتله نمایند و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده
 اَحْرَبْتَ اَنْ اَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا اِلَّا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللهِ
 فَاِذَا قَالُوْهَا عَصَوْنِيْ وَمَا تَمَّ وَاَمَّا الرَّهْمُ اَلَا يَحْتَقُهَا بِغَيْرِ اِذْنِ خَدَاوَنَد
 مامورم که همراه مردمان مقاتله نمایم تا حدیکه بگویند لا اله الا الله محمد رسول الله
 بعد از گفتن این کلمه طیبه محفوظ و مصون میگرددند از طرف من از ریحتم خونها و اخذ
 اموالشان ابوبکر رضی الله تعالی عنه گفت که آیا آنحضرت صلی الله علیه وسلم نفرمودند اَلَا
 يَحْتَقُهَا وَاَزْجَلَهُ اَتَمَّ حَقُوْقِ كَلِمَةِ طَيْبَةٍ خَوَانِدَن نَمَارُو دَادَن زَكُوَّةٍ اَسْتَبْحَاوَنَد قَسْم
 اگر تمام مردم مرا ترک گویند و از مقاتله منعم کنند در مقابل دادن زکوة اگر چه یک نو
 بند شتر باشد تنها بنفس خود همراهی شان جهاد می نمایم حضرت عمر رضی الله عنه گفت و آ
 این دیگر چیزی نیست مگر دیدم که حقیقتا سینه ابوبکر رضی الله عنه را برای قتال شمشیر
 گردانیده و باصحاب فرمود که ایمان با بکر رضی الله عنه ترجیح دارد بر ایمان تمام امت
 در جهاد با اهل ارتداد و عبد الله بن مسعود رضی الله عنه فرموده که بایان بعد از رسول الله
 صلی الله علیه وسلم در مقامی بودیم که اگر خداوند حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه را
 بر ما منت نسیکد شک نزدیک بود که هلاک شویم زیرا ما اجماع نموده بودیم که سبب
 اتمام بنت محاضر بنت لبون با اهل ارتداد و قتال نمایم همین بود که خداوند
 حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه را بقتال مرتدین هدایت نمود و تمام اصحاب را ای
 صحاب دهنسته اتفاق نمودند انس بن مالک رضی الله عنه گفته است که اصحاب
 گفتند قتال با نعی زکوة کرده است و ایشان اهل قبله اند اما حضرت صدیق شمشیر خود را قلاب
 نموده بر آن مقاتله با اهل ارتداد تنها بر اید اصحاب هم بجز از متابعت چاره ندیدند
 معلوم است که اینجکات و افعال حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه ناشی از کمال شجاعت
 شان بوده ابابکر بن عیاش میگوید از اباحصین شنیدم که میفرمود بجز از بیابولودی اهل
 تر از حضرت ابابکر رضی الله عنه تولد نیافته و در قتال با اهل ارتداد در مقام نبی از بیابولودی
 رضی الله تعالی

بنت محاضر شترانه یکجا
 که از زکات است و بیعت
 واجب میشود
 بنت لبون
 شتر ماده در مساکه از
 زکوة سبی شش شتر
 واجب میشود

ذکر واقعه اول

و قتیکه این بلای آید و در آننگه مسلمانان گردید بعضی از مرتدین حبه استیلای مینه منوره
 و استیصال صحابه رضی الله عنهم گریستند بنا بر آن جمعی عازم شدند که امور مسلمانان را
 بزبان جاہلیت رجعت دهند و این اجبیت عبارت از بنی عبس و بنی نضیر بود که بموضع
 ابرق نزول نمودند و بعضی از ایشان ہمراهی می از بنی اسد و بنی کنانه بموضع ذی القصر
 اشتغال کردند جامعاً بقسم سفارت نزد حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه فرستادند که با او
 نماز بر ما اقتضار و اکتفا نموده گرفتن زکوٰۃ را از ما ترک نمایند حضرت ابابکر صدیق
 رضی الله عنه ابابکر کرده تدارک حرمت شهر را نمودند حضرت علی کرم الله وجهه وزیر طلحه
 و عبد الله بن مسعود رضی الله عنہم غیره را حجت حفاظت شهر به نقب یا ارسال نمود
 و قتیکه سفر برگشته از قتل اهل نینہ قوم خود را آگاه نمودند آنها بر اثر شنیدن
 قتل مجاہدین در سوال خود بر مسلمانان نگردد نقب نامتکبر و متعجب بودند جمله
 بروند آنها نزد حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه کسی فرستادند تا آمد او فرمایند
 و آنحضرت رضی الله عنه بمخبر شنیدن با اصحاب از مسجد خارج تر شترهای آبکش
 سوار شده یکطرف نقب یاروان گشتند اهل ارضه از آن مشاهده بحال
 رو بفرار گذاشته مسلمانان ایشان را تا موضع دیشب تعقیب نمودند
 و مرتدین بموضع ذیجسی به هم رسیدن کمین گرفتند مسلمانان در حالیکه ایشان را
 تعقیب مینمودند بان موضع رسیدند کفار غبار مشکهاست خشکی که دمید و مابین
 آنها را پر از یک گروه بودند برگزاشتران آنها انداخته بروی مین می کشیدند
 شتران از ترس آنها رو بطرف مینه منوره گریختند از فضل خداوند کسی از مسلمانان را
 اذیتی نرسید بجان کردند که اصحاب رضی الله عنهم را ضعف سستی عارض گردید
 بنا بر آن این خبر را به ذی القصر با اقوام خود ارسال نمودند اهل ذی القصر نیز درین
 موضع آمده همه جمع گردیدند و همین شب حضرت صدیق اعظم ^{رضی الله عنه} خود را تعقیب و آراسته
 نموده بر اسب سوار گوی آنها شافت پیش از طلوع فجر باد شمنان دین طاقی گشته
 و هنوز آن جمال از حال بر طلال خود آگاه گشته بودند که خود را در زیر شمشیر مجاہدین
 اسلام یافتند و هنوز اصحاب از افق سرکشید بودند که آن دشمنان حقیقت و فرار
 گذاشند و جیوشن باهوش ابابکر بر آنها غالب گشته اکثریہ آنها را قتل نمودند و حضرت صدیق
 رضی الله عنه با همراہان خود تا ذی القصر ایشان تعقیب نمودند این اولین فتحی بود
 که در زمان سعادت اقران آنحضرت رضی الله عنه واقع شده بود مقرر با جمعی از مسلمین

از ص ۱۲

از ص ۱۲
ابرق موضع در راه
که کرمه و منزلت

از ص ۱۲
از منازل ذیال
معجم البلدان
ذی القصر منزلت

از ص ۱۲
از منازل عرب
معجم البلدان

۳
در نجیب موضع خوب
زاریت از منازل

در آن موضع مقرر فرمود باین واقعه حضرت ابابکر مشرکان ذلیل و مسلمانان عزیز و مستبر گردیدند
 بعد از آنکه اسامه رضی الله عنه مرجعت نمود حضرت ابابکر رضی الله عنه او را در مدینه مشوره
 خلیفه ساخت و خود همراه جمعی دیگر و ذی القصد را سیر کرده بموضع ابرق آمدند نزول
 کردند و بامرتین مقاتله کردند مشرکان را شکست داده حلیفه را اسیر ساختند و دو
 قبیله بنی عبس و بنی بکر را اثر گمراهی خود تنزل تزلزل یافتند و حضرت ابابکر رضی الله عنه
 چند روزی ابرق توقف کرده و اکثریه از بلاد بنی نبیان علیه نموده بدینه شریفه
 مرجعت کرد قبیله بنی عبس و بیا بعد از هزیمت بموضع بز اخه جانب طلحه آمدی متوجه
 گشتند ابوبکر رضی الله عنه از شنیدن این قضیه لشکری ترقیب داده و یازده بیرق فرستاد
 و بر هر بیرقی امیری نصب کرد و خود بشخصه بر آن مقاتله کفار خارج شده مردم را
 به جاد امر فرمود مسلمین بر آقان جهال آمده گشتند در بسیار دیار مقصود یعنی بز اخه شدند
 خود حضرت ابوبکر رضی الله تعالی عنه با صد نفر از مهاجرین انصار بیرون گشتند او را حضرت
 خالد رضی الله عنه سپرده سیر کنان بموضع ذی القصد فرود آورده و چندی انتظار با مسلمانان
 میکشیدند درین حین قبایل: اسلم، غفار، غزینیه، اشجع، و جمیه که در آن
 حوالی بودند کس استاندند تا که برای جهاد آماده شوند مسلمین از دیون رسول حضرت
 صدیق رضی الله عنه و شنیدن پیغام شان همی گشته از هر ناحیه و می آوردند تا که عده
 آنان کثیر گردید چون حضرت عمر و حضرت علی رضی الله عنهما دیدند که خودشان بنفسه آماده
 سیر جهاد میباشند در رجعتشان بسوی مدینه منوره مکالمه کردند حضرت عمر رضی الله عنه فرمود
 یا خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم برای قوت مدد رسان باش زیرا اگر گشته شوی
 اسلام را از مصیبت خود مخزون می سازی مردم مرتد شده حق از باطل است مسکرو
 مع ایقدر معارضه میدنا ابوبکر رضی الله عنه چنان ظاهر میساخت که خودشان با نفس خود
 اراده سیر دارند. دارقطنی از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت کرده است
 که چون حضرت صدیق رضی الله عنه بجزم مقاتله بر مرکب خود سوار گشت سیدنا علی کرم الله
 وجهه عنان را حله شان گرفت گفت یا خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم کجا سیر
 میفرمائی و آن قوی که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در روز غزوه احد فرموده بودند
 میگویم شمشیر انقلاب کن و ما را به مصیبت خود مبتلا مسأ و بدینه منوره مرجعت
 ما سوگند بخدا که اگر از نفس شمار ما مصیبتی برسد هرگز نظام اسلام بگوشن نمی یابد بنا
 بر الحاح ایشان مرجعت بدینه منوره نموده و امر را برای مقاتله اهل ارتداد هر
 طرف مصین و موظف فرمود.

خطبه
 امر خود لشکر را گویند
 تا پس
 بز اخه
 موضعیست از قبیل بنی
 سله

ذکر سیر خالد بن ولید رضی الله تعالی عنه بطرف بزاخر برای مقابله
طلیح بن خویلد الاسدی که از قبیله بنی اسد بن خزیمه
بن مدرکه بن الیاس بود

طلیح بن خویلد از رحلت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر دعوی نبوت کذبانه خود قیام نمود
میگفت که جبرئیل علیه السلام بر من نازل میگردد و بعضی کلمات پهلویده مسجعی نمود
که سامع از شنیدن آن متنفر میگردد و مسجعات آتیه از اکاذیب است.

والحجامة والیهام ومصر والاصوام قد ضمن قبلکم باعوام لیبلیخن
ملکنا العراق والشام بعد اتباع او از بنی اسد و غطفان کثرت یافته تبعه

خود را از مسجد در نماز منع نموده میگفت سجده نمودن بنحاک آلوده کردن روی قبیح
نمودن پشت با رخداوند پسند ندارد حق تعالی اباید در قیام ذکر و عبادت نمود

بعد ابو بکر رضی الله عنه خالد این ولید را با عده زیادی از مهاجر و انصار که عدی بن
حاتم را همراهی هزار نفر از قبیله طلیحی نیز با او ضمیمه گردانید بود بمقابله طلیحی فرستاد

طلیحی قبلاً ایمان آورده بود لیکن در حین حیات آنحضرت تمرد گشته بود سطره که در فتن
کمانت چهارت هشت دعوی نبوت نمود بعد از رحلت آنحضرت صلی الله علیه و سلم

کار طلیحی انتشار یافته قبایل بنی غطفان و هوازن و غیره به او گردیدند عینیه بن حصن
قراری نیز مرتد شده بطلیحی ملحق گردید تمام اهل اجداد بموضع بزاخر اجتماع نموده

خالد رضی الله عنه مع اصحاب خود ایشان را قصد نمود بعد از مقابله شدید مرتدین
بهرمیت یافته بعضی مقتول و بعضی بدین اسلام عودت کردند خود طلیحی از مشاهده خیال

بر سپ خود سوار و زینش را بر دوش ساخت و در شام آورده از تهله که بجایست
نقل است که چون طلیحی با هزارم یافت بر جمع از اصحاب خود ملاقی گردیده گفت چه موجب

شکستتان گردید مردی سوار پیش اظهار نمود که ما یان دست داریم رفیق یان قبل از
خودمان گشته شود لیکن با قومی مقابل شدیم که تمام شان آرزو دار و قبل از رفیق خود

مقتول گردید این بود سبب بهمیت ما خالد رضی الله عنه پیش از مقابله و مقابله عکا
بن حصن اسدی و ثابت بن ارقم انصاری ابصورت طلیحی فرستاد تا که از احوال دشمن

دخوف یابند و ایشان بجبال برادر طلیحی مقابل شده او را کشتند زبانی که این خبر
بطلیحی رسید همراهی برادر خود سلمه بر آمده عکاشه را طلیحی ثابت اسلمه شهید نمود

بعضی گفته اند که آن دو نفر به جبال برادر طلیحی مقابل شده اراده کردند که او را به نزد
ابا بکر رضی الله عنه ارسال نمایند مگر خود جبال گفت کردن مراعطع نماید بهتر است

رز ص ۱۲
ر ص ۱۲
ر ص ۱۲
ر ص ۱۲
ر ص ۱۲

از آنکه آن محمدی خود را بمن ویت میدید چون قتال ابتدا از طرف طلحه و اقراس شروع شد
رضی الله عنه هم مسلمانان را بمقتله تحریر نموده فرمود یا معشر الانصار الله الله و دخل
مشرکین شده صفوف فریقین مخلوط و مبارزه شدت یافت . حضرت خالد رضی الله عنه
در آن روز با دو شمشیر خیان مقاتله نمود که هر دو شمشیرش شکست و عینیه بن حنین با قوس
که بمقتصد نفر بودند از طرف طلحه محاربه می نمودند بالاخره خداوند مسلمانان را نصرت
داد و قوم طلحه انزمام یافتند عینیه و قره بن میره اسیر شده مجاهدین اسلام را از
نزد ابی بکر رضی الله عنه فرستادند بجزوه حضرت صدیق رضی الله عنه رسید پس
بدین اسلام رجعت کردند طلحه بعد از بنزیمت قوم خود بجانب شام رفته نزد قبیله
بنی عنسان گشت نمود تا آنیکه ابابکر رضی الله عنه وفات نمود و قبیله بنی سده غوه اسلام
آوردند طلحه نیز بدین اسلام مشرف شد خدمت حضرت فاروق رضی الله عنه آمد بعت
نمود عمر رضی الله عنه فرمود یا طلحه تو قاتل عکاشه ثابت رضی الله عنه یباشی بخداوند قسم ترا
دوست ندارم طلحه بچوب گفت شهادت آن در مرد شمارا محزون سازد زیرا که آنها بدست
من بدو چه شهادت مگرم گردیدند و من در حال کفر مقتول نگشتم طلحه از پهلوانان مشهور
و در فتح عراق با اهل فارس آثار جمیله از او ظاهر شد در سنه سیدیم از خیرت بولایت نهادند
بر تبه شهادت فایز گردید چون حقتالی این خدایان بر بنی آمد واقع گردید و هر یک یا
خالد رضی الله عنه لشکر را سه اندک اطراف پراکنده ساخت تا بر بچه قادر شوند بگیرند
بنابر آن مردم سبب غیبت اسلام یا از بیم شمشیر بجانب خالد رضی الله عنه می آمدند بعضی
خالد رضی الله عنه را هم ترک کرده نزد ابابکر رضی الله عنه می رفتند خالد رضی الله عنه بعد از
فراغ امور بنی اسد عنان عزیمت را بجانب بنی تمیم منعطف نموده به بطاح که از زمین
انجاست آمد گشتند هیچ جمعیتی در آن موضع ندیده لشکرهای بنو امی بنی تمیم متفرق
ساختند برین زمین مسلمانان به دو از ده نفر از بنی تمیم که مالک بن نویره تمیمی از آنها بود
مقابل شدند این جمعیت از زمره مرتدین مانع الزکوة بوده ایشانرا نزد خالد آوردند
صاحبان اسیر گشته گان مالک اصحابش اختلاف کردند جمع می گفتند که ایشان
سلام آورده اند کاری با آنها نداریم و قومی برین بودند که اینها داخلین اسلام کردند
قتل و سبی شان بر ما حلال است را سه خالد رضی الله عنه همچنین بود لهذا به قتل شان
مرفر نموده مسلمانان آن را زده نفر انگشتند و خالد رضی الله عنه زوجه مالک را
بسکاح خود در آورد بعضی گفته اند از مالک خالد رضی الله عنه کلامی شنید که دلالت بر کفرش
مینمود که این جمله از اقوال مالک بود: ان صاحبکم قد قوی یعنی صاحب شما

به تحقیق وفات نموده و گفت صاحب و غیره حضرت خالد رضی الله عنه فرمود ای مالک عتق صلی الله علیه
 و سلم صاحب است و صاحب نیست بعد از تکرار بیان قصدش او بنهت مقتولش ساختند و بعضی
 میگویند که مالک با مع یازده نفر دیگر بقسم محبوس به ضرار بن آذور سپردند و در آن شب با زن
 می یارید منادی حضرت خالد رضی الله عنه در بین مسلمانان ندا کردند که محبوسین خود را وفاء کنید
 و وفاء گفت بنی کنانه کنایه از قتل بود و لذا ضرار رضی الله عنه که از بنی کنانه بود محبوسین را مقتول
 ساخت و قتله حضرت خالد رضی الله عنه این عمیره را شنید تا مسقف کنان برآمد لیکن در آنوقت
 مسلمانان از قتل فارغ گشته بودند و حضرت خالد رضی الله عنه فرمود چیزی که خداوند اراده
 نماید اجرا میشود . بعد از آنکه خالد رضی الله عنه خدمت حضرت ابابکر رضی الله عنه مشرف شد
 از وی در باره مالک استفسار نمود خالد رضی الله عنه کو ایفک بیان نموده معذرت خواست
 و عذرش قبول شد حضرت عمر رضی الله عنه منیج است که خالد رضی الله عنه بقصاص خود برسد اما
 حضرت ابابکر رضی الله عنه فرمود یا عمر رضی الله عنه زبان خود را در باره خالد رضی الله عنه نگه دار
 زیرا او شمشیر نیت از طرف خداوند بکفار مقرر گشته و من آن را سیف بغلاف نمیکشم بعد
 حضرت ابابکر رضی الله عنه او لیا مالک باقی نقری ادیت داد . مالک همین حیات
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم مشرف بحضورشان شده و دین اسلام را قبول نمود بعد از آن
 برای اخذ کوفه قوم خود را مورد آور شده بود و قتی که خبر حلت سوال شد صلی الله علیه و سلم را
 شنید اموال را خورده و اسپر صاحبانش را دگر و چون استعدا از خالد رضی الله عنه پذیرفته
 گشت حضرت ابابکر رضی الله عنه او را بر فتن پیامه چینه سر کوبی مسیلمه کذب فرمود
 بنابراین هر آن اصحابی که با نظرش متوجه شد . قبلا ما ذکر خبر سجاح بنت حارث تمیمیه را
 که دعوی نبوت نمود مناسب میدانیم .

ذکر سجاح بنت حارث

سجاح بنت حارث از جزیره همراهی قوم خود و جمعی از بنی تغلب قصد محاربه با قبایل عرب
 برانده و تبعه گراه خود را با لفاظ مقفی خود فرغیده و در راه گذاشته و قبیله بنی تغلب که بادی معاوی
 نموده بود ایشان را تا خیلهای آن بودند با عساکر خود یکسر بطرف قبایل اعراب می آمدند مانند
 مسیلمه و طیحه کلمات مسجیح ساخته که عبارات آینه از آن دروغ باقیها او بیاشد اعدا
 الکتاب و استعد و اللزهاب ثم غیر و اعلى الکراب فطیس و نهم
 حجاب سجاح اراده داشت که همراهی پیش خود در و بطرف مینه بیاید اما قوم او
 را پیش اگر در نیده او را و او را نمودند تا که برای مقابله و مقابله مسیلمه کذب بطرف نامه
 برود و او قوم خود را پذیرد ابیات مسجیح که معنی قتی فارسی آن قرار ذیل است بطرف نامه

از ص ۱۲
 از ص ۱۲
 از ص ۱۲
 از ص ۱۲

۱
 حَیْرَة
 موضعیست به یامه
 از قبیله بنی تغلب
 معجم

سوتن او: رو آید بجانب کافه و بتسايد مانند حمامه، زیرا که این غلام است صرامه
 محض نمی شود شمایان را بعد ازین غزو طامه، و قتیکه این خبر به مسیله رسید جلیتی نموده
 بفرستادن بدایا شخصاً از وی امان خواست سجاح امان او را قبول نمود بعد از آن
 مسیله با جیل نفر از بنی حنیفه بطرفش روان گشته خبر فرستاد تا که از اصحاب خود کنار کند
 سجاح از شنیدن خلوت فرحت نموده خیمه سرپا کرده آنرا از روی اسب مشهوری
 نموده در آن خیمه با مسیله یکجا گشت سجاح مسیله را سوال نمود که خدای تو برایت چه
 وحی فرستاده او در جواب این کلمات را برایش خواند: - *الم توالی سرب کيف
 فعل بالجلی اخرج منها نسمة تسعی من مفاق وجی سجاح برید
 دیگر رسید گفت ان الله خلق للنساء افرجا وجعل الرجال لهن
 از واجا فتولج فیهن ایلابا و تخرجهن اذا شاءت اخرجها
 فیجن لهن سخالا انتاجا سجاح از استماع این کلمات گفت اشهد
 انک بنی و گفت مسیله آیا میداری که با تو ازدواج مایم و بانفاق قوم خود
 و تو بسیاری از قبایل عرب را محو و نابود سازم سجاح گفت بسیار خوب مسیله باین بیت
 سجاح را خطاب نمود *الاقوم الی النیک فقد هتئ الی المصیح وان
 شئت ففی البیت وان شئت ففی المخلع وان شئت سلقنالك
 وان شئت علی ادبع وان شئت بثلیه وان شئت به اجمع
 قالت بلن باجمع مسیله گفت نیز چنین وحی شده است بعد از سه روز بطرف قوم خود
 رجعت نمود و قتیکه سجاح نزد عساکر خود رفت از او پرسیدند که مسیله چگونه دیدی او
 جواب داد که او را سخن دیدم و خوشش را پذیرفتم یعنی انا بشوهرت قبول کردم تو شش گفتی
 برایت چه بپردازد - گفت هیچ او را او را ساختند تا که بر آخذ مهر خود بطرف مسیله رفت
 مسیله از دیدن سجاح در حبس رانسته و از او پرسید بر آنچه مقصد آمده: - گفت بر آن
 اخذ مهر خود، گفت مؤذن تو کیست، جواب داد که بت بن ربیع ریاحی مسیله او را طلب
 نموده گفت بر آقوم خود بگو نماز صبح و خفتن را که محمد صلی الله علیه و سلم امر فرموده من هر
 سجاح قرار دادم و شما از خواندن آن معافید بعد از آن سجاح بطرف قوم متوجه گشت
 و بعضی از اصحابش این بیت را برایش سرودند: *امست یقینا اننی نظوف
 یها واصبحت انبیاء التاسخ کما انما یس از ان مسیله با سجاح چنین مهال
 کرد که نصف غلات یکساله پیامه را از آن آخذ و عمال آن گرفته و نصف دیگر را واگذار شود
 در چینیکه سجاح غلات را گرفته بجانب قوم خود میرفت که ناگاه شیریشیه اسلامیت***

سف الله الا عظم خالد بن ولید رضی الله عنه بانهار سیده اهل ارتداد از مشاهدہ اینجال و نفر
 گذشتند وقتیکہ سیدہ مقتول گردید سجاح نزد طایفه بنی تغلبت خالو ثانی و بود
 در آنجا مرد و بعضی میگویند کہ سجاح اسلام آورده و بولایت بصرہ انتقال نمود و در آن
 وفات یافت سمره بن جبند رضی الله عنه کہ از طرف حضرت معادیه رضی الله عنه امیر بصرہ
 بود براو نماز جنازه خوانده اینوقوعه قبل از آمدن عبیدمہ بن یزید از ولایت خراسان
 و والی بودنش بصرہ وقوع یافته .

مرقتن خالد رضی الله تعالى عنه بجانب مہار قلندریہ کتاب

بن حبیب الحنفی

حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه بر آ مقابله مرتدین سر یہ باہر طرف سوق نموده از آنجملہ عکرم
 بن ابی جہل را رضی الله عنه ہمراہ عسکری بطرف یمامہ بخارہ بمسیلمہ فرستاده شتر حبیل
 بن جسنہ میثمی یا کندی اکہ حلیف قبیلہ زہرہ بود بتابعیت او گسیل داشت عکرمہ
 با تعجیل یمامہ بطرف گروہ مرتدین شافت براو سخت گرفتند بنا بران منہزم گشت حبیل
 از استماع این خبر در بہان آن بہان مکان توقف نمود عکرمہ از انہزام خود خبر حضرت
 صدیق رضی الله عنه ارسال نمود آنحضرت جوہ فرستاد یا عکرمہ مبادا مرجعت کنی
 زیرا کہ آمدن تو ضعف سستی مسلمانان را نشان میدهد بطرف عمان و ہرہ
 بر آ مقابله غزمت نما پیشتر بر آ قتال بن دو موضع خذیفہ بن محسن و عرفجہ بن
 ہرثمہ را فرستاده بودند و عکرمہ را نیز بطح شد تا انہا امر فرمود - بعد از واقعہ لک
 بن نویرہ وقتیکہ حضرت خالد رضی الله عنه مشرف حضور فیض ظہور حضرت ابابکر صدیق رضی الله
 شد اورا بمقابله مسیلہ در یمامہ نامور ساخت - مسیلہ : از قبیلہ بنی خنیفہ است
 بنی خنیفہ قبیلہ است از قبایل بیعہ ابن نزار بن معد بن عدنان - مسیلہ رئیس
 قوم خود بود لذا با و فرود سخنور حضرت رسول صلی الله علیہ وسلم رفتہ و از آنحضرت سوال کرد
 سوال نمود کہ بعد از رحلت خود آیا امر ہست این امیکد را لید در آنوقت چوب باریکی خرما
 بدست آنحضرت بود فرمودند یا مسیلہ اگر از من این چوب دقیق خرما را طلب کنی نمید ہم
 وقتیکہ مسیلہ مرجعت نمود آن دشمن خدا مرتد گشت و ادعای نبوت نمود و بر اقوم خود گفت
 با محمد صلی الله علیہ وسلم در امر نبوت شرکت نمودم بنا برین بنو خنیفہ اورا متابعت کردند مسیلہ
 این مکتوب با خدمت حضرت نبی اکرم فرستاد من مسیلہ رسول الله الی محمد
 رسول الله اما بعد فانی قد شرکت فی الامر معک وان لنا نصف
 الارض لقریش نصفها و لکن قریش قوم یعتدون این مکتوب خرابند و یہ دفتر

رز ص ۱۲
 رز ص ۱۲
 ص ۱۲
 رز ص ۱۲
 ص ۱۲

۱ عمان شہر بیت درناشام
 ۲ ولایت جنوب شرقی
 ۳ جزیرہ العرب کہ بحر عمان نامید
 ۴ مہرہ ولایت عمان
 یکماہہ راہ مسافت ارد
 معجم

از قوم خود ارسال نمود بعد از قرئت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بان در نفر فرمودند آیا
شهادت میدیدید که من رسول الله میباشم جواب دادند بلی و نیز سوال کردند که شهادت
در سالت مسیله میدیدید نیز گفتند بلی، آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند بخداوند
قسم که اگر قتل سفر منع نمی بود گردنهای شما را قطع میکردم و این مکتوب برای
مسیر فرستادند بسم الله الرحمن الرحیم من محمد رسول الله الی
صیلمة الکذاب السلام علی من اتبع الهدی اما بعد فان
الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین
وقد هلکت اهل الحجر ابادل الله ومن صوت معک مسیله پس از قرئت
مکتوب رسول الله صلی الله علیه و سلم آنرا مخفی کرد و یک مکتوب کذبانه از طرف خود نوشته که مشعر
بر شرکت نبوت بود در بین مردم انتشار نموده لهذا قوم او مفتونش گردیدند و این چاره
مطابق و آخر سنه از هجرت واقعه شد - علامه زنجشیری در کتاب بیع الابرار از جا
نقل نموده که: - مسیله قبل از آمدن نبوت در بازارهای بلاد عرب گردش نموده تعلم حلیه و
نیز نگهاسی اصحاب نجوم را می نمود از آن جمله آن بود که سیئه مرغ را در بین سرکه تندی
میگذاشت تا که باندک فشاری باشکال مختلف متشکل شود آنرا از دهن شیشه داخل نموده
بعد از چند ساعت که بحالت اول خود رجعت میکرد آنرا نزد اقوام صحرائین می بردند
از مشاهده آن بحیرت افتاده و بر نبوتش اقرار کرده جمعی بوی ایمان آوردند و او نماز را
از قوم خود وضع نموده آسمان را در شرب و خمر نادانند اینها بسی فعالند مومنه احلال گشته
تمام قبیله بنی حنیفه او را متابعت نمودند سجز از بعضی ذوی العقول بعد از آن بتالیف مسجعات
مضحکی مشغول گردید و گمان میکرد باقران مجید معارضه میکند این کلمات ذیل از اسجاع او
میباشد الفیل ما الفیل ما ادریک ما الفیل له ذنب ثیل مشفر
خرطوم طویل ان ذلک من خلق ربنا القلیل - دیگر - یا ضفدع
که تنقنقین اعلاک من الماء واسفلاک الطین لا الماء تکدرین
ولا الشارب تمنعین ایضا یا ضفدع بنت ضفدعین لحسن
ما تنقنقین لا الشارب تمنعین ولا الماء تکدرین امکت فی الارض
حتی تاتیک الحقاشر بالخبر البقین لنا نصف الارض ولقرش نصفها
ولکن قرش قوم یعدلون در مقابله سوره انا اعطینک الکوز
نیز سجع نموده انا اعطینک الجواهر فصل لربک هاجران بغضک
لفاجر و بعضی چنین نقل کردند انا اعطینک لجماع فخذ لنفسک بدر

واحد ان محرص او تکاثر بطور دیگر - انا اعطینک الکواثر فصل
 لربک باد فی اللیالی الفواد و وقتیکه آن لعین سوره مبارکه و النازع
 غرقا را شنید باراده مقابله جنین متغی نمود - قال والذرعان ذود عافا صلا
 حصدا والذاریات تمحا والطایجات طمخا والحافرات حضرا
 والخبزوات خبزا فالشادرات تزدان للاقیات لقما والاکلا
 اکلا لقد فضلتهم علی اهل الوی و ما سبقکم اهل المدر
 این خرافات و دلالت میکند بر خفت عقلش و کسانیکه او را متابعت می نمودند
 روزی بی نزد او آمده گفت بحق تعالی دو عاکن که تا کثرت در انفس من اشجار و برکت
 بر آب چاهکمان بشود چنانچه محمد صلی الله علیه و سلم بر قوم خود دعا میکند که آبهای
 چاهکمان عذب و کثرت یافته میل از وی سید که حضرت محمد صلی الله علیه و سلم چگونه
 این عمل اجرا میکند گفت دلوانی را طلب کرده و قدری از آن آب را مضمضه نمود
 در دلومی اندخت پس از آنکه آن آب ایچامهای خود میریزد از فیضان آن مخلوط
 و مستفید میشوند میل نیز چنین عمل نموده از نخوت او در هر جا که آب مان
 می اندخت خشک میگردد و نیز شنیده بود که روز فتح خیبر محمد صلی الله علیه و سلم بر چشمها
 حضرت علی کرم الله وجهه که در مینمود قدر آب مان مالک شفا یافت این لعین بهم
 بر چشم عیانی آب مان مالک آن چاره کور شد از شومی او و بر پستان کوسفد شیر
 دهنده مساس کرد و شیرش قطع شد بنوحیفه چاسبه حضرت نموده بودند که بدون
 دل و در پستان از آبش استفاده میکردند آن ملعون در آن آب مان اندخت فوراً
 خشکید میل آب وضوی خود در نهالستان شخصی پاشید آن نهالستان تماماً سوخت
 خزانگی خود گرفته و خشک شد شخص نزد او آمده گفت بر آ اولادم دعایا مثلیکه حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم در حق اولاد است خود دعا بنماید و دعایش با جابت مقرون میگردد
 هر وقت مولودی که نزدش می آوردند او بر سرش مساس نمود نظفل اقرع یعنی کل
 و هر گاه کامش را بالا مینود گنگ میشد شخصی نزد او آمده گفت که من در آموال یادی بیستم
 لیکن هر گاه اولادی برایم متولد میشود بسن دو ساله گی نارسیده میمیرد و حال فقط فرزندی
 دارم که سنش بیست و یروز نیز مولودی برایم خداوند عطا کرده از تو استر جایم عا دارم
 میل گفت برو که من اکنون عام میکنم تا که فرزندت چهل سال عمر نماید آن چاره شادان
 و خندان همسپار خانه خود گردیده که ناگاه آواز گریه عیال خود را شنیده چون دخل خانه شد
 دید نهال باغستان امیدش چاه افتاده پدر را برک خود متالم ساخته و طفلش نیز در حالت

رز ص ۱۲
 رز ص ۱۲
 ص ۱۲
 رز ص ۱۲
 ص ۱۲

از آن جهت قتیله مسیله را به عیال خود گفت آن ضعیفه فریاد زد که بخداوند سوگند اگر مسیله را
 نزد خداوند منزه قتیلی باشد مانند حضرت محمد صلی الله علیه و سلم که در بدر گاه صدمت مقبول
 بود عایشین با جابت مقرون است . مسیله قبیح الخلقه و بد شکل بود بر عکس حضرت رسول
 مقبول صلی الله علیه و سلم یعنی هر چند که نور جمال با کمال حضرت سیدنا صلی الله علیه و سلم
 و لر باینده اهل حقیقت بود صورت آن ملعون منفور و مذموم ، نام صحرایی یازدن
 بن جیب و کینشش او ثمامه و قحشش مسیله ، در همان یمامه او را نیز میامیدند بعضی
 گفته اند که مسیله میگفت کسیکه نزد من می آید نام او را همان است و این را ال است
 بر تعنت کفرشان : - وقتیکه حضرت خالد رضی الله عنه از حضور پر نور حضرت
 با بکر صدیق رضی الله عنه بمقاتله مسیله مامور گردید و بجانب کاتبه چون شیر بر پیشه شجاعت
 نموده بموضع بطحاج توقف کرد تا معاوین که از طرف حضرت صدیق رضی الله عنه
 معین ارسال میشوند بر سینه پس از رسیدن مجاهدین و بطرف یمامه نموده ز قتل عدو
 عساکر ظفر ماثر بالغ بر چهار هزار نفر بود چون این خبر بر اسامه مسیله رسید بر ترف را
 عسکر گاه خود نموده تمام قوم خود را برای مقاتله با مسلمین تخریب نمود . حضرت خالد رضی الله عنه
 شرجیل بن حسنه را بر عسکر چو شون مجاهدت خروش و بساخته در شب اخیر ماه چهل نفر از کفار
 بر حضرت شرجیل حمله نمودند مگر مسلمانان بفرستشیر آن مردودین بد از فنافر ستاوند
 پس از آن خالد آن شهر یار مملکت شجاعت و آن پایه افتخار اسلامیت در نزدیک
 قتیله بنی حنیفه آستین با سه مردانه کی ابالا زده بمقاتله را شروع نمود چنان جنگی
 شدید می وید او که مانند آن را هرگز مسلمانان مشاهده نکرده بودند انزمام تغلب
 مگر همه از کفار و گاه ای از اسلام بود تا اینکه حضرت احدیت مسلمانان را نصرت داده
 و آن کفار با بکار که قبلا بیکدیگر بمقاتله تشویق نموده بودند بتجربا غمی گشته باز خود آماده
 قتال جدال نمودند مسلمانان هم داخل آن بلوغ گردیده داد مردانه کی دادند تا که مسیله
 مقتول گردید و این محاربه که در باغ وقوع یافت نسبت بمحاربه قبل خلیف شدید تر بود
 صورت قتل مسیله این بود در حیثیکه آتش جنگ شعله ور گردید و وحشی از او شده
 جیسیر بن مطعم قاتل عم معظم نبی اگر عهد زمان جاهلیت خود را بان ملعون رسانیده
 عرب خود را بر سینه او فرو برده آن مردان نصاری که نزدیک می چنان شمشیر او توخت
 که روحش از بدن طیران نمود . در باب مردان نصاری اختلاف است بعضی میگویند
 عبد ممد بن زید بوده - درین اثنا عبد ممد بن عمر رضی الله عنهما با او از بلند فریاد زد که
 مسیله را عبد الاسود بقتل رسانید و نیز جاریه از بالاسه نام نهند که با امیر المؤمنین

بطحاج
 اینست دیاری است
 بن مزید

مسیله
 یعنی آنکه در آن
 از علف زراعت
 و منعی از زمین
 از آن کوه
 (نص)

رز ص ۱۲
۱۲
رز ص ۱۲
صله ص
رز ص
صله ص

مسیله را عبدلا سود گشت بنو حنیفه از مشایده این حال آن خود و بگریز نهادند جمعیت
زیادی از ایشان مقتول گشت بجز از آنانیکه در حصار پناه برده بودند و حضرت خالد رضی الله
عنه ایشان چنان مصالحه نمود که بجز از نفسهاشان هر آنچه از آنها مطالبه شود بپند و برون
دیگر بدادن نفود و حیوانات صحیح کردند و حشمتی فریاد زمان میگفت در جا بلیت خود فضل
مردمان و در سال مسلمانان شهر از اسیر یعنی مسیله را گشتم بعد از آنکه در غزوه احد و حشی حضرت
حمزه رضی الله عنه شهید نمود و مردمان بر آید امر اسم تغزیت خدمت حضرت رسول الله
صلی الله علیه و سلم می آمدند میگفتند وین یاد و خنجر را بدو فرخ آنحضرت منع نموده میگفت که اقبال
مسیله که است اجل عم حمزه نقض یافته بود این بود یکی از معجزات آنحضرت صلی الله علیه
و سلم تعداد شهدا درین مجاری به ارضیج تا شام بطور اجمال از انصار مدینه سصد و شصت نفر
و از مجاهدین غیر مدینه سصد مرد و از باقی مسلمانان شصت نفر که جمعا هزار و دویست و شصت
میشود از مسلمانان بجز علی شهادت فایز و نام نیک خود را در لوحه سلامت منقوش
ساختند مقتولین کفار بیست هزار کس که بنده هزار آن در باغ و باقی در خارج باغ
مقتول گردیدند حضرت خالد رضی الله عنه در آن روز فرمودند که عساکر زیاد می دیدم
لیکن قوی اطاقت دار تر از منمیشیر بنو حنیفه ندیده بودم رافع بن خدیج رضی الله عنه
فرموده با وجود آنکه چهار هزار نفر بودم با طایفه مقابل شدیم که خداوند در باره شان
فرموده **سَتَدْعُونَ إِلَى الْقَوْمِ تَائِبِينَ** شدید و بر استیلا شان موفق
گشتم در تاریخ این خلدون ذکر است که این واقعه در شهر ربیع الاول ۱۲
از هجرت گشت چنانچه در تاریخ ابن اثیر و حین نیز چنین مذکور است و این حقیقت دارد
زیرا که حضرت خالد رضی الله عنه پس از فتح یمامه بمقابله اهل عراق رفت و رفتن شان بر آن
مطابق بود با سینه دوازده **قبل ان غرام حضرت خالد رضی الله عنه بجانب**
یامه حبیب ابن زید فرزند ارجمند ام عماره از زمین بطرف مدینه منوره آمده خیال مسیله
سخت حضرت ابابکر رضی الله عنه در شت مسیله از قصد حبیب مطلع شده چند نفر از قوم
خود را فرستاد تا او را دستگیر نموده بیاورند و قتیکه حبیب رضی الله عنه را به نزدش
بردند از وی سوال نمود که آیا شهادت می دهی که من رسول الله میباشم حبیب گفت
من هرگز بر رسالت کا زبان تو اقرار نمی نمایم پس گفت بر رسالت محمد صلی الله علیه و سلم
بطور جواب داد البته که شهادت میدهم زیرا که او پیغمبر حق است مسیله طبعون
از استماع این کلام ششم شده حکم داد تا که دستها و پاهای او را قطع نمایند پس
از آنکه دستهایش را از مرقق در پاهایش بر آید سرین بریدند از وی سوال نمود که در

شهادت

شهادت به نبوت چه میگوئی بجز از انکار از و چیزی نشنیدی تا آنکه وجودش را در بالای
 آتش افروخته گذاشت و هر ساعت از و سوال می نمود و آن مسلمان تا ساعت آخرین
 که در بین آتش پیدا میسید بر سوز و گداز بود و جان بجان آفرین تسلیم کرد تا او از بلند میسفت
 که من هرگز بیعت تو اقرار نمیکنم و پیغمبر بر حق محمد صلی الله علیه و سلم را میدانم زمانیکه مسلمانان
 بمقامه طرف یمامه میرفتند آن زن با دیانت نزد حضرت ابابکر رضی الله عنه رفته اجازت
 خواست تا بمقامه میسید و حضرت صدیق رضی الله عنه فرمود یا اقم عماره چون توزنی
 که بصفات شجاعت موصوفه باشد از رفتن جهاد ممنوع نیست و من جرأت تو را
 بخار به دانستم - بنا بران ام عماره همراه مجاهدین اسلامی بطرف کلمه حمله اخذ خون
 خود رفت آن جا بده عقیقه در مقامه داخل شده مشغول قتال جهاد بود تا اینکه
 کفار باغی ملحق گشتند و این زن با ممت بکوشش زیاد خود را در خسل باغ نمود بهر طرف
 که گوش میداد سحر صد آسمش حیزی نمی شنید و جید نمود تا که خود را به مسیله ملعون
 برساند ناگاه یکی از متابعین مسیله شمشیر دست آورده دستش را قطع نمود آن
 زن با غیرت چندان عمتنایی بدست بریده خود نمود رفت تا که خود را بمسیده برساند
 و از و انتقام گیرد و وقتی که نزدیک شد دید که نقشش خاک شقاوت افشاده و پسرش عبد الله
 که از پستان پاک او شیر نوشیده و در آغوشش در سینه او کارا تکمیل کرده شمشیر خود را بر
 لبها شمشیر پاک مینمود فریاد و فرزند عزیزم عبد الله ایام مسیده را تو بقتل رسانیدی
 جواب داد بی ام عماره سجده شکر بجا آورد پس از مرجعت محاربه حضرت خالد رضی الله عنه
 طیبی از اعراب طلب نمودند تا دست او را معالجه نماید آن طیب دست ام عماره را بر وین
 داغ نموده پدا و اگر خودش میگوید سجد او ند قسم اینقدر درد که از داغ نمودن و عنایت
 دیدم وقت قطع شدن آن احساس نمودم و حضرت خالد رضی الله عنه بهترین غمخوار و هم
 صحبت من بود و او حقوق را می شناخت و وصیت نبی را می فطت میکرد یحیی بن
 جان میگوید ام عماره را در آن روز یازده زخم شمشیر و نیزه و تیر رسید بود غیر
 قطع گردیدن دست آن و وقتی که بدینه منوره مرجعت کرد حضرت ابابکر صدیق
 رضی الله عنه با وجود مشغول خلافت همیشه از و عیادت نموده و اوقات جنگ را می پرسید
 از جمله اشخاصیکه در آن روز شهید گردیدند یکی ثابت ابن قیس ابن شماس خطیب
 حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بود که هرگاه اعراب نزد حضرت صلی الله علیه و سلم
 بخطبه خوانی خود افتخار مینمودند حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نیز به خطبه نامه
 ثابت مفاخره مینمودند و در آن روز ثابت رضی الله عنه بیریق انصار را گرفته بود

واقعه به شنی معروف است حضرت خالد رضی الله عنه بمجد شیدن جانب آنها متوجه شده و قتیکه
 یکدیگر رسیدند مقاتله شدیدی شروع گشته عساکر فارس سپران دادند و در سر سی
 تلفات رو به انزمام نهادند غنایم عظیمی مسلمانان را حاصل شده از داقین که راه گشتن
 جزیه گرفته ایشان را تحت ذمت مسلمانان قرار داده پدر حضرت حسن بصری که انصار
 بود در ضمن اسرا گرفتار شد - چون خبر انزمام لشکر فارس بگوشش رسید دیگر
 لشکر بزرگی بر آن مقاتله مسلمانان فرستاد حضرت خالد رضی الله عنه نیز بجانب آنها رفته مقابله
 مہمی رخ نمود اهل فارس باز شکست خورده عده کثیری از ایشان مقتول شد اهل کفاه
 پس از انزمام در موضع بلیس جمع شده عده زیادی از نصاری با ایشان معاون
 بود خالد رضی الله عنه بعقب ایشان رفته و قتیکه مقابل گشتند مالک بن قیس او را بمبارزه
 طلبیده حضرت خالد رضی الله عنه رفته سرش از تن جدا نمود قتال مہمی رخ نمود که از خون کفاه
 نهری جاری گشت که نهر الدم معروف است عده کشتگان بالغ به بقصد نزار گردید
 خالد رضی الله عنه بطرف معیشا رفته پیش از آنکه اهل آن اموال خود را نقل نمایند مسلمانان
 حمله کردند و غنایم زیادی بدستشان رسید و قتیکه این خبر بحضرت صدیق رسید فرمودند
 کہ عجرت النساء ان یلکن مثل خالد یعنی زنها عاجزند از نیکه مانند خالد
 پسری بیاورند بعد از آن حضرت خالد رضی الله عنه بطرف حیره رفته خواست مسلمانان
 و اموالشان را در کشتی بگذارد مرزبان سردار حیره بمقاتله خارج گشته عزمین را
 عسکر گاه خود ساخت و پسر خود را فرستاد تا کہ آب از کشتی مسلمانان قطع کند آن خبر
 بحضرت خالد رسید فوراً بطرفش متوجه گشته پسر مرزبان را ہر آمتا بعینش قتل رسانید
 مرزبان چون ازین قضیه آگاہ گشت بدین مقاتله رو بگریز نهاد و قبیلہ نیز از قسریہ
 خارج شد و عمرو بن عبد المسیح کہ یک شخصی ستمی و دینیز خارج شد خالد پرسید یا عمرو
 چقدر عمر داری در آن عرصہ کہ ام چیز عجیب مشاهده کرده گفت عمرم صد سال
 بروایتی چهار صد سال - و چیزی عجیبی بر آنکہ دیدم این بود از دمشق تا حیرہ چنان
 آبادی بود کہ اگر زنی از آنجا سحره عازم میشد فقط یکسان او را کفایت میکرد چینیکہ
 عمر و سخن میگفت لازم او کیستہ در دست داشت خالد رضی الله عنه فرمود در خریطہ
 چیست گفت این سم الساعہ است کہ انسان را بمجد خوردن در طرف یک ساعت
 ہلاک میکرد اند و این لکن ہمیشہ با خود دارم کہ ہر گاہ خودم یا قوم را بلیہ عارض کرد
 میخورم زیرا مرگ نظرم محبوب است از کراہی کہ بر قوم عارض شود آن گاہ حضرت خالدان
 زہرا گرفته فرمود بسم الله الذی لا یضر مع اسمہ شیء یعنی میخورم این

ح
 سیرت
 بجز مکتب نغان
 بودند از طرف کس
 عیشند در حال نغان نیست
 دفر در جہ شد
 بلیس
 موضعیت در دیار
 بکر ۱۳

رز ص ۱۲
 ص ۱۳
 ص ۱۴
 ص ۱۵
 ص ۱۶

زهر را بنام خداوند یکه هم آسم او بیچ شمی مخرنیت در ساعت آن هر بار خورد
 عمر و عبدالمسح از مشاهده این کرهت گفت بخداوند سوگند تا وقتیکه یکی از شما
 چنین باشد هر چه را خواهمش کنید حصول نیاید هر چند امانی حیره به حضرت خالد از روی
 مصالحه نمودند خالد شرط گذاشت که تا کرهت بقید مسیح را به سویل نه سپاردید صلح نمیکند
 بعضی از مورخین کراره را شیما و سویل را شریک گفته اند و شتر حی این قضیه چنین بود
 که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و سلم از فتح حیره مسلمانان را بشارت داده چینیکه
 داخل شهر گردید کراره را خواهم دید که بر مرکبی سوار و چادر سیاه بر سر دارد سویل گفت
 یا رسول الله بشر طیکه کراره را بمن ببخشید چون در ایام جوانی او را دیده بود و لشکر با او
 بود حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود کراره را بتو بخشیدم بنابراین زمانیکه خالد حیره را
 فتح کرد سویل اظهار مطلب کرده شاهد با خود را حاضر نمود خالد کراره را با او سپارد اولیا
 کراره هزار دره سیم پاز لیس او را از سویل خریدند بعضی دو صد و نود هزار دره هم با او نماند
 اصل حیره مصالحه کرده و هدا یا زیادی بخالد فرستادند خبر فتح را مع آن بدایا خالد
 نزد حضرت صدیق رضی الله عنه ارسال داشت ابابکر مکتوبی بر خالد فرستاد که بدایا
 عوض خزیه قبول نمود باقیمانده خزیه را از آنها اخذ نماید - قصه سویل و کراره و مری
 از میان طبرانی و ابونعیم که از زبان خود او بیان نموده اند چنین است که بعد از
 غزوه تبوک خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم مشرف شدم که میفرمودند
 ولایت حیره بشما تعلق میکند و بزودی شما او را فتح میکنید در حین فتح کراره را
 بالاقاطر البقی که سفیدی آن از سیاهیش اضافه تر است سوار و چادر سیاه بر سر است
 ظاهر میشود من گفتم یا رسول الله اگر با بیان بگیرد و خسل شدیم آنرا بمن ببخشید حضرت
 فرمودند بتو بخشیدم بعد از آن سویل میگوید که در روز فتح حیره اول کسی که دیدم
 همان مسات شیانبت بقیله که باختلاف اسم کراره ذکر شده بود همان قسم
 که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده بود بالاقاطر ماده ابلق و چادر سیاه بر سرش بود
 دیدم فوراً دویده عمان مرکب او را گرفتم گفتم اینرا رسول الله صلی الله علیه و سلم بمن
 بخشید حضرت خالد از من شاهد طلب کرد (قرار گفته طبرانی) من دو شاهد که ابی
 محمد ابن سلمه و دیگری عبد بن عمر بود حاضر نمودم پس از ابراز شاهدین او را بمن عطا
 نمود بعد از آن برادر اگره نزد من آمده گفت که آیا خواهم من را نمی فرودشی گفتم بخداوند
 قسم اگر از هزار دره هم کم باشد نمیدهم و آن مبلغ را پردخته اگر مرده را بدو واگذار شتم
 پس از آن اصحاب نزد من آمده میخواستند چیرا اضافه تر طلب نمودی حال آنکه اگر صد هزار

کراره را از خالد گرفته نام آن
 غیر کراره است که در حدیث آمده
 و آن را با دست او چادر سیاه
 و علی بن ابی طالب و بعضی
 دیگر نقل نموده اند که محمد بن سلمه
 و محمد بن زبیر بودند و کسی که
 صحابی را بشوید این یک
 وزیرا کرده میگفتند گفت
 بوده صد هزار دره
 قصه کی است لا

در هم طلب می نمودی میداد گفتم من نمیدانم که از هزار در هم اضافه تر هم مبلغی است این قصه یکی از معجزات آنحضرت است که دلالت بر صدق نبوت میکند.

بیان فتوح ما و اعراب

چنینکه حضرت خالد مشغول محاربه و مصالحه اهل حیره بود بقنان اطراف انتظار مینمودند که آخر قضیه بجا میسر میگردد دیدند که حضرت خالد با مردم حیره مصالحه نموده اقامت ورزیدند لهذا ایشان هم به دادن دو لکن نیار صلح نمودند حضرت خالد سر به بار به اطراف فرستاد تا کفار را قتل و غارت نمایند مدت توقف خالد یکسال انجام یافت اگر چه در طرف انهدت خیال حرکت نمود لیکن باز بنا بر صلحت مکت کرد در نیوقت ادضاع فارس بجای مختلف گردیده بود از یک طرف فوت پادشاه و از طرف دیگر هجوم مجاهدین عرب در مملکت شان خیل آنها را مضطرب ساخته حضرت خالد برای شان مکتوبی فرستاد که یادین اسلام را قبول یا با آن جزیه بردارند بنا بر عدم جواب مکتوب حضرت خالد عنان غریمت را متوجه طرف فارس نمود تا اینکه به آنبار رسید و آنها را محاصره نموده فرمود که تیراندازان چشمها اهل اینبار را بدهند سازند ایشان چنان نمودند باز دفعه ثانی همه یک تیر باران نمودند چشم هزار نفر را از بینائی محروم ساختند اهل حیره از مشاهده اینحال بدحال خود خواستگار صلح گردیدند چون طلب صلح شان مطابق میل حضرت خالد نبود بنا بر آن اشتران ضعیف عسکر را بخر نموده در خندق انداخته راهی ساختند ابتدا حضرت خالد بعد از آن مجاهدین عبور کرده با کفار مقابل گشتند آنها از مشاهده این فعل بر آنچه حضرت خالد طلب نموده قبول نموده طلبکار مصالحه شدند و چون همه کفار بجز از منتهی چیزی گذاشتند ایشان را با من شان و این مقاله چنانکه قبلا تذکار شد بدت العیون مسی گشت اهل کلوا از هم مانند انباری با خالد مصالحه کردند.

ذکر فتح عین التمر

در نیموضع جمعی از عجم و عرب بنی تغلب بر آن مقاله با مسلمانان خود را آماده ساخته بودند بعد از فرغت از قضیه انبار و کلوا از حضرت خالد بطرف عین التمر متوجه گشتند عرب بنی تغلب هم با گفتند ما یان در قتال عرب نسبت بشما عالمتریم و بر آن جنگ پیش شدند حضرت خالد امیر شاز را بقتل رسانیدند و باقی عساکر شان اشکست فاحشی داده عده زیادی را قتل و اسیر ساختند اهل فارس منبهم گشته از حصار گر نختند اما عرب متصرفه در آن حصار سنگری گشتند و حضرت خالد هم تعقیب نموده آنها را طلب صلح کردند قبول نگردیده حکم حضرت خالد تمام شان را خارج نمودند

حیره

شهریست فاصله سه سیر از کوفه
موضع که فعلا حفظ میشود
و اینصورتی است برین
فارس مع
سریه لشکر اندک

فارس

دولت فارس و قلمرو
اول صد دان این جانب عرق
ارجاد از طرف آن سردار
چونند سر آواز جهنده
پیش

انبار

شهریست در آن
بعد بفاصله فرسنگ
فارس آنرا فرسوا بگویند

کلوا

ناحیه ایست قریب بیست
بعد از فاصله از آن

بنی تغلب
موضع است و اینصورت
موضع است کوفه

عین التمر

شهریست غربی کوفه
انبار

رزق
۱۲

رزق
صله

رزق
صله

صله

رسانیدند بجز بعضی که بحصار پناه برده بودند اسیر گشتند و جمیع اموالی که در قلعه بود غارت
نمودند و در معبدشان چهل غلام بود که انجیل می آموختند آنهارا نیز اسیر کرده بر اسل
بلا و تقسیم کردند گویند که سیر بن و والد محمد ابن سیر بن و نصر بن و موسی بن نصر و عمران
غلام عثمان از آن جمله بودند پس از انجام امور حضرت خالد بشارت فتح فتح فتح غنایم
خدمت حضرت ابابکر رضی الله عنه بدین شریفه ارسال نمودند.

بیان واقعه جنگ جندل

عیاض بن غنم که در دومه الجندل بر اقبال اعراب متصرفه مأمور بود مکتوبی حوته
استدعای املا و خدمت حضرت خالد فرستاد حضرت خالد چون از امور عین التمر
فارغ شده بودند بدو کار عیاض بطرف دومه الجندل شناسانده بیک طرف آن
نزول فرمودند و عیاض از طرف دیگر بر اعراب حمله نموده منبرم شان ساختند و آنها
بحصاری پناه بردند از طرف مسلمین قهر خارج شده و بقتل رسید و ذریاتشان
اسیر گشتند حضرت خالد در دومه الجندل اقامت کردید در نیوقت عجم خیال تصرف
شهر حیره را کرده جمعیتی زیادی از اهل راس و عربها نصارا بموضع حصید جمع گشتند
قعقاع بن عمرو که از طرف خالد امیر حیره شده بود در حصید با آنها مقاتله کرده آنها را
منبرم ساخته عدّه کثیرشان مقتول شدند و غنایم زیادتی نصیب مسلمانان گشت
اعاجم گرخیخته از اینجا بموضع موضع موضع موضع گشته عدّه شان کثرت یافت این خبر
بسمع خالد رسید بر آقعقاع خبر فرستادند که در فلان شب فلان ساعت یکی گشته
استعد غارت گردید حضرت خالد بهم برآ معاونت مسلمانان از دومه الجندل
خارج شد در موضع مذکور در ساعت موعود خود را بمسلمانان رسانیده در حالیکه کفار
پایند خواب غفلت بودند از سه طرف حمله نموده بسیاری شان مقتول ساختند
عبد الغری بن ابی بهم و لبید بن جبریز که از سابق اسلام آورده کتابی از حضرت صدیق
بر آ سلامت بنام خود داشتند نیز در آن شب خطا گشته گشتند و حضرت صدیق
و بیت شان از بیت المال مصین کرده با اولادشان دادند حضرت عمر قبل این دو نفر
و مالک بن نویره را که قبلا ذکر یافت بخالد نسبت میدادند اما حضرت ابابکر فرمودند
عاقبت کسی که با مشرکین منزل کند چنین است

بیان واقعه شنی و زمیل

ربیع بن بکر ثعلبی بموضع شنی و زمیل که بشرق رصافه واقع است با جمعیت کثیری
بر آ گشتن حضرت خالد آماده شده بودند قعقاع بن عمرو همرا جمعیت زیادی از

دومته الجندل
قلعه مکه
بن سیر بن
حصید
واریت درین گونه
رسان شریفه
موضع بنی الرضا
کویت در نجد
داری حیره
شنی
قلعه
زمیل
جمعیت
تصرفه
ساعت
عبارت از صافه
نصیب
واقع غری
بزرگ

از مسلمانان بمقابله ایشان از طرف حضرت خالد بن ولید مأمور گردیدند و خودشان نیز بعد از انجام
 امور مضحک بگفتند مسلمانان فتنه در همین شب که ان کفار حمله نمودند چنان مقاتله نمودند
 که یک نفر از ایشان باقی نماند مسلمانان را غنایم و اسرار از یادی بدست آمدند و در آن شب
 که درین اسرار اهل مضحک بود اگر سخته بک عظیمی که در لشکر بود ملحق گردید حضرت خالد بن
 ولید ایشان را مورد حمله قرار داده اکثری را مقتول ساختند بعد از آن غنایم مقتول
 کرده خمس آنرا خدمت حضرت صدیق رضی الله عنه فرستاد خود خالد بطرف رخصاب توجه
 گشتند جمعی از آن بصری که در آنجا بودند از آمدن خالد اطلاع یافتند و بگریز نهادند
 هیچ مقاتله رخ نداد.

بیان واقعه غراض

بعد از فراغ امور رخصاب حضرت خالد بن ولید غزیت بطرف غرض که موقعیت بین
 شام و عراق و الحزیریه معطوف نمودند و بسبب اتصال غزوات و زده رمضان با فطرا
 گردیدند اهل و هم از غزیت مسلمانان مطلع گشته بغیرت جنگ آمدند از قبایل
 قریبه فارس استعانت نمودند اهل فارس و قبایل بنی تغلب و ایاد و غیره معاونت طلب
 بر آمده روی بخالد آوردند پس از مقاتله شدید شکست یافته خالد فرمود که مسلمانان
 شمشیر را بر ندارند و تعقیب شان بکشند در نیجار به از کفار بقدر صد هزار نفر مقتول
 گردید حضرت خالد همساکر مسلمین را پس از نبرد توقف بر رفتن حیره امر نمودند و خودشان
 چون ده روز از شهر ذیقعد مانده بودند خفتنا از سیرامه بر آج بیت الاحرام روانه گردید پس از آن
 حج بطرف حیره رفته با مسلمین در یک وقت داخل گردیدند ازین مسافرت خفیه غیر خودشان
 در آنجا صیقل خود حضرت خالد بدیشان گفته بود کسی مطلع نبود حتی حضرت صدیق هم پس از
 مراجعت شان خبر شده بوی غایت نمودند و او را از عرفا بطرف شام با داد مسلمانان
 در یرموک امر فرمودند و تمام این غزوت حضرت خالد در عراق کمتر از یکسال بود چرا که در
 شهر حرم سنده دوازدهم بطرف لایات عراق توجه نموده بودند.

بیان امر قتل قبایل بنی عامر و هوازن و سلمی

حال قبیله بنی عامر چنین بود که گاهی به یکقدم بطرف ارتداد پیش گاهی یکقدم پس میگردند
 و از طاری نمودند تا عاقبت بنی عطفان بنی هذیل و طلیحه اسدی چه میشود تا آنیکه
 خالد چنانکه مذکور شد کرد شان را گرفته بنزیم ساخت علقمه بن علائه در زمان حیات حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم اسلام آورده در همان ایام مرتد شده پس از فتح طایف بشام
 فرار کرد بعد از آنکه حضرت بنی لکرم وفات نمود از شام آمده قبیله بنی کعبه اسکر گاه

لشکر
 که همیشه شام تمام
 در مکن بنی تغلب

رخصاب
 صد است از زمانه
 بن عبدالمطلب

رز ص ۱
 رز ص ۱۲
 ص ۱۳
 رز ص ۱۴
 ص ۱۵

خود ساخت حضرت ابابکر صدیق ^{رضی} سیریه را که ققاع بن عمرو امیرش بود بمقابله علقمه بن علا فرستاد
 ققاع در نزد امی که علقمه منزل گرفته بود نزول نموده غارت را پیشین رسید اهل و اولاد علقمه
 مسلمان شده ققاع آنها را نزد ابابکر برده ایشان اظهار داشتند که در امور معموله علقمه
 شرکت و تعلقی نداشتند بنابراین حضرت صدیق آنها را رها نموده خود علقمه اسلام آورده بدین
 قبول رسید - بنو عامر بعد از بهر میت بزاحه کجوا خالد آمده دست بیعت دادند گفتند بدین
 اسلام دخل گردیدیم و حضرت محمد صلی الله علیه و سلم را بر مسالت قبول داریم اما حضرت خالد بیعت جدی
 از بنی اسد و بنی غطفان و طحی سلیم و عامر قبول نفرمودند بگره نیکه اشخاصی که در زمان
 ارتداد مسلمان شده و سوز نهیده بودند تسلیم نمایند لهذا جنایت کاران قوم خود را بدست
 مسلمان سپردند مسلمانان بعضی آمده و برخی را محروق و بعضی را به سنگ قتل کردند و نیز عده
 سنگگون سچاه و چندی از کوه انداختند خالد این جبار را به ابابکر فرستاد عمر بن العاص
 زمانی که از عمان بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم رجعت نمود قره ابن سیره باو گفت
 که از اخذ زکوة بگذرید و اگر نه اعراب تا نقطه آخر با شما اتقیاد خود نمهند نمود و قتیکه عمر بن العاص
 نزد ابابکر رسید گفته او را بیان نموده حضرت صدیق مقوله او را بر آخالد نوشت خالد در
 او را دستگیر کرده نزد ابابکر فرستاده این سیره اسلام آورده مغذرت خواست حضرت
 صدیق قبول فرموده از ریختن خونش امتناع کردند قبایل غطفان هوازن سلیم
 طحی و اسد در جواب نزد سلیمی بنت مالک حذیفه بن یدر جمع گردیدند - این خبر بعد از فراغ
 بزاحه بسمع خالد رسید بمقابله شان شتافت سلیمی حنین مجامع به که در بین بود ج
 بالای شتری شسته بود تا وقتیکه شترش را می کردند مسواره بود بالاخر با صد نفر مرد که در
 رکابش بودند بقتل رسید متفقین از مشاهده این حال و بگریز نهادند لیکن از قبیله بنی سلیم
 حجاه ابن عبید یا لیل دین اسلام را قبول کرده از حضرت صدیق مقابله بالاهل ارتداد او را
 رجا کرد آنحضرت مطلب را در حجر کردند مجامع بطرف حنین رفته مرتد شد و بنحبه بن امیه
 که از قبیله بنی شریه بود فرستاد تا که از هر طرف مسلمانان اقتل غارت نماید حضرت ابابکر
 نزد طریقه بن عاصم و عبده بن قیس سیحی حجه مقابله حجاه کس را فرستادند آنها را اثر فرمود
 خدیق جانب حجاه رفته او را همراه بنحبه طحی شدند بنحبه مقتول حجاه بگریخت مگر طرفه ویرا
 تعقیب کرده اسیرانه بجنور ابابکر آورد حضرت ابابکر و مصعب بن عمیر آتش افروخته حجاه را
 بادست پای بسته در ان انداخت لهذا کار از دست نبی سلیم رفته دین اسلام از قبیل
 نمودند ابو شجره بن عبد لغری سلمی ابن حنا از جمله ایشان بود مگر ابو شجره باز مرتد گشته
 شعر میگفت این بیت از اشعار آنست :- **فیریت دخی من کتب خالد**
 اب وادم من نزه خود را از زلم خالد

جواب ابابکر
 موضوعیت در تزیین
 بزاحه
 حله
 در دست تزیین
 بزاحه

والخ لا رجوا بعد ها این اعمال مرتبه دیگر ابو شجره نزد ابابکر رضی الله عنه آمده ایمان آورد
 و این امید دارم که بعد از آن نیز خود را بفرستد
 اسلامش قبول گردید در زمان خلافت حضرت عمر رضی الله عنه بدین آمده دید که حضرت عمر مایه
 میباید گفت یا عمر منم جا خیمتد برایم چیزی عطا نما حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند تو کشتی گفت
 ابو شجره حضرت عمر گفتند یا عدو الله تو نبودی که این شعر گفته فردیت یحیی الی اخره
 ندگور شد و دره را بلند نمود انملعون گرخت و بناقه خود سوار گشته بطرف قوم خود رفت و شعا
 خواند که این بیت یکی از آن جمله می باشد: **ضمت علینا ابو حفص بن اطله و کل**
 غنط یوماله و سرق
 سالی را هم روزی چیزی است

بیان ارتداد اهل بحرین

عبد نفیس و بکر بن وائل و غیر ایشان که از قبیله ربیعیه بود بعد از رحلت آنحضرت صلی الله علیه و آله
 در بادیه گمراهی راه ارتداد را می نمودند مگر عبد نفیس را جارود بن معقلی بدین اسلام نمود
 داد عبد نفیس در حین حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله بطور سفارت آمده پس از رحلت
 قوم خود را بدین اسلام دعوت کرد و ایشان ایمان آوردند لیکن زمانیکه خبر رحلت آنحضرت
 شنیدند مرتد گشته گفتند اگر محمد صلی الله علیه و آله پیغمبری بود موت نمیداشت جارود فرمود
 ای قوم خداوند قبل از آنحضرت پیغمبران متعددی فرستاده که همه وفات نمودند حضرت
 محمد صلی الله علیه و آله نیز رحلت نمودند من شهادت میدهم که لا اله الا الله محمد رسول الله
 تو مش نیز باو هم آواز گردیده باز دین اسلام را قبول نمودند اما ربیعیه در بحرین بجال ارتداد
 خود باقی ماند (حکم بن ضبیحه) با عده زیادی مشرکین در نزد بکر بن وائل خروج نموده پس از دیدن
 جمعیت در قطیف و مخرج نزول کرده با این توضیح که نیز مرتد بودند متفق گشته عسکری
 به دارین و جوانان فرستادند تا مسلمانانیکه در آنجا بودند محاصره نمایند حضرت ابابکر صدیق
 از استماع این علاء بن حضرتی همه آجمیتی سبر کوفی اهل مرتدین بحرین فرستادند ابتدا
 به بحر رسیده مکتوبی بجا رود فرستاد تا که به نزد عبد نفیس و حکم بن ضبیحه نزول نماید علاء
 همه مسلمانان با طرف خود خند قها خمر نمودند و با مرتدین بمحاربه اشتغال نموده پس از انترام
 و تغلب متوالی که مدت یکماه بطول انجامید شبی شور و غوغای زیادی از لشکرگاه کفار شنیدند
 یکی از مسلمانان فتنه بجلا و خبر آورد که مرتدین در حال مستی میباشند علاء فوراً امر بجوم داده
 بر آنها شجون زدند و با شمشیرهای برهنه همراه آن دهوشین قتال جدال نمودند
 که مجزئی از ایشان باقی نماند و خداوند مسلمانان را از شر آن شرار نجات بخشید مجاهدین
 غنائیم و اسرار اور بین خود تقسیم کردند حضرت ابی اعلا برای مسلمانان گفتند که خداوند
 آیات خود را در بیابان بر شما آشکار ساخت بشتابید که تا در بحر چه باخوایم دید خودش

مجلس بحرین
 در خطب فارسی واقع در
 از شهر تا یک سال بحر
 چند واقع است بین
 دو علم معجم

رز ص ۱
 رز ص ۱۲
 ص ۱۳
 رز ص ۱۴
 ص ۱۵

تظیف
 شرح در بحرین
 مجلس معجم بحرین
 هجر
 قصه ایت در بحرین
 دارین
 موضوعات ان اعمال
 حواشا
 شرح عبد نفیس از اعلا
 بحرین معجم

عنان عزیمت ابطرف اعدا سوق داده متابعین نیز پیروی کردند بین مسلمانان و واردین دریا بود
 که بدون کشتی عبور از آن ممکن نبود لهذا مرکب آن بر اسپان و شتران و خمران خود سوار و پیاده
 بهمان حالت به آن زد و در حین عبور علاء در صحن این اسما بار تعالی اقرئت میکرد یا ارحم
 الراحمین یا کریم یا حلیم یا احد یا صمد یا حی یا قیوم یا حی یا قیوم لا اله الا الله انت یا ربنا یا مفرج
 المسلمین یا مفرج کربتک یا مفرج کربتک یا مفرج کربتک یا مفرج کربتک یا مفرج کربتک یا مفرج کربتک یا مفرج کربتک
 شبانه روزی نمودند بسا حل خود را رسانیده همه کفار مقاتله را آغاز کردند مسلمانان بجای
 کفار قتل کردند که احدی باقی نماند و بعضی اسیر ساختند و غنائم را در بین خود تقسیم نمودند بعضی کفار
 کنان خود را آنجا مقیم و کنار ساحل آمده مانند اول زاب گنبد شدند درین محاربه از غنائم بر بهره برداری
 از سوار شمشیر در هم و بر پیاده دو هزار رسید خبر فتح و انبهرام مشرکین با خدمت حضرت ابابکر
 فرستادند همه مسلمانان را از بیابان کج گشته دین اسلام را قبول نمود از وی سوال کردند
 که آیا چه ترا و اوار با سلام آوردن نموده گفت سه امر (۱) جاری شدن آب شدت از زمین گلبها
 (۲) بلند شدن سطح بحر در حین عبور شما (۳) شنیدن دعا که وقت سحر از طرف بر زمین خوانده
 میشد بر خفایت مشربتان پی برده ترسیدم که اگر ایمان نیاورم مستخ شوم و گفتمم که اگر مسلمانان
 بطریق حق نمی بودند بذر یعه ملاکه مدد نمی یافتند بعد از محاربه با اصحاب این دو عار از او شنیدند
 یا مینت اللهم انت الرحمن الرحیم لا اله غیرک البدیع فلیس قبلک شئی و الا
 غیر الغافل الحی الذی لا یوت و خالق ما یورح و ملا یوری و کل یوم انت فی سماء
 علمت کل شئی یعنی علم حضرت علاء یکی از اصحاب کرام و مستجاب الدعوت بود در سوره
 بقره فات نمودند اصل شان از حضرت موت اما جدا و در مکه معظمه سکنه گزیده همه از حضرت ازیه
 هم عهد بودند درین غزوه انار محسوسه از ایشان بظهور رسیده یکی از کرامات شان این بود که وقتی
 مسلمانان در بیابانی بی آبی از تشنه گی مضطرب گشتند و حتی در آن خوف هلاکت بودند ناگهان
 علاء دو رکعت نماز خوانده دستها را بدرگاه قاضی الحماها بلند نموده بخواندن اهما و تعالی
 سئلت آب نمود و دعایش این بود یا حلیم یا حلیم یا علی و یا عظیم اسقنا
 که ناگاه ابری ظاهر شده چنان بارید که مسلمانان و دو سه شان سیراب گشتند و وی
 میگوید وقتی که کنار دریا رسیدیم کفار کشتیها را بر آ منع عبور مسلمانان سوارانیده بودند
 و بدون کشتی گذشتن از آن ممکن نبود باز حضرت علاء دو رکعت نماز خوانده خداوند را بدین
 یاد نمود یا حلیم و یا حلیم یا علی یا عظیم اجزا بعد عنان مرکب خود را گرفته گفت جواز
 با سم انداخته در آب و حاصل شد چنانچه قبلا بیان گشت عموم مسلمانان عبور نمودند حضرت
 ابابکر میگوید با بر روی آب مشی نمودیم حتی که پاشتران و سم و آب تا تر گشت

با صحنه
 حضرت زین العابدین
 علیه السلام
 در کربلا
 معجم

برای یکدیگر ازین سخن خبر فوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم را شنیدند بجز عده معدودی همه فرزند گشتند
 حضرت ابی بکر صدیق فیرزید بیلی ابامارت صنعا ای بمن منصوب نموده و او بر هر طایفه از فرزندان
 قادر میشد مقاتله می نمود. حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در حیات خود مأمور نیکنه بولایه و بلاد
 بمن ارسال نموده بودند قرار ذیل است: ^۱ عربین حرم مأمور نماز به بحران و ابوسفیان
 بن حرب با همراهم و مأمور زکواته و صدقات مأمور ساختند. درین ولایات زمرع و زبید
 و بحران خالد بن سعید بن عامر با اجرا امور شرع و بر کل شهر همدان عامر بن شهر همدانی را
 و بر لشکر همدان یعلی بن امیه را منصوب بر ولایت ماریک ابوموسی را شعری در ولایت
 و عاک ظهیر بن ابی هاله بر حضرت موت زیاد بن لبید لیباض و عکاشه بن ثور غوش
 در ولایت کنده هاجر بن ابی امیه مخزومی را عامل نمودند معاذ بن جبل در بلاد سواد بمن
 کاتب نزد ایطایفه انطاویه زفته تعلیم قرآن مجید میکرد و قتیکه ابالی بمن مرند گشتند عمر بن
 حزم و بعد از آن خالد بن سعید بدین شهره مرجعت نمودند اما هاجر بن ابی امیه را که حضرت
 رسول صلی الله علیه و سلم بجانب کنده فرستاده بودند لیکن بیاعت مریض بودن خود نتوانست
 که بموضع مأمور فیه خود برود زیاد بن لبید به نیابت او در آنجا اقامت میوزید حضرت صدیق
 ابتدا اهل ارتداد را بواسطه مکاتیب و سب تهدید نموده و بعد از آن بفرستادن هاجر و نصایح
 بلاخره بمسلمانان رسید که ^۲ بامرتدین قریب بودند امر مقاتله داد و تا چنانکه
 از آخر کار های مردم فرغت یافت از یک مرتد طلب معاونت نمود بعد حضرت ابابکر صدیق
 به مکه بر آفتاب بن اسد و به طایف به عثمان بن ابی العاص کوفه بفرستاد که خارج شوند
 مسلمانان مرتد گشتند بمقاتله اشقی صدیکه مرتد شدند بعضی و باشان بر زمین مکه از بنی
 جمع شده بودند عتاب سر به بطرف آنها فرستاده که آنها را متفرق و مقتول ساختند
 جمیعتی نیز از بنی ازد و ذحقم و سجیده در شنوه اجتماع نموده بودند عثمان ابن ابی العاص
 بهم جمیعتی بر آسیر کردی آنها فرستاده ایشان را منبرم نمود و در راه ساحل بین تهاتر جماعت
 از قبایل عاک و اشعری مجتمع گشتند ظهیر بن ابی هاله همراهم و قتیکی بجانب شان حرکت
 نموده مشرکین را بفرستادند ظهیر را اجناد اقامت و رزیده انتظار امر حضرت ابابکر را
 می نمودند حضرت صدیق سر به به بحران ارسال نموده مکتوبی بر آعثمان ابن ابی العاص فرستادند
 که مضمونش این بود بر مخالفین اهل طایف فوج بفرستند و بر هر مخالف بمیت
 مقرر نما و او بجز در آن مکتوب چنان عمل کرده عبد الرحمن برادر خود را بر آنها امیر
 نمود بر عتاب نیز مکتوبی فرستاده امر نمودند که بالاکه هر یک از مخالف مکه و سواد و قرآ
 آن بچند نفر مقرر نما عتاب امر شان ابجا آورده خالد بن سعید برادر خود را بر آنها امیر

بسیار
 صد و آن از علف بحران
 و از هر یک تا حد
 معبر

صد
 شهر سبب
 بیک صنعت
 بدوزن
 در اینجا
 معبر

بسیار
 شهر
 که در ایام
 احوال شده است

باز در آن شهر
 که در ایام
 احوال شده است

ساخت این دو سواد امر را منتظر امر ابابکر بودند المهاجر بن امیه مخزومی که سابق از طرف رسول
 به کینه مقرر شده بود و باعث مرض خود زخمه نتوانست حضرت ابابکر^{رضی} او را بولایت یمن فرستاد
 که اصلاح امر خود را نموده بموضعیکه رسول صلی الله علیه وسلم اورا مقرر نموده بودند برود و نیز
 بمقاتله بخران و اقصی یمن وی اما مورد داشتند تمام این امور را اجرا نموده ولایات مکه
 و طایفه را سیر کرده عبد الرحمن بن ابی العاص و خالد بن اسید مع اصحاب خود همراهم مهاجر
 می رفتند و به نزد عکاشه بن ثور و جریر بن عبد الله^{رضی} مرور نموده آنها هم با وی منضم گردیدند و
 بن معدیکرب و قیس بن مکتوم که از مرتدین بودند المهاجر بر آنها غالب گشته ایشان را سیر
 نزد حضرت ابابکر فرستاد و آنها توبه کردند توبه شان را قبول نموده بدیارشان فرستاد
 چون المهاجر بولایات یمن مواجعه نمودند و بر هر قومی از اهل ارتداد که منظر میشد بقتل رسانیدند
 و هر کس از کفار که خیال قتال داشت با او مقاتله نمی نمود و بهر آنکه توبه می نمود توبه اش را قبول
 می نمود تا اینکه بولایت صنعاء رسید بعد مکتوبی بحضرت ابابکر از دخول خود بصنعاء ارسال
 نمود جوابش را حضرت صدیق فرستاده امر نمودند که همراهم عکرمه بطرف کنده برود عکرمه^{رضی}
 که با وی عده کثیری از ناحیه عمان و قبایل مهران و از ناحیه و عبد القیس و غیره بود که
 بالمهاجر وصول یافته بودند تمامی با هم بطرف کنده غریمت نمودند زیاد که قائم مقام آنها
 در کنده بود مکتوبی برآنها فرستاده او را با بدن کنده ترغیب تا کید نمود و این مکتوب
 در مغاره که بین تارب و حضرت موت واقعست بمهاجر رسید پس از مطالعه عکرمه را
 بر مسیلمین امیر ساخته خود بطرف زیاد شتافت چون اهل آنجا مرتد گشته بودند بر آنها
 شدت نموده اشعت بن قیس کسکی مرتد گشته اهل ارتداد او را بر خود امر ساخته
 بودند المهاجر همراهم ایشان مقاتله نموده مرتدین را منبزم ساخته عده زیادی از ایشان
 مقتول گردیده منبزمین از مشاهدده اینجائال بطرف بصره که قلعه شان بود شتافتند
 محصور گشتند و مسلمانان آنها را تعقیب نموده می صره کردند و راه عبور و مرور
 بر آنها بستند درین حین عکرمه همراهم مسلمانان بالمهاجر متوجه شده اشعت از عکرمه^{رضی}
 استدعای امان نموده عکرمه او را امان داده نزد المهاجر برد او نیز قبول نمود مال
 و آل او را بانه نفر امان داده و گفت بهر طریق که میخواهید امان نامه خود را مرقوم
 دارید که امضا نمایم تا محفوظ بمانند و آنها شرط کردند که بعد از حصول امان در حصار را
 بر مسیلمین بکشایند پس آن اختتام امان نامه در حصار را کشته شده مجاهدین اسلامی را
 قلعه گردیده مقاتلین را مقتول و باقی را اسیر ساختند و هزار نفر زن در بین اسرا بود
 اشعت در حین نوشتن امان نامه اسم خود را فراموش نمود نام نه نفر دیگر را مرقوم نموده

رز ص ۱۲
 رز ص ۱۲
 ص ۱۲
 رز ص ۱۲
 ص ۱۲

مغاره
 قریه ایست از یمن
 نلسطین
 حصار ایست از یمن
 نلسطین
 محرم

بود پس از فراغ قتال جدال المهاجر صحیفه الطلبت فرست نمود و دید که اشعت نام خود را نوشته
 المهاجر اشعت را خطاب نموده گفت: - الیحد لله الذی اخطانا الیا اشعت یعنی حمد
 مسکنم خدائی که بخاطر کردن تو ما را توفیق داد یا اشعت یا بعد و الله از سابق آرزو داشتیم که خداوند
 ترا قضیت و رسوا کند اکنون خوشبختی بعد کتفین اشعت را بستند بعضی مسلمانان گمان کردند که
 مهاجر اراده قتلش را دارد لهذا گفتند اشعت تاخیر نمازیرا که حضرت ابابکر صدیق در حکم اشعت
 و اناتر میباشند المهاجر او را همراه اسیری بدین شریفه خدمت حضرت ابابکر صدیق فرستاده
 و در راه مسلمانان و سیران قوشش او را لعنت میکردند و زمان قوم وی و اعراف النار یعنی خیا
 کار نام نهادند حضرت ابابکر صدیق از و سوال نمود که آیا در باره خودت چه را امید است که اجرا نمایم
 گفت نمیدانم آنحضرت فرمود که من ترا میکشم اشعت گفت من به امان گرفتم ده نفر قوم خود را
 رضی نمودم حالارنجیمان خودم حلال نیست حضرت ابابکر گفت صلح همراگسانیکه نامشان در
 صحیفه مرقوم است واجب کرده و تو قبل از کتابت صحیفه خیر خواهی قوم خود را نمودی چون
 اشعت بر کشتن خود یقین نموده به ابابکر گفت آیا در باره من نیکی منفرمانی یعنی اسیر ما را را کرده
 از خطایم در گذری زوجه ام یعنی خواهر خود را بمن در نمائی و بر من چنان عمل نمائی که بر دیگران
 کرده چون در زمان حیات حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بدین منوره آمده ایمان آورد
 و بزوجه حضرت ابابکر صدیق خواستگاری نموده عقد و مناکحت ابد فعه دویم آمدن
 خود تاخیر نمود لیکن پس از مراجعت از خدمت رسول صلی الله علیه و سلم خبر وفاتشان را شنید
 مرتد گشت بعد نزد حضرت ابابکر عهد نمود که اگر تو در حق من مرتعی فرمائی مرا متدین بدین اسلام
 از بهترین افراد قوم خواهی یافت تا بران حضرت ابابکر صدیق از قتلش عفو - و استعدایش را
 اجابت نموده همیشه خود را بدو نزوج نمودند اشعت بدینت خود درجه اعلی کوشش نمود تا وقت
 فتح عراق بدین منوره اقامت گزیده و در محاربات فادسیه و یرموک شامل گردید مقاله نموده غزوه
 صفین با حضرت علی کرم وجهه همراه بود در سنه چهل و دویم هجرت بولایت کوفه وفات نمود
 و بعضی میگویند بعد از شهادت حضرت علی کرم وجهه پچهل روز دنیا را وداع گفت رضی الله تعالی
 عنه و حضرت امام حسن برا و نماز خواند - قرار گرفته ابن اشیر در تاریخ محاربات مسلمانان با اهل ایتدا
 اختلاف است ابن اشیر میگوید فتح یامه یمن و بحرین و فرستادن عساکر شام در سنه دوازدهم
 هجرت و قشده ابو معشر و یزید بن عیاض ابو عبیده بن محمد بن عمار یا سه گفته که تمام فتوحات
 خواه در تحت امارت خالد و یاعیزه به سنه یازدهم از هجرت وقوع یافته و سیر خالد بولایعراق از
 از ابتدا سنه دوازدهم هجری تا ماه ذی القعدة سال دوام ورزیده و این قول خیر معتبر است

صده هجرت
 به مهاجر

بمیرید بر کس از شما که حریفین بجا میآید از دن و کوفتن آن دو دین آمده شود بطاعت کس در آن
 مکتوب این را نوشتند انفسرا خفا و تقالا و جاهیدا با مولک و قیام
 فی سبیل الله ذلکم خیر لکم ان کتمت تعلمون یعنی بیرون شوید بر آنرا سوار
 و پیاده و پیاده نماید بمال نفس خود در راه خدا زیرا که این یک زنگوست از برای شما اگر از فضیلت جهاد
 عالم باشد این مکاتیب بقبایل هم بسیار سال نموده منتظر آمدن مجاهدین بودند از آنجا
 مکتوب ابالی تمین با بدریعه پس بن مالک فرستادند پس از مدت اندکی مشارالیه آمده
 بحضرت ابابکر صدیق^{رضی} بشارت داده گفت یا خلیفه سول الله و تحکام علی مه که بدایت
 نامه شمارا بر کس که خواندم مکتوب اطاعت شنوده اجابت نمودند خود را با تخریب و تباها سازا
 چیده و طلقه های ره را بهم انداخته با کمال شوق و ذوق همی میباشند و شمارا بشارت نمیدهند
 که عنقریب شما عیان حال مشرف بخودتان میگرددند حضرت ابابکر صدیق^{رضی} ازین نوید خورسند
 گشته حیوش امر تب ساحته لوا با ر عقد نموده و بر بر او امیری مقرر کرده جانب شما فرستاد
 و نیز لطف که جماعتی میرسید مجاهدین سابقه الحاق نمینودند از جمله امرای که با آنها بیرق داده
 شد بود ابو عبیده بن جراح و یزید بن ابی سفیان بیعه بن عامر شرجیل بن حسنه
 خالد بن سعید و عمرو بن العاص و غیره بودند که آنها را با طرف معین فرستادند از جمله ابو عبیده را
 امیر الامر مقرر کردند و هر زمان که امیری ابطرف شام میفرستادند و صایای یاد می نمود
 و داع میگردد بعضی از توصیه ایشان اینست پر سیرگار باشید و همای مسلمانان بحسن خلق رفتار
 نمایند ناز با کسی خود ایجا عا و اوقاتش بجا آید هر یک از نفس های خود اصلاح کنید تا که
 خدا تعالی مردم را بر شما اصلاح آرد و سفر دشمنان اکرام نماید و نگذارید که در بین شما
 زیاد توقف کنند زیرا که بر نواقتن مطلع گشته متفاده بنمایند و عساکر خود از نکال
 شان منع نمایند امیر تا محافظت خود باشند و بگره سیکه در حرمت حیانت سفر اکوشش
 و زبیده نگذارید که در بین عساکرمان متفرق گردند و نیاز پاسبانان سفر آگاه بگردون اطلاع
 شان خبر گیر بوده غافلین را بدین فرط عقوبت نماید حرمت و پاسبانی را بین خود با ترتیب
 کرده همه اول شب را نسبت با خورش از نمایند زیرا که نوبت اول شب آسانتر و اخیر
 شب دشوارتر میباشد زیرا که از احوال عساکر خود غفلت نورزید که از بی خبری شما ایشان
 عاقد میگردد اسرارشان را تخمس نماید که فضیحت میگردد و اگر بر سر ایشان توقف
 باید اظهار نماید بلکه با توضیح اعمال علانیه شان اکتفا و زبید با اهل صدق صفا و وفا است
 کرده در امور خود از ایشان مشورت نماید یا معشر الامر امدلی بی جرأتی نمایند زیرا که از کم
 جرأتی شما بیان لشکر بیدل میگردد در ملل غنیمت خیانت کنید که تقوی قریب حضرت ابعبیده

عیسازد و فرمود زود دست که شما قوامی ایمی بینید که در صوامع منزوی عیسا و شیافرا حشاشان
نگردیده بحال شان گذار شوید و غیره و بنایا مفیده میفرمودند و ایشانرا بدین قسم دعا
میفرمودند - اللهم احفظهم من بیداید هم ومن خلفهم وعن الیما
وعن شما لهم و احطط او زار هم واعظم اجور هم یعنی اللهم محافظت
نمایشان از مصائب و شداید یکبارگی از پیش روی ایشان و از عقب سرشان از
طرف است و چپ نشانست و چون ما گناها نسا نرا و بزرگ کن مزد با شان - چون
خبر غرام عساکر مسلمین بگوش برقل رسید در فلسطین تنظیم جیوش خود را کرده و دلیل
آن دیار را بمقامه مسلمانان تحریک تحریر نموده و خودشن به شهر دمشق و از آنجا
به حمص و از حمص به انطاکیه آمده تمام ایالی آن ولایات را مانند مردم فلسطین
بمجار به مجاهدین اسلامی بشور آورد و مکتوبی با بسل روم فرستاده آنها را نیز بمقامه
اعراب دعوت نمود چنان مردم روم آمدند که احد افزون و اند شماره بیرون بودند
و قتیکه ابو عبید سجابه رسید شخصی داد آمده کم و کیف جیش کفار را بر ایشان نمود
و او این خبر را بحضرت ابابکر فرستاد و حضرت صدیق اکبر جوانی که مشغرمش بود حضرت داد
بوعده فدای و فرستادن مجاهدین بکک شان بود ارسال نمودند بعد از آن حضرت
ابابکر صدیق لشکر مجز کرده همراه با ششم بن عقبه بن ابی قاص سعید بن عامر و جیش دیگری
در تحت قیادت معاویه به مدینه برادرش رسیدن ابی سفیان فرستادند درین وقت
از هر طرف مسلمین که بر آجباد می آمدند حضرت صدیق ایشانرا بدو مجاهد نیکه سابق شام
فرستاده بودند سوق میداد.

بیان واقعه اول بملک شام

اول واقعه که در شام و قعشد در عربیه از زمین فلسطین بود شش قاید که در تحت قیادت
بر یک پنجه نفر که جلناسه هزار نفر میشدند از اهل روم در موضع عربیه برای مقابله مسلمانان
آمدند نزد بن ابی سفیان ابوامامه با بیلی ابهر آنچه صد نفر بمقابله او فرستادند ابوامامه
بمجد رسیدن بمکار حمله نموده ایشانرا بزمیت او تعداد کثیری با کتیر امیری شانرا بقتل رسانید
باز دفعه ثانی جمعیتی از کفار در موضع دعتیه بمجار به مسلمانان آمدند این دفعه هم مجاهدین غیور
اسلام بر آنها هجوم نموده شکست فاحشی بر آنها داده نزدیک ملک شام رسیدند اهل روم از
مشاهده اینحال پر ملال خود خوف نموده بملک خود خبر فرستادند ملکشان بر آستین جمعیتی
زیادی در تحت قیادت شقیق برادر برقل موضع علی از فلسطین که از ائمه خلق میگفتند
فرستاد و عده آنها بالغ بر نود هزار نفر بود که ایالی شام و روم مجتمع بودند خود برقل نیز به شهر

فلسطین
از مملکت شام است از انجا
شهر مدینه
غزوان در مکه
نیز در مکه
یافه در حمص
دمشق
شهر مشهور
بصرف از آن
حصار
شهر مدینه
دمشق در حله
انطاکیه
از بندر کتک اول
عیسا و حمله او
بهاست خونیها
جقه
نیز اینست از عل
دمشق مع
عساکر
موضعیت زمین
فلسطین
در دمشق
ابو سفیان
نزدیک حله
موضعیت فلسطین

رز ص ۱
رز ص ۱۲
صله ص
رز ص
صله ص

ملک عراق بجانب شام برود چنانکه به ابی عبیده و مسلمانان سیدی امیر جماعت مسلمانان
 باشن السلام حضرت خالد بعد از قرأت مکتوب حضرت صدیق رضی الله عنه خطی نوشته
 بذریع عمر و بن طفیل از وی بخدمت اباعبیده ارسال فرمود مشعر بر این بود که من از
 خداوند اعینت اور روز خوف و عصمت در دار دنیا از هر بدی برآ خود ما و تو مسلمات
 بنمایم مکتوبی از خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم بر من وصول یافت که مرا بر متن ملک
 شام و قیادت جیوش آن ولایتش مامور نمودند بخداوند قسم از وقتیکه حضرت اباعبیده
 ترا و الی گردانیده تا حال این امور را من از آنحضرت طلب نمودم و تو بر هر حالی که بود
 باش که هرگز مایان ترانامه فرمائی نمکنم و نه مخالفت مسور زیم و نه امری را بدون اجازت
 تو قطع مینمایم تو سید مسلمانان قضایتک را امیدیم و منکر نیستیم و از ریت استغنائی
 مایان ممکن نیست حق تعالی امور ما و تو را با احسان ختم نماید و از وصول تهن جنم رحمت
 فرماید و السلام علیک در جمعه و برکاته حضرت ابی عبیده بعد از قرأت مکتوب خالد
 فرمودند برکت به خدا تعالی خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم را به آنچه رای داده است
 و خداوند حیات ابدی بخشد خالد را حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه هم مکتوبی بدین مضمون به ابوعبیده
 فرستاده بود که حضرت خالد را بمقتله شام و والی بودنش در آنجا فرستادم اورا مخالفت
 نموده قول در بشنوی اطاعت زری و اورا فرستادم نه اینکه تو در نزد من از خالد فضل
 نیستی بلکه من گمان میکنم که خالد در محاربه چنان صاحب نیت و ریت است که تو نمی باشی
 اراد الله بنا و ابی خیرا حضرت خالد بعد از رسیدن به مجاهدین غیور سلامی برقیبات آنها
 نموده عده عساکرشان بدون شش هزار نفر و بقولی چهار هزار نفر که بمجیت عکرمه بود بالغ
 بر سی و نه یاسی شش هزار نفر و مجموعا چهل هزار بودند که از آنجمله هزار نفر از اصحاب رسول الله
 صلی الله علیه و سلم که بکصد نفرشان از اهل بدر بودند و جیوش اهل روم مرکب از دو صد چهل هزار
 که هشتاد هزارشان مقید و چهل هزار مسلسل و چهل هزار مر بوط به عامه ما بودند که تا وقت شریک
 نتوانند و بقدر هشتاد نفر بیایده بمقالمه حاضر گردیده بودند و جنگ مسلمانان با کفار بطریق تسانده بود
 یعنی هر امیری بقوم خود تکیه نموده قوم خود را منفردا اداره مینمود حضرت خالد این امر را نه پسندیده
 محاربه بطور جمهور و در تحت قیادت یک شخص مقرر کردند و قسین در میانان مدت یکماه تمام
 مشرکین را بمحاربه مسلمانان تحرص نموده بعد از ماه جادی التلحق بمقالمه که بعد از آن چنان قتالی
 رخ ندادست بمحاربه مسلمانان خارج گردیدند و قتیکه مسلمانان خروج رومیان را شنیدند
 اراده نمودند که مانند سابق بطریق تسانده محاربه نمایند حضرت خالد ازین فعل ایشان منع نمود
 در بین مسلمانان در جنگ گشته پس از حمد و ثنایان فرمود ای مسلمانان امروز روز ریت

رز ص ۱۲
 رز ص ۱۲
 ص ۱۲
 رز ص ۱۲
 ص ۱۲

ایضا در کتب دیگر

که اقتضای امر کشتی مناسب نیست حال که همیاشدید جانها خود را در اترقی و عمل اسلامیت
 نذاکنید و از خونها با حرارت خود چستان دیانت را سرسبز سازید خالصانه باشید
 و خداوند را از عمل خود راضی سازید ای گروه مسلمین امروز روز سیت که نفع و ضرر آن
 منوط و مربوط در با بعد است تساند از جنگ نمایند که در پیش روی خود واقعه دارند که
 اگر بدانید مضطرب گشته از کار می نیند پس امریکه مامور نباشید بر آئی کسی کار کنید
 که صاحب فکر باشد مسلمانان که این نصایح خالد را شنیدند گفتند آن امر چیست
 فرمایند حضرت خالد فرمود که حضرت ابابکر رضی الله عنه ما را فرستادند و گمان نمودند که
 بر یکدیگر آسان میگردد اگر امید نیست که چنین میکنیم هرگز ما را جمع نمی نمودند این حاصلت
 شما سخت است بر مسلمانان از آنچه که فرو گرفته است ایشان او بر مشرکین بهترین
 امداد است که برایشان برسد و من میدانم که این تفرقه را جیفه دنیا در بین
 شما یان انداخته اگر به امر ای مسلمانان اتقوا و نمایند البته از رتبه آنها چیزی
 نقصان نمی پذیرد و اگر اطاعت و زید هم بمناصبشان از دیادی نمیکرد و دانی تحت
 بعضی از شما یان مرتبه تان در نزد خداوند و خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم ناقص
 نمیکند ای مسلمانان بیایند خود را آماده حرب سازید زیرا که دشمنان بمقتله خود را
 میساختند و امروز روز سیت که نتایج آن بعد ازین است اگر امروز کفار را
 بچند قبایشان رد نمودیم همیشه ایشان امنیزم خواهیم ساخت و اگر نه نخورد
 باند پس با شدیم من بعد روی رستگاری انخواهیم دید بیایند امارت من خود
 به نوبت تقسیم کنید بعضی امروز و برخی فردا و پس فردا امارت نمایند تا که همه
 بمنصب امارت برسید و امارت امروز را من و اگر آید کنید مسلمانان نصایح
 خالد را قبول نموده او را امیر خود ساختند و گمان نموده بودند که اینمقاله هم مانند
 سایر محاربات است و قتیکه خموش اهل روم را دیدند چنان تعبیه و ترتیب
 شده اند که کسی تا انوقت مانند آنرا ندیده بود حضرت خالد هم عساکر خود را چنان
 مرتب و منظم ساخته بود که هیچ بیننده ندیده بود تمام مسلمین را به بسی
 و شش قطعه تقسیم نموده قلب لشکر را که مرکب از چند قطعات بود حضرت اباعبیده
 سپردند میمنه را نیز از چند قطعه مرکب ساخته عمرو بن عاص و شرجیل بن حسنه را نصب
 نمودند و بمیسره لشکر تین ابی سفیان را مقرر نمودند مجربش ابی سفیان بن حرب بود
 و بفرقه مقدم جیش قیات بن ایشم و به ترتیب و تقسیمش عبده بن مسعود موظف بود
 در نیوقت شخصی نزد خالد آمده از کثرت کفار و قلت مسلمانان بیان نمود و آنحضرت

از ص ۱۲
از ص ۱۲
از ص ۱۲
از ص ۱۲
از ص ۱۲

بجوابش فرمودند اینطور نیست بلکه عسکر مسلمانان کثیر میباشند یا نمیدانم که نصرت خداوند جمیع
 قبیل را کثیر و خداوند کثیر را قلیل میسازد بخداوند قسم که اگر اسم از علت سودگی خود
 گردد و تعداد معاندین دو چند شود باکی ندارم بعد از آنکه بنی حنیف و قحطاع بن عمرو را امر قتال اند
 سواران بر یکدیگر ریخته مجادله و مقاتله شدت یافت که ناگاه قاصدی از طرف مدینه منوره
 که نام آن حمیه بن یومر رسید و مسلمانان از وجود استخبار نمودند و او ایشان را با او
 از جانب مدینه منوره نوید داده اما خبر مصیبت از رفوت خلیفه المسلمین یعنی حضرت ابابکر
 صدیق رضی الله عنه و خلافت حضرت فاروق رضی الله عنه و عزل خالد و نصب ابی عبیده را خفیة
 بحضرت ابی عبیده و خالد بیان نموده و در حین این مکالمه شخصی شجاعی موسوم به جرجه بن
 کفار بر آمده درین میدان ایستاده خالد را اطلب نمود حضرت خالد بطرفش رفت آن شجاع
 یکدیگر را امان دادند جرجه بن خالد گفت برستی مرا مطلع گردان دروغ گویی یا که آزاد و بر
 گزیده هرگز دروغ نمیگوید و مرا فریب چه که شخصی کریم که کسی استیخ و مانوس نمود فریب
 نمیدم که آیا خداوند از آسمان شمشیری بر پیغمبر شافریستاد و پیغمبر شما آن شمشیر است
 عطا نموده که بر هر قومی رومی آری غالب میگردد و آسمان را بر زمین میسازد حضرت
 خالد جواب داد که خداوند شمشیری از آسمان نازل نموده جرجه گفت پس چرا بنی
 مسیحی شتی خالد گفت قتی که خداوند حضرت محمد مصطفی را به نبوت مبعوث گردانید
 من درین طایفه بودم که رسالت را نپذیرفتم و با وی مقاتله نمودند خداوند را بدین
 اسلام به ایت نموده مسلمان گشتم و حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و سلم بر اتم فرمودند که یا
 توسیف ایستد میباشی خداوند ترا بالا کفار مقرر نموده و بر من دعا حضرت فرمودند
 و این صفاتی که تو مسکونی از اثر دعای آنحضرت میباشد جرجه گفت پس حال ما را بگم
 امر دعوت بنیامی خالد گفت یکی از سه امر (۱) قبول دین اسلام (۲) ادای جزیه
 (۳) بحار به جرجه گفت اگر کسی دعوت شمارا قبول نموده ایمان آورد منزلت او
 در نزد شما چیست خالد فرمود منزلت ما و او یکیست جرجه گفت اجر آخرت هم مانند شما
 با و داده میشود خالد گفت بل بلکه زیاده از ما بر او داده خواهد شد زیرا که ما بر معجزه و وحی
 ایمان آوردیم که ما را از اخبار غیب مطلع میساخت و عجایب خارق العاده که مخصوص نبی است
 از وی مشاهده نمودیم و بسی آیات بنیات از زبان مجربان شان شنیدیم و شما در
 حالیکه چنین افعالیکه باعث از دیار ایمان میگردد ندیده از صدق ایمان آرید البته از ما
 افضل میباشید جرجه تمام بیانات خالد بدقت شنیده بطرف مسلمانان رفت و دین مسیح
 اسلام را قبول نمود حضرت خالد ارکان اسلام را بدو آموخت جرجه غسل نمود و در کعبه

ناز ادا نمود و همراهِ خالد با اهل روم مقابله نمود. در نیوقت اهل روم بفرقه مسلمانانیکه
 در تحت قیادت عکرمه بن ابی جهل و عمارت بن شام بود چنان هجوم بردند
 که از موضع توقفشان تا فحاصه عقب انداختند عکرمه از مشاهده اینحال فریاد زد که من
 یا رسول الله صلی الله علیه و سلم محاربه نمودم حال از مقابله کفار بگریزم آیا که ام یک از شما
 ای مسلمانان تا دم مرگ موفقت میوزد عکرمه و ضرار بن ازور و چهار نفر
 از معتبرین مسلمانانیکه آواز او را شنیدند با عکرمه تا موت خود مباحث نمودند
 و در پیش خیمه خالد چنان محاربه نمودند که تا با خروج گشتند بعضی شهید و برخی صحت یافتند
 حضرت خالد همراهِ جریه هم مقابله شدیدی نمودند که در آخر روز حربه از حمله شهید محسوب
 گردید و درین روز مسلمانان از شدت محاربه نماز ظهر و عصر را با اشاره ادا نمودند
 و اهل روم دلیل گردیدند حضرت خالد چنان بر قلبش کفر حمله نمود که خود در میان
 سوار و پیاده دشمن رسانید سواران از مشاهده اینحال بد مال خود رو بگریز نهادند
 پیادگان مسلمانان که اینحال او دیدند بر عکرمه پیاده دشمن تراندازی نمودند و آنها
 سگت خورده بحدق خود آمده و مسلمانان آنها را تقصیب نموده دخل خندق کردند
 در آنجا هشتاد هزار زنجیر بسته و چهل هزار را با بودند و اشخاصیکه در معرکه مقتول
 گردیدند بودند عراز اینها بودند قیقار که رئیس بود و جمعی از اشرف روم جامه های
 بالابوشن خود را بر سر انداخته گشتند و دست بگردن یکدیگر مقتول گردیدند
 و حضرت خالد بجزیره ادره رفتند ابرق نام نزل فرمود چون وقت صبح شد سر عکرمه بالای
 زانو و سر عکرمه را که بجزیره گشته بودند بالاساق پائی دگدشته بدین نشان آب
 میجگایندند و روی آن و شجاع دست میکشند و درین روزین یاد می آید همراهِ مسلمانان
 بود که با کفار مقابله با سه شهیدی نمودند در سیر الحلبه گفته که ابی سفیان در آن
 محاربه مینمود و سبب ابقال تحریر میگردانگاه چشمش را قدمه سید کور گشت و چشم
 دیگر او هم در غزوه طایفه غسان گشته بود و نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم در آن وقت
 گفت یا رسول الله دعا کن که خداوند چشم مرا صحت بخشد حضرت فرمودند آیا صحت چشم را
 بهتر میدانی یا اینکه خداوند در جنت نعمت عظمی تری عنایت فرماید ابی سفیان چشم خود دور
 انداخته گفت من نعمت آخرت بر جنت چشم من فصل میدهم انس بن مالک میگوید که در زمان
 خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه ابی سفیان دیدم که با چشمها با ما شخصی عصا آورد اگر گفته نزد
 حضرت عثمان می رود الفقه خون در میان شکست خوردند بر فلک درین محاربه چشم
 از اشتیاق نظر مسلمانان از محض خارج گشته آنرا پس در مسلمانان میل کردند به آنجا

رز ص ۱۲۱

رز ص ۱۲۲

رز ص ۱۲۳

ص ۱۲۴

دشمن از طرف خود امیری مقرر نمود - عده شهید درین محاربه بسینه هزار رسید که از آنجمله عکرمه بن ابی جهل و عسکری بن آن و عمویش حارث بن هشام عمرو بن سعید - ابان بن سعید طفیل بن عمرو طیب بن عمرو - هشام بن عاص - برادر عمرو بن عاص عیاش بن سعید بن حارث - ابن قیس ابن عدی سہمی - و نعیم بن نجاحم - نظیر بن حارث و برادر نظیر بن حارث که در غزوه بدر بحالت کفر مقتول گردید - و ابوالرؤم بن عمر عبد برادر مصعب بن عمیر رضوان الله و تعالی علیهم اجمعین و بعضی گفته اند که اینها در غزوه اجنادین شهید گردیدند - ابن عساکر از زهری روایت کرده که عکرمه بن ابی جهل در روز غزوه یرموک مجروح ترین مردمان بود آن بتجاج عینور بان حالت خود مردانه و آرنج به مقابلہ سنان ناباکفار مقابلہ مینمود تا که از طرف نیزه ها روی سینه اش مجروح و شکافته گردید بعضی گفته اند یا امیر از خدا به ترس و بنفس خود رحم تا عکرمه جو ابداد که من و دیدم بعد و دست رسول صلی الله علیه و سلم از بدترین مردمان بودیم و بر آلات و عزی جانها فداساختیم حال چگونه خود را از وصول بانند تعالی و پیغمبرش منغ نایم نه و بعد هرگز این را ترکب نمیگردد این را گفته چند قدمی بطرف مقابلہ نرفته بود که افتاده جان یگان آفرین سپارید و حسن بخت نعیم پرواز نمود بعد که جراحاتش احساب نمودند نهاد و چند زخم شمشیر و نیزه و تیر بود این مبارک از بهیچ روایت کرده که عکرمه از مرکب خود پیاده گشته مقابلہ مینمود حضرت خالد گفت یا عکرمه چنین کن که قتل تو بر مسلمانان مصیبتی عظیمی است عکرمه گفت مراد اگذار یا خالد زیرا که تو را بار رسول صلی الله علیه و سلم سابقیتی بوده اما من میدرم از شدیدترین دشمنان آنحضرت بودم این گفته و بطرف محاربه روان گشت مقابلہ نمود تا آنکه به بهشت عتق شد و وصول یافت و او قرآن شریف را چنان تعظیم مینمود که امام محمد غزالی در آداب تلاوت قرآن به اخبار علوم بیان نموده که هر وقت عکرمه قرآن شریف را میخواند میگفت این کلام پروردگار است این کلام پروردگار است گفته غمش می نمود ابو نعیم و ابن مندہ و ابن عبد البر از حبیب بن ابی ثابت گفته اند که حارث بن هشام و برادر زاده اش عکرمه بن ابی جهل و عیاش بن ریغہ و برادر مادری هشام مجروح گردیدند از نهایت جرحت ضعف نموده از محاربه ماندند و تشنگی بر آنها غالب گردید شخصی از برادر حارث بن هشام آبی آورد تا که بیاشامد عکرمه بطرف آن آب نظر نموده حارث آن آب را نوشیده گفت عکرمه در عهد وقتیکه عکرمه منخو است بیاشامد عیاش بجانب آن آب نظر کرد عکرمه گفت این آب به عیاشش بدیدم هنوز آن آب اش نرسیده بود که رو حسن بخت طیران نمود و پرچم کدام از آن بزرگواران آن آب نوشیدن و ارواح مبارکشان از آنها

از صفح
۱۲

از صفح
صله ف

از صفح
صله ف

در این کتاب
از صفح
صله ف

خاستگی منی در این کتاب
از صفح
صله ف

از صفح
صله ف

هنگامی که برت به پادشاه رسید و در آن وقت که
پادشاه در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
پادشاه در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
پادشاه در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
پادشاه در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
پادشاه در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
پادشاه در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
پادشاه در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
پادشاه در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
پادشاه در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که

فصل در بیان حال

در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
پادشاه در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
پادشاه در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
پادشاه در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
پادشاه در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
پادشاه در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
پادشاه در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
پادشاه در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
پادشاه در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
پادشاه در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که

از ص ۱۲
از ص ۱۳
از ص ۱۴
از ص ۱۵

از ص ۱۶
از ص ۱۷
از ص ۱۸
از ص ۱۹
از ص ۲۰
از ص ۲۱
از ص ۲۲
از ص ۲۳
از ص ۲۴
از ص ۲۵
از ص ۲۶
از ص ۲۷
از ص ۲۸
از ص ۲۹
از ص ۳۰
از ص ۳۱
از ص ۳۲
از ص ۳۳
از ص ۳۴
از ص ۳۵
از ص ۳۶
از ص ۳۷
از ص ۳۸
از ص ۳۹
از ص ۴۰
از ص ۴۱
از ص ۴۲
از ص ۴۳
از ص ۴۴
از ص ۴۵
از ص ۴۶
از ص ۴۷
از ص ۴۸
از ص ۴۹
از ص ۵۰
از ص ۵۱
از ص ۵۲
از ص ۵۳
از ص ۵۴
از ص ۵۵
از ص ۵۶
از ص ۵۷
از ص ۵۸
از ص ۵۹
از ص ۶۰
از ص ۶۱
از ص ۶۲
از ص ۶۳
از ص ۶۴
از ص ۶۵
از ص ۶۶
از ص ۶۷
از ص ۶۸
از ص ۶۹
از ص ۷۰
از ص ۷۱
از ص ۷۲
از ص ۷۳
از ص ۷۴
از ص ۷۵
از ص ۷۶
از ص ۷۷
از ص ۷۸
از ص ۷۹
از ص ۸۰
از ص ۸۱
از ص ۸۲
از ص ۸۳
از ص ۸۴
از ص ۸۵
از ص ۸۶
از ص ۸۷
از ص ۸۸
از ص ۸۹
از ص ۹۰
از ص ۹۱
از ص ۹۲
از ص ۹۳
از ص ۹۴
از ص ۹۵
از ص ۹۶
از ص ۹۷
از ص ۹۸
از ص ۹۹
از ص ۱۰۰

از ص ۱۰۱
از ص ۱۰۲
از ص ۱۰۳
از ص ۱۰۴
از ص ۱۰۵
از ص ۱۰۶
از ص ۱۰۷
از ص ۱۰۸
از ص ۱۰۹
از ص ۱۱۰
از ص ۱۱۱
از ص ۱۱۲
از ص ۱۱۳
از ص ۱۱۴
از ص ۱۱۵
از ص ۱۱۶
از ص ۱۱۷
از ص ۱۱۸
از ص ۱۱۹
از ص ۱۲۰
از ص ۱۲۱
از ص ۱۲۲
از ص ۱۲۳
از ص ۱۲۴
از ص ۱۲۵
از ص ۱۲۶
از ص ۱۲۷
از ص ۱۲۸
از ص ۱۲۹
از ص ۱۳۰
از ص ۱۳۱
از ص ۱۳۲
از ص ۱۳۳
از ص ۱۳۴
از ص ۱۳۵
از ص ۱۳۶
از ص ۱۳۷
از ص ۱۳۸
از ص ۱۳۹
از ص ۱۴۰
از ص ۱۴۱
از ص ۱۴۲
از ص ۱۴۳
از ص ۱۴۴
از ص ۱۴۵
از ص ۱۴۶
از ص ۱۴۷
از ص ۱۴۸
از ص ۱۴۹
از ص ۱۵۰

از ص ۱۵۱
از ص ۱۵۲
از ص ۱۵۳
از ص ۱۵۴
از ص ۱۵۵
از ص ۱۵۶
از ص ۱۵۷
از ص ۱۵۸
از ص ۱۵۹
از ص ۱۶۰
از ص ۱۶۱
از ص ۱۶۲
از ص ۱۶۳
از ص ۱۶۴
از ص ۱۶۵
از ص ۱۶۶
از ص ۱۶۷
از ص ۱۶۸
از ص ۱۶۹
از ص ۱۷۰
از ص ۱۷۱
از ص ۱۷۲
از ص ۱۷۳
از ص ۱۷۴
از ص ۱۷۵
از ص ۱۷۶
از ص ۱۷۷
از ص ۱۷۸
از ص ۱۷۹
از ص ۱۸۰
از ص ۱۸۱
از ص ۱۸۲
از ص ۱۸۳
از ص ۱۸۴
از ص ۱۸۵
از ص ۱۸۶
از ص ۱۸۷
از ص ۱۸۸
از ص ۱۸۹
از ص ۱۹۰
از ص ۱۹۱
از ص ۱۹۲
از ص ۱۹۳
از ص ۱۹۴
از ص ۱۹۵
از ص ۱۹۶
از ص ۱۹۷
از ص ۱۹۸
از ص ۱۹۹
از ص ۲۰۰

از ص ۱۲
از ص ۱۳
از ص ۱۴
از ص ۱۵

از ص ۱۲
از ص ۱۳
از ص ۱۴
از ص ۱۵

از ص ۱۶
از ص ۱۷
از ص ۱۸
از ص ۱۹
از ص ۲۰
از ص ۲۱
از ص ۲۲
از ص ۲۳
از ص ۲۴
از ص ۲۵
از ص ۲۶
از ص ۲۷
از ص ۲۸
از ص ۲۹
از ص ۳۰
از ص ۳۱
از ص ۳۲
از ص ۳۳
از ص ۳۴
از ص ۳۵
از ص ۳۶
از ص ۳۷
از ص ۳۸
از ص ۳۹
از ص ۴۰
از ص ۴۱
از ص ۴۲
از ص ۴۳
از ص ۴۴
از ص ۴۵
از ص ۴۶
از ص ۴۷
از ص ۴۸
از ص ۴۹
از ص ۵۰
از ص ۵۱
از ص ۵۲
از ص ۵۳
از ص ۵۴
از ص ۵۵
از ص ۵۶
از ص ۵۷
از ص ۵۸
از ص ۵۹
از ص ۶۰
از ص ۶۱
از ص ۶۲
از ص ۶۳
از ص ۶۴
از ص ۶۵
از ص ۶۶
از ص ۶۷
از ص ۶۸
از ص ۶۹
از ص ۷۰
از ص ۷۱
از ص ۷۲
از ص ۷۳
از ص ۷۴
از ص ۷۵
از ص ۷۶
از ص ۷۷
از ص ۷۸
از ص ۷۹
از ص ۸۰
از ص ۸۱
از ص ۸۲
از ص ۸۳
از ص ۸۴
از ص ۸۵
از ص ۸۶
از ص ۸۷
از ص ۸۸
از ص ۸۹
از ص ۹۰
از ص ۹۱
از ص ۹۲
از ص ۹۳
از ص ۹۴
از ص ۹۵
از ص ۹۶
از ص ۹۷
از ص ۹۸
از ص ۹۹
از ص ۱۰۰

تجمع همراهم هزار مجاهدین در همان روز وصول مکتوب بطرف حمص حرکت نمود عیاش
 با سایر امرا بمواضع مأمور فیه خود شتافتند حضرت عمر رضی الله عنه هم برآمد
 ابو عبیده از مدینه شریفه بطرف حمص خارج گردیدند ایالی جزیره یعنی معاوین
 رومیان از غم مسلمانان خبر شده از اهل روم فرقت جستند و ابو عبیده
 رومیان اکتفیم ساختند و بعد از گذشتن سیدوز از واقعه ققاع همراهم
 مجاهدین خود حمص رسید ابو عبیده خبر فتح را همراهم تقدیم امداد برای حضرت عمر رضی الله عنه
 ارسال نمود حضرت عمر رضی الله عنه بعد از قریب مکتوب برای ابو عبیده نوشت که اهل
 امداد خود را بتمام شرکت دهید زیرا که اینهم رومیان بر اثر شنیدن رسیدن
 ایشان بود و نیز خداوند اهل کوفه را جزای خیر دهد که کفایت حمزه خود را نموده اهل مصلحت
 نزدیک نموده رسانند حضرت عمر رضی الله عنه درین سفر تا جاییه رسید بودند لیکن اشتیاق
 بر تبت و میان مکتوبی با ابو عبیده فرستاده مدینه شریفه مرجهت فرمودند خالد
 همراهم خود با امیر المومنین مصاحب گردید چونکه سهیل بن عدی برقه رفت و لیدین
 بجانب عرب که بحزیره بودند حرکت نمود رقه را از هر قل گرفته همراهم سهیل بن عدی
 مطرف ایادین نزار که با غمی شده به ارض روم رفته بودند حرکت کردند حضرت عمر رضی الله عنه
 مکتوبی بد تمضمون به هر قل ارسال داشتند که قبیله از قبایل عرب دار ما ترک نمود
 دیار تو آمدند قسم بخداوند که ایشان از ملک خود خارج ینمانی یا میان طویف نصارا را
 از ملک خود بجانب تو اخراج میکنیم چون مکتوب به هر قل رسید آن قبیله از ملک خود
 خارج نمود و چهار هزار کس قریب شام و جزیره متفرق شدند.

بیان فتح جزیره و ارضین

جزیره بلاد است که دیار بکر و منصرفه بین دجله و فرات را شامل است (امام
 حرزی) به جزیره نسبت دارد) ارضیه شریف است که از اهل روم بود وقتیکه سعد
 بحزیره عسکر فرستاد ایالی آنجا از امداد اهل روم دست کشیدند زبانیکه اعزام
 جیشی از کوفه را بجانب خود درک نمودند بشهر خود رفته سهیل بن عدی با ایشان
 رسید محاصره شان نمود تا اینکه طالب صلح گردیدند عبدالله بن عثمان بموصل
 و نصیبین رسید ایالی آنجا هم مانند رقه مصالحه نمودند و لیدین عقبه نیز به نزد
 اعراب جزیره نزول نمود غیر از ایادین نزار مسلم و کفار همراهم لید اقامت
 ورزیدند زیرا که آنها به ارض روم داخل گردید بودند و لید این واقعه را
 بحضرت فاروق رضی الله عنه خبر داد و حضرت مثل سابق به هر قل مکتوب فرستادند

رزق
۱۲۱

رزق
صلوات

رزق

صلوات

بعد از آنکه مسلمانان رقه و نصیبین را تصرف کردند عیاض و سهیل و عبدیه بن عبید بن ولید همراه
 شش بطرف حران رفتند اما ایلی بخا بدادن جزیره سلیم را اجابت نمودند و ولید قبول نمود
 بعد از آن عیاض و سهیل و عبدیه به نزد اهل اهل بافرود آمدند مردم آنجا نیز بدادن جزیره
 آماده شدند - مجاهدین آنچه که قهر از اهل جزیره گرفته بودند بقصد ذمه شان اجرا
 نمودند ملک جزیره از تمام شهرت آسان تر فتح گردید سهیل و عبدیه بگونه مرحمت
 کردند چون حضرت عمر رضی الله عنه از جابیه بدینه شریفه عودت کرد خالد را همراهی
 خود بردند لهذا ابو عبیده مکتوب بحضرت فاروق فرستاد که عیاض بن عمیر را بمن
 خصمه فرمائید حبیب بن مسلمه ابی امور محاربات اهل عجم که در جزیره بودند عامل
 و ولید بن عقبه ابی امور عرب آنجا مقرر گردید اما ولید از قبول جزیره بی تعلق
 با و رزیده گفت که از شما بجز اسلام آوردن جزیری نمیخواهم حضرت عمر رضی الله عنه
 نیز مکتوبی فرستاده بود که از جزیره غیر از اسلام آوردن جزیری قبول نشود و عرب
 جزیره (یا بنی تغلب) را بگذارد که نه ولید را حضرت هند ذمه احدی از دخول
 دین اسلام منع نمایند چون در قبایله بنی تغلب اشاعه و سرکشی بود لهذا ولید ایشانرا
 قصد نموده بود حضرت عمر رضی الله عنه خوف نمودند که مبادا همراهی شان اثر اعمال
 و زدن بایران او را معزول فرست بن حیان و هند بن عمر علی ابراهیم مقرر فرمود
 در ایت صحیح که اگر مشهور بن برهند فتح جزیره از جمله فتوح شام شمرده میشود و در
 بجزیره فتوح یاخته و بعضی گفته اند که از جمله فتوح عراقی و در سنه ۱۹ از هجرت فتح شد
 شایسته گویند که حضرت عمر رضی الله عنه خالد را از جابیه همراه خود آورده و از امارت
 شکرنا او را معزول نمودند زیرا که در اموال او و بتذیر و هرفش شاید نموده بودند
 از آنجمله بکیر اتمه با شصت ابن قیس ده هزار بخشیده بسوی بکر عطا یا مبدول میداشت
 خالد چون بدینه شریفه رسید در مجمع عام بحضرت عمر رضی الله عنه گفت شاد حقم رفتار
 نیک نه نمودید عمر رضی الله عنه گفتند این اموال بسیار تو از بجاست خالد جواب داد که حقنه
 من از عنایم است آنچه که از شصت هزار اضافه شد از شایان شد بعد از آن حضرت
 عمر رضی الله عنه اموال او را قیمت نمودند بالغ بر شصت هزار گردید بیست هزار آنرا تحویل
 بیت المال نموده فرمودند ای خالد بخداوند قسم که تو در نزد مردم بزرگ و دوست یاشی
 و کجیح بلاد مکتوب فرستاده اعلام فرمودند که من خالد را از غضب فخرم و با لغو باند
 از ظهور خیانتی از امارت عزل نه نمودم بلکه مردمان او را تفخیم نموده مفتونش گردیدند
 خوف نمودم که تو کل اعماد خود را به او نمایند لهذا خواستم که مردم بداند که همانند

امور خیر و شر الله تعالی باشد حضرت عمر رضی الله عنه عوض آن بیت هزار که از وضبط نموده بودند دیگر اموال برایش عنایت فرمودند خالد لیسر خالوی حضرت عمر رضی الله عنه بود زیرا که والد حضرت عمر حنظل بنت هاشم ابن مغیره و خالد ابن ولید ابن مغیره بوده گویند میان کلابی که خالد در حین محاربه بسیر میگذراشت مویها مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله موضوع بود و بند رعبه آن مویها تیره که طلب نصرت بنمود و به برکت آنحضرت در هر متعلقه مظفر و منصور میگردد خالد فرموده من بهر آن رسول صلی الله علیه و آله در مکه منقطع که عمره بجای آوردم بعد از آن عمره آنحضرت سر مبارک خود را ترشیدند و مردم بر آن بدست آوردن مویهاشان سبقت می جستند منهنج بجانب مویها صیغه آنحضرت پیش دستی کرده قدری بدست آورده کلابی بر آن خود ساخته آن مویها را در مقدم آن موضوع ساختم بعد هیچ واقعه مواجبه نمی کردم که آن مفتوح نمی گشت و از برکت آن مویها تیره که منصور می شدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله اورا شمشیری از شمشیرهای الله تعالی در غزوه موتة خوانده بودند و قتیکه غزوه موتة شروع شده بود رسول الله صلی الله علیه و آله در مدینه مسوره اصحاب خنجر را از قضا یا موتة مانند سرشیدن زید بن حارثه و جعفر ابن ابیطالب و عبدالله ابن ابی و هر رضی الله عنهم اخبار بنمودند در آن حین گفتند سیرق را شمشیری از شمشیره با الله تعالی گرفت آن شمشیر خالد ابن ولید بود و خداوند آن غزوه را بدست آورد فتح نمود مناقبش بسیار است که ترجمه فضایل آن وسیع میباشد در سنه ۲۱ در زمان خلافت حضرت عمر رضی الله عنه بولایت محض فقات نمود و بعضی گفته اند بدینه مشرفه رحلت نموده و وقتیکه حضرت خالد مرگ مشاهده نمود بود فرمود به تحقیق که حدیج هم لشکر دشمن یا مثل آنرا حاضر گردیدم و در بدن من موضع کوفت از جراحت خالی نیست و ای که آنرا مانند که در یاد بالا فرستاد آن آدم خوب است با چشمها بیدلان را و هر چه از اعمال در نزد من از کلمه طیبه لا اله الا الله امیدوار تر نیست و این کلمه طیبه را بخود سیر گرفته در سنه ۲۱ یک شام طاعون در قشدر که بطاعون عجمی مسری یافته عیشت هزار نفر کلاک شدند ابو عبیده نیز درین طاعون وفات نمود معاذ بن عمرو مشرف طیبه شد او هم برض طاعون رحلت نمود حضرت عمر رضی الله عنه عمر بن العاص بعونشان مقرر گردیدند زید ابن ابی سفیان نیز به طاعون وفات کرد معاذ بن بولایت دمشق و خراج آن مقرر شد و شتر جمیل بن خسنه بگرفتن خراج و امور عسکر اردن مقرر گردید و قتیکه طاعون در میان مردم سیران و جریان یافت ابو عبیده در بین انالی خطبه خواند میفرمود ای مردم این در رحمت پرورده گار و وعده نبی شماست و این

مویها
فتریب است از تر آب قاع و درود
معمول است

ما لجن بائبل شایان شبها ابو عبیده از خداوند سوال کرده است که حصه او را ازین طاعون نصیب فرماید بعد از آن ابو عبیده را طاعون عارض گردیده بدار بقاشافت معا بن جبل مضمون خلیفه گردید مانند ابو عبیده در بین مردم خطبه میخواند و بهمان قسم مردم را اعتبار مینمود و میگفت معاذ از خداوند مسئلت می کند که با ولاد معا نصیب فرماید عبد الرحمن پسرش عتدای طاعون گشته داعی مرگ اجابت نمود معاذ نیز در حق خود طلب نمود و در کف دستش طاعون عارض گردیده کف دست خود را بر او سید میگفت *الحب الی بما فیک شیئا من الدنیا یعنی دوست نمیدارم بمقابل تو چیزی از دنیا پس* از آن بموضع بشارت شتابید و نجات کرد چون عمر و ابن احوص خلیفه گردید همرا مردم بطرف جبال شام رفتند و خداوند طاعون را از بین شان برداشت درین طاعون مردمان کثیری تلف گردید که کسی مانند آنرا ندیده بود و بدست درازی گشت نمود لاجرم دشمنان بر ایشان طامع گردیدند عمر ابن الخطاب رضی الله عنه در حین ظهور طاعون با جمعی از مهاجرین و انصار بقصد شام از مدینه شریفه خارج گردید چون به شرج که موضعیست قریب شام بامین معینه و تبوک رسیدند با ابو عبیده و امرای لشکر طائی گردیدند امر آنجنود از شدت مرض طاعون در شام ایشانرا مطلع گردانیدند با وی از مهاجرین و انصار بسیار بودند حضرت عمر رضی الله عنه همرا اصحاب جمع مشوره نمودند بعضی گفتند ما محض بر آغز آبر آمدیم از جهت طاعون عودت نمی نمایم و برخی میگفتند که بلا و فساد است ما رفتن را مصلحت نمیدانیم حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند شما توقف نائید مهاجرین و انصار را از قریش طلب کردند و از ایشان استفساره نمودند آنهارای حضرت عمر رضی الله عنه را متابعت نمودند بنابراین حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند در حین صبح معاودت نمایم در وقت ابو عبیده فرمود آیا از قدری پور و دگار فرار نمایم حضرت عمر رضی الله عنه جواب داد که یا ابو عبیده اگر این سخن را غیر از تومی شنیدم از او انتقام میگیرم بی من ازین قدر الله تعالی فرار کرده به آن قدر خداوند میروم مثلاً اگر تو چند شتر داشته به اوادی فرود آئی که یک شتر مسرین و طرف بگیرش بی است و علف باشد و تو با نظرت سر بر روی قدرتی خداوند نیست یا بالعکس علی نانی آنهم قدری الله تعالی نیست عبد الرحمن بن عوف در نبوت غائب بود و قتیکه حاضر شد گفت در نیات رسول الله صلی الله علیه و سلم این حدیث استنیم - *اذا سمعتم بهذا الوابسلک فلا تقدر موا علیه و اذا وقع ببلد و اذنت فیه فلا تخترن جوانسرا و ائمنه یعنی اگر شنیدید که در شهری بائی داشته شما بان شهر بروید و اگر در شهری که شمار آنجا بودید عارض گردید از آنجا فرار کنید این حدیث*

اول عارضه از آن است
در کف دست
معاذ بن جبل
نصیب شد
عبد الرحمن
عمر بن الخطاب
شام
تبوک
شرج
لشکر طائی
مهاجرین
انصار
حضرت عمر
فرمودند
ابو عبیده
انتقام
شنیدم
فرار
بلد
اذا
سمعتم
بهاذا
الوالبسلک
فلا تقدر
موا علیه
و اذا
وقع
ببلد
و اذنت
فیه
فلا تخترن
جوانسرا
و ائمنه
یعنی
اگر
شنیدید
که
در
شهری
بائی
داشته
شما
بان
شهر
بروید
و اگر
در
شهری
که
شمار
آنجا
بودید
عارض
گردید
از
آنجا
فرار
کنید
این
حدیث

از ص ۱۲
از ص ۱۳
از ص ۱۴
از ص ۱۵
از ص ۱۶

میگوید که ابن عبد الحکم از خالد ابن یزید چنین روایت نموده که عمر ابن الخطاب هم برای چند نفر از رفقا به عزم تجارت به بیت المقدس رفت روزی بر فراز کوهی اشتران خود و رفقایش ایستادند به طریقی نوبت که ناگاه شماس رئیس ترسیان که اسکنندریه و بر آنما در بیت المقدس آمده بود در بعضی کوهها سیاحت میکرد بحالت عیش که عمری از حیانتش باقی مانده بود به عمر و مقابل شده گفت به جرعه آبی حیانت را خریداری نما عمر و مشک خود را کشوده شماس را سیراب نموده شماس پس از آشامیدن آب آنجا خوابید در پهلوش سوراخی بود عمر و ناگاه دید که ماری کلانی از آن سوراخ بر آمد عمر و تیزی بجانبش انداخته او را مقتول ساخت شماس و قتیکه را از خوب برداشته به اطراف خود نظر انداخت چشمش بار افتاد گفت این چیست عمر و گفت وقتیکه تو خوب بودی این مار از آن حفره خارج شد و من او را به تیر زده کشته شماس سر روی عمر و را بوسه زده گفت تو امروز در مرتبه باعث انجام امری گردیدی اول آب هریانیت را براتش عیشتم ریختی و ثانی از گردن مار نجاشتم نجاشتی ایادین ملک بر آنچه آمده عمر و گفت بر آن تجارت که افاده بنمایم شماس سوال نمود که آیا چه مبلغی امیدوار نفع میباشی عمر و جواب داد که قیمت شتری زیرا که دو شتر دارم میخواهم که یکی دیگری هم داشته باشم شماس گفت آیا میدانی که دیت یکم و چقدر است در نزد شما عمر و گفت دیت یکم و ماصد شتر است شماس گفت تا کس شتر نیستی بلکه دارم و دینار میباشی عمر و گفت که دیت یکم هزار دینار یعنی طلا میباشد شماس گفت من مرد غریب و مسافر میباشم آمده ام که در کفایت المقدس نماز کنم و من اراده خود را بجا آوردم اگر تو با من بشیرم بروی دیت دو مرد را برایت می بردم عمر و فرمود که آیا شتر تو کجاست شماس گفت شتری که در آن سکنی دارم اسکندریه میگوید عمر و گفت هرگز من آن شتر را نمیدانم و در جنل نگردیده ام شماس از برای وی گفت اگر اسکندریه مشاهده نمائی آنوقت میدانی که نظیرش در عالم نیست عمر و فرمود که آیا بوعده خود وفا میکنی شماس گفت همرا تو باشم تا عهده و میثاق بنمایم و بر زنده خود او ای آن را لازم دارم و ترا پس بر قنایت ملحق میسازم عمر و گفت مدت مسافرت چقدر طول خواهد داشت شماس گفت یکماه ده روز رفتن و ده روز ماندن و ده روز برگردان و محافظت تو در عهده من میباشد که در ضمن رفتن مو طلب باشم و وقت برگشتن شخصی با تو همراه نمایم عمر و فرمود که مهلت ده مرا که با اصحاب خود مشوره نمایم شماس او را مهلت داد و عمر و رفقای خود آمده تمام کیفیت را بیان نموده گفت که کینفر از شما با من

رزق ۱۲۱

رزق صلوات

رزق

صلوات

و شما تا آمدن من از اینجا خارج نشوید بشرط میکنم که نصف آنچه من داد برای شما بدو هم بفرستد
قبول نموده بکنفر با او همراه گشت عمرو بار فنیق خود و شما س بطرف مصر رفتند تا آنکه با کنگره
رسیدند عمرو از مشاهده عمارت و اموال نفوس اسکندریه بحیرت افتاده فرمود
که من هرگز ملک معموری و کثیر الاموال مثل مصر ندیدم. شما س عمرو را تعظیم و تکریم زیاد
نموده بلباس و بلج بلبس گردانید روزیکه عمرو داخل اسکندریه گردید آنروز عید بود
که در آن روز اهل آنجا مجتمع گشته کرده (گویی) مرتبی را از طلائع ملوک شان باین بیدگی
می بردند و به استین با خود می گرفتند از حکماء و قدما شان که واضح آن کرده بودند بایشان
خبر رسید بود که هرگاه این گروه به استین شخصی سد لاجاله او پادشاه خواهد شد نمی میرد
تا که بر سر بر سلطنت مصر بماند جلوس نماید عمرو همراه شما س به آن مجلس فتنه نشسته
که ناگاه مردی آن گروه را انداخت و او به استین عمرو واقع گشت مردم آن مجلس گفتند
هرگز این گروه دروغ نگفته مگر این بار آیا ممکن است که این مرد اعرابی بر پادشاه گردد
بچه گاه مکن نیست چینی تعجب میکردند. در نیوقت شما س باهل اسکندریه گفت که این
مرد در مرتبه مرا از مرگ نجات داده و مبلغی دو هزار دینار از او بردم من میباشتم
خود وجه آن اجمع آوری کنید آهالی اسکندریه آن مبلغ را جمع نموده به عمرو تادیه کردند
عمرو مرعبت نمود شما س تعظیم و تکریم نموده و نوشته راه شان را تهیه نموده شخصی را
همراه شان لازم مقرر نمود. بعد از آن عمرو همراهی فنیق و رسول شما س آمدند تا آنکه بیت المقدس
نزد در قفا خود رسیدند بنا بر آن عمرو مدخل و مخارج آن بلد را مشاهده کرده معرفت پیدا نمود
و بنا بوعده خود نصف آن طلا را بر آرز قفا خود داد و خودش فرمود اولین مالی آنکه کسب
نمودم همین بود. لهذا وقتیکه بدین اسلام مشرف گردید اکثریه از بلاد شام را مفتوح نمود
امیدوار بود عمرو بن العاص که آن گروه که به استین او داخل شد اثر خود را بشنیده مالک مصر
گردد و نیز مضمون این حدیث بر امیدواریش می افزود. لتفتح علیکم بعد
مصر فاستوا صواب قبطها خیر فان لکم منم صهر او ذمه یعنی
بعد از من مفتوح میگردد مصر بر آستین و معامله نماید قبطیان به افعال بکوچرا که باین
قبطیان و شما خسترد امدی ذمت است. لهذا عمرو حضرت عمر رضی الله عنه بجانب مصر
ترعیب نمود تا که بر آن حضرت اگر داند اجازه حاصل نمود و بیترقی هم آچار هزار و تقوی
بعضی سه هزار و پنجه نفر از قبیله عک انقاد نموده بطرف مصر روان شدند عمرو فرمودند
بروید من از خداوند بر آستین طلب خیر میکنم عنقریب کتوب من بشما میرسد اگر عیش از رسیدن
شما بخوزه مصر رسید که بیازگشتن شما را امر نمودم برگردید و القادریه مصر بودید از خداوند

یاری خواسته در اجراء مقصد خود بگوشید و بعد از شنیدن مہایات در عین شب و او صدی
 از خروج شان خبر شد در نیوقت حضرت عمر رضی اللہ عنہ در باب غزمت مسلمانان انتخاب کرده
 و از توجہ شان بمصر خوف نمودند فوراً مکتوبی بر آنحضرت شان ارسال فرمودند و آن
 مکتوب عربی بر ایشان رسید کہ عمر و ہمراہ اصحاب خود بہ رنج بودند عمر و از ترس نیکم
 مبادا در این مکتوب امر انصراف باشد و من ہمراہ حضرت عمر رضی اللہ عنہ عہد نموده بودم
 کہ پیش از دخول بجاک مصر بر اثر امر شان برگردم بنا بر آن مکتوب انگشودہ آمدند تا اینکه
 بقریہ بین رنج و غمیش رسیدہ از ابالی آنجا مطلع گشتند کہ این قریہ متعلق بمصر است
 بعد از آن مکتوب حضرت عمر رضی اللہ عنہ از رسول گرفته قرئت نموده بر مسلمانان گفت
 کہ آیا میدانید کہ من ہمراہ حضرت عمر رضی اللہ عنہ عہد نموده بودم کہ ہر گاہ بجاک مصر دخول شدم
 و مکتوب شان رسیدہ بہ انصراف مرا امر نماید برگردم مسلمانان گفتند بلی و باز پرسید
 کہ این قریہ متعلق بمصر نیست گفتند چرا ہست بنا بر آن عنان غزمت را بطریق مصر
 معطوف داشتند چون خبر قدم عمر و بہ مقوقس رسید فسطاط نموده بجزیرہ کبرا
 بر مقابلہ عمر و بنمود عمر و بغرض مقابلہ تشویع عسکر نمود و در میان ہستی یکماہ مقابلہ کردند بعد
 حقتعالی فتح را روزی گردانید اولین محاسبتہ کہ مسلمانان بمصر نمودند بموضع شرقی
 ہمراہ اہل روم بود کہ خداوند مجاہدین اسلام را انصرت ادر و میان شکست خورد
 در اسکندریہ باین قبلیان متفق بود کہ اورا بمیاسین میگفتند و لغت متاع رسیدن
 عمر و برای قبلیان مکتوب فرستادہ اعلام نمود کہ برای و میان دولت و قدرتیست
 و پادشاهی شان قطع گردید ہمراہ عمر و ملاقات نمایند چنانچہ قبلیان عرفا ہمراہ مسلمانان
 معاون شدند عمر و بطرف قوسر متوجہ گشتہ اہل بلین را در بانکہ امری مدافعہ
 نمودند تا کہ بہ قواصر نزول نمودند در آنجا قبلیان بیکدیگر میگفتند آیا تمجید میکنید بہ
 این عدو قلیل اعراب کہ بجاعات کثیرہ حملہ می برند مردی از باین اہل گفت کہ
 قوم عرب کجا بنظایف روی آوردند مگر نہیکہ غالب کردند و تا آخر شان را قتل نمایند عمر و
 با اہل مصر مدافعہ خفیفی بنمودند تا اینکه بہ بلین رسیدند و در آنجا مدت یکماہ با اہل
 مصر مقابلہ نمودند بالاخر خداوند فتح را بر ایشان عنایت فرمود از آن موضع عمر و ماندند
 چارہ خفیفی نموده سیرکنان رفتند تا کہ بہ ام دین رسیدند و ہمراہ ابالی آنجا مقابلہ شد
 نمودند لیکن فتح آن بطول انجامید بنا بر آن مکتوبی بدینہ شریفہ فرستادہ از حضرت عمر رضی اللہ عنہ
 استمداد نمود حضرت عمر رضی اللہ عنہ بفرستادن چارہ ہزار نفر امداد نمود در نیوقت عدو
 مسلمانان بہ ہشت ہزار رسیدہ متحدارفتہ نزد حصار اہل مصر نزول فرمودند و مردم مصر را

کاخ منزلیست
 در راه مصر بعد از دار و مدار
 تا غفلان از برافاسدین
 در منزل است
 بمصر بلین
 اہل مصر از ناحیہ شام در کماندہ
 فسطاط نہیں کہ
 در ہر بنا نمود
 شرقی
 از انصاف
 قواصری
 قبلیان از روم
 بلین
 کہیں کوفہ فسطاط ہم قدر
 واقع ہست
 ام دین
 بمصر ۱۲

از ص
 ۱۲
 از ص
 صدف
 از ص
 صدف

بقری که مسیحی باب الیون جینا بود مدتی محاصره نمودند صبح و شام مقاتله شدید میکردند
 فتح اینچاهم بطول انجامیده بدین شرفیه مکتوب فرستاده طلب امداد نمود حضرت عمر
 چهار هزار دیگر که بر هزاری یکی از شیعیان و اکابر مسلمانان امیر بود ارسال نمود به عمر و
 مکتوبی نوشتند که چهار هزار مرد که بعضی از ایشان مقابل با هزار مردت میدزد تو فرستادم
 که از آن جمله زبیر بن عوام و مقداد بن اسود و عباده بن صامت و سلمه بن محمد و زبیر بن عوف
 میباشد و بدانکه برای تو دوازده هزار نفر میباشد و این مقدار شکر از جبهه قلت منلوب نمیکردند
 محاصره اهل روم بدین جبهه طولانی گردید که اطراف حصار خود را خندق کنده و در آن دروازه
 نصب نموده به میخها آهنگ ساخته بودند چونکه این چهار هزار مرد شیعیان و مدد دهنده
 رسید بجانب قصر آمده منجبتی نهادند در آن قصر مردی از اهل روم موسوم به اعرج حاکم
 شهر وزیر دست و ماسخت ملک مقوقس بود عمر و مانند رسولی نزد صاحب آن حصار
 رفته مکالمه نموده و مناظر آنجا را معلومات گرفته گفت میروم که با اصحاب خود مشورت
 نمایم صاحب قلعه دروازه بان خود را گفته بود در چینیکه امیر عرب میخواهد از در حصار
 بیرون رود سنگ بزرگی بر سر او بینداز تا که کشته شود لیکن عمر و در حین خارج شدن
 با خود گفت سلامت داخل کشیدیم مباد ابراهیم قتل من مری اندیشیده باشند لهذا نزد
 مالک قلعه گذشته گفت میخواهم چند نفر از اصحاب خود را بیاورم تا سخت است بشوند
 آن گویا خود فکر نمود که از کشتن یک نفر قتل جماعتی بهتر است دروازه بان را از انداختن
 سنگ و مقتول ساختن امیر شکر عرب منع نمود عمر و به این قسم خود را سلامت از قلعه کشید چون
 مدت محاصره آنجا امتداد یافت دزدی زبیر گفت بهر صورت من امروز نفس خود را
 بخداوند بخشیدم در فتح این حصار میکوشم و شاید خداوند نفس مرا بپذیرد و بواسطه من این
 قلعه را بکشاید هم مسلمانان نزدیکانی را برده بر یک پهلوی حصار که آنرا سوق الحام میگویند
 نهاد و با اصحاب خود گفت زمانیکه آواز بگیرم مرا شنیدید شما هم بعد از بلند تکبیر گویند بعد از آن
 زبیر بر فراز قلعه برآمده شمشیر خود را بدست گرفت و با او از بلند تکبیر گفت اصحاب با وفای
 او هم از حصار بجای بگیرند بر نردبان برآمدند عمر و ایشان را منع نمود که مباد آنرا با
 از کشتن نفری بشکند چند نفر باز بر داخل حصار گشتند و باقی مسلمانان بر اثر تکبیر
 متوجه حصار شدند اهل حصار چون داخل شدن مسلمانان را فهمیدند رو برگزیدند
 وزیر هم اصحاب بطرف دروازه حصار دویدند دروازه را گشاده عموم لشکر
 مسلمین داخل حصار شدند مقوقس از مشاهده اینحال از مسلمانان خوف نموده طالب
 صلح گشت بدینصورت که بر قبلی و طلا بدیشان بدیند عمر و قبول فرموده مدت محاصره

باب الیون حنیفا
 گفته شده است که بر او خطا است

و فتح باب لیون بفتاه بطول انجامید و بقول ابن عبد الحکم کماه بود و گفته که جماعتی از بزرگان و اشراف قبطی و امیرشان مقوقس که در باب لیون بودند چون استقامت و حرص مسلمانان را در فتح حصار دیدند ترسیده از باب القصر القبلی خارج گردیدند و جمعی از ایشان همراه اعراب به میکردند آن ماب جزیره ^{مک} محق شدند حکم نمودند تا که پل را قطع نمایند امیر ^{اعراب} در قلعه ماند بعد از مقوقس اعرج هم از ترس مسلمانان بکشتی که مربوط آن حصار بود سوار شده همراه اشراف قوم خود به ملک مقوقس ملحق شدند در نیوقت مقوقس رسول خدمت عمرو ابن العاص فرستاد و آنها آمده بدین قسم بیانات نمودند که شما قومی هستید که مدتی میباشد در بلاد ما داخل شده بر قتال الحاح نمودید و توقف شما بطول انجامید پادشاه روم بر آفتال شما لشکری عظیمی مجیز نموده که همه دارای اسلحه و آلات میباشد و عده شما قلیل است از یک طرف دریای نیل معبر شمارا مسدود ساخته حقیقتا شما را محبوسینید در دست ما لهذا شما اشخاص صاحب را خود را بجانب بفرستید که با ایشان مشوره نموده شاید امری در بین پیدا شود که منفعت جانین باشد و اگر چنین نکنید پشیمان خواهید شد و لشکر روم بتما غالب خواهند گشت چون سولان مقوقس نزد امیر مسلمانان آمده رسالت خود را گفتند و ایشان او روز محبوس ساختند تا که از طرف ایندست حمیت و غیرت مسلمانان آید بر ای ملک قوم خود خبر دهند مقوقس از بیان رسولان خود پریشان گشته گفت سولان ما را بندی نمودند یا اینکه کشته شد و این در دین و آیین شان است عمرو بعد از دو روز آن سولان را رها ساخته به مقوقس چنین پیغام فرستاد که در هر صورت باید یکی ازین سه چیز را بپذیرید (۱) اسلام آورده با ما برادران گردید (۲) اگر مسلمان نمی شوی جزیه بدهی تا که در نزد ما دلیل و اهل ذمت باشید و اگر یکی ازین دو امر را قبول داری نمی شوی برای جنگ مییابا بشید و خداوند خیر الحاکمین است - و قتیکه رسولان برگشتند مقوقس از ایشان سوال نمود که عمر در چه حال دیدید رسولان جواب دادند قومی را دیدیم که مرگ را دوست تر میدهند از حیات توابع را بهتر میبختند از سر بلندی کسی از ایشان بدنیار عبت نداشتند و غم دنیا را هم نمیخوردند در روی زمین می نشستند و به دوزخ انو طعام میخوردند امیرشان ممتاز نیز در فرق وضع و شریف در بین شان نمی شد و نیز مولی از غلام تفاوت نداشت و در هر کاری که امیرشان حاضر می شد مخالفت نمی نمودند و دستها و پای ما در دهنها خود را می شستند نماز را به کمال خشوع ادا میساختند ملک مقوقس چون این بیانات را شنید گفت سوگند به آن کسی که به او قسم میخورند که این قوم اگر بکوه هجوم بیاورند کوه را

رزق
۱۲۱

رزق

صله

رزق

صکد

ز اهل می کنند اکنون که عده شان نسبتاً قلیل و راه شان را نیل مسند و ساخته نهایت
استقامت داشته بیست و پنج سالند اگر امروز صلح را هم آسان غنیمت ندانیم فردا که قدرت
یابند حال ما چه خواهد بود بنا بر آن مقوقس رسولان را و این فرستاد که با امیر مسلمین بگویند
چند نفر مانده نفرستد که تعیین و تقضیه معامله اموده صلح را برقرار سازند عمر و ده نفر را که کمی
از آنها عبادت بن صامت بود که درازی قدوی ده شبر و یکی از دلاوران مشهور فصیح کلام بود
و عمر و امر نمود که با قوم دی عظم نماید فرستاد و بدو گفت اگر غیر از کمی از سه شرط چیزی را که بگویند
قبول ننما و بگو که امیر المسلمین گفته که کمی ازین سه امر را باید قبول نمائید چون عبادت در نزد مقوقس
رفت او از سیا پیش ترسید گفت دور کنید این سیاه را و گیری بیاید و با من سخن گوید
رسولان گفتند این بهترین یا نیست از حیث علم و عقل و سردار مایان میباشد و هر چه
که او بپسندد اطاعت میکنیم و اگر نه پسندد مخالفت نمائیم امیر این را ازین انتخاب
نموده بنا بر آن مقوقس بعباده گفت ای امیر پیشین با و با من به نرمی سخن بگوی زیرا که از
سیاق تو بسیار میترسم عبادت گفت ای مقوقس آنچه گفتی شنیدم دانسته باش که درین ما
هزار نفر میباشند که از من سیاه تر و هولناکتر میباشد اگر آنها را به بنی چه خود اهی کرد
اکنون من پرشدم سد الحمد هم آ این از صد نفر دشمن باکی ندارم اگر چه همه بیک بار حمله
و همین قسمند یا ران من زیرا که مطلوب با جاد و راه خداوند و حصول رضای اوست
و غزا نمودن با دشمنان را طلب دنیا نیست لیکن آنچه می را که خداوند با حلال نموده
یعنی غنیمت باکی نیست اگر قنطار با طلا داشته باشیم و یا اینکه مالک بنی باشیم مطلب ما از دنیا عیب
از طعامی است که دفع گرسنگی میان را کند و لباسی است که ما را بپوشاند اگر قنطار با طلا
در رضا خداوند اتفاق بنمائیم زیرا که نعمت فراخی دنیا چیزی نیست هر چه هست آنچه
چنین فرموده است حق تعالی و پیغمبر ما که بجز دفع گرسنگی و ستر عورت و تحصیل دنیا نیست
مکشیم و در رضا خداوند با دشمنانش جهاد نمائیم ملک مقوقس از استماع این صفات
که سرمایه رقی و تعالی هر ملت است بجزیرت افتاده گفت ای خصم چنان بیاناتی دگر هم شنیده
بودی من از شیخ این مرد ترسیدم و حال آنکه محتویات آن زیاد تر صلاحیت و بصیرت
دارد خداوند این مرد را بر آخرای مملکت ما فرستاده غنیمت است که پادشاه شان
بر تمام روی زمین غالب گردد بعد از آن عبادت متوجه گشته گفت ای مرد آنچه که آن
صفات خود در حایت بیان نمودی شنیدم و اینست سبب غالبیت شما و دنیا و شمی است
باعث مغلوبیت دشمنان شما اما مرد لشکری عظیمی مجرب و مکمل و وحی قصد شمارا نموده که ملت
شما با کثرت آنها در ترازوی خیال سنجیده نمی شود مدت بکاه است که شما در وطن ما

بسختی میگذرانید با سجواری و مشقت شما و آسایش خودتان وقت نیمائیم چرا که شما این
ضعیف و دست تنگ بیباید نابهران باشد بطور مصالحه نیمائیم که بهر فرد از شما و طلا
و امیر شما صد و خلیفه شما را هزار طلا میدیم آن مبلغ را بگیرید و پیش از آنکه گرفتار
شکری پایان روم شوید بسوی مکه بگردید عبادت فرمود ای مقوقس فریب نخور
که ما از تمام اهل روم ذره خوف نداریم هر کم قسم اگر جسمی رو میان جمع شوند
جمعیت ما را متفرق ساخته نمی توانند بخداوند قسم که رعیت ما اضافه تر هست اقبال
و جهاد زیرا که ازین بهتر چیست که بار و پیمانها که از خون شهادت سرخ باشد بجانب خدا
بشما ایم و بگوئیم صدائی نیازی جسم و جان را که بود رعیت با سپاریده بودی در راه
رضایت خدا نمودیم و اینک بارگاه کبریائی تو رحمت نمودیم و خداوند ما را بجنبه المادی
بغت ابدی بخشید بلی مقدر در نظر ما عزیز است که در جهاد فی سبیل الله بجاک نیاز افتاده
باشی پاره پاره بوصول دوست برسیم ای مقوقس آگاه باش که ما در محاربه بکلی از دو جزیره
مالک می شویم اگر منظر شستیم غنیمت عظیمی با حاصل میگردد و اگر شما غالب شدی بدستی سعادت
که غنیمت آخرت نصیب ما میگردد این چگونه جاها خود را فدای ما سازیم حال آنکه خداوند فرموده
که مَنْ دِنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ
کسی در جمعیت ما پیدا نمی شود مگر اینکه بتواند مسکلت نماید از خداوند هر صبح شامی
که شهادت را نصیب او گرداند و پس زنده به عیال و اولاد خود باز نگردد روزیکه این
خانان خود بجهد بر آمدیم اهل عیال خود را و رعیت خداوند سپردیم و از عیال اولاد
شیرین زبان خود چشم پوشیدیم و کشته شدن در راه خدا بهترین امان است
مقصود ما است آنچه در پیش روی ماست در تنگی و سختی نیستیم بلکه در استقامت و فرسخی
و استرجعت میباشیم چرا که ما از اطعمه دنیا سخرمانی و از لیسبه آن غیر ستر عورتی نه یاده
می خواهیم و اکنون تو را ای خود را بیان نام مصالحه باین ما و شما برقرار نمیگردد مگر بقبول
ممودن بکلی ازین سه امزیه که بهر ما را بدان امر نموده داد از حضرت عمر رضی الله عنه ناموست
و خلیفه ما از حضرت سول الله صلی الله علیه و سلم دستور گرفته اگر قبول کنید این دین را که
افضل ادیان دین پیامبر است و ملائکه است و نمی پذیرد خداوند غیر این را البته نفع شما
و با ما برادر میشود در نفع و ضرر یکدیگر شریک میگردیم و نیک بختی دنیا و آخرت نصیب شما
میگردد ای مقوقس اگر تو و محاببت مسلمان شویم به از ردن شما و اداری شویم
و تعرض شما را حلال نمیدانیم و اگر از قبولین اسلام سرباز می نیند باید خبریه را بدست
خود بایدهید تا که در نظر ما خوار و ذلیل باشید بعد از آن برای شما بر آنچه که رضی باشیم معاملة

رز ص ۱۲۱

رز ص ۱۲۲

رز ص ۱۲۳

رز ص ۱۲۴

بنیایم هر آنکسی که قصد شاکند از شاکهت بنیایم و کسیکه تقرض بزین مال خون شاکه نماید
 تا مادامیکه در تحت ذمه ما یان باشد عوض شاکهت بنیایم و اگر باد ای جزیه هم نمی برداریم
 پس ما این و شاکهت شمشیر است یا تمام با قتل شویم یا اینکه اراده خود را در باره شاکهت بساییم
 در باب دین حق پس فکر کنید هر کدام ازین بییه ای که مصلحت خود را می بینید اقدام ورزید
 ملک مقوقس گفت این امر محال است که شما ابد ما را غلام خود بگردانید یا اجابت نمیکنند امری
 غیر ازین سه صفت عبادت هر دو دست خود را بالا نموده گفت قسم بخداوند یک نفر نیستند
 تمام مخلوقات است که ناکزیرید قبول نمودن یکی ازین سه امر مقوقس بیار لکن خود گفت
 رسول عرب سخن تمام نمود آیا شاکهت میگویند آنها جواب دادند که ما بچنین خواری تن نمیخوریم
 اولاً از دین مسیح بدینیکه صرفت نیداریم متدین نمی گردیم ثانیاً جزیه را هر قدر که میخواهید
 بیک بار ادای سازیم اگر قبول نمیکنند مرک بر آما پان اسان تر است از آنیکه بمانند غلام
 همه ساله بدیشان جزیه دهیم - مقوقس به عبادت گفت چنین است را قوم من بروید یا هر
 گوی که ما جزیه خود را بیکبار تا دیه بنیایم و شما به ملک خود بروید عبادت همه اصحاب خود برخواستند
 درین حین مقوقس گفت ای قوم اطاعت کنید مرا و قبول ناید یکی ازین امور ثلاثه را
 اگر اجابت نکنید امروز برضا آخر یک امر سختی را اجبراً بشما قبولانند حاضرین جویش گفتند
 کدام یک از اطاعت بنایم - مقوقس گفت شمارا امر میکنم که عزیز دین خود را بپذیرید و نه شمار
 مقابل ایشان طاقت قتال را دارید پس امر سوم باقی ماند حاضرین محفلش گفتند که غلام همیشه
 شان باشیم - مقوقس بیان نمود که بی فرمان برداری شان را کرده در ملک خود صاحب اختیار
 و از نفسها خود در امان باشید بهتر است از آنیکه بگه شاکهت شوید و اهل عیال شمار غلام
 ساخته متفرق سازند قومش گفتند ما ابد قبول نمیکنیم بلکه مرک اسان تر است از آن
 حال لهذا امر نمودند به برداشتن جسری که مابین فسطاط و جزیره بود در آن قصر غدیریادی
 از رومیان قبلی بودند مسلمانان شروع بقبال نمودند و اوند ایشان انصرت بخشید
 بعضی از امانی آن قصر مقتول و برخی فرار و چندی اسیر گشتند اکثریه شان بکشتی ها سوار گشته
 به جزیره و در قید رفتند مسلمانان آب مانع گردید ملک مقوقس گفت ای قوم پیش ازین
 شمار انصحت نمودم قبول نه نمودید اکنون یکی از ان سه امر را به رضایا سخت تری را
 به زور باید اطاعت ورزید بنا بر ان جزیه را قبول نمودند ملک مقوقس بر آما امیر مسلمانان
 خبر فرستاد که ابتدا اسل اشتم به اطاعت و پذیرفتن یکی از ان امور ثلاثه صلح بنایم و قوم خود
 نصیحت نمودم ایشان رضایح مرانشینیدند و آنچه که باید به بیندیدن حال اجازه بد که
 با تو و چند نفر از اصحاب تو بجا گشته اند اگر ان بنایم و دیگر قوم را تا زمان مهملی امان

این خبر بسیار
 ملاحظه است از عداوت قاطع ازین جهت
 جمله گفته میشود که چون نیل
 در اختیار کند آزار بسیار
 در وقت در کلاکت در صورت
 چند نفر از بزرگان

چنانچه اگر صلح نمودید خوب والا باز میگردیم با آنچه قصد ما بود عمر و همراهی صحابه خود مشوره نمود
و آنها گفتند نه صلح و نه جزیه شان را اجابت نینمائیم بلکه مقاتله میکنیم که مانند اهل نصر تمام شان
مغنیمت ما گردند لیکن عمر و گفت قرار فرموده امیر المؤمنین یعنی عمر رضی الله عنه مجبوریم که صلح
نمائیم با ایشان اگر اطاعت نمایند یکی از آن سه امر را بنا بر آن با وجود یک آب و یا مابین
شان سد بود یکجا شده بدین قسم صلح کردند اعلیٰ ادنی و وضع و شریف االی مصر و قطی
به استثنای اشخاص بسیار پیر و اطفال نابالغ دو طلا بدیند و به این شرط که بر مسلمانان
منزل داده ضیافت نمایند و اگر چه یک نفر یا اضافه باشند و مدتی باشد و ز دوام داشته باشد
بعد از آن بر ارضی اموال قطیان مسلمانان تعرض نمایند این تیار برای قطیان داده شد
و اسامی شان یعنی آنانیکه جزیه می دادند نوشته عدّه شان بالغ بر شش میلیون شد که سالانه
دوازده میلیون طلا و هشت میلیون خردار غله به پردازند و از دوسای شان عهد میثاق
گرفتند مقوقس رومیان را محیر ساخت که هر کس بود و باش در اسکندریه و حوالی آن را
از زمین مصر دست دارد سالانه جزیه را بدید و اگر خارج میگردد نسوی زمین روم نیز
اختیار دارد علاوه اینکه مقوقس در باب و میان مسکونه اسکندریه اختیار داد که بلکه
شان صورت صلحنامه را نوشته به فرستاد تا چه میگوید اگر قبول نمود االی روم در اسکندریه
باشند و جزیه خود را بدیند و اگر ابا نماید مردم روم بحال سابقه خود مانند مقوقس
اورا از چگونگی معامله اعراب با ایشان خبر داد چون مکتوب مقوقس به پادشاه روم
رسید از قرأت آن اند و بناک و خشم آلود گردید و رایش را پسند نه نموده رد کرد
و باین مضمون مکتوبی تحریر نمود - بدان ای مقوقس که لشکر مسلمانان از دوازده هزار
بیش نبود در نزد تو از قدر قطی وجود داشت که از شماره بیرون و اگر آنها جنگ واقع
اعراب را بر ما ترجیح میدادند و جزیه را قبول می نمودند در صورتیکه در شهر اسکندریه مصر
از صد هزار رومی مسلح و مجز اضافه تر بود و تو ضعف مسلمانان را دیده عاجز گشتی
و رضاشدی بر اینکه تو و اشخاصیکه با تو اند ایشان اجزیه داده اطاعت نائی چرا مقاتله
نکردی با آنها تا اینکه همه کشته می شدید و یا طفر می یافتید و حال آنکه آن عدّه قلیل عرب
بقدر یک طعام چاشت شما بود قتال می نمودید و در هم می شکستید و غیر این دیگر رأی اجرا
نمی نمودی و مانند این مکتوب های دیگر به جماعه رومیان فرستاد و قتیکه مکتوب پادشاه روم
بلک مقوقس سید پس از خواندن گفت بخداوند قسم که این قوم عرب با وجود قلت خود
قوی ترند از جمعیت مایان و هر مرد از ایشان مقابل است با صد نفر مایان چرا که اینها قومی عیاش
مرک افضیلت میدهند بر زندگانی و قتال میکنند روی بروی آرزو میکنند که باز نگردند

از ص ۱۲۱
از ص ۱۲۲
صله
از ص ۱۲۳
کله

یسوی اهل و عیال و بلاد خود و میگویند اگر گشته شویم داخل میگردیم در جنت و نعمت ابدی
 اینها طایفه میباشند که بدانند دنیا را عنبت ندارند و فقط برای دفع جوع معاش بر آن
 ستر بدن لباس میخوابند و حال آنکه ما که وهی هستیم که از مرگ خود میترسیم و زندگانی
 دنیا را دوست میداریم پس چگونه با آن گروه مقابله می توانیم بدیندای معشر و میان
 که من از آنچه صلح نمودم عربان را سر باز نمی نم و من میدانم که فردا بگفته در رأی من جز آن
 کرده آرزوی اطاعت را اینها بپذیرد چرا که آنچه من دیده و دانستم پادشاه روم ندید و ندانست
 حکم میکند امروز که قول مرا منی شنوید فردا تا مسف کنان اطاعت خواهد نمودید و خواهد
 ای کاش ترا پروردی می نمودیم آیا رضی می شود کسی که در سالی به ادن و و طلا بر جان مال
 و اولاد خود ایمن باشد بعد از آن ملک مقوقس نزد امیر مسلمانان عمر و رفته گفت ملک روم
 این کار مرا قبیح شمرده بر آن من جماعت روم مکتوب فرستاده که من باین امر رضی نمی باشم
 و اهل روم را امر نموده که با شما قتال نمایند تا وقتیکه ظفر یابند و یا مغلوب و مقتول گردند
 ای عمر و من و اشخاصیکه مرا اطاعت نمودند به منظوریکه مصالحی نمودیم بر معاينه خود تا
 قدیم و وفا میکنیم بهر آن قبلی با بر آن چیزیکه با ما مقرر نمودی من از مردم رومی بیزارم
 و از تو سه حاجت دارم اگر اجابت نمائی عمر و گفت بیان کن چیست آن سه امر ای ملک
 مقوقس - گفت (۱) اینکه با قبطنیان عهد شکنی نمائی و مرا با ایشان لازم دانسته
 و هر آنچه به آنها ضرر دانی بر من نیز اعمال نما چرا که رأی من و ایشان در مصالحه شما متفق
 بوده و آنها در آنچه که شما دوست میداشتید جهد نموده اتمام نمودند (۲) اگر
 رومیان از تو طلب صلح نمایند نه پذیر می تمام شان را غنیمت نموده غلام سازی
 زیرا که شما را در میباشند هر چند نصیحت نمودم قبول نکردند در حق شان شفقت
 کردم متهم ساختند (۳) پس از مرگ امر نمائی که مرا در ابی حنسی به اسکندریه
 دفن کنند - عمر و خویش با مقوقس اجابت نموده بدین شرط که متعهد باشند
 به بستن هر دو شهر و تعیین منزل تهیه ضیافت و تزیین و نظیر بازار با بستن پلها
 مابین قسطنطنیه و اسکندریه است مقوقس و قبطنیان چنان نمودند و قرار فرموده
 حدیث شریف بر آن مسلمانان قبلی با یار و مددگار گشتند و میان خود را آماده
 قتال مسلمانان ساخته لشکری معظم و مجزی نیز از ملک روم بدو ایشان رسید و چون
 سیلطیس رفته با مسلمانان مقابله سختی کرده شکست خورده در کربون گریختند
 در آنجا باز صف آرایی نموده بهر آن مسلمانان آغاز جدال نمودند که مدت روز و روم
 و زید سرعت کرد مسلمانان در نیوقت عید همدین عمر و و بیز قدار و روان آنرا کرده

ای عجب خوش
 خبری است در اسکندریه
 سلططیس
 خبری است از قراقرم
 کس بوی
 وضعیت قریب کند

عمر و بود عسرو در آن روز نماز خوف خواند. بالاخره خداوند مسلمانان انصرت و کفایت
 نیز میت بخشید عده کثیری از رومیان اجماع بدین اسلام مقتول ساخته گریخته گان را
 تعقیب نمودند تا حینیکه به اسکندریه رسیدند محصور گشتند قاعده آن چنان محکم بود که هیچ
 از آن پیش آمد نمی شد مسلمانان باین حلوه و قصر فارس و پس آن فرود آمدند و
 در سابق طیان همرا مسلمانان یکی بوده معادنت میکردند به ما یحتاج شان مانند طعام و علوفه
 و غیره رسولان ملک شام هم بذریعه کشتی بارفت داد میگردند و در حینیکه مسلمانان در خاک
 شام و اسکندریه مشغول قتال و جدال بودند در آن وقت عید رومیان بود. پادشاه
 روم میگفت تسلط اعراب بر اسکندریه موجب قطع رومیان است و هلاکی شان
 چرا که بر اطاغیه روم در بزرگی مانند کنایس اسکندریه نیست غلبه اعراب بر اسکندریه
 باعث بر باد می خرابی روم است امر نمود که عسکر ارسته نمایند و خودش بالنفس آماده
 قتال با اعراب اسکندریه گرد و تمام رومیان را بمقتله مسلمانان تحریک کرد زیرا که
 بعد از فتح اسکندریه بر آهیل روم حرمت و اعتباری نمی ماند بعد از تجنیز لشکر خداوند او را
 برض صرع قتل ساخته بد یار عدم شتافت و تاریخ مرگش در سنه ۱۹ هجری بوده لیکن
 لیت ابن سعد گفته که مردن هر قتل در سنه عیسم و وقوع یافته بعد از مرگ آن شوکت
 و بد بیه رومیان و بردال گذاشته عازمین اسکندریه پرکنده شدند مسلمانان
 مدت نه ماه بعد از مرگ هر قتل و پنج ماه پیش از آن اهل اسکندریه را محاصره کردند و قتل
 شدیدی نموده تا اینکه در یوم جمعه شهر حرم الحرام سنه بیستم فتح شد. عید اشکاک
 میگوید که عمر مدت زیاد و نامای بسیاری را صرف محاصره اسکندریه نمود چون
 امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه ازین خبر مطلع گشت فرمود که سبب تاخیر مسلمانان بر
 احداث امر است که درین خود کرده اند. لهذا کتوبی به عمر و به انضمام نوشته فرستاد
 تعجب میکنم ازین تعطیل و تاخیر شما در فتح مصر مدت دو سال است که شما با اهل مصر
 میکنید تاخیر شما از هیچ جهت نیست مگر احدیست امری که درین خود نموده اید شما
 دوستی و نیار اختیار کردید مانند دشمنان خود بدانید که خداوند قوی با کعبه
 کارکنند نصرت نمی بخشد و من چهار نفر از اصحاب کبار را بر میت فرستاده گفتم که
 هر یک مقابل است با هزار نفر حقیقتا اگر تیری در حال شان عارض شده باشد
 همانطور مقتدر میباشند زمانیکه مکتوب من بتو رسید خطبه خوانده مسلمانان را
 به جهاد و قتال کفار ترخیب و بصبر و ثبات تحریک تا و آن چهار مرد دلیر اصحاب کرام
 بر مقدم لشکر منصوب تا آن چهار مرد زیرین عوامم - و مقداد بن اسود و عباده

ان حلوه
 نام وضعیت در شام
 قصی فارس
 وضعیت اسکندریه

از ص ۱۲۱
 از ص ۱۲۲
 از ص ۱۲۳
 از ص ۱۲۴

بر صامت و مسلم بن مخلد بودند. و مردم را چنان در مقاتله امرنا که مانند یکتا قاتل نامیدند
 اقدام شایان کار روز جمعه بعد از زوال بان شد چرا که در آن ساعت نزول رحمت و وقت
 اجابت فطانت شمار هفت که در آن وقت دست عمار را بر افروخته تضرع و التماس نموده
 طلب نصرت نمایند. و قتیکه مکتوب هدایت اسلوب حضرت عمر رضی الله عنه به امیر مسلمانان
 عمر رسید چنانکه مرقوم بود معمول داشت و خداوند فتح را نصیب مسلمین ساخته
 اسکندریه را استیلا نمودند - ابن عبد الحکم میگوید که پدرم روزی برای امیر حسین فرمود
 که چون مدت محاصره اسکندریه بطول انجامید عمر خود را به پشت انداخته در حجر
 بی پایان تفکر اندکی فرورفت بعد از لحظه بزجوه شست نشست گفت هر چند من در
 باره فتح نمودن اسکندریه فکر میکنم مصلحتی نمی بینم مگر آن شخصی که ابتدا امر آن را بر اصلاح
 آورد پس از آن عباده بن صامت که صدازده او را بفتح اسکندریه مامور ساخت
 این بود که خداوند تبارک و تعالی اسکندریه را بدست او فتح نمود و از امام مالک
 شنیدم که میگفت در سال بیستم از هجرت که اسکندریه فتح شد ایالی روم به بیابانها
 دور یا اگر نختند عمر و هزار نفر از اطحاب خود را در شهر اسکندریه گذاشته و خود بطرف
 گرخیته گان متوجه گشت بعد از رفتن عمر و در میانیکه بطرف دریا با بودند پس در آن شهر
 مسلمانان متوقفه شهر داشتند مگر برخی از آنها که گرخیته زنده ماندند چون این خبر
 بعمر رسید مرجعت نموده دوباره اسکندریه را فتح نموده اقامت کرد و مکتوب بشارت
 فتح بکفرت عمر رضی الله عنه فرستاد که اسکندریه را به قهر و غلبه فتح نمودم و باقی کوفی
 نیز تحریر نمود حضرت عمر رضی الله عنه مکتوب قرئت نمود بچوایش گفتند که اسکندریه را مقرر خود
 ساخته تجاوز نکند و تعقیب گرخیته گان را قبیح دانستند همه تمام مقتولین مسلمانان از آن
 محاصره ای زمان فتح به قهر و غلبه پیست و در نفر دند بعضی ویت کرده اند که عمر و بیستی
 هم معاویه بن خدیج بر آرمایند بشارت فتح نزد حضرت عمر رضی الله عنه فرستاد معاویه
 گفت یا عمر و غیرا مکتوبی نمی نویسی که با خود به برم امیر عمر و گفت ای ایا تو شخصی عربی با نصرت
 نیستی - آنچه را که به چشم دیده بیان ما و قتیکه آن و فد کفرت حضرت عمر رضی الله عنه مشرف
 شدند و واقعات بیان کردند حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه سجده شکر را بجا آورد
 الحمد لله را بر زبان جاری ساختند و بقول بعضی از اهل خبر عمر و بذریعه رسول الله صلی الله علیه و آله
 مکتوبی فرستاد شهری ا فتح نمودم که صفت آنرا بیان نمیتوانم غیر آنمیکه دیدم چنانکه
 مینه (جای رفیع و محکم) و چهار هزار جام و چهل هزار یهودی چهار صد موسیقی خانه
 برای ملوک (بقول ابن عبد الحکم) در اسکندریه دوازده هزار بقال بود که سبزیجات

میفرودند و هفتاد هزار یهودی را در شب از ترس دخول عمرو از شهر کوچیدند بعضی
از اهل خیر سبب فتح را چنین گفته اند که در وازه بان اسکندریه مردی بود موسوم باین
بسامه از حضرت عمرو استماعا امان خود و عالمه دارا ضیش نمود بشرط آنکه در سب را
بگشاید عمرو دعوت او را پذیرفته و این بسامه در سب شهر را گشود عمرو همراهِ لشکر
اسلام داخل شهر گشتند عده رومیان مسکونه شهر مانع بر دو صد هزار نفر بود که
به زمین روم زفته به امانی آن ملحق گشتند در اسکندریه صد کشتی کلمان بود که
اشخاص صاحب قدرت همان بر آن گشتیها سی هزار نفری سوار شده حتی المقدور
امتنعه و اموال خود را بردند و باقی مانده گان که محکوم بدادن خراج شده بودند عده
شان شش صد هزار می رسید غیر از کودکان و زنان شان مردمان در باب تقسیم آنها بر
عمرو اختلاف نمودند عمرو گفت من قدرت ای کار را ندارم تا از امیر المؤمنین عرض کنم
اجازه بگیرم بعد مکتوبی از فتح چگونگی احوال مردم و تقاضای مسلمانان در تقسیم آن شد
نفر نوشته بدین شرحه فرستاد حضرت عمر رضی الله عنه بچویش بکتوب فرستاد که بگذار امان
که بحال خود باشند و جزیه بر ایشان مقرر نمازیرا که قوتی میباشد از برای مسلمانان
در حین جیاد و بادشمنان عمرو قرار فرموده حضرت عمر رضی الله عنه اعمال نمود هر
ایالی شهر مصر به اینقسم مصالحه نمودند که هر مردی در سالی و طلاز یاده نباشد مگر بقدری
که توسعه در زمین و کشت لازم شود لیکن با امانی اسکندریه که بدون صلح و عهد قهر
در تحت تصرف مسلمانان در آمده بودند چنین رفتار نمود بلکه همان مقدار خراج و جزیه
که دالی آن مقرر گندی باسیت هر سالی به پردانند زیرا که اسکندریه بقره و غلبه
فتح گردیده بدون عهد و عقد بر اهل آن صلح و ذمه میباشد روایت نموده بن
عبد الحکم از زید بن ابی حبیب اینکه االی بعضی قراء مصر مقامه و عهد شکنی بر مسلمانان
کرده بود که از آن جمله قریه های - بلهیت - و حصیل و سلطیس و قرطیس بود اینها
آنها را امیرانه بدین منوره و دیگر جاها نقل دادند لیکن حضرت عمر رضی الله عنه آنها را پس
بدینا شان فرستاده مانند جامعه قبطیان اهل فمه و جزیه ده مسلمان گردانیدند به
یحیی بن ایوب اهل سلطیس و بلهیت و حصیل و میان رانعا و ننت می نمودند
بر علیه مسلمانان پس از غلبه آنها را احلال خود داشته در زمره امانی اسکندریه محسوب
مینمودند چون عمرو کیفیت حال شان را به حضرت عمر رضی الله عنه فرستاد آنحضرت نبی فرمود
از یلچ ساختن و غلام نمودن اطفال و اولاد شان امر نمودند که مانند امانی اسکندریه
تحت ذمه مسلمانان باشند تا که در حین ضرورت مثل قبطیان قوه اسلام گردند حضرت

از ص ۱۲
از ص ۱۲
از ص ۱۲
از ص ۱۲

بلیطیس
نویسند از قرآن

حصیل
کوه و قمر از قرآن

سلطیس
از قرآن هم قدیم

قرطیس
زیر آن از قرآن قدیم

حصیل
قریه است از قرآن
مجمع البلدان

مرقومه حضرت عمر رضی الله عنه اقرئت کرده بر طبق آن تمجیل کرد - ابن عبدالحکم از
 هشام ابن ابی رقیه اللخمی روایت کرده انیکه: زمانیکه عمرو شهر مصر را فتح نمود اعلان کرد
 بر عموم قبطی که هر کس آرا گنج باشد و پنهان نماید او را مقتول خواهد نمود مردم
 شخصی قبطی موسوم به بطرس که از صعب بوده بر عمرو معرفی نمودند عمرو رسول نزد
 او فرستاد تا که در باب گنج مخفی از او سوال کنند بطرس از داشتن گنج خود منکر شد
 لهذا او را محبوس ساختند عمرو از امانی آنجا رسیدند که آیا بطرس با که مسأله و نزل
 دارد آنها گفتند ما ندیدیم که بطرس جو یا وسایل کسی باشد مگر رهیب گوشه نشینی
 که در کوه طور می باشد - عمرو شخصی را فرستاد که گشتی بطرس بیاورد بعد از آن مکتوبی
 بر رهیب کور نوشتند که هر آنچه از بطرس نزد تو هست تا دیه نما هر بطرس را نموده
 و آن نامه را بدست رسولی اده مسوی رهیب فرستادند پس از آن رسول از
 رهیب صندوقی سر بسته را آورد و عمرو آنرا گشاده از زمین آن صحیفه یافتند شعر
 برین بود که هر آنچه لزوم دارید از زیر فاسقیه کبیر (حوض کلان) بردارید عمرو چند نفر را
 بموضع مذکور فرستاد آنها سد آب را نموده حوض از آب و لای تخلیه نمودند
 و تحت آن را خسر نموده پنجاه و دو اردب طلا و مسکوک یافتند - اردب پیمان است
 در مصر مطابق با بیت چهار صاع - بعد از آن عمرو سر بطرس را از بدن جدا نمود
 باقی قبطیان از مشاهده آن حال خوف نمودند که مبادا کسی مخزن مخفی ما را اطلاع
 دهد و مانند بطرس از نعمت حیات محروم گردیم بنابراین گنجا و دینه را خود را بیرون
 آوردند حلال الدین سیوطی در کتاب حسن الحاضره اختلاف علماء در فتح مصر بیان میکند
 که آیا بطرس مصالحه بود یا بقر از لیت بن کثیر بن ابی حبیث شنیده چنین است که تمام مصر
 بصلح فتح گردید مگر اسکندریه و از عون بن حطان نقل شده که از امانی قرأ متعده
 موسوم یکی به ام دین بود - و یکی بن ایوب خالد بن حمید روایت نمود اند
 که حقیقتاً تمام مصر را بطرس صلح بمسلمانان مفتوح ساخت مگر اسکندریه و سه
 قریه سلطیس و حصیل و بلهیت که معاذ بن امانی روم بودند - ابن سیره
 گفته شهر مصر تقسیم قهر و غلبه تصرف مسلمانان گردید عبدالرحمن ابن یاقوت میگوید
 ابن سیره ذکر کرده که از مشایخ و بزرگان خود شنیده ام که شهر مصر بدون و معاقد
 بلکه قهر آور تحت استیلای مسلمانان در آمد (ابی العالیه) میگوید که از عمرو رضی الله عنه
 شنیده ام که میفرمودند بزرگترین شسته میباشم از مردم قبطی مصر نه بر من عهد است
 و نه عقی که امانی انطاکیس که با آنها معااهده نمودم می بایست که بعد خود را

انظرا لکتاب
 شهرت من اسکندریه و قهر

رزق
۱۲

رزق
صلوات

رزق

صلوات

نایم - ابن کلبیه روایت نموده که عمر و گفت اگر نجوا هم قتال میکنم و اگر نجوا هم منس
 میکنم، و اگر میل داشته باشم میفروشم. در بیکروایت ربیع بن عبدالرحمن بن عمرو بن
 گفته که حضرت عمر در وجه شفقت با مسلمانان امر نمودند که گاوان و شتران خارج نگردد
 از دیدن اسلام گروست که در نزد عمر رضی الله عنه صدوقی بود که عهدنامه با مالک اشج
 در آن بود غیر از عهدنامه مضر صلت بن عامر مکتوبی را که عمر بن عبدالعزیز بجان بن
 شرح فرستاده بود بدینضمون معاویه و قرانت نموده بود که مصر بقبر و غلبه فتح گردید
 بدون عقد و عهد و انی سلمه بن عبدالرحمن و عراق سپر مالک و سالم بن عبدالم بن عمر
 رضی الله عنه نیز چنان گفته اند - ابن عبدالحکم و محمد ابن ربیع الجزیری از سفیان بن
 وهب الخولانی چنین روایت کرده اند که میگفت بعد از آن که شهر مصر را بقبر فتح
 نمودیم زیرین عوام گفت یا عمر و مصر را بر آمايان تقسیم نماند چنانکه رسول الله صلی الله
 علیه و سلم خیر را قسمت کرد عمر و سجویب او گفت که من بدون اجازه امیر المؤمنین
 سرگز چنین اقدامی نمیکنم لهذا در نیموضوع مکتوبی بحضرت عمر رضی الله عنه ارسال نمود
 حضرت عمر رضی الله عنه امر نمودند که واکذار شود مردم مصر را که جزیره بدیند خودشان
 و اولاد های شان نسل بعد انسل - ابن عبدالحکم از ابن شهاب روایت نموده که اول
 بعضی غلبه و برخی معاویه فتح کردید عمر رضی الله عنه امام شان را اهل ذمه مسلمانان ساختند
 که تا الیوم دوام دارد - مقصد از الیوم روزیست که مؤلف تفسیر این کتاب
 نموده - امام قضاعی گفته که فتح در روز جمعه ماه محرم سنه بیستم از هجرت و وقوع فتح
 در ربیع الاول یا جمادی الاخر همان سنه عساکر مسین بطبرست کندریه از وجه نمودند و در
 ذیقعه همان سال عمر و باسکندریه اقامت نمود لیث بن سعد میگوید که عمر و در اسکندریه
 اقامت ورزید و مدت محاصره شان در اسکندریه شش ماه طول کشید بعد از آن
 بفسطاط نقل مکان نموده آنرا دالاتامه خود ساخت بترین حبیب برین است که عمر و چون
 اسکندریه را فتح نمود از مشاهده قصور آن میل داشتند که در آن سکنی گیرند لهذا
 بر آ استجواز مکتوبی بجانب عمر رضی الله عنه فرستاد حضرت عمر رضی الله عنه از قاصده سوال
 نمود که آیا در حین اشغال بسوی شان آبی مابین من و آن مسلمانان موجود میگردد
 گفت بلی دریا نیل حائل میشود بنا بر آن عمر رضی الله عنه نوشت که دوست ندارم که نزد
 نماند مسلمانان بمنزلی که زمستان و تابستان مابین من و ایشان آبی ایجاد یابد عمر و
 از قرانت نامه عمر رضی الله عنه از اسکندریه کوچیده به فسطاط رفتند پس عبدالحکم
 نیز چنین گفته است که در آن زمان امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بجانب سعد بن وقاص

که در این کسری بود و بسوی عامل او در بصره و بطرف عمرو بن العاص کمر اسکندریه کشیدند و آن
 با مضمون مکاتیبی فرستاد که باین من شما آتی نباشد که هر وقت اراده آمدن او نزد
 شما داشتی باشم اشتر خود را سوار شده آمده بتواقم. لهذا بعد از مدتی کسری بکوفه
 و صاحب بصره از مکان خود به خود بصره و عسکر از اسکندریه به قسطنطین نقل مکان نمودند
 پیش از آنکه عمرو از مصر اراده اسکندریه نماید در مصر سر بر آورده و پشت در منزل نهادند و قتیکیه
 بجای بدین غنور اسلامی قصد اسکندریه نمودند عمرو امر نمود آن سر بر آورده اش را بر آورده
 در آن صحن ملاحظه نمودند که کبوتری در آنجا آشیانه ساخته و چوچه نموده عمرو فرمودند
 که باینجا آورده تا که آن چوچه پر و از را بیا موزند سر بر آورده بر قرار باشد و بر صاحب
 آن منزل نیز تاکید کرد که روانیت لانه که کبوتر مظلوم بر حمت بر پا ساخته و میوهها
 قلب خود را که بچون دل پروریده نابود سازم و بعد از آن بجانب اسکندریه سوق
 عسکر نمودند چون از اسکندریه بازگشتند اصحاب گفتند کجا تزل نامیم عمرو گفت در موضع
 قسطنطین در موضع وضع شده بود که هر روز بانه اصحاب مشهور است عمرو عظیمی در مقابل
 سر بر آورده خود بر پاساحت که اکنون در آنجا محراب بنبرست و منبری بر آن عرضی است
 تعمیر نموده مکتوبی بحضرت عمر رضی الله عنه فرستاد آنحضرت بجوابش نوشتند که من بکنفر حجاز
 میباشم و در مضرانه حاجت ندارم امر نمود که آنرا باز از بر آن مسلمانان بسازند و در وقت
 که خارجه بسیر حذافه قصر بلندی بنا نمود این خبر به حضرت عمر رضی الله عنه رسید عمرو بن العاص
 خبر فرستادند که می شنوم خارجه بسیر حذافه قصری بلندی انشا نموده که همسایه گان از آن
 قصر دیده میشود بچو رسیدن نامه ام باید که آن را ویران سازی عمرو پس از قرابت
 مکتوب حضرت عمر رضی الله عنه در تخریب آن اعمال فرزید - روزی ملک مقوقس از عمرو
 استدعا نمود که در این کوه مقطم را به نوض بهناد هزار شرفی بفروشد عمرو از بر
 خواش مقوقس تعجب نموده قضیه را برای امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه نوشت عمر رضی الله عنه
 بجانب عمرو و جو به فرستاد که مقوقس بگوید در آن موضع نه کشت زرع میشود و نه حشمت
 ساریت که استفاده شود بر آنچه آنمبلغ کثیر را بیا آن می بی ملک مقوقس حج ابد
 که در کتابها خود دیده ایم که در بخادر حنت زار بهشت است و بروایت دیگر گفته در
 کتابان مرقوم است در امیر این کوه و جاترول شما اشجار حنت می دید عمرو و مقوقس
 که مشعر بر بیانات مقوقس بود حضرت عمر رضی الله عنه فرستاد حضرت عمر رضی الله عنه قصد
 نمود قول مقوقس را و فرمودند که ما یقین نمیکند در حنتان بهشت را مگر از بر مسلمانان
 در آنجا مقبور گردیده اند و امر را بهیچ قیمتی نفروشی و مضره مسلمانان بسازی اولین

کسی که در آنجا مدفون گشت مردی از مغا فر موسوم بعامر بود که در حین دفنش مردم گفتند
یا عامر این زمین را آباد ساختی عمر بن العاص از حضرت عمر رضی الله عنه روایت نموده
که من از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده ام که میفرمودند خداوند چون مصر را بر شما
مفتوح نماید عساکر زیاد از آنجا بگیرد یکدیگر همان اجساد بهترین سینه روی زمین است حضرت
ابا بکر صدیق رضی الله عنه پرسید که بگذارم سینه رسول الله صلی الله علیه و آله را در
مصر فرمودند چرا که خودشان و از اولادشان تا روز قیامت در راه طبعه یعنی در سرحد مطیع و
میباشند بعد از آن عمر و ابن العاص فرمودند که ای گروه مسلمانان بر چه شما را
خدا تعالی داده است سکر نماید چون ماه - مؤنه که از ماه عجم است سدهای مصر
زود عمر و جمع گردید گفتند یا امیر در آن نیل اعاد نیست که اگر آنجا آورده نشود پش خشک
گردیده استفاده نمی شود عمر و فرمود که آیا آن عادت صیت گفتند چون دوازده شب
روز ازین ماه بگذرد در سجوی کنیزک با کره بیاضیم و قتیقه کنیزک موصوف بدست آید
پدر و مادرش از رضی ساخته البسه فاخره با و می پوشانیم بعد از آن راه قعر نیل می اندازیم
عمر و فرمود که دین اسلام ناسخ عادت است قبل خود است و کشا بر آن اجرا این امر حجاز
نیستید مردم مانند بعد از گذشتن نای بیثونه اییب مسیری نیل بکشک گرد
مردم از بی آبی اراده جلا وطن نمودند عمر و از مشاهده آنجا کتب و بسخن حضرت عمر
فرستاده تمام ماجرا را بیان نمود عمر رضی الله عنه را این تصدیق داده گفتند بی چنین امری
در دین اسلام نمی باشد بلکه دین اسلام با دم این عادت سخیفه میباشد اینک هر قوم
بریت فرستادم زمانیکه مکتوم بتور رسید آنم قوم را در نیل انداز و مضمونش این بود
بسم الله الرحمن الرحیم از طرف عبدالله بن عمر ابن الخطاب امیر المؤمنین بسوی نیل مصر
اما بعد دانسته باش ای رود نیل اگر از طرف خود جریان می شوی جاری مشو و اگر از جانب
خداوند واحد قهار جاری میگردی از آن خداوند جریانته است سئلت برایم عمر و فرمود
قبل از یوم الصییب آن مرقوم را بیدار انداخت و صبح آنروز که مصریان از ترس بگفتند عیاش
بواسطه قلت آب نیل مصر آمده سفر بودند نیل در حالت فیضانی که شازده زرع ارتفاع
آب بود مشاهده نمودند از میمنت مرقوم حضرت عمر رضی الله عنه آن عادت بدایاالی مصر
مصر مردم و معدوم گردید - میرید بن حبیب گفت موسی علیه السلام بر آبنبیه فرعون دعا نمود
که آب نیل محسوس گردد و خداوند آب نیل را خشک گردانید اهل مصر با سفر گذشتند حضرت
موسی بر آسے اینکه شاید ایان میاورند از خداوند جریانش را رجاء نمود خداوند عایش را
سجایب نموده آب نیل به ارتفاع شازده گز فیضان کرد - حقا چنانچه دعای نبی خود را قبول

رزق
۱۲
رزق
صلوات
رزق
صلوات

نموده است که حضرت عمر رضی الله عنه را هم اجابت نمود بمصدق فرموده حضرت
صلی الله علیه و سلم علماء امتی کل نبیاء بنی اسرائیل
بیان فتوحات عراق

قبل از آنکه کور شد که ابابکر رضی الله عنه خالد بن ولید را از عراق بطرف شام معاونت
ابی عبیده فرستادند خالد مقداری از عساکر عراق را با خود برده و باقی مانده همیشه
ثقی بن حارثه شیبانی را خلیفه مقرر نمود ثقی از اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم
بوده از نسل ذهل بن شیبان و نسبش به ربیع بن نزار غنوی میگردد و در سنه پنجم
از هجرت بمکه سفر امی قوم خود بحضور باهر النور رسول صلی الله علیه و سلم آمد مسلمان
گشت حضرت ابابکر رضی الله عنه در ابتدا خلافت خود قبل از خالد او را بعراق فرستاد
او شخصی بود که ابابکر و سایر مسلمانان را بقتال دم فارس تحریص نمیداد آن مقاله را
سهل نشانی میداد ثقی بهتر فرمان گذار جری و پهلوان و نیکو آ بود در مقاله اهل فارس
بمشقای مبلگشت که احدی از مسلمانان ندیده بود و خالد به اجازه حضرت ابابکر
او را بعراق خلیفه ساخت این واقعه مطابق با سنه سیزدهم از هجرت بود ثقی در حیره
اقامت نمود درین اوان چنانکه قبلاً در باب فتوحات عراق مذکور شد ششم کسی
یا دوشاه فارس بود پس از دیشیر ابن شهر یا ابن سابور را ملک خود ساختند شهر را
لشکر عظیمی تحت قیادت هرمز جازویه بجانب مثنی ارسال نمود مثنی هم از خیر
بمقابل شان خارج گشته در بابل اقامت گزید هرگز نیز بدبصوب متوجه گشت
در ضمن آن ملک فارس را اینمضمون مکتوبی هم بر آ مثنی فرستاد که عسکری را که بمقابلت
فرستادم همه از وحشیان اهل فارس میباشد کسبشان چرنیدن مرغان شوکان بوده
من هم آتان غیر این وحشی باید بگر عسکر محاربه بمنی نمایم مثنی هم سچوب ملک کسری این
مکتوب را تخریر نمود و بدیست که تو یکی ازین دو خصمت را مکتوب گشتی (۱) یا
باعنی میباشی که بر تو مضره بر ما مفیدست - یا اینکه در ونگویستی که بدترین و
مفترضترین کاذبین در نزد خدا و خلق پادشاه کاذب است یقیناً شما باین لشکر
خود زیان می یابید خداوند را میاس گذاریم که این مکر شما و سنگین را عیان مرغ
و شوکتان گردید فارسان ازین مکتوب به جزع افتادند بعد از آن فریقین در بابل
بیکدیگر ملاقاتی گشته قتال شدیدی رویداد درین لشکر کفار قبیل بود که مردمان
متفرق میساخت بنا بر آن مثنی با جماعتی قصد نمودند به تیر اندازی او را مقتول
ساختند لشکر فارس هرگز میت یافته رو بگریز نهادند و مسلمانان تا مدتی این ایشان را

کتاب
از جامعیت است که از جمله
نموده و طبع است

۲۲
م
قد با نیت
حالا خود در نیت
و بعد از آن وضع
مجموعه

تعیین کرده اکثریه شان اموال مقتول نمودند در نیوقت شهرزبان پادشاه فارس و مادون
 و جله بتصرف مثنی آمد ایالی فارس اجتماع کرده (دخت زنان) نواده کسری الملکه خود
 گردانیدند چون از و کار گرفته نشد لهذا وی اخلع نموده سابور پسر شهرزبان ملک
 انتخاب نمودند به تدبیر - امر وی فرخ زاد بن بنزدان اقدام نموده کشته گردید پیش
 فتنه و فساد در بین مردم مشتعل گشته سابور را محاصره کرده نیز مقتول ساختند بعد از آن
 از رسیدن خبر دیگری کسری را بر خود ملکه ساختند بان قویا مشغول بودند درین بین
 مدت مدیدی اخبار حضرت ابی بکر رضی الله عنه بر مثنی نیاید لهذا مثنی عزم رفتن مدینه شریفه
 نموده بشیر ابن خصاصیه را که صحابی از نسل سدوس ابن شیبان از دین مومنان و خلیفه
 گردانید نسبت به جده اش خصاصیه از دست و پدش بریزدین سعید بوده بشیر
 همراه او و قبیله خود بکنو باهر لنور حضرت رسول صلی الله علیه و سلم رفت نام صلایش
 بود آنحضرت او را بشیر مسمی نمودند سبب رفتن مثنی مدینه منوره این بود که ابی بکر
 رضی الله عنه را از کم و کیف احوالات دشمن مطلع ساختند استمداد نماید وقتیکه
 مثنی مدخل مدینه مشرفه گردید حضرت ابی بکر رضی الله عنه مرخص گردیدند و از شفا یاقه
 لهذا مثنی از اخبار کفاروی را مستحضر نموده ابی بکر رضی الله عنه را طلب نموده فرمودند یا عمر
 من امیدوارم که لکلام روز چشم از دنیا پوشیده بدار عقبی بروم پس ترا لازم است امروز
 شام کنی تا همراه مثنی جیشی بفرستی مصیبت فوت من شمارا از آمدن و اطاعت پروردگار
 باز ندارد یا عمر آیا ندیدی که بعد از رحلت رسول الله که اشده مصائب مخلوقات بود
 چه نمودم وقتیکه خداوند شام را بر آسمانان فتح نمود عساکر عراق را و سپر ملک
 شان عودت بده زیرا که ایشان اهل و ایان امر شهرنای خودند ابابکر رضی الله عنه
 انشب وفات نموده بجهت وصول یافتند حضرت عمر رضی الله عنه وی را سخن نموده
 همراه مثنی لشکری از مسلمانان بطرف عراق سوق دادند و عزم نمودند و سوق مسلمانان
 بمقامه اهل فارس بسیار سخت می آمد زیرا که در شوکت و سطوت اهل فارس از سایر قوم
 ممتاز بودند تا سه روز عمر رضی الله عنه مشغول بچفت مردمان بود روز چهارم مسلمانان با جمع
 و بر فتن عراق ترغیب و تحریص نموده ادل کسیکه اقدام به رفتن نمود و از دیگران سخت
 جت ابو عبیده پسر مسعود ثقفی پدر مختار بود که در زمان حیات رسول صلی الله علیه
 ایمان آورده بود بعد از آن سعد بن عبید انصاری و سلیط پسر انصاری
 از جمله هاربان غزوه بدر بودند همیای سفر عراق گشتند بعد مردمان متابعت کردند
 مثنی نیز بواسطه بیانات خود مردم را تشویق نمود و میگفت یا معشر المسلمین

رزق
 ۱۲
 رزق
 صلوات
 رزق
 صلوات

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 و الصلوة والسلام علی سیدنا محمد
 و آله الطیبین الطاهرین
 أجمعین

شما این امر زیرا که مافتح نمودیم کشتزار و مزارع بیشاری از ایالتی فارس و تصرف نمودیم
 سواد و طرف عراق را ما را است که دلیر گردیم بر ایشان و غلبه یافتیم بر آنها بنا بر آن مردمان
 زیادی جمع گشتند و از حضرت عمر رضی الله عنه استند عا کمر دند که بر ما امیر گردان یکی از سابقین
 و با جرم و نضار را امیر المؤمنین فرمود که بخداوند قسم بلند نگردد زید هفتعالی احدی از مهاجر
 و انصار را اگر از حیث سبقت و مسارعت در قتال با کفار لهذا امیر نمیکرد انعم بر مسلمانان
 مگر کسی را که در اینجا سبقت نمود پس از آن امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه طلب نمود ابو عبیده
 و سعد و سلیط را برای سعد و سلیط گفت که اگر نسبت به ابو عبیده پیش قدمی ننمودید نسبت
 سبقت عالیة فضیلت سابقه خود را حاصل ننمودید زیرا که آن با در غزوه بدر حاضر شده بود
 بنا بر آن ابو عبیده را امیر مسلمانان ساخته توصیه نمود که از آن و نفر استغاثه را ای تقائی
 و در امور خود ایشان به اشتریک سازی زیرا که اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم پیا شد مرا
 چیزی مانع امیر ساختن سلیط نماند مگر شتابی او در حرب زیرا که این خصلت موجب ضیاع
 عرب است صلاحیت حرب را شخصی دارد که درنگ نکند و احتیاط کار باشد این اولین سوت
 عسکر بود که عمر رضی الله عنه بطرف عراق دادند بعد از آن قرار توصیه رسول صلی الله علیه و سلم
 که فرموده بودند دو دین جمع نمی شود در جزیره عرب لهذا جلی بن امیه را بطرف یمن
 و به فرار دادنی قبیله بخران - امیر گردانید - در حین عزل نمودن مثنی عمر رضی الله عنه گفتند
 خواست که عزل نمکنیم مثنی و خالد را از امارت شان بواسطه حدوث عیبی مگر نمیکردمان
 بر ایشان اعتماد فوق العاده و تعظیم زیاد می کنند دوست ارم بدهند مردمان که خداوند
 کار ساز بوده غزوه و ذلت بدست او است

بیان حنی غمارق

ابو عبیده ثقفی و سعد بن عبیده و سلیط بن قیس با هم با آن خود و مثنی بن عمارت بفرمودند
 با کفار رفتند عمر رضی الله عنه مثنی را به پیش قدمی امر نمود تا که اصبی بش جمع گردند و آنها را
 مامور به بیرون نمودن اهل ارتداد که اسلام خود را نیکو گردانید بودند نموده و مسلمانان
 قرار فرموده حضرت عمر رضی الله عنه عمل نمود مثنی همراهی قبیله خود رفت تا که به حیره رسیدند
 در نیوقت اهل فارس بسبب انقلابات داخلی از امور مسلمانان باز مانده بوران
 دختر کسری را بدین شرط بر خود ملک ساختند که ده سال رستم پسر فرخ زاد پادشاهی
 میکند بعد از آن پادشاهی متعلق با ولاد کسری باشد خواه ذکور و خواه اناث لهذا
 بوران روسا فارس اطلب کرده با طاعت رستم توصیه نمود و بدست خود تاج پادشاهی
 بر سر رستم نهاد و ایالتی فارس قبل از آمدن ابو عبیده ثقفی رستم را انقیاد نمودند

غمارق
 صحبت فرمودند از زمین تمام
 که تازیانه آرد از مرد و فرقی
 آنجا زول کردند
 حسیه
 توری بود سافه سهیل راه
 از کوفه بر موضع کربلا کوفه
 جمع البکرا
 عتید

بعد از نگاه رسیدن شنی به حیره ابو عبیده هم وصول یافت رستم در نیو وقت بهر قریه از قره
 فارس شخصی را فرستاد که مردم را بمقامه مسلمانان بر روز معینی خارج نمایند و لشکر عظیمی
 شنی ارسال نمود. شنی بر اثر این خبر حرکت نموده به حقان نزول نمود و پیشتر فارس
 به نمارق منزل گزید بودند ابو عبیده بمقامه شان شتافته بعد از قتال شدیدی
 خداوند مردم فارس را شکست فاحشی داد و امیرشان که موسوم به جابان بود هر
 دست مسلمانان گردید و نیز موم رو و بفرار گزاشته به کسکر که نرسی نام پسر خاله کسری حاکم
 بود رفتند ابو عبیده تعقیبشان را کرده با اهل کسکر نیز قتال شدید نمود و پاز اهل فارس
 شکست خورده نرسی رئیس شان بگریخت و مسلمانان غنایم زیادی بدست آوردند
 و قتیکه خبر نزمیت جابان به رستم رسید لشکری در تحت قیادت جالینوس مدافعه
 مسلمانان فرستاد و جالینوس با لشکر خود آمده با قشایشان نزول نموده ابو عبیده بمقامه
 او شتافته او را شکست داد و آن بلاد را تصرف نموده به حیره مراجعت نمود و قبلاً
 عمر رضی الله عنه بر آ ابو عبیده فرموده بودند که تو بر سر زمین پیش میروی که اهل آن غذا
 و مکار میباشند لهذا ترا لازم است که در کمان اسرار خود بگو شنی زیرا که مخفی داشتن اسرار
 چهارست که کند بدیها برنگزده آن نمیرسد بنا بران ابو عبیده مردی بود دارای عرف
 نبات و ضابطه و افشای اسرار خود توصیه با حضرت عمر رضی الله عنه را شعار خود ساخته
 بکاری برد .

بیان وقوع قس الناطف و کشته شدن ابوعبیده

(موسوم به جبر)

جالینوس پس از نزمیت همراهمان خود بجانب رستم رفت و گفت ای رستم کدام پهلوان
 که بر ارب قدرت داشته باشد رستم بهمین جازو به مشهور بندی حاجب که از پهلوانان
 شویر بود با فیلسن بمقامه مسلمانان فرستاد و جالینوس نیز با او همراه ساخت به همین
 توصیه نمود که هرگاه ایندفعه هم جالینوس بگریزد که در نش قطع نا لهذا پیشتر کفار
 به حیره فرود آمدند - ابو عبیده به مروه آمده دو مبه زانش خوب دید که دو شخصی جام
 شرابی از آسمان فرود آمد ابو عبیده فرمود که درین غرزه من آن چند نفر جام شراوت
 خواهم نوشید و بر اصحاب خود گفت هرگاه کفار مرا شهید گردانند فلان شخص بر شما میر
 گردد و بعد از آن که او هم کشته شود دیگر شخصی بهمان کسانیکه در عالم خوب از آن
 جام آشامیده بودند به ترتیب معین کرد و بالاخره که همه آنها شهید گشتند لواء
 اسلام را شنی بن حارثه بدست بگیرد - بعد از آن ابو عبیده با عسکر خود از آن گذشتند

خبر از
 سواد خوار بود
 کسری
 نرسی
 جابان
 با قشایشان

قس ناطف
 نرسی
 جابان

مرو
 جابان

از
 ر
 ص
 ص
 ر
 ص

همراهِ دشمنان خود نماز مقاتله کردند چون آتش قبال در بین فریقین شعله ور گشت
 فیلبا اهل فارس داخل میدان جنگ گشته بر مسلمانان حمله نمودند ابو عبیده فریاد
 زد که ای مجاهدین با غیرت اسلام بر جهید بر پشت فیلان و تنگهای شان اباره
 سازید تا آنچه که بر پشت ایشان است بیفتد و خود ابو عبیده بر یک میل سفید
 حمله نموده با شمشیر تنگش را در پد آنچه بر فیل بود افتاد آن فیل با دست خود
 ابو عبیده را زده ابو عبیده بر زمین افتاد فیل بر بالا بد نش ایستاد چون مسلمانان
 اینحال را مشاهده نمودند و ابو عبیده را از برک فیل دیدند لوای اسلام را شخصی معین
 گرفته جدا ابو عبیده را از زیر پای فیل کشیدند باقی مسلمانان هم فیل را از تنگ
 ساخته تنگهای شان را بریدند و صاحبان شان را مقتول ساختند درین حین امیری
 که لو را بعد از ابو عبیده برداشته بود نیز گشت شخصی دیگر به امارت پیام نموده
 و همان ترتیب که ابو عبیده فرموده بود هفت نفر از بنی ثقیف را گرفته و بدرجه شهادت رسانید
 شدند رضی الله تعالی عنهم ثنی در نیوقت بیرون مسلمانان را بلند ساخت مروان از نزد
 رو بفرار نهادند عبیده پس مرشد ثقفی دید که مسلمانان بسبب قتل ابو عبیده سستی یافتند
 بشتاب فتنه جسر را قطع نمود و خطاب کرد ای گروه مسلمانان اکنون با شکرین قبال کنید
 که یا ظفر یا بید یا انیکه مانند امیر خود گشته شوید کفار را بخوار احاطه کردند مسلمانان را
 از مسلمانان بی صبری کرده خود را بدیدانند خستند و غرق شدند و بر شجاع صیحه ای
 ثبات را بر قتل مشرکین گذاشته صبر نموده بودند کفار حمله آور گشته ثنی با بعضی
 کاران و پهلوانان سر راه را بر آنها گرفته فریاد زد که ای مسلمانان من در نزد شما ایم
 مدیوش نشوید و خود را غرق نسازید با را می عبور نماید عروه بن یزید الخیل را ابو محسن
 ثقفی مقاتله شدید و شایانی کردند ابو زید الطائی و حال آنکه نصرانی بود بر آ امری به جیره
 آمده بود محض جبه تنگ و عار عربیت مردانه دار جنگید درین حین آواز ثنی بلند شد که ای
 گروه مسلمین هر کس که عبور کند سجات بیاید و امر نمود تا که من این بنده و مسلمانان
 ثنی گذشتند در نیوقت عده کمی از مسلمین بدور ثنی باقیانده بودند آخرین کسی که از
 مسلمین شهید شد سلیمان بن قیس بود - جراحات زیادی بوجود ثنی رسیده بود حتی که طقه
 زره به بدن ناز نیش چسبیده بود عده مقتولین اسلام با مغز و قین چهار هزار و از
 کفار شمش هزار بود اگر چه بعد از عبور مجاهدین اسلام از بل شکر فارس دست آتش قبال
 کشیدند لیکن همین برخلاف آن میل داشت که عقب مسلمانان عبور نماید گاه بر پیش
 خبر رسید که مردم فارس بر کنده گشتند و از اطاعت رستم سر باز زده بدو دست

منقسم شدند یکی فلولج طرفدار رسم و دیگری اهل فارس بهر آفریزان متفق گردیدند
بنابران بهمن سمت مداین حرکت کرد.

بیان واقعه ابویب

چون حضرت عمر رضی الله عنه حادثه ابو عبیده بله حبر - شنید مردمان را بطرف مثنی
تحریر و ترغیب نمود مثنی قبلاً طایفه بجدله را در تحت قیادت جریر بن عبدیه
بجلی تشویق نموده بود و آنها جمعیت کثیری گردیده بودند عمر رضی الله عنه ایشانرا
بجانب عراق امر نمود آنها سر باز زده گفتند ما بطرف شام نمی رویم بالاخره عمر
بوعده دادن ربع جمش آنها را راضی نموده بطرف عراق فرستاد بعد از آن برآ
قبایل اهل ارتداد نیز خبر فرستاد و هر کس که می آمد او را بجانب مثنی میفرستاد
و خود مثنی هم رسولاتی بقبایل قریب اعراب ارسال نمود عده زیادی هم آرسولان
نزد مثنی رفتند اسن بن کلبزی که از عرب متصره بود با جمعیتی از نصاری نیز
مثنی رفته گفتند که جمعیت قوم خود جنگ مینماییم چون خبر جمعیت مسلمانان بگوش
رسید و فیروزان رسید در پشت فرات لشکر خود را جمع نمودند امیرشان موسوم به
هدانی به مثنی خبر فرستاد که از فرات گذشته به اینطرف بیا و یا اینکه ما می
فرستاد که شما بان از فرات گذر کنید و به اینطرف بیایید بنابران هر ان با عسکر
خود از فرات عبور نموده در کنار فرات نزول کرده همجا جنگ شدند مسلمانان بسبب
ماه رمضان روزه داشتند مثنی اصحاب خود را برای کسب قوت و قدرت امر خطا
نمود در نیوقت لشکر فارس در حالیکه سیه صفت منقسم بودند و بر هر صفی قبلی بود
بجانب مسلمانان نزدیک گشتند و صدای عجیب و غریب شنیدند مثنی بر جیشی خود
گفت که این آواز ناشی از نزدلی ایشانست شمارا خموشی لازم است چون عصه
بین فریقین قریب گشت مثنی در بین صفوف خود قدم زمان بیانا نموده جنگ ایشانرا
تیز میکرد و گفت که من سه تکیه میگویم شما خود را آماده جنگ سازید بعد از تکیه چهارم
بر دشمن خنجر خود حمله نمائید و تکیه پنجم اول مثنی در طبقات هوا به هزار در آمد
لشکر فارس محتلط گشته تا بره قتال بلند شد چون مقاله شد اد یافته بطول بخامید
مثنی بر اسن گفت من قصد هر ان میکنم اگر چه تو بردن مانیستی لیکن کنفر عرب
بیماشی لهذا مرا یاری کن اسن خود پیش او را قبول نمود لهذا مثنی بر هر جن حمل
نموده او را در ساخت تا نیکه در میینه لشکر داخل گردید و هر دو قلب لشکر بیکدیگر
گرد و غبار اطرف شان را فرا گرفت میمنه و میسر لشکر نیز با مقابل خود مقاله نمودند

روز ۱
روز ۲
روز ۳
روز ۴
روز ۵

جنگ ابویب

و بچکدام از طرفین عساکر فریقین امیر خود را کمک داده نمیتوانستند مسلمانان مقتدیکه دیدند
 امیرشان قلب عسکر دشمن را از ابل ساخت لهذا جاحین حبش مسلمانان بر جنبین لشکر
 کفار حمله کرده بعد از قتال شدید عسکر فارس را هزیمت دادند شتی نسبت بر میدان
 مشرکین بحسب سبقت بسته مانع عبورشان گردید لشکر فارس از مشاهده آن متفرق
 گشته بعضی بطرف بالای فرشت و برخی بجانب سفلی آن متوجه گشتند مجاهدین
 با شجاعت اسلام ایشان را فرصت گزیننداده ضرب شمشیر با خود عده زیادی را
 کشتند که آنخواهانهاست آن مشرکین تا مدت مدیدی باقی بود تلفات کفار صدها
 شد و این غزوه موسوم به یوم عساکر گردید زیرا که صد نفر از مسلمانان را شمار نمودند
 که هر یک نفر از مشرکین را مقتول نموده بودند مسلمانان هانشب و فردا شب کفار را
 تعقیب نموده غنایم زیادی حصول کردند قرار فرموده عمر کجیله را چهار یک خمس غنایم دادند
 بیان خبی خنایم و سوق بغداد

بازار خنایم موضعیت است که تاجران بلاد مصر کسری و سواد و ربه و قضا و در آن
 موضع جمع شده متعه تا خود را در معرض خرید و فروش می آوردند شتی با اصحاب خود
 سوار شد تمام اموالیکه در آن بازار موجود بود غارت و اسیبه با سبزر گرفته شتی
 انبار متوجه گشتند امانی آنجا از ترس محصور شدند زمانیکه شتی را شناختند نزد
 او آمده کلید و متاعها خود را تقدیم کردند شتی چند نفر از ایشان ابرار راه بلدی
 بازار بغداد همراهی خود بردند سوق بغداد موضعی بود که منصور و انقی بعد از آن در آنجا
 بنای شهر نمود و صبحی بود که آفتاب سعادت اسلام میان سر از غره فلک کشید و اشعات
 زین خود را انبار مجاهدین مسلین میگرد که عسکر شتی در آنجا بازار بغداد گردیده از برق
 شمشیر تا خود آتش بر خرمن کفار زده آنچه که منجمتند از آن بازار گرفته به انبار هزیمت
 نمودند سواران در طرف و اکناف غارتهای کثیری کردند گروهی را بر قبیله تغلب
 و صفین ارسال نمود آنها هم قرار فرموده شتی با اهل صفین را غارت مقاتلین شان را
 مقتول داد و لادشان اسیر نمودند و جمعیتی را بسیر کوبی و چپاول تغلب و عمر که در جوشی جمله
 سکنی داشتند فرستاد آنها از غم مسلمانان اطلاع یافته رو بگرز نهادند مسلمانان ایشان را
 تعقیب نموده به تکریت آنها را بدست آوردند هر آنچه از نعمت با که میدادند بر مجاهدین
 حاصل گردید

بیان خبی امر قادیسیه و شورششان و اطمینان در

ایمانی فارس از استیلاع انهم خود و تغلب مسلمانان بر سواد عراق به همان آمده طرفین

۱۰۰ خنایم فارس
 ۱۰۱ نام بازار است
 ۱۰۲ انبار
 ۱۰۳ شربت برشته در عراق بغداد
 ۱۰۴ کافت زده فرسخ
 ۱۰۵ کافه بین موضعیت
 ۱۰۶ فرسخی قضا و صفین شهر است
 ۱۰۷ کجیله شهر بغداد
 ۱۰۸ کشتی تا بغداد می فرسخ
 ۱۰۹ قادیسیه
 ۱۱۰ کوفه بازده فرسخ در خلافت امیرالمؤمنین
 ۱۱۱ کوفه برت سعید بن ابی قحافه گردید
 ۱۱۲ کوفه بغداد

رستم و فیروزان را گرفته گفتند از اختلاف بین شما دو نفر فارس را گرفته و شمشیر
 بطبع انداخته موجب بادی گشتید و میخواستید که بعد از بغداد و سباط و کمریت اهل
 مداین کسری و فارس را در معرض هلاکت بیندازید قسم بخداوند که با یکدیگر متفق گشته
 برای نجات ما میکوشید یا اینکه هر دو نفر شمارا بدست خود مقتول ساخته با اطمینان خاطر
 آماده قتال می شویم از اولاد کسری فقط یک پسر بمسیت و یکساله بود موسوم به نزد
 او را پادشاه خود ساخته تمام ایالی فارس ازین امر خورسند بها نموده و الیهانیز
 بطیب خاطر اطاعت نیز در جرد را میگردند لشکر عظیمی بر اخصیانت ملکیت خود و مدغم
 اعراب همیا ساخته بثنی و مسلمانان ازین خبر مطلع گشته مکتوب بطرف امیر المؤمنین
 عمر رضی الله عنه فرستادند و درین جن خبر ارتداد مسلمانین سواد و نقض عهد متعبدین
 آنجا نیز بر مسلمانان رسید چون مکتوب مسلمانان بحضرت عمر رضی الله عنه رسید فرمود
 که بخداوند قسم میزنم پادشاهان عجم را بضرر بشمشیر پادشاهان عرب نمیکذارم درین
 شان رئیس با صاحب شرافتی و مقبولی و یا خطیب شاعری را اگر که مقتول و مقهور عجم
 گردانم و بر مسلمانان نوشت که از بین عجم با بر آمده بر سر آنها قریب متفرق گردند
 نگذارند کسی از سوار و پیاده قبیله ریمه و مضر و خلفا تا آنکه که برضا یا جبراً بقتال
 اسل فارس آماده گردند مسلمانان قرار گرفته حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه عمل
 ورزیدند این واقعه در ماه ذی القعدة سنه سیزدهم هجرت بود در ماه ذی الحجه زمانیکه عمر
 بر آج بطرف بیت الله الحرام از مدینه خارج شدند بوالیان زمین عرب مکتوب
 فرستادند که نگذارید شخصی صاحب قدرت مالک سبابه را می و سلاح مگر
 بددثنی بعراق بروند بنا بران مردمان قریب عراق اجتماع نموده بثنی ملحق شدند
 مسلمانین مجاهد نزدیک مدینه و باقی اصیلاح عرب که از طرف الیها فرستاده شد بودند
 بعد از مراجعت عمر رضی الله عنه از حج نزد حضرت جمع شدند عمر رضی الله عنه بدین منور حضرت
 علی کرم الله وجهه را عرض خود خلیفه ساخته بهم شان بغرم جیاد رفتند تا اینکه
 بسرای موسوم به ضرار نزول فرموده تنظیم عسکر را نمودند تقارن با انتداسه
 مردمان عزم حضرت شکر آمدند نهند که ایا اقامت میوزند یا با ایشان میروند
 عثمان رضی الله عنه از وی استفسار نمود عمر رضی الله عنه مسلمانین را جمع ساخته در حضور
 استشاره نمودند را عامه بیند که برای شان بروند بعد از آن حضرت عمر رضی الله عنه
 گفت که ای گروه مسلمانان خود را آماده و آراسته رفیق نماید هم با شما بروم
 مگر اینکه را بهتر پیدا شود در آن وقت اشراف اصحاب رسول را با هم کلامی را

رزق
 ۱۲
 رزق
 صلوات
 رزق
 صلوات

حسب کرده حضرت علی کرم الله وجهه را از مدینه منوره طلب نمودند لهذا اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم
 گرد آمدند و عثمان و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و طلحه رضی الله تعالی عنهم در رفتن خود
 امیر المومنین مشورت کرده بر این اتفاق کردند که شخصی دیگری را از اصحاب رسول الله
 بفرستند و آن شخص همراهِ لشکری مسلمانان را بفرستند در صورتیکه غلبه نمودند
 فیها المراد و الا شخصی دیگری را اخرام نمایند در صورت بهتر از آنست که امیر المومنین
 عمر رضی الله عنه نرود که درین کار نفع اسلام و غنیمت کفایت بعد از آن عمر رضی الله عنه
 مردم را با طرف خود جمع کرده فرمود که اراده داشتیم با شما متفقا بمقابله دشمنان
 بروم لیکن صاحبان آراء شمارا میم را گردانیده اقامت امر در مدینه منوره مصلحت
 دیدند اکنون شما در انتخاب امیری بر خود فکر نمایند کسی که سزاوار میدانید منتخب
 سازید قبلاً حضرت عمر رضی الله عنه سعد بن قاص را بر آخذ صدقات هوازن
 فرستاده بودند درین اوان پیش جمع آوری مردمان صاحب را و صلاح مکتوبی
 برایش ارسال نموده بودند در حین مشوره حضرت عمر رضی الله عنه با مسلمانان در باب
 انتخاب و انتخاب امیر از طرف سعد مکتوبی باقیضه من رسید که هزار سوار مسلح
 دلاور بجهت محاربه تهیه نمودم مسلمانان از اجتماع نام سعد گفتند یا قتیم امیر خود را
 حضرت عمر رضی الله عنه سوال کردند آن مرد کیست جواب دادند که سعد بن ابی
 وقاص حضرت عمر رضی الله عنه انتخابشان را پسند کرده بر آجلب سعد شخصی افرستاد
 و او را بر حرب عراق مقرر ساخته و صایا شایانی برایش براد فرمود عده عسکری
 که با سعد رفتند چهار هزار و بعد از آن دو هزار مرد از زمین و دو هزار از اهل نجد
 بکمکشان نیز فرستادند همراهِ اشقی هشت هزار کس بود سعد بن ابی وقاص از قبیله
 امیه مادر همگستر حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه و سلم یعنی از قبیله زهره ابن کلاب بود
 نسبش سعد پسر مالک پسر وهب پسر عبد مناف ابن زهره ابن کلاب پسر مره ابن
 بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس
 بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان - و آمنه والده ماجده نبی اکرم صلی الله علیه و سلم
 دختر وهب پسر عبد مناف پسر زهره پسر کلاب بودند نسب سعد مره به عبد مناف
 بن زهره با آمنه و در کلاب ابن مره بار رسول الله صلی الله علیه و سلم جمع میگردد و او از جمله
 سابقین در اسلام و یکی از عشره مبشره میباشد و از مشجعان شهر بود اول کسیکه
 خونی میسبیل بر رخسار داشت و نخست شخصی که تیری در راه خدا انداخته او بود در غزوه
 بدر واحد و باقی غزوت همراهِ رسول الله صلی الله علیه و سلم بود چنانچه در غزوه احد

هو ازک
 نام عبدالله است

بزرگی گرفتار گشت تا نفس آخرین حضرت پیغمبر اکرم از وی رضی بوده نوید جنت برین
دادند و در قشع عام نمودند که دعوتش اجابت گردد لهذا بحاجب الدعوه نیز بود فضایل
و مناقبش بسیار است حقیقتاً بذریعہ او عراق را فتح نمود زمانیکه حضرت عمر رضی عنہ
از دست ابولولو و موسی رضی شدہ آثار رحلت از جبین مبارکش ظاهر گشت سعد را
از جمله آن شش نفر اصحاب مشوره که مستحق خلافت بودند محسوب داشت از جمله و
صایباً که حضرت عمر رضی عنہ در جبین تصایب با نارت لشکر عرق ایراد فرمودند یکی نیست
که ای سعد خداوند ترا مغرور نسازد که مردم ترا خالوی رسول صلی علیہ وسلم خطاب
نمایند زیرا که خداوند گناه را بگناه محو نمیکند بلکه گناه را به نیکوکاری عفو مینماید بدین
بین خداوند و بندگانش مناسبتی نیست مگر از روی طاعت وی تمام مردم در نزد
حق تعالی مساویست خداوند پروردگارشان و ایشان بندگان خدایند امر و
مردمان عاقبت رضیلت خود میدهند پس هر چه از رسول است باید کرده و
پای بند باش و صبر و ثبات را از دست نده مثنی که پیشرفته بود درین
اوقات انتظار آمدن سعد را بینمود لیکن از شدت جراحاتی که بوجودش عارض
گردیده بود پیش از رسیدن سعد دنیا را وداع گفت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَبِالْآلَةِ**
بِالْحَقِّ بعد از قدم سعد به عراق عموم عسکر امرت بسخته از طرف
امیر المؤمنین متعاقباً برایش امداد می رسید تا نیکه ملی و شش هزار نفر نزد سعد جمع
گردیدند مثنی در وقت رحلت برادر خود معنی بن حارثه را طلب کرده توصیه نمود
که چون سعد برسد برایش بگویی که نزدیک حجر که خطبه فارسی است با ابلی نجار به
نمایند نه در داخل مملکت شان زیرا که در صورت اول اگر غالب شوید ما و را
آن نیز در تصرف شماست و اگر لاسمچ پس پاید به جمعیت خود رسیده میتوانند
مثنی آن شهید راه دیانت و آن نابغه دیار شجاعت در بلدیت مواضع و معابر
شان کمال مهارت را دارا بود سعد از استماع وصیت مثنی بر او و صحاب استتر عام
نمود همه را سعد بود و نه نفر از اهل بیرون و سیصد قدری زیاده از اهل بیخه الرضوان
و سیصد نفر از فاتحان مکه و هفتصد نفر از اولاد اصحاب در بین جبین بکتونی از
جانب امیر المؤمنین عمر رضی عنہ مانند آن مثنی در موضوع موضع جنگ سید ظریبه
گفته عمر رضی عنہ بکتونی بر سعد نوشت که فرستادم برت و نفر که مقابل است
با دو هزار و آن دو شخص عمر و بن معد کرب و طلحه بن خویلد میباشند ایشان را امیر
نگردانی زیرا که شدیداً قدمند و بالشکر مدارا نمی نمایند در حرب درنگ میکنند

رزق
۱۲
رزق
صله
رزق
صله

از کثرت شجاعت شان عمر رضی الله عنهما آنها را بمقیاس نضاف با هزار نفر مقابل نموده
 بود برای دلالت قولشان عنقریب از شجاعت مردمگی شان ایراد خواهد گشت
 در بحیره ملک عرب از جانب کسری عامل بود که اورا قبیصه سپریا سطل می میگفتند
 چون از آمدن سعد خبر یافت استفسار حالش را نموده عبد مده بن سنان همدی
 در آنجا حاضر بود و گفت سعد مردیست از قریش قبیصه گفت قسم بخداوند که
 به تنهایی با وی مقابله میکنم زیرا که مردم قریش غلام غالبین خودند و در وقت
 خروج از بلاد خود بجز از حفت موزه چیزی نگیری را مالک نیستند عبد مده از شنیدن
 این کلام عرق قریشیت آن در حرکت شد بقصب آمده صبر نمود تا اینکه قبیصه
 داخل ماسن خود گردید در آنوقت اورا مقتول ساخته با سعد ملحق گشت و سلام
 و همایش بقادسیه که قریب کوفه است آمد حضرت عمر رضی الله عنهما بطرف سعد
 این مکتوب را نوشتند که ای سعد زبانی که بر دشمنان غالب شدی و کسی از شما
 بطور باز بچه شخصی از آنها را به اشاره یا پنهان امان داد باید که بآن عهد خود با وجود
 آنکه امان و ملاحظه بوده و فائزاید زیرا که آن فعال نزد مردم عجم دلالت بر امان
 دارد شمار لازم است که ایشان امان دهید چرا که وفا کردن به عهدی که خطا در آن
 متعهد شد باشد موجب قتل و خطابه فریب عهدیکه سببه شده باشد سبب هلاکت میگردد
 و ازین غدر شما ضعیف و دشمنان شما قوی میگرددند سعد در بهره سپید سپهر
 قتاده بن جمح به تمیمی را که از صحاب رسول الله و تقسیم سفارت نزد حضرت آمده ایمان
 آورده بود مقدم بجیش مضموب نمود بهمان روز شب نگشته بود که زهره قطعه از
 عسکر خود را همراهی نفران اشخاصیکه معروف مشهور بدلاوری و کارکنی بودند
 بغارت نمودن حیره فرستاد مسلمانان چون از سلیحین گذشتند سبب عالم را فرار گرفت
 خموشی عمیقی آن محیط را کار فرما بود از دور او از رفتار حیوان را شنیدند لهذا توقف نمودند
 تا که آن رزندگان مقابل شان آمدند ناگاه دیدند که نحو هر از او مردن آزاد به و آن
 حیره که موسوم به شیرزاد بود بر مرکب سوار بجهت زفاف جانب شهر حنین که قریب
 کوفه است نزد شوهرش که والی آن شهر بود می بردند و او از جمله اشرف عجم بود در نیت
 بکرم عبد مده لیشی که امیر آن سر به بود حمله نمود استخوان کمر شیرزاد را کوبید اسبش
 او را بر زمین انداخته بگرخت مسلمانان متعه و ظروف و سی نفر از امر او کشتند
 و صد نفر از توابع شان رعیت نمودند بقدر اموال در نزد شان بود که قیمت آنها
 دانسته نمیکردید بگر تمام آن اموال آنها خود نزد سعد آورد سعد تمام آنها را بر مسلمانان

تقسیم نمود و مدت یکماه در قادسیه مکث کرد و در ظرف این مدت کسی از اهل فارس نزد ایشان نیامد و سعد را اطراف را بسیار غارت نموده غنایم کثیری بدست می آوردند بنا بر آن عیش و عشرت و منگیز مسکن گردید بعضی مسلمانان که همراست سعد بودند اقوام او را که در بین عسکر بودند به نزد حجاج بن یوسف حضرت می نمودند که مادر دنیا از اقوام سعد زاهد تر و شدید انقباض تر ندیدیم و آنها نیکو کار و متقی بودند و در بین شان کم دل کم جرأت و غدار پیدا نمی شود - القصه مردم سواد بجانب یزد جرد خبر فرستاد استغاثه نمودند و او را از دخول عهده بقادسیه اعلام کردند اظهار نمودند که کاری نمانده که عهده بگردد باشد عرصه بین خود و فرستاد را خراب ساخته اند طعام با و چهار پایان را نهیب و غارت نمودند و به انضمام مکتوب فرستادند که اگر به تعجیل با امداد تنهایی البته رضایت خود را بایشان می سپاریم امروز مادر وادی هلاکت میگردند ازین قبیل بیانات نمودند تا که یزد جرد را بفرستادن عسکر بسلامان بیهیجا آوردند لهذا یزد جرد بر اثر استغاثه شان رستم طلبیده گفت تو هر روز یکی از پهلوانان و سوار کاران بوده مصایبی که بر اهل فارس از دست عهده حاصل گردید نیز مشاهده نمودی اکنون اراده دارم که ترا بمقامه مسلمانان بفرستم رستم گفته او را گوش داده گفت بخوابم مرا اینجا نفرستی چرا که عرب همیشه از غم ترسانند تا زمانیکه بمقامه شان نرفتی باستم شاید دولت ما مصون و محفوظ ماند و خداوند شکرش را برگرداند محقق است که نمودن در بعضی مواضع بهتر است از ظفر و دوراندیشی تا فرج از تعجیل و مقابله نمودن بالشکر بعدش که مفید تر است از یکبار شکست خوردن و رفتار بردشمنان دشوار تر است - یزد جرد از رأی رستم اباورزید رستم باز دو باره شروع بگفتار کرده گفت من از ناچاری خود عظمت و شایسته نمودم در صورت دشمنی چاره هرگز بجز بخت تکلیفی کردم حال ترا بخداوند سوگند میدهم که مرا واکدار شو که بالشکر خود باشم جالینوس افرست اگر فرج گردید مقصود حاصل و الا شخصی بگری امیفرستم تا زمانیکه چاره باممهر گردد در آنوقت گردشان گرفته پراکنده میکنند تا من شکست نخورده ام همیشه در اهل فارس امید هست یزد جرد سخنان او را قبول نکرده امر خود و جیش افرمان داد بنا بر آن رستم بالشکر خود خارج شده لشکرگاه را در سا باط بقین نمود جالینوس را با چهل هزار بر مقدم جیش و خود او همراستت هزار و ساقه لشکر بیت هزار که حمله بکند و بیت هزار بود خارج شدند سعد از اجتماع مقدار لشکرشان بجانب امیر المومنین عمر رضی الله عنه مکتوب

فرستاد امیر المؤمنین کجوب نامه سعد نوشت که خبر آنها شمارا بمشقت بیندازد
چند نفر اشخاص صاحب رأی بصیرت بر آنها بفرست که ایشان ابطرف خداوند
دعوت نمایند زیرا که خدمت تعالی دعوت را سبب ضعف آنها گردانیده بعد از آن سعد
چند نفر قابل کار را بسویش ارسال نمود آنها از رستم اجازه خواستند که بحضور نزد حرد
بروند رستم ایشان اذن داده از بین لشکر گذشته در حینیکه نزد حرد وزیرای خود را
بارستم گرد خود جمع کرده مشورت میکردند که چه جواب دهند در بیان راه حق رسیدند
مردمان از هر طرف بر آماشای شان جمع شدند عجمیان بر پیمان سرست بشبه زنان
و شاطران که بدست هر یک شلاتی بوده ایستاده تر جاتی را طلب نمودند گفت ازین سوال
سوال ناکه بر آنچه آمده حیا غرا شده حرد صی برادر باگشته اند و سبب نکه غضدارشان
شدیم بر باد لیر شدند - نغان بن مقرن را بر رفیقان خود گفت ای ایا اجازه میدید
که من با ایشان کلمه نایم یادگیری سخن میگویم همه گفتند تو جواب آنها را نغان گفت
حقا بر ما رحمت کرد که پیغمبر بودی فرستاد ما را بر ابراهیم هدایت و از شر نهری فرمود
و ما را بر اجابت او امر خود خرد نیاد آخرت او عده نمود بعضی از طووف ایمان آوردند
و برخی مخالفت کردند لهذا پیغمبر صلی الله علیه و آله ما را امر فرمود که تپدا کنیم برخالفین
عرب پس ما شروع بمقاتله شان نموده داخل شدیم بایشان بدو قسم منکرین که بضراب
شمشیر ایمان آوردند بعد از آن افسوس معجور دند و طاعتین که رضامند بودند
بر مسرت و سعادت شان افزود گشت پس ما دستیم فضیلت آنچه را که رسول خدا
برای ایمان آورده بود نسبت بچیزیکه سابق متمسک بودیم و از دشمنی و تنگی خود بعد
از آن بقبایل و طووف قریب خود تا مور شدیم که آنها را بدین خود دعوت نایم
و اکنون شمارا بدین خود آن دینیکه اشخاص یک اورا خوب و کسانیکه بدیم اورا
بد میدادند و اگر قبول نمیکند و ایمان نمی آورید شمارا با ما سهل تر تکلیف میکنم
یعنی جزیه را بدید و اگر از بیستم سر باز می نیند با شما مقاتله میتائیم در صورتیکه
ایمان بیاورید کتاب خدا را نرد و شما گذشته می ایستیم حکمیکه از حکام آن کتاب
باشد و بملک خود دعوت نموده شهر شمارا و اگذا میشویم اگر جزیه میدید از ضرر
شما دست بردار میشویم و الا قتال خواهیم کرد و در تر جان مقوله نغان را بیان نمود و نزد
گفت من در روی زمین طایفه از شما شقی تر و از حیث عده کمتر و از مصلحت
بد اندیش تر نمیدانم زیرا که تقو لفضی نمودیم شما ملکی که در آن قریبانها میشو
و گفتیم شاید شمارا از باار دآرد باید بفارس جمع نکرده پیشین بایید اگر بر آما ایمان

صبح شد سعد آنها را لشکر تقسیم نمود و این روز را به یوم الحقیان موسوم ساختند
 سر به دیگری فرستاد آنها شتران بنی تغلب و نمر اگر گشته بچانت عسکر سوق دادند سعد
 شتران آنچه کرده تقسیم نمود فراوانی طعام بن مسلمانان کار فرما گردید و مردین بجا
 نهرین را غارت کرده موافقتی نیامدی را بطرف مسلمانان سوق داد بعد رستم
 از سادات خارج شده آلات حرب جمع آوری نموده بر آن ملک حاکم آورد و لاود
 می ساخت گفت اگر خداوند ما را فتح داد و دخل مملکت شان گشته تر و یاد شاه
 شان میرویم چنان اهل و اولادشان را پریشان میکنم که ناچار دادن مال اقبولند
 شوند چون رستم از سادات بر آمد بطرف بنزدان برادر خود مکتوب فرستاد که قلعه
 و حصارها خود را محکم نمایند زیرا که چنان معلوم میگردد که اعراب شایر از وطن اولادشان
 فرار خواهند داد و رانی من این بود که با ایشان مدفعه و مطا و له نامیم چنانچه از سواد
 آنچه هوید هست (مابقی آب را تیره نموده نعامه و زهره نیکاشند) و زمین مقدس
 گردید و بهرام رفت نمیدانم غیر از اینکه اعراب و نزدیکان غالب میشوند جز دیگر نیست
 آنچه که مرابانین محاربه باعث شد بهمانا امر ملک بود که محفت اگر تو نمی رقی من تقس
 بخار به میروم بعد از آن رستم جابان را بر بل سادات ملاقات نمود که هر دوی شان
 میخ بودند جابان بر رستم گفت آیا نمیدانی که اوضاع کواکب دلالت بر نحوست دارد
 رستم جواب داد که من بطرف خشاش و زمام لشکر میکشیدم بنا بر حسب الامر ملک چاره
 جز این ندیدم بعد از آن حرکت نموده به کوئی فرود آمد در آنجا مرد عربی را بحضور
 رستم آوردند از عرب پرسید که چه چیز موجب آمدن شما در اینجا شد و چه می طلبید
 آن مرد عرب گفت ما بطلب آبخیزی که خداوند ما داده آمده ایم اگر شما از دین اسلام
 سر باز زنید مملکت اولاد شما را تصرف خواهیم نمود رستم گفت اگر پیشتر از آن گشته
 شدید چه میکنید جواب داد که هر کس از ما گشته شود بخت میرود و کسیکه باقی ماند
 آنچه را که به ایشان وعده نموده عنایت میفرماید و ما در مخصوص یقین داریم رستم
 گفت خوب بدست شما افتادیم مرد عرب گفت اعمال شما شمارا بدست ما داد خداوند
 شمارا بواسطه اعمال شما سالم سازد فریب ندهد ترا و کسانیکه با طرف خود می بینی تو همرا
 انسانها جنگ نمیکنی بلکه با قدر آنچه میدهی رستم بخشیم آمده گردنش دازد بعد از آن
 کوچیده به برش فرود آمد لشکر یانش مال و اولاد آن موضع رخصت نموده بازمان
 یکجا شده مشرب نوشیدند مردم نبرد رستم آمده داد و فریاد کردند رستم گفت ای گروه
 قسم بخدا که آن مرد عربی رست گفت و آنکه که سلامت نمیدارد ما را اگر نیکه مال خود را

بوع الحقیان
 غیر از ما بیان
 سادات باط
 در میان معروف در زبان فارسی
 لا اتراد بنیامند
 خشتان
 وضعیت نزدیک فرغ در زمین
 جابان
 زمام
 کوهی نام وضعیت
 بر سواد فرود آمدن با هم
 بن ملک
 ترند بخت که چندی آزار
 بخت نصر می باشد

نیکی و سازیم و عرب مع خواری و مشقت خود از روی خصلت از شما بهتر اند سابق شمارا
 خداوند بواسطه خوبی خلق و تنگناک از ظلم و وفا و حسان شما به خلق خدا بود
 که شمارا بر بلاد و ممالک گردانیده نصرت می بخشید اکنون که تغییر حالت داده خدا
 مدد و جبر را شعاع خود بسازید خداوند شمارا یاری نخواهد نمود در نیوقت شخصی بحضورش
 آوردند که قبلاً از رفتار بدش شکایت شده بود بنابراین رستم که دانش را قطع کرد
 بعد بکیره رفته مردم را به طرف خود جمع نمود و تحریف تهدید نموده قصد بازخواست شان را
 نموده پسر لیلیه گفت چنین مکن با ما در صورتیکه از نصرت مایان عاجز می و از عدم اطلاع
 ما را ملامت میکنی وقتیکه رستم به نجف رسید بخوب دید که فرشته از آسمان
 نزول نمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه نیز با ایشان بود فرشته
 تمام اسلحه و یراق اهل فارس را گرفت و مهر نمود به پیغمبر سپید و حضرت به عمر رضی الله عنه
 داد و رستم با حالت غمناک از خوب بیدار گشت درین حین جالینوس بن
 نجف و سلیمان بن بود حضرت سعد سر به باله از طرف سواد سردادند به سواد و همیض
 صد نفر فرستاده نهرین را غارت نمودند چون آنجانب رسید سوارانی بطرف
 شان فرستادند بر اثر آن عاصم بن عمرو و جابر سدی که باک سر به با خود ارسال
 نمود درین حین سوارانی فارس طرف آنها را فرا گرفته زدند که ایشان را غارت
 نمایند که ناگاه عاصم با ایشان ملاقی شد مردم فارس از مشاهده عاصم که نجات یافته
 با عینت بسیار زیادی مراجعت نمودند حضرت سعد در عمر و بن معدیکه و طلحه سدی الی
 ده نفر جاسوس قرار داده بجانب اهل فارس فرستاد آن ها سه گروه را زیاده گرفته
 بودند که اسلحه خانه شان را حملوا از سلاح و پل و پشته ها را برانگیزند و دیدند عمرو و طلحه
 و یاران شان پس مراجعت نمودند مگر طلحه که از رفتن سر باز زده گفت من پیش
 عمرو و رفیقانش چون دیدند که طلحه مراجعت نکرد گفتند که ای طلحه تو حقیقتاً عذر داری
 اراده داری آگاه باش که پس از قتل عکاشه شکار شخاوی شد با ما با عودت نا
 طلحه سخن شان را اجابت نکرده عمرو و رفیقانش بازگشته سعد از کیفیت قوم خبر
 بعد طلحه خود را بقصد نجف و تقصیر لشکر رستم رسانیده نشست با علم آوری گذراند
 طناب با خیمه شخصی ابرید و آن خیمه بر سر صاحبش فرود آمد و پیشش نشست برود
 دو شخصی دیگر همین معامله را اجرا نموده بر پسر خود سوار شد و به طرف میدان
 و مردم را می ترسانید سواران فارس او را تعقیب نمودند تا وقتیکه صبح شد یک
 به او ملحق شد طلحه او را بقتل رسانید و سوار دیگر نیز دو چارش شده مقتول شد

بجنگ
 که مضمون نموده حضرت امام زین العابدین
 در نجف است

سایحین و غیره

از
 از
 از
 از
 از

شخصی موسوم خود را باور رسانید از مشاهد دو نفر مقتول که پس از آن عمده می شدند غضب در آمد
 به طلحه حمله نمود طلحه او را اسیر ساخته با خود برد اما فی فارس از کشتن دو نفر خود اسیر شدن
 یک نفر دیگر عیب تر از آنها غالب گردیده مرجعت نمودند طلحه با آن مرد فارسی اسیر نزد
 سعد رفتند طلحه قصه را بیان نموده ترجمان خود گفتند از فارسی سوال کردند از سعد
 است عا امان نمود مطلوبش اجابت گردید بعد از آن اسیر از سعد اجازه شرح و قصه را
 خواسته گفت پیش از آنکه از طرف خود چیزی بگویم ازین رفیق شما خبر میدهم از زمان
 صفارت خود تا اکنون بنگمار اطلی نمودم بیسی پهلوانان نامدار و ذوی الاقدار را
 دیده و شنیدام لیکن مانند این رفیق ندیده بودم بطرف طلحه اشارت نمود
 که بعد از طلحی گردید و دو فرسنگ داخل لشکری شود که در آن هفتاد هزار پهلوان که هر یک
 دار آنج الی ده نفر خدمتکار باشد حمله برده رضی نباشد که مانند آمدن خود تپتی دست
 برگردد و دست از ایشان را گرفته طایب خیمه شان به برد چون در او لشکر کردم
 اول شخصی را که هزار نفر مقابل بود بقتل رساند و شخصی دیگر را نیز بهان صورت مقتول
 ساخت بلکه از مشامیده آن دو نفر مرگ بر خود یقین داشته از شجاعان سبقت نمود
 به او او ختم را اسیر نمود بعد ضمن چهار لشکر فارس را بیان نموده بدین سلام مشرف شد
 سعد او را به مسلم موسوم ساخت طلحه او را ملازم خود ساخت آمدن فارسی از این ملاقات
 بود خلاصه رستم حرکت کرده جالینوس در همین ذوالحاجه اقدام نمودند جالینوس در خیال
 زهره بن حویه و ذوالحاجه به طبرستان باز و رستم به خزاره نزل نمودند بعد از آن چار رستم
 نموده در قادیسیه فرود آمد مدت مدتی او از مدین قادیسیه چهار ماه کشید در طرف
 این مدت بجنگ پیش نشد تا شاید عزم بستختی نمانده مرجعت کنند و اگر از طرف پادشاه
 تأمور بحرب نمی شد هنوز جنگ تاخیری نمود امیر المومنین عمر رضی هم عنده ندیده مکتوبی
 سعد را نیز حکم صبر نمود لهذا سعد هم مستعدا قامت ایام دراز گردید و طول مدت
 بر آن مسلمانان مضرب بود هر آری رستم سعی سفیل بود که یکی از آنها موسوم به فیلی سا بور
 ابیض بود که تمام فیلیها با او افتاد استند رستم هرگز در آن آنها را به قلب لشکر و پانزده
 دیگر را به میمنه و بیسره لشکر مقرر نمود رستم چون شب را صبح نمود سوار شده رفت تا آنکه
 به آخر لشکر مسلمانان رسید و بعد از آن بالارفته تا آنیکه بریل رسید در موضعی که قریب مسلمانان
 بود تامل نمود بر زهره رستم لشکر پیغام فرستاد که توقف نماید تا بوجه طه دادن
 چیزی مسلمانان را رضی بسازد که پس به ملک خود بروند و از جنگ صرف نظر نمایند و
 تصریح که با آنها چنین بگوید بلکه به انقیاس اظهار کرد که ما دشمنان شما به ایم و بشاهان

مسئله

طبرستان

موضع

نموده ایم و نگه داشت شمار کرده ایم اعمال خود را با هر چه بیان میکرد زبیره در جواب بستم
 گفت که امر ما دشمنانند عربان سابق نیست که بر آطلب دنیا آمده باشیم بلکه بر آخرت صرف
 همت فیما بینم ملی سابقا ما بمیل شمار قرار میدادیم تا اینکه خداوند ما پیغمبری فرستاد که ما را بجا
 پروردگار دعوت نموده اجابت نمودیم خدا تعالی به پیغمبر خود گفت که ای قوم مسلمانان
 مسلط ساختم بر مردمانی که ایمان نیاورند و بواسطه مسلمانان از آنها انتقام بگیرم و غلبه
 بمسلمانان عطا نمودم تا که بر مسلمانان خود ثابت بمانند همین دین اسلام حق است هر که
 از آن روگردان شود خوار و بر باد و کسیکه به آن ایمان آورد مغز و دلش اوست
 رستم گفت چیت ارکان آن دین در جواب بستم بیان نمود که هر چه ستون آن که بدن
 آن اصلاح ممکن نیست شهادت بکلمه طیبه لا اله الا الله و محمد رسول الله است رستم
 سوال کرد که دیگر چیست به گفت بیرون نمودن مخلوق از عبادت بندگان
 عبادت خداوند تعالی مردمان همه اولاد آدم و حوا میباشند و برادران یکدیگر
 و مادرانند رستم گفت چه خوب سخن میباشند اگر من و قوم این سخن را قبول نمایم
 کار ما و شما یکجای انجامد آیا پس میگردد گفتند بلی رستم بیان نمود که تو هست
 فرمودی لیکن از زمانیکه مردم فارس بزد جرد را یاد شاه کردند نیندند نمیکند ارد
 که هیچ زبردستی از خدمت خود دست بکشند میگویند که اگر آنها از عمل خود بیرون
 شوند بر بزرگان و اشراف خود سرکشی می نمایند زبیره فرمود که ما مسلمانان و دین ما
 اشراف ادیان است این شمار را به نسبت بیرونستان نمی پسندیم با خبرند
 و اگر کسی بواسطه عبادت خداوند ما را اطاعت نماید بعد از آن زبیره رفت رستم
 ایامی فارس را جمع نموده همراه ایشان مکالمه نمود در باب دین اسلام مگر آنها سر باز
 زدند لهذا رستم بطرف سعد قاصدی فرستاد که چند نفر از تابعان خود را بفرست
 تا که با ماند اگر نمایند سعد جمعیتی را انتخاب نموده که بفرستد ربعی این عامه گفت
 تا چند جمعی برویم با ایشان گفتگو کنیم بفرست یک نفر که آنها را قانع سازد سعد او را
 تنها فرستاد ربعی بطرف شان شتافت تا اینکه رسید بر یکی که قادیسیان میگویند شتافت
 توقیف نموده از آمدنش به رستم خبر داد رستم از شنیدن آن محفل خود را آماده ساخته
 گریه باز رخ نماز نموده فرستاد فرزین گسترانیده دستگاہی تهیه نموده خود بر کرسی طلا نشسته ربعی را
 امر حضور داد ربعی در حالیکه بر اسپ خود سوار و شمشیرش بخرقه مغلوله نیزه اش
 به پارچه و شمال کهنه چیده و جل اشتر خود را زده ساخته پوشید بود چون بفرستاد
 رسید بوی گفتند که از اسپ خود فرود ای او اعتنالی نموده رفت در میان

رزم
۱رزم
صله

رزم

صله

است خود را به دو مسکاست چیزی به او گفته مدارا کردند گفتند سلاح خود را بگذار
 جواب داد که من نیادم که بکنم شما خلع سلاح کنم شما خواسته اید مرا - بعد از آن
 برستم خبر دادند اجازه ورود داده چون رعی اجازه یافت بانیزه خود عصا زمان
 و با قدمها خود خورد رفت و هیچ فرش و مسکالی نماند که از نوک نیزه او باز نگشت
 و قتیکه نزدیک رستم رسید نیزه خود را بر فرش خلائیده بر زمین نشست رستم
 وی سوال نمود که برای چه بر فرش نه نشستی گفت من دوست ندارم که برزیت
 شما به نشینم پس از آن ترجمان رستم سوال نمود چه باعث شد که شما درین بلاد
 بیایید گفت خدایتعالی ما را آورده که بیرون کنیم کسی را که او میخواهد از تنگی بسوزد
 فراموشی و از شدت بجانب مزج و از ظلم ادیان باطله ابطرف عدل اسلام کسی که دعوت
 ما را اجابت نمود باز میگردیم و ملکش را او آنگذاریم و اگر قبول نکند با او مقاتله میکنیم
 تا فایض جنت گردیم یا اینکه منظر شویم رستم گفت اراده شما را دانستم آیا مایلید جهت
 رسیدن به مصلحت قائم گفت از رسول الله صلی الله علیه و سلم سنت است که دشمنان را
 از سه روز اضافه تر مهلت ندیم حالاماتاسه روز شمار جهت ادم شما در کار خود
 مصلحت کرده یکی ازین سه فعل را اختیار نمائید یا اسلام آرید که شما و ملک شما را
 و آنگذار شویم یا جزیه دهید که باز دارم خود را از شما در صورت لزوم حمایت کنیم
 و نصرت نمایم و یا همبها قتال شوید در روز چهارم بگرا ابتدا شما اقدام محاربه کنید
 و من درین معاهده از طرف یاران خود کفیلم گفت مگر تو سر دار پیشانی گفت نه
 مسلمانان با یکدیگر عهد و امانند که اجازه میدهند از نای شان بر علای شان بعد
 رستم بار و سا قوم خود خلوت نموده گفت آیا سخن مانند این سخن عزیز تر و واضح
 تر شنیده اید قوم ناهم او گفتند معاذهد که ما بدین این کلب رغبت کنیم آیا جاها
 مندرس او را ندیدید که چه بود رستم گفت در بر شما ای قوم جاها او را دیدید
 و را و خصلتش را مشاهده نکردید مرسوم عرب است که از جاهای خود تخفیف
 و بر اخلاق خود می افزایند نه مثل شما که برخلاف آن عمل میکنید چون صحیح
 رستم مردی را نزد سعد فرستاد که آن مرد را بفرست سعد حذیفه بن محض را پس
 شان ارسال نمود حذیفه بلباس مرد ادلی آمده سواره نزد رستم ایستاد رستم گفت
 پیاده شو حذیفه جواب داد که نمی شوم رستم سوال کرد که تو چرا آمدی و شخصی
 نیامد حذیفه گفت امیران دوست دارند که در سختی و آسانی بین ما عدالت باشد این با
 نوبت من است رستم پرسید که شما درین بلاد چه آورد حذیفه مانند شخصی اول

جواب گفت رستم استفسار کرد که مواعده تا که ام روز هست خدیفه گفت بی ناسه
روز پس وی ارخصت کرد روی باصحاب خود نموده گفت و ای شما چیزی را که من
دیروز و امروز مشاهده کردم شما ندیدید و ایشان بر زمین غالب گردیدند شخصی
دیروزی آنچه را که ما عزت می پنداشتیم تحقیر نمود و این مرد امروزی سواره در مقابل
ایستاده و آن را بغال یک تغییر نمود یعنی بر او بر زمین غالب آمد چون فردا رستم
به سعد خبر فرستاد که شخصی را بسوی ما فرستد مغیره بن شعبه فرستاد و او با ایشان
روی آورد در حالیکه آنها تا جاهای مکمل بر سر و جاهای زربفت بر روی مساکین می آمدند
مفروش ساخته بودند مغیره از روی فرشتا گذر نموده بر کسی رستم نشست قوم
رستم بر او آویخته از کسی فرود آوردند مغیره گفت ما شنیده بودیم که شما مردم طلبند
لیکن امروز از شما نادان تر قومی را ندیدم ما مردم هرگز بعضی بر بعضی عبادت نمیکنیم
اکنون گمان کردم که درین شما مساوت است در حقوق مانند میان پس خودت که از
اخلاق شما مطلع شدم که بعضی از شما مالک صاحب دیگر میباشید این خصالت کسی
نمیکنند عنقریب از شما هم دور خواهد شد من خودم نیامده ام بلکه شما من را خوشتر بود
و استم که شما مغلوب مملکت بر شما ازین خصالت عقول باقی نمی ماند رعایا گفتند و
رستم گفت مرد عرب و یمنان گفتند قسم بخداوند که غلامان ما همیشه درین موضوع
منازعه دارند خداوند سلف را کشید که امروزین مردم را سهل داشتند بعد از آن
رستم آغاز سخن کرده قوم خود را ستایش نموده گفت که ما بر بلاد مستولی بردستمن
غالب و بر طووف عالم شرف پیدا شدیم هیچکس مانند ما عزت و سلطنت ندارد ما
همیشه بر اجانب نصرت می یابیم و دیگران بر ما غالب نمیگردند مگر کمی و روز چنانکه گاه
سبب گناه پس از رسیدن کینفر اعمال خود که خداوند از ما رضی شد دشمن خود را
مضمحل ساخته غالب میگرددیم و فتح هیچ طایفه مانند شما نزد ما آسان تر نبود شما قومی
بودید بد معیشت و بد حال که شما را بنظر داشتیم زمانیکه محط بر شما مستولی میشدند
میگردید برای شما جو و خر ما میدادیم اکنون میدانیم که چیزی شمارا به آمدن اینجا داد
ساخته مگر تنگی و مشقت که در شهرهای شما وقوع یافته پس امر میکنم که لباس قاطر سوری
و هزار درهم بامیر شما بدهند و یکسوار خرمایهرکی شما داده شود بشرط آنکه از مقابلت و محاربه
منصرف شوید چرا که من بقتال شما شائق نیستم بعد از آن مغیره را آغاز سخن نمود
بعد از ستایش خداوند گفت خدای تعالی خالق جمیع مخلوقات و رازق آنها میباشد
و آنچه که عمل نمایند خداوند با ایشان رفتار می نماید در مصفاتی که از احوال خود و آنها

روز
۱۲
روز
صله
روز
کله

شهرت است که نمودی میدیم همان کار را خداوند به شما کرده و نعمت ما بین شما نهاد و خیر که
 در بد حالی یافتی انکار نداریم خداوند ما را بقدر ساختن بود از آنجا که دنیا بلند و در او است
 که کجی بالا رفتن و دیگری نزول میکند و باز بالعکس فرموده بالا بیا و دیگرش بالا شود
 همچنین ملت سختی کشید را سعادت و در شرف استقبال میکند و گروه عیال را محنت
 تعقیب نماید و شما هر چند که شکر میگردید به نسبت این نعمتیکه درین ازمنه و اوقات خداوند
 شما عطا نموده بود کجی از هزار دشتی از خردوار آنرا داده نموده نیتواستفید کنید از شکر شما
 موجب تغییر حالت شما گردید و نهایت شما را سبب سعادت و رحمت خداوند گردید که به خود
 درین مافرتاد بعد از آن مانند قبل از گرسنه شدن است ایملان کرده که یا سلام آوردن
 و یا جزیه دادن و یا مقاله است و بس و نیز عالمه ما طحا جدا شمرای شما را خورده لذت
 برده اند میگویند که مکن نیست این شهر را اذ آنرا شویم رستم گفت خرمید مردید
 و اطعمه ما را نخورید خورد مغیره فرمود که هر کس از ما کشته شود به بهشت می رود
 و اگر از شما به قتل برسد و زخ منبر لگامه و خوب جا اوست و کسیکه از ما باقی بماند با
 شما مظفر و منصور خواهد شد رستم خشم آلود گردیده گفت که فردا هنوز صبح
 نشده باشد شما را قتل خواهم نمود مغیره بهم عودت نمود رستم با ایلی فارس خلعت
 نموده گفت این قوم با شما چه نسبت دارند رستم جداوند که این مردم مرد آید
 خواه بد روغ یار استی و اند اگر به این عقل کامل و ضبط اسرار خود مختلف مگردند صح طایفه
 بر اینها کامیاب نمی گردند و اگر صادق باشند جامعه شان نخل بیخ برخواهند شد لیکن
 قوم رستم حاجت نموده اظهار دلآوری کردند رستم مردی را نزد مغیره فرستاد که
 برایش بگوید که اگر مال قطع شد چشمت اکور میکنم چون قاصد این سخن را بمغیره
 گفت مغیره به سجویب قاصد فرمود که مرا بشارت بجز نیک است ادی و اگر اراده جهاد
 بمثل شما مشرکین نمیداشتم که بعد از منم مانند شما مشرکین را بقتل برسانم کور شدن
 چشم و بگر خود بهم حاضر بودم و قتیکه قاصد ما که برار بر رستم بیان نمود گفت ای مردم فارس
 اطاعت مرا بنحوی لازم بدیند چرا که واقعه می بینم که شما با اقوه مد فعه آنرا ندیدید بعد
 مستشاران را که دوسه نفر بودند نزد او فرستاد گفتد ای رستم امیر ترا بسوی
 امری دعوت میکند که سر اسر بنفع شماست بعد از آن او این ملک خود میروم شما
 میدیدید و حاکمت و ملت شما و اگر کسی عهد شما کند البته معین شما میباشم ای رستم
 از خدا ترس و قوم خود را بدست خود هلاک مکن میان تو و این امر چیزی نیست غیر از خدای
 باین امر پس شیطان را از خود دور کن رستم گفت از کلای شما بخوبی ظاهر است که گرسنه

و قحط بر شما مستولی گردیده نه انصاف دارید و نه منع کرده می شوید - بالخاصه بمسایه گی
 فراموشند اریم بر آشاغله نمایدیم و احسان نمایدیم چون اطعمه بار خود دید و مشروبات
 مارا اشتهامیده نزد قوم توصیف گردید لهذا بر آن تحصیل آن طایفه خود را وعده دادند
 ما آمدید مثل شما مانند شخصیت که رو باه را در باغ خود دیده گفت رو باه غیبت بنا
 بران رو باه بخاطر جمعی عده ای در رو باه بان ابا خود آورد باغبان سوراخ مدخل شان را
 بسته تمام را قبیل رسانید الحال میدانم چگانه باعث آمدن شما را اینجا اگر سنگی است
 اکنون بروید هر چند غله مخور امید بشما میدهم زیرا که کشتن ثایان را دوست ندارم
 و دیگر مثل شما به مثل نیست که کسی عیسی را دیده میگویی و در هم میدهم هر کس مرا
 بان برساند چون رسید عرق شده میگویی چهار در هم میدهم اگر کسی مرا را ثانی بخشد
 باز گفت مردی قدری طعام را بجامه سحیده در گوشه نهاد موشان آمده جامه را
 سوراخ ساخته داخل شدند صاحب خانه آن حال دیده سوراخ را مسدود ساخت
 بوی گفتند سوراخ را ببند زیرا که جای دیگر آوریده بیرون میشوند بلکه فی محضی را
 در ان جامه داخل موشان از درون آن فی یک یک خارج میشوند و تو آنها را بقتل رسان
 الحال منم همان قسم نمودم که تمام را بهار امسدود و فقط پل امجر ساختم که هر یک
 بیرون شوید مقتول سازم با وجود آن شمارا چه دادار ساخته که چندان نفری و تخمیری
 هم بشما نمی بینم - مسلمانان ساخته گذشته خود را مانند بدکاران جهالت و بعثت
 آنحضرت و اختلاف اول خود را و مشرف شدن بدین اسلام را ذکر نموده گفتند خداوند
 ما را به جهاد با کفار امر نموده و شما که با او گفتی حقیقت مناسبتی با ندارد بلکه حالت
 شما مانند دهقانان خائن آن مردیست که از غی خود را نهالکشا نموده در خرابه بر ستا
 جوها جاری قصر بنا تعمیر کرده بود و با قین بر او آنجا سکنی داد که بعلن باغ و بوستان
 به پر دازند لیکن آنها برخلاف خواهش مالک باغ عمل نمودند صاحب باغ ایشان آمد
 میدیدی بهلت داد مگر آنها از حیانت خود جفا کردند - لهذا دهقانان دیگری آورده
 ایشان را حکم خراج داد اکنون که از آنجا بر وند بچنگ مردم افتاده هلاک میکنند و کم
 توقف کنند و با قین جدید آنها را خوار دانسته بر زمین گور خورند نمود قسم بخداوند
 اگر با حق نمی بودیم در غیبت دنیا میداشتیم هرگز شمارا با بن عیشهای خوب زیور با و
 مرغوب و اگذار نشده خوب میکردیم - رستم گفت شما بطرف ما می آید یا نیکه یا بجا
 شما بیایم مسلمانان جواب دادند که شما بیایید در نیوقت قیامت قبل مشرکین در پس
 کوهها تفاوت غروب نموده مسلمانان بطرف لشکر خود رجعت نمودند سعد مسلمانان

رز
د
آ
رز
صله
رز
صله

با خبر ساخت که بر جا خود ممکن باشند و بسوی لشکریان فارس قاصد فرستاد که شما میدانید و عبور
 شما آنها را داده نمودند که از بل عبور کنند چون قبلاً جبر را مسلمانان متصرف شده بودند لهذا گفتند
 شمار را داده عبور نیست بل را که با مالک شدیم بشمار و نمیکنیم درین شب تا صبح آن در را عبور
 از گیاه و خاک و مالان چنان بر نمودند که راهی ساخته شد در این شب رستم خوبت بد که ملکی
 از آسمان فرود آمده گانها لشکرش اجبر نموده به آسمان برد چون از خوبت غمناک بید
 شد با یکی از مهاجران رویا خود را بیان کرده گفت خداوند ما را ایند میدهد اگر بایستد
 بگیریم و فقیکه رستم بر آفتال سوار سپ گر دید دوزره و کلاه خود پوشیده اسلحه برد
 هنوز پای در رکاب کرده بود گفت فردا ایشان را محکم میرعم مردمی از برایش گفت
 انشاء الله گفت بدون انشاء الله از چینیکه شیر یعنی کسی از میدان رفت رو با پای
 بمیدان و آمدند من می ترسم که این سال بوزینه گان باشند این سخنان از جوجه حقیقت
 شمردن فارسین مسلمانان را بر زبان می آورد و اگر نه حقیقتاً از مسلمانان می ترسید
 چنانچه بر مصلحت خود این سخن را اظهار میکرد.

بیان درویشان صامت

چون لشکری پاپان فارس از دریای عتیق گذشتند رستم بر سر بر خود نشسته سیاهانها
 بر سر او بر پا کردند هر ذره فیصل که بر آنها صند و قها موضوع و کردان کاری سوا بودند
 بر قلب لشکر و رفت الی بیست فیصل بر جنبین تعبیه کردند جالینوس بطرف راست
 و غیره و از آن جانب چپ سیاه ایستادند ملک یزدجرد برای استخبار من خود در رستم
 عده کثیری را بی در پی ایستاده نموده بود که یکسره آن بر در بایوان یزدجرد و در آنجا
 نزد رستم بود کاری را که رستم می نمود شخصی اول بدویم و سیم متوالی خبر میدادند
 در مدت فلیلی یزدجرد از تمام واقعات حرب و قف میگشت مسلمانان صف
 ارا می نمودند لیکن امیرشان سعد بومسطه عرض و قتل با و عرق النساء طانت
 نشستن بر انداخته بر بام قصر قریب مسلمانان سینه خود را بر بالشتی تکیه داده
 که صف شان در بیخ نقشرا ایستاده بودند چنان نزدیک بود که اگر فرضا شخصی
 بر نایقه سواری بود سعد از آنجا نیزه آورد اگر فتنه عتیق نیست این موضوع در سجا او
 نقصان ندارد اگر چه بعضی بنفصین می درین کارش غیب گرفته گفتند

فقاتل حتى انزل الله نضی
 و سعد بن القادسیه

فاما قدامت نساء کثیری
 و نسوة سعد لیس فیهم ایم

جبردارندم که زن بسیاری کما حدیث مؤمنان
 در زمان سعد است در میان بویه

روز
۱
روز
صله
روز
صله

سعد این ابیات استنیده گفت خدا یا اگر این شخص کا ذسبت و از روی غرض ابیات را
میخواند زبانش را از من کوتاه کن چون مستجاب الدعوه بود ناگاه در بهان روز
در بین صف تیری بدمان لشکر رسیده موجب بند شدن زبانش چهار روز و فوات
خود از نطق محروم شد در نیوقت سعد نزد لشکر فرود آمد زخمهای آن و سرین خود
نشان داد اهل سپاه او را معذور داشتند بنا بر آن چون از سواری عاجز بود
خالد بن عرفطه را عوض خود خلیفه ساخت لیکن بعضی اختلاف نموده بنای شهر
و غوغا را گذاشتند از آنجمله چند نفری را در قصر حبوس ساختند که ابو محسن ثقفی
از آن زمره بود بقول بعضی سبب حبس ابو محسن جبهه اشامیدن خمر بود بعد از آن
سعد بمردم خلیفه نمودن خالد را اعلام نموده و بر بنبر آمده خطبه خواند مردم را
همان روز دوم محرم سنه ۱۴ مسلمانان را به جهاد کفار تشویق و تحریص کرده و عهد با
خداوند را در باب فتح شهرها و مشقتهاهای که سابقا از اهل فارس با ایشان رسیده بود
یاد آوری نموده همچنین هر میر قوم خود را و عطف و ترغیب کردند سعد چند نفر
مدبرین و صاحب رای را مانند مغیره، حذیفه، عاصم، طلحه، قیس اسدی، عمرو
معدیکرب و امثال شان و از شعر استخاخ، و عطیه، و ادس بن مغراة و عبیده
بن الطیب را فرستاد که مردم را به اشعار خود تحریص بمقتال نمایند صف مسلمانان
مقابل یوار قدیس و خندق ایستاده فریقین بن خندق ورود عتیق واقعه شده
بودند سابقا نذکور شد که اهل فارس یک کاف بیت هزار و مسلمانان سی و چند هزار
بودند همرا لشکر فارس سی هزار زنجیر دار معین بود در نیوقت سعد مسلمانان را
بقرئت سوره جهاد یعنی سوره انفال امر نمود چون خوانده شد قلبها و دیدگان شان
مانند ابر بهاری گرسیده از اثر قرئت آن آرامی دل ثبات قدم را داشتند بعد از
فراغ قرآن سعد گفت که بر جا خود باشید تا نماز ظهر را ادا ساخته پس از نماز بکسب
بیکسیر اول خود مستعد سازید از استماع بکسیر ثانی همه تان بکسیر گفته اسلحه بای خود
همیا سازید چون سوم را شنیدید همه بکسیر گفته سواران مردم را بجایاکی بنشاط آوردند
به بکسیر چهارم بیکسار تمام (لا حول و لا قوه الا بالله) گویان حمله نمایند هنوز
بکسیر دوم را سعد گفته بود که دل اوران پیش شده قتال شروع کردند اهل فارس
هم چنان نموده ضرب شمشیر و نیزه میان شان بسادله گردید بالاخره غالب سپر
عبد اسدی پیش شده چند بیت را خوانده مبارز طلبید از لشکر کفار هزار
که پهلوان مشهور و از ملوک باب بود تاج بر سر نهاده با کمال بیعت و صلابت

بیت

بمقابل غالب آمده مغلوب گردید اورا اسیرانه نزد سعد برده بازگشت عاصم بن عمر
 تمیمی بمیدان نبرد در آمده سواری بر شکست داد اسوار گرنخته در بین صف در آمد
 اگر چه عاصم اورا تعقیب نمود لیکن صف هایش را نموده شخص اشتر سواری اسیر کرده
 با خود آورد و آن مرد که اسیر دست عاصم گشته بود جبار ملک و بادی جزئی از طعام
 پادشاه موجود بود سعد آن طعامها را بحاضرین حضور خود تقسیم کرد بعد از آن بملوک
 از لشکر فارس خارج شده مبارز خوشت عمر و معد یکرب از بین مسلمانان بمقابل او
 برخوایسته اورا بنحاک مذلت خوابانیده کشان کشان سرش را از تن جدا سازد و یورش را
 گرفت در نیوقت فیلهما لشکر فارس بر مسلمانان حمله نموده متفرق ساخت جماعت مارا
 و اسپان از مشاهده فیلهار میدید و در بفرار گذشتند گفته اند که هفده فیله عقب بچپله را
 گرفت اسپا و چنان گرنخت که نزدیک بود بچپله ملاک گردد سعد بر بنی اسد خبر دست
 که از بچپله و همراش حمایت کنند طلحه سپر خرید و حال بن مالک که در لشکر خود بودند
 فیلهما را دفع نمودند از آنجمله فیله بزرگی قصد طلحه کرد لیکن طلحه اورا بضرب تیر مقتول
 ساخت اشعث بن قیس قبیله کنده ایستاده به آواز بلند گفت ای گروه کینه هر قوم
 لازم است که قریب خود را محافظت نمایند و شما انتظار می کشید که دیگری معاونت
 نماید شما را خداوند خیر دید بنی اسد را به بینید که بکدام طرف میروند و بکدام جا اند
 موضع خود حرکت میکنند و من شهادت میدهم بر آنکه شما بر سرداران عرب قوم خود
 نیکی کردید بعد از آن اشعث با همراگان خود مردانه دار با مقابل خود مدفعه کرد و بر کند
 ساختند آن مارا چون اسل فارس نقرض بنی اسد را بر مردم و فیلان مشتاقند
 نمودند پس از ایشان حمله برده بجانب شان تیره نازدند و والی حاجب جالینوس
 هم در بین آنها بودند در نیوقت هنوز بیک چهارم گفته نشده بود که لشکر فارس
 با فیلان خود بر بنی اسد جمع گردیدند بنی اسد پای ثبات را بر زمین کوفتند که ناگاه
 یکسیر چهارم سعد بانند شد مسلمانان بیکبار حمله کردند جنگ بنی اسد دایر بود
 فیلان بر میمنه و بپسره لشکر حمله میکردند اسپان ترسیده فرار نمودند سعد به عاصم
 بن عمر و تمیمی گفت یا معشر بنی متمر در دفع فیلان چاره نمیدانید عاصم گفت چرا
 میدانیم بعد از آن تیراندازان خود را طلب نموده در مقابل و مابعد شان اشخاصی
 چیست و چالاک تعیین کرده گفت ای گروه تیراندازان فیله سواران شما باندند
 و ای جماعت چالاکان شما عقب فیلان رفته تنگهای شان را به برید و خود عاصم
 هم بیرون شده حمایت میکرد هنوز اشعث قتال و جدال بر بنی اسد نیران نموده که

روز
۱
روز
صله
روز
صلاه

اصحاب عام بر مینه و میسر فوج جولان نموده بر فیلان هجوم کردند و بنا به صدق و قضا
گرفته تنگدستان را بریدند صد آقا فیلان بلند گردیدند فیلی نماند که آواز شنیدند
نشد و صاحبش مقتول گشت لشکر فارس از بنی اسد منصرف شده بجای خود
بازگشته مقابله نمودند تا زمانیکه روز امید مشرکین به آخر رسیده و آفتاب ایشان
از افق ناپدید گشت دست از قتال نکشیدند و تا وقتیکه ظلمت اطرافشان را
احاطه نموده حصه از شب گذشت بعد از آن طرفین مرحبت کردند و در تمام
از قبیل بنی اسد پنجه نفر شهید گردیدند و عام امر حایت را بدوش گشت این
روز اول به یوم ارمات موسوم گشت

بیان روز اخوت

علی الصباح که نسیم با حیات نجشای سحری بر خیل مسلمانان عبور نمود مجاهدین
غیور چشمپای خواب الود را گشادند سعد شخصی را بر آن نقل دادن مجروحین
مقرر نمود و آن زخمی ها را بر آن آجا هدایت سپاریدند که پرستاری نمایند و شهید
راه حق را بر سر زمین شرف که نام وادی بین عذیب و عین الشمس است بجاک فخر
دفن نمودند چون این ماجرا فارغ شدند ناگاه از طرف شام سوارانی ظاهر گردیدند
این سواران اشخاصی بودند که بفتح شام رفته بودند - فتح دمشق قبل از قادیسیه
و قوع یافته بود - امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه مکتوبی بجانب عبیده بن جراح عسکر
مسلمانان در شام فرستاد که حبشی در تحت قیادت با ششمین عقبه اسپرانی و قاصد آن
پهلوانان مشهور وقت و اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در فتح مکه بدین اسلام مشرف شده
بود بطرف عراق بفرست لهذا عبیده قرار فرموده امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه لشکر
منظمی عراق ارسال نمود در مقدمه آن حبش قعقاع پسر عمرو تمیمی منصف بود که از خلبان
اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم و در وقت وفات شان حضور داشت قعقاع صحیح و در
اخوت بتجلیل تام آمده متابعین او که هزار نفر بودند ده ده تقسیم کرده گفت هر ده نفر
بطرف مسلمانان رفت ده دیگر از عقب شان روان شوند خود قعقاع با ده نفر از اصحاب
خود تجلیل نموده پیش از باقی مردم نزد مسلمانان آمده سلام داد و بشارت نمود
ایشان را بر رسیدن لشکری و تیز کرد آنها را بجنگ گفت مانند من کار کنید بعد از آن
جنگ جوی با سه شایانی را ابراز نموده در باره قعقاع گفتند که حضرت ابو بکر رضی الله عنه
فرموده اند شکست منجورد لشکری که در بین آن مانند قعقاع شخصی باشد - بعد از آن
قعقاع مبارز خوشت ذوالحاجب از مردم فارس بمقابله اش بیرون شد قعقاع اول شد

روز

فریاد زد که ای سخن داران ابی عبید و سلیط و صاحب جبر اشاره بواقعات گذشته
 نموده بهم آویختند بالاخره ققاع او را از غمت حیات محروم ساخت پس
 ذوالحاجب از خوف تاشب میگرفت مسلمانان از مشاهده اینحال مسرت اشتغال
 چنان فرحت نمودند که گویا روز قبل مصیبت کشیده بودند لیکن عجمان غناگ گشته
 شکست خوردند ققاع مانند شیر نری در میدان جولان کرده باز مبارز طلبندی
 مقابله کند فیروزان و نبروان از لشکر فارس خارج شدند لهذا حارث بن عقیل
 هم با ققاع رفیق شد با یکدیگر جنگیدند تا آنکه ققاع فیروزان را و حارث نبروان
 را قتل رسانیدند ققاع بقوم خودند اگر که ای گروه مسلمانان جنگ کنید با ایشان
 بشمشیر یا خود چرکه درویدن مردمان بدریعه شمشیر است پس فریقین قتال کردند تا نزد
 شب درین روز فارسین امری اندیدند که باعث مسرت شان شود بلکه بسیاری
 آنها قتل رسیدند بسبب شکستن و برهم شدن صند و تها که روز قبل و تشده بود
 هم آفیلان خود نه جنگیدند و مشغول تر میم آنها بودند که ناگاه ققاع و همراهایش
 رسیده سخاکت آنها را نشانند هرز آنکه طایفه از صاحب ققاع طلب میشد تکرار
 و مسلمانان با او در گفتن تکبیر هجوم موفقیت می نمودند ده ده نفر بر شتران کشته
 فیلان آنها را جل نموده رو بند بسته بودند سوار شده بر کفار حمله میکردند و بر
 طرف آن شتران فیلها بر آنکه بیانی سوارانی مقرر نموده ققاع پس عمر و یاق
 خود را امیر نمود تا اینکه بر سپاه اهل فارس حمله کنند خلاصه در روز اخوش مسلمانان
 به مردم فارس چنان رفتار نمودند که آنها در یوم ارمات فعل نموده بودند سپاه فارس
 از دیدن شتران مجلل یعنی فیلها مصنوعی گریختند و همراگان مسلمانان گریختند
 آنوقت را دیده خوردند گشتند بقدر ضرر که از فیلان مصنوعی بر کفار حاصل شد
 از فیلها مردم فارس مسلمانان نرسید و نیوقت از بنی قتم اراده کشتن برستم را
 کرده اما در نزدش شهید شد و شخصی از اهل فارس آمد جنگجویی می نموده تا اینکه
 از دست عرف بن علم عقیلی قتل رسید شخصی دیگر بر آمد او هم مقتول گشت بعد
 ازین مردم فارس اطرف عرف را گرفته از سپه فرود آوردند و سلیحه او را برداشتند
 لیکن او مشت خاکی بر چشمشان زده بطرف اصحاب خود رجعت نمود در آن روز
 ققاع سی مرتبه بدشمن حمله نمود هر وقت که هر طایفه از دشمن بمیدان جنگ مبارز
 طلب میشد او بر ایشان حمله نموده بعضی مقتول میساخت آخرین شان بز جهر میزد
 بود که با عور جنگجویی کرد و دیگر را کشتند عور سپه قطیبه شمریایه سبجان بود و نصف

جنگ دوام داشت بعد از آن هجوم نموده بجنگ اشتغال در زیدند تا اینکه نیم از شب گذشت
 لهذا شب ارمات را بدهاء و لیل عیوش را سواد نامیدند در روز عیوش مسلمانان
 کامیاب شده اکثریه اشرف فارس را بقتل رسانیدند سواران قلب شکر طرف بچولان
 در آمده پیاده گان صبر و ثبات نمودند چنانچه از اگر بخین سپان مردم فارس قبل از گذر شدن
 که اگر سواران و افسر نمی آمدند رستم نیز دستگیر میشد مسلمانان شب در آنجا گذشتند
 مانند که شب قبل مردم فارس در اینجا اقامت نموده بودند پیشتر گفته شد که ابو مخنف
 در قصر به دست سعد مجوس بود روز عیوش که مسلمانان و کفار قتال میکردند عرق غیرت
 و شجاعتش سحر کت آمده از سلمی و جبه سعد در خواست نمود که مرا از بندر ما کرده اسپ
 شوهرت را بمن بسیار که جهاد نماید اگر زنده ماندم پس آمده مانند سابق مجوس میازم
 سلمی سر باز زد خلاصه ابو مخنف صرار نمود تا وقتیکه سلمی از ضعی ساخته سلمی بند از نایش
 برداشته و اسپ معده را که موسوم به بلقاص بود به او داد ابو مخنف بر اسپ سوار گشته
 با یک قلب پر از جوش و خروش و شوری بر زمین شکر رفت و از آنجا تکبیر گفته بطرف جبه فارس
 حمله نمود بعد از آن عقب لشکر مسلمانان تاخت باز بطرف رست عساکر اهل فارس
 حمله کرده شکست میداد لیکن کسی در انمی شناخت و تعجب میکردند بعضی گفتند که شما
 از اصحاب ما شتم یا خود شن باشد و برخی گمان کردند که خضر علیه السلام است و گروهی
 گفتند که اگر این معنی بود که ملائکه خودش جنگ میکنند یقیناً میگفتم که ملائکه سعد
 فرمود اگر ابو مخنف مجوس معنی بود میگفتم که سوار ابو مخنف در پیش بلقاص است چون
 شب نیمه شد و فریقین دست از قتال کشیدند ابو مخنف با شتاب تمام خود را بقصر
 رسانیده و پانها پیش را به بند آورخت سلمی پرسید که سعد شوهرم چرا چه ترا مجوس
 ساخت ابو مخنف گفت بخداوند سوگند که مرا ابو اسطه شرب خمر حسین کرده لیکن در زمان
 جاهلیت با شامیدن شراب عادی بودم و شاعر نیز بهیاشتم بسبب این دو بیت که بر
 زبانم جاری شد مرا مجوس نمود

حمله با سپاه از نیش
 سلمی
 بیگانه

از ص
 ۲
 ۱
 روز
 صل
 روز
 صل

اذا امت فاد فنی الی اصل که هتدا
 چون میرم با قیاد بر خ تا کم در حق کن
 تو در عظام بعد و عرو
 اگر آنم روزی که بر ما در رفته باش

ولا تدفنی فی الفلاة فاننی
 در بیابان دفن من پسندای تا که من
 انما اذا ما صلت ان لا ذوقها
 بیم دارم در روز نماز خیمه کنه لاشر
 یعنی اگر بمرم در بیخ تا که مراد من کنید - تا که ریشه بایش استخوانهای مرا آب دهد
 و در بیابان با مرا بخاک سپارد چرا که - می ترسم که بعد از مردن نخشم شرب را
 چون صبح شد سلمی به نسبت محزون نیت خود با سعد اشتی نموده کیفیت از ابو مخنف را

شرح داد سعد فوراً ابو محجن را با کرده گفت من بعد اگر هر چه بسرا ترا متعز من بشوم
 مگر اینکه عمل نائی ابو محجن بهم با خود متعهد شد که بعد ازین بیان را به چیز باقی نیاورد
 عده شهیدان و زخمی های مسلمانان و هزار نفر و مقتولین ایرانی فارس و هزار بودند مسلمانان
 شهیدان را به قبرستان نقل داده مدفون نمودند و حجر و صین را بر آنها سپاریدند که پرستار
 کنند زنان و کودکان قبرهای ساختند حاجت زیور مشکل شد امقرز نموده بودند لیکن
 مردگان کفار در بین صفین قتاده عمار با شقاوت بر جسام شان نشسته بود مسلمانان
 از دیدن آنها قوی دل شدند قطع شب در آن موضع گذرانیده اصحاب خود را
 در جای که روز قبل جدا شد بودند فرستاده گفت که چون فردا آفتاب طلوع نماید صد
 صد نفر به تغیر لباس بیایند تا که مردمان شمارانشناسند اگر با ششم هم اصحاب خود
 آمد آن هم چنان کند زیرا که مسلمانان از مشاهده شما دلاوری و کفار بیدل میگردند
 فردای شب که آفتاب جانات افتخار مسلمانان از افق نمودار شد اصحاب تقاع
 آمده تقسیم شدند اهل فارس در آن شب صند و تها شکسته خود را درست کردند که
 مانند یوم ارباکت از فیلان خود کار بگیرند و قتیکه شب صبح کردند فیله را از جگر ساخته
 محافظی با آنها مقرر نمودند که بار بندهای شان را مسلمانان قطع کنند لیکن مانند
 قبل استفاده نموده اسپان از وحشت فیلهای گریختند چرا که محافظین از طرف
 فیلهای بودند و فیله در صورت تنهایی وحشی تر است چون جنگ شدت یافت
 مسلمانان تکیه گرفته پیش شدند و زخمهای زیادی بر یکدیگر میزدند که ناگاه با ششم
 همرا لشکر خود رسیدند آنها را بنقاد و تقسیم کرده و بر دشمنان هجوم نمودند
 حین عمرو بن معدیکرب حمله نمود بر اسبش زخمی سپید بجا ک افتاد کفار بر سرش هجوم
 آوردند لیکن او با همان حال شمشیر خود مدافعه نمود اصحابش آمده دشمنان را از نظرش
 دور ساختند چون ضربت سختی بر پیش سیده از کار افتاده بود لہذا دست دراز کرده
 پای اسب عجمی گرفته اسب از رفتار ماند مرد عجمی از اسب خود را انداخته بجانب اصحاب خود
 گریخت و عمرو بر آن اسب سوار شد بعد سواری از لشکر فارس آمد مبارز خواست بشیر
 بن علقمه که مرد قصیر القامت بود بمقابلش بر آمد سوار با نظر تحقیر او را دیده پیاده شد
 و او را بر زمین آکنده بر سینه اش نشست چون عنان اسب بگرد خود بسته بود در وقت
 شیدن شمشیر خود را کشتن بشیر پیش میبده او را به پشت انداخت بشیر از جا جسته آن
 کافر را بقتل رسانید و لہبسته او را بر آورده به دو از ده هزار فروخت چون سعد دید که فیله
 مانند یوم ارباکت بین فوج داخل شده کار میکنند بسوی تقاع و عاصم خبر فرستاد و تکیه فیله

که در مقابل شان میآید باقی فیلان به او آموخته اند کفایت نمایند و نیز بر حال پیل
فرمود که فیل مقابل خود موسوم به اجرب را علاج نمایند بعد ققاع و عاصم
با نیزه های خود و خسل مردم گردیده هر دو ی شان بضر نیزه دو چشم فیل سفید
کور نمودند فیل از ضرب آن سر خود را چنانید فیل بان را از زمین انداختند خرطوم
خود را از آن نمود ققاع تیری بجان فیل انداخته فیل به پهلو افتاد و اشخاصی که
بر او سوار بودند کشتند همچنین حال زبیل قصد اجرب را کرده حال در چشمش
نیز زده او را کور ساخت و زبیل خرطومش را برید فیل بان از مشاهده این حال
بطرف زبیل متوجه شده با طبر زین پشانی و بینش را شق کرد و زبیل آن حال
را نمی پانست فیل زخمی بحالت حیران بین صفین ایستاده هر گاه بطرف مسلمانان
میرفت او را بشمشیر و نیزه می زدند و چون بجانب مشرقین میل نمود او را سیخ
می نمودند بالاخره پشت گشانده در حالیکه یک چشمش را حال کور نموده بود خود را
به نهر علیق انداخت باقی فیلان هم متابعت او را نموده صف مردم فارس را در
باغند و قباخی خود میدادند و استخار میکردند و قباخوند همه هلاک شدند بعد
از رفتن فیلان فریقین دست از قتال کشیدند تا نصف روز بعد از آن مسلمانان
حمله برده جلادت کردند تا که شام شد و مقابله شدت یافتند دوام و زبید این شب
لیله الهریره یعنی شب سکوت نامیدند چرا که تاریکی و خموشی عالم را فرا گرفته بجز آواز
شمشیر و نمود و فریاد با مجروحین صدای شنیده نمی شد بعد از آن سعد بن
طلحه اسدی عمر و معد یکرب را در پایان لشکر با حر است نامور ساخت که مبادا دشمنان
شبی چون زنند و قتی که آن دو نفر بگذر بتر رسیدند مختلف شدند طلحه گفت باید با
داخل شده از راهی عجیبان فتنه اندیشان را تقویب نایم عمر و فرمودند بلکه باید اند
پایان تر عبور نایم طلحه عقب لشکر را گرفته سه بار با او از بلند بگفت مسلمانان
تعب نمودند و عجیبان متوحش گردیده هر چند جستجو نمودند او را نیافتند لیکن عمر
نیز گذر را غارت نموده بازگشت در نیوقت دسته از کفار بطرف مسلمانان آمدند
جامعه از مسلمانان به مانعت آنها قیام در زبید دیدند که ایشان غیر از حله نمودن مقصدی
ندارند لهذا مسلمانان بدون امر سعد حله کردند اول کسیکه باین کار اقدام نمود ققاع
بود چون سعد را دید فرمود خدا یا ققاع را بیامرز و او را نصرت بده اگر چه از من اجاز
گرفت ویرا اجازه دادم بعد از آن قبیله بنی اسد به ایشان ملحق شد سعد فرمود اللهم
لهم و انصی هم از عقب آنها قبیله نخع و بجیله و گنده هجوم کردند سعد در باره هر کدام

روز
۱
روز
صله
روز
صله

عفو و حضرت می طلبد و ساعتی هم در آن رزم شدند لیکن اسپانوی قبیله قفقاز کمال
 شدت در دست درگرددش بود حضرت سعد فرموده بود که من ستم بگیرم تا جمله نایند
 درین قتال و نگه گفت چون مردم بگیرم سوم را شنیدند بیکدیگر سپیده مخلوط شدند
 بعد از نماز نطق که سیاق شب در آن محوط کار فرما و هموشی و وحشت آوری آن زمین را
 مستولی شده بود صد آتیر و شمشیر مانند گرزها بنگران او از میدان شنیده میشد همان
 شب تا صبح مشغول مقابله بوده خداوند صبر و ثبات را بر ایشان عنایت فرمود بود
 سعد چنین شبی هرگز سحر نموده بود و عرب و عجم هر چه وقت بنفیس کار می اندیده بودند
 او از نای سعد در ستم قطع کردید سعد روی بجزیب عا آورده بدرگاه قاضی الحاکم
 دعای نمود چون صبح شد مردم پدیدار گشتند درین شب کلمه مسلمانان در محرابه آتش
 تغلب و تعرض خورشید و شب هریر از زمین شبها لیله لقا و سیه میگویند و درین شب
 الی صبح چشم بر هم نزدند در نیوقت قفقاز با من مردمان سیر کرده و لیداری میداد
 و میگفت که دایره مغلوبیت از برای شما صیت که در جنگ پیشین قوی نموده اند
 شما صبر نموده یک ساعت تحمل و زید زیر که حضرت و صبر قرین یکدیگر نذر و سا قبال
 نزد قفقاز جمع شده بر رستم و اطراف فیاض جمله نمودند چون قبایل بخرکت آمدند
 کلان با هر طایفه میان قبیله که خود ایستاده خطاب نمودند که ای قوم روسای شما نسبت
 بشما و استرضای خداوند جاهد تر نیستند و نه کفار از شما سابق تر بمرک میباشند پس حرا
 انتظار میکشید بنا بر آن بر کسانیکه قریب شان بود جمله برده مخلوط شدند مقاتله دوام
 داشت تا که آفتاب سعادت اسلامیان بوسط اسبها رسید اول سیکه از لشکر فر
 پس با شد فیروزان هر مان بود که عقب آمده بر جای ایستادند و قلب لشکرشان
 در هم شکست درین جن بخاراد بار مردم فارس را احاطه نموده باد شدیدی اند قوم
 عاد بر کفار و زید غفلت و حشمت شان را ایاد خدا داده بآینده شقاوت اثر نهارا
 تهدید نمود و سایه بان رستم را از تحت کنده به بجز عتیق اندخت این باد مغرب بود
 که خاک ندمت را بر فرق مردمان فارس پاشید در نیوقت قفقاز یا چند نفر بطرف رستم
 متوجه گشتند و او بعد از آنکه سایه بانش از سر برکنده شده بدریا افتاد آمده سایه
 بار قاطری که قریش بود نشست که ناگاه هلال بن علقمه برینا بار رسید با شمشیر خود
 بار بند را برید بار بر سر رستم افتاد هلال از حال رستم مطلع نبود اتفاقا حرکت نمود چشم
 هلال با او افتاده چنان ضربتی با او نواخت که بوی شکست از کالای او بلند شد رستم
 اگر بخت خود را بدریای عتیق اندخت هلال نیز در تقییب نموده خود را بالا نشاندخت

پای او را گرفته از دریا بیرون نمود و با شمشیر خیاب بر پیشانی زد که از حیات محروم شد
 بعد از آن جسد پیدایش از زیر پای استرگان انداخته بر تخت بالا شده فریاد زد قسم بر
 کعبه که رستم را کشته بشناسید یا رستم بد و را و جمع شدند و سعد لبا سوار رستم را بر
 داد و کلاهش مفقود کرد و دیگر گفته اند که قیمت کلاه آن صد هزار بود بعضی برینند که چون هلال
 قصد رستم نمود او پا خود را در کباب ثابت نموده هلال را به تیر زد هلال بر او حمله کرده
 بیک ضربت وی را بچشم فرستاد بعد از آن سرش را جدا ساخته آوردن کرد و فریاد
 میزد که نیک رستم کشته شد کس ازین واقعه دل خود را باخته جالینوس بر سر بند دریا پیاده
 و اهل فارس را عبور نمودن نداد و به بیطرفی خداوند ایشان را شکست داد و سلسله ایشان
 که به زنجیر بسته شده بودند و عدّه شان سی هزار بود فرار نموده خود را بدریا انداختند
 و همه بد فتنه مسلمانان گشت ضرار بن الخطاب نوای بزرگ لشکر فارس را گرفته چون
 سی هزار در بهم فروخت و قیمت اصلی آن در نزد مردم فارس دوازده لاک هم بود و بعد از
 مشرکین غیر از آن خاصیکه قبلا کشته شده بودند هزار کس از مسلمانان قبل از
 هر دو هزار و پنجصد در لیلیه الهری و روز قادیسیه شش هزار نفر و صلح جنت گردیدند
 بعد از آن لیسبه و متعرا جمع نمودند چنان اشیای مسلمانان بدست آوردند که سابق
 دیده بودند و نه بعد از آن دیدند سعد ققاع و شرجیل را بتعقیب گرفته گنگان
 فرستاد تا آنکه مقدار راهی میبوند پس آن زهره بن حویه تمیمی با سیصد سوار
 در تعقیب منبر من شتافته در حالیکه جالینوس گنگان را جمع آوردی می نمودند
 او را بقتل رسانید و لبا سوارش اگر قوت و هر قدر نفی که بین سلیمان و ضار و نجف
 یافتند گشتند بعد از آن با عده اسرار صحبت نمودند نقل است که کینفر جوان
 سخنی بر شام مرد اهل فارس را اسیر کرده می راند سعد کالای جالینوس زیاد
 دانسته بجانب عمر رضی الله عنه مکتوب فرستاد حضرت عمر رضی الله عنه بجز این نخواست
 که آیا از دادن آن لیسبه را بابت زهره شخصی خود داری میکنی - و حال آنکه ازین
 فضل خود طلب از روی در صورتیکه هنوز عمار به باقی خواهد بود لهذا ترا لازم است
 که او را به نسبت دیگران بدادن بخصه فضیلت می رویت نموده ام که چون
 مسلمانان کفار را تعقیب نمودند به بیفکرم آنها ذلیل شده بودند که شخصی اشاره
 میکردند و آمده در نزد شان می ایستاد بعد از آن او را بقتل می رسانید و بسا بود که
 بسلاح خود شان میکشیدند و بعضی اوقات دو نفر را میبندند که یکدیگر را میکشند
 و آنها هم یکدیگر میکشند سلمان بن بیعه با هلی و عبد الرحمن بن بیعه با طایفه ملاقی

روز
 آ
 روز
 صلح
 روز
 صلح

شدند که بستی بعبودت خدای تعالی میباشند و میگفتند که متفرق نشوید مسلمان و همایش
 تمام شان را بقتل رسانید سنی چند فوج کفار از شرم نگر نجات می و چند نفر از رؤسای
 مسلمانان قصد آنها را نموده بهر یک فوج رسید قتال فوجها در مشتم بود بعضی میگفتند
 و برخی ایستاده بقتل میرسیدند از جمله امیران فوج هر زمان که سختی از تقیبا اهل
 فارس مسلمانان مرجعت نمودند مؤذن شان شهید شده بود لهذا در اذان من مسلمانان
 منازعه نموده نزدیک بود که قتال نمایند تا اینکه سعد فرعه اندخته مردی مؤذن مقرر
 شد وقت تقسیم غنایم از فو قادیسیه را که عیسیت و پنج نفر بودند بخصه و شخاصیکه
 پیشتر آمده بودند سه هزار زیاده از دیگران دادند به سعد گفتند که پیش آیدگان
 و متاخرین قادیسیه را مساوی سهم بدهد سعد فرموده چنان کسیکه مرتبه آنها را
 با ایشان برابر نمایم باز گفتند فضیلت بده آمانی را که منزل شان دور است به نسبت
 اشخاصیکه قریب مکان خود مقامله نموده اند سعد فرمود هرگز تقصیل نمیدهم تا آنیکه قریب
 بدست دشمن گرفتار میباشند ایامه جبرین با انصار اقیست فضیلت گذشتند عربان متوقف
 بودند که واقعه عرب و فارس در قادیسیه بین عدیه و عدان که هر طرف هر میشود نسبت بین
 ابله و ابله و معتقد بر این بودند که ثبات و زوال ملکات مس بقادیسیه مربوط است
 و در هر شهر آوازه قادیسیه شایع بود و منتظر بودند که عاقبت امر آن چگونه خواهد شد
 پس از انجام امر قادیسیه خبر آن بین مردمان شایع شد سعد بجانب امیر المؤمنین عمر
 رضی الله عنه مکتوبی که مشتمل بر خبر فتح و شمار مقتولین و مجروحین بود فرستاده اشخاص
 معروف را در آن مکتوب مرقوم نموده بذریعه سعد رسد پس عمیلیه فراری ارسال نمود
 حضرت عمر رضی الله عنه علی الدوام وقت صبح از خانه برآمده از هر سواری استفسار امر قادیسیه
 می نمود وقت ظهر پس بمنزل خود مرجعت می نمود تا آنیکه یک روز با فیه از امیر المؤمنین عمر
 به بشارت رسانیده شتر سواری ملاقی شده پرسید از گجانی آلی گفت از قادیسیه
 می آیم به نزد امیر المؤمنین بشارت می برم فرمود بسیار خوب بشارت بده مرا آن بشیر
 یکمیر گفت خداوند مشرکین را شکست داد حضرت عمر رضی الله عنه بی درنی از او استفسار
 می نمود و او بسبب ناشناسی جوانی گفته شتر خود را میرم و عمر رضی الله عنه پیاده برکاب او
 می آمد تا جینیکه داخل شهر مدینه شده مردمان گفتند اسلام علیک یا امیر المؤمنین قاصد
 منفعلی شده سوال نمود که شما امیر المؤمنین میباشید پس چرا من را خبر نساختید عمر رضی الله عنه
 فرمود برادر چندان باکی نیست چون مسلمانان بقادیسیه انتظار قاصد را می بردند لهذا
 امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه مجازا فرمود تا آنیکه مردمان قادیسیه بر دستورات خود مانده بود را

عبدالمطلب
 حضرت کلان در روز غوث
 عبدالمطلب
 قادیسیه و فیه از امیر المؤمنین عمر
 ایضا شد و بشارت بشارت
 ص

اصلاح نمایند و محارمین شام را از کسانیکه واقعه یرموک دمشق را حاضر بودند فرستاد تا رنج واقعه قادسیه را در سینه چهارده بعضی با پزوده و برخی شانه زده گفته اند و الله اعلم

بیان وقایع بعد فتح قادسیه تا فتح شدن مدائن کسری

بعد از فتح قادسیه سعید در مدت دو ماه در آنجا اقامت نموده بر آسیر شده خواستگاری نمود و او خود بجانب خلیفه المومنین عمر رضی الله عنه مکتوب نوشت حضرت عمر رضی الله عنه بجوابش باین مضمون نامه فرستاد که زنان و عیال ما را در عتیق گذاشته خودت طرف مداین عزیمت تا همراه با ماندگان عتیق لشکری انبوه مقرر و اشخاصی که به پرستاری محافظت عالمه های مسلمانان انتخاب کردی از اموال غنیمت به آنها تقسیم سهم بده سعید بعد از قریب مکتوب قرار فرموده امیر المومنین در خرداد ماه شوال از قادسیه به راس کوفه با لشکری از مردم فارس مقابل شده مقاله شدی نمودند بالاخره کفار شکست خورده به بابل که در آنجا جمعیت زیادی در تحت امارت فیزان بود گریختند مسلمانان بر اثر آنهارفته با لشکری فیزان نیز محاربه کرد بسیار ایشان را قتل رسانیدند و باقی مانده پرکند گردیدند در نیوقت هر زمان به اهواز و نهاوند رفته تمام خزاین کسری را گرفته برای بخیر خان و هران رازی به بابل رفته جسر را قطع نمودند لهذا سعید در بابل اقامت ززیده زهره پس جوید را بجانب نهر شیره که مقابل شهر و از مدین غریبه است فرستاد و با قین سا باط ادم ملاقات نمودند زهره ایشان را بسوی سعید روانه نمود و همراهشان باد اجزیه مصالحه نمود بعد از آن سعید مع مسلمانان ب قصد مداین کسری بر آمدند چون به نهر شیره قریب گشتند ایوان کسری را از دور مشاهده نموده ضرار بن اخطاب گفت الله اکبری ابدیض کسری این عده است که خدا در سول با داده مسلمانان با او در گفتن تکبیر موافقت کردند و این عداوت مسلمانان بود که چون بطایفه مقابل مشیت تکبیر میگفتند پس از آن با طرف شهر فرود آمده محاصره کردند نزدل شان درین شهر ذی حجه بود مدت دو ماه محاصره کرده بیست منجنیق نصب نموده بواسطه دیابیه تا که اهتیت در حفره نقب بمردم نزدیک گردیدند سعید سوارانی بر آ غارت اشخاصیکه متعهد شده بودند فرستاد و آنها بزار عینکه تعدادشان یک گشت مقابل گشتند در نیمه ضوع سعید بسوی المومنین مکتوب فرستاد حضرت عمر رضی الله عنه بجوابش نوشت بزار عینکه نزد تو آمده اند در صورتیکه بکفار معاونت رسانیده باشند در امانند و کسیکه گریخت و شهادت او را بدست آوردت شامیدیند و امرش انباران سعید ایشان را را نموده بسوی مدین اسلام و جزیه دعوت کرد و همراهی شان عهد نمود و آنها بعد از آن مرجعیت کردند خلاصه از مغرب و جله تا عرب اهل سوادی باقی ماند که در محل در امان نگردیده و بمسلمانان رشک نمی برد

قادسیه
بین خندان و عتق بجز کوفه
نادر سید
مداین
شهر قادسیه بین آن دو خطا
شهر فیزان
کسری
انباران
بابل
اهواز نام شهر
بین نهر و نهر
صفاوند
نهر شیره
نظر در آن شهر فیزان
بین بقیاد و مدین

از
از
از
از
از

محاصره مدین غریبه سجدی اشتداد یافت که سکهها و گریه باران خوردند درین صحن قاصد
از طرف پادشاه آمده بمسلمانان خطاب نمود که پادشاه میگوید مصالحه کنید با ما بدین صورت
که از نزدیک ما بین دجله و کوه بامتعلق باشد و از قریب شما بین دجله و کوه بشازیرا که شا
سیرنی شوید خدا شکمهای شمارا سیر نکند ابو مرقن اسود بجوابش مقاله گفت که خداوند
به آن سخن اورا ملهم ساخته بود بعد از آن نه خود شنیده رفیقان او فهمیدند که چه گفته شد
قاصد مرحمت نمود مسلمانان دجله را قطع نموده به مدین شرقی که ایوان کسری در آنجا بود رفتند
و رفیق مرقن از او پرسید که در جواب قاصد چه گفتی مرقن گفت بخدا یکم محمد رحمت فرستاده
گفته خود انداختم امید میکنم که بخیر مسلمانان نطق نموده باشم حضرت سعد و مردمان نیز
از او پرسیدند نیت چه گوید بعد از آن سعد فرمود که ای مسلمانان شبانید بسوی
کفار فجار کسی از شهر ظاهر نشود و نه مردی بمقابلشان بر آید مگر شخصی از دور فریاد میزند
که الامان - الامان - مسلمانان اورا امان دادند آن شخص گفت بیایید کسی در شهر نماند
که شمارا مانعت نماید لهذا مسلمین داخل شهر شده نه چیزی دیدند و کسی امانتند بجز
و آمد از وی سوال کردند که برای چه اینها گفتمند - گفت پادشاه بجانب شما ایکی فرستاد
شمارا بجوابش گفتید که ما بین ما و شما مطلقا صلح نیست تا به آفریدون آمده ترجیح گوی را
سخوریم پادشاه گفت و او بلا فرشته بزبان آنها تکلم نموده جواب ما را میدهند بنا بر
بدین قصوی رفتند سعد بدین غریبه داخل گردید هر لشکری را بمنزلی مقرر فرمود
بیان فتح مداین که ایوان کسری در آن بود

افسردگی
بین ری و نیشابور

چون مسلمانان داخل این غریبه گردیدند بین آنها و مدین شرقیه شرط دجله حاصل شد
سبب نداشتن کشتی نتوانستند که از آن عبور نمایند - سعد بجواب یک سواران او
مسلمانان داخل دجله گردیده عبور نمودند لهذا سعد برای تعبیر خوب خود مردم را جمع کرد
پس از حمد خداوند گفت - دشمنان شما بواسطه دریا محفوظند شما بطرفشان رفته نمیتوانید
و آنها بجز بعه کشتیهای خود نمیتوانند شمارا فرا بگیرند در عقب شما هم کسی نیست که بر شما بیاید
و خوف داشته باشید توقف شما در بقدر مدت کافیت و دشمنان شما سرحدت
خود را معطل نمودند رای من اینست پیش از اینکه شغل دنیا در منگیه شما گردد با کفار جدا
نمایند و ازین دریا برای پیش برد مقصود خود عبور کنید مسلمانان در جواب گفتند خیر
بر آنچه که ما را امر نمائی بنا بر آن سعد امر بگذشتن از دریا نموده فرمود که ایاکدام
شخص مقدم میشود که موضعی گذر را محافظت و صیانت کند تا باقی مسلمانان بدو
مانعت بساغل برآید عاظم پسر عمرو ندا کرد اشخاصی صاحب تاقوت را و خودش

باشند سوار پیش شده سواران بر باد پانها و اسپان در کسب سخت عامم داخل
 در بار شد و باقی سواران خود را باور رسانیده چون نزدیک ساحل گردیدند عاصم
 گفت ای مسلمانان نیزه های خود را مستعد ساختند چشم دشمنان را به نظر بگیرید و قتیله
 از دریا بالا شدند بکفار حمله نموده اکثر پستان را کشتند و باقی مانده که در باقی یافته گرختند
 همه از ضرب نیزه دارای یک چشم شدند ششصد سوار دیگر هم بدون زحمت با بهار رسیدند
 چون سعد و هبل شدن عامم را بگذر دادید و باقی مسلمانان در سخت محافت بود و شطار
 اجازه سعد را میکشیدند لهذا تمام شان ابد داخل شدن دریا مر داده و گفت بگویند
 نستعین بالله و نتوکل علیه حسبنا الله و نعم الوکیل و بخداوند
 قسم که او تعالی دست خود را نصرت میدهد و درین خود را ظاهر بسیار زد و شکست میداد
 دشمنانش را و لا قوة الا بالله العلی العظیم مردم داخل حله گردید تغییر رخسار
 شان پیدا نشد مانند یکدیگر در میان مثنی نمایند با یکدیگر سخن میگفتند کسیکه سعد را از حله
 میگذراند مسلمان فارسی رضی الله عنه بود اسپان شان چنان در آب غرور رفت که از نظر
 غایب شدند و سعد این کلمات را خوانده میگفت حسبنا الله و نعم الوکیل
 قسم بخداوند که دوستان خود را بشیر طیکه یعنی عصبانی نکنند و دشمنان خود را بیزمیت
 میدهد و درین مبین اسلام را بر باقی ادیان غالب میگردد اند مسلمان در جواب گفت
 اسلام نواست دریا با مانند بیابانها و او را مطیع گردیده سوگند بخدائی که نفس مسلمان
 سید قدرت اوست مسلمانان چنان از دریا بر ایند مانند که در حال آن شدند بعد از آن
 قرار گفته سلمان از دریا سلامت بیرون شدند مگر از نزدیک مالک بن عامر عنبری قدحی
 افتاده آن را آب در سلمان با مالک گفت تقدیر بهلاک قرح رفته بود مالک این سخن کو را
 نیضاده گفت از خداوند چنان استعدا دارم که قدح مرا از زمین مفقود نگردد
 چون از دریا بالا شد مردم دیدند که باد مر خدادندی بقدر حش و زبیده بکنار ساحل رسانید
 و مالک قرح خود را گرفت خلاصه کسی را آن عبور غرق نگردید مگر عرقده بارتی از پشت آب
 خود که موسوم به شقر بود لغزیده بدریا افتاد ققاع فوراً خود را باور رسانید بخدا تشکر داد
 ابالی فارس هرگز چنین کاری را گمان نمیکردند بعد از آنکه مسلمانان سالم از مدینه بر آمده
 اسپان شان آبها خود را می نشانند مردم فارس از مشاهده آنحال بهر سبب فتاده بخدا
 طوان گرختند نیز و جرد قبلاً عیال خود را بجانب طوان فرستاده بود و مهران و نخیر خان
 عقب گذاشته حفظ وصیانت بیت المال را به نخیر خان و اگذار نمود حتی بقدر در متعه
 و افسه و ظروف و نگین ها و شیشای نفیسه قیمتی را همراهی لشکر بردند و سایر لوازمات

رز
 آ
 رز
 صل
 رز
 کله

حکایت سلوان
 در مصیبت در آن وقت
 شکر کوه بار بغداد

حصار داری قلعه بندی از قبیل گاو و گوسفند و اطعمه را گذاشتند بیت المال شان درین
 زمان بالغ بر سیصد هزار ملبار بود که نصف آنرا ستم برای لشکر خود برداشتند و نصف دیگر
 در آنجا باقی بود چون مسلمانان داخل مدین گردیدند سعد بن ابی وقاص نزد جمعی از اهل
 فارس نزد وی آمده بدادن جزیه عقد فرمودند حضرت سعد جماعتی را بر آن عازت نمودن
 اطراف و جنوب فرستاد و گفت اینجا صیقل طلبان نمایند اما بدانند و ایون کسری را
 بدون تغییر مسجدی ساخته در حین دخول این آیه شریفه را قرائت فرمود - **كَلَّا لَوْ كَوَّمْنَا
 جَنَاتٍ وَ عِیُّونَ اِلٰی قَوْلِهِ قَوْمًا اٰخِرَیْنِ** - و نیز هشت رکعت نماز فتح را در آنجا اقامه نمود
 در فتح مدین چیزی عجیب تر از گذشتن است نبود آنروز را یوم الجبرایشیم نام نهادند زیرا که
 که ذلکه میگردید مقابل میشد با یک صبح که از است بر آمدند آن استرحمت بود و در آنجا
 اسپ منی رسید

بیان مقدار غنائم و تقسیم آن

زمانیکه سعد داخل مدین گردید اموال و امتعه غنیمت را که بی شمار بود نزدش جمع
 نمودند در آن شهر قبه یا بود مسلمانان گمان کردند که در بین شان طعام هست و قتیکه گشتند
 بسی ظروف طلا و نقره ازان یافتند بر آبدیل و فردش طلا بقره بقیمت برابر میکشیدند
 و مشتری جستجو می نمودند - وقتی مقدار کافی ادریده گمان کردند که نکست است قدری
 ازان را بین خمیر مخلوط ساختند بعد از چشیدن از طعم تلخش فهمیدند که کافور است
 عده جوینندگان مسلمانان از بهره جماعتی از مردم فارس ادریدند که بر سر بل برودان از مدین
 نمودند ازان پل استری از ایشان به نهر فهاد در تبجیل خود ادر عقبش انداختند مسلمانان
 در ک کردند که درین قضیه چیزی مضمهر است لهذا استر را گرفته دیدند که حامل نیور کسری
 و حامل وزره مکلل سجو هر بود که با افتخار آنرا پوشیده بر سر بر سلطنت جلوس نمود کلمه
 به دو استر رسید که دو نفر با او بود آن دو شخص ابققتل رسانیده بران دو بچند یافتند
 که در یکی تاج مرصع کسری و بر دیگری جامه آدیباچ که زر یافته و مردار پد کشید و لیسبه
 غیر دیباچ زری مردار پد کشیده بود ققاع ره مرد از اهل فارس ایافته گشت که در نزدش
 دو صندوق بود در یکی پنج شمشیر و در دیگری شش شمشیر وزره بود که از آنجمله وزره و کلاه
 خود کسری وزره هر قل و وزره خاقان پادشاه ترکیه و وزره نغان و وزره داهر پادشاه هند که اهل
 فارس مان جنگ کردن همراه خاقان دهر قل و داهر در روز گریختن نغان از دست کسری
 این وزره و شمشیر را از ایشان گرفته بودند تمام اینها را ققاع نزد سعد آورد و در آنجا
 انتخاب بعضی از آنها خیر گشت ققاع شمشیر بر قل اختیار کرده و سعد وزره بهرام را هم

اصول
 هدایت
 شریعت از حدیث صحیح

باقی را تقسیم کرده شمشیر کسری و نغان را بخدمت عمر رضی الله عنه فرستاد بر آنکه طایفه عرب
 این را بشنوند و تاج کسری را مع اسبهاش نیز بخدمت حضرت عمر رضی الله عنه ارسال نمود
 تا مسلمانان به بدینند عصمت پسر خالد غنمی به دو نفر مقابل شد که دو مرکب داشتند یکی از ایشان را
 کشت و دیگری را گریخت بر یکی از خزان دو صندوق بود مابین یکی مجسمه آبی از طلا که زینش نقره
 و بر لجام و سینه بند و پهلوانش و آنه های یا قوت و زمره نشانده و بران مردی از نقره کلل
 بجوهرت سوار بود در صندوق دیگر مجسمه نقره از نقره که کفل و شمشیر و انگش از طلا در صحن
 بیاقوتها و بر بالایش مردی از جوهر سوار بود کسری هر دو را بر ستونهای تاج خود می نهاد
 هر آینه امتعه فراوانی بدست آورد شخصی با اموال فراوان از قیمت نزد قسمت کننده غنایم
 شخصی قاسم از مشاهده آن متعجبان شده گفت در بین تمام امولها که در نزد ماست شئی
 که مثل یا قریب به امتعه تو باشد ندیدم آیا از اینها چیزی گرفته آمد گفت اگر بچشم خداوند
 عینی بود هرگز ما لهارا در نزد شما نمی آوردیم قاسم غنایم و هم با نیش از وی پرسیدند که تو کسستی
 گفت قسم بخداوند که هرگز نام خود را نمیگویم تا امر صفت نکنید بلکه ستایش میکنم خدای
 خود را و قانم ثواب و بعد از آن مرد آورنده رفت و یکی تعقیبش را نموده معلوم شد که عابرن
 عبد قیس بود سعد از مشاهده اینحال مسرت اشتغال فرمود بخداوند قسم که این لشکر با صاحب
 امانت است اگر خداوند تو صیفا اصحاب را معنی نمود میگفتم که اینها در فضیلت ما نند اهل
 بدرند حقیقتا خصلتی از ایشان ندیدم که گمان نداشتم جابر این عبد را فرموده قسم بخداوند
 غیر او مستحق عبادت نیست ندیدم و نشنیدم کسی را از اهل قادیسیه که اراده دینار اسپه اراده
 آخرت داشته باشد مگر سه نفر که متهم دانستم بعد از آن کسی امانت ایشان این ندیدم
 آن سه نفر طلحه و عمر و محمد یکر ب و کتیس بن کثوح بودند چنان منقول است که وقتیکه
 شمشیر و کمر بند و زبرجد کسری را نزد امیر المومنین عمر رضی الله عنه آوردند فرمود که قومی
 او کردند این را بصاحبان امانت حضرت علی کرم الله وجهه در آن محفل حاضر بوده فرمود
 یا عمر تو عفت و تقوی کردی لهدار عیت نیز پر بنیر گاری نمودند چون غنایم جمع گردید
 سعد بعد از وضع خمس آنرا استممت کرد در بین مجاهدین که عده شان شصت هزار سوار
 بود و پیاده در بین شان نبود حصه هر یک سواری دو ازده هزار شد بر سهیم مشقت رسیدگان
 از خمس غنایم افزود منزلهارا نیز تقسیم نموده عیالهارا در آن سکنی دادند تا کسین حصول
 فراغت از امور - جلولا - حلوان - تکریت - و موصل - در بین اقامت نموده بعد از آن
 بجانب کوفه رفتند سعد از خمس غنایم اشیائی را خدمت حضرت عمر رضی الله عنه منفرستاد
 که عرب ابجیرت اندازد از آنجمله فرش کسری موسوم به قطیف که از اشیای عجایب فارس

از نواحی سوار بین آن دو
 بخش فرخ در راه خزان

مگر بیت شهر کوفه
 بین بغداد و موصل
 در شهر کوفه که باب عراق
 و کلید خزان میگویند ۱۲
 معجم ۱۲

از
 آ
 از
 صل
 از
 کله

بود طولش شصت ریح و عرضش نیز شصت ریح بود که پادشاه برای تفریح روح و ^{تفشیط}
 قلب در زمستان که باد های خزان بر سر و دریا چین چمن زار و زبیده نابود می نمودند
 و آن یک سیمه گلستان خوش نمای فصل بهار بود که بلا نشین شسته شرب می آشامیدند
 و نظاره میکردند و لذت می بردند از نهایت نقش گلها می رسم سبزه زارها و مجاری و
 میا که در آن بود گویا که در میان بوستان بودند در آن راهها ترسم نموده بودند و مانند جوی
 نیکین با نصب کرده بودند زخمشند میب غیر آن نگیان با مانند در بود کنار آبیش مانند سبزه زارها
 بر گهای ابرش می بر شاخسارهای طلا شکوفه های از طلا و نقره و میوه ها از جواهر داشت
 سعد ابتدا اراده خسرا نمود لیکن برابر نشده بر آمدن گفت آیا خوش میشود
 میگذارد پد از چهار حصه خود ازین قطیف که نفرستم بسوی حضرت عمر رضی الله عنه تا در هر جا
 که بخوابد بنهد چون این کم است بنابراین در تقسیم آن مصلحت نمی بینم گفتند بسیار خوب بعد
 از آن سعد قطیف را سجنور امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه فرستاد چون غنایم را نزد امیر المؤمنین
 آوردند در مواضع لایق تقسیم نمود و در موضوع قطیف استشاره کرد بعضی رای دادند که بر آ
 ثلت فخره نمای برخی بخود حضرت عمر رضی الله عنه رای و تقویع دادند حضرت علی کرم الله وجهه
 فرمود که در بین مسلمین تقسیم ناچرا که اگر باقی بماند فردا کسی استخوانی یافت که چیزی انداخته
 مستحق باشد حضرت عمر رضی الله عنه تصدیق نموده فرمود در است گفتی و نصیحت نمودی مرا
 یا علی لهذا پارچه پارچه ساخته تقسیم کرد از آنجمله قطعه حضرت علی کرم الله وجهه رسید
 این نیز گفته علی کرم الله وجهه حصه خود را به بیست هزار دینار فروخت در سیرت الحلیه
 نیز بیان شده که به بیست هزار فروخته بودند رسول الله صلی الله علیه و سلم در حین هجرت مدینه
 منوره از بر اسراقه بن مالک کنانی که اراده تعرض رسول الله صلی الله علیه و سلم نموده بود فرمود
 چه احوال خواهد بود ترا و قتیکه پوشی زینت با کسری را و به بندی که بنده او را میان خود
 و بنی تاج وی را بر سر خود بنا بران و قتیکه آنها را با دیگر اموال غنیمت نزد امیر المؤمنین عمر
 رضی الله عنه آوردند اسراقه بن مالک اطلب نموده پوشانید بر او همان تاج و کمر بند با زوهای
 مویها فرادان داشت حضرت عمر رضی الله عنه فرمود بر بنده کن باز و های خود را و بکیه گوی
 و شکر کن خدای خود را که بسیار از کسری پسر هرگز که میگفت منم پروردگار مردمان
 گرفت و بر داری از قبیله بعلج پوشانید و عمر این جملات را با و از بلند میگفت بعد
 از آن اسراقه را سوار نموده بشرد مدینه منوره گردش دادند تا که اطهار هجرت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 بشود زیرا که اجبار نموده بودند خود حضرت عمر رضی الله عنه هیچ شئی در ازال غنیمت اختیار نکرده
 این بیت را میخواند **لَا زَيْنَ لِلنَّاسِ حَبِّ الشَّهَوَاتِ إِلَّا إِلَىٰ خِرَابٍ** و میگفت خداوند ا

مطابقت نداریم که محبت کنیم غیر آنچه را که تو باز میت قرار دادی و توفیق بده مرا تا این اموال را
 بمصرفش برسانم میگویی و میان می نمود که خدا تعالی گناهداشت از رسول صلی الله علیه و سلم
 و صاحب او و مفتوح ساخت از برای من می ترسم که استدراج باشد امام بخاری در کتاب
 رفاق گفته که حضرت عمر رضی الله عنه میفرمود خداوند انمی تو ایم که خوردند بنائیم بران زمینت
 که بر ما عطا نمودی و می نمائی بار خدا یا استرجا میکنم که مرا موفق کنی بر نیکی نفقه تا بم این اموال
 بمستحقینش - دار قطنی اضافه تر تفصیل داده میگویی چون خمس غنائم کسری را از دست
 آوردند فرمود که بر زمین ریخته بالا پیش بپوشید بعد از آن مردم را طلب نمود چون جمع
 شدند امر نمود که پرده را از رویش بردارند عمر رضی الله عنه گریه نمود خدا را حمد کرد و اصحاب
 پرسیدند که باعث گریه شما شد یا امیر المؤمنین و حال آنکه این غنائم نیست که خداوند
 کفار گرفته با عنایت فرموده بچوب شان فرمود هرگاه خداوند بهر قومی این مال را
 فراوان نمود انطافه خون ریزی و حرام خواری نیابند - زید بن اسلم گفته و گفتیکه
 غنائم تقسیم شد گشته بود که بنده باقی مانده تقسیم گردید - عبدالله بن ارقم گفت تا کی این
 اموال را تقسیم نمیکنید حضرت عمر رضی الله عنه فرمود چون فارغ شد هر خبر کن تا تقسیم
 کنم بنا بر آن وقتی عبدالله حضرت عمر رضی الله عنه را فارغ دیده فرس و بر درختی گسترده
 و مال را در بین زمین آورده روی فرس ریخت حضرت عمر رضی الله عنه آمده فرمود خدا یا
 تو گفتی که زمینت از برای مردان داده شده محبت الشهوات که زمان و پسران مال کثیر
 طلا و نقره، اسپان سره، و گادان و گوسفندان و گشت از با باشد و آیت ذین
 للناس حب الشهوات را تا آخر قرئت نمود و گفت الی العالمینا قدرتی عدم
 محبت چیزهای آکه باز میت قرار دادی نداریم حالا که عنایت نمودی پس محفوظ دار
 ما را از شرش و توفیق بده مرا تا که انفاق نمایم از جای بر نحو هست تا دقیقیکه چیزها باقی
 نماند و همه را تقسیم نمود رضی الله تعالی عنه.

بیان واقعه جلولا و فتحش در سال شانزدهم

چون مردم فارس از مداین جلولا که نختند یزدجرد جلوان فت ابا جلولاد تحت قیادت
 هران رازی متفق گشته با طرف خود خندق حفر و از حسک الحدید ملو نمودند بر آب عبود
 خود فقط معبری را حاکم گزشتند (حسک الحدید به شکل کلاه خاوردار است از این که در آتش
 حرب استعمال میشود و بر آدفع هجوم دشمن به طرف لشکر میباشد) سعد از امتاع خدعه
 شان مکتوبی بحضرت عمر رضی الله عنه نگاشت جوهر رسید که ما ششم بن عبته را باد و از ده هزار
 نفر که مرکب از اکابر مهاجر و انصار و مشهوران عرب باشد بفرست و ققاع را بر مقدمه

لشکر قرار بده اگر خدایتعا کفار را شکست داد و در بر سواد و جبل مقرر نما سعد فرموده
 حضرت عمر رضی الله عنه را بجا آورده تا ششم را بجلولا فرستاد چون تا ششم به بابل رسید
 کشتنندان با او مصالحه نمودند بدینصورت که در بدل صلح خبیب یعنی را از در عم فرست
 نمایند تا ششم استعدا شان را پذیرفته رقتند تا آنکه بجلولا رسیده محاصره نمودند کفار را و آنها
 نمیتوانستند که خارج شوند هر وقت که اراده بر آمدن را می نمودند مسلمانان ایشانرا
 جانخت میکردند به این طریقی که تا ششاد روز گذشته رطوف انبیت نزد جرد میران
 و از جانب سعد بمسلمانان معاذنت میرسید بالاخره آتش نفاق و مخالفت در بین
 شان شعله ور گشته بیرون شدند و با خداوندی عا د سان بریشان وزید عالم را
 تیره و تاریک ساخت که شهر را نمی دیدند و سواران شان بچند قباقتا و ناچار برای
 سواران خود در خندق را همه ساخته حصار را خراب کردند چون ابن خبیر بمسلمانان
 رسید بمقابل شان ایستاده چنان مقاله شدیدی نمودند که مانند آن دیده نشده بود
 در نیوقت ققاع خود را بدر ب خندق رسانیده شخصی الامر نمود که نکند ای مسلمانان
 اینک میر شاد اخل خندق گردیده متصرف شده است بشتابید و خود را به میر خود رسانید
 پیش از آنکه من شاد و میر شاد دشمنان حایل گردیده مانع وصول تان بشوند سبب
 ند کردن این بود که مسلمانان قوی گشته حمله نمایند ناگاه مجاهدین عینور بققاع
 در چینیکه در ب خندق را گرفته بود رسیدند و شکست دادند مشرکان را و آنها بطرف
 رست و چپ فته بذریعه خارهای که بر خندقها گنده نموده بودند مپلاک میشدند و حما
 پایان شان هم کالاتلف شد بنا بران پیاده رو بگریز نهادند مسلمانان تقویت شانرا
 نموده بجز اندکی نجات نیافتند عده مقتولین شان درین روز صد هزار بود که تمام معرکه
 و طرف و جنوب پر شده بود ازین حته بواقعه جلولا یعنی حادثه بزرگی که در آن کشته
 بسیار شده بود موسوم شد ققاع در طلب شهر من تا خانیقین رفت چون خبر
 خبر میت اهل فارس به نزد جرد رسید بجانب رسی رفته خسرو سنوم را در جلونش خلیفه
 ساخت ققاع هم بالشکر سلام جانب جلون متوجه شد خسرو سنوم در مینی که در
 کشتنندان بود بمجا به مسلمانان بیرون شدند زمین مقتول و خسرو سنوم که بخت
 جلون بتصرف مسلمانان آمد ققاع در اینجا قامت کرده تا زمانیکه سعد بکوفه آمد
 بعد قبا در آنکه صلاح خرمسانی بود عوض خود خلیفه ساخته نزد سعد رفت و خبر فتح ابحتر
 عمر رضی الله عنه نوشته است عای اجازه تقیب کفار را نمودند مگر حضرت عمر رضی الله عنه
 اجازه نداده فرمود که من بابل بودم سواد و جبل سدی باشد تا دشمنان با رسید

این خطی است که در
 روزهای سواد واقع شده
 از جانب بغداد قویترین
 است
 از یک فردی از
 کوفه است
 از سواد و قبا در
 حجه

توانند و نه بابایشان زمینها از خیز سواد بر ما کافیت سلامت مانند مسلمانان بهتر است
 از مال غنیمت ققاع در حین تعقیب کفار مهران و فیرزان را در خانقین باقیه مهران
 بقتل رسانید و فیرزان فرود آمده بطرف کوه گر نخته خود را پنهان نمود و ققاع بعضی
 زمان کفار را اسیر ساخته نزد هاشم فرستاد و او بر غازیان قسمت کرده والده شعیبی
 از آنجمله بود بعد از تقسیم اموال غنیمت بر هر سوار نه هزار نقد و نه رهن ابره رسید
 بقول بعضی او بیان مال غنیمت سه کرد و بود خمس آنرا نزد حضرت امیرالمومنین عرضی نمود
 فرستادند آنحضرت فرمود بخداوند قسم که در هیچ خانه نمیکنند نه با تقسیم کنیم عبد الرحمن
 بن عوف و عبد ممد بن ارقم شب را در مسجد پاسبان بودند چون صبح شد حضرت عرضی نمود
 غنایم را ظاهر ساخت و از مشاهده یا قوت دزد بر جد و جوهرت گریست عبد الرحمن
 بن عوف گفت یا امیرالمومنین از چه سبب گریستید و حال آنکه جای شکر است حضرت
 عمر رضی الله عنه فرمود که قسم بخداوند گریستن من ازین جهت است که حقیقاً و تعالی بهر قوی
 که این مالها را داد بجد و بغض مبتلا شدند و قومی که بغض و حسد در بینشان کار فرما باشد
 همیشه با یکدیگر در جنگ و جدال اند عمر رضی الله عنه تقسیم سواد را بخت و شیواری تقسیم شده
 و نخلستانها و حق آنها مانعت نمود و نیز از قسمت کردن اموال تشکره با و جاه های آن
 رخ و تقعه مخصوص کسری و مقتولان بواسطه دفع فتنه و فساد خودداری نموده خرید آنها را
 نیز منع فرمود لهذا اموالند کور را توقف نموده برای تضرر متولی که خلق رضایت بند
 اقدام و زید رضامندی و اتفاق مسلمانان فقط در باره امر بود بنا بر تبیین فوق از علوان
 تا قادیسیه از هنی سواد فروخته نمیشد از آنجمله خبر بر در جنب فرست زمین را خریداری نمود
 حضرت عمر رضی الله عنه فسخ بیعش را نموده و تقش را شنیع شمرده

بیان شهرها ساختن بعضی کوفی

در شهرگردین بصره اختلاف است بعضی گفته اند که در عا که بعد از فتح جلولا سعد
 عقبه بن غزو ان را حسب الامر حضرت عمر رضی الله عنه فرستاد که در ولایت بصره شهری بسازد
 ایلی ابله بمقابله اش بر آمده بعد از مقاتله شدید شکست یافتند مردم دستخاستن
 نیز جمع آوری نموده آماده قتال و جدال گردیده عقبه نیز آنها را غالب شده حاکم شان
 اسیر نمود بسیار ابو الحسن بصری و اربطبان جد عبد ممد پسر عون بن اربطبان نیز از جمله اسیر
 میان بودند برخی بر نهند که عقبه در عا که و بعضی در عا که بصره را شهر گردیند لیکن
 کوفه در عا که تعمیر شده است زیرا که هواد این مطابق طبیعت عرب بنیقاد ه
 سعد مردم را بر آن انتخاب موضع مناسبی فرستاد آنها ازین کوفه را نشان دادند این

از
 از
 صل
 از
 کله

در هیچ خانه نمیکنند نه با تقسیم کنیم عبد الرحمن بن عوف و عبد ممد بن ارقم شب را در مسجد پاسبان بودند

در تقسیم سواد
 در تقسیم سواد
 در تقسیم سواد

این بقیه بعد گفت که برایت زینبی از زمینها خداوند نشان بدیم که از ارضی قبه مرتفع تر
و از فلک نشیب تر باشد و آن زمین را نمایان نمود بعد از آن سعد همراهِ اصحاب خود
در سال هفدهم از هجرت در آنجا رفتند.

شرح فتح تکریت و موصل

در سال شانزدهم بعد از فتح جلولا انطاق نام بر آن حفاظت و صیانت زمین تکریت از موصل
برآمده اطرفش اخذق حضر نموده جماعت کثیری از طوایف روم ایاد تغلب
نم، شهارجه را با خود متفق ساخت سعد چون ازین خبر مطلع گشت صورت تمام
سجده عمر رضی الله عنه نوشت جو پدید که عبدالله بن معمر را بتکریت فرستاده بر فتنه
الحیش ربیع بن فکل و بر سواران عربی من بر تکریت مقرر اما عبدالله بجانب تکریت
رفته مدت چهل روز انطاق و همراهِانش را محاصره نمود و در مدت بیست و چهار مرتبه
حمله نمودند بالاخره عبدالله شخصی از تکریت را با انطاق متفق نمودند فرستادند تا که آنها را
بمعاونت مسلمانان دعوت نماید عربان دعوت عبدالله را پذیرفته برای استیصال شخصی
زود او فرستادند عبدالله گفت اگر دست میگوئید پس ایمان بیاورید آنها سلام
قول نمودند چون عرب در کمان آن وقتا نمودند و میان از باجر مطلع شدن
بنابر آن غلبه مسلمانان را یقین دانسته امیران خود را ترک اموال بکشتی نقل کردند
عبدالله کسی از عرب فرستاده گفت هرگاه آواز بگیریم ایمان برهنیدید برینید
که در باخندق را اگر فتنه اندازد شمار لازم است که ابوب طرف جمله را محافظه نموده
بر هر کسی از کفار که قدرت داشتید بکشید بعد عبدالله همراهِ مسلمانان بالاخره
خندق را گرفتند و تکریت گفتند اهل تغلب و عمرو ایاد بر اثر آن بگیرند در نهادند
گرفتند و میان مشتبه گشته گان کردند که مسلمانان از طرف دجله به ایشان هجوم
آوردند بنا برین بطرف مسلمانان گریخته خود را از بر شمشیر مسلمانان یافتند و از طرف
دیگر اهل تغلب و عمرو ایاد حمله کردند خلاصه بجز شخصیکه سلام آوردند از حضورین
کسی نجات نیافت عبدالله ربیع بن فکل امیر تغلب زود ایاد بجانب قلعه نینوای
و موصل فرستاده گفت بزودی خبر فتح را بفرست - ربیع بران دو قلعه هجوم نمود در سال
انالی آنجا امان خواسته جزیره را قبول در محنت صلح در آمدند پس فکل شتاب خبر فتح را غنایم
فرستاده تقسیم نمودند سهم هر سوار سه هزار و از پیاده هزار در هم شد خمسش را حضرت
حضرت عمر رضی الله عنه فرستادند از طرف امیر المومنین ربیع و اهل حربه موصل و غنجه بر آن
جمع خراج مقرر گردیدند بعد از آن باقی علاقه های موصل فتح و توابع اگراد و بابل سلا کردند

قبر حضرت
عبدالله بن معمر

بیان شترخشن
در سال شانزدهم
عبدالله بن معمر
فرستاده تقسیم نمودند

بیان فتح ماسبدان

ما سبزان نیز در سنه شانزدهم فتح شده بعد از واقعه جلولا به سعد خبیر رسید که آذین پسر هرمزان
 با جمعی بطرف ریکه ار ماسبدان بیرون گردیده سعد ضرار بن خطاب را بالشکری بمقابلت
 فرستاد فریقین بر ریکه ار ماسبدان ملاقی شده مسلمانان با کمال شتاب مقابله کردند و ضرار ازین بر
 گرفته تفرق رسانید بعد از آن بطلب مشرکین بر آمده تا رسید بسیروان - ماسبدان اقبه
 و عقبه استیلا نمودند اما لیش بطرف کوناگر بخته آنها را پیشوایان استه اجابت نمودند ضرار
 در آنجا اقامت ورزید تا وقتیکه سعد بکوفه آمده او را خواست ابن نهریل سدی اعوض
 خود خلیفه ساخته رفت ماسبدان یکی از دریند های کوفه بود .

بیان فتح قرقیسا در سال شانزدهم

بعد از انقضای فتح جلولا سعد عمر بن مالک بن عتب بن نوفل بن عبد مناف ابالشکری
 بجانب - بیت - که مردمان اطرف در آنجا جمع شده بر طرف خود خندق کند بود
 فرستاد عمر بن مالک چون دید که آنها در خندقهای خود پناه گرفته اند خیمه را بر اجمال خود
 گذاشته حارث بن یزید را خلیفه گردانید که اهل بیت را محاصره نماید و خودش
 با ضعف لشکر رفته غفلتا قرقیسا را بغلبه تصرف نمود اما لی جزیه را قبول کردند حارث
 نیز کتوبی به اهل بیت فرستاد آنها نیز دادن جزیه را بر ذمه گرفتند . کوفه چهار
 سرحد داشت (۱) حلوان که بر او قعقاع (۲) ماسبدان که در آن ضرار بن
 خطاب (۳) قرقیسا که در آن عمر بن مالک (۴) موصل که در آن عبید بن جراح
 مقرر بود هر گاه بعضی از ایشان بطرف میرفت عوض خود خلیفه مقرر میساخت .

غزوی فارس از محبت بن

علاء حضرت در زمان خلافت حضرت ابابکر رضی الله عنه بر بحرین مقرر گردیده در عهد خلافت
 حضرت عمر رضی الله عنه نیز مقرر بود بجهت غزای نمودن با فارس مردم را جمع نمود امیر المؤمنین
 حضرت عمر رضی الله عنه سفر در یار از جبهه خوف غرق شدن مسلمانان نمی نمود بود
 لیکن علاء مخالفت کرده بر آجناد دعوت نمود بسیاری مردم اجابت نمود لشکر با
 متعددگی تشکیل دادند - هر یک جا رود بن علی - و سوار بن همام را بر لشکری مقرر
 خلید بن منده بن ساوی را که او هم بر لشکری امیر بود امیر الامرا ساخت در کشتی
 سوار شده بدون اجازه حضرت عمر رضی الله عنه از بحر عبور نموده به اصطخر بر آمدند
 اهل فارس در سخت ریاست هر یوز بمقابله شان شافته بموضع طادوس مقابلت شدند
 واقع سوار و جا رود شهید گردیدند از مردم فارس عده زیادی تفرق شدند بعد از آن

ماسبدان

موصی از بندگی

سیروان

قرقیسا

شهر بیت

اصطخر

عبارت از جمله ذرات

اصطخر

بوسطن

فارس

روز
روز
روز
روز
روز

مسلمانان اراده کردند بکشتن بصره را کرده راه بجانب آن یافتند جزو یادی از مردم فارس را
 بر ایشان گرفته مانع عبور مسلمانان شدند چون عمر از اعرام لشکر بجانب فارس مطلع گردید
 بعقبه بن غزوان خبر فرستاد که میدانم حوادث زیادی بر مسلمانان آنجا رخ میدهد پس
 بزودی پیش از آنکه هلاک گردند بالشکر بزرگ عزیمت تا عقبه دو از ده هزار نفر جنگی را
 زیرا امارت ابوسبزه بن ابیهم که یکی از پسران عامر بن لوی است فرستاد ابوسبزه
 همراه مسلمانان بکنار دریا رفته تا با خلید ملاقی گردیدند درین عرصه هیچ با اهل فارس
 متعرض نشدند زیرا در چینیکه اهل اهل صخر راه مسلمانان گرفته بودند اهل فارس از
 هر طرف بسوی شان جمع گردیده بود اهل فارس ابوسبزه بعد از موعی طاقوس
 با هم ملاقی شدند بر مسلمانان کمک سیده مقاتله نمودند حق تعالی مسلمانان را فتح
 و کفار را شکست داد در نیوقت غنایم کثیری تصرف مسلمانان آنچه که میخواهند آمدند
 غزوه بهترین جوانان شهر باد و جل جبار به شده از سبب اموال غنیمت مسلمانان
 بالاخره مسلمانان مظفر و مسنون به بصره مراجعت نمودند.

بیان خوبی فتح اهواز و منازعه و فخر تیری

اهواز منازعه و نهر تیری در سال هفدهم فتح گردیده موجبش این بود که چون
 بهر زمان روز قادیسیه که یکی از خانه های تنگانه فارس است شکست خورد قصد
 خوزستان نموده آنجا امانت گردید و همراه اشخاصیکه با او اراده مخالفت داشتند
 مقاتله نموده غارت کردن دستمیان و قیسان را از منازعه و نهر تیری میشه خود
 ساخت درینحال عقبه بن غزوان از سعید مدد خواسته لشکرهای یادی بمعا و نقش
 رسید فریقین بین نهر تیری و دلب با یکدیگر ملاقی شده عقبه بعضی از لشکر بار بجانب
 منازعه و نهر تیری متوجه ساخت و در حین محاربه خبر فتح آن دو موضع بهر زمان رسید
 طلبت همراهان نقش شکسته نهر میت یافتند مسلمانان عده زیادی از ایشان را تقبل
 غنایم کثیری بدست آوردند و تا کنار دجل کفار را تعقیب کرده آنرا غرقه را گرفتند
 و بر مقابل سوق الاهواز لشکرگاه ساختند هر زمان از حبه سوق الاهواز گذشته میقت
 شد باین اسلام و کفار دجل جایل گردیده هر فرزند داشت که تاب مقاومت مسلمانان
 ندارد بنا بر آن خواستار صلح گردید در نیباب از عقبه طلب امر نمودند گفت صلح
 غنایم بشرط آنکه بدون منازعه و نهر تیری بر تمامی اهواز متصرف باشیم و هر قدر
 حصه که از سوق اهواز بترت مسلمانان است رد نمی شود - لهذا بین مسلمانان و کفار
 در موضوع حدود زمین مناقشه پیدا شده محاربه نمودند و هر زمان از اهالی کرد

طاقوس
 موضع نیست بنوعی که با او
 صلح اند
 نهر تیری از نواحی خوزستان
 دجل
 موضع نیست
 نهر تیری که در کنار دجل

بوده
 در حبه جیل
 نهر تیری به اهواز که در
 بن ماکل در اهواز نموده

طلب معاونت نمود عتبه کیفیت آنحضرت عمر رضی الله عنه نوشت جوپ رسید که بر آئی خود
 عمل نما و لشکری بدوش فرستاد بعد از آن در حبه سروق اهواز بایکدیگر ملاقا شده
 هر مرزبان شکست خورد و بر دم هر مرز رفت مسلمانان سوق اهواز را تصرف کردند
 دایره ملک نشان سراج گردید تمام شهر را تا به تتر بعد از آن مابین آنها جنگ
 قائم بود تا زمانیکه هر مرزبان طلب صلح نمود و عمر رضی الله عنه بدین طریق قبول فرمود که متصرفان
 مسلمانان متعلق بخودشان باشد و اهل اهلام رفت و آمد بین آنرا و هر مرزبان را
 منع نمودند.

بیان فتح اهواز در ۱۰۳ هجری و تسبیح و استیفاء سیر شدن هر مرزبان

را هر مرز و تستر و سوس در سال هفدهم فتح شد سپس این بود و قیامه نزد جرد و قیامه
 مرو بود محرک بغادت اهل فارس گردیده به از دست رفتن ملک ایشان را متأسف
 می ساخت بنا بر آن مردم حرکت کرده با ایلی اهواز بنا خط نویسی کردند شدند و
 با هم دیگر عهد بستند کیفیت را امر ابعده داد و بامیر المؤمنین عمر رضی الله عنه نوشت
 عمر رضی الله عنه جوپ فرستاد: ————— بلکه لشکر بزرگی همراه آنغان بن مقرن بجای
 اهواز بفرست و آنهار لازم است که بمقابل هر مرزبان فرود آمده تحقیق کارشان را
 بنمایند و نیز مکتوبی بطرف موسی اشعری که به بصره مقرر بود فرستاد که لشکر بزرگی
 تهیه نموده سعد بن عدی برادر سهیل را امیر ساخته بر او بن مالک و محبت بن ثور
 و عرفه بن هرثمه را با او همراه کرده بجانب اهواز بفرست و بر بالای اهل کوفه و بصره
 ابوسبره بن ابی رهم را قرار بده نغان بن مقرن هم آ اهل کوفه بجانب هر مرزبان
 که برام هر مرز بود روان شد هر مرزبان از قصدشان مطلع شده امیدوار بود
 که مسلمانان را بر هم خواهد کرد زیرا که مردم فارس بسیار با او بودند خلاصه نغان
 و هر مرزبان مقابل شده بعد از قتال شدیدی خدا تعالی کفار را شکست داد و هر مرزبان
 امام هر مرز را ترک داده به تستر رفت و نغان برام هر مرز نزول نموده بطرف اینج
 رفت ثرویه همراش صلح نموده مرجعت نمود اهل بصره به اهواز فرود آمده از
 قضیه مطلع شدند بقصد هر مرزبان جانب تستر رفتند نغان و با امران نیز در آنجا جمع
 گردیدند هر مرزبان با اهل فارس و جبال اهواز اطرف خود را خندقی کنده بودند
 ابی موسی و ابوسبره هم بکنک مسلمانان رسیده مدت چند ماه کفار را محاصره کردند
 و عده زیادی ابقتل رسانیدند در تستر لشکر کفار هشتاد فرقه بود هفتاد مرتبه
 جنگیدند گاه مسلمانان و گاه بی مردم فارس شکست می خوردند در مرتبه آخرین

در امپراطوری
 شهر سست از دایه خورن

۱۰
 شکر
 شهر بوز کیتلان خورن
 ۳
 سوس
 شهر سست از خورن
 ۴
 اسدج
 شهر سست بن خورن
 داصفهان ۱۲

مسلمانان به برابن مالک برادر اسن گفتند که یا برادر دعا کن که خداوند کفار را شکست دهد
 چون صحاب الدعوت بود گفت خدا یا کفار را شکست بده و من برادر چه رفیقه شهادت
 نایز گردان حقیقا مردم فارس امنیزم ساخت تا اینکه سنجید قمار رفتند و مسلمانان
 خود او عقبشان می نداشتند بالاخره داخل شهر شده محصور گشتند از مدت است
 محاصره به تنگ آمده شخصی از اهل شهر بطرف نغان بیرون شده طلب امان نمود بشرط
 آنکه مدخل شهر را نشان بدهد شخصی دیگر نیز بجانب ابوموسی انداخت که در آن نوشته
 بود مرا امان دهید زیرا که باید داخل شوید بشان نشان بدیم او را همراستما مقیمش
 بذر بیعه تیر امان دادند تیر دیگر را نوشته اند خست که از جانب مخرج است داخل شهر کرد
 بنا بر آن مردم بصره بر او داخل شدن شهر دعوت شده اند عامر بن قیس با جمعی اجابت کرده
 آماده رفتن شدند بوقت شب از طرف دیگر نغان هم احوال مخرج را برضت امر کرد که همراه
 آن شخص راه بلد بروند صحاب نغان با اهل بصره در نزد مخرج است ملاقی شده داخل
 سرداب گردیدند و تکیه گفتند مسلمانان خارج حصار هم صیایه تکیه نمودن بلند نموده
 در باب شهر گشادند مسلمانان به شهر در آمده هر قدر مخالفین با آنکه بخواه بود کشتند
 هر زمان داخل قلعه گردیده محصور شد عساکر ظفر مآثر اسلام اطراف قلعه ند کورا گرفتند
 هر زمان از قلعه فرود آمد به این شرط که هر چه حضرت عمر رضی الله عنه در باره اش
 بفرماید همان باشد لهذا او را بسته نموده غنیمت با او تقسیم کردند سوار
 سه هزار و از پیاده هزار شد اشخاصیکه بواسطه تیر امان طلبیده با آن مردیکه
 خودش نزد نغان آمده بود همراه اشخاصیکه با آن نامه سوا خانه را بسته بودند
 با موم گردیدند از مسلمانان نیز اشخاصی یاد شهید شد از جمله آنانکه از دست
 خود هر زمان بشهادت رسید مجرت بن ثور و برابن مالک ابوسیره تقییب
 عنز بن راتسوس نمود نغان و ابوموسی نیز با او بودند و مکتوب نوشت
 بجانب حضرت عمر رضی الله عنه خوب رسید بر آ ابوموسی از سوس که به بصره مراجعت
 نماید و از بن عبدالله تمیمی بجانب لشکر سیاهور رفت ابوسیره جماعتی را بطریق رسالت
 جانب عمر رضی الله عنه فرستاد که اس بن مالک و حنف بن قیس از آن جمله بود و هر زمان
 نیز با ایشان همراه نمود چون هر زمان را مدینه منوره آوردند او را بجامه تا خود
 او که از دیباج طلا بادت بود لبس و تاجش را که مکلن با قوت بود بر سر نهادند و باقی
 حلیه اش را بر او پوشیدند تا بداند عمر و مسلمانان که این هر زمان است آن جماعت
 خوبیا عمر رضی الله عنه گردیدند مردم خوب دادند که امیر المؤمنین در مسجد نشسته باشد

چون رسولان داخل مسجد شدند دیدند که حضرت عمر رضی الله عنه جامه خود را بالمش ساخته
 تنگیه نموده — رسولان در نزدش نشستند در حالیکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخواب
 و دره وی بدستش بود هر مزان پرسید که حضرت امیر المؤمنین در کجاست گفتند نیست
 که می بینی سوال کرد که سپر کجاست پاسبان او جواب دادند که از برایش پاسبانی در آنجا
 نیست گفت مناسب است که این نبی باشد گفتند که نبی نیست بلکه عمل میکند
 به فعل بنیای از گفتگوی ثمان امیر المؤمنین بیدار شده نشست و به هر مزان
 نظر نموده پرسید که این هر مزان است گفتند بلی فرمود حمد باد خدا بر آنکه این همان است
 از کفار بواسطه اسلام خوار گردید امر نمود بکشیدن لباسهایش بعد از آن لباس
 درشتی بر او پوشانیدند حضرت عمر رضی الله عنه گفت ای هر مزان دیدی خر مگر در فریب
 و عاقبت کار خدا تعالی را — گفت یا امیر در زمان جهالت ما غالب بودیم و اکنون
 شما عمر رضی الله عنه پرسید دلیل غدر تو در عهد چند مرتبه چیست و چرا عقد شکنی نمودی
 جواب داد که می ترسم پیش از بیان کردن مرگش حضرت عمر رضی الله عنه فرمود مگر
 از من هر مزان طلب آب کرد و در بین طرف درشتی برایش آب آوردند گفت
 اگر بمیرم از این قدح آب خورده نمی توانم امیر فرمود و دیگر آب بیاورند گفت می ترسم
 که در حین آب خوردن مرا قتل برسانی حضرت عمر فرمود باکی نیست ترا تا آشامیدن
 آب هر مزان آبهارا رنجت باز عمر رضی الله عنه فرمود دیگر آب بیاورید تا که تشنگی و کشتن
 هر دو بر او یکجا جمع نشود هر مزان اظهار نمود که من آب نمینخورم بلکه امان حاصل نمودم
 عمر رضی الله عنه فرمود که من ترا میکشم هر مزان فرمود که مرا امان دادی حضرت امیر
 انکار نمود — انس بن مالک فرمود یا امیر هر مزان رهاست میگوید او را امان دادی
 فرمود ای انس من کشته میگردم بن ثور و برادر بن مالک امان میدهم بچند او بند
 قسمم اگر غدر یا دلیل بر خلاصی خود نیاد روی تو را نیز سزا میدهم انس گفت یا امیر
 خود فرمودی تا شرح خبر در امانی و نیز گفتمی که باکی نیست ترا تا آشامیدن آب
 حاضرین تصدیق قول انس نمودند عمر رضی الله عنه بطرف هر مزان رو آورده
 فرمود که مرا فریب دادی بخداوند قسمم که فریب نمینخورم تا اسلام را قبول ننمایم
 ربانی سخوانی یافت هر مزان اسلام آورده مانند کسانی که مشرف بدین اسلام
 میشدند و هزار برایش عطا گردید و در مدینه منوره او را جای دادند تا زمان
 آمدن ترجمان مغیره بن شعبه بن حضرت عمر رضی الله عنه و هر مزان ترجمان
 بود چرا که او لفظ فارسی امید نیست .

بیان فتح سوس

و قتیکه ابوسیره بسوس آمد در آنجا شریار برادر هرمن بود مسلمانان ایشان را احاطه کرده
چند مرتبه بشدت مقاتله نمودند در حین محاصره ناگاه خود را بدرب ساینده داخل شهر
کردیدند مشرکین از مشاهده آنحال هر چه بدست داشتند انداخته فریاد زدند الصلح
الصلح مسلمانان با وجود که قرا بر آنها مسلط گشته بودند هتد عا شان اندر یقند
هر قدر مال غنیمت که بدست آورده بودند قسمت کردند بعضی در فتح سوس گفته اند که یزدجرد
بعد از واقعه جلولا به صطخر رفته دوست سیاه نام خود را با یقناد نفر از بزرگان جانب سوس
و هرمن را به دست فرستاد سیاه درین راه مرز و دستر آمده همراهان خود را طلب نمود
و گفت دانستید وقتیکه ما بین خود می گفتیم که این قوم بزودی ملک ما را غالب میشوند
و اسپان شان در ایوان صطخر سرگین می اندازد و بسته می کنند مر کبهای خود را در حقیقت
ادو دیدید که اکنون بحقیق غالب شدند حالا مشوره کنید بخیر خود گفتند رأی ما رأی
تست گفت من مصلحت میدانم که بدین شان داخل شویم بنا بران شرویه را
نزد ابوموسی فرستادند که ده نفر دیگر از بزرگان فارس نیز با او بود ابوموسی
همه شان شرط نمود که متفقا با اهل عجم جنگ کنند و با اعراب مقاتله نمایند
هر گاه کسی از عرب که با ایشان جنگ کند مانع شوند هر کجا که اراده کنند رفته
توانند و به بهترین بخششها سزافراز گردند و نیز حضرت عمر رضی الله عنه عقد نمود
که اگر ایمان بیاورند هر چه بخواهند برای شان بدهد بعد از آن اسلام آورده نزد
مسلمانان نیکه تستر را محاصره داشتند آمدند سیاه بجانب قلعه که آن را مسلمانان
محاصره نموده بودند رفته البسته عجمی خود را خون آلود ساخته به پای حصار پشاید
محصورین قلعه آن را از اهل فارس و طرفدار خود دانسته برای اینکه وی را
داخل قلعه کنند در سب را کشادند مگر سیاه حمله برده جنگید تا که امانی قلعه گریختند
و مسلمانان قلعه مذکور را مالک گردیدند

مصالحه لشکر سیاه بود

قبلا گفته شد که از بن عبد الله بطرف لشکر سیاه بر رفته بود باقی مسلمانان هم بعد
از فتح سوس به آنجا رفتند در نیوقت از جانب مخالف تیره ما برای امان
انداخته شد مسلمانان ناگاه بدر بها هجوم نموده داخل شهر گردیدند امانی شهر
بازارهای خود را بیرون آورده بحال امنیت بودند مسلمانان استفسار حالشان را
نمودند آنها گفتند که شما را ابواسطه تیر امان دادید و ما دادن جزیره را قبول نمودیم

اینکه ابوعبید
لشکر سیاه
بجز مسلمانان آرا کرده
تیر امان
از بن عبد الله

مسلمانان از یکدیگر پرسیدند که آیا که امان داده ایشان معلوم شد که غلامی موسوم بحنف
و اصلاً از آنها بود این امر را نموده بود مسلمین مخالفت و رزیده گفتند این بنده است
قولش عیب ندارد لیکن ایشان جواب دادند که ما فرق غلام و آزاد کرده خود را با
پنداشتیم اکنون ما را فریب میدهند اختیار داریم لهذا صورت و آینه حضرت
عمر رضی الله عنه نوشتند جواب داد که امان شان قبول است و مسلمانان
آنها را واگذار شدند .

بیان رفتن مسلمانان کبرهان و غیبی

حضرت عمر رضی الله عنه مسلمانان را از رفتن فارس منع نموده بود حنف بن قیس گفت
یا امیر المؤمنین تو ما را از رفتن شهر مابنی نمودی و حال آنکه کفار تا دقتیکه پادشاه
شان در بین آنها باشد با ما مقاتله میکنند تا زمانی که ما را بر رفتن بلاد و مصار
شان اجازه ندی بقبال خود اشتغال دارند در شهرهای شان میرویم و بیرون
شان را بیرون میکنیم تا امید آنها قطع شود حضرت عمر رضی الله عنه فرمود بخداوند قسم
راست گفتمی بنابراین اذن داد ابو موسی را مأمور ساخت که از بصره تا اقصای
خط اهل فارس رفته الی رسیدن امرثانی اقامت نماید و از برای اشخاصیکه بصورت
مقرر بودند بدست سهیل بن عدی لو ابا فرستاد منجمله لوای خراسان را به حنف
بن قیس و لوای اردشیر و سابورا به شایع بن مسعود سلمی و لوای صخر را بجمان
بن ابی اعاص ثقفی و لوای فسا و دار الجرد را به ساریه بن زینم کنانی و لوای
کرمان را بسهیل بن عدی و از سجستان را بعاصم بن عمرو و لوای طبرستان را
سجکم بن عمیر تغلبی داد که بیرون شوند لیکن خارج شدن شان در نوبت ملتزم نشد
و از مردمان کوفه برای شان مدد داده شد کیفیت شان در آینده بیان میشود .

بیان واقعه نه سال

در تاریخ این واقعه بین مورخین اختلاف است بعضی در سال هجدهم و بگفته برخی
بسال نوزدهم یا بیست و یکم وقوع یافته — بیشتر این بود که چون مسلمانان
از فتح حیدرآباد که یکی از شهرهای فارس است فارغ شده اهو از راه استیلا نمودند
مردم فارس را پادشاه خود که در مرو بود خط نویسی نموده تحریک بجنگ نمودند و نیز
لموک باب و سند و خرزهان و حلوان را یکدیگر خبره کرده با جمعیت زیادی
بطرف نهادند حرکت نمودند سعد از واقعه خبر شده مکتوبی بحضرت عمر رضی الله عنه
نوشت درین مین بعضی از عاملان با سعد مخالفت نموده بنای پر خاش را

گذاشتند مع حدوث این واقعه منع نشدند - از جمله کسانی که محرک این امر شده بودند
 جراح بن سنان اسدی بود و حضرت عمر رضی الله عنه از سعد شگایت ورزیدند امیرالمؤمنین
 فرمود بخداوند قسم پیش آمد این واقعه مرا از تقفینه امورتان مانع نمی شود و محمد بن مسلم را
 که در عهد عدالت بود حضرت عمر رضی الله عنه مقتضی عالمها بود فرستاد از سال مقتضی مقارن
 با وقتی بود که مردمان حبیاز برای مقابله و مقاتله اهل فارس بودند - محمد بن مسلم
 با سعد بر اهل کوفه گردش کرده از رفتار سعد رم استفسار می نمود همه طوایف
 و قبایل بجاوب جرح سعد رم را می نمودند مگر اشخاصیکه طرفدار جراح بن سنان
 اسدی بودند سکوت کردند تا اینکه به بنی اسد رسیدند سوال کرد اسامه پسر قتاده
 گفت دیگر چیزی نمیگویم مگر که سعد رم مساوت و تقسیم اموال و عدالت در اجرای
 احکام نمیکند و بهر ای لشکر جنگ نمی براید - سعد رم از اجتماع سخنان او خنود
 شسته فرمود خدا یا اگر دروغ میگوید چشمهایش را کور و عالمه اش را زیاد و بقتنه
 گرفتارش نماید بر اثر خوست سعد رم چشمهای او کور گردید و ده دختر برایش پیدا
 شد چون آواز زنی را می شنید رفته جانفش احساس میکرد مردم وقتیکه او
 عیب می نمودند بجاوب میگفت چکنم دعاسه سعد رم که مرد نیک است مرا با این مصیبت
 مبتلا ساخته - و نیز سعد رم در حق اشخاصیکه با او عناد داشته مخالفت نموده بودند
 نفرین فرموده بود که الله العالمینا اگر این فعل شان ناشی از شر و تکبر دریا بود بمشقت
 گرفتار شان نماید جراح بن سنان چنینکه تقبل حسن ابن علی را مبادرت کرد
 بضر بشمشیر پاره پاره گشت همچنین قتیله بود سگ باوارید بذر بیعت
 و غلافه های شمشیر کشته شد - سعد رم مستجاب الدعوت بود زیرا که پیغمبر ص
 در باره وی به استجابت دعا فرموده بود سعد رم از جمله ده یار بهشتی و سابقین
 در اسلام و از خالو تاسه رسول صلی الله علیه و سلم بود - اولین کسیست که در
 راه خدا یتعالی تیر انداخته و خون مشرکان را ریخته چنانچه نبی اکرم صلی الله علیه و سلم
 فرمود که پدر و مادر فدای او تو باد یا سعد - بعد از آن محمد بن مسلم
 بهر اسه سعد رم و اشخاصیکه شاکه بودند بحضور حضرت عمر رضی الله عنه
 آمده کیفیت را بیان نمود حضرت عمر رضی الله عنه سوال کرد که نماز را چه
 قسم او میکند یا سعد - گفت دور کعبت اول را طولانی و دوی آخری را
 کوتاه نمی خوانم امیر المؤمنین رضی الله عنه فرمود گمان میکنم که سبب برخاستن
 شان همین باشد یا با اسحاق اگر حتماً نمی بود ملامتی شان ظاهر بود

بنا بردن شرارت از سعد پسر سید که خلیفه تو کیت: سعد گفت عبد الله بن عبد
بن عثمان لهذا حضرت عمر رضی الله عنه اورا امیر المؤمنین از دست ابو لؤلؤ بدرجه رفیع
در مدینه منوره توقف نما. زمانیکه امیر المؤمنین از دست ابو لؤلؤ بدرجه رفیع
شهادت رسید اورا از جمله آن شش نفر که امر خلافت در بین شان بمشورت
گذاشته بود مقرر نمود و آن شش نفر اشخاصی بودند که حضرت رسول الله
صلی الله علیه وسلم وقت رحلت از ایشان اظهار رضایت نموده بود حضرت
عمر رضی الله عنه در وقت حضا فرمود که اگر سعد خلیفه نماید لایق است و اگر دیگر
انتخاب کردید باید که بمعادنت سعد کار نماید چرا که من اورا بسبب ضعف یا خیانت
مغزول نمودم.

قصه دهاوند

قبلاً از غزیت جمعیت فارسین کور شد در تحت قیادت فیروزان یک لک و پنجاه
هزار نفر به نهاوند فرود آمد سعد بواسطه مکتوبی حضرت عمر رضی الله عنه اطلاع داد
بعد از آنکه خودش هم به نزد حضرت عمر رضی الله عنه آمد زبانی هم صورت واقعه بیان
کرده گفت مردم کوفه اذن میخواهند که ما ابتدا میکنیم بمقابله شان تا صاحب
هیبت گردیم چون حضرت عمر رضی الله عنه مطلع شد مسلمانان را بر آشورت
جمع نموده فرمود که ای مسلمانان امروز روزیست که نفع و ضررش آئینده است
اراده دارم که همراه کسانی که برای من کفالت در جاو کنند و من در نتیجه شان
قدرت یا بجز من کوفه و نهاوند فرود آمده از اینجا بطرف دشمن لشکر فرستم و خود
معاذن شان باشم تا اینکه خداوند مسلمانان را فاتح گرداند یا چیزی که قضای او
باشد وقوع یابد در صورت فتح مسلمانان را در شهرکشان پراکنده می سازم
طلیحه بن عبد الله به پاخواستگی گفت یا امیر المؤمنین کار ما بوجود تو محکم شده
بلبلان در نزد زبان آوری تو گنگ اند وجودت از کثرت تجربه مملو و مستحکم
تو میدانی شان و در این امور است سپردنت امر کن تا اطاعت کنم بفرما
تا اجابت نمایم حکم تا بسوار شدن تا سوار شویم برافروز ما را که برافروزیم
چه تو ولی این امر میباشی از ما پیش تجربه نمودی جنگها را مشاهده کردی از غایت
قضای خداوند غیر بهتر نیش بریت بروز میکند بعد ازین بیانات طلحه نسبت
امیر المؤمنین مرتبه دیگر مشورت نمود حضرت عثمان رضی الله عنه گفت یا امیر المؤمنین
رای من اینست که بنویس مردم شام و یمن تا از مالک خود برنهند و شما همراه

اهل حرمین جانب کوفه و بصره رفته لشکر اسلام را با فرقه کفار ملاقی نمایند هرگاه خودت
 بمقدمه جیش رفتی جمعیت زیاد کفار در نزدت اندک میشود زیرا که غالبی از حیث
 جنگیدن و کثیری از روی جمعیت یا امیر المؤمنین بعد از خود کسی را در عرب
 باقی نمیگذاری تو دنیا را عزیزتر نمیگویی و لذتی نبردی و جامه خوبی نپوشیدی
 امروز روز نیست که آثارش در ما بعد ظاهر میگردد پس غافل نبوده رأی و عونت را
 حاضر داشته باش حضرت عثمان رضی الله عنه بعد از تبیین این جملات نشست
 حضرت علی کرم الله وجهه گفت یا امیر المؤمنین اگر اهل شام را از ولایت
 شان بیرون کردی و در میان برادران دادی از ما شان هجوم میکنند و اگر
 مردم بین را از ملک عثمان بیرون کردی اهل حبشه داخل مملکت آنها میگرددند
 و نیز خود اگر ازین زمین بیرون شوی اعراب از طرف و جنوب بعقب تومی تیران
 در آنوقت حال بازماندگان و اهل و عیال مسلمانان پریشان گشته نسبت باین
 پیش آمد کارت سخت تر خواهد شد - لهذا مسلمانان را در ولایات شان استوار
 داشته به اهل بصره بنویس که سه فرقه شوند - بعضی محافظت آل و اولاد
 خود را بنمایند - و جمعی متوجه اهل ذمه خود باشند که عهد شکنی ننمایند - فرقه دیگر
 بدو برادران خود بکوفه بروند - چرا که اگر اهل عجم بسوی تو بیفتند فردا میگویند
 که این امیر و اصل عرب است این امر موجب زیادت شدت آن سگ مشرک
 بر بالای تو میشود - از آمدن کفار اندیشه نکنید چه خدا تعالی در آمدن ایشان
 غضب ناک تر و درد خورشان قوی تر است از بسیاری دشمن نیز اندیش
 مکن زیرا که با سابق هم بجهت کثرت مقابله نمی نمودیم بلکه بصبرت و معاونت
 خداوند مبارزه میکردیم - حضرت عمر رضی الله عنه فرمود رأی همین رأی است
 دوست داشته ام که کسی مرا باین رأی متابعت نماید نشان بدهد کسی را
 که شایان بولایت این امر بوده عراقی باشد - مردم گفتند همه در نزد شما
 جمع اند و خود شما از احوال لشکریان خود دانان نیز حضرت عمر رضی الله عنه فرمود
 بخداوند قسم فردا شخصی را والی گردانم که در حین ملاقات با کفار اول نیز
 بنده باشد - پر یکیدند یا امیر المؤمنین آن گویست - فرمود که نعمان بن مقرن
 مزنی میباشد - مردم گفتند لایق است در همان روز نعمان با جمعی از اهل کوفه
 بر لشکر سوسن و سابور هجوم نموده بود حضرت عمر رضی الله عنه برایش نوشت که بطرف
 ولایت ماه برود تا لشکر مسلمانان متابعت او جمع گشته بمقابله فیرزان بریند

و دیگر مکتوبی بعد از آن بن عبد الله بن عثمان فرستاد بیکه مسلمانان را نزد عثمان به
 نفرستد مسلمین امر حضرت عمر رضی الله عنه را پذیرفته از ایشان رو در اجابت سبقت
 کرد شتاب آنها فقط از نقطه استقبال زحمت و نیل ثواب بود مسلمانان بر ریاست خود
 بن یمن بیرون شدند که نعیم بن مقرن برادر عثمان نیز با ایشان بود بر لشکر ابو ابراهیم حضرت
 عمر رضی الله عنه مکتوبی نوشت تا لشکر کفار را از رفتن بالای مسلمانان منع نمایند و بر سر
 ایشان مقترب - و حرمله - و زر فارص - را نصب نمود - آنها در سرحد صفهان، و
 فارس جای گرفته - بدو ابالی فارس را از نهادند قطع کردند مسلمانان تبعه عثمان جمع
 شدند که حذیفه ابن یمن، و عبد الله بن عمر، و جریر بن عبد الله الجلی و مغیره ابن شعبه
 و دیگر بزرگواران در ضمن ایشان بود - عثمان، طلحه بن خویلد اسدی، و عمرو بن معدی
 کله و بن شنی ربه، و شنی لیسرا بنی سلمی را برای معلوم کردن احوال دشمنان فرستاد
 آنها تمام روز را تا شام سیر کردند لیکن عمرو بن شنی مرجعت نمود از وی پرسیدند
 که چرا پس آمدی گفت در زمین عجم بلدیت نداشتم بساست که زمین جاهل خود را
 هلاک میکرد اند - در زمین را عالم زمین هلاک میکند - طلحه، و عمرو بن معدی کله رفتند
 و در آخر شب عمرو بازگشت سوال کردند که چه آوردی گفت یک شبانه روز گشتم
 لیکن چیزی را نیافتم اما طلحه رفت تا آنیکه نهادند رسید فاصله بین مسلمانان
 و نهادند بیست و چند فرسخ بود مسلمانان از تاخیر طلحه بدگمان شده گفتند تا
 دو مرتبه بکفر رجوع کرده باشد - چون مرجعت نمود از بدگمانی مسلمانان در باره خود
 خبرگشت مسلمین بجز در دیدنش تکبیر گفتند پرسید که چه بخجالی شمار سید است از گمان
 خود او را با خبر ساختند - گفت منم سجد او ند اگر غیر دین عرب دینی هم نبی بود کیش
 هم ما سے لگنت زبان را نمی گرفتم عثمان ربه و است که بین شان و نهادند کینی
 از دشمنان نیست و راه از آسیب خالی میباشد - لهذا اصحاب خود را که سی هزار
 نفر بودند تعبیه کرده رفت نعیم برادر خود را بر مقدمه لشکر حذیفه بن یمن و سوبه
 بن مقرن را بر طرفین مقرر نموده اتقاع بن عمر را بر سواران و مجاشع بن مسعود
 در آخر لشکر قرار داده حیوشی که از مدینه منوره فرستاده شده بودند
 نیز موفققت کردند که مغیره بن شعبه ربه در بین شان بود - زمانیکه به رسیدند
 رسیدند لشکر فارس خود را بهیایه حرب ساخته امیر شان فیروزان
 بر طرفین لشکر زد و بهین جاز و به عوض ذی الحاجب موظف گردانده
 بود مسلمانانیکه در محاربه قادیسیه نبودند نیز جمیع آوری کرده بدو باقی مسلمانان

از فرستادن زمین فارس
 رو داد - نام شنی ربه

۱۶

آمدند چنانکه نغان ایشان را دید هر اے مجاهدین چنان تکبیر گفت که اضطراب
بر عجمان طاری شد مسلمانان بارهاے سنگین خود را انداخته خیمه نغان را در نصب
کردند - اشرف کوفه شتاب کرده خیمه هاے خود را بر پا ساختند - چهاره شرف
شده روز چهارشنبه و پنجشنبه را بقتال گذرانیدند در ظرف انهدت غلبه و برتیمت
مختلف بود گاھے کفار و گاھی مسلمانان غالب میگشتند - بالاخره
اهل فارس بچند تپاے خود پناه جتند مسلمانان زمانیکه خداوند مقدر
مموده بود در محاصره شان اقامت کردند - لیکن محصورین هر وقت که فرصت
می یافتند بیرون میشدند و در غیر مجال بحصار هاے خود می رفتند کار بسیار
شان بود مسلمانان خوف کردند که مبادا این امر بطول انجامد - لذا جمعه
از جمعه ها - اشخاص صاحب رای جمع گشته گفتند در صورتیکه خسروج
و دخول محصورین با اختیار شان باشد البته موجب اطاله مدت خواهد
شد براے مشوره نزد امیر خود نغان را رفتند ادینزورین اندیشه
بود بعد از ان باقی بزرگواران را جمع کرده گفت آیامی بینید
که اهل فارس بچند تپا و شهر خود پناه گرفته هر وقت که بخواهند بیرون میشوند
وزمانیکه ما اراده جنگ را داشته باشیم ایشان را خارج کرده نمی توانیم
در نیصورت کار مسلمانان سخت گردیده در بیرون نمودن شان بر آنها
و تخریب کردن شان بمقامله چه مصلحت میدانید تا کار با طولانی نشود
عمر و بن غنم که از همه مستن تر بود شروع به سخن گفتن نمود زیرا قاعد مسلمانان
چنین بود که شخصی بزرگ تر آغاز کلام میکرد گفت محصور بودن برای
شان سخت تر است از آنسکه مدت محاصره بر مسلمانان دراز شود
بگذارید که در حصار هاے خود باشند هر کس که بچنگد بر آمد همایش مقامله کنید
راے او را قبول نکردند عمر و بن معدیکرب فرمود مترس از آنها بلکه حمله نموده
بجگر هاے شان را بزن - رای او را پسند نه نموده گفتند دیوار های شان
بر ما سختی دارد - طلبیه گفت رای من اینست که سواران را بفرستی تا بچنگند
چنانیکه با یکدیگر مخلوط گشتند بطریق حلیه گر بخته جانب پایابند - مشرکین اینو قعه را
دیدند بطمع می رفتند زیرا که گر بختن مارا ندیده اند و از حصار های خود می بر آید
در آنوقت مقامله میکنم همایشان تا آنچه که خداوند خواهد وقوع یابد - نغان
این رای را پسندیده قققلع رهون عمر را که بر سواران مقرر بود امر کرد که

جنگ را بر پانامید چون جنگ تیره شد مانند کوههای آهن از خندق
 خارج شدند و برای آنکه نگرینند خود را بیکدیگر بسته بودند هر هفت
 در یک قید بوده در عقب معرکه حکم الحیدر ریخته بودند تا شکست
 نخورند بعد از بیرون شدن شان از حصار با قعقاع رزم خود را اندک
 اندک عقب میکشید مانند رای طلحه مسلمانان را عنینت خود
 داشته همه از حصار خارج شدند که بجز از در بانان کسی باقی نماند
 تمام بر سپاه خود سوار شده تعصیب میکردند تا اینکه قعقاع بمسلمانان
 رسید و مشرکین از بلحا خود با قدری دور شدند این واقعه در اول روز
 جمعه وقوع یافته بود مسلمانان همه آماده و بیای جنگ بودند
 لیکن نمان رزم همراهی شان عهد کرده بود که بدون امر او از جاها
 خود حرکت نکرده جنگ نمایند آنها نیز امرش را اجابت نموده خود را
 به سپر پناه میکردند و مشرکین بجانب شان تیرامی زدند تا آنکه عده
 مجروحین بسیار شد نزد نمان رزم شکایت نموده گفتند که ایامنی مینی چه
 بر سر آمده اجازه بده که قتال نمایم او میگفت ایسته باشید ایسته
 باشید و آن ساعتی را که رسول صلی الله علیه وسلم دوست میداشت
 انتظار میکشید که همراه دشمن مقاتله نماید و ساعت مذکور نزدیک
 زوال است چون آن ساعت سعید نزدیک شد نمان رزم بر اسپ
 خود سوار شده داخل لشکر مسلمانان گردیده و بر هر بیری استیاده
 و عطا و نصیحت میکرد و نوید ظفر داده سخن میفرمود گفت من سه تکیه گفته
 حمله میکنم شما هم هجوم نمائید اگر گشته شدم بعد از من خدیفه رزم امیر شاست
 و بهین طور هفت نفر امین کرده که آخر شان مغیره بود بعد از آن دعا
 نمود خدا یارین خود را عزت و بندگانت را نصرت بده و نمان رزم را اول
 شنیدی از شهدای راه آهن از دین و نصرت بندگان خود بگردان
 و بعضی گفته اند که چنین دعا نمود بار الهی است دعا میکنم که امروز چشمم زلفتی
 که باعث عزت مسلمانان باشد روشن گردان مرا شهیدان ما مردمان از کشید
 این سخن گریه نمودند بعد از آن بر کز خود باز گردیده سه تکیه گفت مسلمانان
 شنیده بهیا حرب شدند خود نمان ابتدا حمله کرده باقی هم هجوم بردند در پیش
 مانند عقاب آواز میکرد خود نمان بقبا و کلاه سفید نشانه دار بود خلاصه

چنان مقاله کردند که مثل آن را کسی شنیده بود و بجز صدای این چیزی
 مسموع نمی شد مسلمین صبر عظیمی کردند تا اینکه خمیان شکست خوردند مابین
 زوال الی سیاحت آنقدر از مشرکین بقتل رسید که تمام معرکه بر از خون
 شده مردمان و بهایم می لغزیدند بعد از آنکه دعای نعمان مستجاب شده چشمش
 بفتح روشن شد بواسطه تیری که در تنی گاهش اصابت نمود از سپ افتاد
 شهید گشت برادرش نعم اورا سجده سجده برداشت و بپوشش اسجد نفی
 سپرد خدیفه بمقام امارت قیام کرده نعم را عوض خود معین نمود مغیره
 گفت بوشید امیر خود را که مسلمانان از مشاهده آن سست نگشته
 قتال نمایند به بینید که خداوند آخر کار ما دشمنان را چه میکند چون تاریکی
 شب آن محط را استیلا نمود کفار شکست خورده عقبخانه چنان آنها را
 گمراه نمود که راه فرار خود را ترک کرده میان آتش های افروخته بودند می
 افتادند هر گاه یک نفر به آتش می افتاد شش دیگر بسببیکه باید کرد یک تید بودند
 می سوختند از طرف دیگر حرکت جدیدی باینکه در عقبش خود انداخته
 بودند اکثریه شان را بقتل رسانید غیر از کسانی که در میدان جنگ گشته
 شدند صد هزار بلکه زیاده تر با آتش تلف گردید بقول بعضی شتا و هزار نفر
 در نایره عذاب راه عدم را پیوند غیر از اندکی که گریخته بودند کسی نجات
 نیافت فیرزان از بن مقتولین بطرف همدان گریخت نعم بن مقرن رم
 اورا تعقیب نموده از طرف مقابل ققاع رم رسید اورا در شسته همدان
 یافتند در آن ساعت از بدختی و ادباز فیرزان و ادی را قاطرها و خسران
 که متحمل بارهای سنگین عسل بودند فرار گرفته مانع عبور آن گشتند بنا بران از کرب
 خود فرود آمده بر کوه بالا رفت ققاع رم پیاده در عقب او بلا شده اورا گرفت
 مسلمانان فیرزان را در آن پشته بقتل رسانید بارهای عسل را رانده گفتند
 اینها هم لشکر نسبت از لشکرهای خداوند و آنموضع را ادی عسل نامیدند
 مشرکان داخل همدان شده مسلمانان هم بهمدان فرود آمده طرف شان را محاصره
 کردند چون خسر سوزم بنو قومه را دید از مسلمانان امان طلبید مسلمین بعد از منظریت
 جوای امیر خود نعمان بن مقرن شده از برادرش محفل استفسار کردند گفت
 اینست امیر شما که خدا تعالی چشمش را بفتح روشن نمود و خاتمه اش را بشهادت
 کرد و شمار لازم است که خدیفه را متابعت نمایند بعد از آنکه مسلمانان مشرکین شکست

حاصل الحاصل
 که از آنست که در آنست که بر آنست
 میورد در هر یک از آنست

دادند و خسل نهادند گردیده آنچه از متاع و اموال جنگ و اناث که در آنجا بود جمع نمودند صاحب تشکده نزد خدیفه آمد و گفت امان میدهی من و اشخاصی را که خواسته باشم در مقابل بیرون نمودن ذخیره که کسری سبب حوادث روزگار در نزد من گذاشته خدیفه گفت آری بعد از آن جوهر نفیسه را در بین دو خریطه خارج کرده تسلیم نمود خدیفه آن دو کیسه را مع خمس غنایم نزد حضرت عمر رضی الله فرستاد و عادت خدیفه را چنان بود که از خمس غنایم برای اشخاصیکه صلاحیت داشت بخشش مینمود و بانی را بتوسط سائب بن افرع بدین منوره میفرستاد سائب حساب دهن و نویسنده ماهری بود حضرت عمر رضی الله عنه او را فرستاده گفته بود اگر خداوند فتح را نصیب شما نمود حصص مسلمانان را تقسیم کرده خمس آنرا به نزد من بیا و اگر هلاک شدی برو که ز بر زمین بهتر است از روی زمین — سائب در راه رسیده بود که چون خدا تعالی فتح را نصیب مسلمانان کرد و آن مرد فارسی دو کیسه جواهر را که ملو از مردار پدید و زبرد و یا قوت بود آورد من بعد از فراغ تقسیم غنایم آن دو کیسه را برداشته نزد حضرت عمر رضی الله عنه رفتم زمانیکه واقعه نهانند حکم خداوند انفصال پذیرفته بشی ازین بین گذشت حضرت عمر رضی الله عنه بیرون شده اضطرابی نمود و انتظار خبر را میکشید درین بین مردی از مسلمانان جهت رفع حوارج بیرون شده پس بدین جهت میگردد سواری را دیده پرسید از کدام طرف می آئی گفت از نهانند خبر فتح آنرا مع شهادت نعمان بن مقرن بیان نمود چون صبح شد و این خبر بحضرت عمر رضی الله عنه رسید او را طلب نموده استفسار کرد بعد از اظهار او فرمود که آن قاصد جن بوده است و آن روز سیم از واقعه بود — بعد از آن قاصد آمده نفتح نهادند حضرت عمر رضی الله عنه اگر اقبشیرا نموده از شهادت نعمان را چیزی نگفت و سائب را گفت فردا که آنروز که قاصد آمده بود حضرت عمر رضی الله عنه بیرون شده منتظر اخبار بود که من رسیدم فرمود چه خبر داری — گفتم خیر یا امیر المؤمنین خدا تعالی بزرگترین فتحی را برایت عنایت نموده — نعمان بن مقرن را شنیدم گردید حضرت عمر رضی الله عنه از استماع خبر شهادت نعمان رضی الله عنه **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** — گفته اینقدر گریست که حلق مبارکش بندگشت و سر خود را چنان فرود آورد که بین دو شانۀ اش ظاهر شد

از مشاهده اینحال گفتم یا امیر المؤمنین دیگر کسی را که از سادات عرب معروف
 باشد آسیبی نرسیده حضرت عمر رضی الله عنه فرمود که آنها ضعیف مسلمانانند
 و کسیکه خداوند او را بشهادت مكرم گردانیده سادات عرب و سپهانشان را
 می شناخت معرفت من در حقشان چه فائده دارد — بعد از آن ویرا
 از دو کیسه جو اهر خبرد اوم فرمود در بیت المال بگذارتا سلم آوری نمایم
 و تو فوراً بکش خود ملحق گرد من بر طبق امرشان عمل نموده رفتم — بعد از
 گذشتن شب علی الصبح رسولی در عقبم فرستاد رسول مذکور تا چندیکه کوفه
 رسیده شتر خود را خوا بانیدم بمن نرسیده در آنوقت او بهم وصول یافته اشتر
 خود را خوا بانیده گفت امیر المؤمنین مرا بطلب تو فرستاده بنا بر این
 همراش بحضور باهر لنور حضرت عمر رضی الله عنه رفتم آنحضرت مرادیده فرمود
 از برایم چه حالت یا سبب گفتم از کدام جهت یا امیر المؤمنین فرمود وی
 بر تو بخداوند قسم شبیکه بطرف کوفه رفتی در عالم خواب دیدم ملائکه مرا بطرف
 آن دو کیسه در حالیکه مانند آتش از آن شعله می بر آید کشیده میگفتند ترا با آن
 داغ میکنم گفتم بزودی آنها را بین مسلمانان تقسیم می نمایم اکنون آن
 دو کیسه را اگر گرفته بمصارف مسلمانان بفروش من کیسه مذکور را در مسجد
 کوفه بمعرض بیع آوردم عمر بن حسرت مخزومی بمبلغ بیست لک هم
 خریده در زمین عجم به چهل لک فروخت — مال کوفه همیشه در تزايد
 بود از اموال غنیمت آنها وند سرهم هر سوار شش هزار و از پیاده و قزاق
 شد مسلمانان فتح آنها وند در فتح الفتوح می نامند چرا که بعد از آن مشیرین
 بجمع آوری موفق نشده تمام شهرها را شان بتصرف مسلمانان آمد — اقباب
 اقبال یزدجرد همیشه رو برو ال بود — چنانچه در هر شهریکه پناه می برد آن
 شهر را مسلمانان استیلا می نمودند تا آنکه در زمان خلافت حضرت عثمان
 رضی الله عنه سنه سی و یکم از هجرت بقتل رسید — تفصیلات انشاء الله
 در آینده بیان خواهد شد.

بیان فتح دینور و ضمینی و غیبی

ابو موسی امیر لشکر اهل بصره که بعد مسلمانان در نهاوند رفته بود پس از مرگ حضرت
 جانب دینور رفته بعد از اقامت بخبر وز برای اهالی آن موضع در بدل قبول بجزیه
 مصالحه نمود از آنجا بشیروان رفته مانند دینور برای اهالیش مصالحه نمود و

دینور
 در سنه سی و یکم
 فتح شد
 و در سنه سی و یکم
 فتح شد
 و در سنه سی و یکم
 فتح شد
 و در سنه سی و یکم
 فتح شد

بن اقرع ثقفی ابطرف ولایت همدان قذف فرستاد او شهر صمیره را بصلاح فتح کرد.

بیان فتح همدان و ماهین و غیبی کا

مشرکان چون از نهادند شکست خوردند و داخل همدان شده نعیم بن مقرن و ققاع بن عمرو ایشان را محاصره نمود خسر بنوم از مشاهده آن حال آمان خواسته خبری قبول کرده از جانب امالی همدان و دستبندی ضامن گردید که مسلمانان به نظر نزد و خود خسر بنوم شخصاً جزیره را داد نماید مسلمانان رهنی شده او و متابعتش را آمان دادند بنا بر آن گرنجخته گان هم نزد او جمع گردیدند در نیوقت خبر استیلا مسلمانان بر همدان به امالی ماهین رسید آنها نیز به خسر بنوم اقتدا کرده جهت استیلا مکتوبی به خدیفه رس نوشتند مطلوبشان اجابت شده متفقاً جزیره را قبول کردند.

بیان فتح اصفهان

امیر المومنین عمر رضی به عنده عبدالله بن عبدالله بن عثمان که مرد شجاع و از اشرف صحابه و صاحب رسوخ انصار بود جانب اصفهان فرستاد ابو موسی را نیز بکمتر تعیین نمود سر کرده لشکر اصفهان همیدان و بر مقدمه جیش شریار بن جاز و به مقرر بود شریار که شخصی سنی بود با جمعیت کلانی در رستاق اصفهان همراه مسلمانان ملاقی شد بعد از جنگ بندی شریار مبارز خواسته عبدالله بن قنار یا حنی بمیدان درآمده او را کشت املی اصفهان بر اثر قتل شریار شکست خوردند و آن قریه شیخ مسمی شد زیرا که در آن موضع شیخ نشان یعنی شریار بقتل رسید و تا اکنون بان اسم یاد میشود لاجرم بدادن آن قریه بمسلمانان مصالحه نمود و این اوله است از صفی که تبصره مسلمانان آمد بعد از آن عبدالله بن عبدالله جانب شریار که اصفهان است رفت و پادشاه اصفهان فاذوسفان بود عبدالله فرود آمده شهر را محاصره کرد و پس از مقاومت فاذوسفان بر اصفهان بدنی صورت مصالحه نمود هر شخصی که مال خود را ادای جزیه نماید اختیار داشته باشد و کسانی که زمین ایشان جبراً گرفته شد نیز داخل صلح باشند و کسیکه سر باززند بر او رهنش متعلق مسلمانان باشد مردم از جیبی برآمده بکرمان رفتند و بجز از سی نفر باقی داخل نمه گردیدند در نیوقت مکتوبی امیر المومنین رسید که عبدالله را بمعاونت سهیل بن عدی مشعر بود تا که در جنگ بر او ایاری نماید لهذا سایب بن اقرع را در اصفهان خلیفه ساخته خود بکرمان فرود آمده بسهیل ملحق شد تا زمانیکه کرمان را فتح نمودند که شرح آن در ضمن فتوحات سینه بیت سهیل میشود.

مهلر جان قذوف

نویسنده فتوحات اسلامی

نویسنده فتوحات اسلامی

نویسنده فتوحات اسلامی

نویسنده فتوحات اسلامی

نویسنده فتوحات اسلامی

نویسنده فتوحات اسلامی

نویسنده فتوحات اسلامی

نویسنده فتوحات اسلامی

بیان فتح ذویلجه

در سال بیست و یکم از هجرت عمر بن العاص عقبه بن نافع راهمرا لشکر از مصر فرستاد او ذویلجه
و عرصه بین آن دو بترقه را بطریق صلح تسلیم گردید

بیان فتح همدان مرتبه ثانی

قبلاً مذکور شد که همدان بدست نعیم بن مقرن و ققاع بن عمرو مفتوح شد لیکن پس از جمعیت
آنها ایالی همدان نقض عهد نموده از جزیه سر باز زدند لهذا در سنه بیست و دو
نعیم بن مقرن ایشان را محاصره کرده طالب صلح شدند همدان را پذیرفته جزیه را
از ایشان قبول نمود بقول بعضی فتح دوم همدان در سنه بیست و چهار بعد از شهادت
حضرت عمر رضی الله عنه وقوع یافته چون مدت شش ماه از شهادت آنحضرت گذشت نعیم
همراه لشکر بزرگی بطرف همدان رفته مقابله شدیدی که با واقعیه نهادند برابری نمود کار
فرما شده کفار شکستناحشی یافتند عده زیادی که بشمار نمی آمد از آنها کشته گردید و برخی
گفته اند چینیکه مغیره بن شعبه در کوفه عامل بود جریر بن عبد الله بجای ابطرف همدان
فرستاد ایالی آن با وی مقابله نموده تیری چشم جریر رسید گفت این راه خداست تعالی
حساب میکند چه باعطا آن صورت هم راز نیت نخبیده بود اکنون آنرا گرفت بعد از آن ماند
نهادند فتح کرد قهر از ایشان را استیلا نمود بقول بعضی فتح همدان بدست خود مغیره انجام
یافت که جریر بر مقدمه لشکرش بود و جمعی میگویند که قرطبه ابن کعب بن عساری از امسلاط

بیان فتح قزوین و زرخان

بعد از فتح همدان مغیره برادر بن عازب راهمرا لشکری بجانب قزوین فرستاد آنها تعلقه
اهر رسیدند بعد از مقابله امان خواستند همدان صلح نموده بطرف قزوین رفت
چون این خبر با ایالی انبار رسید از دیلم استمداد نموده و یلم با ایشان اوعده نصرت دادند
و قتیله مسلمانان بر ایشان رسیدند بمقابله برآمده اهل دیلم بر سر کوه ایستاده دست
خود را بطرف شان دراز می نمودند مردم قزوین از مشاهده آن واقعه مانند اهر
طلبکار صلح گردیدند بعد از آن با دیلمی با مبارزه نمود تا آنکه تسلیم گردیدند و نیز همدان
اهل خیلان و طیلسان جنگیده زرخان را بقبر و غلبه فتح نمود چینیکه ولید بن عقبه
والی کوفه گردید او هم با اهل دیلم خیلان موقان بیرو طیلسان مقابله کرده مرجعت نمود

بیان فتح ری

در سنه بیست و دوم از هجرت نعیم بن مقرن در بغرم غزاجانبی رفت زینبی ابوالفرحان
از ری برآمده بانعیم ملاقی گردیده بر خلاف پادشاه ری که سیادحش بن مهران بن پیرام بود

ذویلجه
موقعیت آنرا با اهر
بعضی موقعیت آنرا
در همدان یکایم راه است
قزوین
فاصله همدان و قزوین
دایره دوازده فرسخ
زرخان
قریب اهر و قزوین
اهلی شهر است
ذویلجه بنادیم او
دیلم با حمله همدان
خیلان نام بلاد است
طیلسان
موقان از آذربایجان
علی بن نعیم استیلا نمود
ری شهر است

طالب صلح گردید و پادشاه از مردم دنیاوند و طبرستان و قومس و جرجان
 مدد خواسته آنها از ترس مسلمانان دعوتش را پذیرفته در کنار کوه قریب شهر
 همراه مسلمانان مقابل شده مقابله کردند زمین بی به نعیم گفت که عده
 آنها زیاد و از شما اندک میباشد لهذا چند نفر از سواران لشکر ایامن بفرست
 تا آنها را از موضعی که اهل بلد ندانند داخل شهر نماید چرا که در اضورت بمقابل
 مقاومت قوتت کرده نمیتوانند نعیم عده از سواران لشکر را در تحت امارت
 منذر برادرزاده خود با او فرستاد زمینیشان را بطریق داخل شهر گردانید که محاصره
 نداشتند بعد از آن نعیم بر ایشان شیون زده اهلای ری از عقب خود نیز آواز
 لشکر شنیده بهر نیت یافتند و مسلمانان عده زیادی از کفار قتل رسانیدند خداوند
 آنقدر غنیمت از ری ایشان داد که از مدین بدست آورده بودند در نیوقت ری
 با نعیم به ری وزین با که بقلبه گرفته بود مصالحه نموده کیفیت را بمصطفی
 و نیز متعهد شد که در عوض در بلادند چیزی بطریق فدیه بدید نعیم را اجابت کرده
 مصالحه نمود بعضی گفته اند که فتح ری در سنه بیست یکم از هجرت واقع یافته.

بیان فتح قومس جوجان طبرستان

چون نعیم بشارت فتح رابع حسن غنایم نزد حضرت عمر رضی الله عنه فرستاد حضرت عمر رضی الله عنه
 بذریعہ مکتوبی ویرا امر نمود که سوید برادر خود را مع هند بن عمر و جمعی دیگره جانب قومس بفرست
 بناز علیه سوید بطرف قومس فرستاد بدون مقابله و مبارزه بصلح آنجا حاضر شد
 کسانی که از قومس طبرستان پناه برده بودند مع مردمان بیابان سوید استیمنان
 فرستاده بدون جزیه بمرآشان صلح نمود بعد از آن جرجان لشکر برده اهلای امروغ
 نیز بر ادای جزیه مصالحه کردند . بعضی گفته اند فتح جرجان در سنه سی ام هجرت
 خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه واقع شده .

بیان فتح طرا بلس غریب و بوقری

در سنه بیست دوم هجرت عمرو ابن العاص از مصر جانب بقره رفته بدادن جزیه بمرآشان
 صلح نمود از آنجا طرف طرا بلس غریب متوجه گشته مدت یکماه محاصره نمود در طرف اینمدت
 مسلمانان ظفر نیافتند و عسکر گاه مسلمانان بطرف شرقی شهر بود روزی مردی از مسلمانان
 بنی مدیج با هفت نفر حربه شکار بیرون شده جانب غری شهر رفته وقت مرحبت بسبب شدت
 گرمی هوا از کنار دریا آمده دیدند که شهر متصل بدین نیست بلکه بین باره شهر و دریا فاصله
 گشاده میباشد بنابراین از همانجا داخل شهر شده بکبیر گفتند و میان از استماع اداز بکبیر

فوق
 از جوجان طبرستان که اکنون
 بازند از قومس
 در سنه سی و دو
 از ری
 از جرجان
 از قومس

طرا بلس غریب واقع
 در انوار قاندر بکار آمد که در سنه
 هجرت پنجاه و پنج بود در سنه
 شصت و هفتاد و یک در سنه
 دویست و یک با سلطان
 بقره یا بر اینک گفته
 طرا بلس

در دن شهرگان کردند که مسلمانان داخل شهر شدند و بجز از کشتی ایشان را بلجا و پناهی نبود
 و قتیکه عمر و مسلمانان آواز تکبیر را شنیدند دیدند که شمشیرها در حرکت است هجوم
 آورده بغلبه داخل شهر شدند و از در میان بجز کسانی که مرکبهای شان سبک بار
 بود کسی نجات نیافت - و قتیکه عمر در جانب طرابلس رفتن بود اهل قلعه سبزه خود را
 محصور ساخته دیدند که قضیه طرابلس بطول انجامیده فتح شد لهذا ایمن گردیدند
 بعد از فتح طرابلس عمر در جانب سبزه متوجه شده صبح در انجا رسیدند ایلی
 سبزه از فتح طرابلس بی خبر بوده در ب قلعه شان مفتوح و مواشی خود را برای حیرا
 بیرون نموده بودند که ناگاه مسلمانان رسیده متعلبانه داخل حصار شان گردیده
 هر قدر اموالیکه بود غنیمت گرفتند - بعد از آن عمر در هر طرف برقه برگشته باعد
 از مردم بر برگه در آن موضع جمع شده بودند با او در بدل سیزده هزار دینار که بطریق
 جزیه به پرد ازند مصالحه نمودند و نیز شرط کردند که در عوض جزیه هر کدام از اولاد
 خود را که مسلمانان خواستند داشته باشند بفروشند

بیان فتح اذربایجان

نعمان بعد از فتح ری سماک بن خرشته انصاری ولیس دابی دجانه راجحه معاود
 بگیر بن عبدالعزیز با فر با ایجان فرستاد بگیر اقبلا عمر با اذربایجان ارسال نموده
 نعمان را بفرستادن خرشته بمعاودت وی امر نمود - هنگامیکه بگیر جانب اذربایجان
 میرفت در کوهها حرمیدان اسفندیار بن فرخ زاد بر سر پتیان هجوم نموده بعد از
 مقاتله اهل فارس منهنز گشته بگیر اسفندیار را اسیر نموده اسفندیار از بگیر رسید
 که آیا صلح را دوست تر میداری یا حرب را فرمود صلح را دوست دارم اسفندیار
 گفت پس مرا در نزد خود نگهدار چه اگر من نزد قوم خود رفته صلح را بر آنها جاری
 نگردا هم برای تو اقامت نمیکند در جبال اطراف خود متفرق گشته کسانی که داخل
 حصار را باشند حصار داری خود را بیایند بنا بر آن او را در نزد خود نگاه داشتند
 تمامی شهر بار ابریز اندکی متصرف شد که در نیوقت سماک بمعاودتش رسید چنانکه
 در امان بود و بگیر جانب خود را فتح و عقبه بن فرقد ایلی خود را تسلط گشته بود بگیر
 بحضرت عمر رضی الله عنه نوشته در رفتن باب اذن خواست حضرت عمر رضی الله عنه او را
 مأذون نموده امر کرد که بر ملک با مفتوحه خود خلیفه مقرر نماید بگیر عقبه بن فرقد را
 خلیفه ساخته داد سماک بن خرشته را بر مواضع که بگیر فتح کرده بود مقرر نمود و عمر
 تمام آذربایجان را بعقبه تفویض کرد - چنانکه عقبه جانب آذربایجان میرفت و بگیر

در این مسیحی شهر سبزه
 مواضع فوق

از سبزه ایجان
 ملک غلبه است از در وقت
 فرستاد عمر بن الخطاب
 حاکم صمدان
 مواضع از نواحی دور
 معراج

اسفندیار را محبوس کرده بود بهرام بن فرخ زاد درین ایام که در مقابل نمود
 بهر میت یافت چون این خبر با سفندیار رسید گفت اکنون صلح کامل و آتش جنگ
 منطقی شد بعد از آن هم برای بکیر مصالحه کرده جمیع امانی اذربایجان صلح
 او را قبول کردند بکیر و عقبه خبر فتح را مع حسن غنائم نزد حضرت عمر رضی الله عنه
 فرستادند.

بیان فتح بایب

باب شهر نزر کسیت که کسری بنا کرده در بین سال بیست و دوم حضرت عمر رضی الله عنه سراقه بن
 عمرو را که ملقب به ذی انور بود امر کرد که بطرف بایب فتنه عبد الرحمن بن ربیعہ با سپاری
 که از جمله اصحاب او در نیز ذی انور میگفتند بر مقدمه لشکر و خدیفه بن سعید غفاری
 و بکیر بن عبد ہدیشی را بر طرفین مقرر نماید و بر اموال غنیمت سلمان بن ربیعہ با سپاری را
 موظف کند بکیر پیشتر از مکتوب حضرت عمر رضی الله عنه جانب بایب فتنه زمان خارج شدن
 سراقه از اذربایجان بشهر بایب رسید و پادشاه انولا شهریار از اولاد اشهریاری
 بود که بنی اسرائیل ابراهیم کرده و در شام جنگ کرده بود چون رعبه الرحمن بن ربیعہ
 در ولایت بایب بطول انجامید شهریار مکتوبی فرستاده طلب امان نمود که کسی غم
 نشود تا بلاقات بیاید عبد الرحمن او را امان داده اجابت کرد چون شهریار بحضور
 آمد گفت من در مقابل دشمنان سکسیرت میباشم که آنها کرده مختلفه بوده حسبند
 هر گاه شما با ما مقابله کنید ایشان بر ایان قوی میگرددند از برای اشخاصی عاقل الاتقیست
 که معاونت کند آنها را بمقابل اشخاصی صاحب حسب از اهل ارض و فتح بلادشان بر
 شما هیچ فائده نیست و شما بر بلاد و گروه من غالب گردیدید من از شما بیایم قوه من
 شما متحد است جزیه ام بشمارید حضرت میدهم و بر آنچه که رضا باشد حاضرم بوجه خبریه چنان سخنی و
 بر ما کنید که در نزد دشمنان ضعیف گردیم عبد الرحمن او را نزد سراقه فرستاد شهریار در چنانچه خود
 کرد سراقه گفته های او را قبول نمود فرمود هر کس که اقامت داشته باشد دشمن محاربه کند باید جزیه بد
 شهریار اجابت نموده سراقه را با جرارد حضرت عمر رضی الله عنه نوشت حضرت اجاز داده تخمین نمودند

بیان فتح موقان

سراقه بعد از فتح بایب بکیر بن عبد ہدیشی و حبیب بن مسلمہ و خدیفه بن اسد و سلمان بن ربیعہ را اجازت
 که به طرف ارضینہ بودند فرستاد بکیر ابطرف موقان و حبیب را جانب تفلیس و خدیفه را سمت جبال
 و سلمان ابطرف دیگر روانه نموده مکتوبی که مشعر بر فتح بایب و سوق نفری مکرور بود حضرت عمر فرستاد چون
 بجزرت مکرر رسید امر سوق نفری بجا آوردن بر او گردان آمده گمان نمود که این کار بر او مشتاق انجام خواهد

برای کوی سردارین
 چون دوام از نیست معنی

موقان دلا بکیر
 از اذربایجان شهریار

تفلیس را
 تاققاز ۱۲

چه مواضع نزدیک کلان و دارای لشکرهای بزرگی بود وقتی که مسلمانان از فتح فارغ گردیدند
 بنادر را حمله نمودند سرافورد ۳ فوت گردیده عبد الرحمن بن ربه را عوض خود خلیفه ساخت
 از خط لشکر ایشان اسلام که فتح نموده بگیرد بود که اهل موقان را نیز دست داده بنبر را
 ایشان باین طریق جاری ساخت که هر شخص با نعلی یکدینار بدو چون خبر فوت سرافورد
 و خلیفه گردانیدنش عبد الرحمن بن ربه را بحضرت عمر ۳ رسید عبد الرحمن ابرو فرج با
 مقرر کرده بغزای ترک امر نمود

بیان شهرهای ترک

چون عمر ۳ عبد الرحمن بن ربه را بغزای ترک مقرر نمود و مردم ترک بلخ و
 اقصی ولایت باینجا آمدند بسیار را تشکیل میدادند عبد الرحمن سپهروان شد
 از ولایات باینجا گذشت شهریار رسید چه اراده داری گفت عزم غزای
 ترک را در بلخ دارم شهریار گفت بهتر آنست که آنها را طرف باز داری بیایند و تو
 در اینجا با ایشان جنگ نمائی عبد الرحمن بن ربه مود - مارا نعلی بنیستیم تا در شهرهای
 آنها با ایشان جنگیم - بخداوند قسم همراه ما مردمانی برشته که اگر امیر بایان اهل
 اذن جنگ دهد اتراک را در روم سرار میدهند گفت آنها که آمدند عبد الرحمن
 فرمود آنها اقوامی هستند که بصحبت رسول آمده و رسیده بر بنیت خالص جمله لشکر
 داخل شده همیشه از برای ایشان فتح است مگر زمانیکه در احوال آنها تغییری پیدا نشود
 پس اهل بلخ در زمان عمر ۳ غرام نموده اهل بلخ گفتند که کسی بفرستد در بالای انداز
 مگر گروهی که ملائکه معاون آنها بوده ایشانرا از مرکز محافظت نماید بنا بران از
 ولایت بلخ کرخیه بجماره محصور گشتند مسلمانان و سواران باشکوه اسلماً
 مظفر و منصور همراه عینیت تا بضمرا حجت کرده کسی از ایشان گشته نشد بعد
 از ان با مسلمانان در زمان خلافت حضرت عثمان ۳ به بلخ غرام نموده مظفر و
 منصور گشتند چنانچه همیشه ظفر همراه شان بود تا اینکه اهل کوفه تغییر پیدا شده اختلاف
 در بین شان کار سرما گشت عبد الرحمن بن ربه با ترکهها جنگیده اتراک او غلبه نمود
 در بیابانها جمع شدند و یکی از ایشان مردی از مسلمانان را بفریبت سیر زده
 بقتل رسانید در میقاتش از نزد وی کرخیه مسلمانان هجوم کردند بعد از مقاتله
 شدیدی ناگاه منادی از هوا ندا کرد صبر کنید که وعده عبد الرحمن بن ربه را
 عبد الرحمن اثر آن صدامقاتله نموده تا شربت شهادت نوشید رایت امارت را
 برادرش سلمان بن ربه گرفته مشغول مقاتله و کارزار گردیده منادی از هوا

۲
 شرح باب
 شهرت و غزای
 از انجا است
 محمدت فرجی
 ۱۴۵

او از داد که ای متابعین مسلمان صبر کنید مسلمان باصحابی و خطاب کرد که ای
شنیدید این خبر را در بعد از آن همراه مسلمانان ابوهریره الدوسی بطرف حیدران
متوجه شده الحبر جان رفتند از نجات دادن جد عبد الرحمن پسیری منع
شان شد و مسلمانان تاکنون بواسطه شهید اطلب باران میمانند .

بیان فتح خراسان

بنابر قول صحیح فتح خراسان در سنه بیست و سه از هجرت واقع گردیده ستمش
این بود که یزد حر بعد از نهیمت اهل بسوا لغرم رفتن بوسه نموده چون به نجا
رسید آبان جاذویه که حکمران ی بود حمله نموده یزد حر در گرفت یزد حر گفت
ای آبان مرا فریب دای آبان در جوابش گفت یزد حر لکن تو ملک خود را
ترک نمودی که اکنون در دست غیرت حالا من میخواهم پسیری نویسم بعد آبان کشته شد
گرفته در کاغذهایش پسیری که خواهرش داشت نوشته پنهان کرده کشته اش را داد یزد حر
عزم صفهان نموده از آنجا بسوی کرمان رفت و کشتی که پرستش میکرد همراهش بود
بعد از آنجا خراسان شد در مرو عبادت خانه برای آتش معیود خود تعمیر نموده متکلم کرد
چه مطهر بود که باقی جسم متعلق اوست و برای هر زمان مکتوب نوشته اهل فارس پیش
کرده نقض عهد نمودند همچنان اهل خیال فیزران بعد از شورش و طغیان عهد شکنی کرد
پس از آن عمر ۳ مسلمانان را داخل شدن بلاد فارس اذن داده برای اصف بن برخیا
که صاحب لو ابوده نوشت تا بطرف خراسان رود جنف همراه تیغ و شکر زیاده
از جانب طبرستان و آن شده خراسان دل نمود و بهرات را بطریق غلبه فتح نمود صحار
خلان عبیدی را خلیفه خسته مطرف پس عبد بن شجر را به نیشابور و حارث بن حسان را بطرف
سمرقند و سواد خود جانب و شاه جان متوجه شد یزد حر از استماع آمدن جنف
طاعت نیاموده بسوی مرو روز شتافته در آنجا مسکن گزید جنف با جیش خود آمده
شاه جان را متصرف گردید چون چاره بر یزد حر شک شد مکتوبی بسوی خاقان
صفد و پادشاه چین نوشته از ایشان مدد خواست پس جنف از مرو شاه جان پیرو
شده حارث سپهرنغان اهل را خلیفه مقرر ساخت در بیوقت شکر زیادی از اهل کوفه بمعا
رسید و بطرف مرو و عسرم نمود چون یزد حر در غلظت آمدن احنف را شنید طاقت وی
طاق شده بلخ گریخت جنف داخل مرو و روز گردید مردم کوفه نزدیکی حبر رسید جنف
بعقبشان آمد مردم کوفه و یزد حر در بلخ طاقی گشته بعد از مبارزه یزد حر منهنم گشته از
نهر عبور نمود در حنف دم کوفه رسیده بلخ را فتح کرده شادمانها نمود حمد خدا تعالی را

که اقلیمت که قاعد ابو
آن مرد در آتش و یزد حر
و غلبت

۱۲
طبرستان

در شهر است از راه
غیاورد سمت قایق
عسرت

شهر مشهور است از
ماد شهرهای خراسان

مؤلف معجم گفته که شهر
از آنجا که در فارس است

کوفه و مرو و نیشابور
خواب سندی در صفحان دارد

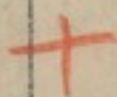
مرو شاه صحاح
این مرد عظیمی است مشهور است

خراسان پس در دین بود
بغداد فتح است ۱۲
معجم البلدان سمرقند
شهر قوم طایفه ای است
مرو روز
شهر است در نیشابور

بجا آوردند فتح بلخ یکی از فتوحات اسلام است که بعد از آن اهل خراسان بی بی مغلوب مسلمانان
 گردیدند از ثواب و زینت آن استان بعضی گریختند و برخی در صلح ثابت شدند حنف از بعضی بن
 در طبرستان خلیفه ساخته عزم مرور نمود و حنف را عمر ۳۰ نوشته حضرت عمر فرمود دست
 داشتند که بین او ایشان در بلخ شش ماه حضرت علی کرم الله وجهه فرمود چرا ای امیر المؤمنین عمر
 گفت که اهل خراسان سه مرتبه بنای عهد خود را خراب میکنند و محمل میشوند مرتبه سوم که باید خراب
 شوند نزد من آن من برای ایشان هر سه بود از اینکه تبصره مسلمانان باشد بنیاد علیه نامه حنف
 نوشت که از نهر عبور نکنید چون یزد حنف بر نیت یافت از نهر عبور نمود خاقان اهل غزنه و
 او را معاونت دادند بنابراین یزد حنف همراه خاقان بطرف خراسان مراجعت کرده
 بلخ فرود آمد و اهل کوفه به مرور و زدن حنف یازگشتند همچنین حنف قصد حنف نموده
 به مرور و زآمدند حنف چون گذر نمودن یزد حنف و خاقان از نهر و آمدن ایشان از سوی خود
 شنید شبی ای حنف بر آمد تا شاید تیر بکشد مفید باشد شنود ناگاه بد و نفر که علف پاک میکرد
 گذشته کی از ایشان فتن خود میگفت که اگر میسر ما را همین کوه تکیه بدید نهر بین ما و دشمنان
 مانند خندق حایل گشته و کوه از عقب سید گردیده و جنگ از یک طرف میشود در آن صورت امید است
 که خداوند ما را اطفر یاب گرداند بعد از آن حنف بازگشته علی الصبح مردم را جمع نمود و هیچ
 همان کوه ایساز کوچ داد و عده متاعیش عمارت بودند از ده هزار اهل بصره و ده هزار از مردم کوفه
 و ترکها هم بر آورد صبح و شام همراه شان جنگید شب گشته میگرفتند یکیشی حنف چینه آگاه شدند
 اصحاب خمی در آمد تا آنکه لشکر خاقان زدیم شد استاد چون قریب صبح بود سواران ترک
 همراه سپر خود بر آمده نواره های خود را اینوا نهادند یکی از ایشان در موضع معین پیاده حنف
 بر او حمل کرده و با یکدیگر کارزار نمودند بالا حنف ۳۰ ویرا بقتل رسانیده پیش از کوفه قیام نمود
 شخص دیگری از ترکان خارج شد همان قسم عمل نمود حنف به آویخته مقتولش ساخت و پیش از کوفه استاد
 شخص سوم بهمان طریق سپرد حنف آزار هم گشته بطرف لشکر خود مراجعت کرد و این وقت
 ترکان بود که ابتدا سه نفر مانند یکدیگر می آمدند و باقی لشکر از عقب شخص سوم اقدام میکرد در آن
 چون نزول سواران خود آمدند آن سه نفر را گشته با خاقان با جوار اب بد فالی گرفته گفت سواران
 گشته شدند و جنگ با عسکریان فایده ندارد بنابراین پس گشتند فردا که آفتاب بر آ
 مسلمانان کسی از ایشان ندیدند و حنف مراجعت خاقان را شنیدند زمانیکه خاقان بطرف مرور
 بمقابل مسلمانان عزم نمود یزد حنف جانب شاه جان حنف عمارت بنیان و همراهش را محصور
 نموده حنف را این از جایش بیرون کرد یزد حنف بعد از جمع نمودن حنف از آنکه مقدار شان
 بسیار بود اراده کرد در بلخ خاقان بلخ شود اهل فارس از او پرسیدند که چه خبرم داری گفت

اراده دارم که نزد خاقان فرستاده باشم یا چنین و م قوش گفتند که این بدسکر است بهتر است
 نزد همین قوم فرستاده ایشان صلح نایم چه آنها اهل این بوده و فادار تراند اگر دشمن مار را در جایی
 بهتر می خود باشیم تصرف نماید بهتر است از اینکه در بلاد دشمن گرفتار باشیم و آنقوم
 دارای این فتوحاتی باشند بزحمت از کوه ایشان امان نمود گفتند پس تیم گنج ایمان خراسان
 باشم خود و اشخاصیکه مارا تصرف نمایند و کنیم نمیکردیم که از بلاد باخاچ شود بزحمت
 این تیم قبول نکرد قوش بکطرف شده مقاومت نمودند و خراسان را در آنجا خود را از دست
 گشتند بعد از آن بزحمت در منبر مانده خاقان ملحق شده از هر کس زد کرده و بفرمانه رفتند
 زمان خلافت حضرت عمر یزدجرد در بلاد ترک و اقامت کرد تا اینکه در عهد عثمان مردم خراسان
 کافر شده با او آغاز مراد و خط نویسی گذاشتند که کیفیت آن در آیه بیان میگردد و بعد از
 هر نیت یزدجرد اهل فارس و خفت آمد صلح کردند و غنیمه و اموال را تسلیم نمودند
 بشهرهای خود مراجعت کرده به بهترین مالی که در زمان کاسره مقصودشان بود
 گشتند بر هر سواری از مسلمانان سهمی مانند سهم یوم قادیسیه رسید بعد از عبور یزدجرد از
 هر خفت به بلخ نزول نموده اهل کوفه شهرهای چهارگانه را اشغال کردند و خفت از آنجا
 در روز آمد خراسان خراسان را به غیرت نوشت زمانیکه یزدجرد و خاقان از شهر عبور
 کردند با رسول خود که بطرف شاه چین سرستاده بود ملاقی شده اشخص گفت که شاه چین از من
 که گوی صفت آن کسانی را که شیار از بلاد شاپورون نموده و حال آنکه می شنوم عده ایشان قلیل و از
 شناخته است غلبه آنها ممکن نیست مگر بجهت صفت خوبی که در آنها و خصلت بدی که بشاست
 شاه چین که سوال کن از من، باره ایشان جواب گویم پرسید انقوم بعد خود فتالی میکنند
 سوال نمود که پیش از آغاز جنگ پسیری بشما میگویند جواب دادم که بلای ما را پس از سه امر دعوت میکنند
 ۱) بقبول دین خود چنانچه اگر قبول نمودیم ما را در منزلت و رتبه خود مساوی میدانند ۲) بدادن
 ۳) برای مقاتله تکلیف نمایند گفت در سرمان بدی بود خود چه سگونه هستند کفتم که فرمان
 بردار تو در رسید ترا تو آمدن پرسید کدام چیز را حلال و چه چیز را حرام میداند او را و قلم
 گفت یا چیزی را که حرام است بر ایشان حلال و چیزی را که حلال است حرام میداند
 کفتم نه گفت این قوم همیشه با ظفر هم آغوش اند تا وقتیکه حلال بدانند حلالهای خود را و حرام بدانند
 خود را از البسه شان سوال کرد او را مطلع ساختم بعد از آن از مراد کسب کاری شان استفسار
 اسبهای عربی شان را صفت کردم گفت خوب حصار است و وصف نمودم اشتران
 ایشان و خوابیدن بر خواستن آنها را بهر دبارهای خود گفت چهار پایان دراز کردن
 همین است و گتولی به یزدجرد نوشته بود رسولش سرستاد که مانعی نیست بر سرستاد

۶
۶
۶
۶



یکسری مرو و اشکاتین درین باشد ملک تو مکر معلوم است که از اخلاق اطوارشان از رسول
 تو نمودم اگر آن گروه قصد کوه پهلاد بیایند لقی سنا هموار خواهند نمود اگر شتران شایسته
 دوش کردند مرا از جایم خارج میکنند لهذا وقتیکه آنها بصفات خود موصوف باشند همراهم
 صلح نما و از صلح کردنشان رضا باش پس در خبر در فرغانه مقیم شد و اولاد کسری نیز
 با او بود حه خاقان عهد نموده بودند چون خبر فتح به عمر رسید مردم را جمع کرده خطبه ایراد نمود
 مکتوب فتح را قرائت کرده خداوند را بوقامت نمودن وعده شش تا گفت فرمود آگاه باشید
 که باد شاه مجوس پلاک شده یک شهر از شهرهای ما متصرف شد میتواند که بمسلمانان
 برسد و بداند که خداوند کذاشته برایش اراضی و اسارا و اموال بجه ایشان تا به بند که چگونه
 عمل نمایند و شاعر خود را بدل نکیند زیرا که خداوند در انصورت بر شما یان عنبر شمارا بدل
 بنماید و من از آمدن آن گروه خوف ندارم مگر از تغییر حال شما

بیان فتح شهر زور و صامغان

عزیز بن قیس که امیر المومنین عمر ۱۲ او را بولایت سلوان مقرر نمود و بود قصد شهر زور و انمود
 بر فتح قادری کردید بعد از آن عقبه بن فرقت در ۳ بعزم غزایه آن موضع رفته پس از مقاومت
 فتح نموده همراه اهالیش بطوریکه با اهل سلوان مصالحت شده بود صلح کرد و در آنجا عقبه
 بود که مسلمانان ایشان مسلمانان آنها از اثر زهر آنها وفات می نمودند و با مردم صامغان و داران
 بدین طریق مصالحت نمود که باج و خراج بدهند و عده زیادی از مردم کرد را نیز قتل رسانید
 به عمر نوشت که فتوح من تا آرزو بایجان رسیده و عمر ۱۳ او را والی
 آرزو بایجان کرد ایند و او هر گاه بن عمر فخر را بر موصل و شهر زور والی
 مقرر نمود و همیشه شهر زور بسته بموصل بود تا اینکه در آخر خلافت با روم

الرشید علییه گردید بیان غنم اگر درین معاص و در ولایت روم

در سال میست دوم از هجرت معاویه رضی الله عنه همراه ده هزار نفر
 داخل روم گردید عده زیادی از مشرکین را بقتل رسانید
 سالم و غنم بازگشت

بیان فتح توج

اهل بصره و امرا که بر اهل فارس معتبر بودند ساریه بن زینم
 کنانی نیشازرا بخله بود بطرف فارس رشتند در آنوقت اهل فارس
 بموضع توج جمع شده بودند مسلمانان به ایشان اعتنا کی نکرد و هر افسر

شهر زور
 در اقلیم چهارم کرده است
 در حال بن اهل و جوان بود
 بن خفاک بنا کرده
 در هجرت

صامغان
 شهرت از شهرهای
 مد و طبرستان
 در هجرت

روم
 کوره از اقصیت که شهر را در آنجا
 نام آن نامیده میشود
 توج
 از فارس است که بایجان
 در هجرت

بموضع مامور نسیه خود متوجه شد چون اهل فارس از قدم مسلمانان مطلع شدند بطرف ولایات خود مانند آنها متفرق گشتند - و این بقدرت اول شکست آنها بود مجاشع بن مسعود سلمی قصد شاپور وارد شیر را نموده در توج با کفار طاقان کشته مقاتله نمودند و اهل فارس نیز میت یافته مسلمانان عده کثیری از ایشان را قتل رسانیده هر قدر اموالی که در لشکر آنها بود غنیمت گرفتند - شهر توج را بعد از محاصره فتح کرده تقریبا زیادی را بقتل رسانیده آنچه امتعه که در آنجا بود نیز غنیمت گرفتند این فتح دوم توج و در سنه میت سوم وقوع یافته مرآتیه او را قبل بیان نمودیم که سوق داد عسکر خود را علاء حضرت می از راه کسره در زمان خلافت بعد از آن که ساسانیان مقرر شده بودند جزیری را قبول نموده مراجعت اقامت کردند و مجاشع بشارت فتح تراسع جمش عنایم خدمت مسلمانان فرستاد.

بیان فتح اصطخر و جور و غیره

حضرت عیسی و قتیبه که رفتن لایات فارس را اذن داده بود لواء ترتیب داده و بر کوه سیری لواء می معین کرده را بیت اصطخر را عثمان بن ابی العاص سپه بهداد رسالت و سوم از هجرت عثمان بجانب اصطخر رفته با اهل آن در جور ملاقاتی گشته مخالفین را به میت دادند بعد از آن مسلمانان ابتداء جور و پس از آن اصطخر را فتح نموده عده بسیار را از ایشان بقتل رسانیدند و بقیه گریخته گان را عثمان به ادای جزیه و ذمه دعوت نموده هر چند جزیری را قبول نموده باز گردیدند عثمان اموال غنیمت را گرفت و انباز مشرکین جمع نموده بود جمش انرا بفرستاده و باقی او را بدین تقسیم نمود که جزیره و نونند جان را فتح نمود ارض نونند جان را متصرف گشت و شیراز و آذربایجان را همراه ابو موسی فتح کرد نیز به او اخیس را فتح نمود بعد از آن عثمان قصد حجاب را نموده در حرم با اهل فارس ملاقاتی گشته کفار را از داده حرم را فتح نمود در آخر خلافت حضرت عیسی و ابتداء ای عثمان شهرک - از تحت اطاقت مسلمان بر آمده بنای بغاوت را گذاشت عثمان بن ابی العاص سپه خود را بخار به فرستاده از جانب بصره نیز پیشی در تحت امارت عبید الله بن معمر بن شیبلی بن معبد بدیش رسیده در زمین فارس با طاقیان ملاقاتی گشته شهرک شققا درین معرکه بوده با سپه خود گفتگو میکرد که ای لشکر من غذا را در حیا بخوریم یا در شهرک (د) تقریب را نیز شهرک میگفتند که بفاصله سه فرسنگ از معرکه مسافت داشت پس گفت اگر ما را بگذارند در اینجا نماندیم و نه در شهرک بلکه در سننزل نماندیم

اصطخر
شیراز
بیت
توج

شیراز
بیت
توج
اصطخر

شیراز
بیت
توج
اصطخر

شیراز
بیت
توج
اصطخر

شیراز
بیت
توج
اصطخر

لیکن گمان میکنیم که ما را واگذار شوند بنموز از مخالفه فارغ نشد بودند که مسلمانان جنگ را
 نموده مقاتله شدیدی کار شد شهرک و پسران راه عده زیادی قتل رسیدند قاتل شهرک حکم
 بنانی العاص برادر عثمان بود بعضی میگویند که سواران امجدی را و حمله کرده چنان تیر زدند
 که درود حیات نمود پسر شهرک حتمه اشقام پدر سواران خود سواران او مقتول ساخت اهل فارس
 منترم شده در شهر شاپور محصور گشتند و پادشاه ساپور موسوم بر اربلان از طرف اهل بخارا
 مصالحه نمود ابو صفره پدر جلیب درین شهر اسلام بوده روایت شده که بعد از معامیر جان شکر
 که از بصره حتمه معاونت آمده بود برایش خبر رسید که از زبان راه فریب دارد لهذا بعد از آن
 گفت که ما یلم را همان نموده طعامی بر اصحاب تهیه کرده گاویراکشته استخوانهایش را در ظرفی جدا کرد
 بگذار زیر آغوش دلم مغزهای آن را بیرون کرده گوشت آنها را پنداندن بگیرم از زبان سرسوده
 بعد از آن را بجای آورده طعامی مهیا ساخته استخوانها را در ظرفی علیی ترده بعد از آنکه داشت
 بعد از آن استخوانها را که پتبر شکسته می شد بدست خود شکستند مغزها را
 میگرفت و او از قوی ترین دمان بود چون از زبان این فرجیت و شجاعت او را دید بزحمت
 قدمایش را بوسه داده گفت این مقامیست که هر کس باید تویانه او هم برایش معاهد نمود

پایان فتح نسا و دارا بجز

قبلاً مذکور شد که عمر ۳۰ ساله او را ترتیب داده باشا صیکه مازون بر فتن بلاد فارس دند سیر
 از آنجمله لوانی را بساریه بن زینم کنانی حتمه غرام نمودن اهل نسا و دارا بجز داده در سنه سی و سوم
 خساریه بجانب شان رفته شکر کین محاصره نمود و آنها درین محاصره معاونت خواسته اگر اد
 بدیشان آمده کار مسلمانان دشوار شد چه جمعیت های کشیری از اطراف
 و جوانب بجزت معاونت کرد آمده بودند حضرت عمر ۳۰ صورت آن
 بخواب دید که در نسلان ساعت از روز چنین حس کرد که بوده بر عده
 مخالفین نیز وقوف یافت فردا مسلمانان را ندا کرد که الصلوات
 جامعه - چون مسلمانان جمع شدند حضرت عمر ۳۰ در آن ساعتی که در آن
 را بخواب دیده بود که ساریه و مسلمانان درین محاصره اقرب کوهی
 بوده که اگر در صحرا اقامت میکردند شکر فارس اطراف
 شان را احاطه نموده از هر طرف هجوم می نمودند لیکن اگر
 بکوه تکیه می نمودند در آن صورت کفار بدون از یک طرف
 مقابلت کرده نمیتوانستند - چون واقعه بحضرت عمر رضی الله
 تعالی عنیه معاینه گردیده بود به منبر برآمده گفت ای مسلمانان

فصل
 در بیان فتح نسا و دارا بجز
 و در بیان فتح فارس

کیفیت یاریه و شکر فارس را بخوابیده ام صورت واقعه را بیان کرده در
 این خطبه خواندن شیر یاد زد که یاساریه بن زینم ایچیل، ایچیل یعنی ای یاساریه
 بطرف کوه بشتاب بعد از آن متوجه مردمان شده منمودند که خداوند را
 شکر بپسندت شاید که بعضی از ایشان سخمر را یاریه برسانند یاریه و شکر بیان
 انهدار استنوده بطرف کوه شتافته متفانه کردند تا اینکه حجتی نه یعنی الهی که
 منهرم نمود همچنان در کتاب کامل که تصنیف ابن شیر می باشد و از بابی حدیثی است
 صحیح این واقعه روایت شده از جمله آنست که این قصه را روایت نمودند یوسف
 و ابو نعیم، و ابن مردویه، و لا لکای، و ابن اسرانی، و خطیب میباشند اگر چه
 روایاتشان لفظاً مختلف است لیکن معنی قریب میباشند منجر روایتی است که
 این سمر است که فرمود عمر فرستاد لشکر را و مردی موسوم یاساریه را پیش
 امیر ساخت روزی خطبه میخواند و در همین خطبه خواندن سه مرتبه ندا کرد که یاساریه ایچیل
 بعد از آن رسولی آمده عمر از وی استفسار کرده رسول بجواب گفت که ما شکست
 خورده بودیم ناگاه سه مرتبه او را بر آستینم میکفت یاساریه ایچیل بعد از آن
 بگوه رسانیدیم و خدا بی تعالی کفار را منهرم و مغلوب گردانید روایت شده است
 که در همین ایچیل سمر یاریه را در تبر از برایش گفتند تو ساریه را از اینجا ندای میکنی و
 حال آنکه آن کوه در نهانند که از ولایات عجم است و در روایت دیگر از این سمر
 که عمر در روز جمعه خطبه میخواند و در همین خطبه او را حالتی عارض شده منمودیاساریه
 ایچیل من استرعی الذی بطنلم یعنی ای یاریه بطرف کوه بشتاب کسیکه گرگ را
 شبان برود نباید ظلم کرده است چون عمر درین خطبه این کلمات را فرمود
 مردمان بعضی بر بعضی نظر نموده حضرت علی کرم الله وجهه گفت در این سخن
 حکمی خواهد بود بعد از سمر ایچیل از وی سوال نمودند فرمود که بخاطرم افتاد مشیرین
 برادران ما را شکست داده اند در شان کبوری می باشد که اگر در آنجا استقامت
 کنند شکر فارس از بطرفت به ایشان مقابل میشوند و اگر از آن کوه تها و بگریزند
 هلاک میگرددنی اختیار این سخنانی را که شنیدید از من صادر شد بعد از مدت یکماه
 و دهند از جانب شکر آمده بیان نمود که آنصوت است در همان روز شنیده بطرف کوه
 و خدا بی تعالی از بر بیان فتح نمود عمر چارتن گفته که در روز جمعه خطبه میخواند ناگاه خطبه را ترک گفت و
 سه مرتبه فرمود یاساریه ایچیل بعد از آن خطبه خود را حجتی که بعضی گویند و روایت است
 بن عوف که عمر بر او الطینان داشت داخل شد و سمر را گفت که مردمان سمر

درین خطبه او آرموده یا ساریه ایچیل این چه معنی دارد عمر ۳۳ بود قسم بخدا چون احوال
 مسلمانان را دیدم که در نزد کوهی همتانگی نمودند و لشکر فارس از طرف مقابل عقب
 برایشان هجوم میکشید خود را نگاه داشته بودند و اختیار فریاد زدوم که یا ساریه ایچیل تا
 اینکه بکوه ملحق نشوند مدتی نگذشت که رسولی آمده مکتوب ساریه را آورد که به این مضمون بود
 که در روز جمعه با کفار طاقی شده مقاتله نمودیم تا اینکه وقت نماز جمعه او آرزو داشتیدیم
 نه اگر یا ساریه ایچیل دوم تبه - لهذا بجانب کوه ملحق گردیده بردشنان غالب
 گشتیم و همتخانه تعالی ما را فتح داده گشتی به شانرا بقتل رسانید - بعد از آن
 که ساریه بکوه طغنه میزدند - کفشد که بگذارد این شخص را زیرا که کارش را خدا سزا
 بعد از آنکه لشکر فارس - اموال غنیمت را جمع نموده درین آن خبر بطیعه معلوم
 از جوهری یافتند ساریه را مسلمانان خواهش نمود که دانه های قیمتی را
 بدو بخشند مسلمانان اجابت کردند - ساریه آن جوهرات را بحضرت
 عمر ۳۳ رسانید چون رسول ساریه رسید عمر ۳۳ مردمان را طعام میداد او را خوردن
 طعام امر نمود شسته طعام خورد - وقتی که عمر ۳۳ بخانه مراجعت نمود او هم در عقب
 وی روان شد عمر ۳۳ گمان کرد از طعام سیر نشده - بنابراین او را در خانه
 برده غذای مستزاده خود را که عبارت از نان و زیت و نمک میداد
 کرده بود نزدش آورده بایگه بگفتن سائل کردند - چون از خوردن غذا
 فارغ شد گفت یا امیر المؤمنین من رسول ساریه میباشم عمر ۳۳
 منرمود - مرجا ایها و او را در نزد خود نشاند از مسلمانان
 استفسار کرد آن مرد رسول خبر مسلمانان را بیان نمود
 گفت این خبر بطیعه را که درین آن دانه های قیمتی است - ساریه
 رضی الله عنه بشما رسانده حضرت عمر رضی الله عنه منرمود قبول میکنم
 ترا لازم است که این را پس به بری تا بر شکر تقسیم نماید
 و او را از نزد خود خارج نمود رسول گفت یا امیر المؤمنین شتر
 خود را لاخبر نموده به مهید بخشش تر عرض کردم پس پیوسته
 گوید برایم غنای منرا که کفایت شتر هم را بناید عمر رضی الله تعالی عنه
 کفایتش را به یکی از شتران صدقه عوض نمایند
 رسول ساریه معضوب و مسرور مراجعت نمود
 تا بیرون از وی سوال نمودند که درین واقعه آوازی شنیدید گفت آری یا ساریه ایچیل

استماع نمودیم و نزدیک بود هلاک گردیم که بکوه پناه گرفته بر دشمنان غالب شدیم و خداوند ما را فتح داد.

بیان فتح کرمان

سهیل بن عبدی که حامل لوای کرمان بود - و بر فتح و غنای نمودن آن موضع مامور بود در سال بیست سوم بطرف کرمان عزیمت نمود عبد الله بن عبد الله بن عثمان بن ابی و ملحق گشته اهل کرمان هم از مردم قفقز معاونت خواستند لشکر اسلام قریب زمین کرمان با کفار طائی شده خدا تعالی لشکران امهرزم و مغلوب ساخته مسلمانان راه ایشانرا گرفتند سیر بن عمرو عجمی حاکم آنرا تقبل رسانیده در همان روز عمرو از طرف قری و عبد الله بن عبد الله از راه بیابان بجزفت داخل شده غنایم بسیاری مسلمانانرا شتر و گوسفند حاصل شده آنها را با اعتبار بیت تقسیم نمودند چرا که شتران بختی نسبت بشتهران عربی بزرگتر و ذی قیمت تر بودند و نیز از تفاوت حصه بعضی بر بعضی پذیردند و بعمر مکتولی در موضوع تقسیم غنایم از حیث قیمت نوشتند - امر نمود که زیادتی قیمت بختی محسوب نگردد.

بیان فتح سجستان

در همین تقسیم لواء با عمر لوائی سجستان را به عاصم بن عمرو داده او را بر فتح سجستان امر نمود و این واقعه هم در سال بیست سوم وقوع یافته عاصم بموضع مامور فی خود متوجه شد عبد الله بن عمر نیز با وی ملحق شده در قریب سجستان همراه اهل آن طائی شدند مسلمانان بعد از مبارزه و محاربه اهل سجستان را بهر بیت داده تعاقب نمودند و آنها را در زرنج و محرو که از زمین سجستان محاصره نمودند محصورین در بدل زرنج و اراضی هم صرفه مسلمانان طلب صلح گردیدند بشرط نمودند که صحابه ای شان از آمدن مسلمانان محفوظ باشد که مبادا آنها ضرر برسد و در مصالحت خود منفعل گردند مسلمانان بعد از آن از زمین صحابه ای محفوظشان چنانچه در زرنج تا که تقصیر عهد نشود اهل سجستان هم بدان سراج ثابت ماندند سجستان از خراسان بزرگتر بود همیشه اهل شده بود و با اهل آنجا

بیان فتح کرمان

حکیم بن عمر تظلمی که لوائی کرمان او داده شد بود بجانب کرمان روان شد این واقعه نیز در سال بیست سوم واقع گردیده شهاب بن مخلوق و سهیل بن عمرو و عبد الله بن عثمان بن ابی و ملحق شده رفتند تا اینکه بنهر رسیدند اهل کرمان نیز در کنار نهر بوده پادشاه شان از ملک ستم مدد طلبیدند و دو ملک ستم کشی بکثیری بمعاونت ستم ستاد مسلمانان با آنها طائی گشته متقابل نمودند تا اینکه خدا تعالی کفار را بهر بیت داده که ششریه شان در معرکه حاکم قتل رسیدند

کرمان

طایفه مشهوره باجه ستم کشی
بیت بی فارس با کرمان بیجا
و خراسان و مجبور

عزیمت و لاسا
بیت بی فارس با کرمان بیجا
بان

باجه کلانیت بی آن
استهشاد و فتح خجند
مسلح بود بپستیان

بیت با اعمال ستم
کرمان

در

مسلمانان

مسلمانان باقی شازان تقیب نموده مدت چند روز مشرکان را میکشیدند تا اینکه آنها را به نهر رسانیدند
 و بعد از آن مسلمین پس مکران مراجعت نموده حکم به خیر فتح را بموضع غنائم بدریوه صحار عبدی
 بفرستاده وقتیکه صحابی بدین منوره رسید عمر به کیفیت مکران را از وی سوال نمود
 گفت یا امیر المؤمنین مکران سرزنی است که بهوارین جهان را بشنید و شمشیر خراوم در دست
 دلاور است شمشیرش قلیل شمشیرش کثیر بسیار در آنجا اندک و خیر اندک ضایع است یا و
 آن از خودش تراست عمر فرمود که تو هیچ کونیده یا مجرب بخداوند قسم شک من برگزید و رای
 از تو انگند و بسپیل حکم من نوشت کسی از مسلمانان تیا و ز تمانید و فیلهای خود را که غنیمت
 گرفته در بلاد مسلمانان قیمت از باغازیان تقسیم نمایند.

بیان فتح پسیروز و ابوز

چون شکر اسلام بشهر متفرق شد جمعیت زیادی از اکراد در ولایتی وز جمع کرد و عمر ابو موسی
 را بفرستاد و آنرا در آنجا بفرستاد تا مشرکین مسلمانان از عقب هجوم نمایند
 و خوف نمودند که مبارک بعضی از شکر اسلام هلاک گردد و یاد اجعت نمایند فتن ابو موسی بطول انجام
 کرد و پیروز گرد آمدند و ابو موسی رفته بمقابلشان سنه و دادند در راه رمضان بین نهر تیری
 و منازر پیکه گیر ملاقی گشته مهاجرین زیاد که خوشبوئی نموده بود بر خواسته مسلمانان را بخورد
 روزه تا یکد نموده روزی خود را افطار کرده بمقاتله عیش شدند و مهاجره در حین مقاتله
 شهید شد و حقتعالی مشرکان را استضعیف کرد اند تا آنکه محصور گشتند و پس بن زیاد
 بر اجه مهاجره را اثر شهادت برادر خود جنس شدید نموده ابو موسی بروی رقت آورد
 او را بر شکر خلیفه ساخت بعد از آن خود ابو موسی پسر و ن شده رفت تا بمسلمانان
 جبارا محصره داشتند ملحق گردیده بعد از فتح آن موضع به بصره مراجعت نمود و پس بن
 زیاد حارلی پیروز و نهر تیری افش نمودند اموال شازان غنیمت گرفت.

بیان قصه سلمه بن قیس الاشجعی و اکراد

چون نزد حضرت عمر رضی الله عنه شکر از مسلمین جمع گردید - شخص عالم
 و فقیهی را بر ایشان امیری ساخت - لهذا سلمه بن قیس الاشجعی را
 به امارت شکر مقرر نموده گفت برو با کفار در راه خدا بتعالی مقاتله
 کن هر گاه با دشمن ملاقی شدی ایشان را بدین اسلام دعوت کن
 اگر اجابت نموده بدار خود ثابت شدند زکوة بر ایشان
 واجب شده و از مال غنیمت برایشان حقی نیست و اگر
 با شما بسمرایی کردند مانند شما منیر در مال غنیمت ذی حق بوده

عمر ابو موسی
 ابوطیب
 ابوز
 نام کرده است در فارس

ضرر ایشان ضرر شماست اگر اسلام را قبول نموده سر باز زدند پس ایشان
 بدان جنس بریه دعوت نماید در صورت مخالفت جنس بریه مقاتلان همراهشان و
 اگر محصور گشتند در خواست سر و آمدن نمودند بر حکم و عهد خدا تعالی اجابت
 نکنند چه شما نمیدانید که آیا حکم و عهد خدا تعالی و رسول او را همراهشان بطریق
 صواب است آن سر میرسانید یا خیر فریب نکنید و طغیان از انکسید و مثل شما نیست
 ایشان را - و صایار ابدل و جان شنیده رفتند تا اینکه بجای از یهودانان کرد ملاقاتی
 آنها را به اسلام و جنس بریه دعوت کردند قبول نمودند مقاتله کرده ایشان را منبرم
 مقاتلین را تقبل رسانیدند دریه شاز انکهداشته درین خود قسمت نمودند سلمه جوی
 درین حقه دیده از مسلمانان استرضا حاصل نموده به امیر المومنین عمر فرستاد
 بشارت فتح را و حقه را همراه گرفته نزد عمر آمده آنحضرت از امر مسلمین پرسید یکایک
 گفت تا آنکه از حقه جوی سر خبر داده امیر المومنین نهایت شدت بروی غضب
 نموده امر نموده که حقه را بگردان آورند و سر نموده که اگر باخیر کردی و پیش از تو
 مردمان متفرق شده بودند و به ایشان سلمه درست تقیم کرده بود جنس بری
 خود را خواهی بد قاصد شتاب حقه را گرفته رفت تا اینکه سلمه رسید گفت
 بیان نموده سلمه جواهرات را فروخته به شکر بیان تقیم نمود گفتی که بیست هزار قیمت
 بی بیخ دریم سر و خشمی شد در همین ستم معاویه را بار و میان غنای خود و محققان
 من صالح فتح گردید در اینجا فتوحات زمان خلافت امیر المومنین صحابه اشتهار رسید چهار ماه از نسبت
 در بیعت باقی مانده بود که آنحضرت شهید گردید رضی الله تعالی عنه مدت خلافت ایشان ده سال و شش
 و چهار روز بود قصه شهادت ایشان مشهور است که حاجت بیان دارد ابوالاعلی از عمار بن یاسر روایت کرده که
 رسول اصلی الله علیه و سلم فرمود احوال جبرئیل آمده گفتم از فضایل عمر بر ایم حدیث کن گفت اگر بیان فضیلتهای
 تمام مدتی که نوح علیه السلام درین قوم خود بود کفایت نمیکند و در عرصه آندت تمام نخواهند و عمر
 خصلت حسن است از حسنات ابو بکر و با باشد که عقول قاصره از کثر فضایل عمر است بعد از
 لیکن شخصیک صاحب بصیرت باشد و غور کند در سیرتیکه خدا تعالی عمر خاص گردانید و از فضایلیکه در نفس مبارک او بود
 که خداوند بدست او جاری ساخته و اشیا نیکه بواسطه او بر مسلمانان حاصل شد و در ابتدا اسلام باو عزیز گردید و کثرت
 از جن جن جلاله بدرجه وی مستوح ساخت و اینکه علم کثرت و اسلام وسعت پیدا کرد برای او و اصح میگردد هرگز
 تری حضرت عمر را بی روز قیامت برای اهل اسلام حاصل شد همه از فضایل حسنات او بوده و خدا تعالی فرمود
 برای وی مانند نزد ایشان و این فضیلت بزرگی است که امکان ضبط و شمار را ندارد اگر چه بنده بقدر توان
 علیه السلام درین قوم خود بود رنگ نماید عمر بن امام احمد در روایتی که خود از آنس ایت است و که رسول الله فرمود

از عمر

از استخاره در محبت پی بگردم امیدوارم چنانچه که در کفشن لاله الائمة امیدوارم پاشم ابو زهره در اینست
 اینک رسول الله فرمود عمر با من و من با عمر و حق بعد از من با عمر است هر جا که با او این مانند آن نمی آید رسول الله
 در باره حضرت علی فرمود (و ادا التمی مده حیث داری یعنی حق با علی میگردد هر جا که گرد و هر کدام از عمر و علی در حق بودند
 از جهت حضرت علی با حضرات خلفا ثلاثه که پیش از او بودند منازعه نکرد چون میدادند آنها با حق اند حضرت علی
 با ایشان بود چون نبوت خلافت بی سید منازعه کردند مقاتله کرد با کسیکه همایش منازعه نمود پس صحیح نیست
 نسبت کرده شود با او که سکوت در زین با حضرات خلفا ثلاثه بطریق تقیبه بود جاه الله من بحجابات فی ذین
 والله سبحانه و تعالی اعلم

بیان منتهی حیات در زمان خلافت حضرت عثمان

بن عثمان رضی الله تعالی عنه

سپت برای حضرت عثمان روز اوایل محرم سنه بیست چهار هجری بود مغیره بن شعبه را
 از کوفه معسزل نموده سعد بن ابی وقاص ابرق را فرموده و عمر و ابی کرد ایند چه عمر گفته بود
 که حلیقه بعد از خود را وصیت می نماید که عامل سازد سعد را چه من او را چته بدی و خیانت و نزل
 نکردم پس اول عالمی که عثمان فرستاد سعد بود

اسکندریه
بیت فیروز از اسکندریه

بیان مخالفت اهل اسکندریه

در سال بیست پنجم از هجرت اهل اسکندریه مخالفت و نقض عهد نمودند چرا فتح کردن مسلمانان
 اسکندریه را بر رومیان گران آمده گمان کردند که بعد از آمدن اسکندریه از تصرف شما
 دیگر امکان اقامت شهر نمی دارند پس و میان که داخل شهر اسکندریه بودند نامه نوشتند
 آنها را بشکستن عهد دعوت کردند رومیان سکونه شهر اجابت نمود و لشکر بسیاری از
 تیرهای شهر روان شد و امیر ایشان (منویل نخعی) بود تمام رومیان داخل شهر همراه
 شان اتفاق کردند مگر مقوقس که بصلح خود ثابت ماند چون خبر بعمر و بن العاص رسید بطریق
 ایشان رفته با یکدیگر ملاقی گشتند بعد از مقاتله شدیدی اهل روم شکست خوردند و بگریز
 نهادند مسلمانان تعقیب ایشان را نموده داخل اسکندریه شدند جماعت بزرگی از آنها را
 در شهر قتل رسانیدند که منویل نخعی از آن جمله بود اهل روم حین آمدن از اسکندریه ما نهایی
 اهل شریه را گرفته بعضی موافقت برخی مخالفت کردند چون مسلمانان ظفر یافتند اهل
 قریه تا نیکه مخالفت نموده بودند نزد عمر و بن العاص آمده اهل روم بهایم و اموال ما را بزرگتر
 و ما شمارا مخالفت کرده فرمان بردار بودیم بعد از آن همه اموال خود را شناخته و شاهد بر پا
 نموده گرفته عمر و دیوار اسکندریه را منهدم ساختند شهر را بی دیوار گذاشتند در همین سنه
 به سعد بن ابی وقاص خبر رسید که اهل رومی نقض عهد نموده اند بسوی شما لشکر

فرستاده مصالحه نمودند و نیز با دلم جنگیده مراجعت کردند .

بیان صلح ارمینه و آذربایجان

در همین سن اهل آذربایجان تقاضای صلح نمودند حضرت عثمان ولید بن عقبه بن عقیق را از کوفه نفرستادند و
 امر نمود سبب ولایت ولید در کوفه این بود که سعد در کوفه همراه عبد ابن مسعود خاصمه نمود عثمان موعظ را
 چشمه خاصمه مصلحت است ولید را عوض دی کوفه والی ساختند و او بمقاتله آذربایجان آمد و بعد
 شپیل لامنی مقدمه لشکر بود اهل موغان پیر و طلیکان را غارت کرده و فرستادند اموال شانرا غنیمت
 اولاد شانرا اسیر گردانید اهل آذربایجان طلب صلح نمودند و در بدل رشتند هزار در هم مصالحه نمودند
 معین اقبس که در بعد از آن لشکر را پراکنده نموده سلمان بن ریحی با اهل ابریاست و از ده هزار جا این
 فرستاد چون با ارمینه رسید اهل آنرا مقتول ماسود و غارت کرده اموال شانرا غنیمت گرفته و چون
 نزد ولید آمد ولید که فرسخ گردیده و غنیمت گرفته بود بطرف کوفه از راه موصل بسیار گردید تا اینکه
 نزول نمود مکتوب حضرت عثمان در آنجا بود که معاویه بن ابی سفیان را خبر داده
 بر اینکه روم لشکر فراوانی بر بالای سلسله نهر شاده رای من اینست که برادران شان اهل کوفه
 آنها را مدد دهند لهذا مددکاری و دلیر بر ابا هشت تا به هزار نفر از آنجا که نامه من بتو میرسد
 طائفه روم بفرست و اسلام چون مکتوب حضرت عثمان بولید رسید از کیفیت مردم را مطلع
 گردانید و ایشانرا به عزت نمود سلمان ابن ریحی با اهل ابریا هشت هزار اهل کوفه نمود
 روم گردیده رفت و اهل شام را با خود همراه ساخته داخل زمین روم گردید بعد از آن غارت کنان
 داخل روم شده آنچه میخواستند غنیمت گرفته آشوری از بلاد رافضی کردند بعضی گفته اند که
 سلمان بن ریحی را معاویه دست حبس بن مسلم فرستاد سعد بن عاص بوده
 در زمانیکه والی کوفه بود بعد از عزل شدن ولید و سبب آن فرستادن مکتوب
 عثمان را بجانب معاویه بود بدین مضمون که حبس بن مسلم را همراه اهل شام جانب
 ارمینه بفرست چنان ارمینه که باز با ابریا است پس متوجه ارمینه شده به قالی قلاب
 معاش را برایشان شک گردانید بر فرار خود یاد دادن خبریه طلب امان نمودند حبس
 امان شانرا پذیرفته بسیاری آنها فرار نموده بشهرهای روم متفرق گردیدند حبس بن مسلم
 با ابریا خود مدت یکماه در آنجا اقامت نموده برایش خبر رسید که سرسنگ ملک ابریا
 قس بر سر راه هشتاد هزار از لشکریان روم متوجه او گردیده و نام سرسنگ ملک ابریا
 مورریان بود و ملک ابریا قس چهارست از شهرهای بود که بعد از آن است اولاد سلطان
 قلع ابریا قس را در آن شهر طایفه و سیواس و افسری و قونیه و شهرهای دیگر متصل است
 فتح قس طایفه نایب از چپ طایفه نایب از راست و او معاویه عثمان نوشته حضرت مکتوبی به سعید بن العاص فرستاد

از بیایجان ملک ساسانی
 که در آن تیرت است
 ولایت موغان
 از بیایجان
 در شرق موغان
 موصل
 ابریا قس
 سیرس، و افسری
 قونیه از شهرهای
 ارمینه است
 مورریان
 در آنجا قونیه است

ملک شیروان و باقی لوک جبال و اهل سقط و شبران و مدینه البناد غیر از آنکه در عراق است بلکه این نیزه کابل است
مطلب آن با سلطان مصالحه نمود.

بیان غزوه کردن معاویه در روم

معاویه در سنه ۲۵ با اهل روم غزاه نمود چون به غموریه که مسیحی بود و ساست رسید بلاد بین انطاکیه و طرسوس را
یا شامه جماعت کیشیری از اهل شام و سبیره را در آن شهر متاخرین اجعت بر آن گذاشتند و زمین را در آن
مقتله اهل مخالفه فرستاد و سکنه را در آن غازیها را امر نمودند بر طبق اولد معاویه عمل نمود و وقت
مراجعت تمام قلعه را تا انطاکیه ویران کرد.

بیان غزوه ای افریقه

در همین سال ۲۵ عمر بن العاص را عهده آمد بن سعد بن ابی سرح را حسب الامر رسید نا عثمان را
اطراف سبیره فرستاد عهده از شکر گوید چون بموضع مامور فیه خود رفت عمر بن
العاص شکر را برد و او فرستاد عهده بعد از مراجعت غزوه مذکور از حضرت عثمان را
در غزاه نمودن سبیره اذن خواسته و عثمان اجابت نمود.

بیان غزوه کابل

در همین سنه عثمان عهده را بطرف کابل که از توابعات سبستان است فرستاد و او را
آبشار را تبلیغ نمود و بقولی کابل از حصار اسان بزرگتر بود بعد از وفات معاویه اهل آن بسیار

بیان فتح افریقه

قبلاً بیان شد که بن ابی سرح در غزاه کردن سبیره از حضرت عثمان اذن خواسته عثمان
اجازه داده و عهده نمود که اگر حق تعالی سبیره را بدست تو فتح نمود خمس غنیمت آن را
انعام میدهم و عهده آمد بن ابی سرح بن عبد العاص بن ابی سرح را بر شکر امیر گردانیده که با عهده
الی سرح متحد گردیده بر صاحب سبیره حمله نمود عساکر حضرت با اثر مسلمانان پیروز شده از مصر عبور نمود
افریقه را مال نمودند عهده شکرشان بیاغ برده هزار شجاعان اسلام بود با اهل آن بدان حال معالجه
نموده و بجهت بسیار بودن اهل سبیره اقدام بدخول توغل در آن کرده و عثمان عهده آمد بن ابی سرح
والی مصر گردانیده او نامه بحضرت عثمان فرستاد که شعبر استیذان غزوه سبیره و بسیار نمودن
جماعتش و عثمان رضی الله عنه همراه کسانی که از اصحابش بودند در آن امر مشورت
نموده ایشان رای دادند پس شکر را بکینه نموده بسوی او فرستاد و درین مهیا جماعتی
از اشتراف کابل که از آنجمله عساکر بن ابی سرح و غیره بود بعد از رسیدن عهده آمد بن ابی سرح
شان بطرف افریقه سیر نمود چون به برقه رسیدند با عهده آمد بن ابی سرح و جماعتی از مسلمانان که در آنجا بودند ملاقات
نموده جانب طرابلس غرب حرکت نمودند و هر کس از آنجا میآید که در آنجا سکنی داشتند از آنجا بعد از آن

مقطعه نثر از افریقه
عنان بر اهل کابل
شهر کابل

شهر کابل
مقطعه نثر از افریقه
عنان بر اهل کابل

مقطعه نثر از افریقه
عنان بر اهل کابل

مقطعه نثر از افریقه
عنان بر اهل کابل

مقطعه نثر از افریقه
عنان بر اهل کابل

مقطعه نثر از افریقه
عنان بر اهل کابل

مقطعه نثر از افریقه
عنان بر اهل کابل

مقطعه نثر از افریقه
عنان بر اهل کابل

رفته لشکر را بطرف کعبه نمودند پادشاه موسوم به جرچر بود که از طرف غرب تا پنجه تصرف می بود
هر قل پادشاه روم او را تولیت داده همه ساله خراج را به روم میفرستاد چون جرچر
خبر آمدن مسلمانان را شنید اما دگر نموده لشکر می کشوری را جمع نموده عده لشکرش
یکصد و بیست هزار رسید و مسلمانان را در موضعی که بین آن و سبیل طله کشیدند روز
مسافت است و همین شهر در آن ادان پایتخت مملکت بود ملاقات کرده اقامت روز
و همه روزه مقاتله میکردند عبدالله بن ابی سرح قاصدی بسوی می فرستاده او را
با سلام یا حزیه دعوت نمود از هر دو ابا کرده که نمود و درین محاربت حضرت عثمان
رضی الله عنه و مسلمانان قطع گردید بعد از آن امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه عبدالله
بن زبیر را با جماعتی بطرف شان فرستاد اما در از حال مسلمانان مطلع گردیدند
عبدالله بن زبیر کوشش کنان مسافت بعید را طی نمود خود را لشکر مسلمانان رسانید
چون مسلمانان بهم رسیدند غلغله و آوازه تکبیر مسلمانان بلند شد جرچر رسید چنانچه
لشکر با عد مسلمانان رسید لرزه بر بازوهای وی افتاد عبدالله بن زبیر را مقاتله
نمودن مسلمانان را هر روز از صبح تا پیشین مصلحت میدیدند و قلیله اذان ظهر گفته
میشد فریقین بسوی خیام خود مراجعت میکردند چون فردا عبدالله بن زبیر حاضر
قتال گردید ابن سرح را درین لشکر مسلمانان نیافت از حال وی استفسار
نمود بوی گفتند شنیده است که منادی جرچر میگوید هر کس که عبدالله بن ابی سرح را
کشت برایش صد هزار دینار انعام و دختر خود را به تزویج وی درمی آورم عبدالله
بن ابی سرح خوف نموده که مبادا کشته شود عبدالله بن زبیر بر اثر این نزد وی
رفته گفت تو نیز منادی را بفرمای که ننداکند هر کس که سر جرچر را بچشمورم بیاورد
صد هزار دینار و دختر خود را با و میدهم و در بلاد وی او را والی میکند انم ابن ابی
سرح چنان نمود ترس جرچر از عبدالله بن زبیر ترسید بعد از آن عبدالله بن زبیر
برائے عبدالله بن سرح گفت که کار ما با این طایفه بطول می انجامد چه آنها در بلاد
خود بوده بی هم با ایشان کمک میرسد و ما از مسلمانان و بلاد خود دوریم من مصلحت
می بینم که فردا جماعه از سبلوانان مسلمانان را در خمیه گذشته و همراهی مسلمانان
بار و میان مقاتله میکنیم تا آنکه دلتنگ و ذله شوند چون هر دو فریق خمیه های خود
بازگشتند با کسانیکه در خیام بوده و بقتال حاضر نشده رحمت میکردند غفلت ایشانرا
قصه نایم شاید که حق تعالی ما را بر آنها نصرت دهد بعد از آن جماعتی از مشرف
صحابه را طلب نموده مشورت کرد آنها درین راه با وی موافق شدند چون در شدند

عبدالله بن زبیر
سبیل طله
در از نظر

چون مرداشد عبد مہد در آذربایجان اسلام را در خمیمه با گذارشته سپان شان زمین کرد
 بود باقی رفته بار در میان تا ظہر مقابلہ سختی نمودند چون اذان ظہر داده شد اہل رود
 بر عادت خود قصد بازگشتن نمودند این بیری را گذارند بر قتال شان کوشش
 نمود تا اینکه خوب نماندند بعد از ان با مسلمانان مرحمت نمود فریقین صلاح خود را
 انداختہ ماندہ و ذلہ افتادند در نیوقت عبد مہد بن بیری کسانی را کہ در خمیمه با گذارشته بود
 گرفته قصد در میان نمود و حالیکہ آنہا بی خبر بودند و حملہ نمودند مانند دیگر و تکبیر
 گفتند و میان بر پوشیدن اسلحہ خود قدرت نیافتہ مسلمانان زدند ایشان اوج
 کشتہ شد قاتل آن عبد مہد بن بیری بود و مقتله بزرگی از آنہا بر پا گردید و دختر ملک
 اسیر بود با صد ہزار دینار بوی داده شد۔ بعد از ان عبد مہد بن ابی سرح فرود
 شہر را محاصره نمودند تا اینکه فتح گردید و در ان شہر اموالی دیدند کہ مانند آن در
 شہر یادیدہ نشدہ بود غنیمت را قسمت نمودہ سهم فارس سہ ہزار و حصہ مادہ دو
 دینار گردید۔ چون عبد مہد شہر رسید بطریق کرد لشکریان خود را در بلاد مجاور ان
 پراکنده نمود بہ قفقہ رسیدہ اسیر و غنیمت نمودند و جیشی اہل حصن الاجم فرستاد
 در حالیکہ اہل شہر را در آنجا جمع شدہ بودند آنرا محاصره نمودہ با مان فتح نمودند
 افریقیہ ہمرا عبد مہد بن ابی سرح در بدل دو ملیون و پنصد دینار مصالحہ نمودند
 بشارت فتح را نزد حضرت عثمان رضی اللہ عنہ فرستادہ جانب مصر مرحمت نمود و در
 اقامتش در افریقیہ یکسال و سہ ماہ بود از مسیلین غیر سہ نفر دیگر تلف نشد کہ یکی از
 ابو ذئب الہندی شاعر بود کہ در آنجا دفن گردید۔

ذکر انتقاض عہد افریقیہ و فتح ان تانیا

ہر قلیا و شاہ قسطنطنیہ با پادشایان نصرانی مانند ملک مصر۔ افریقیہ۔ اندلس خراج
 میدادند چون ملک افریقیہ بتصرف مسلمانان آمد بعد از مدتی سرنہار اطراف
 افریقیہ فرستادہ امر نمود مانند آنچه کہ مسلمانان گرفته اند از ایشان بگیر سرنہار
 در قرطاجنہ فرود آمدہ نصار را کہ در افریقیہ بود جمع نمودہ ایشان را از ہر ملک
 آنہا قبول نمودہ گفتند ما ادا میکنیم آنچه را کہ از ما گرفته بشید بلکہ مناسب این
 بود کہ با ما مساحت میکردی چیزی را کہ ابوی رسیدہ کہ مسلمانان از ما گرفته اند بعد
 قتل جرجر مرد دیگری از رومیان با افریقیہ قایم شدہ بود سرنہار را طرد نمود
 و میان بزور با افریقیہ غلبہ کردند آمدند شام در جینیکہ حضرت علی کرم اللہ وجہہ
 بشہادت رسیدہ بود و امر بجایہ قرار گرفته بود نزد معاویہ آمدہ خواہش نمود

فقدت
 جانب افریقیہ
 حصن الاجم
 شہر افریقیہ

قرطاجنہ
 از سوی افریقیہ

ر
 ر
 ر
 ر

که برای او لشکری با فریقیه فرستد حضرت معاویه معاویه بن خدیج السکونی را با او فرستاد
 در وقتی با فریقیه رسیدند که زمینش از جنگ با قسطنطین مشغله می‌نمود و برای معاویه لشکری
 بزرگی بود در نزد قونیه فرود آمد (بطریق) بسوی وی سی هزار مرد جنگی فرستاد
 چون حضرت معاویه شنید لشکر بطرف شان فرستاد بعد از مقابله در میان مسلمانان
 شکست دادند پس از آن قلعه جلولار را محاصره نموده قدرت یافتند و پویش
 ویران شده آن شهر را مالک شدند و هر چه در آن بود غنیمت گرفتند لشکر را
 پراکنده نموده مردم ساکن گشته اطاعت کردند و بعد از آن بمصر بازگشت
 بیان غزوی لا اندلس

از این باب که در تقاضای عهد فریقیه
 اندلس
 قسطنطین
 قسطنطین
 قسطنطین

چون افریقیه در زمان حضرت عثمان رضی الله عنه فتح گردید آنحضرت عبدالله بن نافع
 بن الحسین و عبدالله بن نافع بن عبد القیس را امر نمود که بطرف اندلس بروند از طرف با
 باندلس آمده حضرت عثمان رضی الله عنه نوشت بسوی کسانی که برای شان فرستاده
 بود اینکه قسطنطینیه فتح میگردد و از طرف اندلس بعد از آن بیرون شدند و همراه شان
 طایفه از بربر بود پس فتح نمود حصن بر مسلمانان فتوحات بسیاری از زمین افریقیه
 و اندلس فتح نگردید مگر در زمان خلافت ولید بن عبدالملک چنانچه بیان خواهد شد
 انشاء الله تعالی

قسطنطین
 قسطنطین
 قسطنطین

بیان غزوی قسطنطین

در سنه بیست و نهم حضرت معاویه به قسطنطین غزا نموده گشت و اسیر نموده و غنیمت
 گرفته مرجعت نمود و در سنه بیست و هشت فتح قبرس بدست معاویه واقع گردید
 بیان فتح قسطنطین در خلافت حضرت عثمان و غزای کردن
 حضرت معاویه در سنه

قسطنطین
 قسطنطین
 قسطنطین

درین غزوه همراه معاویه جماعتی از صحابه بود که از آن جمله ابوذر و ابودرداء و عباده بن صامت
 رضی الله عنهم و زوجة دی ام حرام بود حضرت معاویه سابقا اذن خواسته بود
 از حضرت عمر رضی الله عنه در غزای کردن در یا با اذن نشده بود سبب خوف مسلمانان
 از سواری در یا چونکه حضرت عثمان رضی الله عنه بر مسند خلافت نشست با حضرت معاویه
 الحاح نموده اذن خواست حضرت عثمان رضی الله عنه او را اجازه داده گفت مردمان
 باختیار خود انتخاب نموده قرعه بینداز بین شان بلکه مخیر گردان ایشان را
 کسیکه برضا آمده غزاشد با خود بردار و معاونت نامعاویه چنان کرده مسلمانان
 از شام بطرف قبرس رفتند و عبدالله بن ابی سرح از مصر آمده در آنجا جمع گشتند

بعد از قتل و غنیمت بسیار با اهل آن مصالحه نمودند که فی سال هفت هزار دینار بدین
 و همین قسم بیاد شاه روم میدادند و در همین غزوه زوجه معاویه ام حرام بنت بلال
 فوت نمود اسباب این بود که قاطروی در جزیره قبرس رسیده آن را انداخت گردن
 وی شکسته بعد از آن فوت نمود رضی الله تعالی عنها بقصد تی گفته نبی صلی الله علیه و سلم
 که خبر دادند ام حرام اول کسیت که غزا میکند در یا چنانچه در صحیح البخاری مذکور است

ذکر انتفاض عهد اهل فارس

در سنه بیست و نهم اهل فارس عهد خود شکسته عبید بن معمر بجانبشان رفته بیاید
 با اهل فارس ملاتی شده مقابله نمودند عبید بن معمر شربت شهادت نوشیده لشکر اسلام
 شکست یافت چون خبر به عبید بن عامر و دیگران رسید بن ربه بن حبیب بن عبد شمس
 که بعد از عزل ابو موسی بر بصره مقرر و از جمله اصحاب بود رسید اهل بصره را جمع کرده
 نضری خویش و هم آستان جانب فارس متوجه شده چون به اصطخر رسید مقابله نمودند
 داده اهل فارس منبرم و اصطخر بقره و غلبه فتح گردیده جماعت کثیری از ایشان بقتل رسید
 بعد از آن جانب داران مجرد که اهل آن غدرو فریب نموده سر از اطاعت کشید بودند
 رفته انجارا فتح نموده جانب شهر زور بسیار گردیدند درین حین خبر نقص عهد
 بر آورد رسیده پس گشته خود را بجور رسانید اهل آنرا محاصره کرده فتح نمود سبب فتح
 جور این بود که بعضی از مسلمانان شب بر آن نماز برخوابسته و انبانی که در اذان
 گوشت بود به بملوی خود گذاشته مشغول نماز گردید یکی آمده آن انبان را برداشته
 از مدخلی که کسی بر آن علم نداشت داخل شهر گردید مسلمانان آن مدخل را لازم گرفتند
 تا آنکه اذان داخل شهر شده شهر را بقره و غلبه فتح گردانیدند چون عبید بن عامر
 ازین امر فارغ شد جانب اصطخر عودت نموده اصطخر را محاصره کرده مقابله شدت راه
 سنگ و مخیق خلق بسیاری از عجمیان را بقتل رسانیده اکثریه اهل خوانه یاد و شاخصیکه
 به پناه دیوار بودند فنا ساخته بقره و غلبه فتح نمود

ذکر غزا کردن سعید بن العاص طبرستان را

در سنه سی ام از هجرت سعید بن العاص که بعد از عزل ولید بن عقبه بر کوفه مقرر شد
 با اهل طبرستان در زمان خلافت حضرت عمر رضی الله عنه همراه سوید بن مقرن برداردن مال
 مصالحه نموده بودند بعد از آن عهد خود شکسته ثانیاً سعید بن عاص با ایشان مقابله نمود
 و هم پیش حضرت امام حسن و امام حسین و ابن عباس و ابن عمر و ابن زبیر و عبید بن
 عمرو بن عاص رضی الله عنهم و حذیفه بن الیمان و دیگر اشخاص از اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم

از اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم بودند ابن عامر بر آمده اراده خراسان داشت بر سعید
 سبقت نموده بدینجا بفرستادند و رسول نمود سعید قومی را منزل جاه خود ساخته اهل حران
 در نزد او آمده بدو صد هزار صلح نمودند بعد از آن متوجه طیسبه شده با اهل آن بمقامه
 کردند سعید روزی ایشان را شمشیری زد که از آن بخش بر آمد اهل طیسبه ترسیده
 طلب امان کردند ایشان را بخشیده نامیه را نیز فتح نمود و در همین سال خذیفه در با
 با مداد عبد الرحمن بن ربیعہ غزا نمود و درین غزوه خذیفه اختلاف بسیاری در بین مردم
 در قرآن شریف مشاهده نمود وقت مراجعت چون نزد حضرت عثمان رضی الله عنه رسید
 مشورت داد به جمع نمودن قرآن شریف مصحف با حضرت عثمان رای او در آنک است
 قرآن شریف را جمع نموده قصه جمع کردن آن مشهور است که حاجت بیان ندارد.

بیان غزوه صواری

در سنه سی یک معادیه همرا اهل صواری غزا کرد و پیش این بود که مسلمانان با اهل فرقیه رسیدند
 کشند و اهل صواری را قسطنطین برادر هرقل جماعتی که از اول اسلام مانند آن
 طایفه روم جمع شده بودند با پنجهد یا شش صد کشتی بیرون شدند مسلمانان نیز بیرون
 شدند و هر جمعیتی از مسلمانان امیری داشت معاویه بن ابی سفیان بر اهل شام و عثمان
 بن ابی سرح بر اهل مصر مقرر بود در راه دریا با بطرف مسلمانان میوزید چون مسلمانان شام
 اهل روم را مشاهده کردند فریقین آرام گرفته با د ساکن گردید مسلمانان گفتند شب
 در بین ما دشمنان است و شب تلاوت قرآن و نماز و دعا گذرانند و در میان اوقوس
 می نواختند چون فرزاد شد اهل روم کشتی های خود را مسلمانان نزدیک نموده مسلمانان
 هم قریب گشته کشتی ها را بهم بستند بعد از آن شمشیر و خنجر مقالمه نموده جماعت بسیاری
 از مسلمانان بقتل رسید و عده قتلار و در میان به شمار نمی آمد فریقین چنان صبر و طاقت نمودند
 که در هیچ موضعی نکرده بودند بالاخره حجت خدا و تعالی مسلمانان را نصرت داده قسطنطین
 زخمی شده اهل روم شکست خوردند کسی از ایشان نجات نیافت مگر خیر برنده بعد از آن
 قسطنطین جانب صفلیه فتنه اهل آن واقعه را استفسار نمودند قسطنطین با جزار ایان
 نمود گفتند نصرانیان را هلاک و مردان شان را قتل نمودی اگر عرب بطرف ما بیایند
 کسی نیست که مانع ایشان بشود قسطنطین را داخل حمام نموده کشتند و کسانی را
 که با او بودند برفتن قسطنطنیه اذن دادند.

ذکر قتل یزدجرد بن شهسوار ملک فارس

قتل یزدجرد در سنه سی و یک واقع گردیده و در کیفیت قتلش اختلاف بسیار است

طیسبه
 در میان
 صواری

چون از فارس بخراسان گریخت مسلمانان عقبش گرفته در آنجا رفتند و او شهر به شهر میگريخت
 مسلمانان پویان او بودند تا اینکه جماعتی از مشرکان بر او شیون زود بقتلش رسانیدند بعضی
 گفته که در نزد (آسیاد و دی) خوابیده در و در گزند کور او را بقتل رسانید و برخی دیگر گفته اند
 مدت پادشاهی وی بیست سال بوده از آنجمله چهار سال را با سوده عالی گذراند و در شانزده
 سال دیگر از حرب غارت اعراب محزون بوده او آخرین پادشاه هیبت از اولاد اشیرین
 با یک بعد از آن مملکت خاص بر او طایفه عزیز بقدر عرب بقتل گرفت.

بیان رفتن عبداللہ بن عامر جانب خراسان و فتح آن

بعد از شهادت حضرت عمر فاروق رضی اللہ عنہ اہل خراسان علم بغاوت را برافروشتند عہد خود را
 شکستند چون ابن عامر فارس را فتح نمود حبیب بن اوس تمیمی برخواستہ گفت ای امیر
 شہرهای یادی در پیش روی تو هست و تو هنوز جندان فتح نگردہ چون خدا تعالی فرستاد
 که شش فرسخ جانب بلادی که باخته ایم مرکب بر آن شاید بمقصد فتح کامیاب شود
 ابن عامر گفت چگونه بردیم و حال آنکہ ما مور می باشیم بقول بعضی جنف بن مسعود
 ابن عامر گفت دشمنان از تو زسان و گریزان و شہرهای غیر مفتوحہ بسیار است اقدام نما
 کہ خدا تعالی ناصر تو و معین و مقرون خود است لهذا عامر رفتہ خود را بکربان رسانید
 چون نقض عہد نموده بودند مجاشع بن مسعود سلمی کہ از صحابه بود چہتہ محاربہ آنولا
 معین نمود و بر سجستان ربیع بن زیاد حارثی را نیز چہتہ محاربہ عامل ساخت
 از آنجا در نیشابور رفتہ جنف بن قیس را بر مقدم لشکر مقدم گردانیدہ جانب
 طبرستان روی آورده و آن دو قلعه است کہ در سب خراسان گفته میشود چون
 با بخاری رسید اہل آبادن شش صد ہزار در ہم صلح نمودند بعد لشکر اندک جانب شتاق نام
 کہ از توابع نسا بود فرستادہ بقہر و غلبہ آن موضع را فتح نمودند - ^۴ ^۵ جوین باختر
 کہ نیز از توابع نسا بود فتح گردید بعد اسود بن کلثوم عدوی را جانب
 شہرق فرستاد چون قریب شہر رسید از رخنہ کہ بر دیوار آن بود با جمعی از مسلمانان
 قصد داخل شدن را نمود دشمن پیشینستی کردہ در رخنہ مذکور کین نموده بعد از
 مقاتلہ شدیدی اسود و جمعی مسلمین خلعت شہادت پوشیدند ادہم برادر اسود
 قیم و لشکر کش مسلمانان گردیدہ بفضل خداوند جل جلالہ ظفر یاب گردیدہ بیہق را
 فتح نمود اسود از فرط شہادت و فداکاری در دین مبین از خدا تعالی درخواست
 نموده بود کہ جسدش طعمہ درندہ گان و مرغان شود لهذا برادر وی جسد مبارکش را
 دفن کردہ در تدفین باقی جہاد شہد اُمبارت نموده بود در همین غزوه ابن عامر

نیشابور
 از توابع فارس
 در ستاق نام
 از توابع کربان
 جویز
 برادہ طاہر در نظام آباد
 با خسرز
 شہر ذوقیہ با خسرز
 در شہر
 در شہر
 در شہر
 در شہر
 در شہر

ز
 ز
 ز
 ز

بشت را از نیشابور فتح نموده استیلا بر خواف و اسفراین و ارجیان نیز درین
 غزوه وقوع یافت ابن عامر پس از فتح توابعات نیشابور قصد خود نیشابور را
 نموده آنرا محاصره کرد و در چهار محله آن چهار مرزبان بود که محافظت مجلات را
 می نمودند شخصی دیگری از ایشان به نزد ابن عامر آمد فرستاد که من در ب شهر را
 می گشایم بشرط آنکه مرا امیر گردانی ابن عامر قبول نمود بسبب اخل شهر گردید
 سردار نیشابور هم برای جماعتی که حصار می شده بود بدادن ده لک درهم بر تمام
 نیشابور طلب امان و صلح نموده عبدالله صلح را اجابت کرده قیس بن عیشم سلمی
 بر نیشابور و الی گردانید لشکری را جانب نیشابور فرستاده آن را در موضع
 بصلح فتح گردید و لشکری اندکی را بجانب سرخس در تحت ریاست عبدالله بن
 حازم سلمی فرستاده ایشان با اهل آن مقاتله نموده اهل سرخس طلب صلح کردند
 بر امان دادن یکصد نفر از جانب مسلمانان اجابت گردیده مرزبانی که صلح نمود
 نام آن صد نفر ایک یک نامیده خود را از جمله ایشان محسوب نکرد عبدالله بن
 ادریس بقتل رسانیده به قهر و غلبه داخل شهر گردیدند در نیوقت مرزبانی طوس نزد
 وی آمده بر ششصد درهم صلح نمود بعد از آن عبدالله بن عامر جیشی را بریاست
 عبدالله بن حازم جانب هرته فرستاد چون خبر مرزبان هرته رسید نزد ابن عامر
 رفته با او از هرته و بادغیس و بوشیج صلح نمود و بروایت ابن عامر برای
 لشکر جانب هرته رفته اهل آن بادی مقاتله نموده بدادن ده لک درهم صلح نمود
 چون ابن عامر برین بلاد غالب شد مرزبان مرو و سولی نزد وی فرستاده بیست
 و دو لک درهم خریدار صلح گردید عبدالله بن عامر خاتم بن بغان با اهل اجانب
 مرزبان مرو فرستاده قریه سیخ را بقره و غلبه فتح کرد سبب این بود که تمام در تحت
 صلح داخل بود مگر این قریه بعد از آن ابن عامر حنف بن قیس را جانب طارستان
 فرستاد بر شاق که بعد ازین مشهور بر شاق حنف و آنوقت سومانجر گفته
 میشد رسید اهل آنرا محاصره نموده بر سه لک درهم برای ثبات صلح نموده گفت صلح
 بنمایم باین شرط که شخصی از ما داخل قصر شده اذان بگوید و در میان شایعات
 نماید تا وقتیکه باز گردد باین امر رضی گردیدند حنف بطرف مرو در رفت
 اهل آن بادی مقاتله نمودند پس از کشتن اکثریه شان منبزم و محصور گردیدند
 مرزبان از خوشیاوندان بازان و الی بن بود نوشته کرد بسوی حنف که مرا
 اسلام بازان بسوی مصالحه باعث شد بر شش صد هزار صلح نموده بعد حنف

بشت را از نیشابور فتح نمود
 خواف را از نیشابور فتح نمود
 اسفراین را از نیشابور فتح نمود
 ارجیان را از نیشابور فتح نمود
 سرخس را از نیشابور فتح نمود
 هرته را از نیشابور فتح نمود
 بادغیس را از نیشابور فتح نمود
 بوشیج را از نیشابور فتح نمود
 سیخ را از نیشابور فتح نمود
 قریه سیخ را از نیشابور فتح نمود
 طارستان را از نیشابور فتح نمود
 سومانجر را از نیشابور فتح نمود
 بازان را از نیشابور فتح نمود

بن عمار بن خنیس
رفتند به آنجا

سرید را فرستاد آنها بر ساق بیخ غالب گردیده مویشی اسوق داده آوردند
 و با ایشان مصالحه نمودند اهل طخارستان و جوزجان و طالقان و فاریاب
 و کسانیکه در آن نواحی بودند گرد آمده خلق بسیاری جمع نموده مقاله کردند ملک
 صغانیان بر حنف حمله برده حنف نیزه او را ر بوده مقاله شدیدی دیداد
 بفضل الهی شکست خورده مسلمانان ایشان را بهر قسم که میخواستند کشتند حنف
 جانب مرد روز مرجعت نموده با بعضی از دشمنان در جوزجان ملاقی شد اقرع
 بن جابس التیمی را با سوارانی بطرف ایشان متوجه ساخته گفت یا بنی تمیم
 با یکدیگر دوستی نماند و نیکو کنید که کارهای شما خوب شود ابتدا با شما بود
 خود جهاد نمائید که با صلاح آید تعدادین شما خیانت نکنید تا اینکه سلامت شما
 جهاد شما بعد از آن اقرع سیر نموده بجوزجان همراه دشمنان ملاقات نموده مسلمانان
 سجولان آمده مشرکین را شکست داده جوزجان را بقلبه فتح نمودند و حنف
 طالقان را بصلح فتح نمود بعد از آن فاریاب را استیلا کرده جانب بلخ که بدین
 طخارستان بود ز قریه با اهل آن با چهار صد هزار و بقولی مقتصد هزار مصالحه کرده
 اسید بن مقشس را بران عامل نموده بعد از آن سیوی خوارزم که نیز همچون وقت
 حرکت نموده قدرت نیافت همراهی یاران خود مشورت نموده حنین به ضاد
 بن المنذر گفت که عمر دین بعد کرب گفته — اذالم تستطع شینا فذعه
 و جاوزه الی ما نستطیع — بعد حنف جانب بلخ باز گردیده دید که اسید
 با ایشان صلح نموده و قتیکه فتح بر این عامر کامل گردید مردم بوی گفتند آنچه بتو
 فتح گردیده مانند ارس و کرمان و سجستان و خرمینان بکسی پیشگشته است
 گفت لاجرم شکر نعمت خدا تعالی را بر خود لازم گردانیدم که از جای محرام دار
 بر اهل بعد حرام بسته به عمره از نیشابور نزد حضرت عثمان رضی الله عنه آمد قیس
 بن هیشم را بر خراسان والی گردانید قیس بعد از تعیین خود در زمین طخارستان
 بهر شهری که آمد اهل آن شهر با وی مصالحه نموده اطاعت کردند تا اینکه به سجستان
 آمد اهل آن سر باز زدند ایشان را محاصره کرده بقلبه فتح نمود.

بیان فتح کرمان

این عامر از کرمان جانب خراسان رفته مجاشع بن مسعود سلمی ابکرمان الی ساخته
 امر نمود که آنرا فتح نماید چرا که اهل آن نقض عهد و فریب نمودند بعد از آن مجاشع
 موضع همید را بقلبه فتح نموده اهل آن را امان داده بر جانشان باقی گذاشت به سیر

سیر کرمان
بن کرمان و فاریاب

که مدینه کرمان بود آمده چند روزی اقامت نموده اهل آن حصاری بودند بعد نعلبه
 آنرا فتح نموده اکثریه از اهلش را فرار کرده حیرت را نیز نعلبه فتح نمود و بسوی
 کرمان رفته بر ایشان هم غالب شد بعد از آن به قصد حلق بسیاری از غمیان
 گریخته در آنجا گرد آمده بودند همه بر ایشان مقاتله نموده ظفر یاب گردید
 و بسیاری از اهل کرمان گریخته و بکشتی با سوار گشته به بحر گریختند بعضی بکرب و برخی
 به سحستان ملحق شدند عرب ارضی و منازل شان را این خود شتمت نموده آباد
 ساختند و کار نیز حاضر نمودند عشر دادند.

بیان فتح سحستان و کابل و غنچه از ایشان

پیشتر فتح سحستان در زمان خلافت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه مذکور شد
 بعد از آن نقض عهد نمودند چون ابن عامر بسوی خراسان متوجه شد ربیع بن زید
 حارثی را از کرمان بطرف سحستان فرستاد ربیع از طی بیابان با بقلعه زالق
 رسید آنروز روز مهربان بود بر اهل آن قلعه غارت برده رئیس و بقایان گرفت
 وی نفس خود را با بیطریق خریدار گردید که نیزه خوردی را بر زمین نصب نموده آنرا
 از طلا و نقره غایب سازد و مانند اهل فارس با ایشان مصالحه نمود بعد از آن بشهر گریخت
 آمده همای شان صلح نمود جانب زریج متوجه گردیده به شهر و دشت که قریب سیج است
 فرود آمده با اهل آن مقاتله نموده مردگان از مسلمانان را اینجا شهید گردید بالاخره
 مشرکین شکست خورده عده زیادی از ایشان قتل رسید بعد ربیع به ناسرو
 آمده فتح نمود و بر شیر و از غالب گردید از شیر و از حرکت نموده به زریج فرود آمده
 اهل آن بار بیج مقاتله کرده ربیع ایشان را مغلوب ساخت در حصار داخل گردیده
 مسلمانان آنرا محاصره نمودند مرزبان آن جانب ربیع قاصدی فرستاده که او را
 امان بدهد تا به نزد وی حجت مصالحه حاضر شود ربیع آن را امان داده چون حاضر
 شد ربیع بر حسب کشته نشسته بر حسب دیگر تکیه نمود و باقی اصحاب خود را فرمود
 که چنان کنند مرزبان از مشاهده اسخالی غرمت اشمال خوف نموده بر هر
 غلام که با هر یک جامی از طلا باشد مصالحه نمود مسلمانان داخل شهر گردیدند
 بعد از آن بطرف قریه با حرکت نموده در آن قریه که آخور اسپ رستم بیلوان بود
 رسیده اهل آن مقاتله کردند ربیع بر ایشان غالب گشته جانب از زریج باز
 گردید مدت یکسال در آنجا اقامت گزیده بعد عاملی را بشهر خلفه گردانیده
 خودش بسوی ابن عامر رجعت نمود اهل زریج عامل نکور را بیرون کرده

جبرفت کج از نهرای
 اعیان کرمان
 قلع و القلاع
 سحستان

که کوفی
 از نهرای سحستان
 ناسرو
 از حال سحستان

اطاعت کشیدند - ولایت ربیع کمینیم سال شد - در نیت چهل هزار نفر را اسیر نمود
 و کاتب وی حسن بصری بود - بعد ابن عمار عبد الرحمن بن سمره بن جبذ بن عبد شمس
 بر سجستان عامل مقرر گردید وی جانب سجستان حرکت نموده چون بزربخ
 رسید آنرا محاصره نموده مرزبان آن بردو ملیون درهم و دویست هزار غلام صلح کرد
 و عبد الرحمن بر باین زربخ و کاش از ناحیه هند غالب گردید از ناحیه زربخ بر آنچه
 باین آن دو اذن بود متصرف شد چون بسوی دادن رسید ایشان ادر کوه زور
 محصور ساخته مصالحه نمود و در زور داخل گردید آن بی بود از طلا هر دو چشمش
 و دیاقوت بعد از آن عبد الرحمن دست آن بت را قطع نموده آن دو دیاقوت را
 گرفت و مرزبان گفت بگیر یاقوت و طلا را من میخواستم ترا دادا که تم چه این تفع
 قادر نیست کابل و زابلستان را که ولایت غزنه است فتح نموده بسوی زربخ بازگشت
 و آنجا اقامت نمود بعد از آن امیر بن احمد لشکری ابروی خلیفه ساختن حضرت
 نمود بعد اهل آن امیر بن احمد را بیرون کرده از اطاعت سر باز زدند.

ذکر غزوه مضیق قسطنطنیه

در سنه سی و دو غزاه نمود معاویه بن ابی سفیان قسطنطنیه را گشت اسیر نمود و غنیمت
 گرفت بعد از آن رجوع نمود

ذکر غزوه بلخ

چون پی مری گردید غنیمت به خزر و ترک بر انبختند و تیز نمودند بکشد خود را
 بجنگ و گفتند که مایان تقبسی بودیم که کسی بهر آما یان همسری و کانداز کرده
 نمی توانست تا آنکه آمد این گروه اندک و مایان باین گروه مسلمان تور بنیان
 اگر چه اندک اند مقادیم کرده نمی توانیم زیر آن که چون کمال غیرت مسلمانان
 نمودند بعضی میگفتند که این گروه نمی میرند چنانچه در غزوت باها هیچ آسیبی
 با وجود اینکه مسلمانان قبل ازین بکفار غزوت بسیاری نموده و احدی از ایشان
 مقتول نگردیده و چون کفار تجار این حال از ایشان دیدند گمان بردند که اینها
 نمی میرند - و بعضی از ایشان گفتند که تجربه حاصل نمایند و در مفاک تا که گذرگاه
 سیل بوده برای قتل آنها کمین کردند چند نفر لشکری شان را غفلتاً قتل رسانیدند
 و بعد از آن روسا شان با یکدیگر وعده حرب آنها را بر روز معین نمودند و حضرت
 عثمان رضی الله عنه بر عبد الرحمن بن ربیع در حالتی که به ولایت بابل و مکتوبی
 نوشت که مضمون بدیهت مشون آن این بود که رعیت را پری معده ایشان را

زربخ
 در قتل بسوی
 ناستور
 نایب امیر
 سجستان
 مرزوار
 ایضا
 بیست
 زربخ
 در کوه زور
 از کوه بلخ
 از کوه بلخ
 بلخ
 خزر خلف بابل بود

سرسشته و غافل گردانیده مسلمانان را بمقاومه ایشان داخل کن می ترسم از آنکه مبادا
 مقتول مجروح گردند - حضرت عبدالرحمن مصلحتاً از مقصد خود باز نگردد بجانب
 بلخ نخواست نمود درین حال ترک و خنزیر اجتماع کرده بپناه مسلمانان بمقاومه سخت نمودند
 و حضرت عبدالرحمن بکینه ای که بخواه الحبان که لقب شان در آنوقت بود شهید گردیدند
 و ذوالنون نام شمشیر آن بوده پست زهوش فلاحون دمشش تیزتر - زاروی
 دلدار خون ریزتر - و حسب مبارک شان این بلخ در صندوقی نموده طلب باران از
 درگاه حضرت قادر ذوالنمان بوجود مبارک شان می نمودند - و چون حضرت عبدالرحمن
 با جماعتی از لشکری خود مقتول گردید مردمان منظم شده دو فریق گردیدند فرقه یکجا
 باب رفته بسلیمان بن بویه برادر عبدالرحمن را که سعید بن عاص بن مر حضرت عثمان
 رضی الله تعالی عنه آن را در کارزار یار و مددگار مقرر فرموده بود ملاقات کرده
 با یکدیگر نجابت یافتند - و فرقه دیگر بمعیت سلمان فارس و ابوهریره رضی الله عنهما
 در طرف جیلان و جرجان رفتند

ذکر خرف چ ترکان بپناه پادشاه خاقان نام

در سال سی و دو جماعتی از ترکان که عدد آنها چهل هزار و تارن نام پادشاه آنها بود
 از ناحیه خراسان برآمده بولایت طبرستان رسیدند و این بادغیس و هریت
 و جستان از برای مدافعه آنها جمع آوری نمودند و قیس بن عیثم سلمی آنوقت
 از جانب ابن عامر در خراسان خلیفه بود که در زمان احرام با احترام خود زیارت بیت
 الحرام دادها الله تعالی شرفاً و تعظیماً آن را تمکن مسند خلافت گردانیده بود
 و در جهات و اطراف اماکن خراسان مستولی و غالب گردید و ابن عم آن عبده
 ابن خازم که همراه آن بود برآ ابن عامر گفت بنویس معا بد خط که در زمانه قیس از ولایت
 خراسان بیرون میشود من بروض آن الی باشم ابن عامر قبول نمود و در زمان
 روی آوردن جماعت ترکان قیس بن خازم گفت که چه مصلحت می بینی
 ابن خازم فرمود که مصلحت دیدن من است که از شهر با برآم زیرا که عهدنامه ابن عامر
 بوالی بودن من در خراسان در نزد من است قیس منازعه را ترک کرده در نزد ابن عامر
 رفت و بعضی گفته اند که مشورت داد ابن خازم به برآمدن قیس بسوی ابن عامر
 بجهت مدد خواستن چون قیس برآمد عهد ابن عامر را بولایت ابن خازم در زمان غیبت
 قیس اشهرت داد و ابن خازم بمصیبت چهار هزار نفر بلا قاست ترکان روان گردید
 و مردمان را نیز هر نمود که روغن و حیرتی برداشتند و در زمانیکه بقادن مقارن و

جیلان
 جرجان
 طبرستان
 بادغیس
 هریت
 جستان
 خراسان
 بیت الحرام
 ابن عامر
 قیس بن عیثم
 ابن خازم
 معا
 ابن عم آن
 ابن عامر
 ابن خازم
 قیس بن خازم
 عهدنامه
 غیبت
 اشهرت
 مقارن

و نزدیک شدند ابن خازم لشکری خود را امر نمود تا هر کدام شان خرقة یا عنبه برودن
 الود کرده بجهت مشعل در سپهر مکه نیزه های خود را مربوط نمایند و شش صد کس را مقدمه
 الجیش مقرر فرموده رفتند تا وقت شام شد لشکری خود را از پی فرستاده امر بشغال
 مشاعل نمود در نیم شب نقری موصوف بشکرگاه قارن رسیدند بر ایشان حمله برده
 کارزار کردند تا مردمان همه متحیرند دهشت نمودند زیرا که ازین شیخون غافل بودند
 و چون ابن خازم نزدیک رسید در دشتی مشاعل را که در چپ رست و پس و پیش
 کوتاه و بلند میشد مشاهده نمودند این بهیت ایشان را اثر رسانیده غنیمت نمود
 در آن حال مقدمه الجیش ابن خازم با کمال غیرت با لشکریان متعانه میکردند بعد از آن خود
 ابن خازم - و باقی لشکریان آن را از زیر شمشیر گرفته کشتن بسیار کردند و قارن بسیار
 مشرکین شکر خود مقتول گردید و بقیه آنها منزوم شدند و مسلمانان شجاعت
 نشان عقب گیری مشرکان را نموده همه کی شان را مقتول آواره صحرای عدم
 و اسارت گردانیدند بعد از آن ابن خازم کو ایف فتح و نصرت لشکر ملام شد
 کفار فجار را برای ابن خازم تحریر نموده ابن خازم بعد از شکرست اظهار رضامندی
 بلا نهایت ابن خازم را بر استقامت تولیت خرمهان قرار داد.

غزوه حصن المشرقة

در سنه سی و سه حضرت معاویه رضی الله عنه با ابی االی حصن المره که از ارض روم منباجیه
 ملاحظیه میاشد غزا کرده و بسیاری آنهارا مقتول و اسیر نموده و اموال شان غنیمت
 ساخته مرجهت کرد - در غزوه عبدالله بن سعد بن ابی سرح با افریقیه نوبت ثانی که آن
 آن نقص عهد نموده بودند نیز در همین سال بوده.

ذکر شکستن اهل قبرستان عمده سران و غزای ایشاد سرستان

قبرستان که نام جزیره کلان است از ولایت روم در همین سال اهل قبرستان عهد خود را
 شکستند و اهل روم را بغزای ری یا بذرعیه کشیدند که بر آن نهاداده بودند یاری
 نمودند و حضرت معاویه رضی الله عنه به همراه اهل قبرستان غزا نموده قبرستان را بقتل
 دلیرانه فتح و اهل آن را بعضی مقتول و بعضی اسیر گردانید و بعد از آن با ایشان
 صلح کرد و آنهارا بر منازل شان قرار داد - و در دوازده هزار نفری بولایت شان
 فرستاد تا بنای مساجد و شهر نمودند - در تاریخ جنابی گفته که در سنه سی و پنج عبدالله
 بن ابی سرح که امیر مصر بود از ولایت اسکندریه بدر یا سوار گردید و قصد غزای
 ولایت قسطنطنیه را نمود و پادشاه روم با هزار کشتی ایشان را استقبال کرد

حصن المرقة از روم
 در حمله معاویه
 در سنه سی و سه
 در محرم و کله کرد عازم
 روم

و مسلمانان در آن زمان تک صد گشتی بودند و با سکه فنگه که مغربان ظالمه است
 با هم رسیدند و ملک دم خرابی دید و تغییر کرد (از مجموع حرفی) الفاظ خواب خود بیرون
 نمود که ترجمه اشخرف این بود که لا تطلب الغلبه یعنی طلب غلبه منافی
 با وجود این بمقتضای خواب خود عمل نکرد و طلب جاری مسلمانان را بیشتر نمود و با ایشان
 مقاتله کرد حضرت خداوند تعالی فتح و نصرت را برای مسلمانان گرفت فرمود
 و کفار از محاربه پشت گردانیده روی بگریز نهادند و بعضی کفار در دریا غرق و بعضی
 به شمشیرهای مسلمانان مجروح و آسیر شدند و مسلمانان کشتی های بسیاری از کفار
 غنیمت گرفته رجوع به جزیره برداشت نمودند و لشکری مسلمانان در الجزیره هجوم آوردند
 غارت کرده در اندک زمانی فتح کردند و جزیره برائالی آن مقرر کرده آنهارا امان دادند

ذکر فتح رود سن در سنه ۳۵

در کتاب تاریخ ابن اثیر مذکور است که در سنه پنجاه و سه در زمان خلافت حضرت معاویه
 و جواد بن ابی ایوب از وی ولایت رود سن فتح نمود و بیان فتح آن رود است که در
 بعد مفصلاً ذکر شود و می نماید که بعد از آن فتح این فتح ثانی باشد فتوحات زمان خلافت
 حضرت عثمان رضی الله عنه تمام شد بعد از آن در میان مسلمانان در شان امر اختلاف
 واقع گردید تا آنکه حضرت عثمان رضی الله عنه شربت شهادت را نوشید و قصه پر غصه
 شهادت شان مشهور است حاجت بند گریخت و شهادت شان در روز جمعه بود
 و یکصد و سی و پنج بود و مدت خلافت ایشان دو دوازده سال و دوازده روز و بعضی
 گفته اند که هشتاد روز و بعضی گفته اند که شهادت معلی در جنت ایشان در ایام تشریق
 و مدت عمر ایشان هشتاد و هشت سال و بعضی گفته اند نود سال بوده بعد از آن
 اختلاف حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه بیعت نمودند در میان صحابه کرام در شان
 کشندگان حضرت عثمان رضی الله عنه اختلاف و قتل صحابه کرام کوشش کنندگان
 بودند در طلب حق بعضی شان مصیب و بعضی محظی گردیدند از برای مصیب و اجر
 و ثواب و از برای محظی یک اجر و ثواب حاصل شد و آنچه در آن زمان در میان
 صحابه کرام رضی الله عنهم واقع گردید حل آن با حسن مجمل و تاویل آن با حسن تاویل
 بر هر مسلمان واجب است که خود را از آنچه در قشده نگاهدارد و در مقدم شهر
 رمضان المبارک سنه چهل حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه شربت شهادت را نوشید
 مدت خلافت ایشان پنج سال و سه ماه و مدت عمر شصت سال بود و بعد از آن
 خلافت حضرت امام حسن رضی الله عنه بیعت شد بعد از مدت هفتاد ماه از

الحق انما
 سکتا فنگه
 سکتا کلینت
 جزیره الجزیره
 در سنه
 در سنه

سبب حضرت معاویه رضی عنده و حفظ خونهای مسلمانان و تحقیق مضمون این حدیث
 شریف حضرت سید الانس و الجان صلی الله علیه و سلم که در شان حضرت امام حسن
 رضی الله عنه فرموده اند که بدرستی که این فرزند من سردار است و زود است
 که اصلاح نماید خداوند جل جلاله باین فرزند من در میان دو گروه بزرگ از مسلمانان
 حضرت امام حسن رضی الله عنه خلافت گذشتند و صحابه کرام رضی الله عنهم بر خلافت
 حضرت معاویه رضی الله عنه در ماه ربیع الاول و بعضی گفته اند در ماه ربیع الآخر در سال
 چهل و یک اجتمع نمودند و در همین سال عمرو بن عاص که بر مصر بود عقبه بن نافع بن مثنی
 بر افریقیه عامل مقرر نمود و رسید به لوطیه و فراتمه و آنها را اطاعت او را نمودند
 و بعد از آن کافر شدند عقبه در همان سال همراه آنها غزا نمود و ایشان را کشت
 و اسیر کرد و در سنه چهل و دو غنم مس را فتح و اهل آن را کشت و اسیر نمود
 و در سنه چهل و سه ولایتی را از ولایت سوخته نمود و نیز فتح نمود و در آن راه از بقره است
 و بقره نام دهی است از ولایت افریقیه و نیز فتح نمود عامه بلاد بربر را و در سنه
 پنجاه عقبه قیروان که نام شهر است بمغربتین فتح نمود و در سال چهل و دو غزا
 نمودند مسلمانان الان را و نیز در میان رشکست فاحش دادند و کشتند
 جماعتی از سپه سالاران او سرنگان آنها و در سنه چهل و سه غزا نمود بسیرین
 ابی ارطاه روم را و پرکنده شد و ولایت شان تا آنکه رسید قسطنطنیه و در همین
 سنه فرستاد حضرت معاویه عبد الله بن عامر را پس بولایت بصره و تفویض نمود
 بآن ولایت خراسان و سجستان را و عامل مقرر نمود ابن عامر عبدالرحمن بن
 سمه را بسجستان و امیر سمرقان عباد بن حصین مقرر شده بسجستان آمدند
 اهل شهر با از سبب کفر شان غزای نمودند و فتح میکردند تا آنکه رسید بشهر کابل
 و چند ماه کابل را محاصره نمود و بمجنیق با بر پا کرد و دیوارهای شهر را زخنه کلان
 نمود و عباد بن حصین بر آن زخنه شتاب کردند و مشرکان را - نیز تا آنکه
 صبح شد و اهل آن نتوانستند که زخنه با را بسته بایند لا علا جافردای آنها
 از شهر بر آمده با مسلمانان مقابله کردند و مسلمانان غیور و شیر مردان حسیور
 بیاری خداوند کفار را شکست دادند و بقره و غلبه داخل شهر شدند و بعد از آن
 مسلمانان بولایت بسجست رفتند و آن را نیز بقره و غلبه فتح نمودند و بولایت
 زران رفتند اهل آن گریختند مسلمانان بر آن غالب شده فتح کردند و بعد از آن
 همراه - اهل ولایت خشک مصالحه نمودند و بولایت رنج آمدند و مقابله کردند

لواتی
 بانس
 نیکان
 عدل
 غنم
 و در آن
 افریقیه
 رکن
 در آن
 بقره
 بسجست
 کابل
 خشک
 زران
 خشک

۶
 ۶
 ۶

و بز اول آن غنم یافته فتح نمودند و بز بسیار رفتند که آن غنم و طرف آن است
 و اما با آن با مسلمانان مقاتله کردند و عهد خود با ایشان کردند و مسلمانان فتح کردند
 و کابل مرجهت نمودند از سبب اینکه امالی آن عهد خود با ایشان شکسته بودند و کابل را تا نیا
 فتح کردند و ابن عامر عبد الله بن سوار عیدی را در قتلشند مقرر نمود و قرا کرد با اهل
 قیقان و نایل غنایم بسیار گردید و باز تا نیا همراه شان غزا نمود و اهل قیقان همرا
 ترکان موفقیت دلیری کردند و عبد الله را بقتل رسانیدند و عبد الله موصوف شخصی
 کریم و بسیار سخنی بود که کاملاً خارج لشکری خود را میداد تا اینکه احدی از لشکر قیقان
 با تش افتزدختن نبود یک شبی عبد الله موصوف تشی افتزدخته دید و پرسید که این چه
 تش است گفتند که عیال نفسانی برای خود خبیص نخسته نیاید و خبیص طعامی است
 که از روغن و خرمای می سازند بعد از آن عبد الله امر نمود تا در مطبخ آن سه روز بر آ
 جمیع لشکری خبیص مهیا نمودند پاسبان قصر دولت نیست جز دست گرم
 این از اوست بود با م که دارد تا و دان .

ذکر غزای سهند

سند نام شهر است بمغرب زمین و ناحیه است باندلس در سنه چهل و چهار سال هجری
 عبد الرحمن بن خالد بن ولید داخل بلاد روم گردیدند و در طرف پراکنده شدند
 و بسیر بن ابی اریطه غزا نمود بدریا و مصلب بن ابی صفیره غزا نمود بمصر السند
 و از آنجا به نبت و اهواز که در میان ملتان و کابل است آمد و ملاقات نمود دشمن
 و همراه آن مقاتله کرد و نیز ملاقات نمود مصلب بن ابی صفیره هزاره سوار ترکان را
 و مقاتله نمودند با مصلب و مصلب جمیعاً را بقتل رسانید و در سال چهل و شش
 مالک بن عبد الله بار و میان غزا نمود و در ولایت ایشان متفرق شد و بعضی گفته
 که عبد الرحمن بن خالد بن ولید بود و بعضی گفته اند که مالک بن همیره سکونی بوده
 و در سنه چهل و هفت بجای امامت مالک بن همیره بر زمین روم بوده و جا عبد الرحمن
 قینی با نطاکیه و حکم بن عمر و غفاری که بر خراسان بود با امالی کوهستان و ولایت غز
 از سبب آنکه داد آن نیا غزا نموده بزور شمشیر و قمر و غلبه ایشان را مغلوب
 و منکوب گردانیده فتح نموده نایل غنایم بسیار و اسیرانی شمار گردید و مصلب
 بن ابی صفیره همراه حکم در خراسان بود و همراه آن بعضی کوه نشینان ترکی غزا
 نمودند و اموال غنمیت گرفتند و ترکان حصار کوه در راه مارا محکم ساخته بر ایشان
 مسدود نمودند تا اینکه کارزار بر حکم دشمنان گردید بعد از آن عهد از جنگ است

فاج در زمان سمرقند
 اهواز
 ملتان ماب
 قیقان
 ولایت بن امیر

گردانید اقسام حیل را اختیار کرد تا آنکه با قسام حیل شخصی کلانی از عظام و ترک اسیر نمود
 و برای او گفت که یا مسلمانان ازین تنگی گوشتانها بیرون نمانی و یا ترا بقتل
 میرسانم پس شخص مذکور ناچار شده برای مهلب گفت که بمقابله کمی ازین راه با
 آنتشی برافروز و گران باری با خود را بطرف همان راه بفرست یا اینکه کفار
 متوجه انطرف بشوند و دیگر راه بار التحیه نمایند بعد از آنکه متوجه انطرف شدند
 نمایان از دیگر راه بروید تا برای شما زخم شده نتوانند مهلب همچنین کرد همه مسلمانان
 با غنایم بی گران خود با سلامت رسته نجات یافتند و در سنه چهل و هشت در غزای
 مسلمانان بار و میان در فصل زمستان عبدالرحمن قینی سر کرده بود و در تابستان
 عبدالسد بن قیس فراری و بدر یا مالک بن هیره سکونی و عقبه بن عامر جنی با مصر یا بدر یا غزا
 میکرد و نیز بدین شجره رمادی در ریاه به همراه اهل شام غزای نمود.

ذکر غزای قسطنطنیه

در سال چهل و نه و یا چهل و هشت حضرت معادیه رضی الله عنه لشکری بزرگی را بفرزده بلاد
 روم فرستاد و سفیان بن عوف از دی را بریاست ایشان مقرر فرمود و عبده
 بن عباس و ابن عمر و ابن بیره و ابویوب نصاری رضی الله عنهم و نیز بدین معادیه نیز
 در آن لشکر بودند بی باکانه داخل بلاد روم شده قسطنطنیه را محاصره کردند و بار و میان
 مقاتله شدید نمودند حضرت ابویوب رضی الله عنه شربت شهادت نوشیده در نزدیک
 دیوار قسطنطنیه مدفون گردید و در سال نجاه بسیرن ابی طاط و سفیان بن عوف
 اجازه غزا از حضرت معادیه در زمین روم شوق فضاله بن عبید الله انصاری اجازه
 غزاداد بدریا و در همین سال حضرت معادیه عقبه بن نافع قری را بر فریقیه عامل
 مقرر نموده در حالی که عقبه به برقه و زویکه که در ایام عمر بن عباس فتح نموده بود
 مقیم بود در آن بلاد جهاد و فتوحات زیاد کرده بود چون حضرت معادیه او را
 بریاست مقرر نموده هزار سوار نیز برای آن فرستاد عقبه با سواران موصوف
 داخل فریقیه شد و مسلمانان بر بریاست عقبه ملحق گردیده بیست اجتماع لشکر اسلام
 بسیار شد و عقبه شمشیر بر اهل بلاد فریقیه گذاشت زیرا که مردمان جمیل بودند و در
 زمانیکه امیری از مسلمانان بلاد ایشان داخل میشد - اطاعت و انقیاد همیشه مینمودند
 بعضی اظهار سلامیت خود اینه نمودند و امیر موصوف که از بلاد ایشان مرجعت میکرد عهد خود را
 شکسته مسلمان ایشان مرتد میشدند و انعیاز باسه بعد از ان مصلحت امر چنان شد که بنا
 نماید شری را که لشکر مسلمانها را آنجا بوده اهل و اموالشان از شورش که از اهل

کفر
 بزرگ
 زویکه
 در میان هزار نفر
 از برای دوا

واقع میشود مصون باشند بنابر آن حضرت عقبه موصوف قصد موضع قیروان نمودند در قیروان پیشه های بسیار
درهم بچید بود و در آن پیشه ها انواع حیوانات اصناف درنده ها و اقسام مارها و دیگر اشیای
مخوف موجود بودند چون حضرت عقبه را از اصحاب کرام حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم
و مستجاب الدعوه بود روی نیاز بدرگاه حضرت معبود بنده نواز آورده دعا نمود بعد از آن
آواز کرد که ای مارها و طی درنده ها من از جمله اصحاب حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
عیاشم پرهون شوید شمایان ازین پیشه که مایان درین موضع نازل می شویم و بعد از نزول اگر از
شمایان زاد در این موضع یا تخم البته اورا بقتل میرسانیم بعد ازین آواز مردمان میدیدند که اصناف
حیوانات سواکن آنجا اولاد های خود را برادر استند جمیعاً از پیشه کوچ کردند چون قبایل بر
این حال را مشاهده کرده در حال مسلمان شدند حضرت عقبه حکم نمود که درخت ها را قطع نمود
شهری و مسجد جامع در آنجا بنا کردند و باقی مسلمانان پیشه مساجد و مساکن مخصوصه برای ایشان
تا اینکه مساحت آبادی مجموع چهل هشتاد و سه هزار ششصد باع شد (و باع مقدار در آن کرد
هر دو دست را گویند) و در اثنای عمارت شهر غزای نمودند و میفرستادند فوجهای لشکری خود
و غنیمت و غارت میکردند تا اینکه بسیاری بربر اسلام آورده خطه اسلامیان وسعت قوی گوی
و لهای لشکر باشند قیروان مامون و مطمن جواهر گردیده و در قیروان ثابت ماندند در سنه پنجاه
و یک فضال بن عبیده سر کرده غزای مسلمانها بود بولایت روم در تابستان و بسربن ارطاه در تابستان
و در سال مذکور ربع بن زیاد و حارث بن بلخ غزای نمودند و صلح افتح کردند زیرا که امالی آن بعد از
مصالحه با حنف بن قیس عهد خود را شکسته بودند و ربع قهستان را بقره و غلبه فتح نمود و در
اطراف جوانب را گشت مگر نیزک طرفان باقی ماند و قتیبه بن مسلم در زمان ولایت خود نیزک و
طرفان را بقتل رسانید و در سال پنجاه و دو و در غزای مسلمانان بار و میان در فصل زمستان
سفیان بن عوف و بسربن اپی ارطاه سر کرده و در تابستان محمد بن عبد الله ثقفی مقرر بودند و در
سال پنجاه و سه به لشکر مسلمانان در زمستان عبد الرحمن بن ام حکم ثقفی بطرف روم سر کرده بود
و در همین سال رودس را که جزیره ایست در میان دریا جناده بن امیه وزوی فتح نمود و
مسلمانها در آنجا فرود آمدند دیپوسته از روم میان گذر داشتند زیرا بودن ایشان بر و میان
بسیار سخت میگذاشت و همیشه بود یا بار و میان کارزار نموده شتی ایشان را میگرفتند و حضرت معیا
رضی الله تعالی عنه بمسلمانان انعام و بخششهای بسیار می نمود و میان بهنایت از ایشان ترسناک
بودند بعد از وفات معاویه رضی الله تعالی عنه یزید پسرشان مسلمانان را از عماریه باز داشتند
پس خواست و از روم میان سر لج و جزیه میگرفت و در سال پنجاه و چهار محمد بن مالک در فصل
زمستان به لشکر مسلمانان با روم میان سر کرده بود و معن بن یزید سلمی در تابستان و در همین

خزیره او را که نزدیک قسطنطنیه است مسلمانان فتح نمودند و جناب بن ابی امیه لشکرش بود
 و باز در همین سال حضرت معاویه رضی الله تعالی عنه عبدالله بن زیاد را بخراسان مقرر نمود و در یا باران که در
 بخاری بر سواری شتران گذشته تا رامنی و نسف و پکنند که از علقه بخارا است فتح نمودند و غزوه
 بسیار گرفتند و ترکان را در زمان ملاقات شکست دادند عیال پادشاه ترکان با شوهر خود
 بود و خواست که به سرعت موزه های خود را بنیای کند کی موزه را پوشیده بود که مسلمانان
 دستگیر نموده از کمال جاهت و حسن و صد هزار در هم قیمت رسید در سال پنجاه و سوم
 بن محرز سر کرده لشکر اسلام بوده در زمستان و نیز گفته شده که عبدالله بن قیس فراری بوده در
 سال پنجاه و شش غزوه روم به لشکر اسلام جناب بن ابی امیه مقرر بوده و نیز بدین شجره بدر یا
 و عیاض بن عمارت در صحرا غزای نمودند و در همین سال حضرت معاویه رضی الله تعالی عنه
 بن عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنهما را جمع آورجی سراج و عمار به خراسان مقرر نمود
 چون راتا سمرقند و صفد قطع نموده کفار را شکست داد و ترند را بمصالحه فتح نمود در سال
 پنجاه و هفت به ارض روم در فصل زمستان عبدالله بن قیس افسر بوده و در سال پنجاه و هشت
 مالک بن عیید الله خشمی بارض روم سر کرده لشکر اسلام بوده و بدر یا سر کرده عمرو بن مره جهنی بوده
 بعضی گفته که جناب بن ابی امیه و در سال پنجاه و نه لشکرش اسلام و بارض روم عمرو بن مره جهنی بود
 لشکر و بدر یا جناب بن ابی امیه و بعضی گفته که بهین سال بدر یا غزای نموده و در همین سال مسلمانان کج
 کج که از بلاد روم است غزای نمودند و عمیر بن حباب سلمی نیز همراه شان بوده و عمیر بفضیل شهر با
 رفت در حالتی که به شتانی خود با اهل شهر مقاتله مینمود تا اینکه اندرون شهر بر اهل او ظاهر گردید
 و بعد از آن مسلمانان بجا بدیوار شهر بالا شدند و بواسطه پیش قدمی عمیر فتح گردید و مانع مخالفت
 مینمودند در سال شصت مالک بن عیید الله در سویری غزای نمود و در سنه مذکوره حضرت معاویه
 رضی الله تعالی عنه وفات یافت و در سال شصت و یک مسلم بن زیاد را بخراسان مقرر نمود مسلم
 مذکور از شهر چون گذشته بمصاحبت مہلب بن ابی صفره بخراسان آمد و شهر را نزدیک خوارزم بود
 و بدو شاهان در انجا جمع بودند و مسلمانان همیشه از امر او خود مطالبه غزای با اهل ان شهر می نمودند
 و امر او شان ابا مینمودند در این وقت مہلب مسلم التجا اجازه توجه شهر را نمود بمصاحبت هزار لشکر
 شهر شده محاصره نمود و اهل شهر مذکور طلب مصالحه را بشرط سندی از نفس خود نمودند مہلب
 خواست ایشان را اجابت کرده بزیاده از بیست هزار تن که دو صد تک میشود با او مصالحه نمود
 و در عوض همین مال مصالحه چنان مقرر بود که از انها متاع و اسباب و انواع حیوانات بگیرند و انها اشای
 مذکور را بنصف قیمت یعنی بیست از این زایشان خریداری کردند که در حقیقت قیمت آنها هزار برابر بود مسلم
 بسر قند غزای نمود و لشکری خود را بجنه فرستاد اهل جنه را مغلوب کرد و نیز برادر خود را بسجستان

ار واد بجزیه است در روز
 قسطنطنیه را رامنی قریب
 بود در غزای عمار و حال دوران
 نسف شهر در قریب ان
 بخارا ای قریب ان
 بن عمار چون یک منزل از بخارا
 از زمانه است که دوران گردید
 در سمرقند شهر بود در
 از سمرقند ایستادند و در
 دفع غزای بخارا عمار بشهر
 سال شصت و دوم در ۱۲ خرداد
 شهر شتران است در شهر و در
 در سمرقند شهر است
 سوادیه به مصاحبت بن عیید
 و سلبه به مصاحبت بن عیید
 شهر را از ان شهر شالی بود

آنهارا بجز خد او ند دیگری نمیداند و آنها کافر و بولایت سوس ادنی میباشند و لیکن داخل ارض است
 نشده اند و در کارزار بسیار جبار میباشند حضرت عقبه چون این مضمون شنید بمقاتله آنها بسوس قصی
 مغرب طخه است رفته تا با ابتدای بر بر رسیده بیاحت بسیاری طایفه کریه مقاتله کرد و نفری بسیار از
 آنها کشت حضرت عقبه سواران خود را بجمع مواضع که آنها گریخته بودند فرستاد و خود آن وقت تا اینکه بسوس قصی
 و مردم بر بر او جمع آوردی نمودند جاعتی که عدد آن از شماره پیرون بود حضرت عقبه با آنها رسید مقاتله نمود
 آنکه از کشتن با مان آمدند و بتوفیق خداوند عالم جل جلاله همه را شکست داده غنائم بسیار و اسیرهای بسیار گرفت
 بعد از آن مالیان رفت دریای فحیط را دیده از سر عجز دنیا بدرگاه حضرت معین دیننده نواز التجا نمود که ای خدا
 اگر این دریا مانع غلبه و البته میرفتم و در راه تو با کفار مجاهده میکردم و بعد از آن باز گردیدم و در
 که درین راه بودند از خوف آن گریختند حضرت عقبه بموضع سید که امروز بماء الفرس شهر است
 و در آنجا فرود آمد چون آب همراه خود داشت مردمان را سختی تشنگی غالب شد بد
 که در معرض هلاک رسیدند حضرت عقبه دو گانه از برای خداوند یگانه گذارده دست
 دعا برداشت در این حال اسب سوار علی حضرت عقبه رضی الله تعالی عنه زمین را بد
 خود کاوید و ازین جای بامر خداوند کریم چشمه آب خوشکوار روان گردید
 گاهی رسنگ چشمه آب آوردید گاهی از آب چشمه کند سنگ ذره سا
 بعد حضرت عقبه در میان مردمان او از نمود که ای مردمان حاضر نماید حوض
 بسیار و بیاشامید از این آبهای خوشکوار و آن چشمه را ماء الفرس نام نهادند یعنی
 آبی که بکاویدن سم اسب بقدرت کامله خداوند متعال از زمین بر آمده چون
 حضرت عقبه بطبینه رسید بین طبینه و قیروان مدت هشت روز مسافت بود امر کرد
 اصحاب خود را که پیش شوند فوج فوج تا اینکه احدی باقی نماند و معتقد باشند بان چیزی که از خداوند
 جل جلاله نایل شدند و حضرت عقبه بمعیت نفری اندک بجانب تهوز رفت تا اهلی شهر را
 نظر نماید که با وی چه معامله میکنند و میان او را بان شکر می اندک دیدند طمع در
 نمود در وازه های شهر و حصار را بسته آغاز دشمنان و مقاتله کردند حضرت
 عقبه آنها را بدین اسلام دعوت می نمود و آنها اجابت نمی کردند و در میان
 شخصی را از جانب خود بسوی کسبله بن کرم بر بر می فرستادند تا بطریق
 سعادت بمقاتله حضرت عقبه رضی الله تعالی عنه حاضر شود آن هم مبارزت
 کرده و کسبله مذکور که از اکابر بر بر بود پیش از حضرت عقبه در زمان انارت
 اپنی المهاجر به افریقیه اسلام آورده بود و اسلام او پسندیده و نیکو گردیده
 و ابی المهاجر را صاحبست نموده بود بنابراین چون ولایت حضرت عقبه رسید ابی المهاجر

کتابت در سلسله دریا بایز
 مقابل غزوه حضرت عقبه
 اللان شهرت در ارض
 در سوس
 از نیکو گردید
 تهوز اسم زنی در ارض

کسبله

کسب را شناخت و امر باغراز و اگر ام کسب نموده بود حضرت عقبه قبول نکرده بکسب استغناء
 نمود و روزی گوسفندی بخدمت حضرت عقبه آوردند آنحضرت کسب را امر نمود که گوسفند
 ذبح نموده باسلاخین پوست کند کسب در جواب گفت که همین گروه حاضر همه ملازمان
 و غلامان من می باشند و مشتقت ذبح را از من بر میدارند حضرت عقبه کسب را دشنام
 و امر نمود که بدست خود ذبح نماید - ابوالمهاجر این مضمون را از حضرت عقبه متبیین
 دانسته عرض نمود که این شخص را هرگاه اغراز نکردی مجبوس نمازیرا که من می ترسم که
 مباد از طرف آن ضرری برای شما عاید گردد حضرت عقبه عرض ابوالمهاجر را
 سهل شمرد کسب از آن روز غدر را مرکز خواطر خود نموده بود تا در این وقت
 که در میان چون لشکر حضرت عقبه را اندک دیدند شخصی را در نزد کسب فرستاد
 او را آگاه کردند کسب داخل لشکر حضرت عقبه بود و فریب شان را بخاطر خود
 پنهان داشت و در میان را از مافی الضمیر خود دانا کرد و آنها را طمع گار ساخت
 و وقتی که بکسب ارسال و مرسل نمودند آنوقت مافی الضمیر خود را ظاهر نمود و اقوام
 خود را جمع آوری کرده قصد حضرت عقبه نمود ابوالمهاجر گفت که شتاب نمایی پیشان
 از جمعیت کسب حضرت عقبه با او کارزار کرد کسب از مقابله حضرت عقبه بکیوشد جمعیت
 او زیاد شود چون لشکر کسب جمع شد همراه عقبه مقاتله کرد و لشکر حضرت عقبه را شکست
 داد حضرت عقبه و باقی مسلمانان غلافهای شمشیرهای خود را شکستند و بنجاب
 بر برهه رفته با آنها مقاتله کردند و مسلمانها تا ما مقتول گردیدند محمد بن اوس نصاری
 با چند نفر اسیر شد لیکن صاحب قرضه آنها را رها نموده ایشان را بولایت قیروان فرستاد
 و زهر بن قیس بلوی در زمان که خلیفه حضرت عقبه بود بولایت قیروان غم قتال نمود و
 لشکر صفائی باز بهیر مخالفت کرد بولایت مصر آمدند و اکثر مردمان متابعت آنها را
 اختیار کردند زهر بن اچار بمعیت آن نفری بسوی بیره باز گردیده در آنجا اقامت نمود
 و حاجتی از اهل افریقیه با کسب جمع شده قصد افریقیه نمودند و چون اولاد و ذریه مسلمانها در
 افریقیه بودند از کسب امان طلب امان کردند کسب آنها را امان داد و داخل قیروان شده
 بر افریقیه غالب شد در آنجا اقامت نمود و در میان عبد الملک بن مروان و حضرت عبد
 زهر بنی احمد تقالی عنه فتنه موجود شد و چون کار عبد الملک قوی گردید با فریقیه لشکر فرستاد و
 بن قیس بلوی که در افریقیه بود نامه نوشت و در سال شصت و نه مالشکر خود از بیره عازم افریقیه گردید چون
 خبر کسب رسید لشکر خود را جمع آوری نمود بر بروم را نیز خبر داد و فراهم آورد و استراحت را در صحرا
 خود را حاضر ساخت بر آنها گفت که مصلحت دیدن این است که بطرف ولایت مشرف و در آنجا باشم چاکر
 خودم

مسلمانان بسیار اند که با میان معااهده دارند و فریب دادن شایع نیست و مساوات
 با میان مقاتله کند و آنها در عقب ما بیایند و چون به مشرف فرود آییم از مسلمانان در امان می
 و میان همراهِ زبیر مقاتله می نمایم و اگر میان طرفیافتیم و غالب شدیم عقب گیری آنها را تا آخر
 می نمایم و پنج آنها را از افریقیه می کشیم و هر گاه آنها بر میان غالب شدند از دست نشان
 کجوستانها میرویم و نجات می یابیم قوم آن این مصلحت او را پسندیدند و بولایت مشرف
 رفت چون این خبر بزبیر رسید داخل قیروان نشده سه روز در نواحی آن اقامت نمود
 تا اینکه از کسالت و مانده گی سفر راحت یافت و بعد از آن در طلب کیسله روان گردید
 چون به کیسله نزدیک شد اصحاب خود را آماده و مهیا نموده سوار شدند تا اینکه هر دو
 لشکر مقابل شده مقاتله سخت گردید و از طرفین بسیار کشته شدند تا اینکه مردمان از حیات
 نا امید شدند و آتش کارزار تا آخر روز شعله ور بود تا خداوند کریم از فضل عمیم خود مسلمانان را
 فتح و نصرت کرامت فرموده کیسله و اصحاب آن مغلوب و منکوب گردیدند کیسله
 جماعتی از کلانهای اصحاب خج و بولایت مشرف کشته شدند و مسلمانان عقب گیری روم و بر
 نموده آنها را شکست داده هر کدام را که می یافتند بقتل میرسانیدند تا اینکه بر روم با کوه
 خود متفرق شدند و بزبیر به قیروان مراجعت نمود و بعد از آن آگاه شد که در افریقیه یک طغلت
 بزرگ دیگر هم هست لهذا بزبیر و اقامت قیروان را ترک نموده فرمود که من کبریت خود را
 می سپیل الله بمیان بسته ام و هر گاه در اینجا اقامت نمایم مباد امیل و محبت دنیا مرا هلاک کند
 چون بزبیر عابد زمان و زاهد دوران بود و اهل قیروان از خوف دشمن در امان بودند
 چیزی لشکر را بقیروان گذاشته با لشکر بسیاری اراده مصر نمود و این وقت چون خبر رفتن بزبیر
 از برقه بسوی افریقیه بجهت مقاتله کیسله در تنظیمت برومیان رسید رومیان و ولایت برقه
 فارغ و خالی دانستند فرصت را غنیمت شمردند با کشتی های بسیار و قوت پشیمان خود از جزیره
 صقلیه خروج کرده بر برقه هجوم نموده غارت کردند و در زبیر از افریقیه متوجه برقه شدند
 در همین روز رومیان بر برقه را قتل و غارت کردند چون این خبر بزبیر رسید به لشکر خود امر نمود
 که سرعت به مقاتله شایان روان گردند خود او با کسان خود کوچ نمود و مسلمانان چون رومیان
 دیدند که نفری و لشکری بسیار دارند بزبیر استغاثه نمودند و بزبیر چون رجوع از کارزار را
 دید ناچار شده مقاتله نمود و کار بر مسلمانان سخت گردید و کارزار بزرگ شد و میان
 ایشان غالب شدند و بزبیر و اصحاب او را بقتل رسانیدند حتی کسی از ایشان نجات نیافت
 با غنایم بسیار بقططنیه و این رفتند و عبد الملک بن مروان حمن این خبر و حشت اثر و قتل بزبیر را شنید
 بسیار غمگوار آمد و او بقیستی که بهمراه حضرت ابن پیر داشت مشغول بود بعد از قتل بزبیر و اجتماع مسلمانان

مشرف بولایت در روز
 کوه سوس
 صقلیه از افریقیه
 در روز

شکر جبار و نفری پشمارا آمایده نمود حسان بن علی را سر کرده ایشان مقرر کرده بجانب افریقیه
 فرستاد که تا آن زمان چنین شکر بزرگ ذی شوکت در افریقیه هرگز داخل نشده بود چون داخل
 شدند از آنجا عبوی قرطاجنه روان گردیدند و پادشاه انولا بزرگ ترین ملوک افریقیه
 بود و هرگز مسلمانها بتولامقامله نکرده بودند و در ولایت قرطاجنه که رسیدند از
 مردمان رومی و بربر بلهنایه دیدند با آنها مقامله نموده ایشان را محاصره و بسیار
 آنها را مقتول و اسیر و محصور نمودند و از مسلمانها نیز بسیار مقتول کردید چون این حال را
 مشاهده نموده اجتماع آراشان بگریختن شد بمان بران بر کشتی های خود سوار شده بعضی
 بصقلیه و بعضی به اندلس رفتند و حسان با شمشیرهای تیز داخل قرطاجنه شده قتل
 و غارت نموده اسیر بسیاری گرفتند و لشکری خود را بگرداگرد انولا فرستاد و بکمال
 قتال می نمودند مردمان از ترس نزد حسان آمدند حسان ایشان را به خراب کردن
 قرطاجنه امر نمود و آنها بقدر طاقت از قرطاجنه خراب و ویران کردند بعد از آن
 خبر به حسان رسید که روم و بربر در شهر صطفوره و بترت اجتماع نموده احسان
 بسوی آنها رفته با ایشان مقامله های شدید نموده هر قدر که مسلمانها سختی رسید
 کردند تا آنکه رومیان شکست دادند و بسیاری آنها را کشتند و بر شهر ایشان غالب
 شدند حسان جمیع بلاد ایشان پایمال نمود تا آنیکه اهل افریقیه از حسان بسیار ترسناک شدند
 و در میان شکست خورده شهر باجه رفته و بر بریان بشهر تونه محصور شدند و حسان به قیروان
 و اسی آمد زیرا که زخمی های لشکریان بسیار بودند در انولا اقامت نموده تا مجروحین صحت
 یافتند در وقتیکه مردمان آمدند حسان فرمود که بزرگترین ملوک افریقیه را که باقی مانده بمن بنامید پس
 عیالی را که ملکه بربر و بامر کهانت عالم و مشهور بود و مردمان را با اشیاء پوشیده خبر میداد
 و مسی بکابنه و بر بریتة الاصل بود و کوه اوراس جای داشت مردمان بر برگردا گرد آن
 بعد از آن کسب اجتماع نموده بودند بر حسان نشان دادند و حسان از اهل افریقیه احوال کابنه را پرسید
 بزرگی مقام آنرا بیان کردند و برای آن گفتند که اگر کابنه را بقتل رسانیدی بعد از آن بر بر حسان
 ترا نمیکند چون حسان بسوی کابنه نزدیک شد کابنه حصار باغایه را ویران کرد بجان اینکه حسان
 حصار را وارد حسان از خیال خود نگردیده بسوی کابنه رفت و نه زنی با او ملاقی گشت و همراه کابنه
 مقامله سخت نمود و مسلمانها شکست خورده و خلق بسیاری از مسلمانها کشته و اسیر شد و حسان بکابنه
 خورد بعد از آن کابنه همه اسیران را نمود مگر خالد بن زید قیس که شخصی شریف و شجاع بود و کابنه خالد موصوف
 فرزند خواند و حسان از افریقیه رفت و بموضع اقامت نمود و جای اقامت خود را مکتوبی بملک
 نوشته فرستاد تا آنیکه امر عبد الملک برسد و مدتی پنج سال در توابع برقه اقامت نمود

قرطاجنه شهر قیروان است از تواریخ افریقیه
 صطفوره شهر است در تواریخ افریقیه
 بترت شهر است در تواریخ افریقیه
 تونه شهر است در تواریخ افریقیه
 اوراس شهر است در تواریخ افریقیه
 کابنه شهر است در تواریخ افریقیه
 خالد موصوف شهر است در تواریخ افریقیه

ازین سبب آنموضع را تا این زمان قصور حسان می نامند و کاهنه تمام افریقیه را مالک شد و با اهل افریقیه
 و پیداد و ظلم را پیشه نمود بعد عبد الملک لشکر و اموال بسیاری به حسان فرستاد و آنها را امر بمقتل کاهنه
 افریقیه نمود حسان شخصی را از طرف خود پنهانی با مکتوبی در نزد خالد ارسال نمود تا احوال را از نزد
 بحضور کاهنه بود معلوم نماید خالد احوال تفرقه بر بر راقعه نوشت و در میان ناسپان کرده نشاند
 مذکور نموده سرعت حسان فرستاد بعد از آن کاهنه پریشان و ژولیده موسی بر آمد و
 که ملک مایان در میان طعام مردمان رفت هر قدر شخص مذکور را جستجو نمود نیافت و آن شخص
 رسید و همان راقعه در میان آن سوخته شده بود باز همان شخص احسان در نزد خالد واپس فرست
 تا نیا تیر راقعه را بمضمون سابق تحریر نموده در میان ناسپان سب کرده به حسان فرستاد حسان
 چون کاهنه رفیق شخص را همراه راقعه دانست گفت که مردمان عرب اراده تصرف شدن شهر را
 ما را دارند و مایان اراده کشت زار و چرا گاو را داریم و دیگر مصیبتی نمی بینم بخراپ خراب
 افریقیه را تا اینکه آنها ازین بلاد میوس شوند پس مردمان را بجهت تخریب بلاد امر و مقدمات
 بنا و حصار را خراب کردند و اموال آن دلا را غارت کردند
 خراب شدن اول افریقیه بود چون حسان به بلاد افریقیه نزدیک
 از اهل روم حسان را ملاقات نموده و از جور کاهنه به حسان استغاثه نمود
 از ظلم کاهنه شکایت کردند حسان از استغاثه و شکایت ایشان خوش
 گردیده بطرف قابس رفت اهل قابس با اهل و اموال خود حسان
 ملاقات کردند و اطاعت نمودند و اهل قابس سابق ازین از دست
 خود محصور بودند و حسان در قابس عالی مقرر نموده خود بطرف نغزاده
 جهت اینکه راه نزدیک شود و اهل قفصه او را اطاعت کردند حسان
 ولایت قسطلید غالب شد چون احوال قدم حسان بکاهنه رسید
 خود و خالد را که بجه خوانده او بود بحضور خود خواست و برای آنها
 که من گشته میشوم و شایان در نزد حسان رفته و از آن امان بجوایم
 بعد از آن هر سه نفر در نزد حسان آمده و به همراه او بودند و حسان
 کاهنه رفت و کارزار سخت نمود تا اینکه مردمان گمان ضعف مسل
 نمودند حضرت خیر الناصرین مسلمانان را فتح و نصرت کرامت فرمود
 بر بربری مغلوب گردیدند و لشکر کاهنه شکست خورده کاهنه دستگیر
 شد و بر بربری از حسان طلب امان کردند حسان امان ایشان را قبول نمود بشرط اینکه
 هزار نفر عسکر از مردمان بر بریشه با شاکر اسلام مشغول مقاله و مجاهده باشند و در

قابس درین است این طرف
 رستاق ساسی ۱۱۶
 قفصه شهر خود است در طرف
 افریقیه که نواحی بسیار از اعمال
 زاب ۱۱۳
 از اعمال افریقیه
 قسطلید

قبول کردند حسان بن هریر و سپر کاهنه را بهین دوازده هزار نفر عسکر سراسر مقرر نمود و رویه اسلام
 در برابر شایع گردید و حسان بولایت قیروان مراجعت نموده آنجا اقامت ورزید و تا سنه
 هشتاد و شش که عبد الملک وفات نمود کسی را به حسان منازعه و مقاتله نکرد بعد از وفات عبد الملک
 ولید پسر ابراهیم را و الی نمودند و آن برای افریقیه عبد الله بن مروان که عموی او بود و الی ساخته
 حسان را معزول نمود و ولید در سنه هشتاد و نه موسی بن نصیر را بجکومت افریقیه مقرر نمود
 و بیان حال آن در غزوات مابعد ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی .

ذکر صلح کردن عبد الملک بن مروان با ملک م

در زمان وفات حضرت معاویه رضی الله تعالی عنه از جهت حدوث فتنه و فساد در میان مسلمانان
 صوایف از ولایت شام معطل گردید (صوایف لشکر را گویند که فعلی تا بستان جهت سد ثغور و حریم
 کفار میشود و این امر از ابتدای اسلام تا اخیر دولت عباسیه ستم بود) و چون فتنه و فساد در
 میان ابن زبیر رضی الله تعالی عنه و عبد الملک شدت نمود و در میان فرصت یافته در سال
 هفتاد و پنج آوری نموده بر سر مسلمانان ولایت شام لشکر کشید عبد الملک از جهت دفع
 خرابی ایشان از مسلمانان همراه با دستان رومیان مصالحه نمود مشروط بر اینکه در هر جمعه هزار
 دینار برای او بدهند و در سال هفتاد و سه رومیان از ناحیه ارمیه با شصت هزار نفر
 آمدند در آن زمان محمد بن مروان از طرف برادر خود عبد الملک بر ارمیه حاکم بود و بار و بار
 مقابلت نمود و ایشانرا شکست داده بسیاری کشته شدند و در سال هفتاد و چهار ارمیه
 عبد ابن خالد بن اسید را عبد الملک خراسان حاکم نمود و چون ارمیه بولایت کرمان رسید
 پسر خود عبد الله را بولایت سجستان حاکم نمود چون عبد الله بسجستان رسید با پادشاه
 ترکان رقیب غزاکرد و رقیب ترسانند و مسلمانان بود عبد الله که بولایت نسبت
 رسید رقیب طلب صلح و بذل هزار هزار دینار و هدیه و غلام های بسیار را کرد عبد الله
 را نموده گفت اگر این خانه را از طلا پر کند خوب و الا مصالحه نمیکنم و شرع نغز نمود و رقیب
 بلاد را برای او تخلیه کرده و سرکوه و تنگیهار را برای خود محکم ساخت عبد الله مضطرب شد
 تخلیه راه را بر خود و مسلمانان نمود مشروط بر اینکه از آن چیزی گرفته نشود رقیب قبول نکرد گفت که من
 هزار درهم از شما بطریق مصالحه میگیرم و بهر آنکه بگوئید خطی که تا زمان ما رت من شهرهای من غزاکند و آن
 ما را نسوزانید و بلاد ما را خراب نکنید عبد الله مجبوراً قبول کرد چون این خبر به عبد الملک رسید
 معزول کرد و در همین سال محمد بن مروان بمعبیت عسکر قضاة غزاکند و رومیان از طرف عرش آمدند
 و همچنین در سال بعد و در سال هفتاد و پنج مجاهد بن سعد تمیمی از طرف حجاج مقرر شدند بود غزوات فتوحات
 اماکن از قندهار و در سال هفتاد و شش محمد بن مروان رومیان از طرف طایفه غزاکند و در سال هفتاد و نه

عبد الملک بن مروان را در سال هفتاد و پنج در کرمان کشته کردند و او را در آنجا دفن نمودند

عبد الملک بصایفه غزا کرد در سال هفتاد و هشت حجج عبید الله بن ابی بکر را بجهتستان
والی نمود و رقیل ملک ترکان مختصا له بود و خراج را داد اینمرد و از ادای خراج گاه گاهی
انتناع مینمود حجج شخصی را بسوی عبید الله بن ابی بکر فرستاد و او را امر نمود به فوری گرفتن
خراج از رقیل و اینکه واپس نگردد تا اینکه بلاد او را تصرف و قلعه های او را ویران کردند
او را اسیر کردند بعد از آن عبید الله با اهل بصره و اهل کوفه در زمانیکه شریح بن یحیی که از اصحاب
حضرت مرتضی علی کرم الله تعالی و وجه و سر کرده اهل کوفه بود

رفت تا داخل بلاد ملک رقیل شد و غنایم بسیار گرفت و حصارها پیشتر خراب کرد و بر یک سر
زمین ایشان غالب شد ترکان اصحاب رقیل ملزومتر را برای ایشان واکذا فرمودند
تا اینکه عبید الله با عسکر خود در بلاد آنها نزدیک رسیدند و شهر بود با شایسته از آنها شتر
و سنک نزدیک شدند بعد از آن ترکان بر مسلمانان شعبه عقبه و سر کوه باران
مسلمانها گمان کردند که بلاک خواهند شد عبید الله با ایشان به افتخار در راه که بر رقیل
برسانند مصالحه نمود تا اینکه مسلمانها را واکذا شد که از سرزمین آن بروند و شرح علی را
ملاقات نموده با و گفت که شما یان چیزی مصالحه نه نمایند مگر اینکه پادشاه از جمله بخشهای شما
بداند من عمر بسیار نموده است مدیدیت که طلب شهادت را می نمایم امروز اگر شهادت
از من فوت شود و نایل آن نگردم تا زمان مرگ شهادت را نخواهد یافت بعد از آن شریح
آواز کرد که ای اهل اسلام غیرت نمایند و یاری بنمایند از پروردگار خود بسیر دشمنان و عبید
بن ابی بکر به شریح گفت تو پیر شده و بس خرافت رسیده ای شریح در جواب گفت که بس است
از پیر است تو همین نام که بستان عبید الله و حام عبید الله بگویند بعد از آن شریح آواز
بلند گفت که ای اهل اسلام هر کدام از شما که اراده شهادت را دارد بر من نزدیک شود
پس جوانان قوی سیکل و سواران دل آورو پیاده گان حله و در با شریح یک جامی شکر
مقاله نمودند تا اینکه اکثر ایشان مقتول و مجروح شدند و شریح نیز مقاتله نمود تا اینکه با
جماعتی از اصحاب خود شهید شده بعضی نجات یافتند و از بلاد رقیل برآمدند و در همین
سال اهل الطاقیه بر اهل روم رسیدند و برای ایشان طغریا فاشند در سال هفتاد و هشت
امیه بن عبید الله را عبد الملک از خراسان معزول نموده خراسان را سپرد کار داران
حجاج کرد و خراسان مهربان ابی صفیره را والی نمود

لا طاقیه شهریت از شهرت ۱۸۷۵
شهر سوس و بلاد سوس
حاجج و از آن شهرت از شهرت از شهرت
چون به فراسان برده
شهریت بسیار از شهرت

ذکر غزوه مهربان ابی مایا و اهل شهر در زمانیکه والی خراسان بود
در سال هشتاد و هشت مهربان را قطع کرد و تولا کش که نام شهر سوس است و آن شهر عم ملک ختل در نزد او
آمد و بغزای ختل که شهریت با او را شهرت کلیف کرد و نام پادشاه ختل شبل بود و مهربان با سپهر عم

ملک یسیر خود یزید را همراه نموده متوجه طرف ختل نمود و یزید بیک گوشه ملک فرود آمد و ابن عم
 ملک بطرفی نازل شد تا گاه شبیل بر ابن عم خود شیخون زده او را گرفته بقتل رسانید و یزید قلعه
 شبیل را محاصره نموده تا آنکه بفرستادن فدیة مصالحه کرد بعد از آن یزید از ترس آن مراجعت نمود
 و مہلب حبیب نام یسیر خود را با چهل هزار نفر بطرف والی بخارا فرستاد و اعمی از دشمنان بقریہ
 نازل شد و حبیب ہمراہ چهار ہزار نفر بمقابلہ شان رفتہ ہمہ را شکست داد و آنقریہ را سوختاند
 و از آنوقت آنقریہ محترقہ نام شد بعد حبیب نزد پدر خود آمد مہلب مدت دو سال در کش مقیم
 و شخصی را می او گفت کاشش می شدی بغیر این وقت مہلب در جواب گفت کاشش
 از برین غزوه نصیبی ہرہ از سلامت می شکر میبود مہلب با اہل کش بہ فدیہ گرفتن از ایشان مصال
 نمود تا کہ مکتوب این شہت بہ خلج نمودن حجاج ویرا باور رسید کہ او را بمساعدہ خود طلب نموده بود
 بعد از آن مہلب از طرف خود مکتوبی بحجاج فرستاد و خود او بولایت کش مقیم گردید .

ذکر فرستادن لشکر جانب بر تہلیل بہمراہ عبد الرحمن بن محمد بن شیبث

بیان احوال مسلمانہا در زمانیکہ سیرانی بکرہ بشہر تہلی را داخل کرد و راقبل گذشت بعد از آن
 حجاج در فرستادن لشکر جانب بر تہلیل از عبد الملک اذن خواست عبد الملک حجاج را
 اذن داد و حجاج شروع در سررشتہ کار حمل و نقل لشکری انمود و بیست ہزار لشکر بر اہل
 کوفہ و بیست ہزار بر اہل بصرہ حوالہ نموده در انجام کار کوشش بسیار نمود و شہادہ لشکری را
 کا طا برای ایشان داد بیست ہزار در ہم ہم بطریق بخشش لشکری دادہ لشکر خود را دلیر
 کردہ بسواری سپہای رہوار و اسلحہ نیکوار این داد بخشی کہ ہر نفری از لشکری آن بشجاعت و
 بی نیازی موصوف میشد و لشکری مذکور را از نہایت زیب و آرایش و کمال حلوہ
 طاوسی ہیشتر الطوادین یعنی لشکر طاوسی میکفتند - این ہمہ حلوہ طاوسی حسن آمدن
 بار دیگر نکند چندان برقرار آئی - چون حجاج فارغ گردید از سررشتہ لشکر عبد الرحمن
 بن محمد بن شیبث را امام عبد الملک بایشان رئیس فرستاد حجاج عبد الرحمن را بنویس
 میداشت انرا کہ ہمین لشکر امیر گردانیدہ حرکت دادہ ام عبد الملک بود عبد الرحمن
 لشکر بر اہر دتا داخل سجتان شد و خبر شان بر تہلیل رسید چہتہ معذرت شخصی را نوشت
 و دادن خراج را قبول نمود عبد الرحمن بکوکور قبول نکرد و بسوی او روان شد تا دہ
 بلاد آن گردید تہلیل زمین بزین و قریہ بقریہ و حصار کجھار را برای او و آگذا شد
 عبد الرحمن بیک رانصرف شدہ و ہر شہریرا کہ مالک میشد در آنجا عامل اعوان مقرر نمود
 و در عقب شان بزرگہبان جاسوسین ہر موضع مقرر میکرد و ہر جای اشخاص مسلح از چہتہ عیب داشت
 انیکہ از زمین عظیم گذشت و عساکر او از کثرت اموال عظیم متمول شدند بعد از آن مدد ترا از آمدن بزین پس

منع نموده گفت امسال آنچه از بلادشان تصرف نمودیم ما را بس است تا اینکه بلدیت زمین را حاصل کنیم
و مسلمانان در گشتن اطراف و جوانب این بلاد صاحب مت شوند در سال آینده انشاء
تعالی باقی بلاد را هم تصرف می نمایم بعد از آن مکتوبی که مشعر بر بیان فتوحات و کاریرا که بعد
از آن اراده اجرای آنرا داشت بحجاج نوشت چون مکتوب آن بحجاج رسید حجاج در جواب
آن نوشت که مکتوب شما مانند مکتوب شخصی است که صلح را دوست داشته باشد و بموعده
استراحت نماید و دشمن را کم کرده باشد و در یافته باشد از مسلمانان لشکر که دریافت نعمتی
خوب و نمایم بزرگی را نموده شما من دوست میدارم که منع داری از دشمن و بخشش نهی
باشی خاصی که از طرف مسلمانان با آنها زحمتی رسیده و آنچه ترا از ما میماید اجرا نمائی چون داخل شد
تا گاه در زمین کفار و خرابی دن حصار بماند و مقتول نمودن و اسیر کردن اولاد می کفار بعد از آن
تا نیا حجاج مکتوب دیگر بمضمون مکتوب سابق نوشت اینکه ای عبدالرحمن مسلمانان اینک در نزد
تو غیبت امرهای بخار به و اقامت بان سرزمین با خداوند فتح و نصرت را نصیب ایشان نماید
و نیز تا ما هم حجاج برای عبدالرحمن نوشت که اگر مضمون مکتوب مرا اجرا کردی بحجی بخواه
استحقاق بر محمد امیر مسلمانان باشد بعد از آن عبدالرحمن در مراجع نموده برای ایشان گفت ای
من برایشان نصیحت میکنم و خوبی شمارا دوست دارم و نظر دفع شمارم و خیال من در میان
دشمنان آن چیز نیست که خیال جوانان و دانشمندان شما باشد و همین بخار که امیر شماست
زشته نمودم و از طرف امیر مکتوبی بن آمده بدین مضمون که اظهار ضعف و عجز من را نموده و امر
کرده مرا بر اینکه پی هم با بسز زمینشان به راه شمایان داخل شویم و آن زمین جائیست که برادرهای مسلمان
شما بخار به در آنجا دیر روز پلاک شده اند من شخصی هستم که اگر شمایان امضا نمایند من امضا میکنم و
ایا کند با ما میماید پس دمان شورش نموده گفتند که ما با ما مسکیم بر دشمن خود و سخن او را نمی شنویم و
او را نمی کنیم و اول کسی که این سخن را گفت ابو الطفیل عامر بن وائله کنانی که از جمله صحابه بود و
تعالی عنه و گفت بعد الحمد و الصلوات بدرستی که حجاج کمان میکند بشما آنچه قائل اول
که گفت سوار کن غلام خود را بر اسب اگر پلاک شد از برای تو دست و اگر سبابت یافت هم از دست
بدرستی که حجاج باک ندارد اینکه چه خطر اندازد و داخل سازد شمارا به پل و زحمت تشنگی و تشنگی
آتش شمشیر و مقاتله اگر شمایان ظفر یا قتیله و مال غنیمت که فقیه حجاج هم بلاد را تصرف هم اموال
مالک میکرد و دشوکت سلطنت و اخذ میگردد و اگر دشمنان بشد بر شمایان بخوش آن میگردد هیچ پروا
و قتل و زحمت شما نمیکند حجاج را که دشمن خود است از امارت خلع نماید و همراه عبدالرحمن بعیت امارت
بنماید و من شمارا شاه میگیرم که اول کسی خلع کند حجاج است منم بعد در دمان از هر طرف او را
که بایان هم به عبدالرحمن بعیت کردیم و دشمن خود را خلع نمودیم بعد عبدالرحمن بن سلطت بن بوی خواست و گفت ای

بندهای

بنده می خد اگر شایطاعت حجاج را نمودید این بلاد را ایلا شکر داند تا مادام الحیوة مانند فرعون
 شایان از این سرزمین دشمن محسوس می نماید زیرا که اول کسیکه لشکر را بسرزمین دشمن محسوس کرد فرعون
 بود و تا وقت مرگ از دیدن دوست قواقم خود را محروم می شود پس البته همراه امیر خود بیعت نماید و
 دشمن خود و حجاج را بقبر و غلبه از بلاد خود بیرون کند بعد از آن نمود و مردمان از جای خود بر حثبه رفتند
 بهمه اجمعت کردند بشرط خلع حجاج از امارت فرار نمودن آن از زمین عراق نصرت دادن عبد الرحمن در
 این میان عبد الملک را یاد کردند عبد الرحمن موصوف عباس بن میمان شیبانی را به بیعت مقرر نمود و
 عبد الله بن عامر مسمی را بر زنج مقرر کرد و بار تبیل مصالحه کرد بر اینکه اگر این شعت غالب شد خراج آن معا
 ابد آما زمانیکه باشد و اگر منهنم و اراده منع او شود رجوع به عراق کند و عبد الرحمن عطیه بن عمرو نخعی را
 مقدمه بجیش خود نموده و حریبه بن عمر مسمی را بر کرمان مقرر کرد چون عبد الرحمن بفارس سید مردان
 اجتماع نموده گفتند که اگر حجاج عامل عبد الملک اخلع نمودیم گویا که خود عبد الملک را خلع کردیم و
 عبد الرحمن اجتماع کردند و اول کسی که خلع عبد الملک را نمود تیجان بن ابجر که از بنی تیم الله بن ثعلبه بود
 برخواست و گفت ای دمان من خلع نمودم ابازبان را از امارت و ابازبان کنیت
 عبد الملک بود مثل خلع قبیصم و بعد اکثر مردمان با او اخلع نمودند مگر اندکی و بعد عبد الرحمن بیعت کرد
 و بیعت شایخین بود که بیعت نمودیم بر کتاب اله و سنت پیغمبر صلی اله علیه و اله و سلم و بر چهار
 اهل خلافت و خلع ایشان از امارت پس حجاج خبر خلع آن رسید کیفیت امارت عبد الرحمن
 بعد الملک نوشت و اینکه بزودی بر سر عبد الرحمن لشکر فرستد چون خبر امارت عبد الرحمن به طلب رسید
 از خراسان حجاج نوشت که اما بعد بدستی که اهل عراق می بطرف آوردند مانند سیل که تا بقاره گاه
 خود نرسد چیزی او را مانع شده نمیتواند و در اول بر آمدن اهل عراق شدت دارند اما محبت
 شوق به اولاد و عیال خود دارند ایشانرا و اگر از شو تا گرفتار اهل خود شوند و اولاد خود را بوی کنند
 بعد بر آنها واقع شو که خداوند ناصر توست به ایشان چون حجاج مکتوب را خواند فحش و دشنام
 داد و گفت شفقت بمن نکرده بلکه به ابن عم خود مهربانی کرده که عبد الرحمن باشند زیرا که مهلب
 عبد الرحمن از قبیله قحطان میباشند بعد از وقوع بعضی قایع در مابین عبد الرحمن و حجاج به کتاب
 مهلب تحسین نموده نوشته او را صواب دانست و گفت که خیر کثیر در خداوند او را به زمانیکه نوشته
 حجاج به عبد الملک رسید ترسناک گردیده خالد بن یزید بن معاویه را طلب کرده مکتوب را با او
 خواند خالد گفت که ای میومنین اگر این واقعه از سجستان شده تو هیچ شرمی اگر از خراسان
 من هم او را میترسانم بعد عبد الملک لشکر حجاج فرستاد بهمه صد پیچار رسول کم یا زیاد تا خبر عبد الرحمن به عبد الملک
 برساند بعد حجاج بهمه نازل شد بعد از اجتماع لشکری از بهمه حرکت نمود و بعد عبد الرحمن سید عقب شاز اگر فتنه
 خود رسید بقرار نوشته مهلب حجاج به دستر آورد آمد و مقدمه بجیشین (دجیل) فرستاد طایفه از لشکری عبد الرحمن

با نهالاتی نموده اصحاب حجاج را مقابله شدید نموده شکست دادند و این اقع در روز عید اضحی ششمان
 و یک بوده بسیاری کشته شدند چون شکست حجاج رسید بطرف بصره مراجعت نمود لشکر
 عقبگیری او را نمودند بعضی از لشکری او را کشتند و اموالشان را گرفتند حجاج بصره را ترک نمود و بطرف
 اهل عراق رو آورده داخل زاویه شد اهل اوبه در نزد او طعام آوردند بعد عبد الرحمن داخل بصره
 شده مردمان بصره با وسعت نمودند جوانی بصره بمقابله حجاج و اهل شام مکر بستند بعد
 عبد الرحمن داخل کوفه شده مردمان کوفه با وسعت کردند تا اینکه لشکر عبد الرحمن بصره را رسید
 که در میان شان صحابه و اولاد شان و علماء تابعین و غیرهم بسیار بودند و در لشکر او سعید بن
 جبیر و شعبی و عبد الرحمن بن ابی لیلی کبار علماء تابعین از جمله صحابه کرام ابو طفیل عامر بن وائل بودند
 در میان آنها و لشکر حجاج و قایع بسیار شد در اکثر وقایع فتح و نصرت از لشکر عبد الرحمن بود
 بعد از آن عبد الملک اهل شام با خود گفتند که اگر اهل عراق بغزل و موقوفی حجاج رضا باشند ما حجاج
 مغزول میکنیم و هر گاه او را مغزول نمودیم حاربه آسان میشود و حفظ دماء میشود بعد عبد الملک
 عبد الله برادر خود محمد بن و انرا در نزد حجاج فرستاد بالشکر بسیار و امر کرد ایشا را که کیفیت عزل
 حجاج را بر اهل عراق بگویند و بر سر ایشان عطیات ایشا را جاری نمایند چنانچه بر اهل شام جاری
 نمودند و اینکه نازل شود عبد الرحمن سعیت بهر شهر که بخواهد از بلاد عراق چون فرود آمد والی آنجا بود
 نامت حیات که عبد الملک خلیفه باشد اگر اهل عراق این مضمون را اجابت نمودند حجاج امیر جماعت
 و والی قتال باشد و محمد بن مروان و عبد الله بن عبد الملک اطاعت او را بنمایند هیچ کاری در دست
 تر و سخته تر به دل حجاج از این مضمون نیاید و تهیه از اینکه اهل عراق مبادا عزل او را قبول نمایند
 و از سر ایشان عزل شود پس مکتوبی بعد الملک نوشت که مضمون مکتوب این بود که ای اذن قسم هست که اگر
 اختیار عزل ما را اهل عراق مغضوب نمودی کلیضه در تکلیفی نمائی بلکه اکثر شان مخالفت ترا میکنند
 جزئت خود را بر سر تو اضافه نمایند و کاری که اهل عراق در وقت خلافت حضرت عثمان رضی الله تعالی عنده
 بود بیاد او داد و گفت حجاج که آه من بشیخ و صیقلم میشود سخت و آسخت با صلاح آمد چون اهل بلاد را
 و عبد الملک بجز از اهل اهل عراق چیزی را ندانست در وقتی که عبد الله بن عبد الملک محمد بن مروان همراه حجاج
 یکجا شدند عبد الله بن عبد الملک بر آمده گفت ای اهل عراق من سپهر امیر المومنین میباشم و پدرم چنان عظیم
 و محمد بن مروان بیرون شد گفت من ستاده امیر المومنین میباشم و او بشا چنان عظیم است و خصال
 بیان نمود آنها را و جواب گفت که مایان بقید خود در فتنه شب و این میگرددیم رفتند و پس آمدند اهل عراق در نزد
 این شعث جمع شدند این شعث برای ایشان گفت که امروز شما رسید که وقت خیر است قیام است اگر
 امروز گذشت کار فوت میشود امروز شما منصف میشوید اگر آنها تجا از نمودند بر شما بیان روزی شما
 بهما روز بر آنها تجا از کرده میتوانی قبول نمائید آنچه بر شما عرض شد و شما انان می غایب میشوید سر قوی که ایشا را

نقد

بدر و ابی انبیا بنی ماسوا
 بصره در این احوال
 در این

دشمنان

و شایان شکست دهند ایشان میان شید قسم بخداوند که شمار آنها صاحب جنت است غالب باشد تا زمانیکه شاهد آنها
روی آورنده مردمان از هر طرف هستند و گفتند که خداوند ایشان را هلاک کند و ایندو بسجی و کرسکی اقادند میان صاحب
پشمار میباشیم و گذران خج باریم و قسم بخداوند که روی نمی آوریم تا نیاید او را خلع نمودند و این خبر را بعد از آنکه
و محمد بن وان ساینند آنها گفتند حجاج که تو میدانی نشان تو و لشکر تو تو بفر خود کار کن ما میوم که سخن ترا بشنوم
و اطاعت ابکم حجاج گفت که من گفتم که باین کار بخیر از شایان بگر چیزی را رده نزارند و آنها تسلیم نمودند حجاج
و حجاج آنها تسلیم نمود اما رت بعد از آن مقاتله را عود نمود و کار سخت شد چنانچه تفصیل آن محال است
مدت یکصد و سه روز مقاتله کرد و اصحاب عبدالرحمن شکست خوردند حجاج بطرف کوفه رجوع نمود و محمد بن وان هم
عبدالله بن عبدالملک شام رفت حجاج نفری عبدالرحمن ایست نمود باین قسم که بیعت نمیکرد کسی مگر اینکه میگفت
شهادت بد که بیعت بعد از آن کافر شدی اگر میگفت آری بیعت میکرد و الا او را بقتل میرسانند
قتل نمودند که از مردمان کوشه گرفته بودند نزد حجاج آمد و از حال او سوال نمود مردمان از اعتزال او خبر دادند
گفتند که انتظار می کشیدی گفت که آیا بفر خود شهادت میدی شخص در جواب گفت من بنده ام که
پشتاد سال خدا را عبادت کنم و خود شهادت بفر خود بدیم حجاج گفت الحال ترا میگویم شخص گفت
چهره ام بکشی ولیکن بعد از قتل او جمیع اهل شام و عراق از ترس حجاج میگریزند بعد در نزد حجاج دیگر شخصی آورد
گفت من می بینم مردی که گمان نمیکنم که بفر نفس خود شهادت بدد اما در جواب گفت که میخواهی فری
دبی من کافر نما اهل مین ام و کافر تر از فرعون حجاج خندیده او را کذا شد بعد در نزد حجاج محمد بن سعد
ای واقص را حاضر کردند برای او گفت که ای سایه شیطان و ای متکبرترین دمان آیا تو بیعت
نمیکردی سر او را بکوبی خود را میبکشی خود را میبکشی بنامی بحسین بن عبدالرحمن عرضی از تعالی عنها و مؤذن اشعث
آوردند گفت یا ابن المرثه بر سر تو استاد میشود این اشعث می اشامی همراه او در حمام در جواب
که خداوند امیر را با صلاح آرد فتنه بود که شامل نیکو کار و بد کار بود که با داخل آن شدیم و ترا خداوند ب
قدرت دهد اگر عفو کنی باعث آن مهربانی هست اگر بازخواست کنی عقوبت می نمای کنه کار از
حجاج گفت اینکه گفتی که فتنه شامل نیکو کاران است دروغ گفتی ولیکن فتنه شامل فاجر است ابرار از
معافی میخواهند و اقرار تو شاید که برای تو نفع و سلامتی برساند پس امید سلامتی نمود بعد از آن
آمد نموده آنرا کشتند بعد در نزد حجاج دو نفر مجوس آوردند امر بقتل ایشان داد یکی از آن مجوس
حجاج را گفت که من را در نزد تو حقیقی باشد حجاج گفت آن حق چیست گفت این است که بکن
عبدالرحمن این شعث مادر ترا به بدی یاد میکند من او را مانع شدم حجاج گفت که این که گفتی
گفت این مجوس دیگر حجاج از اشعث مجوس پرسید و آن شهادت داده تصدیق نمود بعد از آن
حجاج بوی گفت که چه انگریزی فعلی را که رفیق تو کرد گفت من انتم که خدق در نزد تو نفع در بنده است

بعد از آن حجاج گفت که صدق تو غضب من را وضع نمود از تو و قوم تو حجاج امر نمود که این محسوس را
از سبب کرده او را بنامند و این بگیر از سبب صدق او را مکنند حجاج در روز شکرست
از کسی که گرفتار کرده بوده هزار کس اکشت و وقتی که اصحاب عبد الرحمن بن شعبه نوشتند
حجاج ندانم که هر که ملحق شد بقتیبه بن مسلم با اهل او در امان است و قتیبه را در آن زمان والی ری
گردانیده بری رفته بود مردمان بسیار به او ملحق شدند که از آنجمله یکی شعبی بود حجاج بگریز احوال
شعبی را پرسید گفتند که او ملحق به قتیبه شده و بولایت می باشد حجاج به قتیبه نوشت که شعبی
بفرست شعبی گوید وقتی که در نزد حجاج آدم پرید بن ابی مسلم را ملاقات کردم آن روز
من بود به او مشورت کردم زیرا که گفتند که می توانی عذر خود را در نزد حجاج بنامی و باقی
بجزیر خواندن نیز اشاره کردند که در نزد حجاج معذرت خود را بنام شعبی گفت چون در نزد حجاج
شدم مصلحت دیدم غیر آن چیز را نیکه بر گفته شده بود بیان کنم بر حجاج با مارت سلام نمودم
گفتم ایها الامیر مردمان مرا امر نمودند تا عذر بنام غیر او چیزی که خداوند میداند بخداوند
که درین مقام بجز از سخن حق چیزی گویم تحقیق بخداوند قسم که بر تو سرستی که دیدم و کارزار کردم
گوشت نمودم و ای از قویای تجربه و انقیای بر بره نمودم ظواهر و اندر ابراهیم و حضرت زید
اگر بر ما تهناتی سبب آن چیز نیست که دستهای ما بر ما جاری کرده و اگر عفو نمائی از سبب علم
تومی باشد و ممنون میشویم حجاج گفت بخداوند قسم است که تو درست ترین مردمانی از دنیا
گفته از کسی که بر من داخل میشوند و خون من از شمشیرشان میریزد و بعد از آن میگویند که مردم و حاکم
با بگوی ای شعبی آنچه نمودی تو در نزد من این باش و بگوی که چگونه مردمان را بعد از ما یافتی شعبی گفت که
خداوند امیر با اصلاح با ائمه باشد بعد از تو پیدا خواهم کشیدیم و اگر ما از جهت دیدیم و بگنیم
نشسته بودیم و برادران صالح خود را کم کردیم و با میر قایم مقامی زیانیم حجاج گفت ای شعبی باز
باز گریه و سعید بن حیر بنهان شد و بعد بولایت خراسان گریخت و پنهانی به موضع رفت تا
اینکه بکه معظمه حجاج در شده بعد از مرگ عبد الملک چون خالد بن عبد الله قنیری امیر مکه مبارک شد و با
ولید بیعت نمود سعید بن حیر گفته شد که خالد مرد بدلیست از مکه مبارک که بر او خوب است گفت
فرار کردم که از خداوند شرم دارم و تحقیق دوست دارم که آنچه مقدر است بمن برسد و وقتی که خالد
که مبارک شد ولید برای او نوشت که اهل عراق را باز بفرست بسوی حجاج و سعید بن حیر اگر رفت
و همراه دو مستحفظ ما فرستاد و یک نفر از مستحفظ ما بعقب کار خود رفت مستحفظ دیگر گفت که من نزد خداوند از خون
بناهای سعید زیر که من خواهم دیدم که بر ایم گفته شد که از خون سعید بن حیر دست دار پس ای سعید هر جای که میخواهی برو
عقب منی تا آنکه سعید از رفتن مبارک زد و مستحفظ آن سه مرتبه این را بر او دید سعید را امر رفتن مینمود و سعید
تا اینکه بگفت سعید و بسیاری خود فرو آمد و قراء کوفه در نزد او آمد و برای ایشان قصه میکرد و می خواند

و دخترک او در کنار او بود و قتیکه تیدر آرد پای او دید بگریه شد چون در نزد حجاج آورده شد حجاج
 روی بجانب وی کرد گفت آیا ترا در اناجیت خود شریک نکردم ای ابوقحسان نکردم و ترا عاقل
 مقرر نکردم ایندم سعید در جواب گفت چرا نکردی حجاج گفت پس چه باعث شد ترا بر سر
 من سعید گفت من یکی از جمله مسلمانانم گاهی خطا بنمایم و گاهی صواب ازین گفته خشود
 شد بعد از آن حجاج از وی سوال دیگر نمود سعید گفت آن بیعت در گردن من بود حجاج
 غضبناک شده گفت ای سعید آیا من در مکه مبارک نیادم و کشتن من بر سر برادر بیعت اهل
 مکه را اگر فتم و بیعت ترا با امیر المومنین عبد الملک فرستادم سعید گفت بلی بعد حجاج گفت
 بعد از آنکه بکوفه والی شدم تا بیای بیعت ترا با امیر المومنین فرستادم سعید گفت چه انفرستاد
 حجاج گفت چرا و بیعت خود را شکستی و بیعت جولای بن جولای وفا می نمودی بخداوند
 قسم که ترا میکشتم سعید گفت اگر مرا میکشیدی چنانچه مادرم مر سعید نام نهاده پس
 حجاج امر کرد گردن او را زدند چون سر مبارک سعید بزمین افتاد سر مبارک او سه مرتبه
 لا اله الا الله گفت ازین حال حجاج دیوانه وار گردیده قیودنا قیودنا گفت مردمان
 گمان کردند که قیود سعید را اراده دارد هر دو پای سعید را از نصف ساق قطع نمودند و خیر را
 از پای او کشیدند و بعد از آن حجاج هر وقتیکه خواب میشد می دید که سعید میگردد جامه او را
 و میگوید که ای دشمن خدا چرا مرا کشتی و حجاج در خواب خود میگفت که سعید بن جبیر از من چه
 میخواهد و چه حالت است مرا و بن جبیر او بعد از چند روز حجاج هلاک شد امام شاعرانی در
 طبقات خود گفته که سعید در ماه شعبان گشته شده و حجاج در ماه رمضان المبارک هلاک گردید
 مدت پانزده روز در باین شان فاصله شد این حکایان در تاریخ خود گفته که حجاج در شخصی
 بعد از مرگ نجوب دیده از آن پرسید که خداوند با تو چه کرد گفت که بعوض هر کشته یکبار
 کشته شدم و بعوض سعید هفتاد بار کشته شدم و مدت عمر سعید چهل و هفت سال و بعضی گفته پنج
 و هفت سال بوده گفته شد که حضرت سعید دعا نمود که ای بار خدا یا حجاج را بعد از من بر دیگر
 مسلط کن و حجاج تا زمان مرگ خود کسی را بر کشته نتوانست امام احمد گفته که حجاج
 سعید کشت بر روی زمین کسی نیست که محتاج بعل خود نباشد قتل سعید در سال نو
 و چهارم و بعضی گفته در نو و پنج بوده در میان قتل سعید و خرفتنه بن اشعث یازده سال
 بوده تا ابتدای فتنه بن اشعث در سنه هشتاد و یک و هتای آن در سنه و سه بوده
 و بن اشعث چون شکست خورد خود آن به نزد ربیع پادشاه ترکان رفت ربیع
 او را اکر ام نموده جاد او بعد از آن حجاج آدم بجانب ربیع فرستاده او را ترسانند
 پس ربیع او را کشته سر او را در نزد حجاج فرستاد بعضی گفته بمرض خود مرد بعد از مرگ

سرادر را قطع نموده بجای رولنگه حجاج بعد الملک فرستاد و عبد الملک سرادر را در شام گردانید تا مردمان به بینند بعد بمصر به برادر خود عبد العزیز ارسال داشتند او هم سرادر را بمصر گردانید و در سال هشتاد و پنج بود.

فتح قالی قلا

در سال هشتاد و یک عبد الملک بن مروان پسر خود عبید مہر را فرستاد قالی قلا را فتح نمود در همین سال جاعتی از دلم بر قزوین هجوم آوردند و مردمان را بفریاد آورده در باران بسته کردند و مقابله سخت نمودند مسلمانان ظفر یافتند بایشان کسی از ایشان در مانی نیافت در همین سال بن مہلب بن مہلب همراه شصت سوار در بیابان نیشابور سوار ملاقات نمود از ترکان و مقاتله کرد بایشان اکثر آنها را کشت تا ترکان مغلوب شدند در سال هشتاد و دو مہلب وفات یافت و یزید پسر خود را بر خرمسان خلیفه گردانید و حجاج او را بر خلافت و قمار داد. در عیش یزید بن مہلب قلعه بزرگ باد عینس را بعد از محاصره و قتال فتح نمود مالک آنچه در آن قلعه از اموال و زخایر بود و از محکم ترین قلعه تا بود و بزرگ هر زمان که قلعه را امیدید بجد تنظیم آن قلعه مینمود و در این سال عبید مہم بن عبد الملک بر دم غزا نموده مصیبه را فتح کرده خصاری بنا نمود و سه صد نفر اشخاص را در جنگی را در آن قلعه مقرر نمود و قبل ازین مسلمانان در آنجا سکونت نداشتند و مسجدی نیز بنا نمود. در همین سال محمد بن مروان با ارمینیه غزا نموده آنها را شکست داده و بایشان مصالحه کرد. در سال هشتاد و پنج یزید بن مہلب را حجاج مغزول نمود. برادر آن فضل بن مہلب والی گردانیده باد عینس غزا نمود. اموال غنیمت بسیار گرفته مسلمانان قسمت کرد که هر کدام هشتاد رسید بعد از آن بخرد و شومان غزا نموده و اموال غنیمت گرفته قسمت نمود و فضل بن کور بیت المان داشت زیرا که هر وقت چیزی پیدا میشد بمسلمانان مینمود. در همین سال محمد بن مروان با ارمینیه تا بستان و زمستان را غزا نمود. در سال هشتاد و شش عبد الملک وفات کرده پسر خود را والی گردانید و او حجاج را در ولایت آن قرار داد و حجاج قتیبه بن مسلم با سلی را بخراسان والی نمود و فضل را مغزول گردانید (با سله از قبیلہ قیس عیلان بن نصر است) و قتیبه خوارزم و سمرقند و بخارا را فتح نمود زیرا که بعد از فتح اولی فرستاده بودند بن مہلب رسید که نہ مہلب نہ غیر آن رسید بودند در وقت آمدن خود شکر ابر غزا مینامود چون بطالقان رسید با قتیبن بلخ در نزد او آمدند و همراه او رفتند و نهر بلخ را قطع کردند. پادشاه صفغانیان با هدیه ها و کلبه ها خلا در نزد او آمد و او را بشتر خود دعوت نمود و قتیبه به همراه او رفته ملک او را تسلیم شدند زیرا که ملک آخوند و شومان با جوار خود بدی مینمود بعد قتیبه با خردن و شومان که از طبله طخارستان بود رفت

قالی قلا
یزید بن مہلب
در نیشابور
قتل شد
در نیشابور
بسیار دقت فرمود
مشاوران
به صفغانیان
اخرون
در میان جهان و خوارزم

و به پناه پادشاه او مصالح نمود بقدیه که برای او بدید و قتیبه قدیه را قبول نمود بعد از آن
 منصرف شد که یکی از قواعد چهارگانه خراسان است (قواعد خراسان مردودت و بلج و
 پیشابور است) - برادر خود صالح بن مسلم را لشکری خلیفه خود کرد و بعد از رجوع قتیبه صالح
 ندکور کاشان داورشت که از فرغانه است فتح نمود و خشکیست که شهر قدیمه از فرغانه است
 نیز فتح نمود و سلمه بن عبد الملک در همین سال با رضی و م غرام نمود و در سال هشتم و هفت قتیبه
 به نیک طرخان و ابی باد غنیس نوشتن یکم مسلمانها که در نزد او محبوس نم را نماید. از نوشته خوف
 آن نیز که ندکور ترسید بندی بار را کرد ایشان در نزد قتیبه فرستاد قتیبه برای او نوشته
 کرد بدست سلیم نام صحیح مولی عبید به بن ابی بکر که در طلب او را صلح د امان نوشته نمود که قسم
 بخداوند که اگر نیایدی به پناه تو غرامی نیایم و به هر موضوع که باشی ترا طلب میکنیم تا اینکه ظفر بیایم
 یا میرم در نزد تو سلیم ندکور نوشته را بوی تسلیم نمود نیک برای او گفت بطریق نصیحت
 که ای سلیم گمان نمکنم که نزد صاحب خیر را که برآین بکتوی نوشته که با مثال من نوشته نمیشود
 سلیم برای او گفت که قتیبه شخص صاحب اقتداری میباشد در کار خود آسان میکند اگر برای او
 آسان گرفته شد و سخت میکند اگر برای او سخت گرفته شد مضمون غلطت مکتوب ترا
 از رفتن منع نماید و در نزد آن حال خود را خوش دارد و عقد صلح از بر آخورد این باد غنیس نام
 برین شرط که قتیبه باد غنیس حل شود و در همین سال سلمه بن عبد الملک با اهل روم
 غرام نمود و نفری بسیاری از آنها بقتل رسانید بولایت سوسینه که از نواحی مقبیه است
 و بعضی گفته که شخصی که درین سال غرام نمود ستام بن عبد الملک بود و فتح کرده حصار بون
 و حصار اخرم و حصار بولس و ققم را و تقریباً هزار نفر را از عرب مستعرب کشت و عیال اطفال
 آنها را اسیر کرد.

ذکر غرامتون قتیبه بولایت میکنند

بکنند که از ادنی شهرهای بخارا است در سال هشتم و هفت قتیبه بالشکری خود با اهل بکنند
 غرام نمود و وقتیکه به بکنند فرود آمد اهل بکنند از مردمان صفدی و طرف و چون خود طلب
 حضرت و خواهرش مد نمودند و نفری بسیار و جماعت بی شاری بد ایشان آمده راه را را
 بر قتیبه گرفتند تا اینکه مدت و ماه رسولی و خبری به قتیبه رسید و حجاج از احوال قتیبه و آ
 نگردید بر لشکری های خود ترسید مردمان را امر کرد تا در مساجد برای آنها دعا نمایند و قتیبه
 کنیزکی از مردمان عجم داشت که او را بلقب تند میگفتند یعنی رعد غنده و مردمان بخارا
 برای او مال بسیار دادند تا قتیبه را از ایشان رد نماید بعد تند کور نهانی در نزد قتیبه آمد
 و بر او گفت که حجاج معزول شده و دیگری عالمی بخراسان آمده اگر تو با نفری خود و پس

سورس
 از کتب
 از کتب
 از کتب

مصبی
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

بکنند
 بنی بخارا و چون

غزای نمودن قتیبه و...

بروی بهتر خواهد بود قتیبه از خوف اینکه مباد این سخن را افشا نماید و مردمان را بقتنه اندازد
 نذرند کور را کشت و اصحاب خود را امر بمقاتله نمود تا اینکه مقاتله سخت نمودند کفار
 شکست خوردند و اراده دخول شهر را نمودند و مسلمانان عقب گیری شان نمودند بعضی کشته
 و بعضی اسیر کردند هر قسم که خواستند و بقیه آنها داخل شهر شده محصور گردیدند و حضرت قتیبه
 حکم نمود تا اینکه نزد بان گذاشته دیوار حصار را ویران نمایند بعد طلب صلح نمودند پس
 قتیبه با آنها صلح نموده عالی بپوشان مقرر نمود و از آنجا حرکت کرده اراده بازگشت را
 نمود و چون پنج فرسنگ مرجهت نمود کفار نقض عهد نموده عامل مذکور را با مصاحبان
 او کشتند و چون این خبر وحشت اثر بقتیه رسید و پس گردید و حصار کفار را سوراخ
 نموده کفار طلب صلح کردند قبول نکرد و فقیر و غلبه داخل شهر شده ایشان را کشت و در
 شهر شخص یک چشم بود که کشته شد کان بر سر مسلمانان بود بر اکتیه گفت من از نفس خود بجز
 حریر که قیمت آن هزار هزار درهم باشد فدیة میدهم قتیبه با مسلمانها مشورت نمود
 مسلمانها گفتند این فدیة را بگیر و بر غنیمت بینفرای زیرا که کید یک نفر چیزی نیست قتیبه
 گفت قسم بخداوند که هیچ مسلمانی را بتو نمی ترسانم امر نمود تا بخورد کور را کشتند و غنای
 و سلاح و ظروف طلا و نقره بسیار که مثل آن مال آن زمان نجرهان نرسیده بود بمسلمانها
 قوی تر شدند و چون قتیبه از فتح بیکند فارغ شد رجوع بمرو نمود.

ذکر فتح طواندگان جمله بلاد روم است

در سنه ششاد و هشت مسلم بن عبد الملک و عباس بن لید بن عبد الملک شهر روم غزا نمودند
 و ولید پادشاه ارمنیه نوشت امر نمود که نوشته نماید پادشاه روم که خرز و غیر هم از بلاد
 جبال ارمنیه جمع آوری نموده قصد شهرهای آن ادارند و آن هم نوشت ولید هم لشکر
 از اهل شام بسوی ارمنیه قطع نمود و سر رشته سامان و اسباب حمل و نقل لشکر را نموده
 بسوی جزیره رفتند و از آنجا بطرف روم گشتند اهل جزیره در میان کشتند
 در میان شکست خوردند بعد باز گردیدند و مسلمانها شکست دادند عباس بن میمان نفری
 باقی ماند که از آنجمله یکی بن مجیر بن جمحی بود عباس بن میمان گفت که بجایند اهل قرآن که اراده
 دخول جنت داشتند این مجیر بن جمحی گفت که آواز نمای در نزد تو می آیند بعد حضرت عباس از
 نمود که ای اهل قرآن چون این آواز را شنیدند همه اهل قرآن جمع گردیدند و در میان شکست
 بتوفیق خداوند تا اینکه داخل طوانه شدند و محاصره نموده فتح کردند در همین سال ایضا
 مسلم بن عبد الملک غزا نمود بروم و هم در همین سال مسلم بن عبد الملک غزا نمود و روم را تسویه
 فتح کرد قسطنطین، غزاه، حصن آخرم، و هزار نفر از مسخر به کشتن مال ایشان گرفت

کلیان
 شهر سبز
 نصیبه از بلاد روم

ذکر غزوه فوشکت و دانشند

در همین سال غزا نمود قتیبه بن مسلم رضی الله تعالی عنهما نو مشکت را و خلیفه گویند بر روی
 برادر خود را چون قتیبه با اهل نو مشکت ملاقات نمود با وی مصالحه کردند بطرف راندن
 شناخت با اهل آن نیز مصالحه کرده باز گردید ترک با اهل صنعند و مرغانه بعد دو لیست
 کس جمعیت خوهرزاده پادشاه چین بر قتیبه حاربه را پیش کرده بر لشکر مسلمانان حمله آورد محمد الرحمن
 برادر قتیبه را که در ساقه لشکر مسلمانان بود ملاقی شد گفتش جنگ شعله بود گردید کار بر
 مسلمانان دشوار آمد عبد الرحمن به جانب قتیبه که در مقدم لشکر یک میل مسافه بود کس
 فرستاده خبر داد قتیبه به سرعت خود را رسانید چون نظری مسلمانان به قتیبه افتاد
 خوشوقت گردید بدلاوری تا طهر مقابله کردند در آنوقت نیزک منافق با قتیبه بود
 اسباب فتنه را بدل می پروریده غمناک گردید نصرت خداوندی رسید لشکر قتیبه شکست
 و مسلمانان ظفر یاب شدند قتیبه از نهر ترند گذشته داخل مرو شد در سه مهند و نه مسلمان
 عبد به و عباس بن الولید بغزاروم رفتند مسلم قلعه عموریه و عباس حصن آنزولیه را
 فتح نمودند در چین فتح عباس با جمعیت از رومیان ملاقات کرده ضرب شمشیر آن تار شکست
 داد و نیز رویت شده که مسلم بن عبد الملک در خینیکه قصد عموریه را نمود بالشکری بسیار از
 رومیان مقابل شده ایشان را بنزیمت داد بعد از آن مسلم هر قده قتیبه را فتح نمود عباس صانع
 که جانب به ندون است غزا کرده فاتح شد .

غزا کردن قتیبه در شهر بخارا را و فتح آن

در همین سال فرخ فال نامه از طرف حجاج در گرفتن وردان خذاه پادشاه بخاری بر آ
 قتیبه رسید قتیبه بنا بفرموده او جانب بخارا توجه نمود از محاذی هم از نهر یکه بین راه
 واقع بود گذشته با طایفه صنعند و اهل کش و نسف در راه بیابان ملاقی شده ایشان را
 مغلوب و منهرم ساخته جانب بخارا حرکت کرد در خرغانه سفلی که طرف رست بود
 بود نزول کرد درین محل با جمعیت بسیاری دوچار شده دو شبانه روز مقابله کرد بتو
 آلبی آنها را مغلوب ساخت بعد غزای وردان خذاه پادشاه بخارا را نمود از نهوی
 لشکر و محکم حصار بران قدرت نیافته طرف مرو بازگشت کوهف حالات آنرا حجاج فرستاد
 حجاج به قتیبه نوشته فرستاد نیکه نقشه و صورت آن مواضع و بلاد را بر کاغذی ترسیم
 نموده بفرست قتیبه صورت و نقشه را فرستاد چون حجاج با مر حاربه به مہارت داشتند
 به قتیبه نوشت که ای قتیبه به خدای باز کرد و توبه نای از آنچه تقصیری که از تو واقع شده
 از فلان فلان موضع بخارا داخل شو و دیگر نیکه کس بکش و انسف بنسف

ذکر غزوه فوشکت
 بنسف بن کنگر بخارا
 فضا حریف روی
 دامنند
 از نوازی خوردن حال بخارا
 من بر شاد و بیخوش
 دلالت بر شکست
 زرقانند
 در قضی نزل واقع
 نمود بسیار اسکیا
 در روز واقع است
 بخارا از نگر کردن لشکر بخارا
 بخارا را از انسف
 بخارا از نگر کردن
 بخارا از نگر کردن
 بخارا از نگر کردن

ورد و مردان و ایاك و التحويط و دعنی من ثنیات الطریق یعنی کشترا محکم کوب
 بنای نسف از رخ برکن و مردان خدارا باز کردن از گرد آوردن بر خود پرهیز نما
 از بلندی و پستی بار آسوده بگذار چون نوشته حجاج به قتیبه رسید از علی بن
 به عزم غزای بیرون شد این واقعه در ۹ نود بود القعه چون خبر آوردن خدا رسید
 از اهل مغد و ترک و طرف خود لشکر جمع آوری نموده قتیبه پیش حتی نموده دور تجارت راه
 کرد چون لشکر و مردان رسید مردم شهر هم بر آمده بطرف مسلمانان مقاله بردند تشریح
 مشتعل شد درین میان طایفه آزد که یک حصه از لشکر داعی مسلمان بودند برای قتیبه
 گفتند که ما را یکطرف ساخته با ایشان جنگ بگذار قتیبه آن اجازه داد پیش
 آن مردان شجاعت بنیان بکمال غیرت مردانگی با دشمنان مقاله نمودند اما از سبب
 کثرت دشمنان نظریاب نشدند سوارهای مشرکین آن بار حمله آورده تعقیب کردند
 تا آنیکه داخل لشکر مسلمانان شدند زنان لشکر مسلمانان بروی سپهایشان میزدند
 و میگریستند فریاد و غوغا بلند گردید مشرکان روی گردانیدند ناگاه لشکر مسلمانان
 که برگشته بودند چون روی گردانیدنشان مشاهده کردند از هر دو طرف
 بر آن بار حمله بردند تا آنیکه ایشان را بموقفشان رسانیدند آن بار موضع بلندی را
 محل قرارگاه خود قرار داده بودند قتیبه فرمود کیست که ایشان را از آن موضع دور
 کند از آنجا کسی اقدام نکرد پس قتیبه نزد بنی تمیم آمده فرمود که امروز روز شماست
 و کعب بن حسان بن قیس تمیمی بیرون را گرفته گفت ای بنی تمیم آیا تسلیم می شوید مرا امروز
 گفتند نه یا ابامطرف و کعب لوارا به هریم بن ابی طلحه که یکی از سواران او تابعان او بود
 دایم گفت ای هریم پیش کن خود را هریم پیش شد و کعب پیش روی سواران لشکر
 میرفت چون هریم به نهر که بین ایشان و ترک بود رسید توقف کرد و کعب آواز داد
 که پیش شو یا هریم هریم مانند شتران جنگی حمله آورده گفت که آیا بندگانم خود را
 درین نهر اگر برهنه داخل آب شود هلاک میگرد ای احمق و کعب را چشم آمده با چوبی
 که بدست او بود هریم را زده گفت یا ابن اللخنا امر مرا در میکنی هریم با سواران عبور
 نمود و کعب چون بکنار نهر رسید جسمی از چوب تنها بالای نهر گذشتند مردم خطاب
 کرد گفت کسی که تن برک نمیدهد با من بگذرد و اگر تن برک نمی دهد به جای خود ثابت ماند
 این گفت دهم آهشت صد نفر از نهر گذشتند باقی بر جای خود ماندند چون بلشکر ترک
 شدند و کعب به هریم گفت که من با ایشان به تیر مقاله میکنم تو با سواران خود ایشان را
 از من مشغول کن و کعب بر ایشان حمله نموده تا آنیکه بر آن بار حمله کردید و هریم با سواران

خود مخالفین را دفع مینمود به نیزه مقاله میکردند تا اینکه آنها را از بلندی فرود آوردند قتیبه
 بر شخصاصیکه از نهر گذشته بودند او از داد که آیانمی بینید دشمنان خود شکست خورده
 هیچ از ایشان اثر نشد تا اینکه لشکری دشمن به کلی شکست خورد بد ایشان از نهر عبور نمودند
 قتیبه ند اگر که هر کس یک سربیاورد بوی حدود هم انعام داده میشود بعد از آن سربا
 بسیار آورده شد یازده نفر از قبیله بنی قریع هر یک سربیا آوردند چون هر یک گفته میشد
 کستی تو میگفت قریعی ام درین میان مرد از قبیله از سر آورد قتیبه گفت کستی خوب
 داد قریعی ام بهم بن زجر گفت قسم بخدا دروغ میگویی این از دی میاشد قتیبه گفت چه چیز
 ترا باعث بدروغ گفتن کرد گفت آیدم که هر کس می آید میگوید قریعی ام گمان کردم که این
 قول مناسب است برای هر کس که سربیا آورد قتیبه خنده کرد خاقان و پسر آن مجروح
 گردیدند حقتعالی مسلمانان را فتح داد قتیبه خبر فتح را برای حجاج فرستاد.

ذکر صلح قتیبه با اهل صغد

چون اقعه حار به قتیبه با اهل بخارا شهرت یافت اهل صغد را در حشت گرفته ترسید طرخون
 ملکشان با دو سوار نزد یک لشکر قتیبه شده کسی را طلب نمودند که با وی مکالمه کنند قتیبه جان نبلی را
 فرستاد طرخون طلب صلح کرده با این طریق که ندید به اهل خود را قتیبه خوا هوش او را قبول
 کرد طرخون بسوی بلاد خود باز گردید نیزک منافق همراه قتیبه بود قتیبه از بخارا رحبت
 فرمود.

ذکر فریب نیک و فتح طالقان

چون قتیبه از بخارا بازگشت نیزک که با او بود آنچه از فتوحات میدید بر خود میرسد یاران
 خود را گفت من همراه قتیبه بیاشتم ولی از دی ایمن نیستم اگر اجازه در خصت بگیرم خوب است
 درین وقت به اهل بودند یاران او را او از یک دستند پس از آن نیزک رخصت خواست
 قتیبه او را رخصت داد نیزک به عزم رفتن طخارستان به شتاب زکت میگردد تا اینکه
 به نوبهار رسید بیاران خود گفت شک ندارم نهیکه قتیبه بر اذن دادنی کشیمان شده
 زود است که بمغیره بن عبدالله بنعام فرستد و امر به حبس من نماید همین بود که قتیبه
 از رخصت دادن نیزک پشیمان شده خبر در نزد مغیره فرستاد که نیزک را گرفته مجوس نماید
 زمانیکه خبر بمغیره رسید نیزک از آنجا عبور کرده بود بمغیره نیزک را تا شعب علم عقب
 گیری کرده نیزک دستیاب نشد مغیره و پس رحبت نمود بعد از آن نیزک بخی و گفت
 خود را ظاهر نموده به سپهسالار بلخ و باز از آن ملک فرورد روز و ملک طالقان و ملک فاریاب
 و ملک جوزجان مکتوب با فرستاد و مضمون نهیکه مخالفت کنید قتیبه را و بیعت خود را

صغد

نزد فرزند طالقان

طالقان

ز خوارستان

طخارستان

دو تیسری

طخارستان

فرمان خرم

و با طالقان از نهر نیک

فریب نیک از او می یازد

نور بهار

کرده نیزک

بلخ

مرد روز

فاریاب

نزد فرزند طالقان

نزد فرزند طالقان

نزد فرزند طالقان

نزد فرزند طالقان

خلع نماید جمع شوید که با وی مقاتله کنیم و نیز به کابل شاه نوشت انیکه با وی معاودت نمود
 در وقتی حاجت او را پناه داری نماید که آن باریها او را جای بد شاه کابل خواستند قبول
 کرد نیز که که غلام جینغویه ملک طخارستان بود چون مولای خود ضعیف بد آن را
 قید طلائی در پای او انداختند عامل قتیبه را از بلاد متصرفه جینغویه کشید چون خبر خلع بغداد
 نیزک و تابعین آن پیش از زمستان در چینیکه لشکریان اسلام متفرق بودند به قتیبه
 رسید عبدالرحمن برادر خود را با دو از ده هزار کس بطرف بروقان فرستاد فرمود که عزم
 و اراده خود را ظاهر سازد تا بقضاء فضل زمستان در آنجا مقیم باشد بعد به جانب طخارستان
 برود و فرمود بد آنکه من هم بشا قریبا ملحق میشوم عبدالرحمن امر او را سمع و اطاعت نمود
 نموده متوجه صوب مقصود شد چون زمستان باخر رسید قتیبه از نیشابور و دیگر بلاد
 متبوعه خود لشکرخواست قشون طغرل بنون پیش از میعاد مقررده به جوش و خروش در نزد
 قتیبه جمع شدند قتیبه با ایشان طرف طالقان که ملکش در خلع بیعت با نیزک متفق شده بود
 شتافت چون بطالقان رسیدند قتیبه فرمان جنگ داد چنان مقتله عظیمی بر اهل طالقان
 واقع شد که چشم روزگار ندیده چنانچه از ایشان دو صنف بدرازی چهار فرسخ بدر
 کشید بعد قتیبه عمرو بن مسلم برادر خود را اهل طالقان مقرر کرده خود متوجه فاریاب گردید
 ملک آن چون ماجرای طالقان را شنید با استقبال قتیبه برآمده خواهشات آن را قبول کرد
 شده احدی از آن شهر نکشت مردی از اهل فاریاب بر ایشان عامل گردانید خود را
 جوزجان رسانید چون ملک جوزجان آواز قتیبه را شنید راه جبال اگر بزگامی
 خود قرار داده گریخت اهل جوزجان سری اطاعت فرود آورده تکالیف را قبول داشتند
 کسی از ایشان مقتول نگردید عامر بن مالک حمانی را بر ایشان عامل ساخته متوجه بلخ گردید
 امانی بلخ با استقبال او آمدند با آنها هم معامله مصالحه را اجراء نموده بطلب عبدالرحمن
 خود عازم شعب خلم گردید در بلخ یکروز بیش توقف نکرد چون این قضیه را نیزک نسبت
 به خیانت و نفاق خود پیش بینی کرده بود بالشکری خود جانب بغلان رفته قلعه محکمی
 که به عقب شعب خلم بود استحکام خود قرار داده تابعین خود را بر دامن تنگی شعب مقرر
 نمود که مانعت نمایند قتیبه چند روز توقف کرده از دامن تنگی با ایشان مقاتله نمود
 گرفتن قلعه قادر نشد بجز از همان راه شعب راه بیابان که برشکریان صععب و شوار
 می آمد دیگر راهی نمیدانستند متحران بر جا خود ثابت ماندند تا انیکه شخصی اهل بغلان
 طلب ایان کرده جانب قتیبه آمد قتیبه بر آنیکه طلوع بر راه قلعه حاصل کند آن ایان
 داده با چند نفر طرف قلعه فرستاد آن بابش برفته به قلعه رسیدند در حالیکه دشمنان

طغرل بنون
 قتیبه
 فریب نیک

بی خبر بودند بر آن شب چون دند بسیاری اگشتند باقی با همراه نیرک گریختند و کسانی که بدان
 تنگی شعب سدر راه بودند هر میت نمودند قتیبه همراه باقی لشکر مسلمانان داخل شعب حاکم گردید
 به قلعه درآمد از آنجا گذشت به سمجان رفته در آنجا اقامت نمود باز بعد از چند روز
 قتیبه بالشکر ظفر پیکر متوجه نیرک شد عبدالرحمن برادر خود را با دو از ده هزار کس به طلب نیرک
 پیش فرستاد چون نیرک از کابل شاه اطمینان حاصل کرده بود با مال و کراستی خود
 از رود فرغانه گذشته بجانب کابل شاه متوجه شد در بین راه به کرب نزل نمود عبدالرحمن
 مانند شیر شکاری تعقیب وی آمده آن با طایفه ترک در آنجا محاصره کرده الی دو ماه
 در کرب محصر بود از هیچ طرف راه خروج و دخول نبود تمام این کرب بمرض و تب
 و معاش بر ایشان تنگ گردید قتیبه هم از ترس سیدن زمستان سلیم ناصح را
 که یکی از دوستان معتمد نیرک بود مکرر کرد که نیرک با بجمله بدو ن امان اگر بگریزید
 او را امان داده نزدش حاضر آورد و سلیم را گفت بدان ای سلیم اگر نیرک را نیادری
 و ترانی او مشاهده کردم ترا بدر خواهم کشید از دستم سلامت نخواهی ماند درین زمان
 قتیبه دو فرسخ مسافت از برادر خود عقب منزل دهشت سلیم ناصح گفت به برادر خود
 نوشته کن که با من موافقت کرده ما بجماع موافق ایم آرد قتیبه مکتوب وصیت سلیم
 بدست خود او داده نزد برادر خود عبدالرحمن فرستاد سلیم به عبدالرحمن گفت که عده
 از سواران بفرست که بدان دره منتظر باشند چون من نیرک از دره خارج شوم
 برآمده بین ما و شعب حائل گردند بعقب ما رجعت کنند عبدالرحمن سوار بازافرستاد
 سلیم خردار طعام و خربا بار کرده نزد نیرک رفت چون باو خلوت کرد گفت فریب خوردی
 که نزد قتیبه رفتی نیرک سلیم را گفت چه رای میدهی گفت رفتن ترا نزد قتیبه نیک میدهم
 زیرا که وی ازین سرزمین منی رود و عزم نمود که زمستان را باند اگر چه هلاک شود یا سلامت
 ماند نیرک گفت اگر بدو ن امان بروم قتیبه بجز دیدن حکم بقتل من نمیکند سلیم گفت
 قتیبه چنان بر تو خوشمکین است که گمان نکنم ترا امان دهد ولی رای من نیست که چنان
 بروی تا اینکه دست خود را بدست او نمی بر تو وقف نشود در آن وقت امید میکنم که حیا
 کرده ترا عفو کند ترک گفت نفس من ازین رای ابا میکنم گمان من نیست اگر مرا ببیند
 می کشد سلیم گفت من بر اخیر و مصلحت تو آدمم اگر بر اجم کار کنی شاید سلامت بمانی
 و حال تو مانند سابق شود هرگاه سخنم را نشنوی باز میگردم بعد از آن اطعمه را که با خود
 برده بود حاضر کرد چون اصحاب و اتباعان نیرک با چنان طعام با معرفت نبود چو
 و غارت کردند سلیم را از مشاهده این حال بد آمده برای نیرک گفت من از دوستان

و نصیحت کنندگان تو ام چنان گمان میکنم تا بدان ترا که اگر چند روز دیگر حصار بر ایشان گذارد
از تحت فرمان تو بیرون شده بر تو حمله خواهند نمود صوب دید من نیست که ازین با
دل بر کنی و نزد قتیبه روی نیزک گفت ایمن نیستم که بی امان نزد قتیبه روم
میدانم در صورت امان هم مرا میکشد ولی امان در نزد من عذر بزرگ است - ابن خلدون
در کتاب خود می نویسد که سلیم هر چند سر و گردن نیزک را با یکدیگر می تافت یعنی کمر و حمله میکرد
در نیزک ابامی نمود - سلیم گفت اکتیبه ترا امان داده است مراد رین سخن مقیم میداری نیزک
گفت نه یاران نیزک که حصار داری بر ایشان شوار شده بود برای نیزک گفتند که نصیحت
سلیم را قبول کن که نمیکوید مگر سخن حق اینک قبول کرده همراه سلیم و جغویه پادشاه جوزجان
و سپهسالار طرخان و میر شیب و کوتوال و شقران برادرزاده نیزک متوجه قتیبه شدند
چون از دره بر آید ناگاه سوارانی را که سلیم مقرر کرده بود از عقب شجب بر آمده
بن لشکر ترکان و آنها حجاب شده عقب گیری کرده امی آمدند چون نظر نیزک بر سواران
افتاد گفت این اول فریب است که مشاهده کردم سلیم گفت عقب ماندن لشکر یان
خیر توست چون نزد قتیبه رسیدند ایشان را محبوس نمیکتوبی که مشتمل بر اجازه قتل
نیزک بود نزد حجاج فرستاد آنچه نفوس و اموال و متاعی که در گرز بود به حضور قتیبه حاضر
اوردند مشظرف حجاب بودند بعد از چهل روز که از طرف حجاج امر بقتل نیزک صادر
شد قتیبه مسلمانان را جمع کرده بقتل نیزک مشوره نمود درین مسلمانان اختلاف واقع
ضار بن حصین بقتیه گفت از تو شنیدم که بقتل نیزک عهد کردی نزد پروردگار خود اگر
بیای حال اگر در بقتل نرسائی هرگز خداوند ترا نصرت نخواهد داد قتیبه نیزک را خواسته
سبب عهد خود او را به دست خود گردن زد سری او را نزد حجاج فرستاده تنش را بد
کشید و سپهسالار و شقران و تابعان او را نیز کشت حاصل نهم در آن روز مقصد
کس بر و آیتی و از ده هزار کس بقتل رسیدند جغویه ملک طخارستان با تابعانش یک
شام فرستاده نزد ولید سپرد آن در شام بودند تا آنکه ولید فوت گردید - زینر مولی عبده
با هلی حقه را از نیزک گرفت که در آن گوهری بود که قیمت آن بیشتر بود از مال دار هلی
که در آن بلاد بود - چون قتیبه را کشت پس بجانب مردم رجعت کرد ملک جوزجان
بذریعه رسول خود از قتیبه طلب امان نمود قتیبه او را امان داده بشرط آنکه خودش حضور
بیاید ملک جوزجان از قتیبه طلب کردی کرد که وی نیز کمر و یها بد قتیبه حبیب بن
عبد نه بن حبیب بن محمد داد ملک جوزجان کمر و یها از اهل بیت خود داده بعد از آن
در طالقان دو چار چل گردیده مرد اهل جوزجان بگان آنکه قتیبه ملک ایشان از هر داده

حبیب بن عبد مہدی را که در نزد ایشان گروی بود بقتل رسانیدند چون خبر به قتیبه رسید
 گویا که از اهل جوزجان نزد او بود همه را کشت این واقعه در سنه ۹۱ بود و یک بوقوع آمد
 ذکر فتح هند و کشتن زاهر نام ملأ آن

بد آنکه اول غزا کردن مسلمانان سدر را در سنه چهل و سه در خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه
 و آنکه عبد بن عامر بر سر حد سند عامل ساخت عبد مہدی بن سوار عبدی اور سنه چهل و چار
 غزا نمود مہلب بن ابی صفره بر سر حد سند را در حینیکه عامل بود حکم بن عمر و غفاری را
 که والی خراسان بود و در سنه هفتاد و پنج عامل بود بر سر حد سند مجاعه بن مسعر التیمی از
 طرف حجاج ذکر کردید فتح باقی سند برای مسلمانان کب دست محمد بن قاسم بن حکم بن آ
 عقیل ثقفی سپر عم حجاج فتح کرد و یو بیان نمایم - حجاج محمد بن قاسم را بر بندر سند عامل
 ساخت اما با لشکش هزار لشکر و آنچه حوالگی که مقصور میشود تا جاول دوز و سوزن و نخ
 آماده کرده همراه او فرستاد - چون محمد بن قاسم به مکران رسید چند روز توقف کرده متوجه قریه
 شده اورا فتح کرده بطرف آرمائیل رفته فتح کردند بعد بجانب دیلم شتافت در روز جمعه قدم
 آورد از عقب وی کشتیها ملو از اسلحه و مردان کجاری بوی رسید بعد از آن خندق حفر کرده
 هر کدام در جا خود قرار گرفته مخنثی را که مسمی به عروس و پنجه نگر کشیده میشد نصب کردند
 در شهر دیلم مناره بود مرتفع بر سری آن مناره چوبی عظیمی بر آن چوب بیرق سخی منصوب
 چون باد آن حرکت ادی در تمام شهر دوز خوردی زیر آن مناره بت بزرگی ساخته
 اهل شهر هر کدام در نزد خود بتی داشتند که عبادت مینمودند در حقیقت این شهر یک تنگه
 بود در نزد بت پرستان محترم بود محمد بن قاسم مدتی دیلم را محاصره نمود

چوب بیرق شان را به سنگ مخنثی شکسته مناره را منهدم گردانیدند کفار ازین مسئله
 بد فالی گرفته غضبناک شدند چشم آکوده از شهر مقاتله بیرون شدند لشکر حضرت اشعث
 آن نار شکست داده داخل شهر گردیدند بعد از آن بسیاری ابرو او شهر نصب کرده
 بالا رفتند شهر دیلم را فتح نمودند چون بقهر و غلبه داخل شدند سه روز بین شهر قتل عام جاری
 بود عاملیکه از طرف ملک ابر پادشاه سند در آنجا مقرر بود گر بخت محمد بن قاسم چنان هزار
 نفری از مسلمانان در شهر اقامت از مسجد جامع بنا کرده بعد بطرف بیرون رفت
 اهل بیرون پیش از ورود محمد بن قاسم لمصوبی نزد حجاج فرستاده برای خود امان
 خواسته مصالحه کرده بودند چون محمد بن قاسم رسید استقبال نموده و برایش خود برده
 صلح نامه را ظاهر نمودند محمد بن قاسم از آنجا حرکت کرده رفت خلاصه آنکه بهر شهریکه
 میگذاشت فتح میکردید تا آنکه از نهر سر بلخ عبور کرده اهل سر بلخ نیز خراج و کالیفت

مکران
 در بودیم
 در مائیل
 مکران دو مبر از زمین سند
 شهر سست
 در سید
 در سید
 در سید
 در سید

بر خود لازم گرفته مصالحه کردند بعد محمد بن قاسم از نهر مهران گذشته عزم سند نمود زاهر بن صعصعه که پادشاه سند بود مستعد محاربه گردیده بر نهریکه قریب سند بود پل سبته خود بر نیل سوار گشته باقی فیلهها و سرداران سند دور آن جمع شده بالشکری فرادان بمقابل لشکر اسلام بیرون شدند چنان مقابله شدت کرد که گوش روزگار نشنیده آخرا هر نام پیاده گردیده پیششیر و نیزه تا بعد از شام مقابله میکرد ناگاه نسیم نصرت و ظفر خداوندی بر مسلمانان وزید زاهر نام ملکشان درین معرکه کشته لشکر یانش نیز کیمیت نمودند لشکر ظفر بیکر اسلام از آن ناچار چه میتوانستند گشتند چون زهر مقتول شد زوجه آن گر بخت به شهر را در محض شد مسلمانان تعقیب آن نمودند ان زن از خوف خود او کین بر ملک آن شهر سر بر آتش زده سوخت باقی منبرین شهر بر پنجا باورفتند مسلمانان آن شهر را نیز فتح کرده مردمان را کشته شهر را خراب کردند بعد از آن شهرهای سند غلبه کرده یک یک را فتح کردند بعد از نهر بیاس گذشته ملتان را محاصره کرده آب از ایشان قطع کردند اهل ملتان بر حکمشان فرود آمده مردمان کاریشان را کشته دریه بار اسیر نمودند بقی در اینجا بود که شش هزار دربان و خدام دهشت از جنوب اطراف مردم بقصد زیارت دی آمده بدیهامی آوردند و سردریش خود را می تراشیدند بجان شان که این بت ابوبکر بنیاد علیه اسلام است ان بت را شکسته خدام و دربانان را کشته اولادشان را اسیر نمودند از اینجا طلالی بسیاری اکتصرف آوردند گویند که اینجا خانه بود که بطول ده زرع و عرض هشت زرع از سقف آن طلا پر شده بود چنانچه ملتان را فرج الذمیب فیما بین مسلمانان غنیمت گرفتند درین میان فتوحات محمد بن قاسم وسعت گرفت - چون خمس آن نزد حجاج فرستاده شد دوازده کرد در بود حجاج مخارج و نفقه شکریان و غیره را سخید شش گرد شد گفت نصفان نصف فایده کردم درین فتح قصاص خود را که سر زاهر پادشاه باشد هم گرفته خون حجاج در شام فوت گردید محمد بن موصوف در ملتان خبر فوت را شنید بطرف رور و بغداد که از مفتوحات او بود مراجعت کرد اهل آن به بخشش سرافراز کرده لشکر خود را بطرف پیلان سوق داد اهل شهر با او مقابله نکرده جزیره قبولدار شدند بعد بطرف گرج آمده دو بهرنا پادشاه آن خسروچ نموده مقابله کرد طاقت نیاوره شکست خورد بعضی گفته اند کشته شد اهل مدینه کیرج فرود آمده مقتول و اسیر شدند - درین زمان ولید بن عبدالملک فوت کرد و یحیی سلیمان برادر او خلیفه شد - محمد بن قاسم را از حکومت سند معزول و یزید بن ابی کبشه سکسی را و الی سند مقرر کرد و الی موصوف محمد بن قاسم را قید کرده بجانب عراق فرستاد اهل سند بر محبوسی و معسرولی محمد

دادند
سند
در هند
دردن
از هند
پیلان
کبریا
نظارت

بن قاسم گریستند چون بعراق رسید صالح بن عبد الرحمن بواسطه دی اجسب نموده مغرب هشت تا کشت
 زیر آنکه حاج ادم نام برادر صالح را که طرفدار خوارج بود کشته بود صالح نیز محمد بن قاسم که بنی
 عم حاج بود به خون برادر خود تفضل رسانید یزید بن ابی کبشه بعد از قدم بر زمین سینه بچید
 روز فوت شد سلیمان بن عبد الملک حبیب بن مہلب را بر سینه عامل گردانید چون حبیب
 بر سینه قدم آورد پادشاهان سنده که از ترس محمد بن قاسم گریخته بودند بملکت مای خود
 مرجعت نموده بر سینه غلبه کردند حبیب بر کنار رود مهران فرو آمده اهل دور بر او
 حزیه دادند حبیب طایفه دیگری را محاربه کرده بر ایشان نیز مظفر گردید درین زمان
 سلیمان بن عبد الملک فوت گردید عمر بن عبد العزیز خلیفه شد به ملوک سنده نوشته ایشان را
 باسلام و اطاعت دعوت کرد و چنان نوشت که هرگاه اطاعت کردند نفع و ضرر ایشان
 نفع و ضرر ما میگردد بر اثر مکتوبات چیشبه بن زاهر و باقی سلاطین سنده مسلمان شدند
 و ناما عرب ابر خود گذشتند در نیوقت عمرو بن مسلم با هلی از طرف عمر بن عبد العزیز بر هند
 هند عامل مقرر شد.

ذکر غزوه هند و فتح آن

عمرو بن مسلم بعضی از بلاد هند غزاه نموده ظفر یاب گردید بعد از آن جنید بن عبد الرحمن
 مری که در زمان خلافت هشام بن عبد الملک الی سنده گردیده بود در نیوقت نیز از طرف
 عمر بن العزیز و الی سنده مقرر شد جنید مذکور تا کنار رود مهران آمده چیشبه بن زاهری
 از عبور منع نمود کس فرستاده خبر داد که من اسلام آورده از نزد مرد صالح بملکت خود
 و الی مقرر شدم بر تو ایمن نیستم جنید حجتہ طہنیان بر آوی گردی فرستاده چیشبه نیز
 عوض خسراج شهرهای خود گردی داده از هم گذشتند بعد از آن چیشبه کافر شده مجار به
 نمود بعضی گفته اند که مجار به نکرد بلکه جنید با وی خیانت کرد چیشبه به هند رفت جماعت
 و کشتی بار ابراهیم را داده کرد بعد از آن جنید بکشتی مای خود سوار شده به جانب
 چیشبه رفت چیشبه را در ریگزار قریب سنده دستگیر کرده تفضل رسانید صعصعه بن
 زاهر گریخته اراده داشت که در عراق رفته از غدر جنید شکایت نماید جنید با او مشورت
 و لغت کرده او را پس گردانید تا آنیکه دست خود را بدست او نهاد چون مطمئن شد
 و بر کشتی این قضیه در سینه یکصد و هفتاد و هفت از هجرت وقوع یافت جنید شهر کیرج را که جز
 هند است و نقض عهد نموده بودند کافر شده بودند غزا کرد باین قسم که از هند بر کیرج
 لشکر کشیده حصار شهر را با بیل و کلند و غیره آلات منهدم نمودند داخل شهر شده اهل شهر را
 قتل و اسیر کرد از طرف خود بجانب مرنند و مندل و دهنج و بروجی عالمها مقرر گردانید

و اسطه
 تاریخ بنی کعبه از حج
 حج
 منزل شکریت از هند
 و حج و نصیبت از هند
 حج از هند

لشکری به جانب ازین سوق داده ازین غارت کرده حصار آن اسوختند پیلان نیز
 فتح کردند در نزد جنید غیر از خزانه که همراه او بار می شد هشتاد کک از مال غنیمت حاصل شد
 بعد از آن جنید میثم بن زید قسینی را بر بند والی گردانید چندی بعد ضعیف دست گردید
 فوت شد در ایام ولایت او مسلمانان از بلاد هند بیرون شدند مراکز خود را و اگر شده از
 خارج شدند اهل هند کافر گردیدند مگر اهل قصه بعد حکم بن عوام کلبی را در هند والی نمودند
 شهری را مسیحی به محفوطه بنا کرده مسلمانان را در آنجا قرار دادند عمر بن محمد بن قاسم که همراه
 وی بود و کارهای عمده را بوی تفویض می نمود او را بجنگ و ان کرده چون مظفر منصور
 قدم آورد او را به بنام شهری امر داد وی شهری که مسیحی به منصور است بنا کرده که حال
 منزل امر اییاشد بعد بموضع ای که دشمنان غالب شده بودند از دست شان خلاص گردید
 داد بعد از آن حکم مقتول گردید مردمان بولایت عمر بن محمد بن قاسم رضامند شدند
 هر یک از عاملان طرفی را مقابله میکردند آنچه بر ایشان سپری شد می گرفتند بعد از آن
 شان میرفت زیرا که دولت بنی امیه ضعیف شدند تا اینکه دولت عباسی وی کار تمام
 ذکر فتوح حاموسی بن نصیر با فریقته

در سنه هشتاد و نهم ولید موسی بن نصیر را بر افریقه عامل مقرر نمود موسی مذکور رفته با فریق
 رسید که طایفه بر بر با فریق طامع شده بودند و خبر رسید که با طرف شهرت اقوام پیدا شد
 که خارج از اطاعت میباشد عبدیه پسر خود را بان طرف متوجه ساخت عبدیه مقابله
 نموده ظفر یاب گردید هزار کس را اسیر آورد همچنین از راه دریای به جزیره میبوره رفته چور
 و غارت کرد مال بی نهایتی را با خود آورد بارون پسر دیگر خود را بطرف دیگر متوجه نمود
 حضرت یافته مال غنیمت بسیار آورد و خود او نیز با طایفه دیگر متوجه شد همین قدر مال
 و غنیمت و اسیر آوردند که خمس اسیران شان شصت هزار کس شد گویا همه کک نفوس را
 اسیر کرده بودند چنین امارت بزرگی کس نشینده بود بعد از آن افریقه را قحط غالب
 گشته معاش بر ایشان تنگ گردید موسی بن نصیر بطلب باران برانده خطبه خواند
 ولید خلیفه را ذکر نکرد بوی گفتند که خلیفه را در خطبه ذکر نکردی گفت این مقامیست
 که بجز از ذکر خداوند دیگری گنجایش ندارد همین بود که خداوند جل شان بر ایشان باران
 داد و زخمها از آن گردید بعد از آن موسی بفرم عزا کردن باقی بر بجز جانب طحجه حرکت
 کرد اهل طحجه از خوف گریختند ایشان تعقیب کرده تا به سوس سفلی رسیدند از ایشان
 بسیاری کشته شدند هیچکس از ایشان مدفعه نکرد اما ان خواسته اطاعت را اختیار نمودند
 بعد موسی غلام خود طارق بن زیاد بر طحجه عامل گردانید لشکری بسیاری را معلمانیکه تعلیم

قصه
 این قصه
 که در کتاب
 تاریخ ازین
 است
 در طبرستان
 میبودند
 آنرا
 طحجه
 نامند
 که از بحر
 افریقا
 آمدند
 و در آنجا
 باقی ماندند
 تا اینکه
 از طرف
 اعراب
 حمله کردند
 و کشته شدند
 و در آنجا
 دفن شدند

فرايض قران شريف را بناميد بر طبع فرستاد خود با فرقيۀ عوذت کرد چون مرور او بقلعه ماند
 اقتاد اهل قلعه خوف کرده خود بار احصاری کردند موسی بن نصیر جماعت را بر حصار
 مقرر نمود که بانها مقابلۀ کردند تا فتح شد خلاصه اینکه در نیوقت در افریقیۀ عامل ساخته
 بود در هجرت سال ۸۹ غزا نمود مسلم بن عبد الملک ترک را از ناحیه آذربایجان قلعه
 و شهر را فتح کرد در سنه نوذ مسلم اند کور زمین روم را غزا کرد پنج قلعه را فتح نمود
 و نیز عباس بن ولید غزا نمود تا به ارزن رسید که موضع است در آنجا
 در بیان غزا کردن قتیبه بن مسلم شومان و لشکر سنف قابیا
 در سنه نوذ و یک بود که ملک شومان شومیت خود را ظاهر کرده عامل قتیبه از نزد
 خود طرد و موقوف کرد قتیبه نزد او دو نفر که سخی عیاش و دیگر شخصی خراسانی بود برای
 اینکه طلب کند از ملک اینکه ادا نماید آنچه را که با وی مصالحه شده بود چون قریب
 شومان شدند اهل آن برآمده آن دو نفر را الت و کوب و دشنام نمودند خراسانی
 طاقت نکرده مرجعت کرد عیاش با ایشان مقابلۀ کرده مشقت زخم با و رسید آخرت
 شهادت نوشت چون خبر به قتیبه رسید خود بجانب شومان حرکت کرد صالح بن مسلم
 برادر خود را در نزد ملک فرستاد بانیکه امر نماید ملک با طاعت دیگر ضامن شود از برای
 ملک صالحی قتیبه را اگر مصالحه همچنان باقی بماند صالح کس فرستاد ملک بهر بازنده
 گفت می ترسانی مرا از قتیبه با وجودیکه من محکم ترین پادشاهانم از روی حسد او
 چون خبر به قتیبه رسید آمده او را محاصره کرده منجلیق تر یا کرد چنان سنگ به قلعه
 می انداخت که قلعه را شکسته شخصی از جانبان ملک گشته کردید ملک را خوف
 غالب شد مال و جواهر خود را دره میان قلعه که از عمیق مینمایا و دانسته نمی شد انداخت
 در بقلعه را گشوده بجانب قتیبه بغیان جنگ برآمد مقابلۀ شدیدی کرد و
 گشته شد قتیبه قلعه را بقره و غلبه مالک گردید لشکریان او را گشته زریه شان را
 اسیر نمود بعد متوجه کیش و سنف شد آنها را فتح کرده اهل فاریاب که اذا طاعت
 سر باز نده بودند آن را کامل سوخت از آن وقت فاریاب به محترقه موسوم گشت
 بعد از کیش و سنف برادر خود عبد الرحمن را گرفتن بدل مصالحه به جانب طرخان
 ملک صفد فرستاد عبد الرحمن به صفد رفته بدل صلح را قبض و گردی که با او بود تسلیم
 ملک صفد نمود در بخاری بیکه قتیبه از کیش و سنف به بخارا رفته بود عبد الرحمن نیز
 رسید بعد قتیبه با برادران خود بطرف مرو مرجعت کردند زمانیکه قتیبه در بخارا
 بود خذاه غلام خود را که جوان نور سیده بود در بخارا تصرف داد وی شخصی را

شومان
 سنه
 قتیبه
 صالح بن مسلم
 فرستاد
 بخارا
 قتیبه
 کیش و سنف
 فاریاب
 محترقه موسوم
 عبد الرحمن
 بخارا
 قتیبه
 مرو
 بخارا

که خوف مخالفت داشت گشت بعضی چنین گفته اند که قتیبه زمانیکه حتمه گرفتن بدل صلح
 به صفدر رفت چون بازگشت امانی صغد طرخون را گفتند که رضا بخوار داده جزیره را
 به خواهرش خود میدی تو پیر و کلان سال شده دلت را رضا مند میباشی ما را حاجت
 بتو نیست اورا مجوس و عوزک را بجای آن الی گردنیدند طرخون ازین سنگ خود را
 بقتل رسانید در همین سال عزاکرد عبدالعزیز بن ولید صایفه را و نیز در همین سال ولید
 بن عبدالملک محمد بن مروان را که عموی آن بود از جزیره دارنیه عزل کرده بعضی آن
 مسلم بن عبدالملک اعامل گردنید مسلم طایفه ترک را از ناحیه آذربایجان تا بایک شهر است
 از حلب غزا نمود و مداین و باقی قلعه را رافع کرده بندریه منجیق با و نیز مسلم بن عبدالملک
 در سنه ثور و در برین روم غزا نموده سه قلعه را فتح کرد اهل سوس را به شهرهای روم
 قرار داد.

ذکر فتح اندلس

در بیست و هشتم رمضان سنه ۹۲ زمان خلافت ولید بن عبدالملک طارق بن
 موسی بن نصیر با هفت هزار کس عزم غزا نموده با جمعیت خود به جبل طارق نزول
 بعد از آن موسی بن نصیر پنج هزار کس عباد فرستاد که جمله دوازده هزار نفری بودند
 بعد از آنکه حیوش خود را در شدونه جمع آوردی نموده بملک اندلس طاقی شد تا
 اندلس نیز با صد هزار لشکر جنگ آمد با یکدیگر جمله بردند مدت هشت روز مقابله
 شدت داشت تا آنکه نصرت الهی طارق پادشاه اندلس را بدست خود گشت حق تعالی
 کفار اسکست و لشکر طارق ایشان را تقییب نموده جماعتی از لشکرتیا جمعیت
 کرده بودند بنای مقابله را گذاشتند با آن با مقابله شدیدی کرده تا آنکه شکست
 خوردند بعد از آن چنان حرنی بمسلمانان اتفاق نیفتاد منزه من دشمن بر جا قرار
 نگرفتند بلکه بر اطارق شهر شمر و قریه قریه را و اگر شده میرفتند تا آنکه طارق
 در بلاد اندلس داخل شده اندلس را شمر بعد شهر فتح میکرد و کلام در اینجا بطول می کشد
 قصه طارق در تواریخ بطریق تفصیل مذکور است اینجا حاجت ندارد خلاصه اینکه
 کار باد اینجا مستقیم و اسلام بلند گردید گشتگان کفار از اول فتح تا آخر انقدر
 بسیار بود که بشمار نمی آمد شهیدان مسلمانان نسبت بان نهایت کم بود اما غنیمت
 طلا و نقره و جواهر و اسب و اسلحه و باقی اشیاء انقدر بود که عقل از شماره و ضبط
 آن عاجز بود نصیب مسلمانان گردید و نیز فرشتن یافتند که بشاخصای طلا و مروارید
 و بافته و یا قوت و زبرد وانه نشانی شده بود چون لشکر طغر از آن را میدیدند

اندلس
 که در شهرهای
 اندلس
 با نزل

طاقت عمل آن انداختند بدینجه تبران از میان جدا کرده هر یک نیمی آزادی بردند از آن
 یکصد هشتاد تاج از طلا و سبز مرصع از در و قسام جوهر قیمتی بود و هزار شصت
 سلطانی جوهر نشان و پیمانها از در و یا قوت و ظروف طلا و نقره بی اندازه بود و بجز
 که یافتند دسترخوان حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام بود گفته اند که آنها از چیا و لباها
 بخت لاضر وقتی که بیت المقدس را خراب کرده بود بدست آمد بعضی گفته اند که از سلیمان
 علیه السلام نبود بلکه در وقتیکه عثمان ثروت داشتند هر گاه شخصی از ایشان می آمد
 وصیت میکرد بعضی مال خود را بکنیسه داد و عبادتخانه را از همان مال همین ظروف ساخته شد
 آن مانده از طلا ساخته شده بود از در و یا قوت و مرصع بود که چشمه مانده ندیده بود
 و بر آن سه طوق بود از مروارید و یا قوت و ز مروارید که نامی آن مکلن جوهر بود و کنار آن
 از جوهر بود سیصد و شصت پایه داشت بعضی شصت پنج پایه گفته اند آن اندر آن
 هزار اسپر و از طلا و نقره و جوهر و متعنه نفیس که مقدار آن اندازه نمی شد بطرف لیدین برد
 بردند ابتداء مقاله و فتح دو شب باقی مانده اند رمضان سنه نود و دو موسی بن نصیر
 بولا خود طارق بن زیاد در رمضان سنه نود و سه طح شد و همراه آن هزار نفری بود
 داخل شدند در بلاد اندلس تا اینکه بشهر بای فرنگ رسیدند چون خبر بجا آمد لیدین و عبد الملک
 رسید بر مسلمانان ترسیده با اضطراب اتحاد بسوی شان فرستاد و امر با گشتن نمود
 بعضی گفته اند که چون مسلمانان در بین سفر خود در بیابانی کلانی رسیدند زمین بای نرمی آمد
 قدیمه یافتند از آدمی و پرنده در آنجا اثری نبود بی کلانی مانند ستون بر پایتیا دیدند که
 در آن خط نقره بعلی نوشته بود که یا نبی اسماعیل چون در بیجا رسیدید بزودی بازگردید
 اگر به پرسید که چرا باز گردیم خبر میدهم شمارا که باز گردیدیم من شما مختلف میشود بعضی گویند
 می زند در سنه نود و پنج باز گشتند موسی بن نصیر بر افریقه عبد الملک فرستاد و بر اندلس
 و بر طنججه عبد الملک نام پیشون خود را دالی ساخت جمیع اندلس و مغرب با اولاد او متصرف شدند
 بعد از آن موسی بحیث طارق مولا خود حسب الامر خلیفه باز گردیدند برویت پیش از وقت
 و برویت بعد از وفات لید زوان ولایت سلیمان بن عبد الملک و برویت در مرض
 موت و لید دوم آورد بعد از آن امر مسلمانان در اندلس و سعادت یافت تا آنکه غنیمت
 برای شان ملک وسیعی گردید بعد از آن نصاری اندک اندک بر ملک اندلس غلبه کردند تا سنه
 نه صد و چهار اندلس اکاملاً متصرف دستوری شد مگر عده قلیلی از مسلمین که معاوی بن
 و مددگاری نداشتند باقی بودند که بعضی کوه بار اقرار گاه ساخته بودند بخلاف نصاری
 اقدام مینمودند نصاری بر ایشان قوت یافته در سنه یک هزار و ده از ملک اندلس کشیدند

انالله وانا الیه راجعون - از حضرت خداوندی نیار نمیکنم که ناصری ابرای اسلام همی
سازد تا آن مواضع دکنه نفیسه از کفار فجار استردا نماید که مسلمانان تفرار سابق
مصرف مستولی کردند.

ذکر غرق شدن مسلمانانیکه خیانت در غنائم اندلس کرده اند

چون موسی بن نصیر شهرهای اندلس را فتح کرد طایفه از لشکریان که اراده خیانت ادرمال
غنائم داشتند به جزیره سردنیه که جزیره بزرگی جزایر روم پر شجار و انار بود داخل شدند
اهل جزیره طرف طلا و نقره در تالابی که آنجا بودند خفتند و باقی اموال خود ادرمن و دو
سقف کتینه کلانی دین نمودند شخصی از مسلمانان در تالاب غسل میکرد ناگاه کتینه کلانی
نقره به پای آور سیده بر آورد بعد مسلمانان شروع نموده تمام شبانکه در تالاب بود را در
در آن خیانت کردند همچنین دیگری از مسلمانان داخل کتینه شد کبوتری در سقف کتینه دیده
تیر بجانب آن انداخته تیر خارفت به سقف کتینه خورد و تخته شکست چیزی از طلا که آنجا
متواری بود در سخت مسلمانان دانستند پوشش ثانی معبد را جستجو کردند هر چه درین
مخفی نموده بودند غنیمت گرفتند بعضی مسلمانان خیانت را از یاده نمودند چنانچه
حمله میکردند که بعضی کرب را از کج کرده پوست میکنند بعد پوست آن را از طلا و نقره کرده
میدوخت آن از پای گرفته بیرون می انداخت که زنیگان او ندانند بعد به میان بیرون
شده میگرفت بعضی غلاف شمشیر خود را از طلا پر میکرد چون خائین بدریا سوار شدند آوازی
شنیدند که میگفت اللهم اغرق الخائنین دریا پلاطم کرده همه شان غرق شدند اکثر
نفسشان که ظاهر میشد و نیار با مغلوله از کربندای شان موجود میشد و کتینه معبد
پناه و سه پهن جزیره ر عبد الرحمن بن حبیب فخری خزا نموده قتل بسیاری به ساکنین
آن جزایر داشته بدادن جزیره همراه شان مصالحه نمود بعد از آن از جزیره با کرده بر حال
خود باقی ماندند کسی همراه شان نماند تا اهل روم جزیره را آباد کردند در سن ۳۷۳ م تصور
بن قایم علوی رئیس دولت افریقیه کشتی بار از مدیه بطرف سردنیه بیرون کرده بر نه جزیره
که از توابع جزیره بود مرور کرده آن را فتح ناگاه بر اهل سردنیه واقع شدند آنها را کشته
و اسیر نمودند کشتیها بسیاری اسوخفتند جنوه را خراب و آنچه در آنجا بود غنیمت گرفتند
باز در سنه چهار صد و شش مجاهد عامری زمانیکه والی اندلس بود والی جزیره را صد و بیست
کشتی در دریا بود از دریا غرا نموده جزیره را فتح و متعلقه ر کشته در نیه و زمان را اسیر کرد این جزیره
به سمع پادشاهان روم رسید ایشان جمعیت کرده با جمعیت زیادی از طرف بر کسیر بر سر مسلمانان
آده مقله عظیمی ابریا نموده مسلمانان شکست داده از جزیره سردنیه کشیدند بعد از آن کسی با ایشان غرا

نگرد و بحال خود مانند.

ذکر غزوه سبجستان

در سنه نود و دو غزاه نمود قتیبه بن مسلم سبجستان را اراده رفتن کرد که بزرگ نشان بود و شش ماه
به سبجستان نزول کرد و قبیل قاصد با متوالی فرستاده طلب مصالحه کرد قتیبه فرستاد را قبول داشتند
عبدالبر بن عمده لیبی را بر ایشان عامل گردانید بازگشت.

ذکر صلح خوارزم شاه و فتح خام جود

در سنه نود و سه قتیبه بن مسلم همراه خوارزم شاه صلح نمود سبب مصالحه این بود که ملک خوارزم
ضعیف گردید برادر او خزاد اگر چه در سن خورد تر بود بر او غلبه کرد چنانچه اگر او را گوش نزد
شدی که شخصی از حضور ملک دارای کینیزی یا مال یا دختر یا خواهر یا زنی خوب صورت استند
فرستاد میگرفت کسی قدرت منع آن حتی خود ملک هم نداشت چون ملک عرض میکردند
بجواب میگفت که قدرت منع ندارم و همیشه ملک روی به خشم داند دست او متازی بود
چون این قضیه بطول انجامید ملک جانب قتیبه نوشته او را بر بلاد متصرفه خود دعوت
کرد بشرط اینکه خزاد برادر او و باقی مخالفین را گرفته تسلیم او نمایند تا بخوابش خود
در باره شان حکم کند و این مسئله را کسی از حکام و کارداران ملک مطلع نگرددند قتیبه گفته
او را قبول کرده اسباب غزار او بیا نمود بنام اراده صفد از مر و رفت خوارزم شاه لشکری
و دهقانان را جمع کرده گفت قتیبه اراده صفد را دارد با شما مقابله نمیکند بیایید
که درین بهار به نعمت و استراحت مشغول بوده تفریح نایم ایشان جمع گردید خوردن
و آشامیدن مشغول بودند ناگاه شنیدند که قتیبه بالشکران خود به موضع هزار اسپ
فرود آمد خوارزم شاه ظاهر آخورد آشفته ساخته یاران خود را جمع نموده گفت درین
موضوع چه را امید یاران او گفتند رای ما آنست که با وی مقابله کنیم خوارزم شاه
گفت این را پسند من نیست زیرا که قوی ترین و با شوکت ترین ما نزد او زبون و عاجز
گفتند علاج چیست گفت من قتیبه را به چیزی باز میگردد ام یاران این سخن پسند
آمده قبول کردند خوارزم شاه به بد نیت لفظی از شهرهای ما را از آنهر که محکم ترین شهرها
او بود نزول کرده کسب جانب قتیبه فرستاد زیرا قتیبه از زهر عبور نکرده بود برده هزار
سرو عین و متاع و هدیه قتیبه را در فتح خام جود معاونت نماید مصالحه کردند بعضی
لک سرگفته نزد بعد از آن برادر خود عبدالرحمن را بطرف خام جود که یکی از دشمنان خوارزم
بود و با خوارزم شاه مقابله میکرد فرستاد خام جود بمقابله بر آمد عبدالرحمن آن را
کشته بر زمین وی غالب گردید با چهار هزار اسپ نزد قتیبه قدم قتیبه آنها را مقتول

این
هزار اسب
بیا که در وسط آن شهر
خزاد از نواحی خوارزم

سمرقند

نیز در آنجا
حال به نظر رود

ساخت برادر خود خوارزم شاه و مخالفین او را تسلیم خوارزم شاه کردند خوارزم شاه آنرا

گشته اموالشان ایه قتیبه داد.

ذکر فتح سمرقند

چون قتیبه صلح خوارزم شاه را گرفت محشر بن مزاحم اسلمی بر پاخو است گفت ای قتیبه اگر اراده
 صفدر اداری امروز وقت نیست زیرا که ایشان از آمدن عامل مطمئن بن ما و ایشان ده
 روز مسافت است قتیبه گفت درین سخن کسی ترا اشاره کرده گفت نه گفت کسی از تو شنیده
 گفت نه قسم بخدا اگر کسی باین سخن تلم کرد و دستم که از تو شنیده ترا گردن من بر خرد
 آرام باش چون فرزند او شد برادر خود عبدالرحمن را امر کرد که با سواران تیر اندازان و
 گریان بارها طرف مرو بروند امر وند فتند چون شب شد قتیبه مکتوب خفیا به دست
 قاصد به برادر خود فرستاد که چون صبح کردی گران باری ر طرف مرو فرست خود
 با سواران و پهلوانان طرف صفد متوجه شو این خبر را پوشیده دار من بهم در عقب شایم
 و اسلام چون قاصد رسید مکتوب عبدالرحمن مطالعه کرد و فرمای آن حسب الامر بوده
 قتیبه عمل نمود بعد از آن قتیبه در میان لشکریان خود خطبه خوانده گفت اما بعد از آن
 که طایفه صفد با از کلمه خود کشیده اند عهد یکم بن ما و ایشان بود شکستند و کردند
 به شمار سده امید میکنم که خوارزم و صفد مانند قرقیبه و نصیر که در عهد نبوی غنیمت
 مسلمانان گردید همچنان شود بعد از آن حرکت کرده به صفد آمد بعد از برادر خود سه
 روز یا چهار روز صفد یان در سمرقند یکماه محاصره نمود آن تا به ملک شاش و خاشا خان
 و پادشاه فرغانه طلب لشکر داد نمودند با ایشان چنان نوشتند که اگر عرب بر ما ظفر
 یا قند بر شاهیم مانند ما معامله میکنند بخود فکر نایند هر قدر قوت که دارید درین جا
 معروف سازید آن فکر نموده گفتند که ما خوردن خود را بمقابله شان منفرستیم زیرا که
 مانند مادر محاربه جدی نیستند طاقت مقاومت ندارند پس آن ملوک و پهلوانان
 و حاکمان را انتخاب نموده سپه خاتان ابرایشان الی نموده بمقابله لشکر قتیبه فرستادند و
 نمودند که آن تا به حصارهای سمرقند مشغولند بر آنها شبی چون زیند آن باروان شدند چون
 خبر قتیبه رسید از لشکر خود ششصد سوار دلاور را انتخاب کرده همراه برادر خود صالح
 بن مسلم بطرف دشمن فرستاد آن تا حرکت کرده بر دو فرسخی لشکر دشمن بر راه شان فرود آمدند
 صالح آنها را دو فرقه ساخته بر دو طرف راه کین نمودند چون نیمه از شب گذشت دشمنان
 رسیدند صالح را دیده بوی او بختند چون مقاتله شروع شد کین کینندگان از دو طرف
 چیدند ازین با قومه در جنگ شدید تر دیده نشده بود بعضی از نفریان صالح گفتند در

شب ایشان مقابله میکردیم ناگاه دیدیم قتیبه را که پنهانی آمده چون یکی از دشمنان ضریحی
 که از ضربت خود تعجب کردم قتیبه را گفتم چه می بینی پدر و مادرم فدایت گفت سکوت کن و منت
 خاک با خلاصه نیکه با ایشان مقابله کرده شکست دادند آنها را کشتند و این خاقان نیز کشته گردید
 حاصل نیکه غیر از خبر برنده کسی از ایشان خلاص نشد اسلحه شان را جمع کرده سرانجام
 بریدند بعضی را که اسیر نمودند ساجی کشته را بر سر سینه گفتند شما کشتید مگر پادشاه زاده
 و بزرگان اوده و پهلوان زاده را که هر مردی از ایشان بعد مرد بشمار میرفت تا عمای شان
 بکوش باقی نوشتند بعد از آن در وقت صبح داخل لشکر خود شدند کسی مانند ایشان کشته نماند
 و اسیر نماند مگر بنده باطل و اسلحه نیاورد آن شخص میگوید قتیبه جماعتی دیگری را اکرام کرد گمان من
 اینیکه چیزی از شجاعت که از من دیده بود از آن تا نیز مشاهده کرده چون اهل صفد بن قتیبه را
 دیده ترسناک شده حصار خود را محکم تر کردند قتیبه مخفی با اربابای شان نصب نموده بزرگه
 سنگ مخفی حصار را سوراخ کردند شخصی از اهل صفد بر زینه پیاده قتیبه را دشنام میداد
 بعضی از تیراندازان قتیبه تیر بردان آن لعین نواخته او را بقتل رسانید قتیبه آن پهلوان
 ده هزار نعام بخشید بعضی از مسلمانان قتیبه را شنیدند که به سمرقند خطاب کرده می گفت
 ای سمرقند تا کی شیطان در تو پشیمان میگردد چرا شاهبازان اوج قدس و طاووسان کنگره
 انس در هویت طیران نکنند قسم بخداوند که اگر صبح کردم خرابی ترا با اهل تو قصد دارم که
 ادبار را بر فرق ساکنینت خواهم بخت مردشونده بازگردیده باران خود را گفتم که فردا نفوس
 بسیار کشته خواهد شد چون صبح شد قتیبه مردم را بقتال تخریص نموده با ایشان مقابله شد
 نمودند لشکریان خود را امر نمود که خود را بر خنجر دیواری شهر رسانند پر دلان غیور اسلام
 سپر را بر روی ما خود گرفته اند کبرگویان یک طایفه خود را بدو شهر رسانید بر خنجره توقف
 کردند از آن طرف اهل صفد ایشان را به تیر می زدند چون اهل صفد بجز خود را دیدند بسوی قتیبه
 فرستادند نیکه امروز از ما باز کرد فردا با تو مصالحه میکنیم قتیبه گفت خوب بشرطیکه نفری ما بر خنجره
 باشد آنها قبول کردند چون صبح شد این قسم مصالحه کردند که در هر ساد و از ده گات متقال طلا دهند
 و در همین سال سی هزار سر بر مسلمانان بدهند و نیکه شهر را از لشکریان عالی بسازند تا نیکه قتیبه
 در شهر سمرقند مسجد جامع بنا نموده خطبه بخوند و طعام بخورد بعد بیرون شود چون عقد مصالحه
 تمام گردید اهل صفد شهر را خالی نموده مسلمانان مسجدی بنا کردند قتیبه با چهار هزار تنخین از لشکر
 خود داخل شده نماز را ادا کرد بعد از صرف طعام کسی بجانب صفد یا فرستاد که برای شان
 بگوید اگر کسی از شما بیان اراده دارد که متاع خود را بگیرد بگیرد که من از شهر بیرون نمی شوم
 و از شما نمی گیرم مگر بدل صلح را لکن لشکریان من در شهر مقیم باشند این سخن ایشان

هر قلعه را فتح نمود و نیز عباسی کورد در همین سال خربند را غمراز کیرج و مندل را فتح نمود و بنکول
شد و همچنین در همین سنه قتیبه بن اغزا نموده فتح کرد.

ذکر فتح کردن قتیبه شهر کاشغرا

در سنه نود و شش قتیبه عزم غزای کاشغرا نموده متوجه اقصو شد عیالها و حوایج مردم را بر آن
آنیکه در سمرقند بنهند بار کرده با خود بردند از نهر کیله در بین بود عبور کرده برگذرگاه دریا عالمی قرار
گردند که کسی بدون اجازه مرجعت نکند و خود بجانب فرغانه رفته به شعبه با عصام عده را
فرستاد آنیکه راه کاشغرا که از ادنی ترین شهرهای چین است هموار و نرم نمایند بعد همرا
کبیر بن فلان لشکری اطرف کاشغرا فرستاد کبیر از ایشان عنیمت و اسیر گرفته گردن ایشان را
هر روز بنجیر کرد تا آنیکه قریب چین رسیدند پادشاه چین کتب و کتیب کبیر فرستاد مضمون این بود که نظر
من مرد شریف را ارسال نما که مرا از مسلک و دین شما مطلع گردند کبیر نوشته را خدمت قتیبه رسانید
قتیبه ده نفر مرد صاحب جمال و سخنور و عاقل باصلاح را منتخب نمود که از جمله شان امیر بن مشمر
کلابی بود قتیبه ایشان را به پوشیدن جامها خوب از قبیل خرز و دیباچ و غیره لباسها بفرستاد
و سوار سپان هموار امر نمود بر ایشان گفت که چون به پادشاه چین وصل شد بدو ادب داشته
کنید که قسم خوردم تا آنیکه شهرهای چین را پایمال گردانم ملکشان همرو از ارضی شان خراب کنم
باز نمیکردم آن تا و داع کرده جانب ملک چین را بسیار گردیدند امیر بر آنها امیر بود چون شهر
چین نزول نمودند ملک ایشان را خواست آنها خوشبختی کرده جامها سفید لطیف در بر
نقلین و روز او پیشد نزد ملک حاضر شدند ملک با بزرگان قوم نشستند بود آن با هم در مجلس
نشستند ملک و مجلسیان کسی همراه شان حکم نکرد آن تا از مجلس برخواستند پس بمنزل خود رفتند
ملک حضار مجلس را پرسید که ایشان آنچه دیدید گفتند ایشان ابهت زنان دیدیم چنانکه
مجلسیان با آن تا پایمال شدند چون فردا شد ملک ایشان را خواست امروز جامها رنگین را پوشیده
جامها بر شیمی بسببسته که پای مرصع را بکر کرده داخل مجلس پادشاه شدند تر جان ملک
با ایشان گفت باز گردید پس بمنزل خود آمدند ملک بیار آن خود گفت امروز ایشان را چه دیدید
بیار آن او گفتند این مهیت شان مشابه تر بود ببردان چون روز سوم شد ملک آن را طلبید
لباس سفید پوشیده کلاه خود بر سر نهاده شمشیر جابل تیر و کمان ابدست گرفته بر سپان خود
سوار جانب ملک متوجه شدند چون بطرف شان دید مانند کوه بنظرش آمد نیزه
بزمین فرو برده دامن بر چیده گان جانب ملک متوجه شدند ملک با ایشان گفت باز گردید
ایشان باز گردیده سپان خود را سوار نیزه های خود را گرفته مانند منع شوندگان بسببعت
می راندند ملک بقسم سابق از مجلسیان خود پرسید چه دیدید گفتند مانند ایشان کسی را

ندیدیم چون شام شخصی نزدشان فرستاد که رئیس خود را نزد من بفرستید هرگز من مشرچ
 کلانی افرستادند چون نزد ملک رسید ملک سید که فراخی و وسعت ملک مرا مشاهده نمودید
 و اینکه نیست کسی که شمار از دست من بر نماند بدینند که شما مانند بیضه مرغ در قبضه من
 میباشید از امری سوال میکنم اگر صدق گفتید شمار میکشتم همیره گفت سوال کن ملک
 گفت در روز اول دوم و سوم به لباسها خود چه صنع نمودید گفت لباس ما در روز اول
 لباس بود که در خانه و اهل خود می پوشیدیم و در روز دوم جامه بود که بجنور میرن خود می پوشیدیم
 روز سوم لباس بود که برای دشمن می پوشیدیم ملک گفت چه نیک کرده است زمانه برای
 شما و گفت به صاحب خود بگوئید که باز گردید اگر من قلت آن داد استم هم اگر باز نگردد
 بزودی میفرستم کسی را که ایشان اهل کاشغر باشد همیره گفت کسی که اول سواران او در نزد تو
 و خورشان در شام باشد چه گونه عده شان کم است و اینکه ملک از قتل می ترساق
 هیچ گاه از قتل نمی ترسیم چرا که ما را اجل است زمانی که برسد خوبترین آن را بقتل میدهد
 مایان ببردند و خونگنده از مرگ میترسند امیر میان قسم کرده که تا زمینها شمار ایامال
 و گرونها ملک شما مقرر کند و جزیه از شما گیرد از ملک باز نگردد ملک گفت شمار از قسم خلاص
 میکنم باینکه میفرستم خاک زمین خود را تا ایامال کند و بچه های وطن خود را تا گردن تا شان بفرستد
 جزیه میفرستم بار خنثی شود بعد از آن چهار نفر از پادشاه زادگان را با هم به پای
 بسیار و اندک خاک مملکت خود را با اجازه همیره و یاران او نزد قتیبه فرستاد
 درین زمان خبر فوت ولید رسید قتیبه خاک ایامال و کردنی بچه نار او و جزیه بر او
 نموده مرجعت نمود.

ذکر کشته شدن قتیبه رضی الله تعالی عنه

قتیبه بن مسلم شجاع و مردانه ترین دولت بنی امیه و حجاج بن یوسف متمدن آن دولت بود
 قتیبه مدت سیزده سال بر خراسان توقف کرده بسیاری شهرها را بیکه سابق فتح و بعد از آن
 امانی آن کافر شده جزیه را از خود منع نموده بودند با آنها مقابله کرده فاتح شد و دیگر شهرها
 نیز فتح کرد و چنانچه مذکور گردید قتیبه در سنه نود و شش سن چهل و هفت سالگی قتیبه
 گردید سبب قتل آن چنین بود که عبد الملک بن مروان امر خلافت را بعد از خود به پسر
 کلان خود ولید بعد از آن به پسر خود سلیمان توصیه نمود ولید در زمان خلافت
 حجاج است که سلیمان برادر خود عزل و به عبد العزیز پسر خود بیعت بگیرد غیر از حجاج
 وقتیب درین امر کسی او را موافقت نکرد بعد از آن ولید فرصت خلعت سلیمان را
 یافت حجاج و ولید هر دو فوت گردیدند مردم به سلیمان بن عبد الملک بیعت کردند

قتیبه ازین قضیه خایف گردید بجان آنیکه سلیمان او را مغرول و نرید بن مہلب
 کہ دوست سلیمان است عوض دینی والی میگردد اندقتیبہ و کعب بن حسان را از ریاست
 بنی متمم عزل و ضرار بن حصین جنی را بجای آن منصوب نمود در نیوقت قتیبہ ارادہ
 خلع سلیمان را نمود و کعب با وی موافقت نموده جماعت کثیری از اقوام باو متفق
 شدند فتنہ عظیمی در خراسان بلند گردید کہ بیان آن در اینجا باعث تطویل است
 درین فتنہ قتیبہ و ہمرایان او و اہل بیت باو عبد الرحمن و صالح و عبد اللہ
 حصین و عبد الکریم کثیر بن عبد الکریم و غیرہ یازده نفر از اہل بیت آن بہ قتل
 رسیدند عمر بن مسلم برادر قتیبہ چہتہ آنیکہ سری قتیبہ را با سر ہامی دیگر نزد
 سلیمان بن عبد الملک بردہ از کشتن نجات یافت و کعب بن حسان بامارت
 خراسان مقرر گردیدہ مدت نہ ماہ امیر بود چون قتیبہ کشتہ گردید مردی از اہل
 خراسان گفت ای گروہ عرب بقتل رسانید قتیبہ قسم بہ خدا تعالی کہ اگر
 قتیبہ از مامی بود ہر اینہ جد مبارک او را در تابوت گذردہ میگردد اندیم
 و طلب باران نمودیم بوسیلہ او و طلب فتح میکردیم بروحانیت او در
 ہمین سنہ سلیمان بن عبد الملک اسباب جہاد را احیا نمودہ جیوشش را
 جانب قسطنطنیہ فرستاد و او دود پسر خود را بر غنہ ای صایفہ والی گردانید
 قلعہ مرہ را فتح کرد در ہمین سال مسلم بن عبد الملک در وضاحیہ غزا نمودہ وضاحیہ
 کہ وضاح بنا نمودہ بود نیز فتح کرد در ہمین سال عمر بن ہبیرہ از جانب دریا
 زمین روم را غزایرستان را بہ زمین روم گذراند

بیان و الحشدن نرید بن مہلب خراسان

سلیمان بن عبد الملک نرید بن مہلب را در عراق والی گردانیدہ بود بعد
 از قتل قتیبہ بہ نہ ماہ او را بہ خراسان والی گردانید نرید از عالمان خود
 کسی را بہ عراق مقرر نمودہ خود متوجہ خراسان شد

ذکر فتح جرجان و طبرستان

در سنہ نود و ہشت زمانیکہ نرید بن مہلب والی خراسان بود در جرجان
 و طبرستان غزا کرد سبب غزا کردن این بود کہ در وقتیکہ نرید بن مہلب
 در حضور سلیمان بن عبد الملک بود ہرزمانیکہ خبر فتح قتیبہ میرسد سلیمان
 بہ نرید میگفت بہ بین بہ فتحی کہ خداوند بہ قتیبہ عطا فرمودہ نرید بچوہب او
 میگفت چہ میکنی جرجان را این فتوح چیری فتح جرجان دی شان است

نرید بن مہلب
 بن مہلب
 بن مہلب

که راه را سدود و قومس و نیشابور را فاسد گردانیده است جرجان در آن
 زمان شهر نبود بلکه کوه باوشله و دوده با بود هرگاه در بشله گرفته شد کسی
 قدرت داخل شدن نبود چون سلیمان او را و الی خراسان گردانید یزید بخبر از
 فتح جرجان دیگر غم و قصدی نداشت - بعد از آن صد هزار لشکر از مردم
 شام و عراق و خراسان غیر از اشخاصیکه بدون تکلیف غرم کرده بودند جمعیت
 داده متوجه جرجان شدند - چون به قستان رسیدند آن را محاصره کرد اهل آن
 اطاعت را ترک کرده بیرون شدند و بالشکر سلام جنگیدند در هر نوبت فتح و
 نصیب مسلمانان بود ایشان شکست خورده داخل شهر شدند لشکر مسلمانان طرف
 شهر گرفته آذوقه را از ایشان قطع کرده حصار بر ایشان دشوار گردید فسر ما قین
 قستان طلب صلح نمود باین قسم که او را بر نفس و اهل و مال ایمین دارد و آن بجز
 امان شهر را با آنچه مال و خزاین است تسلیم یزید نماید یزید قبول کرده داخل شهر شد
 گرفت مال و خزاین را که در شهر بود اسیر بسیار ساخت چهارده هزار اهل ترک را در مجلس
 بقتل رسانید خبر فتح را به سلیمان نوشته خود بجانب جرجان متوجه شد اهل جرجان
 که همراه سعید بن عاص صلح کرده بودند گاهی صد هزار و گاهی دو صد هزار
 اهل سده سزار برای امیر مسلمانان جمع آوری نموده می دادند و بعضی اوقات
 منع میکردند رفته رفته سربازان زده کافر شدند خراج را از خود منع کردند -
 از سعید کسی در جرجان نمانده بود راه را اهل آن قطع و سد و ساخته بودند
 که کسی مگر از راه فارس و کرمان به خراسان فتی قتیبه بن مسلم اهل کسی بود که راه را
 از قومس طرف خراسان ساخت زمانیکه متوجه خراسان شد بعد ازین امر جرجان همچنان
 باقی ماند تا آنیکه یزید بن مهلب غم غزای آن انموده متوجه جرجان شد - اهل
 جرجان یزید را استقبال کرده طلب صلح نمودند از آنچه در سابق میدادند زیاده
 کرده یزید را هدیه فرستادند یزید خواستش آن را اجابت نموده همراه شان
 مصالحه کرد چون قستان و جرجان فتح شد یزید اراده فتح طبرستان را نمود
 عبدالله بن معمر لشکری را با چهار هزار نفری در ساسان و قستان گذاشته
 خود با خبر جرجان نزدیک طبرستان موضع ایندوسانزول کرد در آمد بن عمر با چهار
 هزار نفر کامل اشخاص مقرر کرده خود داخل طبرستان گردید اسپهبد طبرستان کس
 فرستاده طلب صلح کرد باین شرط که یزید از بلاد متصرفه برود یزید بن مهلب ابا نموده
 گفته او را قبول کرده ابا عیینه برادر خود را از یک طرف و خالد را از دیگر طرف با هم

کلی از دیگر جانب متوجه ساخته آن تا هر یک بالشکری بسیار رو آوردند یزید گفت
 هرگاه یکجا شهید اباعسیفه بر مردم امیر مقرر است یزید بالشکرگاه ثابت ماند ابو عیینه
 متوجه گردید اسپهبد اهل جیلان در یک لشکر جمع کرده در پایان کوه با یکدیگر ملاقی شدند
 مقاله شدت یافت مشرکین شکست یافته در کوه پرکنده شدند مسلمانان ایشان را
 تعقیب نموده تا بدان شکر رسیده داخل شکر شدند مشرکان کوه بالا رفته مسلمانان را
 بنوک تا به نیزه تا و سنگ باز زدند شکر مسلمانان شکست خورده بعضی بر بعضی افتاده
 از کوه فرود آمدند مشرکان تعقیبشان را نمودند تا آنکه به لشکر یزید رسیدند یزید بالشکری
 خود ایشان را از تعاقب مسلمانان باز داشت اسپهبد طبرستان مسلمانان را ترسانید
 خایف ساخت مرزبانی که رئیس اهل جرجان بود اهل جرجان را بر مسلمانان که در نزدشان
 بودند مشیخون ادبیکه راه و آذوقه را بر لشکریان یزید منع کنند و آنکه بین او و اهل
 اسلام است مسدود نمایند بر این کار ایشان امکانات بسیار وعده نمود اهل جرجان
 بخون کفار بر شفته در شبند مسلمانان هجوم برده ایشان را قتل رسانیدند چنین توانا
 تا حال باسلام برخ نداده بود عبد بن معمر و تابعین او بدرجه شهادت فائز شدند اهل
 جرجان با سپهبد مکتوب ستاندند بر نیکه سر راه و تنگی بار را بر ایشان بگیر که کسی جان بسلا
 نه برد و آنچه شیخون خود نیز نوشته کرد یزید بن مهران او این قضیه شنید
 بر ایشان دشوار گردیده ترس غالب شد - حیوان بنطی که از ریشانش شکر یزید بود او را
 خواسته به طلب صلح نزد اسپهبد فرستاد حیوان نزد اسپهبد رفته گفت من شخصی
 از شما یان اگر چه بین ما و شما درین فرق است من از راه نصیحت بشما میگویم و تو در نزد
 من از یزید بن مهران غریبتری بدانکه یزید استمداد خواسته زود است که یاری
 دهندگان از هر طرف به او ملحق شود همین نیتم که با و طاقت مقاومت آری نفس خود را
 شاد کرده با وی صلح نما اگر با او صلح کردی شدت و غلیظ او نسبت به اهل جرجان همیشه
 فریب و کشتن یاران او مصروف خواهد شد - اسپهبد بر هفت گله بهم و چهار صد پیمان
 زعفران یا قیمت آن و چهار صد مرد بر هر مردی پیری و هیلسانی و همراه هر مردی علم از تو
 و قبا و لباس ابریشمی صلح کرد حیوان بجانب یزید بن مهرب آمده گفت بفرست شخصی را
 که بدل صلح را بار نماید یزید گفت از طرف ایشان یا از طرف ما حیوان گفت از نزد ایشان
 زیرا که یزید اراده داشت که هر چه ایشان خواستند در بدل صلح بدهد و به جانب
 جرجان باز گردد بعد از آن یزید کسی را در گرفتن بدل مصالحه جانب اسپهبد فرستاده
 خود بجانب جرجان باز گردید.

ذکر فتح ثانی جرجان

در سنه نود و هشت که یزید بن مطلب قستان و جرجان را فتح کرده بود اهل جرجان عذر نموده
 در حین عزای طبرستان مسلمانان را قتل و غارت نموده بودند بیان شد سال فتح ثانی آن
 بیان میشود چون یزید بن مطلب با سپهبد طبرستان صلح نموده پس به جانب جرجان متوجه
 شد سجده تعالی عمده کرد که اگر بر اهل جرجان ظفر یافتم تا از خون شان آسیاد ابر و از آرد آن
 آسیا نخورم شمشیر از ایشان برندارم ناگاه در جرجان آمده اهل جرجان را بهفت ماه محصره
 کرد ایشان در روز بطرف لشکر یزید برآمده مقابله میکردند شب پس میگرددند خود را با کوه با
 و تنگی پناه داری میبودند ناگاه مردیکه راه قلعه را بلدیت دشت حاضر شد یزید دیت را
 داد تا آنیکه ایشان را بر راه قلعه رهنمایی کند یزید سر کس را از لشکری خود منتخب نموده
 پس خود را بر ایشان امیر ساخته با مرد رهنما فرستاده از وی پرسید که چه وقت بقلعه میرسی
 آن شخص گفت فردا بوقت عصر چون فردا شد بوقت ظهر یزید آنچه بهیزم و چوب که نزد ایشان بود
 آتش زدند که شعله آن بلند گردید اهل جرجان به طرف آتش متوجه شدند ایشان را خوف
 گرفت درین زمان که به تاشا شعله آتش با مشغول بودند خالد با نفری خود از طرف دیگر
 جرجان ازین قضیه آگاه شده اند شتند جز نیکه آواز بگیرد از عقب خود شنیدند میدان
 قطع کرده تا می بطرف شهر گریختند مسلمانان بعقبشان سوار شده داخل شهر شدند
 خالد هم از طرف دیگر داخل شده بود شهر را تسلیم شدند یزید آن را ابد از وی درنگ
 راست و چپ سل کشیده اولادشان را اسیر کرد بعد از آن شروع بکشتن نمود آسیا
 به خون شان دایر گردانید آرد نمود از آن آرد نان پخته قسم خود را بر است کرد
 بعضی گفته اند شماره کشته گان یزید چهل هزار کس بود چنانچه عمر بن عبد العزیز
 آن را یزید چهار میگفت تا اینوقت جرجان شهر نبود یزید بن مطلب شهر جرجان را
 بنا نمود - حماد بن روح جغی را بر جرجان عامل مقرر و خود بطرف خراسان
 رجعت کرد خبر فتح را به سلیمان بن عبد الملک نوشت خواست که خمس مال
 غنیمت که عبارت از شصت مینون بود در ضمن مکتوب خود خبر بدهد مغیره
 بن ابی قره که کاتب او بود بوی گفت مقدار مال را نزد سلیمان
 ظاهر گردان زیرا اظهار تو از دو حال عالی نیست یا اینکه بنظر وی
 بسیار آمده ترا بفرستادن آن می کند یا اینکه نفس او و جوار مغز وی
 کرده برای تو می بخشد تو باید به نزد وی بخشش و هدیه باروان کنی
 بخشش های تو نسبت بال غنیمت در نظرش حقیر می آید هر گاه نوشته

مقدار آن در دفتر باقی ماند و من ترا میدانم که مال او در غیر موقع خرج میکنی موقع
 خرج آن معین نیست هرگاه دیگری بعد از سلیمان خلیفه گردد ترا آن مال مؤخر
 میکند اگر کسی ابرای بار کردن اموال بفرستد اگر دو چندان بار کنی راضی
 نمی شود اگر مصلحت باشد بکتوب خود از خلیفه اجازه حضور میگیریم هرگاه اجازه شد
 بحضور رفته زبانی آنچه لازم باشد میگوئیم - یزید را ای آنرا پسندیده مقدار خمس
 نزد سلیمان نوشته فرستاد - چون سلیمان فوت گردید عمر بن عبد العزیز
 مال را چنانچه کاتب او گفته بود در سنه نود و نه از یزید طلب کرد ازین حیث
 وی را از ولایت مغرب و زنجیر نموده محبوس ساخت بعد از آن یزید از محبس
 گریخت تکام که عمر بن عبد العزیز مرخص بوده فوت گردید بعد از آن یزید بن عبد الملک و الی گردید
 یزید بن جعلب مردم را جمع کرده یزید بن عبد الملک را خلع کرده به خود معیت
 گرفت بعد بنابر کسر جمعیت داده با یزید بن عبد الملک امر مقاتله را پیش کرده
 آخر الامر خود او با اهل بیت او و بسیاری از برادران او را قتل رسانید این واقعه
 در سنه یکصد و بود تفصیل آن در کتب تواریخ مذکور است ذکر آن باعث
 اطالت است گفته اند که یزید بن جعلب درین غنایم جرجان تاج جواهر نشانی را
 دریافت نموده به یاران خود گفت کسی خواهد بود که زهد نماید این تاج را با او بخشم
 او قبول کند گفتند کسی نیست محمد بن واسع از دی را خواسته گفت بگیر این تاج
 محمد گفت حاجت ندارم یزید گفت قسم میدهم این تاج را قبول کن محمد تاج را گرفته
 بیرون شد - یزید مرد میرا گفت بهین چه میکند محمد سائلی را ملاقات کرده تاج را
 بوی داد شخص مذکور سائل را گرفته همراه تاج نزد یزید آورد قصه را بیان نمود
 یزید تاج را گرفته مال بسیاری بر آسائیل عوض داد.

بیان محاصره قسطنطنیه

در همین سال نود و هشت سلیمان بن عبد الملک به جانب دابق رفته لشکری
 برای رفتن قسطنطنیه همراه برادر خود مسلم تهیه نمود و سبب این بود که
 پادشاه روم فوت گردیده از اذربایجان مردن ملک را به سلیمان خبر داده ضمن
 فتح روم شده بود لهذا آن لشکری خنجر را بمعیت مسلم برادر خود به جانب قسطنطنیه
 متوجه ساخت چون نزدیک شدند مسلم لشکریان را به برداشتن هر سواری و دست طعام
 به فتراک خود امر نمود چون به قسطنطنیه رسیدند غلله انداختند مانند کوه غله بلند
 به مسلمانان گفت که غله مارا کشت و از چوب برای خود خانه بسازید زمین روم را

غارت نمایند باقی غله را بسجود ذخیره نمایند در آنجا زمستان گذرانند
کشت کردند چون تابستان شد غله با سه شان باقی ماند زیرا از زمین
روم آنچه بدست شان آمد غارت کرده نفقه میکردند مسلم بن عبد الملک
با چند نفر از اعمیان خود قاهر روم را منظر نگاه ساختند اهل روم بجا
مسلمه کس فرستاده بر هر سردار نفوس خود دیناری را قبولدار شدند مسلم
این سخن پسند نیامد اهل روم به ایون گفتند و عهد دادند نهیکه اگر
مسلمانان را از ما گردانیدی ترا ملک خود مقرر میکنم ایون نزد مسلم بن
عبد الملک آمده گفت اهل روم دانسته اند که تو بایشان مقاتله نمی کنی
و ما در هر یک طعام نزد شما موجود باشد ایشان را اهل بیت میدهی پس اگر طعام ما
بسوزانی آن ما چار شده بسزیه را خود میدهند مسلما در سوختن طعام ما
امر کرد ایون طعام ما را سوخت ایشان را فریب داده ازین سبب اهل روم
قوت یافته مسلمانان را قریب هلاکت رسانیدند و خود بر حال سابق خود باقی
ماندند سلیمان در سنه نود و نه وفات کرد بروتی گفته اند که ایون
با بن مسلم را فریب داد که مقدار ازوقه یک شب را با خود برداشته داخل روم
شوند تا آنیکه تصدیق نمایند که امر ایون و مسلمه کیست در امان دادن بیرون
شدن از بلاد شان باقی طعام را بگذارند ایون در شب ششما و مردان را
همینا کرده آنچه طعامیکه بود شب بار کرده از دریا عبور داده داخل روم کرد چون
صبح شد ایون به محاربه برآمد مسلمه را چنان فریب داد اگر زنی چنین فریب
خوردی بروی عار بودی لشکریان را احوال میدید که هیچ لشکری را نرسیده
بود تا آنیکه خوف می نمود مردیکه تنها از لشکر برآید از گرسنگی چهار پایان
و مال با بارکش پوسته با و ریشه با سه درخت و برک ما را خوردند درین زمان
سلیمان بدابق بود چون زمستان رسید قدرت با مداد شان نیافت
تا آنیکه فوت گردید چون بیعت به عمر بن عبد العزیز گردید عمر بن عبد العزیز
مکتوب به مسلمه فرستاده او را با تابعان او امر بازگشتن داد اسپان سر و خوراک
بسیار با استقبال شان فرستاد و مردم را بر معاونت شان تخریص نمود در سنه
نود و نه ایشان باز گردیدند در سنه یکصد یک محمد بن مروان و عمر بن عبد العزیز
فوت گردیدند بریزید بن عبد الملک بیعت کرده شد در مدت خلافت وی همان محاربه
که بین بریزید بن مہلب و او واقع گردید دیگر محاربه نشد .

ذکر غزوه ترک

در سنه یکصد و دو بعد گشتن زید بن حلب عامل ساخت بر عراق و خراسان زید بن عبد الملک
 برادر خود مسلم بن عبد الملک را و مسلم عامل ساخت سعید که لقب به خزینه بود
 یعنی خوانه پرورده زیرا که وی مردی نرم طبیعت و رحمت پرورده بود آن سعید
 بن عبد العزیز بن الحارث بن الحکم بن ابی العاص جد آن حارث برادر مردن
 بن الحکم بود مردم ویر ضعیف دانسته خزینه نامیدند ترکان به طمع قتاده خاقان
 ایشان را جمع نموده متوجه صغد نمودند ترک در آن وقت صاحب شوکت بودند رفته
 تا اینکه به قصر باهلی فرود آمدند قصر را محاصره کرده مسلمانانی را که در صغد بودند درین
 قصر اهل صد خانه از مسلمانان بودند همراه فریه با خود و بر سر قند عثمان
 بن عبد الله بن مطرف بن اشجیر که سعید خزینه ویرا عامل گردانیده مقرر بود
 مسلمانان از وی مدد خواسته بوی نوشتند و ترسیدند بیکه مدد بایشان
 دیر خواهد رسید صلح نمودند ترکان را بر چهل هزار و هفتده مرد که گرو بوی
 عثمان مردمان را جمع کرد چهار هزار بر سر راه مسیب بن بشر ریاحی از تاجی قبایل حاضر
 شدند بعد از آن مسیب برای شان گفت کسیکه اراده غزاه و صبر نمودن بر مرکب را
 دارد پیش خود ازین سخن هزار نفر پس گردیدند بعد از یکفرسخ باز سخن خود را
 عود نمود هزار دیگر رجعت کردند بعد از دیگر فرسخ سوم بار کلام خود را تکرار کرد
 هزار نفر دیگر گوشه گرفتند چون دو فرسخی به دو دشمن نزدیک شدند بعضی از دهقانان
 ویرا خبر داد باینکه باقی قوم را ملک ترکان آمده با ملک دهقانان بیعت نمودند مگر من
 و نیک من با سعید نفر جنگی باشایم و من از حال مسلمانان با خبرم بیکه مسلمانان با ترکان مصالحه
 نموده هفتده نفر گروی دادند چون رفتن شمار ابسوی شان ترکان شنیدند گروی را رگشته
 فرود آمده مقاتله شان فتح نمودن قصر باهلی را که در آنجا صد خانه اهل بیت مسلمانان است
 پیشا چون مسیب شنید دو نفر مرد عجمی عربی را ابسوی قصرند کور حبه آوردن خبر فرستادند
 تا یک آمده در حالیکه ترکان آب اگر در قصر جاری کرده بودند تا بیکه کسی به قصر نرسد رسولان
 نزدیک قصر شد در بان بر ایشان آواز نمود بوی گفتند سکوت نمائی فلانی را که از مسلمانان است
 بخواند ویرا خواند آن را به نزدیک شدن لشکر عثمان خبر داد و ویرا سوال نمودند که آیا فرود
 که از مقاتله سر باز زنید تا لشکر برسد آن شخص فرمود که بایان در معرض موتیم و اجماع نمودیم
 بر تقدیم نمودن زمان خود را بر مرکب پیش از خود تا بیکه فرود آیم به میریم چون شنیدند بوی
 مسیب باز گشتند ویرا خبر دادند بعد از آن مسیب با کسان که با او بود گفت که من حرکت

کننده ام بسوی دشمنان که قصر را محاصره نمودند کسیکه میخواهد با من برود برود از وی کسی
 جدا نشده بموت با وی بخت نمودند چون صبح کرد بر سر نمودند قصر بواسطه آبی که ترکان
 کرده بودند محکم تر شده بود چون در موضعی که بین ایشان و ترکان نیم فرسخ مانده بود
 کردند اجماع بر شمشیر کردن چون شب شد اصحاب خود را بر صبر نمودن امر نموده بر شمشیر
 تیز کرده گفت باید خصلت شما این باشد که یا محمد گوئید و اگر بخت را از پی نرودید در
 شان را گرفته بی نمائید چون دو پیشانی نی گردد بر ایشان سخت تر از شامی آید
 و خوب طرح باشد که شایان کم نیستید زیرا که بقتل شمشیر یک مرتبه در لشکری ده بشود
 یک مرتبه نیست میگرددند ایشان را اگر چه اهل آن بسیار باشند چون با ایشان نزدیک
 گشایند و آن در وقت سحر بود ترکان بشورشان آمدند ایشان را مسلمانان خلعت
 دو آب را پی نمودند سیب پیاده گردیده با مردان که با او بودند مقاله شدیدی نمود
 تا آنکه گویند دست رست یکی از مسلمانان قطع شد شمشیر را بدست چپ خود گرفت
 آن شمشیر قطع کردید شروع نمود بدفع کردن تا آنکه شمشیر گردید بسیاری را از ترکان
 از بزرگان شان کشتند بعد ترکان شکست خوردند منادی سیب ندا کرد که تقصیر
 نه نمائید بطرف قصر متوجه شده جبهه را بی دادنی کسانی که در قصرند از مسلمانان
 بردارید کسانی که در قصراند باید از متاع شان غیر از آب چیزی ندارید کسیکه از شایان بی
 یا مرد ضعیف را که قدرت رفتن نداشته باشد خالصانه بردارو مزد وی بر دست
 و کسیکه با نماید مزد وی را چهل درهم میدهم و اگر در قصر کسی از اهل معا بد شما هم بود
 و برابر بردارید بعد از آن آمدند قصر را برداشتن کسانی که بی بودند و بیرون کردند
 و بسوی سمرقند رفتند چون ترکان فردا باز گشتند در قصر کسی اندیدند کشته گان خود را
 یافتند گفتند کسانی که در یروز ما را آمدند از انسان نبودند بعضی از کسانی که در قصر
 گفتند که چون با ما برابر شدند گان گردیم که قیامت برپا شد از شنیدن همه قوم و واقع
 شمشیر و آواز سپان در همین سینه غزا کرد عمر بن میره روم را از جانبک منینه و عمر نکور پیش از وی
 بر عراق در خبری بود طایفه روم شکست خورده خلق بسیاری از ایشان را اسیر گرفت بقتل
 در همین سینه غزا نمود عباس بن الولید عبد الملک روم را دلسه رافق کرد.

دگر غزوه صفد

در همین سینه سعید خزینه از نهر عبور نموده امانی صفد را غزا کرد که آنجا عهد شکنی کرده ترک
 بعد از آن مسلمانان برای سعید گفتند که تو تن پروری اختیار کرده جادو غزار از اموش
 و حال آنکه ترک بجا دنت اهل صفد دست قتل و غارت را بر مسلمانان دراز کرده است سعید
 این سخن بغیرت آورده عازم صفد شد چون از نهر گذشت در بین راه طایفه از اهل صفد ترکان
 شد با ایشان محاربه نمود چون طایفه ترک شکست خوردند سعید گفت بقتلشان کنید بقتل
 که از ایشان مال میگیرید و در قتلشان همان مال ضایع میشود و در رویت آمده است

ایشان مانع باد شاه اسلام اند که از ایشان فایده بگیرد چون شکست خوردند قصد تنهایی شان را
 میکنند ای اهل عراق عمل کنید آنچه خلفای مسلمانان با شما عاقله میکردند تا زمانیکه مقابله میکردید بقا
 قائم میبودند و چون شکست بخوردید برگرفتن جزیه اکتفا نمودند پس از آن مسلمانان در وادی
 که در پیششان ادمج بود متفرق میرفتن و بعضی پیش قدم بودند و ترک مادر آخر وادی بکین بود
 چون وادی مذکور را قطع نمودند ترک بکین کرده برایشان حمله آوردند چون چنبر و پرکننده بود
 و بعقب آوردند و خود را با یکدیگر ملحق ساخته با اتفاق امیر دشمن حمله آوردند بفضل عنایت
 خداوندی ایشان از ابریمت فاحش دادند عادت سعید چنان بود که هر لشکر را که بدعوی
 میفرستاد و اسیر و مال می آوردند اسیر را با نموده لشکر بر اسیرانش میکرد این امر مسلمانان
 گران آمد و سعید را پهل کمان کرده در غلش کوشیدند در سنه یکصد و هشتاد و سه معزول شد بعضی
 سعید حشری به امارت مقرر شد (عرشی به جای ای نقطه و شش نقطه دار از بنی احریش بن کعب بن
 بن عامر بن صعصع است) نسبت به قیس بن عیلان ابن مضر میرسد در سنه ۱۰۳ عباس ابن لیدبا
 و میان محاربه کرد شهر دلسه واقع نمود.

بک
 صفد بعد از آمدن است و
 بعد از آن آمده است و
 بیک درخت واقع گردید
 جبار ای شریف بکوردی
 شاه شهسوار جازای بزرگ
 میباشند از ابر

ذکر واقعه که در پیش شی صفد واقع شد

چون سعید حشری بخراسان آمد و مسلمانان از محاربه دشمن واپس آمدند بودند بر بنبرشته بعد از حمد
 شام مردم را میل بر جهاد داده گفت که شمار کثرت نفوس و شمشیر و نیزه مقاتله نمی کنید بلکه به نصرت
 عنت که خدا تعالی با سلام داده است مقاتله میکنید پس بگوئید که و لا حول و لا قوت الا بالله
 یعنی نیست باز ایستادن از جهاد و دیگر عبادات و نه قوت است جهاد و غیره مگر بتوفیق خدا تعالی
 چون اهل صفد از آمدن حشری خبر شدند ترسیدند از سبب اینکه در جنگ کردن حذیفه معاون ترکان
 شده بودند و ساسانی شان قصد بر فرار نمودند پادشاه شان گفت که فرار نشوید بلکه بروید نزد امیر
 خراج سنه گذشته و بر عهد و گیرید خراج سالهای آینده را و عهد کنید بگوئید که مر بعد اگر منی
 همراه تو در محاربه با معاود نیست می کنیم و اراضی آباد میکنیم و تو به کنیند از کارهای گذشته خود و بر آ
 او گروی بدیدد این خصوص گفتند میترسیم که راضی نشود و این عهد را از میان قبول نموده که ب
 پندارد میر ویم بسوی خنده پناه میرم به ملک او و میفرستیم او را بسوی امیر که شفاعت کند
 تا از تقصیر مایان در گذرد و عهد میکنیم تا او که مر بعد از مایان کار صادر نشود که خلاف خواهش
 ملک گفت که من هم کلي از شامی باشم آنچه صلاح دیدم بود کفتم باقی خود مختارید ایشان
 مستوره ملک خود عمل نموده به خنجر رفتند و بسوی ملک فرغانه کسفتادند و سوال کرد
 اینکه امیر از ایشان منع کند و ایشان از در شهر خود جای دهد چون خواست که چنین کند مادرش
 گفت که این گروه شیاطن را در شهر خود راه ندهد مگر بی راه از فراز ایشان خالی کن تا در آن

مفونند پس ستاد شخصی را که سوال کند از ایشان که کدام ده را خواہش دارند کہ چہتہ سخالی کنیم وقت
 کیند چہتہ خالی نمودن مرتبہ برایشان چہل روزہ مہلت را بعضی گفته اند بیست روزہ ایشان
 این امر را قبول نمود و شعب عصام بن عبدالمطلب را خواہش کردند شخص مذکور برایشان گفت کہ
 تا مدت مذکور نگذرد و شاد داخل نشوید بر میان حق جواری و معاونت ندارید و اگر پیش از داخل شدن
 غزوه بر شما پیش شد بر ما حق معاونت ندارید قبول نموده قصد دخول شعب را نمودند امیر از این امر
 حرسشی خبر شد شتاپی کرده پیش از دخول شان شعب ہمراہ شان مقاتلہ نمود اہل صفد خندق محفر
 نموده از خاک و خاشاک پوشیدہ بودند کہ اگر مسلمانان ارادہ محاربہ شان را داشتہ باشند در این ہفتاد
 افتادہ ہلاک شوند بعد از آن روز محاربہ نمودند چون شکست خوردند راہ را کم کرده از قضای خداوندی
 جبل شانہ در ان خندق در افتادند بعد از ان مسلمانان ایشانرا محاصرہ نموده مسجینق در اطراف شان
 ایستادہ کردند درین بین اہل صفد از ملک فرغانہ مدد طلبیدند او جواب شان گفت کہ معاونت من
 مشروط بگذشتن مدت مذکور است پیش از گذشتن مدت از من معاونت طلب نکنید چون ناپسند
 شدند مطالبہ صلح را از امیر مسلمانان نمودند بر اینکه اسیرای مسلمانان را رها کنند و خراج کہ مقرر فرستادہ
 بدہند و بچندہ کسی از ایشان رفت آمد نکنند و چو در چاؤل نکند کسی او اگر این کار را از ایشان
 صادر شود ریختن خون جلال باشد امیر مسلمانان صلح را قبول نمود و گروہ از چندہ برآمدہ در عسکر
 داخل شدند چون خبر رسیدہ بود بہ حرسشی کہ ایشان یک تراز اسیران مسلمانان کشتہ بودند قاتل آنرا
 معلوم کردہ و قصاص نمود پس از ان بعضی از رؤسای رسیدہ بانقری خود عہد را شکستہ و بسوی مسلمانان
 آوردند بعضی از مسلمانان را بہ شہادت رسانیدہ داخل عسکر شدند و صف عسکر را پر کردند ساختہ عہد
 ابہ ثابت بن عثمان رسید ثابت آنرا بقتل رسانید و اہل صفد یکصد و پنجاہ نفر ہیرا کہ از مسلمانان
 در نزد شان بود بقتل رسانیدند چون امیر ازین امر خبر شد فرمود تا تجارت را از صفدیہ رون نموده
 تمام اہل صفد را بہ قتل رسانیدند و اہل صفد سہ ہزار کس بودند و بروایت دیگر ہفت ہزار کس بودند
 ہمراہ شان اسباب جنگ بنود فقط بچو مقاتلہ میکردند تا حال شان مقبول و اواد و اموالشان
 غنیمت مسلمانان شد و گرفتند از مال ایشان چیزیرا کہ خواہش داشتند امیر مسلمانان خبر فتح صفد را
 بسوی یزید بن عبد الملک فرستاد و لشکری اندک را بسوی قلعہ کہ گرد آن وادی صفد بود فرستاد
 چون مقدار یک فرسنگ رفتند آن قلعہ رسیدند مقاتلہ نموده ایشانرا شکست دادہ ایشانرا
 محاصرہ نمودند چون ناچار شدند طالب صلح گردیدند بہ این طریق کہ عیال و اولاد شان با مان بمانند
 تسلیم نمایند امیر این امر را قبول فرمودہ بسوی قلعہ چہتہ قبض نمودن اموال انقری فرستادہ ایشانرا
 قبض نموده تقسیم نمودند پیش حرسشی بسوی کس رقتہ بدون مقاتلہ مصالحہ نمودند بدادن دہ ہزار سہ
 نقر بن سیار را بہ قبض کردن بدل المصالحہ مامور گردانیدند چون امیر شنید کہ در نصف چہلمین رسیدہ

امان

سربال بن حریت را که رفیق ملک سنف بود روانه آنصوب کرد چون آمد و ملک را از کار بویا
 امیر و غلبه مسلمانان خبر داد ملک ترسیده گفت برای من چه مشوره میدهی سربال گفت صلاح کار تو
 آنست که در امان امیر درائی و باوای محاربه کنی ملک گفت تابعان خود را چه کنم سربال گفت ایشانرا
 نیز داخل امان خو و گردان ملک این امر را قبول نموده همراه تابعان خود داخل امان شدند بعد از
 در شهر با ایشان داخل شده ملک را بقتل رسانیده بدار کشید با وجود امان این احوالات در سنه ۱۰۴
 واقع شد در همین سال سعید حرشی از حکومت خراسان معزول شده بعوضش مسلم بن سعید کلای حکم
 خراسان گردید .

ذکر غزاه مسلمانان بر شهرهای خزر و ظفر یافتن اهل خزر بر این

در همین سال لشکر مسلمانان همراه امیر خود و ثبیت نهرانی داخل بلاد خزر شدند اهل خزر که طایفه
 ترکمان اند جمع آوری نموده با تفاق طایفه حقیق و دیگر طوایف ترک جمع کثیری شدند و
 در موضع که آنرا امواج الحجاره می نامیدند با مسلمانان ملاقاتی شده مقاتله شدیدی درین شهر
 واقع شد و نفری بسیاری از مسلمانان بجلت شهادت عسرافراز گردید ترک ها گردنشانرا
 گرفته مالهایشانرا غارت کردند چون نهرین بحیت شبیت نزدیک پسر عبد الملک که در شام بود
 آمدند نزدیک ایشانرا سرزنش کرد شبیت گفت ای امیر مسلمانان درین غزوه من بدل نشدم از طلا
 دشمن سیدم چنانچه سوار را بسوار پیاده را به پیاده مقابل گردانیدم محاربه میکردیم تا تیره پانجمین
 شکسته گردید لیکن آنچه خداوند جل علی اراده داشت جاری گردید .

ذکر غزوه دیگر در حسنة

اهل خزر از شکست مسلمانان در طمع خام افتاده بغرم قتال و جهیز عسکر مشغول شدند بعد از آن نزدیک
 بن عبد الملک سراج بن عبداله حکمی را برارینیه والی نمود لشکر بسیار بر امداد ساخته سوی آنصوب
 فرستاد جراح مذکور با نفری خود رو به غزای خزر آورد چون اهل خزر این خبر را شنیدند همه شان جمع
 باب المابواب کردند چون جراح در برزعه چند روز استراحت کرد پس از آن روی سوی خزر نهاد و
 نهر کرد و گذشت چنان خبر شد که بعضی از همراهان او که از اهل امان کوهستان بودند اخبار لشکر را
 بومیه ملک ز میفرستد منادیرا امر فرمود تا نماند کند که بدیند و آگاه باشید که امیر بالشکر می رود
 درین موضع استراحت میکند باید خبری را فراوان داشته باشید این خبر را نیز برای ملک مذکور
 نوشتند و مشیده دادند که توهم چند روز استراحت نموده حرکت نمایم چون شب شد امر کرد جراح عسکر
 خود را که برفتند و بستانند بسوی خزر همان شب با کوشش کردند تا بشهر باب المابواب رسیدند در غفلت
 خزر داخل بدینه شدند از اهل خزر کسی را در شهر نیافتند نفری را جهت غارت در اطراف فرستاد چون صبح
 مال بسیار آورده داخل شهر شدند اهل خزر با ملک خود سوی شان آمده در نهران با یکدیگر

ای
 در حین جنگ
 در حین جنگ
 در حین جنگ
 در حین جنگ
 در حین جنگ

ذکر فتح بلخ

طایقی شده محله به شدید نمودند ایشانرا اگر نجاتمانده بقبستان رفته میکشیدند و اسیر میکردند چنانچه
 نفری بسیاریر از ایشان بقتل رسانیدند و تمامی مالهای ایشانرا غنیمت گرفتند پس از آنجا حرکت کرد
 رسیدند بقلعه که از حصین می نامیدند اهل آن قلعه با چیزی از مال های خود از قلعه فرود آمدند و اهل
 طلپیدند امیر ایشانرا امان داده بدیگر مواضع نقل داد بعد از آن بقلعه یو عنده رفته شش روز
 در آنجا اقامت نموده با اهل قلعه خیمه مقاتله شدید کرده تا آنکه طلب امان نمودند ایشانرا نیز امان
 دلخواه و قلعه شانرا تسلیم شدند و اهل از ابدیکر جای نقل دادند.

ذکر فتح بلخ

بعد از آن جراح بسوی بلخ که مشهورترین شهرهای بلخ بود آمده در آنجا نازل گردید ایشان
 صدگردون را با یکدیگر بسته در اطراف شهر خود گردانیدند تا مسلمانان از دخول منع شوند و آن
 گردون بمقتال ابر مسلمانان شوار نمود بعد از آن سی نفر از ایشان نشسته عهد کردند که تا دم که
 روی گردان نشوند پس غلاف های شمشیرهای خود را شکسته بحدستی یکدیگر حمله آوردند رفته رفته
 خود را بگرد و نهان نزدیک گردانیدند و کفار کوشش نموده بجای ترمیز زدند که از کثرت تیرها مانند
 بر مسلمانها سایه افتاده بود با وجود این و گردان نشده خود را بگرد و نهان رسانده بزور بازو و سینه
 گردون را قطع نموده کشیدند تا همه کرد و نهاد سنگی شدند بعد از آن آتش محاربه مشتعل گردید بدین
 که نزدیک بود که دلها ایشان از دمانشان بیرون آید مسلمانان غلبه نمودند و شهر را متصرف
 شده غنیمت بسیار گرفتند چنانکه هر سوار را سه صد طلار رسید نفری شان سی و دو یا سی سه سینه
 کس بوی پس از آن جراح صاحب بلخ را حاضر نموده مال اهل قلعه را بوی پس داده او را جراح
 مقرر نمود که خبر کفار را بمسلمانان برساند بعد از آن رفت بسوی قلعه الویندر و در آنجا
 چهل هزار خانه ترک سکونت داشت و ایشان بدادن مال مصالحه نمودند بعد تر که با
 ترکمانها جمع آوری نموده سر راه مسلمانانرا گرفتند این خبر را صاحب بلخ بجراح رسانید
 جراح با مسلمانان بزودی پس کشته خود را بقریه ملی رسانیدند چون وقت زمستان رسید
 مسلمانان در آنجا مقیم شدند پس جراح کوا یقین فتح را به یزید بن عبد الملک نوشت
 از جمع آوری ترک و ترکمانها نیز برایش آگاهی داده و خواهش نمود یزید را این سخن قبول
 افتاده بخواهش نوشت که مطمئن باش که برای تو بزودی مدد میرسد چون اجل برسد نزد
 شده بود پیش از فرستادن مدد در سینه یکصد و پنج قوت شد مردمان به برادرش بیستام بن الملک
 پست نمودند و او برای جراح نوشت که در کار خود مقرری و قریب است که برای تو مدد
 برسد پس از آن مدد فرستاد باندازه که قوت برای جراح حاصل شده همراه اهل لان حار
 در سینه یکصد و شش و اهل لان را مغلوب نموده خبریه را قبولدار شده دادند در سینه یکصد و هفت

حصین شهر قدس است بلخ خازن
 کعبه نامها و اوقات از من
 جزیره بلخ
 باب الاطراف
 الویندر که بنام الویندر
 ای لان ۱۱۲

هشتم جراح را معزول ساخته برادر خود مسلم را والی ارغینه نمود و تا نیاید سنه یکصد و یازده برادر خود
 از ارغینه خواسته جراح را واپس مقرر نمود جراح در ارغینه رسیده شهرهای خزر را از جانب تفتیش و اخل
 شده مدینه پنهان افش کرده صحیح و سالم بازگشت بعد خزر جمع آوری کرد قری بسیار را و روانه شد
 بلاد اسلام را و از طرف لان داخل شد جراح باکسانیکه از شامیان با او بودند بایشان طاقی
 شد چون نفری ترک بسیار بود محاربه شدیدی بفتح تریین محاربه که مردم دیده باشند واقع
 شد جراح رحمة الله علیه بارفقای خود که در مرج وارد پیل با او بود بشهادت رسید جراح در وقت
 شدن به غار برادر خود حجاج بن عبداله را خلیفه خود ساخته بود چون جراح کشته شد خزر طمع نمود
 در شهرهای نزدیک موصل مشقید می نمودند و کار بر مسلمانان شوار و بزرگ گردید چون جراح
 فاضل و خیر خواه بود و اول عامل های عمر بن عبدالعزیز بود شعر برایش مرثیه ها ساختند این
 خبر بسمع هشتم رسید اضطرابی عظیم نمود و در باب دفع مخالفین بزرگان و نزدیکان خود مشوره
 کرده از ایشان پرسید که کدام محاربه تر که بار دانه کنیم بعد از استشاره قریه اختیار نمود سعید
 حرشی قناد هشتم سعید را خواسته گفت که برایم خبر رسیده که جراح از محاربه کفار گوشه گرفته سعید گفت
 نه چنانست که گفتی ای امیر مسلمانان جراح خدا شناس است هرگز از محاربه کفار روگردان نمیشود
 پس صد هزار درهم برو بخشید و گفت چه خواهش داری از اسباب جهاد گفت من بفرست بجزایر
 و اکی بفرست بسوی من هر روز چهل مرد و بفرست سفارش خلیفه یک از امیران لشکر خود تا معاونت
 کنند مرا بعد هر چه متمسک بود هشتم مبدول داشت سعید حرشی با کثرت تمام از شام بیرون آمده به شهر
 که میرسد محاربه این شهر امرش اجابت کرده همراهش میشدند تا رسید شهر ارزن و طاقی شد جمعی را
 از رفیقان جراح که اندوهگین بودند چون گریه کنان احوالات شهادت جراح را و مشقتها خود را این
 نمودند سعید را رحم آمده برایشان خرجی داده و با خود صاحب و همراه کرد و در این راه با هر کدام از
 رفقای جراح که ملاقی میشد باز گردانیده با خود همراه میکرد تا آمده خلاط را که آن سر باز زده کان بودند
 آنها محصور نمود و بعد فتح کرد و غنیمت را بر این احقاب خود تقسیم کرد بعد از آن رفته رفته بهر قلعه و شهر
 که میرسد بفضیل خداوند جل جلاله فتح مینمود تا رسید به برزعه و نازل شد در آنجا چون خبر شد که سپه خاندان
 در آذربایجان حمله دارند و شهر و رتبان را محاصره دارد ترسید که مبارک مسلمانان سستند
 شده شهر را تسلیم نمایند لی از نفرهای خود را طلبد که گفت که میتوانی خود را بخدا تعالی بخشید در پایان
 شهر و رتبان فتنه بکونی که ای مسلمانان مردانه باشید شهر را تسلیم سازید که انیک برایشان مدد میرسد
 آن مرد دلیر کمال پردل سوی و رتبان روان شد در بین راه جمعی از ترکان او را گرفته کیفیت را رسید
 گفت مبردا لشکر عرما و ستاره تا خبر او را با اهل و رتبان برسانم آن بد بختان بی خرد گفتند
 که اگر خلاصی خویش را میخواهی در پایان قلعه رفته با ما بی آن بگوی که پهوده رحمت بخشید و حصار را

۹۱ تقبیس
 ارغینه
 از آن شهر شهرهای قریب
 خلاط از رازی از راه ارج
 ۹۲ در تان شهر قریب بلخ
 از راه آذربایجان

بسیارید که مددشاد و راست شخص سخن نشانرا قبول نموده رخت تاد در وازه در ثمان نزدیک شد
 که آواز را شنیدند آواز بر کشیده گفت من ای شناسید گفتند بل تو فلان میباشی گفت بشمار
 باد شمار که سعید بن عمرو حشری با سپاه فراوان در فلان موضع می باشد درین دور و زهد و شامیر سد و شام
 امر میکند به محافظه شهر مسلمانان و آوازه می خود را به تکبیر بالا کردند ترکها آن مسلمانان را پاره پاره کرده
 بشهادت رسانیدند و از اطراف در ثمان کوچیدند چون حشری لشکری خود آمد سچکس از ترکها را
 ندید بعد تعقیب نشانرا نموده رفته رفته تا رسیدند چون از اینجا نیز کوچید بود مصادف شد
 شده به ارجوان نازل گردیدند درین اثنا سرخک سواری در پیش سعید آمده بروی سلام کرد
 سعید جواب سلام او را داده پرسید که توجیه کسی گفتی کی از بندگان خدایم ای سعید اگر طالب
 و غنیمت می باشی خیر که ده هزار کس از اهل خزر را بچهار مسلمان اسیر در فلان موضع که بعد شش
 فرسنگ است فرود آمده اند سعید فرمود تا ندانند که هر کس که کامل سلاح است با من بیرون
 شود و دیگران به لشکر گاه باشند چهار هزار کس به سلاح با سعید در شب روان شده با خزر
 شب با ایشان نزدیک شدند سعید لشکر را چهار تقسیم نمود و از چهار طرف شیخون زده و تیغ را بر
 ایشان نهاد هنوز صبح طلوع نگردیده بود که تمامی ایشانرا بقتل رسانید مگر یک شخص که از جنگ جای
 سلامت گریخت بعد از آن حشری اسیرهای مسلمانان را زاری داد با خود همراه کرده سوی حیره
 آمد هنوز در اینجا قرار نیافته بود باز همان سرخک سوار آمد باو سلام کرد و گفت اینک لشکری از اهل
 خزر با اهل کثیر از مسلمانان همراه عیال و اولاد جراح ابن عبدالرحمنه الیه بوالایت جمع میروند اگر
 آهنگ ایشان میکنید وقت است سعید سپاه خود را جمع آوری کرده متوجه مخالفان شده ناگاه
 بر ایشان حمله آورد که هیچ آگاه نشدند اکثر نشانرا بقتل رسانیده اموال مسلمانان و اهل عیال
 جراح را ربانی داده و با ایشان نوارشها نموده همراه خود سوی باجروان برد چون پیر ملک خریان ازین
 قضیه مطلع شد جهان کوی تنگ و تاریک شده لشکری خود را بر بی غیرتی سرزنش نمود ایشانرا بقتل
 جابلیت گرفته مشوره جمع آوری لشکر دادند پس آهنگ بختی ده روی با شقام سعید آورد پس سعید
 لشکری خود را جمع آوری نموده جانب پیر ملک سوق داده در ارض خزر با یکدیگر ملاقات شدند و مجاز
 شدیدی نمودند چون مسلمانان اندکی سست شدند قصد بر کشتن با نمودند سعید حاضر شد و ایشانرا
 بصبر و ثبات نموده تا نیا بطرف دشمن سوق داد مسلمین بجز ملاقات دشمن جمله آوردند درین بین که
 امیران مسلمانان که در نزد خریان بودند فریاد نموده بتکیه و تهلیل و دعا هم آواز شدند این امر همه مسلمانان
 به غیرت و مروت آورد که کسان بقتال پایا خریان پیش از پیش کوشید ایشانرا شکست دادند تا
 هزار بر عقب نشان رفتند بعد از ربانی اسیرهای مسلمانان تمامی آنها را دشمن گرفته سوی باجروان آوردند
 پیر ملک خریان با لشکریان که باو همراه بودند واپس گردیده روی بقتال آوردند چون پیر ملک

از دلیل از شهرهای مشهور
 از زبان بیان است
 بر سر نذر شهر است از تواریخ تقیسی
 معانیات خزران از قسمت
 اول از قیسه ۱۲

حرفی از این خبر شده همراه لشکری خود واپس گردید در آن موضع با خزریان ملاقی شده با او از بلند ام حمله فرمود مسلمانان چون شیرخان حمله نمودند و صفهای لشکر دشمن را می شکستاندند درین روز خزریان صبر عظیم نمودند لیکن چون مسلمانان از انصرت تقویت خداوندی دیدگار بود ایشانرا اگر چنانچه جمع کثیر را بقتل رسانیدند و اکثر ایشان در نهر مذکور غرق شدند پس امیر غنیمت های بسیار جمع کرده در باجروان و سایر آمد و بعد آن غنیمت را تقسیم نموده جمش را نزد هشام بن عبد الملک فرستاد و از فتوح مذکور او را مطلع ساخت و در خط لشکر به بجانب شمش فرستاد چون در باجروان خط مذکور رسید در آن نوشته دید که عوض تو مسلم برادر خود را بتولیت ارمینیه و آذربایجان مقرر فرمودم و ترا لازم که عازم اینولا شوی پس مسلم را راهی ملی نموده در زمستان شدیدتر که رسید تا اینکه شهر بار آمد بنال خود که داشت در سنه یکصد و سیزده مسلم لشکری خود را در جانب ساختن در حربه از شهرهای خاقان نموده جهت محاربه فرستاد پس فضل خداوندی قلعه با و شهرهای بسیار فتح نمود اکثر اهالی شانرا مقتول و اسیر گردانیده و شهر ایشانرا آتش زده میرفت تا از پشت کوه های بلخ آمده این خاقانرا بقتل رسانید چون مسلم از بلخ در گذشت خبر شد که خزریان دیگر طوایف غم مقام مسلمانیان جمع آوری کرده اند بعد که شماره شانرا خدا میداند پس مشعلها فروخته خیمه و سنگین باری خود را ترک کرده فرار را بر اختیار کرد باین بهیئت که ضعف و پیر و مقدم و جوانها مؤخر و منزله میرفتند تا بکمال فرودمانده کی در باب الابواب مؤخر متوجه رسید درین پیشام برادر خود را تا نیا از ارمینیه معزول و بعوضش مروان بن محمد را ولی گردانید فتوحات مکار رو اینهایی که مروان نموده است انشاء الله تعالی بیان کرده خواهد شد چون این فتوحات که بایکدیگر مناسب داشت از سببی که همه در ارمینیه و آذربایجان واقع شده بود تا سنه یکصد و سیزده بیابان کرده شد و الحال جوع میشد و بغزوات که در غیر ارمینیه و آذربایجان از سنه یکصد و پنج تا سنه یکصد و سیزده واقع شده است پس میگویم که در سنه یکصد و پنج سعید بن عبد الملک تخمینا یکبار مرد جنگی را جانب روم فرستاده کامیاب گردیدند و در سنه یکصد و چهار مسلم بن سعید کلانی بعوض حرفی بتولیت خاقان مقرر گردید و در سنه یکصد و پنج همراه ترکها با و را در نهر مجار به نموده و فحیاب شده بازگشت و طایفه ترک تا چون متعاقب شان بود پس عبد الله بن بهیر با چند سوار در عقب لشکر ایستاده مجار به میکرد با مسلمانان از چون سلامت گذشتند و در همین سال نیز مسلم با اهل افشین مجار به نمود ایشان بدان شهر از سر مصالحه نمودند و قلعه را نیز تسلیم گردیدند و در همین سنه یکصد و پنج مروان بن محمد غزاه صایغیه بنی را کرد قونیه را از ارض روم و کنج را نیز فتح کرد

و این است در غزاه سعید

ذکر غزاه مسلم بن سعید کلانی با ترککان

در سنه یکصد و شش مسلم همراه بعضی اصحاب خود از نهر عبور نمود چون در بخارا رسید مکتوب خالد بن عبد الله جوی رسید مضمونش این بود که ترا دعوات والی گردانیدم و باید که ام قتل جهاد را کامل کنی و هیچ گاه از

غزاه دستبرداری پس از آنجا بار کرده و بفرغانه آورد رفته رفته تا خود را در آنجا رسانید چون
شد که خاقان در خان موضع آمده مستعدتاریه است و برآه آورده چنان کوشش نمود که مسدود
راه را و بر روی کرد بعد خاقان قصد شازمانه نموده با بعضی مسلمانان ملاقی شده خیلی از ایشان را
رسانیده و ابان را ملک شد بعد چون مسلمانان در پیش عسکر خاقان پراکنده شدند خاقان در
عسکر خود در آمده مسلمانان را اخراج نموده گریختند پشت روز کامل مسلمانان گریزان ترکان
شان بود چون بنهایت عظمی رسیدند سنگین بارهای خود را که گرو در دو پیچید داشت آتش زدند
چون بچند رسیدند و گریختگی برایشان غلبه کرده بود خواستند که از نهر عبور کنند از سرس که با ایشان
احاطه داشتند قدر عبور نیافتند مسلم ناچار آب مسلمانان امر فرمود تا شمشیرهای در آنجا
حمله آورند خدا تعالی در چشمهای آنگان چنان نشان داد که تمام عالم را سپه گرفته پس راه مسلم
تخلیه نموده کناره شدند و مسلمانان از نهر عبور نمودند در این اوان از جانب خالد بن عبدالمطلب
که مضمونش معزولی مسلم و منصوبی اسد بن عبدالمطلبی برادر خالد مذکور بود در سنه یکصد و هفت
جند بن عبد الرحمن بعضی از بلاد سند را ملک گردیده تفصیل این در سابق گذشته است.

ذکر غزوه که در اندلس واقع شد

عنبه بن شجم کلبی که از طرف بشام عامل اندلس بود در سنه یکصد و هفت عم غزای جنب شهر فرنج
کیشری برآمده رفته رفته تا در اطراف شهر قرقونه نازل گردید بعد از محاصره و محاربه اهل آن شهر
جوبه و غیره محمول ملک و در آنجا دین بسیاری مسلمانان با کالای ایشان را ضعیف شده مصالحه نمودند و باقی
دینه و غیره را نیز قبول کردند و قرارداد شد بر اینکه با دوست مسلمانان دست و پا دشمنان دشمن
بعد از آن عنبه از ایشان مراجعت کرد.

ذکر غزاه ولایت غور

اسد بن عبدالمطلب مذکور در همین سنه با اهل غور محاربه نمود غور کوهیست در جانب شرق بر آمل
خود را به غار یک راه آن معلوم نبود پنهان کردند بعد امیر فرمود تا صند و قها ساخته بزنجیر
در آن اشخاص بنشاند از سر کوه او بچند تا محازی غار شده بهر ذریعه که بود بعضی از مال را از آن
کشیدند.

ذکر غزوه ختل و غور

اسد در سنه یکصد و هشت از نهر گذشته به خاقان ملاقی شد بر وایتی بلامحاربه بازگشت بر
بعد از محاربه شکست خورده واپس گردید در ظاهر بر قهای عم در جانب سرخ دره منوج ساخته
مردم گمان کنند که عازم سرخ دره است زمستان در آنجا خواهد ماند و از آنجا تجاوز نخواهد کرد چون
شب تاریک بسرخ دره رسید مردمان او از خود را به تکبیر بالا کردند اسد بر ایشان شد و رسید که

ذکر غزوه ختل و غور
عنبه بن شجم کلبی
ذکر غزاه ولایت غور
اسد بن عبدالمطلب
ذکر غزوه ختل و غور
عنبه بن شجم کلبی
ذکر غزاه ولایت غور
اسد بن عبدالمطلب

ذکر غزوه ختل و غور

چیز واقعه است گفتند که عادت مسلمانان این است که در وقت بازگشتن از غزوات کبیر میگویند پس
 فرمود تا مناری ندانم که امیر اراده غور را دارد فوراً مسلمانان را بر او راه آورد و تا در آنجا رسیده یکروز
 محاربه نموده شبانه در حال غم و باز گردیدند چون صبح شد بعد از محاربه شدیدی مشرکین شکست خوردند
 مسلمانان بلاد شازمالک شدند و لشکر ترکان مغلوب مسلمانان گردیده اکثر شازمالک را اسیر ساختند پس
 مسلمانان همراه غنیمت بسیار و اسیران بسیار در زمین سلیمان بن عبد الملک از نزدیک جیره بار و میان محاربه
 نموده قیاریه را که شهر مشهور است فتح کردند و نیز در زمین سلیمان بن هشام قلعه را از قلعه های
 فتح کرد این خاقان ملک روم در سنه مذکور بعضی از شهرهای آن در بایجان محاصره نمود چون حارث بن
 عمرو طائی خبردار شد در وقت ناخود را بوی رسید و سقائمه نمود چون ترکان پس پاشده عقب شازمالک
 تا از شهر روم عبور نمود بعد از خاقان رومی آورده تا نیا آتش ضرب امشعل گردانید تقریباً
 از ترکان بقتل رسیده این خاقان مهترم گردید در سنه یکصد و شصت و نه بن عبد الملک تولیت خراسان
 عراق را از یکدیگر جدا ساخته هر یک را تحت والی علی گردانید پس خراسان تحت لاییت اسد
 بر آورده اشترس بن عبد الله سلمی را بر آن والی گردانید غزواتیکه اشترس بر سر فرموده است
 خواهد شد انشاء الله تعالی عبد الله بن عقبه شهری تیر در همین سال در دریا غزوات نمود و نیز در زمین معاویه
 بن هشام طیبیه را که قلعه از قلعه های روم است فتح کرد و محاربه مسلم بن عبد الملک با ترکان از
 ناحیه از بایجان آنجا بیان نمودیم و نیز در سنه مذکور بشترس صفوان عامل فرقیه بر جزیره صقلیه
 حمله آورده و غنیمت بسیار را گرفته جانب قیروان رجوع نمود.

ذکر وقایع اشترس بن عبد الله سلمی با اهل سمرقند و غیره

در سنه یکصد و ده اشترس غاصبی را جانب سمرقند و دیگر بلاد از او راه انهر فرستاد دعوت کنند ایشان را
 بدین اسلام بر اینکه جزیره از ایشان برداشته شود باین طریق ایشان را دعوت باسلام کردند اسلام را
 قبول نموده ایمان آوردند بعد از آن خبر به اشترس رسید که در خراج کسر واقع شده است اشترس
 به عامل خود نوشت که جزیره را از کسی ندارد تا معلوم نشود که ایمانش از دل است یا از جهت ترس
 جزیره هر کدام شان که حقنه میکنند و اقامت فرمایند و قرآن میخوانند از دادن جزیره آزاد باشند
 و الا جزیره را بدو اشترس آن عامل را معزول ساخته این مانی را مقرر نموده از برای اشترس نوشت که اهل
 سمرقند اسلام آوردند و مساجد بنا کردند اشترس بجواب نوشت که با وجود ایمان جزیره را از ایشان
 بوضع تمامی اهل سمرقند از این امر مطلع شدند در موضعی که بیفت سنک از شهر دور بود رفته اراده مقارن
 را نمودند پس اشترس سراج را از ایشان داشت چون خاطر جمع شده واپس آمدند ایشان را مجوس است
 به انواع عذاب و احتقار جامه های ایشان را دریده و کمر بند های شان را بر گردنهایشان بسته در کوچه کنگار
 کشان میگردانیدند تا جزیره را کاملاً از مسلمانان اخذ نمودند بعد از این واقعه اهل صفد و بخارا کافر شدند

و بآزکها اتفاق نموده در جمع آوری لشکر کوشیدند اشتر بن معزم محاربه برآمده در آمل نازل گردیدند
 در آنجا مقیم شدند و قطن بن قتیبه بن سلم را ده هزار کس پیش فرستاد چون از نهر عبور کردند بآزک اهل بغداد
 و بخارا که خاقان هم سواره ایشان بود ملاقی شده ایشان اطراف خندق را گرفته مسلمانان را محاصره نمودند
 و اسب ایشان را که در چپ بود غارت کردند پس اشتر سواران آن تالهای مسلمانان را از دست
 واپس گرفتند بعد با قوا ای محو از نهر عبور نموده قطن بآزک ملاقی شده ایشان را منبهم ساخت بعد
 از آن وقت تا یکند رسید مردمان را که در آنجا بود محاصره نمودند اهل شهر آب را از مسلمانان منع نمودند
 چون تشنگی بر مسلمانان مستولی شد با اتفاق و بشهر آوردند کفار بجلو گیری ایشان برآمده مقله شدند
 پیشان واقع شد در آخر ترکان آب گاه را بر ما نموده رو برگزیدند مگر جماعتی که عهد بر موت
 کرده بودند از قتال و گردان نشده با اتفاق قایم بودند تا قطن برایشان حمله آورد و ایشان را از شهر
 گردانید مسلمانان تا شب عقبشان رفته ایشان را بقتل میرسانیدند بعد اشتر سواران بخارا آمدند
 جهت محاصره اشتر تهیه ساخته در این اوان خاقان یک شهر را از خراسان که مگر چه نام داشت محاصره نمودند
 جمعی از مسلمانان که در آنجا بودند تحت مل را کشیده در وازه در داخل کرده تا کفار را در داخل شدن منع کردند
 بعد از آن خاقان امر فرمود تا از خندق عبور نمایند چون ممکن نبود ناچار در خت های تازه را بریده در خندق
 می انداختند تا مساوی بین گردیده صلاحیت عبور پیدا کند بعد مسلمانان در سر بهیزم های تازه
 بهیزم خشک انداختند و در آن افر و خند خداوند جل جلاله بخش فضل عمیم خود باد شدید بر احرار
 داد تا اشتر را بهیزم با مشعل ساخت در یک ساعت بهفت و زه بهیزم را که جمع کرده بودند سوخت
 بعد از آن خاقان کوفسند بسیار بر لشکر خود تقسیم نموده امر فرموده تا گوشه شان را خورده پوست
 شان را خاک ب کرده در خندق انداختند لطف خداوندی بر را امر فرمود تا باران شدید نموده سیلاب
 آنچه را در خندق بود برداشته در نهر عظیمی که در آنجا بود در آورد مسلمانان خج رسند گردیده کوشش نمودند
 و تیر می انداختند از آنجا یک تیر بر ناف گاه مار غوی که سردار لشکر ترکان اهل مشوره خاقان بود
 و بهیچگاه خاقان از روی او تخلص نمی نمود کارگر گردیده در آن شب داد شد این امر برایشان وحشت
 و اندوه عظیم روید چون امر قتل در آن روز تمتد گردید کفار یکصد نفر اسیر را که از مسلمانان در نزدشان
 بود حاضر کرده بقتل رسانیدند مسلمانان نیز دو صد نفر اسیر را که از اولاد کفار بطریق گروی در نزدشان
 بود بقتل رسانیدند بعد طرفین در قتال کوشیدند اهل کمر چه در این حال بودند تا زمانیکه جنود عرب
 فرغانه آمده مقیم شدند خاقان از طول مدت طول گردید قوم خود را امر زشت نمود و گفت که شما
 میگردید که بخروزه شهر را فتح میکنید و الحال بخروزه شاد و ماه کامل میشود و کدو بطراف شهر جده و جهنم
 و بیج مری حاصل نشد بطر عتاب دشنام قوم خود را امر بر جریل نمود پس قوم مشغولش گردیدند که ماران
 فواهمت بده و برین که با ایشان چه میکنیم چون فر داشتند خاقان ملک طار بند را مقدم

شکر گرداننده جانب شمسوق ایده ملک مذکور مقامه نموده میرفت تا هشت نفر از مسلمانان از شهر گریز
 خود را در رخنه که جنب خانه که از بنی تمیم بوده رسیده ایستاد پس آنم بعضی از بر اسویش انداخته بزره پستی
 او بخت بعد از آن آواز نمود تا زنها و بچه ها آمده ویرا کشیدند تا بروی خود افتاد یکی از مردمان سنگ را
 در بنا کوشش زد تا مدحوش شد و دیگری بفرس تیره او را بقتل رسانید خاقان و ترکان را قتل ملک مذکور
 بغضب آورده اهل شهر را گفتند که عادت فراری ما چنان است قلعه را که محاصره نمودیم بدون فتح باز
 ننگردیم تا خود را ازین پیشتر بقتل نداده شهر را واکذار شوید مسلمانان گفتند که دین این نیست که بد
 خود شهر خود را تسلیم کنیم تا دم مرگ با شما مقاتله میکنیم هر چه بخیال شما هست تقصیر نکنید بعد تر گفتند
 که خاقان شمار امان داده از طرف شهر که چنانچه شما از شهر برآمده سوی سمرقند باید یوسیه بروید مسلمانان
 چون صحبت حصار می بودند دیدند باین امر راضی شدند گفتند که باید در نزد ما از جمله شما چند نفر گروید
 تا در وقت بیرون شدن از شهر با ما مزاج نشوند و نیز خواهش کردند اینک کور وصول ترکی با جماعتی
 از ترکها تا حدود دیوسیه با ایشان همراه باشند تا ایشان از ارض ترکها محافظت کنند ترکهها هم از
 ایشان گرو خواستند چون طرفین گروید می خود را تسلیم نمودند و خاقان از ایشان کوچ نموده بعد
 مسلمانان از شهر برآمده جانب دیوسیه روانه شدند که ترکها که همراه کور وصول بودند گفتند که در
 دیوسیه ده هزار مرد جنگی از ایشان است چون در آنجا برسیم با ما مقاتله خواهند نمود مسلمانان ایشان را
 مطمئن ساختند گفتند که اگر اهل شهر با شما مقاتله نمودند ما هم با ایشان مقاتله میکنیم چون مقدار یک سنگ
 به دیوسیه قریب شدند اهل دیوسیه کمان کردند که این سواران خاقان است که اگر چه رافتح نموده عازم
 شهر شده است پس جهت محاربه خود را آراستند بعد از آن مسلمانان با اقرار برای اهل شهر اطلاع دادند
 ایشان آمده زخمی و ناتوانانها را از بار نموده بخود بشهر بردند بعد طرفین گروید می در ایلیکده می نمودند
 تا سیل بنیان از مسلمانان نزد ترکها باقی ماند و از ترکها نزد مسلمانان یک ترک باقی ماند چون
 سیل با مسلمانان گفت که گروی ترک را برار کنید ایشان او را کردند سیل در نزد ترکها ماند
 کور وصول گفت که ترا چه باعث شد که این چنین کردی خود را با مسلمانان نرسانیدی سیل گفت
 من متوجه و توفیق ایشتم و میدانستم که توفیق بهیستی دشمنان تو از فریب دادن بعید است کور وصول سلاح بر
 داده و بگردد سب تیروی کشیده او را رها نمود بدان که مدت محاصره که چه نجاه و هشت روز
 بود و بعضی گفته اند سی و پنج روز شتر ایشان را آب میسر نشد در همین حال اهل کور در مرتد شدند پس اترس
 سوشان لشکری فرستاد طرفیاب گردیده ایشان را مگوب که دایند غار معاویه بن شام هم در سنه
 مذکور بود و غار عبد البر بن عقبه قهری در صایفیه انیر و همین سنه واقع شد چون بصری رحمة الله علیه که عمرش
 اترس و هفت بود و نیز محمد بن سیرین که عمرش اترس و یک بود در سنه مذکور بر رحمت حق پوس شدند
 ذکر غار ماوراء النهر

نیکو کردی که از این شهر
 دیوسیه را تسلیم کردی است
 در غار ماوراء النهر

هشتم بن عبد الملک در سنه یکصد و یازده اشتر بن عبد الله را از خراسان معزول نمود
 جنید بن عبد الرحمن غطفانی قیس عامل گردانید چون جنید بخراسان رسید جانب ماوراء النهر
 قتال بخارا و صفدر روی آورد و رسید که راه بروی قطع خواهد شد از اشتر بن طلید اشتر عامر
 بن مالک حافی را بمعاضت ستاد درین راه عامر مذکور با قوای خود چهار ترکان را اهل صفدر گردید
 بقلعه حکم پناه برده از رخنه دیواری محاربه میکردند و همراهش اصل بن عمرو قیس عاصم بن عمر سمعق
 بودند ایشان با جماعت خود دور خوردند تا اینکه به پشت حجابی که در انجای بود رسیدند رفته چوبی
 کرده در بالای حجابی مذکور بل ساخته عبور نمودند و چون عقلت خاقان ناگاه تکبیر گویان حمله آورده نفری
 زیاده را همراه قیس از رؤسای ترکان قتل رسانیدند و ترکها منزه گردیده راه را و گذار شدند
 رفته خود را به جنید رسانیده با او روی برآورد چون در فرسنگ پیکند نزدیک شدند با سواران که
 تصادف کرده مقاتله شیبی کردند بعد که نزدیک بود که جنید با نفری خود هلاک شود و لیکن متوقف
 خداوند تعالی پیش قدمی نمود تا خود را بعسکر رسانیده جمع کثیر را از ترکان قتل رسانید و درین
 خاقان غلام محاربه شده و در زمان که شهر است از شهرهای سمرقند بایک مگر طاقی شدند جنید بر او
 خاقان اسیر ساخته سوی هشام فرستاد بعد از ظفر مانی سوی مرو مراجعت نمود درین سال غزوات
 وقوع پذیرفت :- (۱) محاربه معاویه بن هشام صانقته لیسری را در غزه سعید بن هشام صانقته
 تا خود را به قیساریه رسانید (۲) غزه عبد الله بن ابی کریم در بحر و در سنه یکصد و دوازده جراح بن
 عبد الله حکمی در بلاد خزر بغرم غزاه آمد و خلعت شهادت پوشید این واقعه در سابق ذکر شد

ذکر واقعه جنید بن عبد الرحمن مری در شعب

در سنه یکصد و دوازده جنید از مرو بغرم غزاه طخارستان برآمده عماره بن حریم را با هزاره هزار
 انصوب گردانید و ابراهیم بن بسام لیس را با ده هزار دیگر جانب انعام فرموده در این اوان
 خاقان با قوای ترکیه خود قصد قتال سمرقند را نمود سوره بن حرکه والی سمرقند بود برای جنید
 که من را تاب مقام و مه خاقان نیست فوری برای من مدد بفرست بنا بران جنید لشکر را از مرو
 که جانب سمرقند رفته برادران خود را معاونت کنند جماعتی از لشکریان گفتند که ترک مثل مگر
 طوایف نیست که باندک نفری با او مقابل شویم و در این زمان عساکر تو در اطراف متفرق
 میباشند درنگ نما و بنویس تا عماره و دیگر مسلمانان از اطراف جوانب پس آیند تا اقل
 پنجاه هزار کس باشند که از نهر عبور نموده فی الجمله تاب مقاومت ترکهار داشته باشند جنید
 که من هرگز راضی نمیشوم که سوره و دیگر مسلمانان اسیر و دستگیر گشته باشند و من در بستر راحت
 میباشم اگر کسی از شما یا من همراهی کند خود من با قوم خود و اشخاصی که همراه من آمده بودند عازم انصوب
 میشوم بعد همراه لشکر که در آنجا حاضر بودند از نهر عبور نموده در کوشش نازل شدند و در آنجا
 لشکر

نوشیدند چون ترکها از آمدن جنید خبردار شدند چاه با نیکه در پیراه کشتن و عمیق ساختند جنید
گفت که کدام راه سمرقند بهتر است گفتند راه محترقه اصلح است بشرین مزاجم سلمی گفت که
مرک بشیر بهتر است از مرگ با آتش راه محترقه پر درخت و پر گیاه است فاساها شود که کشت
زراعت نشده است اگر خاقان را در آنجا ملاقی شویم میترسم که در آنجا آتش نند تا نامی از سبب دور
پلاک شویم از راه کوه های ویم چه ما و خاقان در راه کوه مساوی میباشیم جنید این مشوره را قبول
نمود و رو بر راه آورد چون در سر کوه رسید عجزت لعلن اسب خود را گرفته گفت که یک شخص سر کشت از طایفه
قیس بیخو خواهد شد که یک لشکر از خود خراسان بسبب او پلاک میشود میترسم که آن شخص تو باشی چون
مایان مثل تو در سر کشتی کسی نیست جنید گفت که خدا تعالی این خروج را از دل تو بردارد محترقه گفت اگر مثل تو
پن یایان باشد ترس خا اهد بود شب در یایان کوه خواهد زد چون روز شد بار نموده رفتند تا داخل شعب
گردیدند که بعدش از سمرقند مقدار چهار فرسنگ است چون صبح شد خاقان با جمیع عظیم بغرم قتل
آمد و اهل صفد و فرغانه و شاش و طایفه از ترکان نیز بمعاونت وی آمده و بجای جئید نمودند طایفه
مقدمه الجیش مسلمانان را ملاقی شده برایشان حمله آورد چون اندک بودند رجوع نموده خود را با بانی
مخفی ساختند و ترکها بعقبشان از هر جانب تعرض نمودند بعد جئید عسکر خود را منقسم ساخته هر جا
سر کرده شجاع مقرر کرده از آنجمله یکی نصر بن سار بود او همراه نفری خود محاربه شدیدی پیش بر کرده ایشان را
مستغرق ساخت همچنان حمله نمودند برایشان در آنروز از طایفه از دهشتاد نفر را قتل رسانیدند طرفین
قتال میکوشیدند یک دستهایشان مانده شد شمشیرهای کند گردیده را انداخته بعد از آن به چوب محاربه
مینمودند اخر الامر از چوب هم دلگیر و طول شده کشتی مدافعه مینمودند تا اینکه گروه سواران ظاهر گردید
مناوی جئید ازین سخن نه اگر که پیاده شوید و با شید در جای خود بعد از آن از اسب فرود آمد جئید سواران
نیز فرود آمدند اگر دتا هر کدام در جای خود نشسته خندق حفر نمایند درین محاربه شدید شدیدی که یکصد نفر از
طایفه از مجروح و مقتول گردیدند و این محاربه در روز جمعه بود چون روز شنبه شد خاقان به وقت ظهر قصد مسلمانان
نمود بعد از نامل انست که از آن موضع که قبایل برین ایل در آنجا سکونت گرفتند موضع آسان برای قتال
پیدا نیست پس ایشانرا قصد نمود چون قریب ایشان رسید طایفه کردند که بر زور حمله آورده صف لشکر را پرکنند
ساخت از اینجهت جئید سجده شکر بجا آورده باز قتال شدت کرده امر جئید را پریشان ساخته از اصحاب
خود در کتاب مشوره نمود عید ابن حلیب گفت یکی ازین دور اختیار نماید یا پلاک خود یا پلاک سوره بن جبراهند
گفت که پلاک سوره بر من آسان تر است گفت بخواه ویرا که با اهل سمرقند سوی تو آید چون ترکها از آمدن
خبردار شدند همانا توجه می نمایند مشوره اش را قبول نموده سوره را طلبید چون سوره قصد بر حیل کرد عیسی بن
شیبانی گفت که ترکها درین بارند اگر از سمرقند خارج شوی پیش از رسیدن تو در نزد جئید تو را هلاک خواهند
پس سوره سوی جئید نوشتت که مرا قدرت خروج از سمرقند نیست جئید بقبض آمده و خطابت

آئینری نوشت که بزودی از راه نهر بسویم آید الا شد این خلیل با ملی را که دشمن تو است بسلاط
خواهم کرد سوره بزودی عرض دموسی بن اسود خطلی را مقرر نموده خوباد و از ده هزار کس از سمرقند برآمده
با صاحب دگفت که راه نهر بعید است که بدت و روزیم بطلب نمیرسیم و این کس که کیش پیش ازین
مردمان جواب ساکن گردیدند از این راه باز خواهیم نمود تا پیش از اطلاع ترکها با جیند ملحق شویم جاسوسان
ترکها گفته سوره را خبر برزند چون خاقان از قصد سوره مطلع گردیده در راه آورده در وقت صبح با
در سر کوهی که تا رسیدن جیند یک فرسنگ مانده بود ملاقی شده محاربه شدید نمودند غوزک بری
خاقان گفت که چون امروز شدید الحار است محاربه را معطل تا آنیکه اسلحه برایشان داغ گردد
خاقان موافقت کرده علفهای صحرا را آتش زدند بین خاقان ایشان آب جابل شد تا آنکه شدت حرارت
توانای حمل سلاح را نداشته باشند بعد سوره از عباده مشوره نمود عباده گفت که رای من چنان
که ترکها اراده غنیمت را دارند پس اگر دو برابر اعتر کنیم و باقی اموال را بسوزانیم بعد شمشیر را برهنه ساخته
براه آوریم اگر راه ما را تخلیه نمودند خوب الا با ایشان تیره مقاتله نموده یک فرسنگ راه را قطع نمود
به جیند خود را ملحق میسازیم سوره گفت من فلان فلان را این طبع است لیکن سواران را جمع کرده جاسوسان
شان سوق میدهم خواه طلاک شدند خواه سالم ماندند چون حمله آوردند ترکها راه را اعلالی ساخته
کناره گرفتند و از سم ستوران عیار برخواستند که هیچ راه را ندیده همه شان با بعضی از ترکان
که پیش پشت ترکها بود واقع شدند و سوره نیز در شیب واقع گردید و آتش شکسته بر
ریزه گردید و در آن جا خلعت شهادت پوشید بعد مسلمانان متفرق گردیده همه شان
شهادت مظلوم ترکها گردیدند و هزار کس و بر وایتی هزار کس که گریخته خود را از جنگ جان
کناره ساختند و از جمله نجات یافته کان عاصم بن عمیر سمرقندی بود و همایون بن زبیر
بن علی با مقصد کس از مسلمانان در قریه که کسی بر غاب است جای گرفتند بعد از آن
اشکنده که در قصر نعت حاکم بود با غوزک مذکور نزد شان آمده گفت در امان
در آنده جانب خاقان روید قریش بن عبدالله گفت که امان ویرا اعتبار است
در جای خود ثابت قرار گیرید چون شب تاریک شد پیرون می شویم و جانب سمرقند
مسلمانان برای تشریش عمل نه نموده از قریه نازل گردیده با غوزک نزد خاقان
رفتند بعد خاقان گفت که امان غوزک را قبول دارنیم پس وجهت بن خالد سمرقندی
مسلمانان بمقاتله شروع نمود بحدیکه همه شان مقتول گردیدند غیر از هفده نفر و بعد
ایشان نیز مقتول شهید شدند مگر سه نفر بعد جیند شیبانی از شعب برآمده عاصم
سمرقندی گردید خالد بن عبدالله بوی گفت که تعجیل نای تا زود بمقصد رسیم چنانکه گفت
از اسپ فرود آید و لجام اسب خود را بگیر چون فرود آمد سواران دیگر هم بادی

مواقت نمودند هنوز فرود آمدن دیگر سواران تمام نشده بود که ناگاه عساکر ترکها ظاهر
 گردیده حجتبر رو بکنند آورده گفت که اگر پیش از منزل کردن به ترکها ملاقات میکردیم آیا
 هلاک میشدیم؟ در آنموضع شب را گذرانید و چون صبح شد مسلمانان جانب ترکان
 جلوه کردند جندبدر گفت باز گردید و در آتش نزدیک مسلمانان باز گردیدند بعد جندبدر
 او را از کرده که هر غلام که مقاتله کند از او است غلامان رو بمقاتله آورده چنان مقاتله
 نمودند که ترکها مقهور و رو بعقب نهاده مسلمانان مسرور و متعجب شدند پس معسی
 برقرار گفت ای خوش میشود از قتال غلامان و حال اینکه امروز شما بر ایشان ریاست
 داده اید - بعد جندبدر سمرقند آمده عیال های مسلمانان که همراه سوره شهید شده بودند
 با خود در مر و آورده و چهار ماه در صنعداقامه کرده کویف واقعه سوره را جانب
 بشام فرستاد و نوشته نمود که سوره مخالفت امرن را کرده راه نهر را ترک کرده خود را در
 مسلمانان در هلاکت انداخت این هشام از شهادت سوره خبر یافت گفت انالله وانا
 الیه راجعون شهادت سوره در خراسان و شهادت جراح در باب الابواب واقع شد
 و نصیرن سیار امروز به بلانی گرفتاری باشد بعد بجواب جندبدر نوشت که بعد از توده هزار
 از اهل بصره و ده هزار از اهل کوفه فرستادم و تیر همراه این قوم سی هزار شمشیر و سی هزار سپر و
 سی هزار نیزه هم فرستادم و مازون می باشی که تا پانزده هزار در هم را بهر کس که خواهی بخش کنی
 بعد جندبدری در شعب فرستاد گفت بهین مردم بچه حال اند و چه میگویند شخص کور از
 شعب ایس آمده گفت که اهل شعب رسیده بودند تلاوت قرآن شریف می نمودند و شعاع
 میخواندند جندبدر از این خبر مسرت گلی وی نمود عیدین حاتم بن یغان گفت دیدم بجواب
 خیمه بلانی را در بین منج آسان پرسیدم که صاحب این خیمه مالکیت کسی گفت که از عبد الله
 بن بسطام و یاران است چون فرزند عبد الله مذکور با یاران خود شربت شهادت نوشیدند شخصی ذکر
 مسلمانان گفت که بعد از مدتی از مشهد عبد الله و یاران او میگذشتم که بوی مشک از این موضع
 من رسید القصة چون جندبدر کور میفرستاد شد و خاقان بغرم بخارا بر آمد و در آن زمان حاتم بن یغان
 بن مسلم در آنجا والی و حاکم بود جندبدر از یاران خود در این خصوص استشاره نمود بعضی گفته از سمرقند بیرون
 و معطل می باشم تا مدد برای ما برسد و بعضی گفتند میریم جانب یحیی و از آنجا به سمنان از آنجا به
 رزم پس نهر را قطع کرده در آمل نازل نموده سر راه سنا را میگیریم و خبر داد کسی که عبد الله بن ابی عبد الله سوالی
 بنی سالم را بشوره حاضر کنند و بیان کرد با و آنچه که ایشان گفته بودند او گفت که مشوره من مشروط بر
 چیزی است - (۱) اینکه در هر جا که نازل میشود فوراً سنگر برای خود بسازید (۲) اینکه در محل آب تکا سلی نوبت
 اگر چه در کنار دریا باشد (۳) اینکه کوچیزن فرود آمدن محاربه تابع امر من باشد چون جندبدر شرط را قبول نمود

اینکه در هر جا که نازل میشود فوراً سنگر برای خود بسازید (۲) اینکه در محل آب تکا سلی نوبت اگر چه در کنار دریا باشد (۳) اینکه کوچیزن فرود آمدن محاربه تابع امر من باشد چون جندبدر شرط را قبول نمود

عبداله فرمود که مصلحت چنین می بینم که هر شخص را که جهت محافظه سمرقند میگذاری یک اسب هزار درم برای او بخش کنی بعد ولاد و عیال اشخاصی که همراه سوره شهید شدند با خود همراه کرده با هر کدام تو مشورت مقرر نمای تا شاید که خداوند بیکت ایشان نصرت انصیب بمان گرداند سپس از راه فراخ و راست جانب شرق روی تارعب شاد در دل خاقان افتد و مسلمانان بخارا دلیر و ثابت قدم گردند چون رسیدن در آن موطی شمار مصلحت می بینم و اینکه گفته اند که از راه کسوف و سفت جهت قطع طریقی شان بر دید این هم مصلحت نیست چیه هر گاه راه راست را ترک کرده در پراهم برویم خاقان اجرت پیدا می شود اگر تخریب برای مسلمانان مانبارها نمود ما حال بخارا محافظه کرده اند بر ضعیف بقلب گمیده تسلیم خاقان خواهند شد پس جنید بنا بر ای عبداله عثمان بن ابی عبداله را با چهار صد سواره و چهار صد پیاده در سمرقند مقرر نمود اول عیال شهیدان را خود گرفته و براه آورد و اشخب بن عقیق حاکم ابراهیم ده نفر پیش او فرستاد و گفت در منزل که رسیدی بگفت روانه دار تا خبر ابراهیم برساند در این روان عبداله را مردمان شام میدادند و میگفتند که وی را راه دلاک دار چون جنید در رفتار عجلت و سرعت نمود و عطا دیو می گفت که باید حرکت تو بقدر اضعیای شکر باشد که با وجود پیری حال اشغال میباشند از پهل دیزه و شمشیر و سپر و تیر و ان کن ضعیفان بجای آورده در باضعفاران توانا نیست که با سرعت سیر در قتال و آوریم جنید را این سخن پسند آمده بعد از ان باضعفاران طیمو تا از مواضع مختلف گذشتند بطول او پس دیک شدند در اول رمضان در کرمنیه بخارا انی گردیدند مقاتله نمودند در آن عبداله از ان شاست گمان جای جنید آمد جنید قبح گمان بر حال ایشان میخنده چه معنی ارد عیاله گفت که این خنده شکر است ابراهیم در مواضع خشک آب و کوهرستان باخاقان طاقی نشدیم در وقتی طاقی شدیم که ایشان بانه و بی نوشته اند با نوشته و در سنگر چون آخر روز بود مقاتله قلیبی کرده در حال خود باز گشتند عبداله برای جنید گفت که از اینجا بگریز که خاقان آمده بر شما احاطه کند پس از اینجا بگریز که روان شدند عبداله در ساقه لشکر بود چون وی راه را پیوسته عبداله نازل که دیده شب را گذرانیدند در وقت صبح بار نمودند عبداله گفت ای مرد خاقان شاکر را صد خواهد رسانید پس مصلحت چنانست که ساقه را ببرد و حاکم تقویت و هم جنید بفرموده عبداله عمل نمود و راه را پیوسته تا که ترکها در ساقه لشکر حمله آورده مقاتله شدیدی بود چون مسلمین بجز یک رئیس را از دستهای ایشان بقتل رسانیدند بد قالی گمان کرده از طواوسین باز گردیدند مسلمانان رفته در روز اول میزان بی بخارا رسیدند اهل بخارا با شکر و کمال با استقبال شان آمده برای هر یک از ایشان ده تنگه پیش کش دادند عبدالمومن بر حال گفت مر عبداله بن ابی عبداله از موت آن در خواب که میگفت در رای من دمان در روز شعب سخن میگویند یعنی در بین دم رای من از خانه گردیده است جنید همیشه خالد بن عبداله را یاد میکرد و میگفت اینکه خالد بزرگی هست از بزرگها و بگانه است از بگانه و از شجاع بود در این جنگهای کوفه و بصره آمدند حوثره بن یحیی بن ابی اسحاق را با کسانیکه همراه جنید بودند روان کرد جنید در امارت و با کصد و شاکر زانمت مانچا پی در مابعد نگار میشد در همین سال معاویه بن بشام بغزم قتال صائفه رفته فرشته از فتح و در سنه یکصد و سیزده عبداله بطل بقصد قتال بجانب روم رفت و عبداله را بکشت

بوی همراه بود چون مردمان منزه گردیده بطال را تنگ داشتند عبد الوهاب بادشمن
 حمله آورده خود را مخاطب ساخته میگفت ما را ایت فرسای جن منک سفک
 دمی ان له اسفک دمک یعنی ندیدم اسپ ای بدل ترا از تو - خداوند خون
 مرا بریزد اگر من خون ترا ریختم - بعد از آن کلاه خود را از سر خود انداخته و ندکرده
 انا عبد الوهاب بن نجبت امن لجنه تفرون - یعنی منم عبد الوهاب پسر نجبت
 آیا از جنبت میگرزیدی مسلمانان دین من شخصی از تنگی فریاد میکرد عبد الوهاب
 گفت پیش رو که سیرابی پیش روی تست یعنی شهادت که عمرش سیرابی جنبت است
 پس از آن داخل لشکر دشمن گردیده تا خودش شهید و سپس قتل گردید در همین سال
 مسلم بن عبد الملک لشکر خود را در بلاد خاقان برکنده ساخته قلعه ها و شهرهای بسیاری
 فتح نموده بعضی جاهاشان را اسیر و بعضی امقتول گردانید و مادر اجدال بنجر همه فرمان
 بردار او گردیدند - چون پسر خاقان را بقتل رسانید طوایف بسیار مثل خزر و غیرهم
 بر خاقان جمع آمدند بمقداری که عدویشان را غیر از خدا هیچ دیگری نمی دانست بعد از آن
 مسلم از جمع آوری خاقان خبردار گردیده اصحاب خود را امر فرمود تا آتش بپنهند
 پس از آن خیام و افعال خود را گذاشته جریده با اصحاب از آنجا برآمده دو منزل میرفتند
 باین صفت که ضعیفان پیش و دلاوران از عقب تا به باب الابوب رسیدند بوقت
 سابقا هم ذکر شده بود لیکن جهت اقباط کلام اعاده نمودم.

ذکر قتل عبد الرحمن عافقی امی اندلس

عبیده بن عبد الرحمن مسلمی که از طرف هشام بن عبد الملک با امی اندلس و افریقیه مقرب بود
 در سنه یکصد و سیزده عبد الرحمن بن عبیده عافقی را با مارت اندلس مقرر نموده
 عبد الرحمن موصوف شخصی نیکی خوش حال بود با توام خود بغرم غارت جانب شهرهای
 فرنگ و داخل شده غنایم بسیاری جمع نموده از آن جمله صورت پایی از طلا کلنگ و
 قیمتی در بین غنایم بود از مردارید و یا قوت و ز مردار و شکسته بر مسلمانان
 نموده ازین کار عبیده خبردار گردیده خطی غضب آلود که مضمونش دعید و سرزنش بود
 بر آ عبد الرحمن فرستاد عبد الرحمن بچوایش نوشت که اما بعد ان الله و اولاد اولاد
 کانتا رتقا لجمال الله للمتقین منها خرجا یعنی اگر آسمانها و زمین با سخت
 و بی منفذ باشد خدا بتعالی قادر است که از برای متقین را مخلصی بدهد مرادش
 آنکه من خود را بخداوند سپردم شاید که بغضایت او تعالی ازین دعید و مخلص شوم
 پس تا بنا جانب شهرهای فرنگ جهت غزای برآمده او و اصحابش خلعت شهادت پوشیدند

ذکر امارت مروان محمد بن مروان بن الحجاج

در سنه یکصد و چهارده هجرت هشتم بن عبد الملک مسلمه برادر خود را از امارت ارمینیه و از باطن
مغزول ساخته بجویش مروان بن محمد بن مروان ابن عم خود را مقرر فرموده از نخبه
که مروان مذکور در وقت غزای خزرج داخل عسکر مسلمه بود چون از غراباز گردیدون
خبر و اجازه مسلمه خود را به هشام رسانیده گفت که سبب آمدن من نزد تو نیست
که او ضاع مسلمه را ناپسندیده و گفتگ گردیدم بدل گفتم خودم نزد امیر المؤمنین میروم
تا کیفیت را بجنورش عرضه دارم هشام گفت آنچه میخواهد دل تنگت بگویی مروان
گفت سبب قتل جراح و دیگر مسلمانان و دخول خزریان در بلاد اسلام و من و بن
بر مسلمانان واقف شده بود پس امیر المؤمنین حجتہ انتصار و دفع عار را در خود که مسلم
فدائی اسلام گمان کرده بمقتله خزریان فرستاد قسم بخدا تعالی که رفتن مسلم
از دیار طعن بر مسلمانان گردید چه پامال نگردد مگر اندکی از شهرهایشان با بعد از آن کثرت
مسلمانان او را شایق گردانده اعلان جنگ با خزریان نموده مسلمانان ازین شایق
خورسند گردیده مستعد قتال شدند بعد از آن سه ماه قتال امطل نموده چون هشام
مذکور گذشت دخول بلاد خزرج گردیده اندکی محاربه نمود پس متارکه در نزد منظور
نظرش غیر از تن پروری و سلامتی چیزی دیگر نبوده الحال من آمده اراده دارم که از
تو مجاز بجار به خزرج شوم تا عیار عار را از رخسار اسلام بآب شمشیر بشویم هشام گفت
که تو از طرف من بامارت ارمینیه مقرر و بقتال کفار مجاز میباشی مروان گفت شرط
اینست که یکصد و بیست هزار مرد جنگی را عهد من گردانی درین امر را پوشیده داری
تا کسی خبر نشود هشام شرط مذکور را قبول نموده با مروان وداع کرده او را بجانب
ارمینیه فرستاد بعد از آن شکرهای شام و عراق جزیره را جمع نموده همراه بجاری
یکصد و بیست هزار مستعد گردیدند در ظاهر چنان نشان داد که کفعمم بلاد لان را
دارم بعد از آن از ملک خزرج مطالبه صلح را نموده ملک مذکور شخصی افرستاد تا بدل
المصالح را متعین گردند هشام هر صلح را تا خیر کرده رسول را نزد خود نگاه داشته
در تجویز عسکر گوشتید چون عسکرش همیا گردید جو ب رسول ابر شستی داده اعلان بر جبار
کرد پس همراه رسول بدرقه مقرر نمود تا از راه بعید او را برساند رسول به بدرقه
همراهی نموده به شهبائی خود رو براه قریب آورده هنوز بلاد خود نرسیده بود که مردان
پید که بغرم قتال بر آمده نزدیک رسیده است که داخل شهر شود ازین سبب
کوشش و التماس پیش شده بزودی خود را بملک رسانیده ازین امور مطلع شد

مغزول و عاصم بن عبد مده را بعوض منسوب گردانید و سببش این بود که جنید فاضله بنت
 یزید بن جبلی را بکاخ خود آورد و هشام را با یزید عداوت سابقه بود چون
 او یزید بن عبد الملک برادر هشام را از امارت خلع کرده بود چنانچه پیش گذشت
 چون جنید در این اوان بمرض استسقا گرفتار شده هشام عاصم را گفت که اگر
 نارسیدن تو جنید مرده بود خوب والا در تقبل رسان چون عاصم در خراسان رسید
 جنید را در قید حیات نیافت و در همین سال هشام عبید مده بن حجاب موصلی عامل
 افریقیه گردانید پس او لشکری اجانب صفلیه فرستاد در بین راه با سواران رومی ملاقات
 نموده پس از قتال شدید پس با شدند مگر اسیر با مسلمانان را را با نموده با خود بردند
 از آن جمله عبد الرحمن بن زیاد بود که در نزدشان تا سنه یکصد و بیست و یک اسیر بود
 و در سنه یکصد و شانزده نیز عبید مده بن حجاب کور لشکری را بخرید نموده با حجاب
 بن ابی عبیده جانب ارض سودان فرستاد و اهل سودان را چنان شکست خورد و مغلوب
 گردانید که کسی چنین ظفر نیافته بود و رسید ایشان را آنچه میخواستند بعد از آن در بحر
 محاربه نموده سالم و غانم باز گردید و در همین سال نیز حجاب عیش اجانب سوس
 فرستاد ایشان نیز ظفر یاب کام یاب اسیر گردیدند و در سنه یکصد و هفتاد و هفت
 بن هشام غزاصایفه سیری را نموده و سیمان بن هشام غزاصایفه یعنی از طرف
 جزیره پیشین ده لشکرهای خود را در ارض روم پرکننده ساخت و در همین سال مرو
 بن محمد و ابی ارمینی و لشکر را بحاربه فرستاد یکی جانب لان رفته سه قلعه را فتح کرد
 و دیگر در تومانشاه رفته با هایش مصالحه نمود و در همین سال هشام بن عبد الملک عاصم
 مذکور را از خرمهان مغزول ساخته امر خراسان را کاتی سابق در تحت ایالت خالد بن
 عبید مده قسری و ابی عراق در آورد. بعد از آن خالد مذکور برادر خود را که هذ نام داشت
 بعاملی خراسان مقرر کرد و این دو عین امارت بود که همد در خراسان نمودند و اول
 مجاهدت و محاربات او را در ما بعد بیان خواهد نمود انشاء الله تعالی و در همین سال
 عبید مده بن حجاب حبیب بن ابی عبیده بن عقبه بن نافع را بحاربه مغربیان فرستاد
 با مرده بلاد مغرب را یکایک فتح کرده تا سوس قضی ارض سودان رسیده چون
 هر قوم را که بحاربه می نمودند ظفر یاب میگرددند در دل اهل مغرب و عب غلیبه از ایشان
 واقع گردید با اسیر و غنیمت بسیار سلامتی باز گردیدند از جمله اسیران ایشان در کثیر
 بود از طایفه بربر که هر کدام شان را یکپستان بود بعد از آن در سنه یکصد و هفتاد
 ندبور جانب جزیره سردانیه که جزیره است کلان در بحر مغرب لشکری فرستاد ایشان

صلی
 صفلیه
 بکسر صد رمان
 و نام شده جزیره سوس
 زمین

صلی
 صافه در طایفه سوس
 مسلمانان در تابستان غزاصایفه

نیز فتح یاب غانم و اسپ گردیدند. و در سنه یکصد و بیست دو جانب مغلیه لشکر فرستاد
ایشان نیز با علی در حبه طغریاب گردیده میرفتند با سر قوسه که بزرگترین شهرهای مغلیه
بود رسیدند و پیش از محاصره نموده مجبور بر قبول جزیه گردیدند و در سنه یکصد و هفتاد
معاویه و سلیمان پسران هشتم بار در میان محاربه نمودند و در همین سال معاویه وفات
یافت و هسنوز پشام پدرش در قید حیات بود. از جمله اولاد معاویه متوفی عبدالرحمن
داخل بود که در حکومت اندلس مقرر بود و پس از وفات عبدالرحمن حکومت با وادش
تعلق گرفت. و در همین سال اسد بن عبد الله قسری والی خرسان با اهل طخارستان
غزاکرد بعد از آن با اهل حبویه محاربه کرد و غنیمت و اسیر کثیر جمع کرد و در همین سال
مردان بن محمد بن مردان بار مینیه رفته محاربه نموده از سه دروازه در ارض
وزنیس هجوم آورد و خود و رئیس فرار نموده بقلعه حرزبان پناه برد پس مردان
بعقبش رفته قلعه مذکور را محاصره نموده و منجیق با بر پا کرد درین مین و رئیس را
یکی از همزمان او کشته سرش از نزد مردان فرستاد بعد مردان قاتل و رئیس را والی
قلعه گردانید و در حال جنگ قلعه را کشته زنها و اولادشان را اسیر ساخت
ذکر کشته شدن خاقان ملک در سنه

در سنه یکصد و نوزده اسد بن عبد الله قسری در بلاد قتل کارزار نموده قلعه با بسیاری
از بلاد مذکور متصرف شد که سغندان شان غنیمت و در حال شان اسیر دست مسلمانان
گردید چون این خبر سیم خاقان رسید تهبیه شکر کوشید درین مین اسد مسلمانان را
بسوی بلاد خود مرجعت داده از نهر عبور کردند خاقان بعقب شان برآمده درین
راه مصادف شان گردید چون قتال شدید نمودند و خاقان مغنیمت گردید از رفته خود را
به بلخ رسانیده زمستان را در آنجا گذرانید بعد از آن خاقان با قومی خود بغرم قتل
جانب بلخ زد و مسلمانان بکلوگیری اش برآمده قریب جوزجان بد فرسخ
بیکدیگر ملاتی شده پس از قتال خاقان و عسکرش و بگریز نهادند اسد مقدار سه فرسخ
تغیب شان را نمود نگاه هزار کوسفند و تیغهای بسیار غنیمت گرفته جانب
بلخ مرجعت نمود خاقان نیز در پاستخت خود رفته مشغول تعمیر لشکر شد درین اوج
در مین او و اسپید در نزد بازی اختلاف واقع گردیده مشاجرت نمودند دست
خاقان بلطنه اسپید شکست این سبب خاقان بغضب برآمده سوگند خورد
که هر آینه دست اسپید را خواهم شکست اسپید بشتاب جمع آردی کرده بر خاقان
شیخون زده او را بقتل رسانید این واقعه ترک ایدراکنده ساخته بنای قتل و غارت را

در بین خود نهادند چون خبر قتل خاقان اسد بر آهشام فرستاد مسرور گردیده سجده
 شکر بجا آورد بعد از آن تا نیا اسد بجز اکتفا آمد شکر خود را در طریش آکنده
 کرده غنایم و اسیر بسیاری اجمع کردند اهل قتل جانب چین گریخته در آنجا قرار گرفتند
 و در همین سنه یکصد و نوده مذکور ولید بن ققاع بار و میان بخار به کرد و نیز
 محمد بن مردان در همین سال از ارمینیه برآمده بلاد لان، و خزر، و بلخ، و سمند را
 قطع نموده خود را در بیضا که جا خاقان بود رسانید و در نیوقت هنوز خاقان در قبیله
 حیات بود چون خاقان از رسیدن مروان مطلع گردید رو بفرار نمود و در سنه
 بیست اسد بن عبدالله در شهر بلخ وفات یافت و در همین سال هشتم خالد بن ولید
 از عراق معزول و یوسف بن عمر نقی بعضی منسوب گردید و نیز نصیر بن سمار
 کنانی را بعد از موت اسد و الی خراسان گردانید و در همین سال نیز سلیمان بن هشام
 بن عبد الملک بغرای صایفه رفته سنه را فتح کرد و اسحق بن مسلم عقیلی جانب قتل
 رفته خراسان بسیار در ارض شان بنا کرد و چند قلعه را نیز فتح نمود و در همین سال
 سلمه بن عبد الملک وفات یافت و در سنه یکصد و بیست و یک مسلمه بن هشام
 مطامیر را از بلاد روم فتح نمود.

ذکر غزوات رضی بن سیاک کنانی در ارض النهر

رضی بن سیاک شخصی عاقل باصلابت و شجاع و مدبر بود و در باب حکومت حق را سخ و بی نظیر
 بود تحصیل خراج را بدستی در ضامنندی رعایای می نمود بطریق که هر چه لعل
 بدست آید و هم یار نرسجد خراسان را چنان آباد نمود که تا آن زمان کسی
 چنین تعمیر ندیده بود مدت و ولایتش از سنه یکصد و بیست تا سنه یکصد و سی و پنج
 پیش از ولایت خود امیری بود از امیر لشکر خراسان و در بعضی شهرهای خراسان
 حکومت هم کرده بود چون اسد در وقت فوت خود جعفر بن خنطه را در خراسان
 خلیفه کرده بود جعفر مذکور نصر را طلبیده حکومت بخارا را برایش عرض نمود نصر
 امر را از نجتری بن مجاهد موکلا بنی شیبان استشاره کرده نجتری گفت حکومت بخارا
 ترا شاید چرا که توریس سفید در رئیس طایفه نصر میباشی و حکومت بخارا نسبت
 بشان تو اقل قلیل است صبر نمای شاید که اسمعی تو از طرف هشام فرمان تو لیت
 خراسان صادر گردد نصر بمشوره نجتری عمل نموده حکومت بخارا را از جعفر قبول نکرد
 و در آن ادان خبر فوت اسد بجمع هشام رسیده در تردد شد که ایاکدام شخصی
 به عرض او ببارت مقرر نماید با عبد الکریم بن سلیمان خنقی که عالم بود در این امر مشوره کرد

سند
 بیلا در بار سلطان خراسان
 بیضا
 فرزند خلف ابوالیاس
 سند
 در فضیلت که از نام بنام
 چانه ننگ که زنی کندم در
 بود ناسیده نه است
 مطامیر
 موضع خیره
 چانه ننگ در شهر بیست از
 نام

عبد الکریم گفت یا امیر المؤمنین اگر شخصی با صلابت و شجاع در خرمهان لازم است پس کربانی را
 مقرر فرمای هشام بطریق تعرض گفت نامش چیست عبد الکریم گفت که نامش خدیج بن علی است
 هشام گفت مر حاجت بدو نیست چه او بدین و بد بخت است بعد از آن عبد الکریم
 گفت اگر شخصی بیرو با تدبیر بخواند بیعی بن نعیم بن مهیره شیبانی را مقرر فرماید
 هشام گفت ربعیه را اینقدر صلابت نیست که سد ثغور و سرحداری را بخوبی
 انجام کند عبد الکریم گفت که بدل گفتم که از طایفه ربعیه و من کار نموده بیاتاقوم
 مضر را با وی عرض کنم تا معلوم کرد که چه میگوید بعد از آن گفتم عقیل بن مققل
 لیشی را مقرر نمای اگر از عدم عفتش چشم می پوشی گفت هرگاه پاک دامن نباشد
 بکار نیست پس گفتم منصور بن ابی الحنفه را مقرر فرمای اگر از بد بختی او
 چشم می پوشی گفت بگرار ابگوی گفتم مشجر بن مزاحم سلمی را مقرر نمای که آن
 شخص عاقل و شجاع و صاحب رأی باشد لیکن سخنش از کذب عالی نیست هشام
 گفت که سحر خیزی در کذب نیست بعد از آن گفتم یحیی بن حصین چه عیب دارد گفت
 ای گفتم که طایفه ربعیه از عهده سرداری بر نمی آید در آخر گفتم که نصر بن سیار گفت
 آن خوب است گفتم آن عاقل و مجرب و عقیق می باشد مگر از یک نقره آن چشم به پوشی
 گفت چسبیت گفتم او خراسان قوی او قلیل است هشام گفت که پدرت مباد قوم
 و قبیله او من بیاشم ای ا کدام کس از من قبیله و قوم بیشتر دارد بعد از آن هشام
 فرمان تولیت خراسان را اسمی نصر مضا کرده مصحوب عبد الکریم فرستاد چون عبد الکریم
 فرمان را بر آن نصر رسانید وی بحال بشاشت فرمان را گرفته مبلغ ده هزار در هم
 تبشیرانه برای عبد الکریم اعطا کرد بعد از آن سوی بختری کس فرستاده او را طلبید
 چون رسول نزد وی آمده گفت که نصر تو را طلبیده است روی با صاحب خود آورده
 گفت که معلوم است که فرمان تولیت خراسان اسمی نصر صدور یافته است بعد از آن
 روان شد چون نزدیک نصر رسید گفت سلام علیک یا والی خرمهان نصر گفت
 که از چه دانستی که من در ولایت خراسان مقرر شده ام بختری گفت که ازین قتال
 که برخلاف سابق کرده چه در سابق شخص خود نزد من می آمدی و امر در بد ربعیه لازم
 خود من را طلبیده بعد از آن نصر حال خراسان را مغزول ساخته بعوض نشان مردمان
 از قبیله مضر مقرر نموده تا مدت چهار سال غیر از طایفه مضر بدیگر طوایف کار نمی داد در سنه
 یکصد و بیست و یک نصر موصوف سوی او را آورد و مرتبه به قتال رفت از بلخ برآمد
 از جانب درخت داخل گردید پس از مرجعت در مرد آمده بر غیر نشست بعد از حد

و درود گفت که من از ظلم حکام خیردار گردیده جهت تفتیش مظالم در شوه ستانی
 منصور بن عمر بن ابی انحرقاد را در نیولاسقر نمودم تا داد مظلوم را از ظالم بستاند و نیز
 خزیه را از اشخاصیکه مسلمان شده بودند برداشته بر مشرکین که در خزیه نشان تخفیف
 بود افزودم مسلمانان ازین امر خورسند گردیدند و کفار را رعیت تمام بدین اسلام حاصل
 شد هفتصد نصد شصت بود تا اینکه جمع شد نزدی سی هزار نفر مسلمان که داد خزیه می نمودند
 و هشتاد هزار نفر از مشرکین که از دادن خزیه معاف شده بودند پس خزیه مسلمانان را بر
 مشرکین اتقان داد و از مسلمانان وضع نمود و بر خراج افزود کرد و بر موقوفه
 رسانید و مرتبه دوم به نزد شمر و سمرقند بفرستاد و در جمعیت نمود و در هفتم
 از مرد بلفر شمشیر هزار نفرت اسپید با پانزده هزار نفر در مقابل او برآمد در بین مسلمانان
 و عبور از نهر شامیل گردید و حادثه شین سرچ که از امر او چند خراسان بود و بوی
 وقوع فتنه ازین بین چند خراسان اعتراض نموده - با حاکمان سخن گردیده بود و در هر
 با کور وصول سخن گشته همراه وی بمقابل مسلمانان برآمد - کور وصول شی با چهل سو
 از نهر عبور نموده بالشکر مسلمانان شیخون نزد پادشاه بخارا با اهل بخارا و کشر و کشر
 که جمله بیست هزار مرد بودند درین غزوه با نصر همراهی داشتند در وقت شیخون نصر
 او آن کرد که ای لشکریان بر جا خود ثابت باشید و هیچ یک از موقوف خود خارج نشوید
 عاصم بن عمیر سعدی که امر چند سمرقند بود جماعت ترکان ترکان که گذشتند حمله برد
 و کثیر از ترکان را اسیر کرد آنید و باقی که نماندند چون از وی نام و نشان پرسید
 گفت من یکی از ملوک ترکانم که چهار هزار خیمه در تحت تصرف من است خراسان معلوم
 شد که این اسیر همان کور وصول است که بمقابل مسلمانان برآمده و پیراهن نزد نصر
 بردند پرسید که تو کیستی گفت منم کور وصول نصر گفت الحمد لله که مرا بر تو قدرت و نصرت
 دادی گفت چه فائده است شمار کشتن چون من پیرو ناتوان و البته ندیده میدهم برای شما
 چهار هزار شتر ترکی و هزار اسب ترکی که توت یابند بر جهاد لشکریان تو و مرا را سازید نصر با او
 خود مشورت کرد همه رهنی شدند و اشارت بفرمودند در بانی کردند نصر با ایشان موافقت نکرد
 نصر از کور وصول پرسید که عمر تو چند است گفت نمیدانم فرمود بچند غزوه مسلمانان حاضر شده باشی
 گفت هفتاد و دو غزوه با نصر نمودم که آیا در غزوه یوم العطش حاضر بودی گفت نعم نه فرمود که کجا
 اسو کند که اگر آنچه آفتاب بر روی تافته بمن روی از دست من خلاص نشوی بعد ازین که
 مشاهده را حاضر شدی این کیفیت عاصم بن عمیر سعدی اشارت کرد که بر خیز و بپوش
 بیادیز کور وصول گفت ای امیر من را که اسیر نمود نصر خنده کرده گفت یزید بن قریان

خفتلی ترا اسیر گردانیده وی گفت باور ندارم که شخصی که مقعد خود را شسته نمی تواند
 مرا چگونه اسیر کرده باشد راست بگوئید که مرا کدام کس اسیر کرده فرمود عاصم بن عمیر
 سعدی کور صول گفت اکنون نمی یابم بر خود الم قتل را که سواری از سواران عرب مرا
 اسیر کرده باشد پس عاصم وی را بکنار نهر برد و بردارش آونخت چون کور صول
 کشته گردید ترکان از غایت غیظ و غضب بنایای و پراسوختند و گوشه داران خود را
 اسپان خود بریدند و نصر در حین مراجعت امر فرمود تا استخوانها و اعضا کور صول را سوختند
 مقصود نصر شدت غیظ ترکان و منع از عمل استخوان با کور صول بود و بعد از آن
 نصر بفرغانه رفت و هزار نفر را از آنجا اسیر گردانید و یوسف بن عمر که امیر عراق بود
 بر آن نصر کتوبی نوشت که اکنون باید بقتال این غادر و مخرب بن یعنی عارث بن سریح بروی
 و اگر ظفر داد ترا خداوند بر روی و بر اهل شاش پس خرب گردان بلاد ایشان از گاه داد
 خود از اهل آن مسلمانان نصر کتوب امیر عراق را بر مردم قرارت کرد و از ایشان مشورت
 خواست یحیی بن حسین گفت ای امیر بیندیش که این حکم از امیر المؤمنین است
 یا از امیر عراق نصر گفت ای یحیی در ایام عاصم نیز سخنی گفتمی و بسیمع خلیفه رسید
 و بان سبب رتبه تو افتزد و بمناسبت علیّه مخلوط شدی اکنون هم اراده کردی
 که بگویی مثل آن کلمه را چاره نیست بر خیز و ترا مقدمه لشکر گردانیدم پس ملامت کردند
 مردم یحیی ابر مقاله وی و یحیی بالشکر عزیمت شاش کرد عارث بن سریح بالشکر خود
 بمقابل ایشان برآمد و در عراده مثل منجین نصب کرد و مسلمانان بمقاتله شد و حزم
 که یکی از سواران ترک بود بر مسلمانان غارت آورد مسلمانان حمله کردند و آخرم را
 کشتند و سرش را در میان ترکان انداختند ترکان چون سر آخرم را دیدند
 فغان کرده هزیمت خوردند و نصر بطرف شاش رفت چون ملک
 شاش شوکت مسلمانان را دید صلح آمد و هدایا گردوی فرستاد و نصر بر وی شرط کرد که
 بن سریح را از ملک خود اخراج کند وی قبول نمود و عارث بطرف شاش فرستاد و از آنجا به ترک رفت و تا
 یکصد بیست و شش آنجا بود بعد از آن مسلمانان بمصلحتش آمد — و در سنه یکصد و بیست
 و هفت بخراسان مراجعت نمود و مدت مفارقتش از مسلمانان دوازده
 سال شد — بعده نصر آنچه از وی گرفته بود پس بخشید — و نیزک بن صالح
 مولی عمر بن عاصم از طرف نصر بعد از مصلحتش و الی شاش گردید بعد
 از آن نصر بطرف ارض فرغانه رفت و بقیار نزول فرمود اهل فرغانه
 چون از وصول او خبر یافتند طعام را از ایشان قطع کردند و حشیش و کلاه را

فان باب
 در ایام عاصم بن عمیر
 در سنه یکصد و بیست
 و هفت

سوختند - پس نصر متوجه صاحب فرغانه شد و ویرا محاصره نمود صاحب فرغانه
 در حین غفلت مسلمانان را حصار بردارد و مرکب مسلمانان را غارت نمود - و ایشان بر
 خسرو و ترکان کمین کردند که ناگاه جامعه از ترکان بقصد غارت دو آب کب
 ایشان رسیدند ایشان بیکبار حمله بردند و ترکان را بهر میت دادند و در همان
 کشتند و اسیر نمودند این بهتان را با جامعه دیگر بجهت نصر این بهتان را نیز
 کشتند آخر الامر اهل فرغانه التماس صلح نمودند - نصر سلیمان بن صول اباباک
 صلح نزد صاحب فرغانه فرستاد صاحب فرغانه سلیمان را بخزین او فاین
 خود فرستاد تا تا شاکند بعد از سیر خزین ویرا به نزد خود خواست و پرسید
 که چگونه دیدی طریق اکه بین بلاد ما و بلاد شماست - گفت راهی است بسیار
 نرم و پر آب و علف صاحب فرغانه را این سخن کرده نمود بعد تا گفت از چه
 میدانی سلیمان گفت من طبرستان و غربستان و غور و نخل اغرا گرم چگونه
 نمیدانم گفت چه دیدی اسباب او دست حربه را گفت عده نیکی است ولی
 نداشتی که محصور را از چند امر گزیر نیست یکی اینکه ایمن نمی باشد از اقرب
 و ادق مردمان بخود - دیگر تمام سازد آنچه جمع نموده باشد و تسلیم سازد
 دیگر قبلا میگردد بمرض که خنجر بک میسازد او را ازین سخن نیز صاحب
 فرغانه را آره آمد فرمود حاضر کند کتاب صلح را چون قریب شد اجابت
 نمود و مادر خود را که صاحب امر و مشورت وی بود نزد نصر فرستاد تا تا کید
 صلح نماید مادرش چون نزد نصر رسید و اجازت در بار یافت کلماتی چند
 گفت که بعضی از آنها این بود پادشاه بی کمال نمی باید و پادشاهی گفته نیست
 الا بعد از حصول شش چیز - اول دزیری معتقد که مانی اضمیر خود را با وی توأم
 در میان نهد و مشورت نماید و بصیحتش اعتماد کند - دوم طباطبی که در حین
 عدم اشتها چیا سازد آنچه در وقت اشتها بکار آید - سوم زنی
 که چون غمناک بخانه آید از دیدنش غم زایل گردد و سردر آفراید - چهارم پی
 که در عین اضطراب چون بوی رسد او را از دست دشمن برآید - پنجم ششیری
 که در وقت قتال از خیانتش نترسد - ششم ذخیره که در هر موضع و مکان
 ویرا بکار آید - بعد از آن تمیم بن نصر مجلس آمد زن پرسید که این کیست گفتند
 جوان خراسان تمیم بن نصر زن را از وی خوش نیامد و گفت درین جوان نه شرف
 و وقار کبیر است و نه جلالت صغیر - بعد از آن حجاج بن قتیبه بن مسلم با بیلی آمد

که مردیست شجاع و پیش رو و معتد و مسدود بر ریس گزیده بوده هزار سوک و در برقص
و وقایع بسیار است که ذکر آن موجب تطویل است.

ذکر صلح رضی بن سیار به همراه صفد

در سنه یکصد و بیست و سه نضر بن سیار با صفد صلح نمود و سبب صلح آن بود که چون
خاقان در ولایت اسد بن عبدالمطلب کشته شد ترکان متفرق شدند و یکدیگر را غارت
مینمودند و طریق فرساده پیش کردند و اهل صفد بطبع رجعت افتادند و قومی از ایشان
در شاش جمعیت کردند و چون نضر بن سیار و اهل شد شخصی را بر ایشان فرستاد
تا دعوت کند ایشان را بحد و بخواهد آن را از نسوی بلاد ایشان بشتر آنکه حاصل کند
مراد است مطالب ایشان او آنها بشتر ایلی گذاشتند که امر احراسان بسیار
ناپسند آمد یکی آنکه مرتد از دین اسلام باید معاقب نشود و اهل حج دین مواخذ
و معتدی گردد و ایران مسلمانان که در دست ایشان باشد بدون حکم قاضی و شود
عدول گرفته نشود پس مردم عیبی ندیدند نضر بن سیار را بر قبول این شرایط و در حق
وی سخنان گفتند نضر گفت ای برادران من مغدوم بر قبول این صلح زیرا که اگر
شما شوکتی عدت این را بمانند که من معاینه کرده ام میدیدید البته رضی
میشدید و کار نمیکردید پس کیفیت مصالحه را مع اکثر ایلی به شما عرض کرد
نوشت هشام مطلع شده اجابت فرمود و در سنه یکصد و بیست و چهار
سلیمان بن هشام بغزاه روم رفت و با ملک و مایون نام ملاتی شد و مل
و غارت نمود و ایران و غنایم بسیار بدست آورد و در سنه یکصد و بیست و پنج
هشام بن عبدالمملک وفات یافت و ولید بن یزید بن عبدالمملک خلافت
نشست و نضر بن سیار را با یالت خراسان قرار داد بعد از آن بین او و اهل
فتنه و محاربه و اقصه و ولید بن یزید در سنه بیست و شش کشته شد و یزید بن
ولید بن عبدالمملک خلافت نشست و بعد از شش ماه وفات یافت برادرش ابراهیم بن ولید
خلیفه شد و بعد از هفتاد و یک روز خلع گردید و مروان بن محمد در سنه یکصد و بیست و هفت
و نضر بن سیار را با یالت خراسان قرار نمود و مدت پنج سال و دو ماه خلافت کرد و بعد
در مابین او و بنی لهاس فتنه و خون ریزی ظهور آمد تا اینکه کشته شد و در سنه یکصد و سی و هشت
و دو سال عمر داشت بعد از آن بر پادشاه دولت عباسیه و تفصیل این سخنان در تواریخ مذکور
و لیکن مقصود ما بیان فتوحات اسلامی است فقط و در نیت قطع شد جهاد با کفار و در سنه
فتوحات عظیمه بین مسلمانان در هر قطر و اقلیم

بغزای خیره صقلیه رفت و غنایم و سبا یا گرفت و در سنه سی و شش سجاج ذفات شد و در سنه
منصور خلیفه شد و در سنه سی و هفت با مسلم خراسانی کشته شد و ایالت خراسان بخالد بن برمکی
و علی مفضول گردید و در سنه یکصد و سی و هشت اقسطنطین ملک روم بطرف بلاد اسلام خروج کرده در
مطیبه آمد و بقبر و غلبه متصرف شد و قتل تاراج نموده دیوار مطیبه او بران کرد و متعلقه ززاری
مطیبه را عفو فرمود منصور عباس بن محمد بن علی بن محمد بن عباس که برادرش بود با صالح بن علی
بن علی مصاحبت عیش عظمی مطیبه فرستاد ایشان بمطیبه رسید و محروبه را آباد کردند و شهر مطیبه را
بجالت صلی رسانیدند بعد در سنه یکصد و سی و نه از درجهت بعزاز روم رفتند و در ارض روم
دخا شدند و ام عیسی و لبانیه که خوهرن صالح بودند درین غزوه هم آدشتند زیرا که با خود نذر کرده
بودند که اگر ملکیت نبی امیه را ایل کردنی بسپارند مجاهده میکنیم و نیز حفص بن خطله از درجهت
مطیبه بعزاز روم رفت و بعد بنیسان بن منصور و ملک روم ندیده داد و کشتند و کشتند و غیره
از دست روم خلاص گردیدند و قالیقلا را بنیاد تعمیر فرمود و در آنجا امباساکن شان دعوت داد
و لشکر عظیمی از سبیل خیره بجایت حفاظت قالیقلا تعیین نموده مقیم گردید و بعد ازین بار و مسان
مثل و حرب واقع نشد تا سنه یکصد و چهل و شش زیرا که منصور مشغول بود بقتله تا که واقع شد
و بنی عبید بن حسن بن حنی بن علی بن بهایلب فرصت نیافت بر آجیاد کفار و بعضی گویند حسن
بن خطبه با عبد الوان بن ابراهیم امام در سنه چهل و بعزاز روم رفت و قسطنطین ملک روم با صدها
کس بمقابله ایشان برآمد چون به حجاج رسید کثرت مسلمانان امشاید کرده نادم شده بر
و بعد ازین دیگر غزوه واقع نشد تا چهل و شش و لکن در نیت و اتفاقا حجاج با بسیار در خراسان
بوقوع آمد زود است که بیان شود - در سنه یکصد و سی و نه عبد الرحمن بن معاویه بن هشام
بن عبد الملک اندلس رفت و متعلقه شد آنرا و اندلس از ولایت تصرف بنی عباس بر آمد و قنده
عبد الرحمن مراندلس را طولانی است - مختص این بود که چون ولایت عباسیه برپا از نبی امیه
بر کس بدست ایشان می افتاد می کشتند و از افاق و طرف بنی امیه را تخمس می نمودند عبد الرحمن
ذکور از خوف عباسیه پنهان شد میرفت تا باندلس رسید و در آنجا از عمان بنی امیه موالی
بسیار بودند و اعانت کردند او را تا بعد از حجاج با و مقاتلات شدید اندلس را از دست
عمال بنی عباس انتزاع کرده استقلال یافت ملک اندلس بعد از وی ولاد او اندلس را کشته
و دخول و تصرف می برد اندلس در زمان منصور خلیفه عباسی بود و منصور از معالجه او تعجب میکرد و
صقر قریش می نامید و رحمت با کشید که اندلس را از تصرف او برود کند مکن نیافت و اندر نیاید
سخن در این است قصه را بطوله در کتاب تاریخ اندلس ملخص از نفع الطیب نقل نمودیم و چون کار
سلطنتش قمر یافت و دولتش ممکن شد از بعضی معاوین خود شنید که در خفیه میگفت که این

صحت این
قد حکایت بنی بنیله
در سنه سی و هفت
آن است که چون کربلا
جوان مردان صبی از دیده
قلعه دیده با در حقا که کرده
از آن در غصه سازان اسیدند
چچیان
اصد نام

مغنی
تاریخ حجاج که در
بسیار بود

شد و حرب طول کشید خازم بن خزینه در مقاله کوشش از یاد نمود تا طبرستان با فتح
 کرد از اهل طبرستان خلق کثیری رگشت و اسپهبد فرار نموده در قلعه پناه برد و از دست
 امان خواست مشروط باینکه قلعه بار با جمیع ذخایر و دفا این تسلیم مسلمانان کند عهد
 بمنصو صورت حال عرض کرد و سبب امتنع بمقتدا نیکه از طرف منصور آمده بودند تسلیم
 کرده فرستاد و اسپهبد در شهرهای جیلان که از مملکت میلم بود داخل گردید و دخترش
 بدست مسلمانان اسیر گردید بعد از آن لشکر مسلمانان قصد بلاد مصمغان کردند خراسان
 بروی ظفر یافتند و به حیره ظفر یافتند که ام منصور بن مهدی نیز درین موقع گرفتار شد
 و در سنه یکصد و چهل و دو عیینه بن موسی که عامل سنده بود از اطاعت منصور
 سرکشید منصور عمر بن ابی حفص را در سنده و سنده عامل گردانید وی بعد از غزوه
 و مقاله عظیم بر بلاد سنده و سنده مستولی شد.

ذکر شکستن اسپهبد عهد مسلمانان را

در سال یکصد و چهل و دو اسپهبد معاویه که فیما بین او و مسلمانان شده بود نقض نکست نمود قتل
 کرد مسلمانانی را که به بلاد وی بودند چون خیر منصور خلیفه رسید موکلا خود را ابی الحصیب
 و خازم بن خزیمه و روح بن حاتم را بر سر وی فرستاد ایشان دیرادر قلعه او
 محاصره نمودند و مدت مدید محاصره استمرار یافت آخر الامرا ابوالخصیب
 در بیابان جلیتی نمود و با یاران خود گفت که در نظر مردمان مرا ضرب و تحقیر کنید
 و سروریش مرا بترشید و از نزد خود برانید چون بفرموده او عمل کردند
 وی باحالتی منکر خود را با اسپهبد رسانید و بنیاد تظلم نمود که اصحاب من در حق من
 بدگمان شده اند و مراد باطن از هوا خواهان و طرف داران تو هستند
 و با من چنان تحقیر و سوء معاملت نمودند و حقیقتاً من از دوستان
 و وفاداران تو ام و عنقریب بمکافات عمل ایشان ترا بر عورات
 و خسل با عکرا ایشان دلیل خواهم شد اسپهبد بسنجان
 چسبید و لغزبیش از راه رفت و پیرا از خواص خود گردانید و با وی
 لطف و مرحمت نمود و قلعه ایشان را در وی بود از سنگ به نهادن
 کردن سنگ قلعه باز و بسته میگردد و اشخاص معتدرا بر دروازه قلعه مؤکل
 داشت که با جازات ایشان بسته و گشاده می شد و بعد از آن که
 عقاد وی به ابی الحصیب داشت شد دیرا بر دروازه مؤکل گردانید
 چون ابی الحصیب برگشاد و بستن باب قلعه عمارت یافت مکتوبی

بخازم و روح و یاران حج و نوشت که اینک حلیت من بود من شد و کلید دروازه قلعه را مالک شد
 در فلان شب دروازه را باز خواهم گذاشت و شما داخل شهر شوید بعد مکتوب را در سبمی محمد و به یاد
 انداخت ایشان و شب عود بشهر هجوم کردند و مردان جنگی را که در قلعه بودند کشتند و اطفال و نسوان
 اسیر کردند و اسکالام ابوایم بن محمدی بدست شان اسیر شد و اسپهبد از غایت اضطراب خمد را از
 داده هلاک گردانید.

ذکر نقض عهد نمودن ملیم

در سال یکصد و چهل سه اهل ملیم نقض عهد کردند و بمقابله مسلمانان فتنه برانگیختند و کشتند از مسلمانان کشتن
 اسیر بزرگ چون خیر منصور رسید مردم را بقفال ملیم تخریب کرده ترغیب نمود پس رفتند مسلمانان و
 مقابله کردند با ایشان با اینکه آنها در سنه یکصد و چهل چهار ذی قعدة مطیع گردانیدند و در سال یکصد و
 چهل پنج منصور خلیفه بغداد را بنا نمود و در سال یکصد و چهل و شش شغال بود بغداد و از امقر خلافت
 گردانید و در همین سال ترک غزوه با سب اب حردج کردند و از مسلمانان یکبار غزوه کردند و جماعت کثیر
 کشته و در همین سال حضرت خلیفه هرازی در میان رفت و مالک بن خلدان حقیقی نیز در میان غرامت
 و غنایم کثیره دستیا سب کرد و در سال یکصد و چهل و هفت استرخان خوانده می باشد از ترکان
 حاجی از مینه خروج نموده غارت کردند و خلق کثیر از مسلمانان اسیر گردید ترکان در تقایس و آمدند منصور
 خلیفه جبرائیل بن محی و حرب بن عبداله را با جنودی کثیر بحار به شان فرستاد چون بمقاومت شروع نمود
 جبرائیل بهر میت خورد و حرب بن عبداله کشته شد و از یاران ایشان خلق بسیار کشته گردید و در سال
 یکصد و چهل و نه عباس بن محمد با حسن بن محمد بن شیبان در ارض روم بغزای کفار رفت و بعد از آن
 داخل صاحب اندلس آزاد کرد و خود که بدر نام داشت بطرف دشمن برای جهاد فرستاد وی رفت
 و از کفار افتد جزیره نموده سالم و غنایم مراجعت کرد.

ذکر خروج استاد سید

در سال یکصد و پنجاه شخصی بود که دیر استاد سید میگفتند و او جدا داری امون بود و گویند خود
 بنوست کرد و با فسون و نیز سخات خود مردمان خراسان را گمراه نمود و با شاعیه فتوح مجور
 را غلب بود در این سال امانی و سکنه هرات با بغیس و سیستان و غیره نواح خراسان قریب سه
 صد هزار مرد جنگی حشر نمود و نامه بلاد خراسان امتصرف شد تا رسید بالشکر ابنوه مرو
 و چون اهل مرو و دواز رسیدن او وقوف یافتند با اجتم مروزی که سر کرده در پیش شان
 بود بجلوگیری مقابله شان پیش آمدند و با یکدیگر قتال سخت کردند اخر الام اجتم با بسیاری از اصحاب
 خود کشته شدند و زمامداران لشکری هر میت خوردند و چون خبر بهر میت و قتل اجتم منصور خلیفه به
 رازان رسید خازم بن خزیمه را نزد مهدی سپرد خود فرستاد تا صورت واقعه با او گوید و آنچه پسندید

از آن دستار دولت
 اصفهان در این

دارد مهدی بعد از وقوف یافتن خازم را متکفل مجار به استاد حسین گردانیده و پیرا برپاست عسکر
 مقرر گرد و جماعت کثیر را از منصبه ارباب سپاهیان بویار نمود خازم با لشکر ابنوه که دوازده هزار مرد جنگی
 بود و بست و هزار مرد از بهریمت خود دگان سابقه بودند برای مجار به روان شدند از بهریمت خود
 شش هزار مرد و اشخاب نمود و همراه فوج لاهقه خود مقدمه گردانید و باقی داد عقب برای سواد و کشت
 لشکر تعیین نمود و لو از ابدست ز برقان داد و از راه مکر و خداع لاهرا از کیموضع بدیکر موضع نقل و از
 خندق این خندق گذشت تا لشکر استغرق و قطعه قطعه گردانید خازم عذر او را دریاخته در کیموضع
 با اصحاب خود نزول فرمود و اطراف خود را خندق عظیم حفر نموده و چهار مدخل ای او قرار داد
 و در هر مدخلی هزار نفر از اصحاب خود مقرر کرد تا دشمنان را ندانند که لشکر استاد حسین با این کلند و دیگر
 از در بندیکه بکار برین مسلم دیگر اصحاب میخواست میکردند بهجوم تمام درآمدند و اصحاب بکار داشت
 دادند بکار خود را بدر خندق انداختند اگر که ای مسلمانان شرم دارید ازین که از طرف با مسلمانان
 و البته باید که ضبط کنید طرف خود را پنجاه از اهل اقوام وی با او موافقت کردند و حمله می شدی بر ده تا دشمنان
 از در بجه در اندند بعد ازین دی از اصحاب استاد حسین نام او حریش می ذبی ای صاحب تدبیر قوم خود بود
 متوجه در بند که خازم آنجا بود گردیده و حمله آورد خازم چون جلادت او و دیگر اصحابش را دید از راه پناه
 در آمده با هشتمین شعبه که در مینه لشکر بود خیر فرستاد که تو با نفرهای خود از در بندیکه بکار برین مسلم آنجا هست
 پیرون شو زیرا که کسانی که مقابل در بند میباشند از هجوم فارغ اند در صورتیکه ترادشمنان نمیستند از لشکر
 شده بسا فتنی بعد از جانب خلف دشمن متوجه لشکر باش و باید که چون رایات و اعلام شما از آن جانب
 نمودار شود بکار و اصحاب فی صدای خود در راه تکیه بلند نمایند و غلغله نمایند که اینک لشکر طخارستان
 مایان رسید و قبلاً نیز کفتگوی لشکر طخارستان در مابین شان بود هشتمین حسب الفرموده عمل فرموده و
 در قلب لشکر خود در آمده و حریش و اصحاب او را بقتال مشغول گردانید و بجعل و مصابره آنها غفلت
 میداد که ناگاه صدای اندک بلند شد و بکار و اصحاب فی او از نمودند که لشکر طخارستان آمد اصحاب
 بردشمنان حمله نمودند آنها را واپس کردند و اصحاب هشتمین رسیده ایشانرا به تیره ۴ و تیره ۵ زدند
 طرف میسه نهار حسین امداد کرده یکبار بردشمنان حمله کردند و شمشیر از نیام کشیده بقتال
 افتادند و بفرصت قلیل اعدا را بهریمت دادند و از دشمنان هفتاد هزار نفر کشته شد و چهارده هزار اسیر
 گردید و استاد حسین با جمع قلیل فرار کرده در کوه پناه برد خازم اسیر را کشت و با مسلمانان اطراف
 استاد حسین محاصره کرد درین اثنا ابو عون و عمرو بن مسلم با اهل طخارستان رسیدند و استاد حسین
 شک آمده نزول فرمود و قرار داد که هر چه ابو عون در باره من حکم کند قبول دارم ابو عون حکم کرد که
 استاد حسین با سپران اقوام وی قید شوند و دیگر اصحاب فی که سی هزار کس بودند از آن آره شود
 خازم حکم او را نفاذ داد و برلمان داده شده کان خلعت و نفعت بخشید و قصه را به مهدی نوشت

عهدی منصور حالت قنبر را اطلاع داد و بدین سینه مهدی از خراسان اجبت فرموده اهل بیت
 او از شام و بصره و کوفه استقبال کردند و تهنیت فرمودند و مهدی هر یک را اصله و جایزه بخشید
 و منصور نیز موافقت کرده هر یک البطریق مخصوص گردانید و بنا ساخت از برای وی مصافحه را که هر
 در شام و نیز نام محله ایست در بغداد و در این سال عبدالوهاب بن ابراهیم امام بن محمد بن علی غزالی را
 و در سال یکصد و پنجاه و دو عادل گردید سحر اسطبل حمید بن محطبه از طرف منصور غزالی را که اهل کربلا
 و در این سال ایضا غزالی را که در میان عبدالوهاب مکرور در سال یکصد و پنجاه و سه معیوف بن یحیی غزالی
 رفت چون بقلعه از قلاع روم رسید برایشان شیخ دو اسیر گردانید هر کرا در قلعه بود و بعد از آن قصد
 کرد لاذقیه کرباب و اسیر کرد از اهل آنجا شش هزار نفر را غیر از مردان بالغ و در سال یکصد و پنجاه و چهار
 زفر بن عاصم طالی غزالی روم رفت و رسید تالش در سال یکصد و پنجاه و پنج یزید بن اسید اسلمی غزالی
 روم رفت ملک روم ناچار شده با منصور مصالحه نموده و در سنه پنجاه و ششم زفر مذکور بجهد اهل روم
 رفت و در سال پنجاه و هفتم یزید بن رشید غزالی اهل روم رفت و غنیمت بسیار گرفت و اسیر نمود
 و در سنه یکصد و پنجاه و هشت منصور خلیفه وفات شد و مسلمانان پیروی محمد مهدی بویت کردند
 و معیوف بن یحیی را غزالی روم فرستادند چون بدر بنجد (حد) ت که نام شهر است در روم
 رسیدند طالی شدند با دشمنان قتال سخت کردند و بالاخره متار که نمودند و در سال یکصد و پنجاه و نه
 عباس بن محمد با اهل رومیه غزالی و چون رسیدند در انقره قتال کردند و فتح نمودند مدینه الروم
 و مطموره را و باز گشتند سالم و فاقم و بمسلمانان مصیبتی نرسید.

ذکر فتح مدینه بار شد از بلاد هند

فتح بار بدر سنه یکصد و شصت و شصت و شصت واقع شد قصه او چنان بود که فرستاد مهدی خلیفه در سنه پنجاه و هفتم
 لشکر بزرگ از راه دریای سمست بلاد هند و امیر گردانید برایشان عبد الملک بن بشام مسمعی را و لشکر
 او جماعت کثیر بودند از سپاهیان ایلیجاریان با ایشان بود بیع بن صبح پس رفتند تا نزول کردند
 بدر و از شهر بار بد و محاصره نمودند شهر را از جمیع اطراف ترغیب و تحریص کردند مسلمانان
 یکدیگر را بر جهاد و ثبات قدم سخت گرفتند بر اهل شهر و بند نمودند راه آمد و رفت خود که ولو از راه
 را تا بالاخره فتح نمودند و غلبه تمام در آمدند شهر را از هر طرف تا اینکه مضطرب شدند اهل شهر
 و پناه جسته بستی که از برایشان میبود پس حشد او را مسلمانان تا اینکه رسید اثر احتراق بدشمنان
 و سوخت جمع کثیر از ایشان گشته شدند بر خج است لا و ان اسلام را از مسلمانان از دست
 چند نفر کم یا زیاد بدجه شهادت فایز شدند مال و غنیمت زیادی دستیاب شان شد و در شصت
 جهاد کرد بانصاری روم شامه بن علس از طرف مهدی خلیفه رغا نمود در این سنه عمر بن عباس ختمی بر
 کنار بحر شلم و در سنه شصت و یکم شامه بن لید غزالی روم رفت و در میان این عروه شستاد هزار

حدیث قلند کاتب است
 ملکی شکر است که در این کتاب
 انقاره با شکر است که در این کتاب
 مطموره شهر است که در این کتاب
 نامی که شکر است
 بار شد شهر است که در این کتاب

مرد جنگی بودند و قتال طرفین در مدینه واقع شد پس آمد نامه قهر و عرش او کشت خلقی کثیر از لشکر
 و اسیر گردانید و بعد در عرش آمده محاصره نمود آنها را و مقاتله شدیدی واقع شد بین یقین تا اینکه کشته
 خلق بسیاری از مسلمانان در لشکر اسلام در محاصره عرش عیسی بن علی بود و نصیرا بطرف حجاز
 غزوات تمام ماند و چون خبر بمهدی رسید از ناکامی مسلمانان بسیار دلشکسته و اندوهگین گشت علی بن
 لشکر نمود از برای قتال و میان ایشان انشاء الله تعالی محقریب ذکر خواهد کرد در سنه شصت و بیرون شد
 رو میان بطرف شهر حدت و خواب گردانیدند دیوار شهر را و بعد درین سال حسن بن محبوبه با دست و پا
 مرد جنگی غیر از الحاربان بخرا و نصاری و مرفت چون به آذربایجان رسید بعضی از بلاد نصاری را سوخته
 و خواب نمود و هر قلعه را که فتح مینمود جمع کثیر از انصاری شکست میداد مسلمانان از رخ زده سالم
 و غانم بارش شدند و درین سال آمد بن اسید سلمی از ناحیه قالی قلا بفرارفت از برای می سه قلعه از قلاع
 کفار فتح شد و اسیر گرفت از ایشان .

ذکر غزای مهدی با نصاری روم

در سنه یکصد و شصت هجری بمهدی خلیفه برای قتال روم و بیرون شد با جمعی کثیر از لشکرهای خود
 و غیر هم در قریه برزان جمع شده و از آنجا حرکت نمود پس خود موسی هادی را به بغداد خلیفه نمود
 موسی هادی در آنوقت بن پست سالیکی بود و با خود برد بارون از رشید پس و یک خود را وی بفرستاد
 بود با لشکر بآن خود از راه موصل و جزیره اندر بای فرات گذر نموده رسید کلب و آنجا اقامت نمود
 و در آنجا و جماعتی از زناد قبایع تجاری که اهل بی بی شده بودند پیش مان داد تا ایشان از هر گوشه
 و کنار دستیا بکرده حاضر نمودند و کشتایشان را باره نمود کتب نمیدانند اینها را چون از هم
 خارج شدند سفر کرد از حلقه به ای سپر خود با لشکر کثیری از در بگذشته به حجاز اقامت نمود
 پس خود را همراه لشکر فرستاد لشکر بآن در قلعه سالتوزول نموده مدت هشتاد و هشت روز میام
 کردند و بجهت یار برای برانی و کندن آن لقب نمودند اخرا لامر خدا تعالی قلعه را بر ایشان فتح نمود کفار آن
 خواستند در این غزوه فتوحات بسیار مسلمانان را حاصل شده بوطن می و فتح و ظفر باز گشتند و مهدی
 در حین لجهت یارت پست المقدس رفت و در سال یکصد و شصت و چهار عبد الکریم بن عبد الحمید بن
 زید بن خطاب از در کتب حدت بفرارفت به نکی از سرنگان نصاری مینامیل نام با خود هزار مرد جنگی بگلو
 گیری مسلمانان آمدند چون عبد الکریم بسیاری عد و کفار و قوت شوکت نشان از دریافت کرد از
 ایشان شده و مردم را از جهاد منع گردانید و فرمان بازگشتن داد چون خبر بمهدی رسید حکم کرد تا عبد
 بکشند لکن بعضی از ارکان و لشکر شفاعت پیش آمدند از خوش گذشتن هجرت نمود و بعد درین سال
 اموی که حاکم اندلس بود بجهاد بلاد فرنگ غارت نمود اموالشان را و اسیر نمود بسیاری را از
 ایشان به قلعه رسید فتح کرد شهر فکیه را و حسراب کرد قلعه های که در آن ناحیه بود و رفت به سمت

ذکر غزای مهدی با نصاری روم
 در سنه یکصد و شصت هجری بمهدی خلیفه برای قتال روم و بیرون شد با جمعی کثیر از لشکرهای خود
 و غیر هم در قریه برزان جمع شده و از آنجا حرکت نمود پس خود موسی هادی را به بغداد خلیفه نمود
 موسی هادی در آنوقت بن پست سالیکی بود و با خود برد بارون از رشید پس و یک خود را وی بفرستاد
 بود با لشکر بآن خود از راه موصل و جزیره اندر بای فرات گذر نموده رسید کلب و آنجا اقامت نمود
 و در آنجا و جماعتی از زناد قبایع تجاری که اهل بی بی شده بودند پیش مان داد تا ایشان از هر گوشه
 و کنار دستیا بکرده حاضر نمودند و کشتایشان را باره نمود کتب نمیدانند اینها را چون از هم
 خارج شدند سفر کرد از حلقه به ای سپر خود با لشکر کثیری از در بگذشته به حجاز اقامت نمود
 پس خود را همراه لشکر فرستاد لشکر بآن در قلعه سالتوزول نموده مدت هشتاد و هشت روز میام
 کردند و بجهت یار برای برانی و کندن آن لقب نمودند اخرا لامر خدا تعالی قلعه را بر ایشان فتح نمود کفار آن
 خواستند در این غزوه فتوحات بسیار مسلمانان را حاصل شده بوطن می و فتح و ظفر باز گشتند و مهدی
 در حین لجهت یارت پست المقدس رفت و در سال یکصد و شصت و چهار عبد الکریم بن عبد الحمید بن
 زید بن خطاب از در کتب حدت بفرارفت به نکی از سرنگان نصاری مینامیل نام با خود هزار مرد جنگی بگلو
 گیری مسلمانان آمدند چون عبد الکریم بسیاری عد و کفار و قوت شوکت نشان از دریافت کرد از
 ایشان شده و مردم را از جهاد منع گردانید و فرمان بازگشتن داد چون خبر بمهدی رسید حکم کرد تا عبد
 بکشند لکن بعضی از ارکان و لشکر شفاعت پیش آمدند از خوش گذشتن هجرت نمود و بعد درین سال
 اموی که حاکم اندلس بود بجهاد بلاد فرنگ غارت نمود اموالشان را و اسیر نمود بسیاری را از
 ایشان به قلعه رسید فتح کرد شهر فکیه را و حسراب کرد قلعه های که در آن ناحیه بود و رفت به سمت

شماره

بشکست و اقامت فرمود به قلعه شین اقرع و بعد از چندی فتح نمود قلعه را بعد از آن بقتل اهل آن و تون بن
اطلال تخمیر عسکر نمود لشکر لغش قلعه بلاد تون را محاصره نمودند اهل قلعه تنگ آمده پناه بکوه بردند و جنگ
واقع شد بین مسلمانان کفار اهل اسلام مسلمانان غالب آمدند اهل آن قلعه را مالک شدند و حصار
نمودند قلعه را و باز گشتند بوطن های خود.

ذکر غزوه هارون الرشید بانصار روم

در سال یکصد و شصت همدی خلیفه سپهر خود هارون الرشید را بانو محمد ابرو نه صد و نود سه نفر مردی
بغزای روم فرستاد لشکر مسلمانان بلاد روم را داخل کرد دیده بان قیطا که امیر الامراء روم بود ملاقی
شدند چون لشکر تال را فروخته شد قیطا لشکر خود بر آمده مبارز طلب کرد و بزرگترین پیشانی
و لشکر اسلام بر آمده به مبارزه پیش رفت بطلب با هم و بخت بزرگین کرده شمشیر بر فرس زده بلاکش
گردانید چون رومیان امیر الامراء خود را گشته دیدند یکبارگی شکست خوردند و مسلمانان بر سر
روم غالب آمدند و تقیب ایشان کرده تا رسیدند به نزد دستق نام که سرحد دار بلاد روم میان
بود دستق یکصد و نود سه هزار و چهار صد و پنجاه دینار و دو صد و دوازده کعبه
هزار و شصت در هم برای مسلمانان تسلیم کرد و هارون الرشید بلاد روم را اسیر نمود
تا رسید بخلیج قسطنیه و در آن وقت ابون نام پادشاه روم مرده بود و لیسر صغیر از وی مانده
بود و میان زلش غطسه نام را به پادشاهی گرفتند و او تاب مقاومت لشکر اسلام نداشت
از هارون الرشید استدعای مصالحه کرد هارون نیز در موقع محوف و مدخلی ضیق بالشکریان خود قانع
بود احتیاط نموده بمصالحه راضی شد مشروطه باینکه لشکر روم در هر سالی هفتاد هزار دینار بامیر المومنین
تسلیم کند و در طریق مراجعت هارون لشکر اسلام راه نمایند که کان بازاری برای آسانی عبور اهل
اسلام مقرر فرماید و چون مهم صلح بین استکلام یافت هارون الرشید قصد مراجعت نمود
و با غنائم بسیار عازم دار الخلافه شد و مقدار غنائم چهار و شصت و چهل و سه نفر اسیر مرد و
هزار اسب و شتر باجهاز و اسباب بودند آنچه بزرگ کرده بودند از اشتر و گوسفند پیش از صلح صد هزار
بود و از رومیان تا حین انعقاد صلح پنجاه و چهار هزار کشته شدند و از اسیران نیز دو هزار
نود کس را کشتند و مدت بقای صلح الی سه سال طول کشید و در سنه یکصد و شصت
هشت و دو میان آغاز شکستن عهد نمودند علی بن سلیمان که در حبزیره و قنسیرین
حاکم بود بزرگترین بدر بن بطلال را با لشکر ابنوه بقتال روم فرستاد و مقاتله نمود
ظفر یافتند و غنیمت آوردند و در سنه یکصد و شصت و نهم همدی سونات نیت
مسلمانان سپهرش موسی هادی را بخلافت پذیرفتند و در سنه یکصد و شصت و نهم همدی
بر یکی از طریق راهب بغزای روم رفت و در میان شیرانه سیدن اعیوف با امیر لشکر خود در شهر

کتابت در سنه ۱۱۰۰
کتابت در سنه ۱۱۰۰
کتابت در سنه ۱۱۰۰

حدیثه درآمدند و حاکم و اهل شهر حدیثه رو بگریز آورده فرار را برقرار اختیار کردند و شهر حدیثه در دست
 رومیان ماند تا اینکه رسید یعقوب در بلده اشته بار و میان مقاتله کرده بعضی اگشت بعضی اسیر
 گردانید و غنیمت کثیر بدست آوردند و در سنه یکصد و هفتاد و هفتاد وفات یافت مسلمانان به
 برادرش مروان الرشید رحمه الله علیه بیعت نمودند مدت خلافت وی تا سنه یکصد و نود و سه
 یافت و در مدت بیست و سه سال خلافت خود یک سال برای مناسک حج هجرت یکسال
 عزای کفار مشغول بود و در سنه یکصد و هفتاد و یک عبد الرحمن بن معاویه بن هشام که پادشاه
 اندلس بود و خواستند بیعت و مدت سی سال پادشاهی کرده بعد از وفات وی سی سال
 برار که سلطنت داشت در سنه یکصد و هفتاد و چهار عبد الملک بن صالح هاشمی از طرف
 جامعه کثیر مسلمانان بمکه رفت و نیز در سنه یکصد و هفتاد و پنج عبد الرحمن بن عبد الملک مذکور
 بار و میان مقاتله شدید نمود و او هم در این سال هشام بن عبد الرحمن ملک
 اندلس بجای فرنگ رفت و قصد داشت مدینه البته و فتوح را تا آنکه
 طاقی شد با دشمنان و با یکدیگر مدت مدیدی مقاتله کردند و از دشمنان
 پشته ها کشته گردید و مسلمانان فتح کشته بر اعدا طفر یافتند و در سنه بعد از این عبد الملک
 بن عبد الواحد نیز عزای فرنگ رفت از مقاله و محاربه مثل آنچه عبد الرحمن کرد
 بود بمکه آورد و نیز در سنه یکصد و هفتاد و هفت عبد الملک مذکور با لشکر انبویه
 بلاد فرنگ در آمده رفت تا رسیدند شهر اریونته و جزده او این دو موضع حاصیه و پناه جای
 فرنگیان بودند مسلمانان دان کاری شانرا گشتند دیوار و برجهای قلعه بسرند را ویران
 نمودند تا آنکه مشرف بر فتح قلعه مذکور شدند بعد از کامیابی غنیمت بلدی اریونته نمودند
 و در آنجا تیر دست قتل و غارت دراز کردند و هدم جمع کفار را حسب آنچه او شمرعی
 داشتند دیگر بلاد فرنگ را داخل شده پایمال گردانیدند تمام زمین بر طانیه را تا
 چند ماه در حصون قلاع شان کارزار میکردند و سراب و ویران می ساختند
 و دیار شان تا بتوفیق الهی اهلک فرنگ را نموده با فزونی سلاح و غنائم بی حساب لبت
 کردند و فرنگیان شکستی سخت خوردند و پراکنده شدند در شکنا و مغاره و پناه بردند این غزوه
 مشهورترین غزوی مسلمین است بعد از غنیمت اربعه حساب و شمار میروند ما کفار فرنگ در
 فرنگ بعد از این سال مثل مغازه مذکوره نمودند در بلاد شان زابست و شوکت چیزی را نگذاشتند و خیمه
 عنهم و اسکنهم فی ارض الحجاز هشام رحمه الله علیه در سنه یکصد و هشتاد و هشتاد وفات یافت و بعد از وی
 حکم برگیر حکومت اندلس شد در سنه هشتاد و یکم مروان الرشید غزوه زمین دوم رفت و قلعه صفصا
 از بلاد روم فتح نمود و این غزوه نیز از غزوات شهیر مروان است و در این سال عبد الملک بن صالح بر ارض روم

ذکر غزوات

صفصا فتح شد
مکه فتح شد
بصره فتح شد
اصفهان فتح شد
اصطخر فتح شد

و شخص دیگر را که تقفور نام داشت به پادشاهی گرفتند چون تقفور به تخت سلطنت
 روم نشست به هارون الرشید مکتوبی نوشت به این عنوان که من تقفور ملک
 الروم الی هارون ملک عرب اما بعد ای هارون بدانکه قبل از من در روم
 ملکه بود که خود را چون سید و ترا چون رخ قرار داده بود و پیوسته اموال روم
 برای تو میفرستاد و باج و خراج میداد با وجود اینکه روم بایستی نظری بقوت و
 شوکت خود اضعاف آن اموال را از شما اخذ نمودی اما چون آن ملکه ضعف
 و حماقت نتوانی داشت قضیه بر عکس افتاد البته باید که بجز در رسیدن فرمان کن
 آنچه از اموال و امتعه روم میان اخذ نموده آید و مالک گشته آید و سپس برای تقفور
 و الاضک را آماده باشید فقط چون مکتوب وی به هارون رسید و ملاحظه کرد
 پیکار آتش غضب وی بحرکت آمد و دریای قهرش در طلائع شد چنانچه هیچکس از
 ندما و وزیران ویرایارای نظر کردن و حرف زدن نماند یکایک از مجلس بر گران شدند
 پس قلم و دوات خواست و بر شیت مکتوبش نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم
 من هارون امیر المومنین الی تقفور ملک الروم اما بعد ای نطفه کافره و ای سگ رومی
 رسید من هدایات تو و ملاحظه نمودم که غرور جوابت است که به بینی نه اینکه بشنوی
 فقط و مکتوب را بر سپیل استعمال بدست قاصد فرستاد و در آن روز شکر عظیم ترتیب
 داد و بنفس خود بالشکر خروج نمود تا رسید به قلعه و قتل عظیمی بین ایشان و روم میان واقع
 شد و مسلمانان فاتح شدند و عینت بسیاری بدست آوردند و بسیاری را از بلاد
 قرای شانز خراب نموده سوختند و تقفور از مقاومت عاجز شد و بمصالحت پیش آمد
 بر قرار نمود آنچه که اد کرده میشد از طرف روم میان بمسئله از باج و خراج در هر سال
 کجایی السابق و اجابت کردند متمسک او را چون مهم مصالحه قرار یافت هارون به بلاد
 خود مراجعت نمود و با عسکر اسلام به بلده رفته و اطمینان یافت تقفور از جهت
 شدن هوا و شدت زمستان از بازگشت لشکر اسلام ایمن شد غنم نمود و عهد خود
 شکسته نی باکی سفای پیش گشتند و در این اثنا خرقه عهد بمسلمانان رسید از خوف برودت
 و معاودت به بلاد کفار بچسبندت مگر و که به هارون اظهار نماید که مبادا فرمان بازگشت
 دهد و موجب تلف شان گردد عاقبت شاعری از شکریمان در نزد هارون ایپانی چند انشا کرد که بعضی از آنها
 است ما بوده نقض الی اعطیته تقفور فهدیه دائره البوارتدور بشیر امیر المومنین فانه فتح
 به اللطی کبر فتح یزید علی الفتوح پیومنا بالنصر فیه تو انک المنصور نرحمه و حاصل است شکست تقفور
 عهد که داده بودی لوی بین او میگردد دائره پلاک حشمت وقت باش ای امیر المومنین بنما که فتح بزرگ خداوند

مکتوب تقفور
 در زمین روم ۱۳

تو داده چنگ بر سایر فتوح زیادت دارد قصدا نموده و لوای منصور تو درین بختین نصرت است
 چون درون ایات از زبان شاعر شنید میتاب شد و از خواص خود پرسید که آیا
 نفقور خلیفه نقض عهد نموده گفته آری پس نصیب آورده علی الفوق قصدمراجعت کرد در
 و شداید بسیار خود را بارض روم رسانید و مدتی در آنجا اقامت نمود و مقابلهات عظیمه بین اهل یمن
 واقع شد قات نصرت و عون الهی مددگار و شفای قلوب مسلمانان حاصل گشت و آنچه مقصود
 و اراده ایشان بود بوقوع پیوست و سالم و غایب باز گشتند و در میان فرنگیان بدیاری اندک هجوم
 کردند و شهر قطیف را که به اندلس است از تصرف مسلمانان بیرون کردند عالم اندلس حکم نام تجرید عسکر نمود
 و سپهر خود را اسیر کرده کی عسکر نامزد فرمود و برای جهاد فرستاد و مسلمانان با فرنگیان طاعتی شدند و قتال
 تا اینکه شکست جمعیت شازاد بهریمت اند برخی را کشتند و برخی را اسیر نمودند و در سیه کینه شدند
 پشت ابراهیم بن جریر بن قبال و میان بفت بالشکر ابنوه داخل ارض روم شد و نفقور ملک روم
 بر آمد و صریح عظیم واقع گردید تا آنکه از در میان چهل هزار در هفتصد کشته شد و در سینه یکصد و هشتاد و سه
 واقع شد معاد صند در فدا پس در میان مسلمانان اسیران مسلمانان از دست و میان خلاص گردید
 تا اینکه یک نفر از مسلمانان بارض روم ماند.

اینکه در کتاب تاریخ مسلمانان در این
 صفایه شهرت بیرون
 مقصد است
 مقصد است بلفظ زبان نام
 مقصد است
 مقصد است

ذکر فتح مدینه هر قلعه و قبرس و غیره

در سال یکصد و نود و خلیفه درون الرشید با یک لشکر سی و چهار سپاه جدا و موقوف غیر از ایاری
 اتباع غزای روم بر آمده با ایهت و شوکت تمام هر قلعه را فتح نمود و بر دغم نصاری دم خراب
 ویران گردانید و داود بن عیسی با هفتاد هزار مرد جنگی فرستاد تا در ارض روم سیر نموده هر جا که دست
 خراب نماید و غارت کند خداوند از برای بی بلاد و نواحی کثیر را مفتوح ساخت و شهر اجیل بن معین
 بن آمده با عسکر خود قلعه صقالیه و دلسه را فتح نمود و پیرید بن مخلد بلاد صفصاف مقدونیه را فتح
 و حمید بن معیون رسوا حل شام و مصر عالم گردید و اهل جزیره قبرس عتد را که با مسلمانان کرده بودند شکست
 حمید مذکور به ترتیب لشکر امر فرمود و قبرس سید و ذکر در میدان مجاری بست از مردم و احران تقصیر نفرین با
 گردانید از اهل قبرس غده هزار کس او مراحت کرد و بارون الرشید بطوانه رفت آنجا نزول نمود و نفقور از
 محاربه و غلظت ایشان به تنگ آمد از راه عجزش آمده به درون الرشید بلج و حسراج فرستاد
 تا اینکه از سر خود چهار دینار و از فرزندان امیران ملک خود هر یک دو دینار جزیه تادیبه نمود
 مصالحه مینهم باین منظر قرار یافت در ایام محاربه هر قلعه دختری بود که ویران نفقور برای فرزند خود
 نامزد کرده بود اتفاقا بدست مسلمانان اسیر گردید و نفقور التماس نمود که مسلمانان منگوحه سیر را
 از اسارت رهایی دهند و در خلاصی او بر روم میان منت نهاد خلیفه متمسک او را مبنده و اشته
 وزن سپهرش را بوی سپرد و الحمد لله علی ذالک.

ذکر قتال فرنگیان به اندلس

در سنه یکصد و نود یک رزق شاه فرنگیان به اندلس تهنیه لشکر نموده جماعت های بسیار را با خود
 ساخته قصد محاصره شهر طرطوش را نمود چون خبر ساخته گوی معاهداری به حکم والی اندلس سید نور
 تحسین عسکر با نمود و سپهر خود عبد الرحمن السیر گردانید و بالشکران بجانب فرنگیان فرستاد عبد الرحمن
 خلفه کثیر از مسلمانان جمع نمود و از مردم ایلیاری نیز ایشان موافقت کردند تا اینکه قبل از رسیدن
 کفار به بلاد مسلمانان دست بردار ایشان غازیان خود را به بلاد ایشان رسانیدند و به ایشان طاق
 شدند و بین یقین مقاتله عظیمی واقع شد و حتی الوسع در محاربه کوشش نمودند و دقیقه مرغی نکذاشند
 آخر الامر خداوند فتح و نصرت ب مسلمانان عطا فرموده کفار بهزیمت نمودند قتل و اسارت بسیار
 از کفار واقع شده اموالشان بغارت رفت مسلمانان مظفر و منصور به بلاد خود مراجعت
 فرمودند و بعد درین سال یزید بن مخلد سپهری باده هزار کس از مسلمانان برای ارض اوم رفت
 و در میان بحار به پیش آمدند و در موقع شک مسلمانان را فریاد کردند یزید بن مخلد را باینجا نفر از مسلمانان
 کشید و باقی مسلمانان سلامت را غنیمت دانستند مراجعت کردند و بعد درین سال مروان الرشید
 فرمان داد به خراب کردن کلیسای نصاری در سرحدات حکم کرد اهل فرات تا در لباس سواری
 مخالف سبیت مسلمانان باشند و در سال یکصد و نود دو و طایفه خرمیه در اطراف آذربایجان
 شورش و نفی سلاب کردند مروان الرشید بعد از توقف عبدالبنی لک با ده
 هزار کس به محاربه ایشان جمع کرد و کشت جمعی را اسیر نموده مراجعت کرد و چون از آنجا
 بخدمت مروان الرشید رسانید مروان فرمان داد که اسیران بالغ کشته شوند و زنان کوچک
 بفرودند و بعد درین سال در میان خرمیه ثانیه اسیران واقع گردید و اسیران
 مسلمانان و هزار و پنجاه کس بودند مسلمانان بعد از ادای فدیة اسیران خود را بفرمودند
 و در سال یکصد و نود سه مروان الرشید وفات کرد مسلمانان سپهرش این الرشید را طایفه
 نموده بیعت کردند بعد از جلوس فی بقر خلافت مامون برادر بزرگ می راه مخالفت را
 گرفت و مقاتلات بزرگی در بین هر دو برادر واقع شد تا اینکه در سنه یکصد و نود و
 هشت این الرشید کشته گردید درین وقت مامون الرشید بخراسان بوده اهل خراسان
 با وی بیعت کردند بالشکر عظیمی و آنه عراق شده بعد از آنجا خلافت نشست.

ذکر غزوه در اندلس تا بلاد فرنگ

در سال سه و صد و صد و بیست و یک والی اندلس لشکر تیب داده عبد الکریم بن مغیث را که
 وزیر وی بود بامارت لشکر مقرر نمود وی بالشکر مسلمانان باشکوه تمام به بلاد فرنگ درآمد
 و در هر ناحیه که برسد خراب کرده غارت می نمود تا اینکه بسیاری از قلعه هایشان را ویران ساخت

کتاب طوطی نامه
 در بیان فتوحات اسلامی
 در سنه ۱۰۰۱

و فراین کثیر از کفار بدست مسلمانان افتاد چون پادشاه فرنگیان هجوم وازدهم مسلمانان
 مشاهده نمود خوف و رعبت دلش مستوی گشت بهر یک از ملوک طوائف اطراف
 مملکت خود مکتوبی مشتمل بر تقلب و استیلا ی مسلمین بگشت و از ایشان عدو نصرت خواجگان
 اقوام نصاری از مضمون مکتوب بی اطلاع یافتند غیرت آمده از جمیع اطراف جوانب مجتمع شدند
 بمقارنه مسلمین پیش آمدند و مدت چند روز محاربه و قتال بین فریقین واقع شد چون در مابین لشکر
 اسلام و کفار نهر عظیمی بود که عبور از آن دشواری نمود ازین سبب هم کامیابی مسلمانان مختل
 و هر مرتبه مسلمانان قصد عبور از نهر می نمودند کفار از دهام و هجوم میگردیدند و از عبور ایشان را
 مانع می شدند تا آخر الامر مسلمانان باندیشه کرده راه فریب و تخفیف کفار را بجای احب خدمت
 اختیار نموده فرار اختیار کردند چون مقداری از نهر پس پا شدند کفار بر عم شکست مسلمانان
 در عقبشان شتافتند از نهر گذشتند تا آنکه هیچ یک از ایشان در آن جانب نهر باقی نماندین
 حین مسلمانان فرصت را غنیمت دانستند بسیار بر کفار حمله آوردند و مقاتله عظیم واقع شد و کفار
 سست گردیده میدیدند که خود را از نهر آن جانب گذرانند و مسلمانان از بی ایشان در
 آمدند و شمشیر از نیام کشیده خود را در میان لشکر کفار انداختند و خلقی عظیم را از ایشان کشتند و
 برخی را اسیر نمودند و چند نفر از ملوک و رؤسای نصاری اسیر کردند از ایشان کسی نماند مگر آنکه
 از نهر عبور نموده خود را بان جانب کشیده بود بعد بهر میت خود در کان کفار در آن شب
 نهر جمع شدند و مسلمانان را عبور از نهر منع میکردند و مدت سیزده یوم مقاتله ایشان
 متبادی شده طول کشید آخر الامر باران شدیدی نازل شد و آب نهر افزون گشت
 و عبور فریقین از امکان برآمده محاربه دشوار گردید عبد الکریم مصلحت چنان دید
 که مراجعت فرماید با لشکر بان خود مشورت نمود مصلحت به بازگشتن دادند
 باغبانیم و دفاین بنویسار خود مراجعت نمودند و در سال دو صد و یکم در بلاد دیلم نقض
 عهد بوقوع آمد خلیفه مامون الرشید عبداله بن خرد از بهر آنکه حاکم طبرستان بود با جمعی
 کثیر بر سر اهل دیلم فرستاد وی با عساکر خود جبال طبرستان را فتح نمود و پادشاه دیلم
 اسیر گردانید و بخدمت خلیفه مامون الرشید فرستاد و در سال دو صد
 و شش حکم رحمته اله علیه که حاکم و فرمان فرمای اندلس بود وفات شد و
 پسرش عبد الرحمن اوسطه بامر حکومت قایم گشت و در این سال مسلمانان
 در بلاد افریقیه بقرای کفار یخزیره سردانیه رفتند و بعد از تلافی فریقین محاربه وقوع
 یافت و از فریقین کشته و مجروح بسیار شد و مسلمانان غنیمت با و نعمت با کثرت
 و به بلاد خود رجوع کردند و در سال دو صد و هشت عبد الرحمن بن حکم فرمانده اندلس

شکری را بجانب فرستاد و وزیر خود عبد الکریم بن عبد الواحد بن یحییٰ را امیر لشکر ساخت و وی بالشکر اسلام بعد از چند یوم به بلاد البیه و قلاع رسید و مسلمانان بلاد البیه را غارت کردند و برخی را سوختند و چند قلعه دیگر را نیز غارت کردند بعضی را فاتح شدند و بعضی را به ادای خراج اموال و اطلاق بندهای مسلمانان مصالحه نمودند با جمله درین غزوه اموال جلیله القدر را غنیمت گرفتند و اسیران و بندهای خود را از دست کفار رها نمودند و سالم و غانم به دیار خود مراجعت کردند در سال دو صد و ده عبد الرحمن بن حکم بسمت بلاد فرنگ لشکر فرستاد و پسر خود عبد الکریم بن بلنسی معروف بود سردار لشکر گردانید و او بعد از طی مسافت به بلاد دشمن در آمده غارت و اسارت نمود و در ماه ریح الاول به اعداء مقابله شد قتالی عظیم نمودند و قتل بسیاری از کفار بوقوع آمد در آخر بهر سمت خود روند برای مسلمانان فتوح عظیمی بود هم درین سال لشکرمان عبد الرحمن که بطرف حصن قلعه فرستاده شده بودند فاتح و مظفر شدند و در نیمه شهر رمضان غارت و غنیمت اموال کفار را نمودند و در سال دو صد و دوازده عبد الرحمن و باره بطرف بلاد فرنگ لشکری ترتیب داد چون به برشلونه و جرنده رسیدند باطل جرنده مقاتله کردند مدت دو ماه کشتن اسیر نمودن و خرابی نمودند بعد مظفر و غانم باز گشتند درین سال زیاده البیه بن ابراهیم بن عباس کرد از طرف مامون عامل بود لشکر از راه دریا بجزیره صقلیه فرستاد و اهل روم این جزیره را غلبه کرده بودند چون لشکر اسلام رسیدند بسیاری از جزیره را تصرف کردند و در میان قسطنطین ملک خود را به لشکرهای عظیم امداد و معاونت کردند و قلاع بسیار و مقاتلات عظیمی بین فریقین واقع شد و عاقبت مسلمانان نصرت یافتند و آنه و میان خلقی کثیر گشته

کردیدند. ذکر غزوه مامون الرشید باروم

در سال دو صد و پانزده مامون در عزم این سال عنان غنیمت نسبت به روم متوجه ساخت شهر طرسوس رسید و ازین جا در راه حمادی الاول بلاد روم در آمد و پسر وی عباس از طرف ططیه داخل گردید مامون حصن قره را محاصره نمود و قهر و غلبه آنرا مفتوح ساختند منهدم گردانید و بعضی کوهنیکل قره خود امان گشتند و بی فرمود و قبل ازین قلعه ماجده را فتح کردند و با شناسن را با چند تن بقلعه سندس فرستاد و ایشان بر قلعه دستگیر کرده بحضور رسانیدند و عیض بن عنبسه و جعفر خیاطر را نیز در حاکم قلعه فرستاد حاکم سمع و اطاعت که منقاد گردید مامون بسلامت فتح رجوع نمود و در سنه دو صد و شانزده مامون بطرف بلاد روم معاودت فرمود و سبب معاودت این بود که بادشاه روم کبیر از شنیدن نبرد از اهل طرسوس و مصیبتی گشته بود و ایشان

ذکر غزوه مامون الرشید باروم
ماجده در نیمه شهر رمضان
بن ۱۲۰

به مامون استغاثه نمود و بوزند و بعضی گویند سبب این بود که پادشاه روم مکتوبی بمامون ستاد بود و در صدر مکتوب اسم خود را تقدم داده بود چون ملاحظه کرد کتاب را آنجا نذر حرکت کرد چون با روم در ظل شد با نظیفو اقامت کرد و اول آن موضع بصره پیش آمدند بعد از آن به هر قلعه رفت مردم آنجا نیز مهاله کردند و معتصم برادر خود را با عسکر متوجه گردانید و بی قلعه را با مسموم از بلاد کفار مقتوح گردانید و یکی بن کتیرم را بطوانه فرستاد و او غارت و قتل و اجزاق بسیاری از اهل آن بلاد نمود و جمعی را اسیر گردانید و این اجابت نمود بعد از آن مامون یکسوم رفت و در روز آنجا اقامت نمود و از آنجا بدمشق شام و از شام بمصر رفت و در سنه دویصد و هفتاد و هجده معتصم بمصر آمد و در قلعه لؤلؤ مدت سه ماه و ده روز اقامت کرد و عیفت نامی ابامارت آنجا گذاشت و از حال لؤلؤ اهل لؤلؤ با عیفت غدر و فریب نمود و مدت شش روز اسیر نمود و بعد خلاصش کرد و ملک روم فرصت یافت با شکر از بزه عیفت را محاصره نمود مامون بحقیقت امر و قوت یافت بدو عیفت لشکر فرستاد اهل لؤلؤ چون قوت و عدت بسیار نامزد دیدند ناچار شده از عیفت امان خواستند و ملک روم نیز از راه بحر پیش آمده شخصی را برای طلب صلح نزد عیفت فرستاد هم صلح قرار یافت در سنه دویصد و هشتاد و هجده مامون خلیفه وفات یافت در این وقت در بلاد روم قریب بمندون بود جنازه و بر از آنجا بطرسوس رده و آنجا دفن کرد و بمضمون بحسبیتش معتصم برادر او را بخلاف وقت نشانند و درین سال بسیاری از سکنه حیان اهل بهدان و اصفهان و ماسبدان و غیر هم بدین و کیش در آن در آمدند و دین اسلام را گذاشته اجتماع در بهدان کردند معتصم از واقعه ایشان مطلع شد استحقاق این اسم بر مصعب را با لشکر عظیم بسروقت ایشان ستاد و اعمال بهدان ایشان ملائمت عظیمی بوقوع آمد و هزار کس از ایشان کشته شد و باقی به بلاد روم گریختند و حرمیه فرقه ایست از مجموع کس اعتقاد تناسخ ارواح دارند و کلان مادر و خواهر و دختر را مباح میشمارند و رئیس شان بابک حرمی است و معتصم را با این قوم حجاز را با و وقوع عظیم بوقوع آمد که در آن وقایع کتاب تطویل می انجامد و الله الهادی الی الرشاد .

ذکر خروج روم به بطبره

سال دویصد و بیست و یک پادشاه روم همدلاد مسلمانان کرد و با اهل بطبره و غیر روم فتنه عظیمی برپا نمود گویند با وی صد هزار مرد جنگی بود و بعضی اکثر نیز گفته اند و الله اعلم بهر تقدیر اهل بطبره مردان را تقبل نشان و اطفال و زنان را اسیر گردانید و بعد از آن اهل بطبره غیر از قلعه های سلیمان اهدت و غارت نمود و در نهایت مسلمانان اسیر گردانید و هر کس از مسلمانان بدست او می افتاد شکنجه می نمود و چشمهایشان را کور میکرد و کوشها و غنای ایشان را می غارت تا اینکه مسلمانان بغیر عام کردند و همه اهل شام و جزیره بمقتله ایشان خروج نمودند الا کس که اسلحه داشت در خانه ها مانده بود .

ذکر فتح عموره یعنی روم

چون پادشاه روم خروج کرد و مسلمانان بلای عظیمی اعدا شد که معتصم ازین واقعه و قوی یافت و لشکر بسیار بر وی گردانید و بزرگ نمود و خبر رسید بوی که زنی ناشی در دست و میان اسیر بود و از عااض نظر میسکفه و معتصم ازین قصه در غم آمده بر بلای پریشسته بود روی انطرف که میسکفت لپیک لپیک در حال از جای خواسته

ایح نظیفو معتصم را
 روم را فتح کرد
 کاتبین از صفات شریفان
 لؤلؤ و قتل و فریب
 در بهندان در بیست و یک
 که در خانه مانده بود
 در امجد
 زبطه و نوبت بیاید
 کثیر است از این
 کثیر است از این

بنا عموریه

بماند گفت که یا معشر المسلمین انظروا لغير المسلمين جمع آمدند و غیبت دوم نمودند تا عیان در لوتش گفتند که یا ایها
 عموریه بجز چشم نصاری است و از قسط طیبه اشرف و اغمید اندر گاه باید بقصد عموریه رویم ساختگی است
 بنائیم پس معتمد به تهیه اسباب بکوشید و اسلحه و قوای غیر معهوده ترتیب داده بشوکت تمام روانه شدند
 عسکر خود را سه فرقه گردانید و هر فرقه را از سمتی بارض روم فرستاد پس صاحب نمودند بلا در روم را و کشند
 خلق بسیار را و سوختند بناها را تا بافقوریه رسیده جمع کشند عموریه را محاصره کرده منجیق باغ نصب نمودند
 عموریه در غایت جهانت و حکمی بود ازین جهت فتح آن ک کشید حضرت شیخ محی الدین ابن عربی در کتاب سلوک
 فتح عموریه آورده که معتمد در سنه و صد و بیست سه در راه رمضان عموریه را فتح نمود و سبب فتح آن
 که شخصی آمده نزد معتمد ایستاد و گفت یا امیر المؤمنین در عموریه بودم کثیرکی ادیدم از مسلمین در غایت صیحت
 و سیرت و از اجل نساء دنیا در دست گیری اسیر بود و آن کبر بر روی می طپا پنجه میزد کثیرکی فریاد کرد
 مقصاه گیه گفت که اگر معتمد قدرت دارد بر اسب الملق خود بیاید و ترانصرت بد و از دست
 من بگذرد این گفت و بر زدن کثیرکی زیادت کرد معتمد بهم برآمد و گفت عموریه در کدام طرف است دم نشاند
 کرده گفتند این طرف است معتمد برخاسته در دو بانظرف نمود و گفت پس کجا ایتهای جاریه بد المعتمد قد اجاب
 این گفت و دوازده هزار الملق سوار بجهت و ترتیب داده قصد عموریه نمود و هم درین باب تمام طائی
 قضیه انشاء کرده که یک بیت از این این است

لست صوتا طیبا قد هزمت له ^{بیت جوادای آواز نازدها تحقیق رختی برای او} کاس الکری ^{جام طلا} و رضای المخرن ^{دو شیر کلاه نقره} عرب
 چون عموریه رسید سخت محاصره کرد و مدت زیادی گذشت و فتح عیسر نشد پس جمع نمود و منجنق را و
 استکشاف نمود ایشان گفتند ما امیر المؤمنین از اوضاع فلکی معلوم میشود که فتح این شهر حاصل
 کرد در ایام پختگی انگور و این معتمد از سخن ایشان غمناک شده مدت فتح را در از دیدن شبی بطرف
 سوسان در میان لشکر خود میگشت تا گاه بچشمه آهنگری رسید که برای ستوران نعل است
 و پیش روی می سپری بود اقرع و قبیح صورت و گریزی بدست داشت بر نعل میرد و
 علی بن موسی المعتمد معلمش گفت ای احمق چه میکنی و با امیر المؤمنین چه کار داری گفت ای است
 معتمد بسیار شخصی بی تدبیر است از مدت جنین شهر را محاصره دارد و فتح کرده نیت اند اگر
 صاحب امر سازد و اختیار دهد شب بوی نخواهد گذشت الا در شهر عموریه معتمد چون غلام
 شدند در تعب رفت و علی الصبح غلام را نزد خود طلبید گفت ای غلام یاد داری که در شب
 میگفتی گفت ای امیر معتمد سخن من حق است غیر از خیمه تو بهمه عسکر مرا و الی گردان پسین فتح
 گفت و الی کردم ترا آنچه میکنی بگو و خلقش بخشید و نعمت داد غلام از میان تیراندازان جماعتی را که
 بفرن تیراندازی هر بودند جدا کرد و در یک بدنه شهر استاد و بر روی بدنه از اول تا آخر خط سیاهی اند
 چوب مقدار سه شبر مینویس با جوانان گفت که هر کس از این خط تجاوز کند ستمش خطا بود و اگر درین خط

تیر ماه را به آتش گرم کرد و بدست جوانان داد و گفت بریند بسم الله اتفاقا آنچه از ساج بود بگردن تن
تیر ماه رسیدن عمارت بوی اشتعال کشید و پیکار پیروخت آن بدنه از اول تا آخر فرود افتاد و مردان
و جوانان در لادرا هر طرف دیدند و شمیرها کشیده بشهر تاخندند و هم در آن روز فتح نمودند و این واقعه قبل از
مدت بحدود منجمان بوقوع آمد و ابو تمام طائی در قصیده که به مدح معتمد انشاء کرده در این باب ذکر کرده.

السيف اصدق انباء من الكتب
غيمية صادقة تر حجب الهمم
بيض الصفاح والاسود الصعاب في
سجدي شميرها خفت نه سياهي كتمت
چون معتمد عموريه را فتح كرد مردير كه قصه جاريه را با دوي كشته بود طلب داشت و فرمود مرا ببرد آن جاريه بر كه
حديثي كردي پس همراه او نزد آن جاريه رفت با دوي گفت اي مستغينه آيا نصرت داد ترا معتمد
اجابت كرد يانه جاريه گفت شك اسديا امير المؤمنين از تو راضي شدم و تحقيق نصرت دادی مرا نصرت دادی
ترا خدا بعد از آن بخشيد مولى آن كنيك را با مال اسباب اى جاريه و آوردند مسلمانان اسيران و بنديان
بسيار و بخشيد بعضى از اسيران را بداران لشكر و باقى را قسمت نمود و از ارض روم بطرسوس و از انجا بدار للملك
خود مراجعت كرد جزاهم اهد جزاء اخيرا

ذکر غزوات زیادة الہ بن ابراهیم عامل ازرقیه

بعضی از غزواتی که واقع شد در سنه دو صد و دوازدهم پیش ازین ذکر نمودیم و در سنه دو صد و سیزده و
چهارده تا دو صد و بیست سه نیز غزوات متعدد و از وی بوقوع آمده در جمیع این غزوات نصرت مسلمانان
بود و اگر ما هر یک را تفصیل کنیم موجب تل کتاب میگردد و زیادة الہ مذکور در سنه دو صد و بیست و هفت
یافت بعد از وی برادرش علی بن ابراهیم والی شد و در سنه دو صد و بیست چهار بجانب صقلیه سریره فرستاد و
بازگشت و غنیمت آوردند و در سنه دو صد و بیست پنج حصون بسیاری از صقلیه به امان مسلمانان آمدند
حصن بلوط و قزلون و مرو کشتی جنلی مسلمانان تا قلوریه رفت و فتح نمود آنجا را و بعد با کشتی بقیسطنطنیه
طاقی شده بعد از مقاتله او را شکست داده فتحی عظیم بر مسلمانان حاصل شد و در سنه دو صد و بیست
شش سریره ها از طرف مسلمانان بقصر بانه رفتند و غنیمت و شسی آوردند و سوختند در مقابل شان
به کس نبر آمد و همچنین رفتند تا بقلعه غیران که دارای چهل غار بود همه را غنیمت گرفتند و سالم بازگشتند
و در سنه دو صد و بیست سه عبد الرحمن بن حکم صاحب اندلس بجانب البته و قلاغ پیش عظیمی فرستاد
رفته در حصن فرات نازل کردند غنیمت گرفتند آنچه در قلعه بود اسیر کردند زنان اطفال انهارا بعد باز
گشتند و نیز عبد الرحمن مذکور در سنه دو صد و بیست چهار لشکری بجانب مشرکان فرستاد محاربه عظیم
بین طرفین واقع شد بعد مشرکان نبریت چو روند از ایشان جماعتی کثیره کشته شد و مثل این رخ و ده در سپه
و پنج نیز واقع شد و در سال دو صد و بیست چهار اهل طبرستان بقبض عهد کردند و معتمد بر سر ایشان لشکر
فرستاده مقاتله نمودند و از اهل طبرستان کشته و اسیری بسیار شدند و بالاخره اطاعت نمودند و در

بلوط قلعه تکلیف در صقلیه
قزلون نیز بر اهل قزوین صقلیه
مرو قلعه است از صفات صقلیه
قلوریه جزو بلوت در شرق صقلیه
بلوط قلعه است از قلاع خوار و صقلیه
حصن فرات قلعه است بابل و اربل
در محرم البدر
سجی کبریا گویند

دو صد و بیست و هفت معقمت و فات یافت و مسلمانان به پیشروان تو بافتد بیعت کردند و سال
 سال عبدالرحمن بن حکم بجانب دشمنان شکر فرستاد چون میان اربونه و شترطانیه رسیدند و میان جنگ
 و بر لشکر اسلام حمله آوردند و از همه اطراف احاطه کردند و شبی تا صبح بین یقین مقاتله بود چون صبح شد
 حصتیانه بقالی مسلمانان از حضرت اده اعداء شکست خوردند و بعد از آن سال عبدالرحمن بن حکم بجانب
 دشمنان شکر فرستاد و عبدالصمد بن بلخی را امیر لشکر گردانید و چون به ابله و قلاع رسیدند
 در مقابل ایشان با جمعی ابنوه برآمدند محاربه عظیمی بین یقین واقع شد و آخر دشمنان بهر محبت خود
 از جمع مشرکین از حساب بیرون گشتند تا اینکه توده های بلند از کله های دشمنان ساخته شد
 از پس توده ها سواره مقابل خود را نمیدید و درین حال از ذریق ملک کفار با لشکر گران خروج نمود
 و قصد غارت مدینه مسلم که از بلاد اندلس است نمود در مقابل وی فرعون بن یونس با لشکر
 و کارزار دیده بیرون شده بالذریق ملاقات کرده مقاتله سخت نمودند آخر ذریق فرار
 از لشکر وی گشته مثل شته گردید فرعون بجانب قلعه که اهل ابله بر پس فرود مسلمانان پناه کرده بودند
 نمود بعد از آن قلعه را مفتوح ساختند و م و حراب نمود

ذکر غزواتی که با یقین واقع شد

در سنه دو صد و بیست و هشت فضل بن جعفر مدانی از راه دریای با یقین غزاه نمود و در مدینه مسی تزلزل کرد
 و سریه به راه در بلاد کفار برانگیزه کرد در اقطار بلاد کفار در آمدند غنای بسیار
 گرفتند و اهل نابل با ایشان در آمده متفق شدند فضل بن جعفر بار و میان که ساکنان نابل بودند
 مقاتله را گذاشت مدت اقامت وی تا دو سال امتداد کرد قتال سخت نمود لیکن درین مدت فتح
 وی تقدیر نبود تا اینکه طایفه از لشکر اسلام در پس کوهی که قریب شهر بود رفتند و از انطرف کوه بالا شدند
 غفلت اهل شهر و شغل ایشان بقتال فضل بن جعفر از کوه شهر فرود شدند اهل شهر ازین قسم هجوم مضطرب
 و فرار بر قرار اختیار کردند شهر بر مسلمانان مفتوح شد و تفریح شد مدینه مسکان در سنه دو صد و بیست
 عباس بن فضل با لشکران حج و خروج نمودند و شهره رسیده با ایشان مقاتله شدید نمود تا اینکه از
 رومیان زیاده از ده هزار کشته و از مسلمانان سه نفر شهید شدند باقی دشمنان بهر محبت خود
 مثل این واقعه در صقلیه دیده نشد در سنه دو صد و سی و دو فضل بن جعفر مسینی را محاصره کرد و بیعت
 کرد اهل مسینی از بطریق صقلیه درخواست نمودند و وی اجابت نموده و قرار داده که علامت بیعت
 شما اینک در فلان کوه مدت سه شب آتش بلند میگردد چون آتش مشاهده کردید بدانید که من بسیدم و بر مسلمانان
 حمله آرید فضل بن جعفر کوه فرستاد و گفت سه شب در آن کوه آتش پیروزید خود شش تهیه اسباب شد و جمعی از
 فرمود که در فلان موضع در کین باشند و باقی عسکریان با اهل شهر مقاتله کنند اهل مسینی چون آتش مشاهده کردند
 بجان کردند که بطریق صقلیه است در روز چهارم صغیر کپرشان از شهر بر آمده منتظر قدم بطریق

اربونه شترطانیه در سنه ۱۲۰
 زید بن علی بن ابی طالب
 در سنه ۱۲۰
 در سنه ۱۲۰

و نصب جانشین کرده میزدند تا اینکه تنگ آمدند اهل مدینه الیون و شهر را تمامی اسباب آوردند
 و انداخته فرار کردند گر نخته گان بیرون گردیدند مسلمانان آنچه خواستند از ایشان
 غنیمت گرفتند و شهر را حراپ کردند مگر دیوار کاشی را از بسکه عریض بود هفتاد و پنج
 پهنائی دیوار تا بود و در دیوار بار خننه های بسیار نموده و گذاشته رفتند و در همین
 خلیفه داوود باسد امر نموده بود که مسلمانان مدینه بدین مسلمانان در و میا بر شهر
 اجتماع نمودند مسلمانان اسپران گران را حاضر آوردند و مشرکان اسپران مسلمانان را
 نهند کور با بین هر دو فرقی بود یک اسپران مسلمانان تا میگردند و یک اسپران مشرکان
 این دو اسپران میان شهر با هم دیگر ملاقی میگردیدند و از هم گذشته هر یک به رفیقان
 خود آمده می رسیدند چون اسپران مسلمانان می رسید مسلمانان جمعا کبیر میگفتند و چون
 اسپران در میان می رسید صد تا بلند میگردند تا اینکه اسپران هر دو فرقی خلاص گردیدند
 و نهر گذرگاه سی دشت که از آن گذرگاه اسپران عبور میکردند - چهار هزار و چهار صد
 شصت نفر اسپران مسلمانان بود و همیشه صد نفر زن و کودک بودند که رها شده رسیدند
 و صد نفر از اهل مدینه بطرف مسلمانان آمده بودند - چون از کار فدی به خارج شدند - احمد
 پسر سفید پسر مسلم باهلی - که کار فدی مقرر بود در فصل زمستان هزارفت بمردان
 و باران بسیار رسید و صد نفر از مسلمانان مرد و همین مقدار اسپران گردید و به بدند
 خلق بسیاری عرق گردیدند و سرنگ و میان در ایام میداد چند نفر مرد مکلان شونده
 آمده سلطان احمد عرض کردند که لشکر آنها هفت هزار نفر زیاد نمی باشد از بقدر لشکر
 خوف نمی نایم بیاید که با قوم مقابل شویم در آنها شهر را بلدیته از هم سلطان
 احمد بالای شان رفت و هزار گاد از آنها غنیمت گرفت و ده هزار گوسفند گرفته
 و پس آمد درین بین خلیفه داوود باسد او را مغزول کرد و نصر بن حمزه خراعی را
 بجای آن مقرر فرمود و خلیفه داوود باسد در سنه سی و دو وفات یافت و در
 آن مشوکل اسپر معتمد بیعت واقع گردید و در سنه سی و پنج عبدالرحمن بن حکم والی
 اندلس لشکر بزرگ بمقاتله فرنگیان روانه نمود تا رسیدند به البه و غنیمت بسیار
 گرفته بران ظفر یافتند و در سنه سی و شش لشکری به برشلونه روانه نمودند
 بسیاری االی ان رگشتند و جمعی کثیری را اسپر گرفتند و غنیمت بسیار بدست
 سلامت پس آمدند و همچنین در سنه سی و هفت مقاتله نمودند و در سنه سی و هشت
 حکم وفات نمود - بعد از ان هر سلطنت به پسر آن محمد قائم گردید.

ذکر عزت و فتوحات بافریقا

بیشتر ذکر کردیم که ابتدا فتوح مسلمانان بافریقا سنه بیستم از هجرت در وقت خلافت سیدنا
 امیر المؤمنین عثمان رضی الله تعالی عنه بدست عبدالمطلب بن سعد بن ابی سرح - واقع گردید
 در وقت خلافت هارون الرشید سنه صد و شصت و چهار برافریقا ابراهیم بن غلب
 تمیمی حاکم بود و بعد از وی ملکوت افریقا باولاد وی میراث رسید که عاملان خلیفه بنی
 بنی عباس بودند تا سنه دویست و شصت و شش ملکوت بدیشان باقی ماند تا وقتیکه ملک افریقا
 باولاد حضرت بنی فاطمه زهرا رضی الله تعالی عنها و عنهم که آنهارا عبیدیان میگفتند حال
 نمود و دولت بنی غلب از فریقان ایل گردید بدست پادشاهی بنی غلب و از ده سال
 شد و آنوقت شان شهر قیروان بود ملکوت فرجی بسیار یافت و بافریقا قوت
 گرفتند خزانه بسیار حاصل نمودند و لشکرهای و فریدستند در وقت و ملک عظیم و کشتیها
 جنگی دریائی - و بسیار آثار خوب از آنها باقی ماند و موضعها مشهور و غزایا بسیار
 و فتوحات بی شمار از آنها مشهور گردید که بسیاری آنها را پیشتر ذکر کردیم بعد ازین
 هم ذکر خواهد گردید و پیشتر فقها سے افریقا به تنهایی اولاده شان حاصل گردید
 و پیشتر ذکر شد اول کسی که شهر قیروان را تقسیم کرده عقبه سپر نافع فری بودی
 تعالی عنه که در زمان معاویه صلی الله علیه وسلم متولد شده بود لیکن صحابی بودن آن
 نزدیک شخصی صالحی بود از بزرگان تابعین و خیارشان بود در سنه پنجاه از هجرت وقتی
 که امیر بود برافریقا در خلافت معاویه رضی الله تعالی عنه در آن وقت پایتخت افریقا گردید
 و مقر سلطنت افریقا شد بعد از سالها بسیار شهر تونس بعوض قیروان پایتخت گردید
 و افریقا بسیار شهرهای بزرگ و فراخ دارد - در کتاب قاموس گفته است که افریقا
 اندلس غریب میباشد و سید مرتضی در شرح قاموس گفته است که افریقا به پیش رود
 جزیره صقلیه یا ایل بطرف مشرق است و شهر اندلس یا ایل بطرف مغرب میباشد
 و صقلیه بسیار جزیره بزرگ است سمیت مغرب زمین بسیار شهرها و اقویه جات
 و مال مویشی بسیار دارد مسلمانان غزایا سے بسیار نموده بسیاری شهرها و دیهات را
 فتح نمودند اول غزائی که واقع گردید در افریقا در وقت خلافت حضرت معاویه رضی
 در زمانیکه از طرف وی برافریقا معاویه سپر خدیج والی بوده تمام آن افتح نمود
 و غزایا سے بسیار بی طرف افریقا در زمان ولایت بنی غلب از اول دولت
 تا آخر جاری بود و بیشتر جزیره بار مالک گردیدند و همیشه قها می نمودند و غزای
 از طرف مشغول بودند فتح آنها تمام نشد تا در سنه دویست و شصت و شش ولایت بنی

بچه
 افریقا یکی از فتوحات مسلمانان
 که بعد از آن از جانب بنی عباس
 بعد از آن از طرف بنی عباس
 در وقت خلافت معاویه رضی الله تعالی عنه
 افریقا را فتح نمودند

منقضی گردید و جزیره صقلیه الحان خل ملک ایتالیا است - سمت مغرب سه ملک
 بزرگ دارد که آنها را مغرب ادنی، و مغرب اوسط، و مغرب قهی میگویند قیروان تونس
 و طرابلس غرب توابع آنها را مغرب ادنی می نامند و تلمسان و جزایر و توابع آن بلاد
 مغرب اوسط میگویند که الحان بدست فرانسین میباشد که از سنه هزار و دویست و چهل و شش
 بحری تصرف آوردند فارس و مرکش و سوس و توابع آنها را مغرب قهی میگویند که الحان
 بدست سلطان فارس میباشد و آن شهرها را مغرب قهی میگویند بسبب آنکه از دار الحان
 در ابتدای اسلام بیار دور بود و پیش از نباشدن شهر تونس در آنجا بسیار شهر بزرگ موجود
 بود که آن شهر را قرطاجنه میگویند از شهرهای عجیب مشهوره دنیا بود در نزد رومیان
 بمثل شهر روم میدانستند بسیار پادشاهان فرنگ آنجا بودند و طایفه های بی نهایت
 فرنگیان در آنجا سکونت داشتند مسلمانان در سنه ۹ و شصت و نه بحری در آنجا
 بغیر استغول گردیدند به همراه چهل هزار نفری لشکر که امیرشان حسان اسپر نعمان در آن
 خلافت عبد الملک اسپر روان بود حسان اسپر نعمان به همراه لشکر خود محاصره کرد تا آن شهر
 فتح نمود و بسیاری اهل آن شهر را کشت و بعضی شان در کشتیها خود را انداخته بحری
 صقلیه بعضی بطرف اندلس رفتند چون حسان اسپر نعمان از آنجا رفت جماعت بسیاری
 از محراب نشینان در آن شهر داخل گردیده قلعه بندی نمودند حسان اسپر نعمان اسپر نعمان و پس از آن
 به همراه شان حمار به سخت نموده قهر او غلبه شهر را فتح نموده حکم کرد که شهر را جز بکنند و اثری
 از آن باقی نگذارند و کاریزهای اشکستند و خراب نمودند چنان خراب گردید که گویا نبود
 و باقی نماند از آن مگر اندک اثری که بر عجایب صنعت آن و نهایت حکمی وی دلالت نمود
 بعضی آن شهر تونس که قریب آن بود تعمیر نمودند و از جمله غزایابی بنی غلبه غزاکردن
 زیاده اند اسپر برهم اسپر اغلب بود در سنه دویست و دو لشکری ساختگی نمودند کشتیها
 بر یابی بطرف شهر سرانینه که جزیره بندگی در دریا مغرب و تسلط رومیان بود آن شهر را
 غنیمت گرفتند و بسیاری کشتند و سلامت پس آمدند در سنه دویست و هفت
 لشکری روانه نمودند بسیاری حباب را از جزیره صقلیه فتح نمودند در سنه دوازده
 باز لشکری روانه نمود مواضع بسیاری را از جزیره صقلیه فتح کردند - بعد می پادشاهان
 روم که در صقلیه بودند اختلاف افتاد گردید بعضی از پادشاهان از امیر زیاده عهد اسپر
 ملک خواسته و عده دادند که جزیره صقلیه را بشامیدیم لشکری در ماه ربیع الاول سنه
 و دوازده بگم که شده پشتر ما از توابع صقلیه میدند بعد رفتند تا بجای رومیان
 ملاقی شده مسلمانان به همراه شان مقاله سخت نموده رومیان شکست فاحش یافتند و بسیاری

عازله
 در این کتاب از توابع صقلیه

شان کشته گردید و مسلمانان اموال چار پایان شان را غنیمت گرفتند و مسلمانان بر چند
 قلعه جاخریره استیلا یافتند بعد بطرف حصار قصر بانه از جزیره صقلیه توجه نمودند و مسلمانان
 جماعت با غازیان را بر طرف دانه نمودند غنیمت با بسیاری را گرفتند و آبادی بسیار را
 از توابع سر قوشه فتح کردند و سر قوشه را از طرف بیابن و طرف دریا محاصره سخت نمودند
 و ملکی و مدعی از افریقا بدیشان ملحق گردیده بر سر قوشه کار ساخت گرفتند کشتیهای جنگی
 از قسطنطنیه رسید جماعه بسیار در میان آمد و ملک او نام خود نامند درین بین بمیان
 مسلمانان و با وسخت افتاده بسیاری شان هلاک گردیدند این واقعه نامد و صد و سترده بود
 چون مسلمانان دیدند که و با هم شدت اردو در میان ملکی هم رسید خواهند کشتیها
 خود را سوار گردیده بروند و محاصره را ترک دهند و میان خبردار شده در کشتیهای خود
 به دروازه پیاده مسلمانان را از خروج مانع شدند مسلمانان چون اینحال را دیدند
 کشتیها خود را سوختانده و پس گشتند و بطرف شهر مینا کوچیده رفتند سه شبانه
 روز شهر را محاصره نموده تا تسلیم شان در آمد و جماعه از مسلمانان بطرف حصن جنت
 رفتند با امالی آنجا مقاتله نموده آن حصن را مالک گردیدند و در آنجا جای گرفتند و نفوس
 مسلمانان بسبب این فتح قوت زیاد گرفته بسیار خوشحال شدند بعد بطرف شهر قصر یا
 رفتند و لشکری بسیاری از قسطنطنیه بمدد این جزیره رسید هر دو فریق کارزار
 صف کشیدند و میان شکست خوردند و خلق بسیاری از آنها کشته گردید و کسان
 که شهر قصر بانه را تسلیم نموده بودند داخل کشته گان شدند جماعت از مسلمانان بجهت
 دریافت غنیمت رفتند جماعت در میان بر سر شان خروج کرده مقاتله نمودند مسلمانان
 شکست دادند و مسلمانان فردا آن روز بر سر و میان و پس گشتند و جمعی از عسکر
 مسلمانان بدیشان ملحق گردید و میان هم بطرف شان خروج کردند هر دو فریق
 کارزار مقابل شدند صفها آرستند با یکدیگر مقاتله سخت نمودند مسلمانان شکست
 یافتند و نزدیک بنهار نفری از ایشان کشته گردید بار دو و عسکر جا خود و پس گردیدند
 و بدو و خود با خندق کردند و میان بدو و شان آمده مسلمانان را محاصره نمودند
 و دامامیان ایشان متعاطی بود تا اینکه نوشته با مسلمانان تنگی گرفت عزم نمودند
 که بسرخیمه بار و میان شبخون نهند و میان خبردار شد از خیمه با مفارقت و زینند
 چون مسلمانان خروج کرده بسرخیمه بار و میان ریختند همگی پس از خیمه با نیافتند و در میان
 از هر طرف بر سر مسلمانان جمع آمده قتل بسیار کردند و باقی مسلمانان شکست خورده بشهر
 مینا و داخل گردیدند و میان آنها را محاصره کردند و محاصره امتداد یافت تا اینکه شتران

عزیز و منقلب باقیست
 سر قوشه
 عیان اجدی رحمان
 بود قریب

کجاست
 شکر نیست منقلب

و باقی چهار پایان و سگان اخوردند مسلمانان شهر جرجنت چون اینوقت شنیدند شهر را
 ویران نموده بطرف مازر رفتند و بر نصرت برادران مسلمان خود قدرت یافتند و این
 مداومت گرفت تا سنه دوصد و چارده داخل شد مسلمانان نزدیک بهلاکت رسیدند
 که بناگاه کشتیهای جنگی مسلمانان اندلس که بجهت غزای خروج کرده بودند رسیدند و اینها
 در نیوقت کشتیهای بسیار افریقا آمدند مسلمانان رسیدند که عدوت تمام کشتیها را
 گردید تا ما بجزیره یابن شدند و در میان چون مشاهده کردند از محاصره مسلمانان
 نهر میت یافتند تحقیقاً مسلمانان کشتایشان داده مسلمانان بطرف شهر بلرم که تصرف
 روم میان بود رفتند آن شهر را محاصره نموده بر ابالی آن خوب سخت گرفتند و آن
 آن شهر از مسلمانان بنفس خود و اول مال خود امان خواست امان را قبول کردند
 یکشتی دریایی ششست شهر یابی و مرفت و مسلمانان در ماه رجب سنه دوصد
 و شانزده هجری داخل شهر گردیدند در شهر کمتر از سه هزار نفری ایشان باقی مانده بود
 و در ابتدا محاصره هفتاد هزار نفری بودند هنگامی مدت محاصره مرده بودند مسلمانان
 تا سنه دوصد و نوزده آنجا ماندند بعد مسلمانان بطرف شهر قصر یانه رفتند و
 آنجا بمقابله مسلمانان خروج نموده سخت ترین مقاتله کارزار نمودند تحقیقاً مسلمانان
 فتح نصیب نمودند و در میان شکست یافته بشکرگاه خود رفتند بعد در وقت
 و اسپانیه با مسلمانان مقاتله نمودند خدا تعالی ایضا مسلمانان نصرت داد
 بعد مسلمانان در سنه دوصد و بیست بطرف شهر قصر یانه رفتند و در میان چهار
 مسلمانان مقاتله کردند خداوند آسمان شکست داد مسلمانان ابالای ایشان
 نصرت ازانی فرمود بطریق سرسنگ شان و پس آن اسیر گردیدند مسلمانان آنچه در
 عسکر جای شان بود هنگامی را غنیمت گرفتند و و اسپانیه بلرم رفتند بعد از آن
 لشکر بطرف شهر طبرمین روانه کردند غنیمت بسیار بدست آوردند
 بعد بعض لشکریان مسلمان یعنی شده بالا امیر المسلمین محمد بن سالم آمده او را کشتند
 و مرتد شده به روم میان ملحق گردیدند امیر زیاد الفه پس غلب از افریقا
 بعوض آن فضل سپهر یعقوب روانه نمود امیر فاضل به همراه جماعت اندک بطرف
 سر قوسه رفت غنیمت بسیار بدست آورده و اسپانیه گردیدند بعد جماعت
 بزرگی رفته غنیمت بسیار بدست آورده و اسپانیه شدند در بین پادشاه صقلیه همراه
 جماعت بسیار روم میان بدیشان برابر شد مسلمانان در امان سخت و سخت
 نزار جا گرفته قلعه بند شدند پادشاه بمقاتله شان دسترس نیافت و تا وقت عصر

طبرمین
 فتح
 غنیمت

مقابل آبیاد چون دید که بمقابلہ پیش نمی شوند از ایشان و پس گشت لشکری متفرق گشت و آماده گی خود را ترک آوند چون مسلمانان دیدند که متفرق شدند بیکبار بر سر شان حمله سخت نموده محاربه سختی اقع گردید و در میان شکست خوردند پادشاه تیر خورده سحر آختها مکرر مجروح گردید و از اسپت افتاده کارکنان لشکر نزد وی آمدند و وی را مجروح برداشتند و از جنگ های خلاص نمودند و مسلمانان آنچه با ایشان برآید و اسباب چهار پایان بود یکی اغنیمت گرفتند این قسم واقعه عظیم پیدا و گردیده بعد امیر زیاد آمد از افریقا ابوالاعلیٰ بر اہم پسر عبد اللہ را بر لشکر امیر مقرر نمود بطرف صقلیہ روانہ نمود نیمہ ماہ رمضان بدینجا رسیدہ کشتی جنگی یابی فرستاد با کشتیہا جامعہ و در میان ملاقی گردیدند مسلمانان آنچه مالی کہ در آن کشتیہا بود یکی اغنیمت گرفتند و نفری آن اسیر گرفته نزد ابوالاعلیٰ آوردند یکی اگر در نود و بیست و یک طرف قوسترہ بہ موضع حرقتہ رفتہ نظریافتند و نفری و تمپاکہ در آنجا بودند بہرہاہ بکنفر مرد مسلمان از اہل افریقا کہ نصیرانی شدہ بود آوردند یکی اگر در نود و بیست و یک طرف جبل النار و قلعہ جبل النار روانہ فرمودہ کشتیہا را سوزانیدند و بسیار اغنیمت گرفتند و قتل بسیار کردند بعد در سنہ دو صد و بیست و یک امیر ابوالاعلیٰ جمع لشکری بطرف جبل النار روانہ فرمود غنیمتہا عظیم گرفتہ و دست آوردند تا ہیکہ غلام و کینز کم قیمت فروختہ میشد و سلامت و پس گشتند در ہمسال امیر ابوالاعلیٰ ایضا لشکر بہ طرف قسطلیاسہ روانہ فرمود غنیمت بسیار فراگرفتند و اسیر باندست آوردند و دشمن با ایشان ملاقی شد محاربه بین ہر دو فریق پیش گردید کہ در میان استظہار زیاد نمودند و در ہمسال سنہ ایضا جہاز جنگی ساختہ گی کردہ بطرف جزایر رفتند غنیمت عظیم گرفتند و شہرہا و مواضع بسیار فتح نمودند و سلامت و پس گشتند و در ہمسال سنہ ایضا سیر بہ طرف شہر قسریانہ روانہ نمودند دشمن بطرف ایشان خسروچ کردہ مقابلہ نمودند مسلمانان شکست خوردند و جماعتی تلفت شدند بعد واقعه دیگر بین مسلمانان و رومیہا اقع گردیدہ و در میان شکست خوردند مسلمانان از ایشان نہ کشتی بزرگ بہرہاہ نفری کشتی غنیمت گرفتند چون در شب آمد شب تاریکی بود کہ از مسلمانان شخصی غفلت اہل قسریانہ را مشاہدہ کردہ بہ شہر نزدیک آمد و در اسپہ در شہر دریافت کردہ از آنجا در شہر اندرون گردید کسی بجای آگاہی نیافت بعد بطرف لشکر خود باز گشتہ لشکریان را خبر داد ہمراہ وی آمدند و از تہان موضع داخل گردیدہ تکبیر با گفتند و برج و بارہ شہر را فراگرفتند مشرکان شہر مختصن گردیدند

غزوات افریقا
 در روز دوازدهم شعبان
 سال ۱۰۰۰
 در روز دوازدهم شعبان
 سال ۱۰۰۰

طلبان نمودند آنها را امان دادند و مسلمانان غنیمت را بسیار فرا گرفتند و به شهر بلرم و پس
گشتند و در سنه دوصد و بیست و سه بسیاری در میان از راه دریای به شهر صقلیه رسیدند
و مسلمانان جفلوزی را محاصره داشتند و محاصره شان پریدت شده بود چون که در میان
رسیدند مسلمانان از آنجا کوچ کردند میان مسلمانان و در میان نوآماده گی محاصره های
بسیار بوقوع انجامید بعد مسلمانان خبر وفات امیر افریقا امیر زیاد امیر اسپر برهم
بسیار اغلب رسید در امورات خود قدری سست شدند بعد خود ادلا در گرفتند
و نگاه داشت خود را نمودند به سر قوسه و بلرم و بنیاد و جرجنت و قصر یانه
و غزوه یا همین شهر با که در ورق بیشتر مجلا ذکر گردید خواستیم که مفصلاً هم ایراد نمایم
چونکه فایده با بسیار داشت دارد چون در سنه سی و شش امیر شهر صقلی محمد بن
وفات یافت چنانچه پیشتر ذکر یافت مسلمانان اتفاق نموده عباس بن فضل اسپر
بر خود و آن ساختند و امورات خود را بوی مفوض ساختند و با امیر افریقا امیر محمد بن اغلب
نوشته کردند امیر نامه روانه فرموده عباس بن فضل او را گردانید عباس در آن طرف
سریه روانه می نمود و غنیمت با می آوردند تا آنیکه نامه ولایت آن از طرف امیر افریقا
بوی رسید بعد خود عباس بن فضل خود بخیر بیرون گردید و سریه بطرف قلعه ابی تور فرستاد
غنیمت بسیار آوردند و امیر با بسیار گرفته و پس گشتند امیر با گشت بطرف شهر قصر
متوجه شده غارت نمود و بعضی جاها را سوختانید و خراب کرد تا آنیکه سرسنگ شان
بمقابل بیرون شود سرسنگ بیرون گردید عباس و پس گشت و در سنه دوصد و سی
و هشت خروج کرده تا به شهر قصر یانه که پای تحت ملکشان بصقلیه بود و بیشتر به
جای استند رفت چون مسلمانان بعضی جزیره را فتح نموده مالک گردیدند پانخت
خود را بشهر قصر یانه که جا مستحکم بود انتقال دادند بعد عباس و الی با جاعه غزم خروج
کرد قطنیه و سر قوسه و توطس و در غوسه آمده از تمامی همین شهر با غنیمت
گرفت و بر شیر نزل نمود و پنج ماه محاصره کرد االی آن به پنج هزار اسب
مصالحه نمودند و در سنه چهل و دو عباس بالشکر عظیم رفته شهرهای بسیار فتح نمود و در سنه
چهل و سه بطرف شهر قصر یانه رفت االی آن بیرون شده ملاقی شدند آنها را شکست
داد و قتل بسیار نمود و سر قوسه و بلرم و غیره را قصد نموده غارت کرده خرابی
نموده سوختانید و بر قصر جدید نزل نموده محاصره کرد و به رویا االی آن شهر سخت
گرفت پانزده هزار دیار سرخ بوی میدادند قبول نمود محاصره را امتداد داد
تا آنیکه گفتند حسن را تسلیم میکنیم بشرط آنیکه دوصد نفر را با ما نماند قبول کرده مالک گردیدند

بلرم
در جزیره صقلیه واقع گنبار
جفلوزی
به صقلیه
اصحی
در صقلیه
قطنیه
صقلیه
در غوسه
در جزیره صقلیه

و تمامی نفوس شهر را فروخت غیر دو صد نفر که وعده کرده شرط گذاشته بود و قلعه را خراب نمود.

ذکر فتح شهر قهریانه

در سنه دو صد و چهل و چهار هجری مسلمانان شهر قهریانه را فتح نمودند و همین شهر را تحت صقلیه بود و پیشتر در سابق سر قوسه یا تحت بود چون مسلمانان بعضی خبر بره رتصرف شدند پای تخت را بجهت محکمی آن بشهر قهریانه نقل دادند و سبب فتح شهر قهریانه چنین بود که امیر عباس همراه لشکر مسلمانان بطرف شهر قهریانه و شهر سر قوسه رفت و لشکری بدریار و آنه نمود لشکر دریائی با چهل کشتی جنگی و در میان لاتی شدند مقابله سخت نمودند شکست به رومیان افتاده ده کشتی را به راه نغری شان گرفتند و امیر عباس بطرف شهر خود و سپس گردید چون فضلستان شد جمع لشکری بطرف قهریانه روانه نمود در آنجا رسیده غارت کردند و در آنجا شش شخص بزرگ صاحب قدر و منزلتی از رومیان با خود گرفته اسیر آوردند امیر عباس امر بقتل وی داد آن شخص گفت مرا نکشد و باقی گذارد از طرف من به شما فایده خواهد رسید امیر عباس گفت چه فایده بینامی گفت شهر قهریانه بتصرف شما در می آید بدین طریق که الحال زمستانست بر قهریانه بسیار باریده است و انالی آن از طرف شما ایمن میباشد و پناه داری خود را کامل نمی نمایند بهمراهمی از عسکر خود روانه میدارید ایشان را بشهر داخل نمایم امیر عباس دو هزار سوار دلاور جبار و عموی خود - رباح را هم بادلاوران بهراه وی فرستاد رفته نزدیک رسیدند در جانی کمین کردند در شب پنهانی رفتند و شخصی و می هم در دست رباح مقید بود آن شخص و می موضعی که مناسب ملک شهر بود با ایشان نشان داد نزد بانها نصب کرده بالا رفتند نزدیک صبح پیش از آنکه شهر رسیدند و پیره داران هم خوب بودند در وازه خوردی بود که از آنجا آب بیشتر میرفت و قاذور است می فکندند از آنجا مسلمانان تا آنکه درون شهر رفتند و شمشیر را به رومیان نهادند و در وازه بار اگشادند امیر عباس همراه باقی لشکر بیان آمده داخل شهر گردیدند روز عیشیه نماز صبح را در آنجا خواندند فی الحال در آنجا مسجدی بنا کردند و منبری نصب نمودند روز جمعه نماز جمعه خطبه خواندند اشخاص محارب را یافته می کشتند و دختران سیرنگان آنجا را با زیب و زینت شان فرا گرفتند و پادشاه زاده گان را بدست آوردند و غنیمتی گرفتند که زیاده توصیف از بیان آن عاجز بود و پیشتر کان در آن روز بصقلیه خواری و ذلت عظیم رفتند و چون رومیان اینو قهره را شنیدند پادشاه شان از قسطنطنیه سربازی به راه فرستادند

و لشکر بسیار روانه نمود شهر سر قوسه رسیدند امیر عباس از شهر بفرزندان خروج کرد و همراه رومیان ملاقی گردیده مقابله نمود و آنهارا شکست داد و کشتیهای خود سوار گردیده در بحر بریه نهادند مسلمانان یکصد کشتی از آنها غنیمت گرفتند و بسیار شانرا قتل کردند و در آن روز از مسلمانان غیر سه نفر که تیر خوردند زیاده تلف گردید در سنه دویست و چهل و شش بسیاری از انالی قلعه های صقلیه عهد شکنی نمودند امیر عباس بطرفشان خروج کرده با ایشان مقابله نمود و در میان ر شکست داد و بسیاری شانرا کشت و بعضی قلعه های که تسلیم نشدند آنهارا محاصره نمود که ناگاه امیر عباس خبر رسید که لشکرهای بسیار از رومیان رسیدند بطرف ایشان کوچ نموده و مقابله سخت بین امیر عباس و ایشان جاری گردیده ایشانرا شکست داده و این شهر قهریانه آمد شهر را استحکام خوب نمود و لشکریان بسیار در شهر جمع آورد در سنه دویست و چهل و هفت امیر عباس به شهر سر قوسه رفت و غنیمت بسیار گرفت و بطرف غیر آن فرقه رفته و آنجا بنا خوشی سخت گرفتار شده بعد از سه شبانه روز وفات یافت و در میان می از قبر بیرون کرده و سوختانند ایام ولایت امیر عباس یازده سال شد و دامادز مستان و تابستان بجهد اشتغال داشت و مملکت قلوریه و مکرده غزا نمود و مسلمانان او را بجای داد.

ذکر دفتن رومیان بطرف مملکت مصری

در سنه دویست و سی و نه در زمان خلافت متوکل سه صد کشتی از رومیان به راه صدر رئیس ایشان همراه صد کشتی مقابل شهر دمياط نزول کردند مابین شهر دمياط و شطاب دریاچه بود آب آن تا سپینه میرسد هر کس از آن دریاچه میگذشت بطرف زمین از کشتیهای دریائی با مان میشد بعضی از آن دریاچه گذشتند سلامت ماندند و بسیار زمان و کودکان غرق گردیدند و هر کس که قوت و استعداد داشت بطرف مصر رفت و عقبه سپهر اسحق ضعیف و الی مصر بود چون ایام عید شد لشکر و مایه را فرمود که بمصر حاضر گردند از آنجا رفته بودند که رسیدن رومیان اتفاق افتاد و لشکر بسیار نبود آنجا را غارت کردند و چیزی را سوختانیدند و بعضی را اسیر گرفتند و بعضی را سوختانیدند و آنچه پراق و متاع و غیره که در آنجا بود گرفتند و از زنها مسلمات نزدیک به شش صد زن را اسیر نمودند و کشتیهای خود را از اسیران پر کردند و عقبه و الی مصر بسیرن الاکشف را اور و دمياط محبوس نموده بود و در وقت قید خود را شکستانده بیرون شده همراه رومیان مقابله نمود و جمعی همراه

عمیقان غنیمت
دریاست

الکله
از شهریاری ایچا سلطانیه

رفیق کرده جماعه رومیان را کشتند رومیان بطرف اشموم طینس رفتند که حصا و دو دروازه این شهر داشت که خلیفه معتصم ساخته بود آنچه بر لوق که در آن بود نمارت کرده و هر عروب این شهر را نیز بردند رفتند و کسی با ایشان تعرض نکرد و در همین سنه علی پسر محبی ارمنی به صایفه غزا نمود در سنه چهل و هفتاد و یک میان محمد بن عبد الرحمن والی اندلس و میان فرنگیان واقع گردید بر فرنگیان نصرت یافت و از فرنگیان نزدیک به هشت هزار نفری قتل نمود و در سنه چهل و یک تدوره ملک میان از امیر اسلامیان دوازده هزار نفر قبیل رسانید که با سیران مسلمانان حکم نصرت کرده بود هر کدام نصرت میداد و امیکنداشت و هر کس از نصرت اباجی نمود وی را میکشت و از باقی مسلمانان فدییه طلب نمود خلیفه متوکل فدییه شان را داده خلاص نمود بمقصد و هشاد و پنج مرد و صد بیت و پنج زن بود.

ذکر غارت کردن صحرائی در زمین مصر و زمین نوبه

در سنه چهل و یک مردم شجاءه بر زمین مصر غارت انداختند و پیشتر ازین تاریخ به شریای اسلام جنگ نمیکردند سببی که در قدیم با آنان مصالحه داشتند همان صلح قدیم است و بود و در شهرهای شان معدنها طلا بود و خمس با اهل مصر از آن معدنها میدادند تا زمان خلیفه متوکل منع نمودند و مسلمانان آنجا را کشتند چون خیر خلیفه متوکل رسید و وزیر خود را خواسته در باب این زمین بلوزیران خود مشورت نمود و وزیران گفتند که این مردمان اهل صحرا اند و شتر دار و مال او و کوفته دارند بشهرهای شان میدن و شوارست چونکه بیابان یا غیره مانوس بسیار دارد میان شهرهای شان و زمین اسلام یکجا هر آه که زمین باغالی و کوهها سخت است لشکرها اگر بروند بیاید بهمین مدت گوشه خود بار از همه چیزها بردارند تا آنکه به شهرها برسند اگر در نیدت چیزی نداشتند سلاک میگردند و آن مردم اینان ابدست میگردند و اهل آن زمین هیچکس چیزی نمی دهند خلیفه متوکل خود را از آنها نگاه داشت طمع شان زیاده گردید و شتر شان بسیار شد تا آنکه مردم مصر بر نفوس خود را از شترهایان خوف گردیدند خلیفه متوکل - محمد بن عبد بهمنی را امیر محاربه شان گردانید و به عبسه بن اسحق امیر جنگ مصر نامه نوشت که امیر محمد را بر قدر لشکر و غیره چیزی که بکار است بدو عبسه ساختگی کار آن را نموده متوجه بظرف زمین شجاءه گردید که با وی عالمها معدن ها و غیره یک عالم خلق با حق گردیدند که قریب بیست هزار نفر سوار و پیاده شد متوجه بدریا قلمزوم گردیده مفت کشتی پر از اطعمه و ذخیره بار کرده روانه فرمود و کشتی بانهارا گفت که نزدیک شهرهای شجاءه در کناره دیار است

فصل ششم در غارت زمین مصر و زمین نوبه
که آن را بجاده میگویند

رفتند تا از معدن طلا گذشتند به حصن ما و قلعه ما شان رسیدند پادشاه شاپور
 امیر محمد خروج نموده با خود سبک گدی داشت بشکل بچه خورد که آن را سجده میکرد و لشکر
 بسیار دو برابر لشکر امیر محمد با خود میداشت و آنها همه شتر دار بودند چند روز محاربه
 نمودند و اهل بجا مدت دیر ماندند تا اینکه توشه و علوفه مسلمانان خلاص شد نزدیک
 گردید که آن بار را کفار بدون محاربه دستگیر نمایند که کشتیها اقوت دریائی رسید
 امیر محمد قوی لشکر باین تقسیم نموده وسعت بدانها پیدا کردید پادشاه بجا دید که اینها
 مصدق و مستحق بمقتله استخوانند بمقابله شان جمع گردید بمحاربه ملاقی شد مقتله
 سخت نمودند لکن شترهای شان و ششی بود که از هر چیز رم میخوردند چون امیر محمد قوی
 امی زنگار که در لشکر وی بود همه را جمع نموده بگردن اسپان بسته نمود بر سر اهل بجا
 حمله آوردند و بفریدند شترهای شان آواز جرسها را شنیده نصرت سخت نمودند و نفریان
 مسوار خود را برداشته بکوهها و وادیها اندرون کردند مسلمانان بعقبشان هر قدر میروند
 کشتند و بندی گرفتند تا شب تاریک گردیده بلشکرهای خود بازگشتند کشتگان
 از بسکه بسیار شده بود شمار کرده نتوانستند پادشاه بجا امان طلب کند و اورد بملکت
 و شترهای وی امان دادند مدت چهار سال خراج را منع نموده بود خراج همین شد
 ملا ادا نمود امیر محمد قوی بخدمت خلیفه متوکل فتنه خلیفه امیر و لشکر باین وی امان
 خلعت و انعام داد - و در همین سنه رومیان به عین زربه غارت میکنند آنچه
 امیر از قبیله رط از زمان و ذریه و چهار پایان که در آنجا بود همه را فرا گرفتند - و
 در همین سنه امیر - محمد والی اندلس - لشکر باغزای فرنگ روانه کرد به شهرهای آن
 داخل گردیدند و تا شهر البه و قلاع رسیدند و بعضی حصن با شان را فتح نمودند و در
 کشتند و در سنه چهل و دو رومیان از طرف سمیساط بیرون گردیدند تا شهر آمد
 نزدیک گردیدند و از سر حدت جزیره بیرون شدند آنجا را چپا و انداختند و قریب
 به ده هزار کس اسیر گرفتند و بازگشتند قوم ایلیجاری در عقبشان بیرون گشتند ایشان
 نرسیدند و خلیفه متوکل به علی بن یحیی امینی نامه نوشت که ثانیاً به شهرهای شان
 برود - علی بن یحیی بهم امر بجا آورد - و در همین سنه محمد بن عبدالرحمن والی اندلس
 لشکری بطرف شهرهای فرنگ روانه نمود با طرف برشلونه داخل گردیدند و بقلعه ما
 آن محاربه نمودند و از آنجا گذشتند به قلعه ما متعلقین آنها بسیاری را فتح نمودند
 و در سنه چهل و چهار خلیفه متوکل بغاوت کبیر که در لشکرهای صالیفه بود فرستاده در شهرها
 روم داخل گردیدند آنها را روم نمود و عاجز ساخت از باقی طرف و بازگشت و در سنه

السیاح و قلاع در شهر اندلس
 شهرهای فرنگ

بغاوت کبیر
 در سنه

چهل و پنج روز میان غارت نگذشتند بر شهر سیمساط کشتند خلق بسیاری اسیر گرفتند و علی بن سجی ارمنی بصایفه غزا نمود و ایلی قلعه (لولوه) رئیس شان را از بلا شدن قلعه منع کردند پادشاه روم بطریق فرستاد که بهر نفری شان هزار دینار تاوان بدهد که قلعه لولوه که قلعه متقالبه است تسلیم وی بکند بطریق را قلععه بالا بردند آنچه خواستند بطریق بدیشان داد بعد بطریق او قلعه لولوه را به بلکا جور تسلیم نمودند و بلکا جور بطریق ابی خلیفه متوکل روانه نمود پادشاه روم بغرض فدیة آن هزار مسلمان بندی داده او را خلاص نمود و در سنه چهل و شش ایضاً عمر بن عبد الله قطع به صایفه غزا نموده هجده هزار سر آوردند و فضل بن قارن غزا نمود حصن انطاکیه را فتح نمود و بلکا جور غزا نموده غنیمت اسیر زیاد گرفت و علی بن سجی ارمنی غزا نموده پنج هزار سر بیرون کرد و چهار پایان و مادیان تا و خرا قریب به ده هزار سر گرفتند و در همین سنه فدیة بدست علی بن سجی ارمنی بود بوی و هزار و سه صد و شصت و هفت نفس افدیة دادند - و در همین سنه و سنه قبل مجوسی از شهر تاندلس بکشتیها بطرف شهر تاندلس سلام خروج کردند محمد بن عبد الرحمن والی حکم نمود که لشکر بمقالبه مجوسیان بیرون کردند کشتیها مجوسیان بطرف آندلس رسیدند که جزیره بیرون شدند و بمقالبه شان داخل گردیدند و مسجد جامع سوختند بعد بطرف عدوه رفتند بعد به دیوار فرنگیان پیش شدند و غارت افکندند چپا و انداخته اسیر بسیار گرفتند و او پس گشتند کشتیها محمد بدیشان ملاقی گردید با اسبان مقالبه نمودند دو کشتی مجوسیان را سوختاندند و دو کشتی دیگر به راه مال نفری غنیمت گرفتند مجوسیان به ننگ و غیرت افتاده در مقالبه کوشش کردند جمعی از مسلمانان را شید کردند بعد کشتیهای مجوسیان رفت تا به شهر بنبلونه رسیدند والی آن شهر غرسی فرنگی بدست شان افتاده نفس خود را تود هزار دینار فدیة داده خلاص نمود و در همین سنه عامل طرسوس به شهر بنبلونه غزا کرده حصن بیلسان را فتح نموده و ایلی را اسیر نمود بعد در روز دوم بر مسلمانان دقعه پیش شد که جماعتی شهید گردیدند و در سنه چهل و هفت محمد والی اندلس بلشکرای بسیار بملکت بنبلونه غزا نموده شهرهای آنرا پامال کرد و آنها را در و خراب کرد و غارت نمود و قتل در آنها افکند بسیاری اقتل نمود و حصن را فتح کرد و فزون پس غرسی را اسیر گرفت وی را به قرطبه بست مال مجوس ساخت بعد بنا کرد - و در همین سنه خلیفه متوکل را ملازمان ترک وی کشتند و به سپهری - منتصر بیعت کردند پس آن بعد از شش ماه وفات یافت

بلکا جور
اسنبللی
در اندلس از آن کلان تر نیست
حصن انطاکیه
عمر بن عبد الله
محمد بن عبد الرحمن
بلشکرای
بنبلونه
قرطبه

و به مستعین پسر معتمد بیعت واقع گردید.
ذکر فتوحات و غزوها با فریقاً

چون امیر صقلیه عباس بن فضل وفات یافت در سنه چهل و نهم مردمان پسر امیر عبدالمطلب
بر خود والی مقرر نمودند و با امیر افریقا هم نامه نوشتند عبدالمطلب به طرف سرزمین با بیرون کرده قلعه
سیاحت نمود و بعد از پنج ماه خواجه پسر میان از نزد امیر افریقا بر صقلیه امیر مقرر گردید در سنه
چهل و هشت رسید غزاهای بسیار نمود و سرزمینها به سر و میان همان اطراف روانه نمود
و به طرف غارت رفت فکنده حسن با بسیار فتح نمود تا سنه پنجاه و پنج مداومت نمود و بعد وفات
یافت و بعد وی پسر آن محمد والی گردید و در میان شهر مالطه را محاصره نمود در سنه
پنجاه و شش لشکرشان لشکر روانه نمود چون در میان شنیدند کوچ کردند بعد در سنه
پنجاه و هفت محمد بن خواجه کشته گردید و وی اخواجه سرایان دی کشتند و در غنیمت
مردمان آنهارا جستجو کردند در یافت نموده همه را کشتند و در سنه دصده و هشتاد و هشت
لشکر مسلمانان به اندلس بالافرنگیان بطرف شهر برشلونه رفتند پس از آن خود را
انگنند والی شهر برشلونه به پادشاه فرنگیان مرسله فرستاده شد و طلبید پادشاه
فرنگیان لشکر بسیاری روانه نمود و مسلمانان نیز مرسله روانه کرده مدد طلبید نزد
بدیشان رسید با طرف برشلونه نزول کردند و مقابله بسیار سخت نمودند تا آنکه
شیراز آن در برج را از بر چاه شتر گرفته تصرف کردند و از دشمنان خلق بسیار
قتل گردید و مسلمانان سلامت مانده غنیمت بسیار گرفته و این کشتند و در سنه
چهل و هشت و صیقل ترکی به شهرهای روم غزای نمود و هر و از ده هزار لشکری
با وی بود به شهرهای روم داخل گردید و حصن فرودیه را فتح نمود و در سنه چهل و نه
محمد والی اندلس لشکری بطرف شهر البه، و قلاع، شهرهای فرنگیان روانه نمود
سواران در همان سرحد بجولان درآمدند و غنیمت بسیار گرفتند و حسن با بسیار کشته
فتح نمود و در سنه چهل و نه ایضا جعفر بن یقین به شهر صافیغه غزای نمود و حسن طلبید
فتح نمود و عمر بن عبید بنه اقطع از جعفر اذن نمود است که به شهرهای روم برود
جعفر وی اذن داده به راه خلق بسیار از انالی مالطیه رفت پادشاه به امر اجماع عظیم
رومیان به مرجع اسقف با وی ملاقاتی گردید و مخاربه سخت نمودند و از هر دو فریق
خلق بسیار مقتول گردید بعد در میان که پنجاه هزار بودند و در پی احاطه نمودند و
عمر و دو هزار مسلمان از لشکریان دی کشتند چون عمر بن عبید بنه کشته گردید و در
بطرف سرحدت جزیره خروج نمودند و سختی کردند بر سرحدت و بر آنها مسلمانان

مالت
شهر سیستان
فرید
بن سدن دحاج
سید
سید اسقف
عمر بن اسقف

و مسلمانان محروم ساخت این خبر به علی بن سحبی رسید در زمانیکه از ارمینی بطرف
 میافزایند و پس گشته می آمد به همراه جمعی از اهل ارمینی و از اهل سلسله علی بن
 بهرام طاعه خود بالای و میان رفت و مقابله نمود خود وی به همراه چهار صد نفر لشکری
 گشته گردید چون این خبر به بغداد رسید و مردمان قصه کردند که عمر بن عبیدیه و علی
 بن سحبی گشته گردیدند و این هر دو نفر از ولادوران اسلام بودند محارب شدیدی
 و قار و استغناءشان از طرف مسلمانان عظیم بدل کفار بود در سر عدوت اسلام بسیار
 بسیار سخت آمد با اینکه مردم ترک که خلیفه متوکل را گشته بودند و بر امور مسلمانان
 استیلا پیدا کرده بودند از نیو قعه بدل مردمان هم عقده پیدا گشته بود عموم مردمان
 به بغداد اجتماع نمودند و از نداء جنگ را بلند نمودند و بعضی لشکریان تنخواه خود مطالبه
 نمودند منتنه های پی پی بر پا گردید که اگر ذکر کنیم دفتر باطلو میگردد فتنه مستمر گردید
 تا اینکه خلیفه مستعین - خلع گردید و در سنه دو صد و پنجاه و یک به خلیفه مقرر بالنده
 متوکل بیعت نمودند مستعین بانند در سنه پنجاه و دو گشته گردید و در سنه پنجاه و سه
 نه مانده خلیفه مقرر بالنده - محمد بن معاذ بطرف ملطیه غزا نموده شکست خورده امیر گردید
ذکر غزاه بن سرك به اندلس شهرهای فرنگیان
 در سنه پنجاه و یک به یک رویت پنجاه و دو محمد بن عبدالرحمن والی اندلس به همراه سپه خود
 مندر بطرف شهرهای فرنگیان لشکر روانه نمود رفتند و شهر ملاحه را قصد نمودند
 و اموال ذریق پادشاه فرنگ بطرف شهر البه و قلاع بود چون خرابی و غارت کردن
 مسلمانان در شهر فرنگیان شایع گردید ذریق لشکری خود را جمع نموده بار او مسلمانان
 رفتند تا بموضع پنج المکونین با هم دیگر ملاتی گردید مقابله نمودند فرنگیان شکست خوردند
 لکن دور رفتند و بموضع بلندی قریب معرکه جای جمع گردیدند مسلمانان عقبشان
 گرفته بر ایشان حمله نمودند و مقابله شدید گردید فرنگیان را که در نپیده شکست خوردند
 که به چیزی پیش نبردند و در عقبشان مسلمانان رفته می گشتند و امیری نمودند تا اینکه
 عدد سربانی فرنگیان به دو هزار و چهار صد و بود و در این سید بسیار فتح عظیم روی نمود
 و مسلمانان بختها را بسیار و پس گردیدند و در سنه مابعد ایضا لشکر روانه کرده شهر البه
 و قلاع و شهر مانه را قصد کردند و از اهل آنجا عدد بسیار قتل نمودند بعد سلامت و پس
 گشتند و در سنه پنجاه و سه ایضا لشکری روانه نموده حصن کا حرقیق را فتح نمودند
 و به پیشتر آنها غلبه کردند و در سنه دو صد و پنجاه و پنج خلیفه مقرر بالنده خلع گردید
 بعد گشته شد و بیعت به خلیفه معتدی پس و اثنی عشر بالنده واقع گردید و در سنه سی

ملاحظه
 علی بن سحبی
 ملاحظه
 علی بن سحبی
 ملاحظه
 علی بن سحبی

مقاله سمرقند

خلع گردید بعد شسته شد و به خلیفه معتمد علیا سپرد متوکل بیعت کردند و در سنه ۳۰۰
پنجاه و نه لشکرهای روم خسرو را در سمرقند نزول کردند بعد به بلطیه نازل
گردید به همراه ائالی آن مقاله کردند و میان شکست خوردند و یک سرنگشان
کشته گردید و در همین سنه سربیه مسلمانان افریقا بطرف سرقوسه روانه گردید
ائالی آنجا مصالحه نمودند بشرط آنکه سیران مسلمانان را رانانیند و آنها سه صد شصت
اسیر بودند چون آن را رانانیند از بالای شان و اسیر شدند.

ذکر مقاتله به همراه پادشاه زنگیان

ابتدا ظهور پادشاه زنگیان در سنه ۳۰۰ و صد و پنجاه و پنج بود و مقاله آنها همراه کفای
ذکر گردید سبب آنکه اگر چه ادعای مسلمانی داشت لکن معامله وی با اهل اسلام از معاصرت
کفر قبیح تر و شنیع تر گردید چنانچه دانسته خواهد شد و قصه آن در تواریخ به بسط
تمام ذکر یافته است خلاصه آنکه مردی از قبیله بنی عبد قیس بنام علی بن محمد بن محمد
در سمرقند رأی و در اصل از مملکت ری متصل کناره مملکت خلیفه منتصر سپهر
متوکل بود با شعار خود مدح شان میگفت و از بخشایش شان صلحه با میگرفت بعد
این شخص از سمرقند ای در سنه ۳۰۰ و صد و چهل و نه بطرف بحرین آمده نسبت به بنی خدیجه
سبیداء ادعا نموده گاه میگفت من علی سپهر محمد سپهر احمد سپهر علی سپهر علی سپهر
حسین سپهر علی بن ایطالب یعنی منم میباشم و گاه میگفت از اولاد حسن بن عبید الله
بن العباس ابن علی بن ایطالب یعنی منم میباشم و بموضع بحر مردمان اعیان
خود میخواند جماعت بسیاری از قوم او و از غیره متابعت وی نمودند و دیگران بر خلاف
وی شدند میان این دو طایفه تعصب و قتال جاری شد جماعتی کشته گردید بیشتر این بحرین
وی انجمن بغیر قرار می دادند و سراج شان را جمع کرده حکم خود در ایشان جاری کرد
و بالشکر سلطان سبب وی مقاله کردند جمعی از آنها قایم ماندند و جمعی از وی کار کردند
بدین سبب بطرف اجسار رفت و جمعی از ائالی بحرین بادی مصاحبت کرد و بعد بطرف
بادیه انتقال نمود و میگفت درین روزها به بادیه علامات امامت من بر مردمان ظاهر گردید
بعضی از آن علامتها این بود که چند سوره از کلام الهی شریف تلقین شدم که در یک ساعت
زبان من بدان سوره جاری گردید و بیک نغمه حفظ نمودم سوره سبحان و سوره
سوره ص را و یکی از آن علامت این بود که در موضعی بفرغتم و قصد کردم شهر را
سبز گردید و در آنجا بر مر سبیه نمود و خطاب شدم که برو به شهر بصره و دیگر سخن با خرافات
میگفت - در کتاب تاریخ الخلفاء تصنیف مولانا جلال لدین سیوطی آورده است

این رأی از تاریخ
در بیان فارس خردی
سنه ۳۰۰

اجرای
تاریخ در بحرین
لیکن خبر کرد ابو طاهر بن سبید
تاریخ شهر بادیه

سید

بعبان

که ادعا می نمود که وی را خلیفه رسول فرستاده و رسالت را قبول کرده رد کرده است
 و منبری مانده بود بالای رفت و حضرت عثمان و علی و معاویه و زبیر و طلحه و بنی عباس
 رضی الله عنهم را دشنام میداد و در کتاب تاریخ ابن الاثیر و ابن خلدون آورده است
 که عقاب مردم خوارج گرفته بود و این سخن تاریخ نسب سیادت وی که سابق حضرت
 علی رضی الله عنه رسانیده باطل مینماید و ابتدا ظهور آن در سده دوسم و پنجاه و پنج
 بود و در ابتدا امر خود غلامان زنگیان که در سبخا طرف بصره سکنی داشتند دعوت
 مینمود خلق بسیار از غلامان جمعیت کردند و آن بار او عده آزادی داده بود و با حسان
 بدیشان گفته بود هر یک از مولاهاشان که طلب غلامان خود می آمدند غلام حکم
 مینمود که مولی خود را بزنند و مولی شان را حبس مینمود و بازر را میکرد و مولاها زنگیان
 از طلب بنده های خود با منع شدند و بغلامان غیر تابعان خود هر وقت خطبه خوانده
 و آنهارا ایمل می ساخت و همین کار بار اعدا گرفتند بود زنگیان بزودی بسیار
 می آمدند و متابعت می میکردند و در سخت امروزی داخل میشدند و بیری برای وی
 ساخته بودند و به بیری ایت شریفی نوشته ان الله اشقی من اموالهم
 انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة تا آخر ایت مضمون ایت شریف
 آنکه حق تعالی نفس و مالها مومنان اخذ کرده بعبودیت را بدیشان داده و میدهد
 بنا بر آن لشکرهای وی بسیار شد و هر آن مستحکم گردید و هر طرف غارت و چور و چپا و
 انداخت و اصحاب وی بهر جا منتشر گردیده چور و چپا و مینمودند لشکر کشید بطرف
 ایله رفت چهار هزار نفری بمقابل آن بیرون شدند آنهارا شکست داد و ایله
 متصرف شد بعد به قادیسیه رفت آن در آنجا مالک گردید و چور کرده مال بیرت
 بسیار پیدا نمود جمعی از ایالی بصره بمقابل وی بیرون شدند آنهارا شکست داد
 و قتل نموده براق با سه شان را گرفت بعد طایفه دیگر بیرون شدند همچنان نمود
 بعد و آنسر از بصره بالشکر بمقابل وی بیرون گردیدند هر دور شکست داد و همراه
 آن دو نفر کشیدها بود که بادیشان را بکنار دریا انداخته بود آنچه اموال در کشیدها
 بود همه را غنیمت گرفت و غوغا و فساد آن زیاد گردید و ابو هلال از لشکر کشی
 ترکان به حارنزار لشکر جنگی آمده با وی ملاقی شده ابو هلال اشکست داد و بسیار
 از اصحاب وی را کشت - بعد ابو منصور که کجی از آزاد کرده ها با ششم بود با لشکر
 عظیم بمقابل وی بیرون گردیده آنهارا شکست داد و از میان اصحاب وی نجیبی
 از زق بحرانی و سلیمان بن جامع که لشکر کشی وی بود و ریگان که کجی از غلامها

موضع کشته شدن
 سبخا
 ایله
 در سبخا که کجا از حارنزار بود
 تمام مشهور میشود

سورجین و اول صاحب دوی بود قصه نموده میگفت که موکل بغلامها مولی خود بودم و آرد
 بخاندان مولی خود می بردم که اصحاب دوی مرا گرفته نزد وی بودند مرا حکم نمود که ببارت
 وی تسلیم شوم بکلمه دوی تسلیم شدم مرا از جای که می آمدم پرسید بیان نمودم از خبر پاره
 بصره پرسید گفتم علم ندارم از غلام های سورجین و از احوال شان و اوضاع
 شان پرسیده همه را جواب گفتم بامر خود مراد دعوت نموده اجابت کردم بعد امر نمود
 که بر غلامان زنگیان بهر قدر قدرت یا عم طریق حلیه پیش گیرم و آنها را نزد وی
 بیاورم و وعده نمود که بهر قدر بوی آوردم بد آنها رئیس باشم رفتم و فردای روز
 جامعه زنگیان به نزد وی آوردم و جمعی با غلامان او با شان به نزد وی آمدند که پیش
 غلامهای بصریان و غیره را دعوت ننمود بسبب خلاصی شان از غلامی و رحمت دعوت
 وی قبول ننمودند بنا بر آن حلق بسیار نزد وی جمع گردید بغلامان خطبه میخوانند
 و وعده منصب بانها میداد و مال با بملک ایشان در می آورد و با ایشان قسم مینمود
 که خیانت ننمایند و با ایشان بدر قماری ننمایند و چیزی از حسان شان نبرند و بهر کسی
 که نزد وی غلامان بیاورد و بعضی مولا های بنده یا نزد وی آیند و بهر بنده پنج طلا
 دادند که بنده شان را تسلیم شان نماید مولا های شان را غضب نموند و ایشان را
 امر نمود که مولی با خود نمانند هر یک مولی آنچه در زیانه زدند و هر وقت که غلامان
 میخواهند احوالات بد شان اذکر مینمود و میگفت که خدا بتعالی ایما را ازان احوال
 بد سختی در گردانید و من میخواهم قدر اینها را بلند گردانم و این غلامها را صاحب
 و اموال گردانم کار بجائی رسید که شخصی از جمله رئیسان زنگیان انی صالح نام صند
 زنگی آورده نزد وی حاضر کرد چون بسیاری آوردند لشکر کش تا هم از خود شان
 مقرر مینمود و بر ایشان وعده میداد که هر کس هر چند نفری بیاورد منصب ایشان
 هم خود او باشد بنا بر آن لشکرهای او بسیار گردید از زنگی و غیره تا آنکه فوج شان
 هزاران در هزار رسید و اعداد شان نا شمار شد و بدیهات و شهرها چور و چاودانی
 و قتل و غارت بسیار کردند و خلیفه لشکرهای بسیار ساختگی نموده پی در پی بالای آن
 روانه مینمود و او لشکرها را شکست میداد بسیاری امیکشت و بسیاری زن
 و ذریه بار از دیهات و شهرها میر مینمود و همچنان چهارده سال مارت مستقل
 تا آخر الامر بوی ظفر یافتند و وی را کشتند و امر وی را مضمحل ساختند جلال الدین
 سیوطی در کتاب تاریخ الخلفاء گفته است که مقاله بهر راه پادشاه زنگیان
 امتداد داشت از زمان خلیفه معتد علی پسر متوکل پسر معتصم پسر رون الرشید

سنه دوسم و پنجاه و ششم الی سنه دوسم و هشتاد که درین زمان کشته گردید و صولی ذکر نمود
 که پانزده لاک مسلمان کشت و بیک روز در شهر بصره سه لاک مسلمان کشت و چون امیر پادشاه
 زنگ قوت گرفت مباحثه قتال آن در رئیس لشکرهای مخالفین با ایشان موفق طلحه سپهر
 متوکل که برادر خلیفه معتد علی هم سپهر متوکل بود و ایضاً رئیس بعض لشکرهای سپهری ابوالعباس
 احمد بود که بعد از خلیفه معتد علی هم خلیفه گردید و لقب می معتضد بود - و مسعودی در کتاب
 تاریخ خود بنام مروج الذهب گفته که موفق مجار به زنگیان در شهر صفر سنه دوسم و هشتاد
 و هفت مشغف گردید و خلیفه موفق سپهر خود ابوالعباس را در شهر ربیع الاخر بشکر کشتی پیش
 نمود مردی از رؤسایان پادشاه زنگ که وی را شترانی می گفتند در جمع بسیار زنگیان
 قلعه بند گردید - ابوالعباس سپهر موفق آن موضع را فتح نمود و تاجی آنچو در وی مال
 و متاع بود غنیمت گرفت بعد بسیار جاها را فتح نمود و زنگیان که در آن موضع بودند
 قتل نمود و موفق بطرف اهواز رفت آنچه خرابی که زنگیان در آنجا کرده بودند اصلاح
 نمود و بعد و این به بصره آمد همیشه بالا پادشاه زنگ نزول مینمود تا پادشاه زنگ را
 کشت مدت زمان پادشاه زنگ چهارده سال و چهار ماه بود درین زمان خورد و نبرد
 و نزد مادر کشت و می سوختند و خرابی مینمود در یک واقعه به بصره آمده سه لاک کشته
 کشت و پهلوی از رؤسایان پادشاه زنگ بعد از زمین واقعه به بصره بگری صنب
 نمود و نماز جمعه بردمان بخواند و بر همان شهر خطبه بخواند و سخن پادشاه زنگ عامی کرد
 و بی عباس و بسیاری صحابه را القومیکرد باقی ماندگان اهل بصره اجتماع کردند و اراده
 کردند که سپهر پهلوی خروج کنند تا وی را بکشند و بار آمده شان وقف گردیده
 شمشیر پدیشان نهاد نفری مقتول نفری غریق و نفری سلامت نجات یافت بسیار
 مردمان در سراپا و چاه پنهان گردیدند در شب بیرون گردیده سکهها را میکشیدند و مخور
 و موشها و گربه ها میخوردند تا آنکه اینها نیز خلاص شد بعد از آن هر یک از ایشان که می
 میخوردند و آب شیرین هم نمی یافتند میخوردند - قصه میکنند که کمزنی به راه زن کبر
 منازعه مینمود که خواهر این زن در نزد آن زن میگرد بود مردمان انتظار می بردند که
 بمیرد و گوشت او را بخورند آن زن میگفت هنوز نمزده بود که با پیش دستی کرد
 او را پاره پاره نمودیم و خوردیم خواهر آن زن حاضر شده آمد گریه مینمود از جور
 آن کله باقی مانده بود بوی گفتند چرا گریه میکنی گفت چرا گریه نکنم که مردم بزور
 من جمع گردیده نماندند که خوب نفس می بیرون شود تا آنکه او را قطعه قطعه نمودند
 سخن من ظلم کردند که از گوشت وی بمن چیزی نگذاشتند که خوردم مگر سر آن کشته

و از ظلمشان در باختر خود شکایت نمود و مثل اینو قه بسیار بود و کلا تر ازین که مایان
 کردیم نیست که مسعودی گفته است که امرش کریان و الی زندک بجدی رسید که بهار
 ز نهای اولاد امام حسن و امام حسین و اولاد حضرت عباس و بنی هاشم و قریش و باقی
 عرب و اولاد دیگر مردمان و دخترهایشان بد و در هم و بسبه در هم فروخته میگردد
 و میانها را میاندیشند به نسبتشان که میگفتند بنی فلان بهر ختر است و ختر فلان فلانی قبیل
 و هر زنگی از آنها داده و بیست و سی است که بطریق کنیزی آنها را نگاه میداشتند
 و خدمت زنها زنگیان را می نمودند چنانچه خدمت نبی بی بی را کنسی نماید یکنیزی از اولاد
 امام حسن پسر حضرت علی پسر ابراهیم رضی الله تعالی عنهما که به نزد زنگی خدمت بود استغاثه
 نمود به حاکم زنگیان که مرا از نزد این زنگی نقل بدید یا مرا از نزد این آزاد نماید که بتی
 بسیر من جور می نماید حاکم در جواب آن زن گفت که همان زنگی مولای است و اگر دیگر
 زنگی آن اولاد تر است - بعد مسعودی گفته است که مردمان در خصوص کشته گادین
 سالها بچند قسم کلم کرده اند بعضی زاده گفته اند و بعضی کمتر گفته اند اما آن که زیاد تر
 گفته اند میگویند که اینقدر مردمان درین سنوت فانی گردیده اند که بشمار و حساب
 نمی آید بجز از خداوند کسی بعلم آن احاطه ندارد بسیاری شهرها را فتح نمودند و ایالتها را
 از بیخ کردند و آنها که کلم بکتم میکنند میگویند بچاه که در خلق درین سالها فانی گردیدند
 و جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء مسکودید که خون این خبیث ملعون کشته گردید
 سر وی در اسب ریزه آورده در بغداد داخل نمودند شهر را ازین کرده چراغان نمودند مردمان
 با آواز بلند در حق خلیفه موفق طلحه دعای می نمودند و شاعران مدح خلیفه را بسیار
 گرفتند و آن روز که سر وی را آوردند هم روزی از روزها شادمانی ملازم مردمان شهر
 سابق که هفت بودند جمعیت کردند و شهرهای بسیار بود مثل وسط و بصره و غیره و خلاصه
 کلام آنکه تقییه زنگیان مصیبت عظیمی بسیر مسلمانان در زمانه مگذشته بوده است اینجا
 کوتاه بیان کردیم اگر تفصیل واقعه با جنگهای این قصه را کسی خواست باشد در تاریخ
 بزرگ مطالعه نماید و الله سبحانه و تعالی اعلم.

بیان حالک شدن پادشاه و شهر لؤلؤه

در سنه دویست و شصت و سه صفلیان قلعه لؤلؤه را بهر و میان تسلیم کردند و این
 تا این زمان تصرف صفلیان بود و سبب تسلیم کردنشان این بود که احمد بن طولان
 پیش از ولایت مصر بنای غزار ایشهر طرسوس مانده بود بعد که در شمرستان مصر در سنه پنجاه
 و پنج و الی گردید از خلیفه خواست کرد که وی را به شمر طرسوس تصرف بدهند

تا بفراموشی که در دو خواست دی قبول نگردید و عالمها که بشر طرسوس مقرر میشدند بسیار
 بدر فتاری میکردند کار بدان انجام مید که در میان قلعه لؤلؤه را تصرف نمایند بر آن
 شهر طرسوس بسیار سخت آمد چونکه بعد از گرفتن قلعه مذکور شهر طرسوس بکل در ششمان
 می نهاد و در میان در بیابان یاد دریا که بیرون میگردد آن قلعه را میدیدند و از آن
 بیم بسیار مینمودند و این خبر بخلیفه معتمد علی رسید و رسید به تصرف شهر طرسوس را به
 طولون داد و شخصی آدر آن شهر عامل گردیدند که بغزای دشمنان در محافظه سرعت
 و مجاهده قیام نماید و در همین سنه محمد والی اندلس سپر خود مندر را بهر لشکری
 بزرگ روانه نمود و راه آن شهر مارده بود چون از آنجا تجاوز نموده زمین دشمنان
 رسید به صد سوار لشکری با وی بود بسیاری فرنگیان با وی خروج کرده مقابله بسیار
 به راه وی نمودند و آنها نیز بمقابله صبر کردند و نفری بسیاری از فرنگیان کشته گردید بعد
 لشکرکان بالا به صد نفری غلبه کردند و شمشیر بر ایشان نهادند ایشان اما نشدید
 کردند حجتی آنهار رحمت فرماید و در سنه شصت و چهار به صایفه عبد مبین
 رسیدن گوسن به راه چهل هزار نفری از امانی سرعت شام غزا نمود و در میان ایشان
 ساخت و غنیمت گرفت و واپس گشت چون از بدندون کوچ نمود جمعی در میان
 بالای وی خروج کرده بمسلانان احاطه نمودند مسلمانان مرک ابر خود گرفته نزول کردند
 و چهار پایان خود را بند کرده مقابله سخت کردند تا اینکه بگی کشته شدند مگر خصم نفری
 که بیک حمله سخت حمله آورد شدند و به راه چار پایان خود نجات یافتند و در میان هر یک
 بجنگشان آمد کشتند و عبد مبین میشد را بعد از چند زخم که بوی مید بود بعد
 از حمله سخت که بسر پادشاه روم نموده بود سپر گرفتند وی ابهر راه اسیران بسیار
 بوالی مصر (احمد بن طولون) فرستادند و چند عدد کلام هد شریف به این طولون
 بطریق بدیه فرستادند .

ملاده
 محمد بن احمد
 بن محمد بن احمد
 بن محمد بن احمد
 بن محمد بن احمد

ذکر مالک شدن مسلمانان شهر سرقوسه
 در سنه دصد و شصت و چهار شهر سرقوسه که بزرگ ترین شهرهای صقلیه بود مسلمانان
 متصرف شدند و سبب ملک شدن آن شهر این بود که جعفر بن محمد امیر صقلیه آن
 شهر غزا کرد و زراعتها را بستانه گرفت و زراعت نزدیک شان از شهر صقلیه
 که بجمع روم بود نیز خرابه بستانه نمود و به سرقوسه نازل گردید و آن شهر را بر
 و بجز محاصره نمود و بعضی از پیش از های شهر را تصرف شد بعد شش ماهی و ممالک
 آن آمده یک چهار جنگی روانه نمودند و از امانی آن هزار کشتند و غنیمت های بسیار

بدست مسلمانان افتاد که در دیگر شهر چنان غنیمت نرسید بود و از نفری آن شهر کسی نجات
نیافت مگر اندک بعد فتح آن شهر دو ماه در آنجا ایستادند بعد آن شهر را ویران کردند
بعد حربه کردن شهر از قسطنطنیه جاز خجکی رسید به همراه مسلمانان ملاقی گردیدند مسلمانان
بدانها ظفر یافتند و چهار قطعه از آنها فرا گرفتند آنچه در آنها بود کشتند و مسلمانان
بشهرهای خود بازگشتند و در همین سنه محمد بن عبدالرحمن والی اندلس پس خود
منذر را به همراه لشکر شهر بنبلونه روانه نمود و راه گذران به سر قسطنطنیه بود ایلی
آن را قتل کرد بعد انتقال کرد به قسطنطنیه و در چند مواضع جولان نمود بعد به بنبلونه
داخل گردید بسیاری حسن با آن را خراب کرد و از اعتبار آن را اجزای دست
و سپس گشت و در سنه شصت و پنج سرنیک روم میان بشهر آمده خروج کرد کشتار
کرده بندها گرفتند قریب به هزار و چهار صد نفری کشتند و چهار صد نفری را
گرفتند از حوز والی سرحدت بود مغزول گردید و در سنه دصد و شصت و شش
سریه روم میان بطرف مملکت رومیه وارد گردید قریب به دصد و پنجاه نفر را
گرفتند و بمسلمانان مقابل ایستادند ایلی موصول و نصیبین مقابل شان بغزایرون
شدند روم میان و سپس کشتند و در همین سنه کشتی های مسلمانان کشتی های روم میان
ملاقاتی گردیدند روم میان بمسلمانان بعد از مقاتله سخت ظفریاب گردیدند و مسلمانانیکه سالم
به شهر بلرم از صقلیه ملحق گردیدند و در همین سنه ایضا از طرف ابن طولون عامل سرحدت
شامی همراه سه صد نفر از ایلی طرسوس با چهار هزار نفری روم میان مقابل شد و مقاتله سخت
نمودند مسلمانان از دشمنان خلع بسیار را کشتند و جماعتی از مسلمانان تلف گردید
و در سنه شصت و هفت حسن بن عباس بن خیریه صقلیه والی گردید به طرف سریه
روانه نمود و بطرف قسطنطنیه خروج کرده نزد عثمانی ایلی تجارت ابناه نمود وزیر رعیت
طبرمین و در خان اموضع را قطع کرده بطرف قسطنطنیه رفته نزد عثمانی ایلی تجارت
نمود و و این شهر بلرم آمد روم میان نیز سریه با بیرون کرده بسیاری مسلمانان را
تلف نمودند در سنه شصت و هشت از صقلیه سریه فرستادند به همراه لشکر و میان
ملاقاتی گردیدند مسلمانان غیر هفت نفر همگی شهید گردیدند حسن بن عباس از ولایت
صقلیه مغزول گردید و بجای آن (محمد بن افضل) والی گردید سریه با طرف صقلیه
روانه نمود و خود آن بالشکر بسیار خروج کرده بطرف شهر قسطنطنیه آمده نزد رعیت های
آنجا را ابناه گردید بعد بطرف امیر کشتی با رحلت نموده با ایشان مقاتله نمود و عیبت
بدیشان رسانیده و قتل بسیار کرد بعد از آن بطرف طبرمین رحلت کرده نزد عثمانی

سر قسطنطنیه
بندین شهر قسطنطنیه
تقلیه
در سر قسطنطنیه
ادنه
تربیه صقلیه
تقلیه
شهر کلان ایلی
بدره صقلیه
بقاره

شان تباہ گردانید بعد از آن کوچید لشکر رومیان طاقی گردیده مقابله نمود در میان شکست یافتند و اکثرشان کشته گردیده قبیله ای شان به سه هزار رسید و سرانجام با شهر بلرم آوردند بعد مسلمانان بطرف قلعه رفتند که رومیان جدیداً بنا نموده بودند و آن را مدینه الملک نام نهادند بودند مسلمانان قهر املاک گردیدند و افواج جنگی گشتند و باقی اسیر کردند و در همین سنه پادشاه روم که معروف به ابن صقلیه بود خروج کرده به ملطیه منزل نموده اهل معرش و مدت با ایشان معلومت نموده بعد از مقابله پادشاه روم شکست خورده و عامل ابن طولون از صایفه از طرف سرحدت شامی فرغانی غزا نموده از رومیان قریب پانزده هزار نفری کشت و مردمان غنیمت های گرفتند تا اینکه همه کینفر به چهل دیار رسید و در سنه شصت و نه محمد بن فضل امیر صقلیه به همراه لشکر خروج کرده بطرف رمله رفت و لشکر به قطنیه رسیده بسیاری رومیان کشتند و اسیر کردند و غنیمت های گرفتند بعد از این شهر بلرم رفتند و در سنه هفتاد یک نفری رومیان جمع گردیدند و به قطنیه که شش کوروی طرس بود نزول کردند بطرف مقابل شان باز آمد عامل طرسوس از طرف ابن طولون در شب خروج کرده سرانجام شبنجون کرده هفتاد هزار نفری شان کشت و جمعی سرانجام در پیش شان هم کشته شدند و غنیمت صلیب طلائی و نقره ای از ایشان غنیمت گرفتند و صلیب زرگی طلائی که مکلل بود و غنیمت شد و پانزده هزار چهار پا به همراه زینها و شمشیرها غنیمت گرفته شد و چهار کرسی طلا و دو صد کرسی نقره و بیست بیرق دیبا و نظریهای بسیار و قریب به ده هزار علم دیبا و دیبا بسیار و عنیزه بگلی غنیمت گرفته شد و در همین سنه اسمعیل بن موسی که از جمله امیران اندلس بود اراده کرد که شهر مارد را بناماید فرنگی والی برشلونه چون شنید جمعیت نموده جمع آوری بسیار نمود که آن را منع نماید اسمعیل چون شنید قصد وی نموده به راه آن مقابله نمود و آن را شکست داد و بیشتر شان کشت که در همان زمین نقش های مردگان مدت با باقی ماند و در سنه هفتاد و یک سر به مسلمانان بصقلیه بطرف رمله رفت خرابی کرد و غنیمت و اسیر بسیار گرفت و واپس عودت کردند و لشکر بسیار از صقلیه بطرف قطنیه رفت آنچه در وی بود همه را هلاک گردانید و بطرف طبرمین رفته با اهل آن مقابله نمود و در اعتبار شان تباہ کرد و خواست که شهر را قدم کند آنچه سرسنگ رومیان آمده صلح طلب گردید که ندیدند به بادی نماند

در سنه ۶۰۰ هجری قمری
شهر مارد را بناماید
فرنگی والی برشلونه
چون شنید جمعیت
نموده جمع آوری
بسیار نمود
که آن را منع
نماید اسمعیل
چون شنید
قصد وی
نموده به
راه آن
مقابله
نمود
و آن را
شکست
داد
بیشتر
شان
کشت
که در
همان
زمین
نقش
های
مردگان
مدت
با
باقی
ماند
و در
سنه
هفتاد
و یک
سر
به
مسلمانان
بصقلیه
بطرف
رملة
رفت
خرابی
کرد
و
غنیمت
و
اسیر
بسیار
گرفت
و
واپس
عودت
کردند
و
لشکر
بسیار
از
صقلیه
بطرف
قطنیه
رفت
آنچه
در
وی
بود
همه
را
هلاک
گردانید
و
بطرف
طبرمین
رفته
با
اهل
آن
مقابله
نمود
و
در
اعتبار
شان
تباہ
کرد
و
خواست
که
شهر
را
قدم
کند
آنچه
سرسنگ
رومیان
آمده
صلح
طلب
گردید
که
ندیدند
به
بادی
نماند

صلح نمودند که سه صد اسیر مسلمان را فدیه بدهد. بعد لشکر و اسیر گشت و در سنه ۷۷۷ و ۷۷۸
 صایفه باز مار غزا نمود و سریه با از صقلیه بطرف روم میان که آنجا بودند خروج کردند
 غنیمت گرفتند و عودت نمودند و در آنجا از قسطنطنیه سرسنگی خروج کرده بالشکری
 بزرگ قدم نموده بشهر سرسنگه نزول کرده آنجا محاصره نمود و بالای مسلمانان
 آنجا سخت گرفت تا بطریق امان شهر را تسلیم کردند و صقلیه رفتند بعد لشکر بزرگ
 بطرف شهر نسیته رفته آنجا محاصره نموده آنجا بالای آنجا بطریق امان تسلیم شدند
 و در سنه هفتاد و سه به صایفه باز مار غزا کرد و بزمن روم میان غلبه کرده گشت
 و غنیمت و اسیر بسیار گرفت و بطرف طرسوس عودت کرد و در همین سنه محمد بن
 عبدالرحمن والی اندلس وفات یافت و مدت پادشاهی آن سی و چهار سال شد
 و بعد از آن پسر آن منند والی گردید و بعد از یکسال و یازده ماه وفات نمود
 و به برادر وی عبدالمعین بیعت نمودند.

ذکر جنگ روم میان و وفات یافتن بازهاسا

در سنه هفتاد و هشت باز مار به همراه لشکر بجزایرون گردید به شکند رسیده
 در آنجا نزول کردند قطعه از سنگ متجذیب به باز مار رسیده سخت مجروح گردیده
 و اسیر گشت و براه وفات یافت و به معتقد پسر موقوف این متوکل بیعت جاری
 گردید و در سنه هشتاد و سه میل سپهر احمد سامانی و امیر خرمیان به همراه شهرهای ترک
 غزا نمود و شهر پادشاه شان را فتح نمود و پدر پادشاه را اسیر گرفت و زن وی
 خاتون اسیر شد و قریب به ده هزار تفری اسیر شدند و خلق بسیار از ایشان گشت
 و چهار پایان بی نهایت غنیمت گرفت و بهر سوار از مال غنیمت هزار درهم رسیده
 و در سنه هشتاد و یک مسلمانان بار و میان بغزاشغول گردیدند و دو از ده روز
 میان شان محاربه متداد یافت مسلمانان ظفر یافتند و غنیمت بسیار گرفته و اسیر
 گشتند.

ذکر حاصی که درین صقالیه قسطنطنیه را

در سنه هشتاد و سه صقالیه بطرف روم رفتند و قسطنطنیه را محاصره کردند
 و از اهل آن خلق بسیار کشتند و شهر را خراب کردند پادشاه روم از دست
 خلاصی نمیدید اسیر با مسلمانان که در نزد وی بود همگی را جمع نموده آنها را ابرق
 داد و از ایشان درخواست نمود که بالای صقالیه به همراه شان معاونت نمایند
 مسلمانان سبب آنکه صقالیه کفار بودند قبول کردند و با صقالیه معامله نموده

این سنه هفتاد و سه
 اندلس و سرسنگه
 بنی امیه
 از احوال جهان ۱۳۰۰

آنها را از قسطنطنیه نماند اهل کردانند پادشاه روم دلاوری مسلمانان آید بر خود تریب
 و ایشان ارد کرده پیراقشان را گرفت و در شهر ایشان را متفرق ساخت از خوف
 اینکه مبادا بروی غلبه کنند و در همین سنه مابین مسلمانان و رومیان فدییه دادن
 جاری گردید تمام نفوس مسلمانان مردان و زنان و کودکان که فدییه خلاص گردیدند
 دو هزار و پنجاه و چهار نفری شدند و در سنه هشتاد و پنج رجب از ادکرد خلیفه
 غزای دریائی نموده کشتیهای بسیار غنیمت گرفت و سه هزار رومیان که در کشتیها
 کردن و کشتیها را سوخت و حسن بسیار را فتح نموده سلامت و پس گشت
 و در همین سنه ابن الاخشید والی صربیا الی طرسوس غزای نمود حقیقی فتح قضیب
 گردید بدست وی فتح شد و تا به اسکندرونه رسید و در سنه هشتاد و هفت ابوالعباس
 احمد بن الاغلب به شهر بلرم بر او و بجز آنرا نمود و الی شهر خروج نموده با وی مقاله
 نمودند بعد شکست خوردند قتل بد ایشان واقع گردید و شهر را مالک شد بعد بطرف
 طبرمین کوچ نموده رفت با آنها آن را قطع نموده رفت و با ایشان مقاله کرد بعد
 کوچیده بطرف قطنیه رفت آن شهر را محاصره نموده کامیاب گردید و در طرف
 صقلیه آمد تا اینکه در سنه هشتاد و هشت دخل گردید ساختگی غزای نموده زمانه خوب گردید
 و جهازهای جنگی را ساخته نموده بطرف قطنیه فرستاده منجیقما نصب نموده چند
 وقت اقامت کرد بعد و پس گشت بطرف سینی به شهر پور رسید بسیاری و میان
 اجتماع نمودند با ایشان بدروازه شهر مقاله نمود و آنها را شکست داد شهر را شمشیر
 مالک گردید و طلا و نقره بی نهایت غنیمت گرفت و کشتیها را به آرد و غیره
 متاع پر گردانیده بطرف مسینی رجعت نمود دیوارهای شهر را ویران کرد کشتیها
 آنجا یافت که از قسطنطنیه رسیده بود سی کشتی فرا گرفت و بطرف مدینه رجعت
 نمود و در سنه دویست و هشتاد و هشت خلیفه معتقد لشکر بطرف صافیة روم
 روانه فرمود حسن بسیار فتح کرد و با اسیرهای بسیار رجعت نمود بعد رومیان
 در راه خشکه و دریا بطرف کیسوم رفتند از مسلمانان زیاده از پانزده هزار
 نفوس گرفته عودت کردند و در سنه هشتاد و نه خلیفه معتقد وفات یافت
 و به پسر وی مکتفی بالله بیعت کردند و در سنه دویست و یک ترکان بطرف
 ماوراءالنهر با خلق بسیار خروج کردند و الی خرهمان اسمعیل سامانی لشکر بسیار
 بطرف ترکان متوجه ساخت و از غیره مردمان خلق بسیار بالشکر لحق کرد و بطرف
 ترکان رفتند و در حالت غفلتشان بدیشان رسیدند بسران شیخون کرده و

کتاب در اسرار جنگ
 کتب در تاریخ
 کتب در جغرافیه
 کتب در طب
 کتب در فقه
 کتب در ریاضیه
 کتب در نجوم
 کتب در کلام
 کتب در حدیث
 کتب در لغت
 کتب در معانی

صبح خلق عظیم بی نهایت نا شمار از ایشان کشتند و باقیان شکست خوردند و لشکرشان
متفرق گردید و مسلمانان سالم و غنا هم عودت کردند و در همین سنه ده صلیب
که به همراه هر صلیب ده هزار نفری بود که عبارت از صد هزار رومی و پستد بطرف
سرحدت جماعتی از ایشان قصد شهر حدت که شهری از روم بود نموده غارت
کردند و اسیر گرفتند و سوختاندند و در همین سنه از شهر طرسوس لشکر کشی
که مشهور به غلام زرافه بود غزا نموده شهر انطاکیه را به شمشیر فتح نمود
و پنج هزار از رومیان کشت و همین قدر اسیر نمود و پنج هزار اسیر را اخلاص نمود
و شصت کشتی و میان به راه مال و متاع غنیمت گرفته به همراه غنیمت با شهر
انطاکیه قسمت نموده هر سهی هزار دینار سرخ شد و در سنه نود و دو
رو میان بالا مرعش و طرف آن غارت کردند انطاکی مصیبه و امانی
طرسوس مقابل شان بیرون شده آنها را اجلا کردند و جماعتی از مسلمانان
لمف گردید و در همین سنه فدیه جاری گردید هزار و دویست نفری اسیران
مسلمانان فدیه خلاص شدند و در سنه نود و سه رومیان بر بالا قورس از
ملکت حلب غارت کردند انطاکی شهر با ایشان مقابله سخت نمودند بعد شکست
خوردند و رومیان بیشترشان کشتند و به شهر قورس اندرون گردیدند
مسجد جامع آن سوختاندند و باقی امانی آنها را از شهر بیرون کردند و در
نود و چهار ابن کینلغ از شهر طوس غزا نموده چهار هزار رومی اسیر کردند
بسیار و متاع بسیار بدست آورد و یک سرسنگ از سرسنگ و میان
در امان داخل گردیده اسلام آورد و در همین سنه ایضا ابن کینلغ غزا نمود
به شکند رسید و حق تعالی بوی فتح روزی نمود و بطرف لیس رفت
غنیمت بسیار گرفتند قریب به پنجاه هزار اسیر کردند مقابله عظیم با رومیان
نمودند و سلامت و افس کشتند و یک سرسنگ از طرف و میان بر حاربه
اهل سرحدت مقرر بود همین بطریق به خلیفه مکتفی بالله ایچی روانه نموده طلب
امان نمود خلیفه دینی را امان داد از حصن خود بیرون گردیده و با وی در حصن
اسیر مسلمان بود و پادشاه روم فرستاده بود که او را بگیرند سرسنگ مذکور مسلمانان
بیراق داد با وی بیرون شدند و همان نفری که پادشاه روم بجهت گرفتن سرسنگ
فرستاده بود آنها را گرفتند و خلق بسیار از آنها کشتند و آنچه در لشکرشان بود
غنیمت گرفتند رومیان بجزار به سرسنگ با جماع نمودند جمعی از مسلمانان

طریق سرسنگ در امان
نویسنده

بطرفشان رفتند که سرهنگ و امیران مسلمانان اخلاص نمایند مسلمانان بشهر قونیه رسیدند
 خبر به در میان رسید سرهنگ را واگذار شده و پس گشتند سرهنگ به همراه مغزی
 خود و پس به بغداد آمد و مسلمانان قونیه را خراب کردند و پادشاه روم به خلیفه
 مکتفی نامه ای مبنی بر روانه نموده فدیه طلب نمود. و در سنه ۴۰۳ و سنه ۴۰۴ و سنه ۴۰۵
 اسمعیل سامانی از شهرهای ترک و دیلم شهرهای بسیار فتح نموده و در سنه ۴۰۶ و ۴۰۷
 خلیفه مکتفی نامه و فوات نمود و به برادران مقتدر باشد پسر معتقد بیعت طلبی
 گردید و در همین سنه فدا مسلمانان سه هزار نفوس مردمان را زنها داده شده خلاص شدند
 و در سنه ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ با فرقیاکردید و بیان قصه دولتشان
 تفصیل بسیار داشته در کتابها تواریخ مذکور است. و در همین سنه مقتدر باشد
 لشکری بغزای روم فرستاده موئیس خازم بشکر امیر بود ظفری باشد و غنیمت گرفت
 و جمعی از رومیان را اسیر نموده عودت کرد. و در سنه ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵
 امیری مشهور به ابن سیمان را بغزای صایفه متوجه نمود و همچنین در سنه ۴۱۶
 و در سنه ۴۱۷ و ۴۱۸ به صایفه رستم امیر سعادت از طرف طرسوس غزا نموده حسن
 بیخ ارمنی را محاصره نمود بعد شهر آن داخل گردید و شهر را سوختانید و در سنه
 ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰
 سه صد عبدالله بن محمد والی اندلس فوات یافت و به پسر آن عبدالرحمن ناصر
 پنجاه سال مستردالی بود و از ناصرین اول کسی که امیر المؤمنین نام نهادند دی بود
 چون پدید آمد که در خلیفه نامه بنی عباسی ضعف ظاهر شد و پیش از آن والی تارا امیر
 فلانی میگفتند و عبدالرحمن ناصر در شهرهای فرنگیان غزوه های بسیار نمود و شوکت
 شان آشکرتانند تا آنکه پیش روی عجم گردیدند و وی افوق خود نامیدانستند
 در سایر القاسم نمودند و کلام مذکور بیان تفصیل تمام غزوه های وی در از میگردد
 بعضی آنها را ذکر نمایم. و در سنه ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸
 صایفه رفته به آن پیشتر گردیده مرتبه دوم در زمان خشک سخت و بیخ غزا نمود
 و انبیا بشهر خادم والی طرسوس به شهرهای روم غزا نمود و فتح کرد و غنیمت و پیرا
 گرفت و صد و پنجاه سرهنگ را اسیر نمود و قریب به دو هزار سر اسیر گرفت و در سنه
 ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰
 سه صد و سی و دو میان سیر سعادت جزیره غارت کردند و بالا حسن منصور
 آندند و مغزی که در آن حسن بود اسیر گرفتند و بعد در آن عظیم جاری گردید و در میان
 انبیا ظهور کردند و خود را مجمع مقاتلین و غازیان شهر طرسوس انداختند
 قریب به ششصد سوار از آنها گشتند. و در همین سنه از بسکه قتلای بسیار

و در سنه ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰

در بغداد در زمان خلیفه مقتدر بوقوع آمد صایفه از دست مسلمانان بیرون گردید
 و در همین سنه (یلج ارمنی) بطرف معش خروج کرده در شهر آن داخل گردید جاتی را
 اسیر کرد - و در سال سیصد و چهار مونس خادم که وزیر مقتدر باشد و در سال از غلامان
 او بود بسوی شهرهای روم حته غزای صایفه همراه لشکرهای بسیار رفت و قلعه های بسیار
 از روم گرفت پس به بغداد آمد مقتدر آن را عزت داده خلعت پوشانید در سنه سیصد
 پنج الحیبها از طرف پادشاه روم به نزد مقتدر بانه سخته طلب صلح و فدیة بسیاری اند
 جلیفه خودش آنها را قبول نموده همراه وزیر مونس سخته فدیة یک لک بمبیت هزار
 دینار فرستاد - پیش ازین جنی صفوانی شهرهای روم را غزا کرده غنیمت آورد
 و غارت کرد پس سالم آمده بود و در بغداد همان مشورتا بر بنبر با خوانده شده بود
 رسول ملک روم برای مصالحه رسید و در سنه سیصد و ششم عبدالمحسن ناصر صاحب
 اندلس بسوی جلیقیه غزا کرد یکد گبر را بکمان فرنگ معاونت کردند عبدالمحسن
 ایشان را مغلوب ساخته و قلاع ایشان را خرب کرد - و در سنه سیصد و نوزده
 نبلونه را غزا نمود تصرفات زیاد کرد که کلام بندگرا آن بطول می انجامید - و در سال پنجم
 بنهایت سید مصالحه کرد که در مابین خلیفه مقتدر باشد و ملک روم بود مسلمانان بیایان
 و در یاغزا کرده ظفر و نضرت یافتند مال غنیمت گرفته سالم پس آمدند اهل طرسوس
 شهر بلطیه را داخل شدند مسلمانان ظفر یافته گرفتند از شهرها نقد که گمان نداشتند
 در سال یازدهم مونس خادم همراه لشکر سلام شهرهای روم را غزا نمود
 قلعه های نضار را فتح کرده غنیمت بسیار با خود آورد و نیز شمال در یاغزا کرده
 غنیمت گرفت از اسیران هزار رس و از دویب هشت هزار رس و از گوسفند و صد
 هزار رس و از زر و سیم بسیار - و در سنه دوازدهم رسول ملک روم در حال طلب
 میکرد صلح را و تقریر فدارا آمده با خود هدیه بسیار آورد مقتدر بانه همراهشان
 صلح نموده و فدارا مقرر نمود بعد ازین صلح بصایفه همراه مسلمانان عذر نمودند
 مسلمانان داخل شهرهای روم شده تباہ کردند زمین شانرا و مال تارا غارت کردند
 و نفس شان را اسیر کردند سالم پس آمدند و در سنه سیزدهم نوشت ملک روم بسوی
 اهل ثفور از مسلمانان در حالیکه امیر میگردد ایشان را قبول کردن خراج که اگر قبول
 نکنند بکشند مرد تارا و اسیر کنند خردانرا و گفت که برای من معلوم است سستی
 و الیها شایخون قبول نکردند رفت بسوی شان و خرب کرد شهرهای شان و اسیر
 کرد تریه های شان را - و در سنه چهاردهم فتح کرد در میان بلطیه را داخل شدند از دیوان

ل
 و لیکر
 از شهرهای روم بر سینه دروغ
 فتح و صلح

شهر و متعلقه کردند ایشان را از شهر بیرون کرده شهر و دیهها بسیاری او بران کردند و بیرون کردند بخش مردگان را و مثل که کردند با ایشان آمدند اهل ملطیه بغداد را حجت استغاثه بنسبت نکرد آمدن شان بازگشتند و غزا کرد اهل طرسوس صایفه را مال غنیمت گرفته باز آمدند و کرب حروب بین مسلمانان و رومیان در سنه سیصد و یازده لشکری مسلمانان از طرسوس بسوی شهرهای روم برآمده آنها را در شامین ملاقی شده مقابله کردند با یکدیگر و میان غالب آمدند از مسلمانان چهار صد مرد اسیر کرده کشتند دستش که والی روم میان بود هموای لشکری بسیار رفته شهر میل را محاصره نمود بر اهل آن شهر سخت گرفتند با دستش آلات بسیار از حرب چنانچه کسی با او مقابله کرده نمی توانست و تیراندازان شجاع تر و پهلوان تر بود آن پهلوان لعین مردی از مسلمانان به تیر زده کشت خدا تعالی مسلمانان را از شر آن نجات داد دستش در موضع بلندی نشسته بود اهل شهر و لشکر را نظاره میکرد بعد لشکر خود را به حروب اسیر نمود مسلمانانی که در شهر بودند بقتال می عیب کردند تا آنکه لشکری شهر رسیدند و دیوارها شهر را سوراخ نموده در آمدند مسلمانان شهر همراه لشکری جنگ شدیدی کردند الله تعالی نصرت داد مسلمانان را تا بیرون کردند اهل روم را و از ایشان ده هزار مرد کشتند در همین سال نیز غزا کرد شمال از طرسوس صایفه را با جماعت از رومیان مقابله کردند با یکدیگر همه تعالی نصرت داد مسلمانان را بر رومیان کشتند خلق بسیار را از روم میان مالهایشان را با مسجد راس گوسفند غنیمت گرفتند ناگاه این ضحاک و آن شخصی بود که مرند و نصرانی شده بود و قلعه داشت که آن احبقری میگفتند بخدمت ملوک روم رفته از انعام و ملاک بسیار گرفته بود با شامی ملاقی شد مسلمانان آن لعین را همراه اهل قلعه او اسیر کرده کشتند و اموال آنها را غنیمت گرفتند و در سنه سیصد و شانزده دستش همراه لشکر روم خروج کرده و محاصره شهر خلاط را که شهر مسلمانان بود محاصره کرده گرفت بصل صلیب از جامع خلاط نصب نمود از آنجا به شهر بدلیس رفت و در آنجا نیز همچنان که اهل ارزن و غیر ایشان ترسیده از شهرهای خود فرار کردند و اعیان شان به نزد خلیفه بغداد حجت استغاثه رفتند اما فائده نکرد ایشان را در همان سال بفقده نفر از روم وارد من آمده اظهار نمودند که ما میان بمزدوری مدعییم و همراه شان میل و کلند بود داخل شهر ملطیه شدند بعد معلوم شد که ملجای ارمنی ایشان را بطریق مکرر روان کرده که در همانجا باشند که هرگاه لشکر ملجای شهر ملطیه را محاصره کنند آن تفری شهر را بدست دهند چون مسلمانان شهر ملطیه کیدشان را میکنند

در سنه سیصد و یازده لشکری مسلمانان از طرسوس بسوی شهرهای روم برآمده آنها را در شامین ملاقی شده مقابله کردند با یکدیگر و میان غالب آمدند از مسلمانان چهار صد مرد اسیر کرده کشتند دستش که والی روم میان بود هموای لشکری بسیار رفته شهر میل را محاصره نمود بر اهل آن شهر سخت گرفتند با دستش آلات بسیار از حرب چنانچه کسی با او مقابله کرده نمی توانست و تیراندازان شجاع تر و پهلوان تر بود آن پهلوان لعین مردی از مسلمانان به تیر زده کشت خدا تعالی مسلمانان را از شر آن نجات داد دستش در موضع بلندی نشسته بود اهل شهر و لشکر را نظاره میکرد بعد لشکر خود را به حروب اسیر نمود مسلمانانی که در شهر بودند بقتال می عیب کردند تا آنکه لشکری شهر رسیدند و دیوارها شهر را سوراخ نموده در آمدند مسلمانان شهر همراه لشکری جنگ شدیدی کردند الله تعالی نصرت داد مسلمانان را تا بیرون کردند اهل روم را و از ایشان ده هزار مرد کشتند در همین سال نیز غزا کرد شمال از طرسوس صایفه را با جماعت از رومیان مقابله کردند با یکدیگر همه تعالی نصرت داد مسلمانان را بر رومیان کشتند خلق بسیار را از روم میان مالهایشان را با مسجد راس گوسفند غنیمت گرفتند ناگاه این ضحاک و آن شخصی بود که مرند و نصرانی شده بود و قلعه داشت که آن احبقری میگفتند بخدمت ملوک روم رفته از انعام و ملاک بسیار گرفته بود با شامی ملاقی شد مسلمانان آن لعین را همراه اهل قلعه او اسیر کرده کشتند و اموال آنها را غنیمت گرفتند و در سنه سیصد و شانزده دستش همراه لشکر روم خروج کرده و محاصره شهر خلاط را که شهر مسلمانان بود محاصره کرده گرفت بصل صلیب از جامع خلاط نصب نمود از آنجا به شهر بدلیس رفت و در آنجا نیز همچنان که اهل ارزن و غیر ایشان ترسیده از شهرهای خود فرار کردند و اعیان شان به نزد خلیفه بغداد حجت استغاثه رفتند اما فائده نکرد ایشان را در همان سال بفقده نفر از روم وارد من آمده اظهار نمودند که ما میان بمزدوری مدعییم و همراه شان میل و کلند بود داخل شهر ملطیه شدند بعد معلوم شد که ملجای ارمنی ایشان را بطریق مکرر روان کرده که در همانجا باشند که هرگاه لشکر ملجای شهر ملطیه را محاصره کنند آن تفری شهر را بدست دهند چون مسلمانان شهر ملطیه کیدشان را میکنند

هنگی شان اگر فتنه گشتند در سنه سصد و هفتاد و هفت مقدر بالله معزول با برادر او قاهره را
 بیعت کرده شد باز پس از دور روز مقدر به خلافت نشست قاهره بالله مخلوع شد
 چون درین ایام فتنه بسیار شد و ارکان خلافت سست شد عاخر آمدند اهل امانی تقوی خرد
 که مطیبه و آمد وارزن و غیرها باشد از مدینه نصاری و م عزم کردند که تسلیم شوند و
 گفتند پادشاه روم را کسان از اجته استغاثه در بغداد به نزد خلیفه فرستادند که ملک
 دهد ایشان را از طرف خلیفه معاونت نمایند مرجعت نموده همراه پادشاه روم مصالح
 کرده شهرهای خود را تسلیم و میان کردند و در همین سال شد واقعه ناله قرمطه ملائکه
 و قرمطه طائفه است از شیعه و آن چنان بود که رئیس شان دشمن

خدا ایتالی و رسول علیه اسلام ابو طاهر قرمطی علیه اللعنه با نفری بسیاری در همین سال
 داخل مکه معظمه شد ظاهر نمودند که بایان بقصد حج آمدیم در حقیقت بقصد کشتن حجج
 آمده بودند چون روز هشتم ذی حجه شد حاجیان را کشتند و مالهای شان را
 غارت کردند تا آنکه در حرم محترم کسی زنده باقی نماند حجر اسود شریف را کشتند بر سر آن بار کرده
 بهر که وطن شان بود و آن ناحیه است از عراق عرب در ی خوانه کعبه را کشتند کسی را بر بام
 کعبه مطنه حبه کندن تا بدان که آن از طلا بود و طلا کرده آنرا از جیل ابو قیسین نزد قناد
 و مرد دیگری را بالا کردند پس از بام کعبه مطنه بر افتاد چنانکه نفر سر او بیرون شد مرد بعد از
 کسی دیگر جوت نکرد که بر بام کعبه مطنه بر آید چنانکه مظلومین که بقتل رسیدند تقریباً سی هزار
 نفر بودند و همچنین از زنها و کودکان که اسیر کرده بودند سی هزار کشته شدند این مصیبتی بود اهل اسلام را که
 این چنین مصیبت اهل اسلام ندیده بودند خود آن لعین کافر با سپاره شمشیر دست داخل
 کعبه شده است خود را بطرف خوانه کمره تاخت بعد تبادله کرد پس خود را صغیر کرد تا آنکه است
 بول و سر گین انداخت و چار مزم را از سر شمشیر پر کرد و این قصه ناله تفصیل در کتب تواریخ مسطوره
 مقاتله کرد همرا قرمطه ملائکه خلفای نبی العباس و در آن قایع بسیار آید ذکر بطول می آید
 ابتدا ظهور قرمطه سنه ۲۷۰ و دو صد هفتاد و هشتاد و اگر چه خود را اهل اسلام می شمردند در کفر
 شکی نیست از طایفه مردم دعوت میکردند به بیعت بمهدی منتظر و گمان میکردند که مهدی
 محمد بن عبد الله بن محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق است و سخن شان دروغ و باطل است
 این آیه در کمال سیر باید که نبود از برای محمد بن اسمعیل پسری که هم او عبد الله با حجر اسود شریف
 نزد شان در بجزیت بیست و دو سال اند و اراده کردند قرمطه نقل دادن حج را سوی حجر
 چون نامید شدند باز بردند حجر اسود شریف را کعبه مطنه و نصب کردند آن انجمنی که
 برآمدند که حجر اسود شریف را مطنه با لاله از ایشان گرفت و پس مرد و علم درین پس

بردن حجر اسود شریف سال سه صد و سی و نه بود و ابوطاهر لعین بموضع کله گرفتار شد تا اینکه
 گوشت پوست جبهت او همراه کربان می سخت بدتی باین عذاب گرفتار بوده مرد به بدترین
 مردنی و لعن ابی اخی اشده ابقی و قصه شایان در جمله قصه های کفار ذکر کردیم زیرا که
 ایشان بدترین کافرانند اگر چه ادعای اسلام دارند چرا که ایشان مباح می شمردند خون
 مسلمانان و جمیع اهل اسلام را کافر میدانند از عقاید فاسده که کفر ایشانست آنکه
 نماز دو رکعت است قبل از طلوع قناب و دو رکعت بعد از غروب آن دیگر فرض
 نیست دیگر آنکه شیره خرمای حرام است شرب حلال و غسل جنابت نیست مگر وضوء
 و دیگر اینکه محمد بن حنیفه پیغمبر خداست بعد از محمد صلی الله علیه و سلم و غیر این عقاید
 فاسده دارند که ذکر آن موجب تطویل است و شوکت قرمطه تا به اسنه سیصد و هشتاد
 و هشت باقی بود بعد از آن نام شان از صفحه روزگار برداشته شد فقط در این
 القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین — تنبیه بذکره الان
 اسود شریف ظاهر است که از آن بارها جداست و بر روی می چسبیده است در نزد اکثر
 مردم سبب آن شکستن بودن قرمطه است حجر را و لکن این چنین نیست بلکه سبب شکستن
 است چنانچه ذکر کرده است آن اسبخاری ز تاریخ مکه مخطبه که در سنه چهار صد چهارده یوم
 جمعه بود که داخل شد در حرم شریف مرد سرج زنگی از رقی چشمی میگرددست و شمشیری بود برهنه
 و در دست و کمری از این بعد از فراغ امام از نماز جمعه پیش آمد به نزد حجر اسود و آن را زد
 بگرز این گفت تا کی پرستیده میشود بننگ محمد صلی الله علیه و سلم و علی کرم الله وجهه پس
 منع کند مرصاحب خانه که من اراده آن دارم اکثر حاضرین از آن ترسیدند میخواست آن لعین
 که بگریزد برخواست مردی آن را به خنجر زد و کشت مردم آن را ریزه و پاره پاره کرده سوختند
 پس از تاثیر آن ضربت چند ریزه از حجر شریف جدا شد آن ریزه بارها میرمکه مخطبه و خدام حرم حرم
 بالاک در روی حجر شریف چسبانیدند و اثر آن تا حال باقی مانده است از میگرددیم بسوی آنچه در صد
 او بودیم در سنه سه صد نوزده غزا کرد شمال الی طرسوس شهر روم را تجاوز کرد در یازدهان
 ایشان برف بسیاری بارید که تا سینه سپ میرسد ایشان را جماعت بسیاری از روم تصادف کرد
 خدا تعالی نصرت داد لشکر اسلام را بر روم میان از روم میانشش صد نفر کشتند و سه هزار کس را
 غنیمت کردند از زر و نقره و ابریشم و باقی متعه های بسیار بر غنیمت گرفتند شمال الی
 طرسوس پس آمد داخل شد شهرهای صانیفه روم را جماعه بسیار از سواره و پیاده نمودند رسیدند
 پیش از آمدن شمال در آنجا بسیاری مردم از روم میان جمع شده بودند چون خبر آمدن شمال را
 شنیدند گریختند مسلمانان بمجوریه داخل شدند در آن شهر طعاهما و متاعهای بسیار یافتند

غارت کردند و آبادیها را خراب کردند و داخل شدند بانی شهرهای روم را و آنها را نیز بچین کردند تا آنکه رسیدند به شهر انقره که آن الحال نکوریه نامند پس مراجعت کردند لشکر سلام بسوی بغداد و هیچ وقت مضرت با ایشان نرسید پس قیمت اسیران به یک و سی و شش هزار دینار رسید در همین سال نوشتند این دیرانی و غیره از ارمنی که نزدیک ارضیه جای داشتند به این روم و میان انقصد شهرهای اسلام تحریص نموده و عهد کردند امداد و نصرت شان را بعد لشکر روم با خلق بسیار رفته بزکری و شهرهای غلاط و مجاور آن را ویران کردند بسیار بر از اسیران کشتند بسیار اسیر نمودند چون خبر بوقعه برای نعلیح که والی در چان بود رسید لشکر بزرگ و ایچاریلین بسیاری بسوی شهر ارمنیه رفته قصد شهر این دیرانی و نواحی آنرا نمود شهر را خراب اکثر از بیمار کشته اموالشان اغارت کردند مقتولین یک لک سیصد و پنجاه دیرانی در قلع خود محصور شد در همین سال اهل روم بسوی شهر سیمساط که مسلمانان بودند رفته شهر را محاصره کردند مسلمانان استغاثه به سعید بن حمدان که والی موصل خود را به مدینه فرستادند سعید نیکو در ساخته کاری به باب غزاران نموده بجای یک کمان رفت در وقتیکه نزدیک بود که روم میان فتح کنند سیماط را چون نزدیک شد سعید و لشکر روم میان از آن شهر گریختند پس از آن سعید بن حمدان بسوی شهر طبریه رفت در حالیکه مسلمانان آنرا ضعیف شده باز میان مصالحه کرده تسلیم شده بودند در طبریه جمع از نصاری روم و از لشکر کلمی ارمنی بود در آن شهر بنی بن بغیس که سلوک وزیر مقتدر و نصرائی شد بنصاری و مملو شد بود اقامت داشت با بدن سعید و دستند رسید از شهر گریختند سعید داخل شهر شد در شهر نایب الحکومه نشان خود او بفرگردن اهل روم متوجه شده داخل شهرهای روم گردید و لشکر از روم میان می امقابل شدند اهل سلام از روم میان خلق بسیاری کشتند در سنه سیصد و بیستم خلیفه مقتدر با دست گزیده علامه قطبی در تاریخ خود فرمود که مقتدر در هر سال روز عرفه از اشتر و گاو چیل هزار راس از گوسفند پنجاه هزاره را راه حرمین شریفین سه صد و پانزده هزار دینار انفاق میکرد در سرای او چته خدمت یازده هزار غلام صهی غیر از صفای و رومی و سووان بود از اولاد خود پنج نفر رختنه کرد در ختان شان شش صد هزار دینار خرج کرد و قتی الحیان رومی همراه بدیها جته طلب صلح قدم آوردند جته ترسید نشان بدبه و شوکت بسیار کلان مهیا کرد و چنانچه یک لک و بیصفت هزار لشکری همگی مسلح بد وصف از در شام سیه الی دار الخلافه بغداد چته مرور کردند قنصلان در بین صفین پیاورد کرد و در پس شیت ایشان خدمه را که ایشان بهفت هزار غلام بودند در خلفشان

مقتدر در این ایستاده نمود که بر دیوارهای دارالخلافه سی و هشت هزار پاره ابریشمی نصب کرد و مدار
 الخلافه بیست و دو هزار درش گسترانید و در بار یکصد درنده را که بزنجیر طلا و نقره محبوس بودند
 آورد از جمله زینت و آرایش درختی ساخته بود از طلا و نقره و جواهر که شاخهای درختان چو کتیک
 بکلمات مصنوعی در شاخها مینامیخته بود که باد داخل کالبدشان میشد بنغمهای مختلفه خوش
 آوازی میکردند و این بد به بعد است شدن دولت عباسی بود آیا در وقت شوکت جعفر
 بوده است چنانچه از زوال و لایزال و لایقنی مکه و نایعتریه الزوال در خاتمه ذکر میکنیم قصه قتل مقتدر
 چنانکه در آن قصه عبرتست برای صاحبان بصیرت دلالت میکند بر خست و پامنده گی و حقارت دنیا
 حاصل قصه اینست که مونس خادم در اصل از غلامان خصی معتقد با عدید مقتدر با عد بود چون جلا
 بمقتدر رسید رتبه از او بلند کرد و آن عظم و زراعی می شد لشکری عظیم را تحت تصرف او کرد در سنه ۳۳۰
 سه صد و بیست و درین خلیفه و وزیر مونس منافرت و حشمت پیدا شد مونس از بغداد بیرون شد
 بموصل رفت خلیفه اولاد و اموال را اتباع مونس را محبوس نمود و بعد با مراد موصل نوشت که
 مونس را بموصل راه ندهید و با او مقاتله کنید مراد موصل با مونس مقاتله کردند مونس غالب آمد و لشکر
 موصل برای وی تسلیم شدند مونس همراه لشکری بسیار عازم بغداد شد چون بغداد رسید با لشکر خود
 از باب ساسیه نزول کرد مقتدر با باقی لشکر که همراه او مانده بود بمقاتله بیرون شد چرا که
 پیشتر لشکر از آن جدا شده به لشکر مونس ملحق شده بودند چون مقتدر بیرون شد به پیش
 روی آن علما و قراء بودند که بدست آنها قراهنهای شریف نهاده درین وقت خرقة بنویه
 صلی الله علیه و سلم را پوشیده بر تل بلندی ایستاده شد یاران او درخواست کردند از آن پیش
 شد زیرا بجنگ مقتدر در صف قتال پیش شد یاران او که بجهت آزاتنها که داشتند طایفه از لشکری
 مقتدر زدوی رسیدند گفت که من خلیفه ام و سبچه متی من دراز میکنید گفتند که می شناسیم ترا
 ای سفله تو خلیفه اعلی نیستی کی از لشکری آزاده و بر زمین افتاد خلیفه راجع کرد و سر او را از تن جدا
 بر سر دار بر کشیدند و همه تکیه گفته از العین میکردند و جمیع لباسهای او را کشیدند تا اینکه زیر جامه امر او را کشیدند
 العوره شد در همان جای که غی کردند و از آن فرزند و ناپدید کردند آن موضع را سر او را بسوی مونس بردند
 و او بر آتشیدیه بود چون مونس بمقتدر را دید بر روی خود طپانچه زده گریه کرد بعد از قتل مقتدر
 اهل بغداد همراه برادر مقتدر که قاهر بالله باشد بیعت کردند چون قاهر بخلافت میبکن شد مونس را
 بقصاص او در خود کشتند در از شد مدت غلظت قاهر بلکه خلع شد در سنه سه صد و بیست و دو
 چشمهای او را کور کردند مدت درازی کور و محبوس در دارالخلافه بود بعد را کردند او را روزی در
 جامع منصور در پایین صفوف ایستاده شده با او از بلند گفت ای مسلمانان مرا شناسید که من خلیفه
 بر ایم تصدق کنید و ان در ایام مستکفی بودی حجتی آنکه مردم مستکفی را تشیع گفتند بعد آنرا از بیرون

شدن مانع شدند تا آنکه در سنه سه صد و سی نه مرد و عمر او پنجاه سه سال بود بعد از آنکه خلع کردند قاهره را و
 کردند همراه راضی بالله بن مقتدر و در همین سال دستق نصرانی بسوی سمیاط همراه پنجاه هزار لشکر رفتند
 در مطیبه فرود آمده محاصره کردند مدت درازی تا آنکه هلاک شدند و دستق و خیمه را بر پا کردند در یکی
 صلیب را نصب کردند و نوشتند که هر کسی که اراده دارد نصرانیت را برود بسوی خیمه صلیب
 یا اهل مال او پس داده شود و هر که اراده داشته باشد اسلام را جمع شود بسوی خیمه دیگر برای او مال
 داده میشود و مشورت مسلمانها بسوی خیمه صلیب آمدند جهت طمع اولاد و اموال خود و همراه شهر سبک
 رفتند که برساند ایشان را بجای ایشان پس از آن فتح کردند و میان شهر سمیاط را و بسیار فساد کردند
 در آن در تحریب عمران کردند کارهای شنیعه را و متصرف شدند اکثر شهرها را فتح کردند شهر خوه
 را و گدشتند شهر سر داینه فساد کردند به اهل آن بعد گذشتند به قرقیا از کناره شام و سوختند
 کشتیهای آنها را و آمدند در سنه سیست و ششم اجراء فدیه شد میان مسلمانها و نصاری و در
 اسیران مسلمانان شش هزار سه صد نفر از مرد و زن بود در سنه سه صد و پست و نه رضی بالله فوت کرد
 همراه برادر او متقی بن مقتدر پست کردند در سنه سه صد و سی و میان به نزدیک حلب رسیدند
 کردند و نرزه هزار کس را اسیر نمودند در همین سال غاکر در شمال از ناحیه طرسوس بسوی شهرهای دوم و سوم
 بسیار گشتن اسیر کرد و از شهر ننگان ایشان نیز بسیار را اسیر نموده مسلمانیس آمد در سنه سه صد و سی
 یک ملک روم بسوی متقی بالله پیغام فرستاد که در کنیه الرما رویمان بوده است که حضرت مسیح بدان
 روی مبارک در خشک نموده و عکس و صورت مبارک او در آن دیوال افتاده و باقی مانده نزد شما اگر آن
 رویال با تسلیم کنید اسیرهای شما را رد میکنیم متقی بالله علماء حاضر نموده از ایشان استفتا نمود علماء
 اختلاف نمودند بعضی رای دادند تسلیم کردن رویال و خلاصی اسیران را و بعضی گفتند که این رویال سالها
 بدست مسلمانان بوده و هیچ پادشاه از سلطان روم طلب نکردند از او الحال اگر تسلیم کنیم در
 ظاهر میشود ضعف مسلمانها و علی بن عدی وزیر گفت که خلاصی مسلمانان بهتر است از نگاه دست آن رویال
 امر کرد خلیفه به تسلیم کردن آن بسوی سول ملک روم و روان کرد کسان را بجهت پس آوردن اسیران
 ملک روم اسیران را رها شده بازگشتند .

قصه پروان شدنی و سیه بسوی شهرهای اسلام

در سنه سه صد و سی دو و طایفه از روسیه بسوی نواحی آذربایجان گشتی با سواران هزار که نه کلاهیست که شش شهر
 کرد و اقصی آذربایجان رسید گشتی با سوارانایی ملک آذربایجان با جماعتی از دلمیها تخمینا زیاده از چهار نفر
 رو سهار آمده ساعتی نگذشت که مسلمانان مغلوب و کشته گردیدند هتیه بیعت گریخته طرف شهر رفتند
 تقویت شدند نموده چون مسلمانان طاقت مقاومت نداشتند هر کدام که مال سواری داشتند عار شده شهر را
 داده گریختند محاصره اسلامی از هر طرف ای ایشان آمده و سوارانها مقارن شدند تا به اهل شهر بیرون کردند
 سنگ میزدند بر آنها و از آنها میگردیدند و سوارانها را منع میکردند منع نمیشدند تا روز سه شنبه و چون

طیبات

مگر عاقلان که مال کار را اندیشیده خود را نگهداشتند و میگرددند اهل شهران را خواسته و سها داخل شهر شدند
 گوشه شهر منادی شان ندا کرد که ای اهل شهر تا سه روز مهلت شماست که از شهر بیرون شوید بعد از سه روز هر که
 یکی از شمار او شهر را بقیه جرای آن کشتن است پس بعضی که توانائی بر آمدن داشتند و اکثری بیرون رفتند
 توانستند و سیان ظالم شمشیر حرمی را در ایشان نهاده اکثرشان شهیدید او ان ملعونان که دیدند تقریباً
 ده هزار کس را از ایشان سیر نمودند و بقیه مظلومان را در مسی جامع شهر جمع نموده خطاب کردند که نفسهای خود را
 بخوبی و آلاما شمار اقل مسکنیم شخصی را از آن خلاصی نماند هیچ شده سعی نمود که هر یک عیبت هم فدای خود را بدو بجزول کرد
 مگر عاقلان چون و سها دیدند که از خود اینان فایده نیستند و از آن کشته زنان جمیل را اختیار نمودند و باقی را غلام
 و کین کردند و اموال شان را بفارست کردند و ندانند و انا الیه راجعون .

قصه حرکت که در زبان برنج مسافر با دشاد و علم بطرف

چون و مسخر من مسلمانان اهل بمبئی افعال وحشیانه ناشایسته را چنانچه ذکر نمودیم اجراء نمودند و مسلمانان اطاعت
 و شوار و ناگوار آمدند و بفرعام نمودند مرزبان برنج مسافر در آنرا جمع نمودند و نقری او با نقری بی هزار شد با ایشان
 بطرف و سها حرکت که در شروع بمقاتله نمود و سها بروی شدت با غنای نمودند بعضی روزها برای چهاره کین که
 نماندند و سها حرکت داده امیر شانرا کشت باقیها بطرف حصن شهر که چندان مرزبان آنها را محاصره نمود تا اینکه آنچه
 قدرت داشتند از اموال بل خود برداشته شب فر نمودند و حق تعالی شهر را از وجود خبیثت شان پاک داند و تیردن
 سال و سها را اس عین انقلاب نموده بودند و روز هکم حور دادند اعاب شیخ با ایشان مقاتله نمود و مغلوب شدند شهر را
 و اگر داشتند فاجعه علی الکت در سنه سصد و سی و ششتمی است که بن کتفی بن معتمد که کیسال حما
 ماه مکنت نمود خلع شد و بنه سصد و سی و چهاره مطیع الدین مقتدر بن معتمد بیعت کرده شد و چون بنه سصد و سی و چهاره
 تغلب که ده بودند بنو بویه نسبت شان بلوک فارس میرسد چون به بلاد ولیمها بسیار مدت اقامت کند و بود
 ایشانرا دلیلی تیر نیکیه شد آنها از خدمه عمال خلفا بودند چون امر شان حرکت کند خلفا تغلب نمودند تا اینکه
 تصرف ملکت کاوردت شان را خلفا را بجز از اسم و خطبه سکه و مهر فرامین دیگر تصرف بنو قصبه شان بل در تاریخ
 مذکور است خلاصه اینکه در سنه سصد و سی و چهاره مغال دوله بن بویه با لشکر فری او ان داخل بغداد شدند و خلیفه مستعمل
 و مطیع الدین اعوض ان منصوب که داند ابتدا ظهور سنه سصد و سی و بیست و هواره اندک اندک مالک عباس تغلب
 بنو و نداد سنه سصد و سی و چهاره در بغداد تغلب کردند ملک را بطریق تغلب تا سنه چهار صد و سی و هشتاد و سی
 درین وقت دولت سلجوقیه قائم گردید و خلفا بنو بویه تغلب کردند به معقد رویم در سنه سصد و سی و پنج امر فدا اسارا
 سیر صد این مسلمانان در میان بدست نعلی امیر سها از طرف سیف الدوله بن بیدون حلب و حصص واقع گردید
 خنده اسیران و هزار و چهار صد و هشتاد نفر زن و مرد که از در میان نسبت مسلمانان و صد و سی اسیر زیاد
 بود بسیار ایشان سیف الدوله داده اسیران مسلمانان را از طای داد از همین تاریخ امر صافه تبصر
 سیف الدوله بن بیدون والی حلب و حصص بود در سنه سصد و سی و هشتاد و سی و هشتاد و سی و هشتاد و سی و هشتاد
 سیف الدوله بن بیدون و امیر سها ملاقات کرده مقاتله کردند سیف الدوله

از سها حرکت از شهر بیرون رفتن
 از سها حرکت از شهر بیرون رفتن

خورد در میان قلعه موش اگر قریه خود را بر اهل طرسوس انداختند باز در سنه صد و سی هجرت مسلمانان
روم برآمده ناگاه بر ایشان داخل گردید قلعه های بسیار را فتح و اسیر و غنیمت گنجینه را بدست آورد که از بلاد روم بود
شود در میان کوهها و مضائق اگر قریه آنچه همراه او از مسلمانان دزد بطریق قتل و اسیر و تالاک گردیدند و میان
و غنائم خود را با آنچه گرانباری اموال مسلمانان بدست گرفتند سیف الدوله با جماعت انکلی نجات یافت

ذکر غزوه بصره

در سنه صد و چهل و یک علی بن علی که عامل منصور عیسی بود بغزای روم میان بصره رفت از جانب
قطیف لشکری بدو راهل روم بصره رسید با مسلمانان مقاتله شدیدی نمودند حق تعالی مسلمانان را نصرت
روم میان شهرم گردیدند مسلمانان بر ایشان غالب آمد روز انان شب کشتن اسیر نمودن مشغول بودند جمیع
واموال اسلحه سازان غارت کردند در سنه صد و چهل و یک بازر میان شهر سروج را مالک گردیدند و اهل
سازان غارت کرده مساجد او ویران نمودند در سنه صد و چهل و سه سف الدوله ابراهیم بغزای بلاد روم رفت کشتن
از جمله کسانیکه از روم میان کشته شدند قطیفین بصره مستقیم بود از انبیا کار برد مستقیم از روم میان کوه آمد مستقیم
از روم و در میان غزوه آوردی قصد سرقت مسلمانان نمودند سیف الدوله چون بطرف روم حرکت کرد در نزد شهر
مطانی شدند آتش کال بر ایشان شعله ور گردید و در فترت در مقاتله صبر کردند بعد از آن حق تعالی مسلمانان را نصرت بخشید و میان
بسیاری از ایشان کشته شدند و نواسه دشمنی مستقیم بسیاری از سرزمینکان او اسیر شدند مستقیم شکست خوردند و اهل
کشتن در سنه صد و چهل و سه سیف الدوله با چو شو طغرا غوشن بلاد روم رفت با اهل ان غم نمودند تا رسیدند صخره چند قلعه را فتح نمودند
را اسیر نموده قلعه را سوخت و ویران کرده بسیار کشته شدند پس آمده در اینجا چند روز اقامت کرد بعد بسوی
گشت چون میان این واقع شدند لشکری بصرای اجماع کرده بطرف میافاق صحرای روم شهر را آتش زدند آبادیها و اوران
ما سازان غارت کرده اسیر گرفته باز گشته در میان راه در مابین طرسوس و سروج میرده از ایشان بسیار اسیر کردند
و تیرهای اطراف اسوخند در سنه صد و چهل و چهار در میان راه در مابین طرسوس و سروج میرده از ایشان بسیار اسیر کردند
رفت در شهر اثرات بسیار را گذاشتند جای بسیار را سوختند چند قلعه را فتح نمودند اسیر اموال بسیار گرفته تا حشره رسیدند
در بند در ابروی گرفته چون غم باز گشتن که داخل طرسوس گشتند که روم میان تنگی را اگر گرفته اند رفت
سیف الدوله نصرت آنست که همراه ما باز گردی سیف الدوله قبول نکرد سیف الدوله و چنان بود
داشت که همراه کسی مشورت نمیکرد میخواست که برای خود مستقل باشد اینک گفته شود که
خود کار نمیکند حاصل سیف الدوله از همان در بکه داخل شده بود اراده مراجعت نمود و میان
حمله کرده بسیاری همراهان و راهبها دست رسانیدند مالهای غنیمت را پس گرفتند خود او با سه صد مرد
از سختیهای بسیاری بابت یافتن آنچه بد فکری شخصی است که چون بیاید فکرهای مردمان عاقل را چون عاقل را
بامشکلی کار کند عقل را با عقل خود ریار در سنه صد و پنجاه والی انطاکیه همراه جماعت بزرگی بطرف
خروج کردند گرمی از روم میان بر مسلمانان کین کرده ناگاه بر ایشان حمله بردند بسیاری از مسلمانان کشته گردیدند

ال
مردم شهرت از یک جوان
از دیار بصره
صحت عقلتین بنی
سماط در سنه
و کشته شدند
صاحبه سربسند
مسافرتین شهرت
بکر

انطاکیه مجروح شده گریخت در همین غلام سیف الدوله شهرهای روم را از طرف میان قارص غنا نمود و غنیمت
نموده سالم بازگشت . ذکر استیلاء روم بر شهر زربه

آن سرحدیست نزدیک مهیصه که شهریت در شام در سنه سه صد و پنجاه و یک دستق بار و میان روم
که در دهانه کوه بزنگی نزدیک شهر زربه است فرود آمد جماعت آن بنوه بودند بعضی لشکرمان او بکوه برآمده کوه را
مالک شدند چون اهل شهر دیدند که کوه را تصرف کردند و اینک دستق برایشان سخت گرفته بدوید دیابات
بشهر فرستاده غم سوراخ کردنی دیوار شهر را دارند بر خود تا ترسیده طلب ایمن دهند دستق ایشان را
ایمان داد بعد در وازه شهر را گشادند دستق داخل شهر گردیده لشکرمان در او دید که یکبار از کوه جانب شهر فرود
آمدند بر ایمن ادری خدیو پشیمان شدند در اول شب شهر را نمودند که جمیع اهل شهر در مسجد جامع جمع شدند کسیک درنگ
خود مانده بود کشته میشود کسیکه قدرت بیرون شدن داشتند بیرون شدند چون فرود آمدند تفریح در آن
بهار بودند حکم داد که بمنزل می دم رفته هر کس را که یافتند بکشند آن طالبان پیدا کرد خلیفه یاریر از مردان زنجان
و کودکان محصور گشتند و آنچه اسلحه که در شهر بود جمع کردند بعد از آن که اسلحه در مسجد جامع جمع شده بودند امر کردند
شهر بیرون نماند هر طرف که میخواهند بروند اگر فرزادی آن ماندند کشته میشوند مسلمانان بطریق از دام از در وازه سر
آمدند که جماعتی از ایشان بسیار در حمام مردمانی که از شهر برآمده بروی می رفتند که نمیدانستند که
میروند در میان راه طاعت میکنند در آخر روز رومیان هر چه از ایشان باقیته کشتند آنچه مال مستاع که
از آن مانده بود گرفتند دیوار شهر را ویران کردند دستق در شهر اسلام پیست و یکروز ماند کرد اگر چشمه
زوب که عبارت از پنجاه چهار قلعه از مسلمانان بود بعضی را با مان گرفتند از جمله قلعه های که با
فتح کرده بودند قلعه بود که اهل آن را جمع کرده بودند ایشان بیرون شدند یکی از امرمندان
از حرم می مسلمانان تعرض کرد مسلمانان را غیرت اسلامی بچوش آمده شمشیرهای جمع در آکشدند دستق
بر غیظ آمده امر بکشش تمام مسلمانان قلعه داد که آن چهار صد نفر بودند از زنان و کودکان مگر کسی که
رقت داشته نگهداشته و باقی آکشدند درین وقت زمان صوم نصاری رسید دستق باز گردید
بآن طریق که بعد از عید مراجعت کند لشکر خود را بسیار گداشت این زیات و الی طرسوس
چهار هزار مرد طرسوسی بیرون شد دستق برایشان واقع گردیده اکثرشان را با برادر این است کشتند
ای طرسوس خطبه را از نام سیف الدوله بن حمدان قطع کرده بنام این زیات میخواندند چون این زیات
خود کرد ای طرسوس ضعف او را مشاهده کرد خطبه را بنام سیف الدوله خوانده او را بخود خواستند چون این زیات
حقیقت کار را دانست در خوفه خود بالا رفتند از آنجا خود را بدریانداخته غرق شد ای طرسوس دستق اسلام نموده
سلطه صد هزار در پی می بودی نبال کردند دستق ایشان را و اگر ارشد متعرض نشد (ذکر غلبه نمودن رومیان شهر حلب و
و بدون سبب بازگشتن) در همین سنه رومیان شهر حلب را غلبه کردند بر قلعه آن سبب این بود که دستق در آنجا
مسلمانان بجز بود بطرف حلب سیر نمودند زیرا که لشکرمان در ابقیسا رسید که لشکر بلا و خود رفته بود چون در نصاری متحصن شدند

برید مسوی لشکر خود در شهر مروان شدند کسی احوال او نمیدانست آنهار از شهر جمع کرده بمراه شان میرفت
 رسید وقت رسیدن مردمان خبردار شدند شهر حلب را فرود گرفت سیف الدوله ازین بقیه خبر بود چون سیف الدوله
 دانست قیمت جمع آوری عسکر و اسباب نموده خود با کسانیکه بمراه او بودند بمقاتله شان بیرون شدند
 آنچه که طاقت نیارده اکثر شان کشته شدند چنانکه از اولاد او درین آن کسی نماند همه کشته شدند سیف الدوله
 با نفری اندک شکست خورد و مستقر بدار سیف الدوله که خارج شهر بود و درین نماند میشد ظفر یافت
 سیف الدوله که عیارت از سه صد بدره از درایم و هزار و چهار صد استرواز خرابین اسلحه که بشمار نمی آمد گرفت
 در راه خواب کرد آنچه موجود بود ممالک شده شهر را محاصره کرد اهل شهر با وی مقاتله میکردند و میان یو و شهر
 رخنه کردند و آن رخنه با اهل شهر میگریزند مردمان حلب بسیاری از رومیان بدین رخنه قتل رسانیدند چنانچه
 آنهار را از رخنه دور کردند چون شام شد طرفین از مقاتله ایستادند اهل حلب تاریکی شب رخنه را تعمیر کردند چون
 رومیان این جماعت بشنا دیدند مسوی کوه جوش که نزدیک شهر بود پس رفتند از قضای الهی زمانیکه مسلمانان
 بروج و باره شهر ایستاده حراست میکردند اهل شهر که مردم او باشند و ندانند مقدمه متر لهای مردم و کاروانسرای
 تجار را نموده بنای غارت بگذاشتند چون مسلمانان از سر بر جهاد دیدند سو شهر را گذاشته خود را بخانه بیخ دور
 چون میان این بقیه را شنیدند از کوه فرود آمده بدیوار شهر پلای شدند کسی اندیدند بعد فرود آمده دروازه های شهر را
 گشاده داخل شهر شدند که فتنه بنموز بین مان بر پا بود کسی که یافتند کشته خلاصه اینکه تا زمان مانده شدن
 که ایشان بر نداشتند شهر حلب را چهار صد اسیر از رومیان بدهد و راه کردند آنها سلاح گرفتند و مانرا
 می کشیده هزار اسیر و دختر را اسیر کردند آنچه را که بقریه نمیکند عینت که در انداخته را که رومیان از
 عینت برداشته نمیتوانستند مستحق حکم سوختن او مسجد را تیر سوختند بعد از آن ای اهل شهر مان را
 سه هزار دختر و پسر و مالی را تیر پان نمودند که مسلمانان تا ندیدند کتند و او قبول کرد و هزار ایشان باز کرد و میر العاجت
 کردند ایشانرا چنانچه ذکر نمودیم مالک گردید عده عسکر مان او دو صد هزار مرد بودند که از آنجمله می هزار جوان
 پوشش و سی هزار نفری استحکام جهنم ویران کردن اصلاح نمودن راه از بروت و غیره بود و با وی چهار هزار اسیر
 حاکم الحیدر بار داشت چون او میان اهل شهر شدند مردمان شهر بقلعه درون شهر پناه بردند هر کس داخل
 حصار شدند بجزار معی از ننده کی باقی برد و مستحق روز در شهر اقامه نمودم کرد که بمراه انچه عینت که در مانرا خواهر
 با و شاه مک بمراه او بود گفت این شهر بتصرف ما آمده کی عینت که ما دفع کند چه سبب ما گردیم مستحق گفت بجزار
 هزاره نیز نماندیم چنانچه عینت و قتل و خراب نمودیم اسیر ما خود را خلاص کردیم اشیا را ادراک نمودیم که مثل آن شدند
 نشده بعد بودن آنچه غلبه دار خلاصه کلام درین شان رد و بدل شدند تا اینکه دستمق لوی گفت چه دای تظفر
 ما را می همراه کن بمن بمراه لشکری خود بدو وانه شهر اقامت میکنم حوازه را ده ملک کتیم آمده طرف قلعه قدم آورد
 حالیکه شمشیر سپرد دست گرفته رومیان بر عقب می روند چون نزدیک قلعه رسید از سر قلعه سناجی با دست
 اند بر سر و می سیده کشته گردیده اند و از باره فتنه نمود مستحق آمد چون دستمق دیرا کشته دید اسیران

ابن
 حنبله
 حیدر
 الدین
 از
 این
 شهر
 را
 در
 راه
 نینوی
 انظار
 ۱۲۳۰

که صد هزار دویزد بود گذشته شهرهای خود باز گردید با اهل سواد حلب متعصبی نگردد ایشانرا بعت و عمارت
امر نمود بجان اینکه بسویشان عودت خواهد کرد .

ذکر فتح طبرین از صقلیه

در همین سال لشکر مسلمانان که امیرشان احمد بن حسن بن علی بن ابی العباس بن علی بن ابی طالب بود بطرف قلعه طبرین از صقلیه حرکت
کردند طبرین تصرف و میان بدانرا محاصره نمودند چون این قلعه از محکمترین قلعه ها و سخت ترین آنها بود اهل قلعه
امتناع نموده مسلمانان چهار دایره را دور نمودند چون مسلمانان سعی قلعه را دیدند به اندیشه فرود رفتن بعد از آن بطرف آنکه
داخل قلعه میشد قصد نموده ابراز ایت تقطیع کرده گردانیدند کار برایشان شوار آمده امان حاصل شد مسلمانان اجابت
نکردند بعد باز گردیده طلب نمودند آنها را بر نفسهایشان ایمن سازند که خودشان غلام مسلمانان مالهایشان غنیمت
باشند مسلمانان قبول کرده ایشانرا از شهر بیرون کردند مدت حصار داری هفت نیم ماه بود در قلعه نفری از مسلمانان
سکندر و آنقلعه را مغزیه نامیدند بمغز علی بن ابی العباس بن علی بن ابی طالب طرف مطرفه محاصره کرده در پیش
سخت گرفت چون در میان دیدند ترسید و بطرف ملک قسطنطنیه گریختند که در راه حالشان آگاه نماید آمدند بر
ایشان فرستاد ملک قسطنطنیه لشکری بالغ بر چهار هزار از راه دریای طرفشان ستاد چون خبر بمیر احمد رسید متوجه
از بقیه احوال فرستاد مقصود اینکه زودی بمردوی لشکر بفرستد و خود امیر احمد ساختن جهازهای جنگی جمع نمودن
جنگی در خشک و دریا شروع نمود امیر لشکر با جمیع کرده مالهای او آن آنها تقویت کرده ایشانرا بسبر کرده گی حسن بن علی
والد احمد فرستاد در رمضان به صقلیه رسیدند از آنجا بطرف کسائیکه در مطرفه محاصره داشتند رفته در حصار داری آنها
لمی شدند در میان تیر در ماه شوال به صقلیه رسیدند در نزد شهر مسینی اهل نمودند و از آنجا با چنان حاجت که هرگز در صقلیه
نشده بود بر مطرفه برودند حسن بن علی را که سر کرده لشکری حصار بود طایفه از لشکر خود بر حصار مقرر کرد که اهل آن شهر بیرون
شوند خود او همراه باقی لشکر به مقدم رومیان که قصد بموت نمودند و کرده بودند بیرون شدند در میان رسید بر مسلمانان
کردند اهل مطرفه هم از عقبشان غم بیرون شدند نمودند مستحفظان اسلام آنها را منع کردند و در میان ناعده زبانی
لشکر اسلام تکبیر گویان چون اهل اینجا آغازند طرفین جمله برودند چنان کار بر مسلمانان شدت آورد که نزدیک بود
در کثرت هجوم کفار مغلوب شده شمنان خیمه های مسلمانان سبندند و میان کثرت عدد خود فرود بودند چون
مسلمانان شخصی حادثه را دیدند دل هم که بسته مصلحت دیدند که بکفار تسلیم شده قول شاعر کار بندند شعر
تاخوت استبق الحیات فلم احد نفسی حیاة مثل ان اتقید ما
بقال حیاة حیات نیافتم آنرا برای خود زنده گمانند پیش شدن
چون حسن بن علی را امیرشان این حال را دید بکمال غیرت تنور جنگ را بر افروختند لشکر بان خود را
بر مقابل پیش کرد از آن طرف تیر سه تنگان رومیان به جوش آمده لشکر خود را تحریص
قتال نمودند از آواز تیر و شمشیر و گرز آهنین کوش فلک گرش درین بین منویل رئیس رومیان
که سرپا در آن غرق بود خود را در میان لشکر اسلام انداخت هر چند تیر و تیره بطرف وی میزدند
کاگرد نمی شد تا اینکه یکی از مسلمانان اسب ویرا به تیر زد اسب افتاده منویل پیاده گردید

مسلمانان گردانگر گرفته با چند نفر از سرهنکان دورا گشته چون و میان طبرستان در اگشته دیدند به بدترین جاه
 شکست کردند مسلمانان نصرت خداوندی طفریاب شده شکستیانز انقیاب نموده می گشتند
 منبرین کنبار خندق عمیق رسیدند که قهر آن به دوزخ منتهی می شد کفار نابکار از خوف در آن بعضی را
 افتاده سلیم مالک دوزخ کردیدند تا اینکه از کثرت افتاده ها آن خندق ملو گردیده هنوز نفره مل برین
 محاربه از صبح تا عصر امتداد داشت بهلوانان غیور اسلامی تمام شب را به قتل و غنیمت مشغول
 بودند از اسب و اسلحه و اصفاف مال غنیمت پی شمار بدست آوردند از جمله مال غنیمت شیرینی
 یافتند که آن این نوشته بود **هذ اسيف هندی و زنه ماته و سبعون متقالا لما ضرب بهن**
 یدی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آن شمشیر را با اسیران سرهنکان بحضور فرستادند بقیه سیف
 رومیان بطرف ریوگر گشتند اما اهل مطرف نوسان ضعیف و خوراکه شان قلیل گردیده ضعفها قوت
 نیاورده بیرون شدند مردان جنگی شهر باقی بودند مسلمانان بطرف شان حمله برده تا شب مقام
 میگردند در شب هم جنگ را لازم گرفتند آخر نزد باهنار ابردیوار قلعه نصب کرده بالا رفتند
 بقهر و غلبه مالک شدند آنچه از مردان جنگی که در شهر بود کشته زنان و کودکان را اسیر نموده مال
 بسیار یک در آنجا بود غنیمت گرفتند از مسلمانان جماعتی را برای آبادی محافظه آن مرتب کردند بعد از آن
 اذرو میان کسی که نجات یافته بود جمع شده و کسانی که در صفیه و خیریه رو تو با خود برداشته در کشتی های
 خود سوار شده خود را محافظه میکردند چون امیر احمد شنید با لشکران اصحابی که کشته شده در آب میان حمل
 برده به خیرین مقامات که همراه شان جنگید جماعتی از شنواران را در اسلام از کشتیها خود را در آب انداخته به کشتی های میان
 رسانیدند بسیاری کشتهها را باره کردند کشتی ها با کسانیکه در کشتی بود غرق شدند قتل بسیاری از رومیان باقی ماند
 شکست نمودند که یکی بر دیگری نظر کرده نمیتوانست باقی سریه های مسلمانان در شهرهای روم برانگنده شده غنیمت
 میگردند اهل شهرها اموال بسیاری داده مصالحه میکردند این قانع در سنه صد و پنجاه و سه و مصالحه
 در سنه صد و پنجاه و چهار بود این اتمه اخیره را در قعه الحارمی نامند بسوی تمام کلام در حوادث سنه صد و
 پنجاه و یک باز میگردیم در سنه صد و پنجاه و یک و میان قلعه دلوک را با قلعه مجاور آن گرفتند در سنه صد و
 حاجب حجه در بالشکری طرسوس بسوی روم فرستاد قتل و اسیر نموده سالم و غانم باز گشتند باز رومیان قلعه
 نوره مالک شدند در سنه پنجاه و یک نام غلام سیف الله و با لشکر جانب حصن زیار رفت جماعتی همساز اوقات که در آنها شکست دادند
 از اهل روم از وی طلب امان کردند در شوان بین اهل رومیان با فرانس بر سعید بر محمدان که شخصی صاحب فصاحت و بلاغت بود را در شعری
 جدید است **هالیکه والی علی بود اسیر کردند تا سنه پنجاه و پنج اسیر بود** و آخر سیف الله در مال فراوانی فدیله داده ویر گرفت
 سه صد و پنجاه و یک شکری از روم بطرف نیره افرات گشت حرکت کردن جزیره بطرف نیره سعیدی والی افرات فدیله فرستاد و طلبند
 بایدادشان لشکر فرستاد و میان مقامات کرده مسلمانان نصرت یافتند کسانی که از رومیان به خیریه بود اسیر کردند در سنه صد و پنجاه و
 طرسوس گنان داخل شهرهای روم شدند غلام سیف الله هم از روم بند و بگردانید اهل طرسوس در غرزه خود توغل کردند

این شهر از روم در میان
 منطقه از ناحیه شوش است
 دلوک شهر خرد است از اهل
 روم اسیر بود
 حصن زیار در ارمون فارس
 بنامی شهر از روم
 یعنی نام کبیر است از روم و در
 سنه پنجاه و یک
 افرات در میان
 روم و ایران است در
 جنوب

تا تو نیز رسیده باز گشتند در همین جماعتی از اهل ارمن بقصد شهر ربا اجتمع نموده بران شهر غارت بردند و اسیر و غنیمت گرفته بودند و غنیمت باز گردیدند .

ذکر محاصره نمودن و میان مصیبه را و رسیدن غازیان از خراسان

در سه صد و پنجاه و سه مستوفی با جمعه در میان مصیبه را محاصره کرده با اهل آن مقاتله کرده دیوار شهر را سوراخ نمودند و اهل شهر بر لقب مقاتله سختی بار و میان کردند تا آنها را از لقب دور کردند و میان رستاق مصیبه را و رستاق دنده را آتش زده سوختند و طرسوس را هم مساعدت اهل طرسوس آتش زدند از مسلمانان کشته هزار شهید است ساینده در میان در بلاد اسلام پانزده روز و اقامت نمودند که غنیمت ایشان بیشتر شد بعد از آن بسبب گرانی بربخ و کمی اقوات و میان عجم دست کردند در این وقت می از خراسان هم راه پیچزار نفر بغیرم غارت نام رسیده که راه شان با ارضیه و میافارقین می چون در راه صفر تبرک و سیف الله و له آمدند سیف الله و له آنها را بطرف شهرهای روم فرستاد که رومیان از مسلمانان دفع نمایند آن غازیان چون شده غنیمتی بسیار کردند میان عجم که ده بودند غارت خراسان بی جهت گرانی مسجدهات متفرق گردیده و اکثر شان بغداد و از آنجا خبر رسانند مستوفی اراده باز گشتن نمود به اهل مصیبه دادند و طرسوس گفت که من بسبب عجز ناتوانی از شما باز نمیگردم از جهت کمی علوفه و شدت گرانی عودت میکنم باز پس میگردم هر کس از شما اگر موضع خود را گذاشته رفت سخات یا اگر بعد از عودت خج و کسی را یا قتم ویران قبیل سیر را نیز بعد از این قمنه ملک روم بر طرسوس نقل نموده آرزای کردین اهل شهر و در میان جنگ های متعدد جاری شد که در بعضی از جنگ ها دستوفی بر زمین افتادند و دیگران که اسیر شدند در میان بردی جمع شدند مقاتله کردند تا دور از زمین با بی دادند اهل طرسوس هم هر سگی را از سر پنهان م اسیر نمودند و در میان از ایشان کوچیده لشکر بر اسیران دستوفی مصیبه گذاشتند مستوفی مصیبه را سینه محاصره نمود که کسی ایشان را منع نگردد بعد از آن با مرالی خط بر ایشان ظاهر گردید و در ضمن با بسیار شدند که بسیار ایشان را اینکه ناچار شده کوچیدند .

ذکر استیلا در میان مصیبه و طرسوس

در سنه سه صد و پنجاه و چهار بقصد ملک روم بطرف قیساریه رفت تا اینکه نزدیک شهرهای اسلام گردیدند اقامت نمودند و اهل طرف بلاد اسلام نقل داد اهل طرسوس مصیبه نزد او سواران کرد و از وی خواست که در بعضی نفری خود را بطرف شان بفرستد تا با اهل شهر اقامه نماید بقصد خواهش از قبول نمود درین بین بقصد خبر رسید که مسلمانان شهر ضعیف و عاجز گردیدند و نامری باز گشتند ایشان غلبه نمود که گان در دره را خوردند و با در ایشان چنان شدت کرد که روزی سه صد نفر میبندار شدند و بقیه بقصد از اجابت ایشان این شده قاصد را خواسته مکتوب را بر سوی آتش زده بسوخت ریش از تراشیده گفت نمایان ماندند بار که در شان بر مرده و زبول نمود یک پاک میر رسید چون شخصی را گرفته بوی احسان نمود و در او را گرم کند حکمت آمده شخص را پیش میزند شامه مستوفی اطاعت می نماید چون شمار او گذار شدم که باحوال خود مستقیم شدید بشما ستادی بشوم بعد از این گفته با قاصد را پس گردانیده لشکر رومیان را جمع کرده همراه شان بطرف مصیبه رفته محاصره نمود و بفریب شمشیر فتح نمود شمشیر را در ایشان نهاد از مسلمانان قتلگاه بزرگی بر پا کرد بعد از آن شمشیر را از ایشان برداشته گسارا

و هر جا را میجو است ویران میکردند کسی را مانع نمی شدند که بعضی بان که در اطراف او غارت میکردند جماعتی از
اعراب جزا و آمده نصرانی شدند بر مسلمانان نزدیک شدند عرب از قصدشان متنوع نمودند و بیست و هفت
از رومیان بقلب سلیمان افتاد و بعد از آن ملک و مهاد و حصار انطاکیه و حلب را نمود بوی خبر رسید که امالی
اسلمی و ذخایر و ما محتاج الیه خود را آماده کرده اند از شنیدن این خبر باز گردیده هر چه در دسترس بود
وی می گرفت مگر کودکان و دختران جوانان را اما میان سالان و پیران و عجز از آن بعضی
گشته بعضی را میگرد و حلب فرعویه غلام سیف الدوله والی بود بروی چینان معامله کرد
باز گردید بطرف شهرهای خود بعضی گشته اند سبب بازگشتن بسیار می مرض مردن بود بعضی
گشته اند از دزدی سفر و غایب بودن از بلاد خود دلشک شده باز گردیدند بر قصد پس آن
ملک روم جماعتی را بطرف خبره فرستاد و آنها را قتل و غارت و اسیر و سوختن نموده بازگشتند

ذکر مالک شدن رومیان شهر انطاکیه را

در سنه صد و پنجاه و نه رومیان شهر انطاکیه را مالک شدند سبب آن بود که رومیان قلعه لوقا که
نزدیک انطاکیه بود و اهل آن بطناری بودند محاصره کردند امالی لوقا با ایشان چنان اتفاق
نمودند که از لوقا کویچیه با انطاکیه رفته اظهار نمایند که از طرف رومیان نقل خورده ایم تا اهل انطاکیه
آنها را بجای دهند چون رومیان بطرف انطاکیه آیند آنها را در فتح انطاکیه معاونت کنند بعد
از موافقت رومیان قلعه شان را واگذار شوند در اثر همین اتفاق اهل لوقا در انطاکیه نزدیک کوه که
در انطاکیه بود فرود آمدند بعد از این اتفاق و نقل خوردن بر رومیان همراه برادر فقور ملک روم که عده حمل
برار بودند آمدند و در انطاکیه را احاطه نمودند بکوه بالا رفته در طرفی که اهل لوقا بودند چون اهل شهر دیدند
که آن ناحیه را مالک شدند خود با را از دیوار شهر انداختند و رومیان شهر را مالک شده ششمین
بایل آن نهاده بعد از آن پیران و عجز از آن اطفال را از شهر کشیده گفتند بروید هر جا که خواهید
از مردان و زنان و دختران و کودکان را گرفته بطرف بلاد خود اسیر بردند که از بیست هزار زیاد بود

ذکر مالک شدن رومیان شهر حلب را و بازگشتن

چون ملک روم انطاکیه را مالک گردیده لشکری انبوه را طرف حلب روان کرد و فرعویه غلام سیف الدوله را
حلب غلب کرده بود ابوالمعالی شریف بن سیف الدوله آمده بر احوال حصار و داشت چون ابوالمعالی خبر رسید
شد حلب را واگذار شده بطرف بیابان رفت تا از رومیان و در شوق فرعویه در شهر بود که در میان آن
گرداند اهل شهر خود را بحصار درون شهر محکم نمودند و رومیان شهر را مالک گردیده حصار را محاصره نمودند بطرف
رومیان جماعتی از حلب آمده میان فرعویه در امصالحه واسطه شدند رسولان دادند و فرموده آخر امیرینشان بمصالحه
رفتند اینک همیشه فرعویه بدل امصالحه در بطرف شان فرستاد هر گاه در میان آن ده جنگ داشته باشند فرعویه آن
نماد در حصار نشو تا رومیان بجهت بخواهند انبلیشان بخیر یاری کنند در بین امصالحه همراه حلب و قلعه حصار و کفر طاب

لوقا نام در شهر انطاکیه
در سنه صد و پنجاه و نه

ومعرة، افامیه، شیرز، و ما بین آن از قلعه داده بود گریه بار و میان آمدند و میان از حلب باز گردیده مسلمانان
شهرهای خود را تسلیم شدند.

قصه مالک شدن و میان طراد کرد را

در همین سال ملک روم لشکر را بسوی طراد کرد فرستاد که از مصافات تاریخیه است از محاصره نمود و میان
بر مسلمانان شک گرفتند تا اینکه به غلبه مالک شدند شوکت و میان چون رنگ گردید که مسلمانان از شهر
خود از ایشان سیدند چنانچه رومیان هر جا یک میخواستند رفته و هر چه میخواستند میکردند بسبب ضعف
ملوک اسلام از مدافعتشان بواسطه بهم افتاده گی آنها بود.

قصه آنچه کردند رومیان با اهل خیره

در ماه محرم رومیان شهر روم و اطراف آن را غارت کردند و از آنجا بدین جزیره رفته تا رسیدند شهر نصیب آن را غارت کردند
و تخریب نموده بدین جزیره تیر خنجر کشیدند جماعتی از گریختهگان اهل آن بلاد بسوی بغداد رفته در مسجد جامعها و راهها پست
شده نفری و در شان جمع گردیده از آنچه رومیان از قتل غارت اسیر نمودن باره مسلمانان اجرا نمودند بودند اظهار
کردند مسلمانان این کار را بزرگ دانستند تیر نفری که کور اهل بغداد را از گشادناه و طمع رومیان بخوف انداختند
اهل بغداد با ایشان جمعیت نموده بطرف دار الخلافه مطیع با بند شتافتند اراده هجوم نمودند در بانان انست بر روی
دلدار الخلافه را بسته ایشانرا منع کردند آنها از پیرون در سخنانی نسبت خلیفه گفتند و شنوا نند که ذکر آن قصه است
ذکر شکست خوردن و میان و اشیرین مستحق

در سنه صد و سی و دو واقعه من هبته ابن ناصر الدوله بن حمدان میان مستحق در ناحیه میافارقین واقع گردید
ان بود که ذکر کردیم که رومیان چون بلاد اسلام را تصرف نموده دانستند که مسلمانان از اوقات نیست طمع شان در گرفتن
قوی گردید لهذا مستحق بطرف آمد سیر نمود در آمد هزاره نام غلام ابی الهیجا بن حمدان اهل بود کیفیت این
تغلب بن ناصر الدوله نوشته از وی درخواست ناصر الدوله برادر خود هبته الله ایسوی او فرستاد هر دو در جنگ
یکجا شدند همراه مستحق نفری زیاد بود آن و نفر بر سر مستحق بود موضع نسکی که اسب گذشته نمی توانست
در حالیکه رومیان بخیبر بودند هیچی هم در نزد میان شکست خوردند مسلمانان چون اهل مستحق را اسیر نموده
مجموع گردند تا سنه صد و شصت سه مرتضی گردید بونقل در معالج او سعی و کوشش نمود فایده نکرد تا آنکه
مرد در سنه صد و شصت سه خلیفه مطیع الله را مرض فالج رسید زبان او از حرکت افتاده خود را خلع نمود
طایف الله پسر او بیعت کردند در سنه صد و شصت شش حکم بن عبدالرحمن ناصر فوت گردید بعد از آن
پسر وی هشام با مرو لایست قایم گردیده لقب هی مؤید بود چون خورد سال بود کار امارت را و وزیر
بن ابی عامر توایست میکرد مشغول بفر اگر دید بسیاری از شهرها را از نزد دشمنان گرفت شهراند از آنها
غیبت و اسیران معلوم نمود درین اوقات منصور بکار خود قایم بوده پست شش غرا کرد در این
پناه و شش غزه که کلام بندگرا آن بطول می انجامد اجرا نمود از خوبی های غزه ای داین بود که داخل

ملاد کرد مصافات تاریخیه
مجموع

شهرهای ننگ گریه ساز در بندشان که بمیان و کوه تجاوز کرده شهری فرنگت داخل شد در قتل و اسیر نمودن و خراب
 کردن بلاد فرنگ مبالغه نمود چون غم بازگشتن کرد دید که فرنگیان آن در ب احکم کرده و مستحقان
 کرده اند برایشان لدائه داد که من در این شهر غم اقامت دارم همراه شکران خود تعمیر منازل و راحت شریعت
 خوراک و بهیزم و باقی خراج را بر اخی در تبه میجو چون فرنگیان غم اوراد انستند بمها نهمون مل کرد اندک اموال
 غنیمت کرده گی که آتش جریه بر و نگفت بر اقامت دارم از رفتن میستم فرنگیان ضداد اند که با غنایم رود قبول نظر
 مان بارکش هم میم منصف قبول کرده در ب ابروی گشاد غنایم را بستوران شان را کرده همراه عسکر شهباز

ذکر غزوه های هندوستان

جاری کننده غزوات سلطان سبکتگین بعد از آن پسر او سلطان غزنوی علیه الرحمه بود سبکتگین در اصل غلامی است
 بر سبکتگین امیر لشکر تازی از طرف سالیان بلوچ اسان که ایشان از طرف طغلقاسی عامل خراسان بودند مقرر بودند
 بود استحقاق فات کرد در میان دته او شخصی مستحق باشد به امارت بود چون سبکتگین عاقل و تدبیر و صاحب
 ملک و امارت و اتفاق بودند در سنه صد و شصت و شش در غزنه والی گردید و به احسان ابا عا یا پیشرفت
 آنجی گردید بعد از فوت او پسرش سلطان محمود سلطنت امیرات گرفت کابل هند و خراسان سلطنت شان با حقد
 بهفت باقی بود مدت ولایت شان دو صد و سیزده سال شد ملوک شان بهترین ملوک بودند از روی سیرت خصوصاً سلطان محمود
 که جهاد و کارهای بزرگی بسیار باقی مانده دار السلطنه شان غزنه بود که مشهور به غزنی است این از اولین غزوات شان است که
 میشود در سنه صد و شصت و شش سبکتگین پسر سلطان محمود و بخراف قلعه های محکم را که در کوه بود فتح کرد سال و غام
 چون جمیل ملک هند امیر آن بود حشت از اذخیت بعضی شهرهای او را سبکتگین تصرف کرد و ملاحظه نمود لشکر و قیلمها جمع کرده
 رفت تا ولایت سبکتگین رسید سبکتگین با خلق بسیار لشکری و ایلجاری مقابل او بیرون شد هر دو ملک بهم رسیدند و در میان
 با هم کارزار سخت نموده بچند نوبت ماندند نزدیک شان چیده کوه بود که نام آن کوه غورک است آب چشمه خاست قبول میکرد هر گاه
 کسی در چشمه لیدی پنداختی آب چشمه خوش کردی از آن آسمان برود و صایقه پاشیدی سبکتگین با لشکر بسیار
 آمد نمود ناگاه بقدرت الهی و در غده برق باران پدید آمدند پس چون این احوال اندیده بودند گوئی بسیار ایشان قیامت
 لشکرشان متفرق شد که بچند غده و برق ایشان متوالی سرمانی که دید که از شدت سرما بسیاری از ایشان کشته شدند
 سبکتگین در آن روز سبکتگین در صلح طاعت در سوادان در امه صالح رفت آمد نمود بعد از سبکتگین
 باین تم قبول نمود که ملک هند مال بسیار را بپانجاه فیل او و چند شهر او عده کرد و چند تن را از اعیان خود
 از سبکتگین گرفت و نهاد و چند کس از مسلمانان بخود برد که شهر را تسلیم کنند زیرا که مال قیلمها عجاالتا موجود بود چون
 ملک هند بسوی ولایت هند رفت در از جمله خلاص یده مسلمانانی را که با خود برده بود بچو گر و بیهوش
 خود توقیف نمود چون سبکتگین این خبر را شنید لشکر اسلام را جمع کرده بطرف هند رفت اهل از کشته آباد بهار را
 ویران نموده رفت تا لمغان رسید و آن بهترین قلعه ایشان بود بقره و غلبه از افتح کرد چنانچه در او ویران
 شکست احکام اسلام را در بخار با کرد و از انجا حرکت کرده شهر را فتح کرده اهل آن را بایکشتن چون مقصود

ذکر محاربه امیر ابو القاسم امیر صفلیه

خود کامیاب شد بخرنه باز آمد چون این خبر ملک سهند رسید لشکر بنود که صد هزار بود و جمع نموده آمدند
 ملاحتی شد سکتکین که اسلام را فرمود تا بنوبت جنگ نمایند لشکر بنود از درازی جنگ طول شده
 بیکبار حمله شدیدی نمودند چون کار بر مسلمانان شوار شد همه بیکبار حمله کردند و لشکر بهم ریختند
 فصل الهی بود شکست فاحش خوردند شمشیر از هر طرف ایشان را احاطه کرد بسیاری از ایشان را مقتول
 و اسیر و مال ایشان در و ابشان غنیمت مسلمانان گردید بعد از این واقعه طایفه بنود برای مسلمانان
 و مطیع گردیده بخواهش مسلمانان رفتار میکردند و همچنین بعد از این واقعه سرقشان بلند نکردند و رضی شدند که
 آخرین شهرهای خود مخفی بوده طلب شدند چون سلطان سکتکین فوت یافت با فغانها و خلیج تیر اطاعت کرده
 رعیت شدند.

الطیفة شمران و سکتکین بنو سهند
 بنو سهند

ذکر محاربه امیر ابو القاسم کلی امیر صفلیه

در ماه ذی قعدة سنه سه صد و هفتاد و یک امیر ابو القاسم امیر صفلیه بر آمده اراده جهاد کرد سبب آن
 از فرنگک و دیل نام با شکری بزرگ رای تصرف صفلیه بر آمده دو لشکر مسلمانان از راه قلعه بالظن تعلب
 امیر ابو القاسم کویج دادن کفار از قلعه بالظن فرستادند چون دیک قلعه شده نزدیک گردیده رسید اعیان
 لشکر را خواسته گفت فکر چنین شده است که باز گردم رای مری اخلاف نکنند بالشکر خود باز گشت بر وقت
 کشتی کاوان با مسلمانان در ریاسیه نمودند کافران دیدند که مسلمانان از میگردیدند و دیل را اعلام نمودند که مسلمانان
 توفیق سندا ایشان را عقب گیری نمای مظفر میشوی باد شاه فرنگ که انبار بهار از لشکر خود مجرد نمود مسلمانان
 کرده کاشش نمود تا اینکه به پستم محرم سنه سه صد و هفتاد و دو - بمسلمانان رسیدند مسلمانان جهت غارت
 گردیدند هر دو لشکر جنگی شدیدی نمودند طایفه از فرنگک تعلب لشکر حمله نموده پیر قهار از راه متفرق
 مسلمانان از دور امیر دور شدند نظام شان مختل شد فرنگیان امیر رسیدند ضربتی بفرقی از دزدانان
 شهید شدند چون امیر با جماعتی از اعیان شهید گردید مسلمانان شکست خورده باز گردیده تصمیم نمودند که تا
 کشته شوند یا طغیر باب شوند مسلمانان غنیمت بسیار بفرنگیان حمله کرده مقابله شدیدی کردند و قتل
 فرنگیان شکست خوردند از ایشان چهار هزار اسیر گرفته سرنگان کشته گردید مسلمانان تا شب آنها را کشته
 مالهای بسیار را غنیمت که دزدیاد شاه فرنگک شخصی یهودی که از خواص او بود در گنجیت اسب بادشاه
 رفتن باندان یهودی گفت که اسب اسوار شو اگر کشته شدم اسب مرا به سپهر من اسب یهودی را
 شده گنجیت یهودی کشته گردید چون امیر ابو القاسم شهید گردید سپهری حاضر همراه بود بعضی بدو
 شد با مسلمانان کوچ کرده جهت گرفتن غنیمت توقف کرده مال بسیار را ترک کردند و الله اعلم.

ذکر داخل شدن روسیه در دین نصرانیست

داخل شدن روسیه در دین نصرانیت بعد از باقی فرنگهای اروپا شده است داخل شدن آنها در سه
 صد و هفتاد و پنج بود سبب آن چنین بود که میان ملوک و م اخلاف واقع شد بعضی از پادشاهان شان

ذکر محاربه

میخواستند از یاد شاهان اسلام از آنجمله و در دروچی که از سر سرنگان لشکر کشان و میان لوح طمع یادشاهی
 قوت معاومت همراه دیگران نداشت پس از آن با غلبه بر همان که والی حلب و موصل بود معاومت
 میر خواستند را قبول کرده لشکر بزرگی از بندرهای جانب او فرستاد امیر بزرگور قصد حمار بهر و میان آنموشکر
 کشید هر لشکر که از رومیان می آمد مسلمانان او را شکست میدادند ازین سبب قوی ل شده قصد شهر قسطنطنیه
 نمود همراه لشکر او و در دروچی که خواهم یادشاهی قسطنطنیه بود حاضر بود و میان هم لشکر بسیار چه تهمقادر
 او فرام آورده مادی مقاله سختی کردند تا اینکه شکست خورد و بعد از آن در دروچی بسوی بلاد اسلام بازگشته
 قصد دیار بکر نموده بظاهر میافارقین نزول کرد و با عضدوله بن بویه که بر خلفاریا غنی شده بر عراق
 نموده بود مکتوب نوشته و عده اطاعت داده بود که ویران حضرت بد عضدالدوله ویران جواب نیکو گفته و
 حضرت دلگت داد این خبر ملوک روم رسید چون در آنجا دو ملک با هم برادر بودند در ملکیت قسطنطنیه
 بودند با عضدالدوله مکاتبه کردند و هدیه فرستادند و استالمت نمودند و نفس عضدالدوله ترجیح جانب دولت
 تقویت گرفت از حضرت دن و در دروچی اعراض کرد از برای نائب خدیو ابوالقاسم که بدیار بکر بود نوشت
 که در دروچی بیار آن در آنکیر ابوالقاسم سرشته کردن سواران شتر نمود و درین خبر بعضی بیار آن در
 رسید بود گفتند که ملوک روم با عضدالدوله مکاتبه نمودند و در امر اویر امر اسله نموده اند شک نیست که
 آنها عضدالدوله را به مال غیره را غنمی سازند ما را با ایشان تسلیم میکنند مصلحت آنست که بسوی ما خود
 باز گردیم و با ملوک روم مصالحه نماییم اگر قبول کنند و یا حمار به نموده که شتر خود را مصروف داریم یا ظفر با هم
 باید نیک نامی بخریم و در گفت این مصلحت نیست با عضدالدوله غیر از خوبی چیزی ندیم و انیست اینکه
 پیش از آنکه از وی چیزی بدانیم از وی اعراض کنیم چون در بر ایشان این کلمات بیان کرد بسیاری از بیار
 وی جدا گانه کرده رفتند چون نایب عضدالدوله ابوالقاسم قلیت بیار آن در او را مشاهده نمود بروی حریص شد
 بحضور خود و در درخواست رد اجابت نمود حاضر شدند چون بحضور ابوالقاسم قلیت جمع شدند ویرا با پس
 برادر و بعضی از اصحاب آن گرفتند این واقعه در سنه سه صد و هفتاد بود ابوالقاسم قلیت بیار آن در را با عضدالدوله
 بحضور عضدالدوله فرستاد و در سنه سه صد و هفتاد پنج که عضدالدوله فوت کرد و در ملکیت
 به تمام الدوله نقل کرد و در دروچی او کسانیکه با او همسوس بودند و شتر نمود بر وی با کرد از اسیرای
 مسلمانها را و اینکه برای وی بهوت قلعه سره را از بلاد روم با قریه مان تسلیم نمایند و اینکه قصد نکتند بلاد اسلام را خود
 بیار آن در از آن حیات می ساخته گی نمایند ویرا چیزی که محتاج است بیار آن در و غیره بعد از آن در آمده بسوی بیار آن در رفت و در
 مردم بسیار از غیر ایشان را بخود مایل ساخته در بخش و عینت بطمع از آنجا جمع شد با لشکری بعد رفت تا اینکه نزول کرد
 بلطیه و مالک شطرنجی را از آن وقت که هتدیه بلطیه با نچه مال غیره که در آن جا بود یادشاهی از ملوک روم و در پس بر آن نام را
 را اسله و استالمت در پیشان جاری کردید چنان قرار داد نمودند که قسطنطنیه در مجاور آن از شمال خلیج ازور درین باشد و جانب او
 با یکدیگر در این فصله سوگند کرده با هم کجا شدند و در پس و در اگر قریه بند کرد و بزودی از کرده خود پشیمان شده ویرا را

وردیس از طبع عبود نموده قسطنطنیه را محاصره نمود در آنجا دو ملک بودند بر آنها شک گرفت آنها با ملک روسیه صلح نمودند
 از وی خواستند نکاح خواهر خود را بوی عده دادند آنها مطالبه بد آنها را اجابت نمودند خواهرشان از آنیکه نخواست
 کسی که مخالف دین باشد تسلیم نماید برآورد ملک روسیه ناچار شده نظرانی گردید این عمل داخل شدن روسیه بود در وی صلح
 بعد خواهرش از اینکاح گرفته بالشکری در بقا بکوه وردیس رفت با هم کارزار نمودند و دس کشید گردید هر دو ملک در ملک
 خود قرار گرفتند و بلاورد مکانه مصاحبه نموده و برآورد ملک که تصرف می بود قرار دادند زمانه می جایز
 بود بعد از آن هر داده شده ملک گردید .

استطراذ

هرگاه بعضی مورخین ابتداء خول و سیراد و غیره را از اینست ذکر کردند چنانست که ابتدا و دخول غیره و سیراد و دخول
 در دین نصرانیت پایان یافتیم این کار سو قوتت بر میان کردن ابتدا و هر دولت و کیفیت تدین نشان
 قبل از دخول در دین نصرانیت بدانکه قوی تر و قدیم ترین دولت نیاد دولت فارس بود که دولت می اقطار
 و کینان زمین ایشان مطیع و مستقاد بودند نسب ملوک فارس به و شهنج که آن مهلا سیل قریب
 بن سیت بن آدم علیه السلام میرسد و شهنج پادشاهی مسلمان صالح بود قوتت وسیع و آثار خرد
 داشت بعد که ساینکه از عقب آمدند دین پاک را تقیر داده و مجوسیت اختیار نمودند چنانچه خود اشخا ذکر کردند
 نور و ظلمت باشد نور را خدا تابست و ظلمت را شیطان گفته بود که است و قدم از ایزدان نامیدند
 و ظلمت که مخلوق ان شیطان است اهرمن نامیدند اصل دینشان منی بر تقظیم نور که یزدان باشد
 ظلمت که اهرمن باشد چون نور را تقظیم نمودند ازین جهت آتش پرستش کردند بعضی گفته اند که نسب ملوک فارس
 به فارس بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام میرسد بعضی فرموده اند که ایشان از نسل مافت بن نوح علیه السلام
 خودشان میگویند که باز نسل کبوتر است که آن آدم است می ششم و پادشاهی از وی عارید پادشاهی در ایشان
 بود تا اینکه در ابتدا ظهور اسلام مسلمانان این است سلطنت از ایشان سلب نمودند و زمان قوت ملکشان
 در شرق مغرب پادشاهی این بود لکن آنها قوی تر ملوک بودند اکثر ملوک مستقادشان بود تحت طاعتشان داخل
 شدند از جمله ملوک مستقاده شان ملوک یان ملوک روم بود تا اینکه سکندر پادشاه یونان گردید سلطان سکندر پادشاه
 شان معالقه نمود قهر پادشاهی از ایشان سلب نمود بعد از آن ملوک شان از کلان شده کان دید تحت اطاعت سکندر
 بودند آنرا ملوک الطوائف می گفتند که آنها نیست بفرمودند همچنین سکندر ملوک روم را قهر نمود تحت اطاعتی گردیدند
 همچنین سلطان سکندر ملوک فارس را مغلوب ساخت ملوک یونان قوی تر ملوک گردیدند یونان یونان بن مافت بن نوح
 علیه السلام میرسد پادشاهی یونان پیش از اسلام ابراهیم علیه السلام بود لیکن ملوک فارس بودند تا زمان علیه السلام
 سکندر بر فارس بعضی گفته اند اول کسی از یونان خروج کرد مردی بود الکرن نام که در سنه هفتاد چهار از مود
 موسی علیه السلام تولد شده بود بعضی گفته اند تاریخ ظهور ملکیت سنه پنجاه و شصت
 هشت از وفات موسی علیه السلام بود تاریخ غلبه سکندر بر فارس میان رومیان بعد از انقضای پیمان بود

هشتاد و یک سال از پیدایش آدم علیه السلام و نیز بعد از گذشتن سه هزار و سی و نه سال از طوفان
 نوح علیه السلام که مطابق بمضی هزار و نهصد و پنجاه و هشت اند مولد ابراهیم علیه السلام
 و بعد از گذشتن هزار و ششصد و سیصد و هشتاد و یک سال از وفات حضرت موسی علیه السلام اما تولد
 حضرت عیسی علیه السلام بعد از غلبه اسکندر به صد و سه سال بود مردمان پیش از میلاد
 عیسی علیه السلام غلبه اسکندر را تاریخ قرار داده بودند بعد از میلاد عیسی علیه السلام
 تاریخ غلبه اسکندر را ترک کرده میلاد عیسی علیه السلام را تاریخ گرفتند چون زمان
 بعثت نبینا و سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم رسید خلافت عمر بن الخطاب رضی الله عنه
 مسلمانان چنان مصلحت دیدند که هجرت حضرت صلی الله علیه و سلم را تاریخ مقرر نمایند
 هجرت میلاد ششصد و سی و یک سال و بعضی ششصد و بیست و یک سال گفته اند اما این
 یونان چنان بود که ستاره را عبادت میکردند بتبادت بتدبیر صورت کواکب پرستش
 می نمودند از یونان طایفه فلاسفه بودند که علم طب یونانی را تصنیف کرده بودند
 بیشترشان منکر حد و ث عالم بوده بقدم آن قائلند تا اثرت طبعی معتقدند چون اسکندر
 بر ملوک فارس و روم غالب گردید پادشاهی سیزده نفر از ایشان در مدت دو صد و هشتاد
 و دو سال باقی بود بعد از آن رومیان بر ایشان غالب گردیده مملکت را از ایشان گرفتند
 بعد از آن غلبه برای پادشاه رومیان حاصل شد این اسکندر بیکه بر فارس و روم غالب گردید
 غیر از اسکندر بیکه مذکور در قرن شریف است و آن ذو القرنین میگویند چنانچه جمهور
 مفسرین تحقیق کرده اند که اسکندر بیکه در قرن شریف شخص مسلمان و صالح بلکه بعضی
 پیغمبرش میدانند قبل از پیغمبری خود هم مرد صالحی بود بزمانهای بعد از پیش از اسکندر
 رومی بودند و همیکه بر یونان غلبه کرده ملک از ایشان کشیدند از شهر و مکه این
 بن اسحق بن ابراهیم علیه السلام است بعد از دو صد و هشتاد سال از غلبه اسکندر
 رومیان بر یونان غلبه کرده ملک دوم را از تصرفشان کشیدند بعد از آن پادشاهی
 با ایشان رجوع کرد در شهر موریه سکنی گرفته رعیت دیگر پادشاهان بودند در سینه هزار
 و دو صد و سی و شش سلطنت سلطان محمود ثانی عثمانی با اطااعت عظمی بر آبای
 مقاتله را گذارشتند آخر الامر باقی دول و مملکت شدند بر آنکه این مائیز دولت مستقل
 باشد تا این وقت در شهر موریه بهمان استقلال ماندند اما رومیان در سینه شصت
 و پنجاه و هشت بعد از رفع کردن سلطان محمد قسطنطنیه را دولتشان قطع گردید
 پادشاهی شان رجعت نکرد بلکه رعیت دولت عثمانیه بودند تا الان استقلال پادشاهی
 یونان در روم بهمان پیش از میلاد عیسی علیه السلام بعد و چهل و پنج سال بوده است

تدین و میان ستاره پرستی بوده تنها که بصورت کواکب تشریفه عبادت میکردند در عبادت
 نیز تابع یونانیان بودند زیرا که اکثر مردمان بدین پادشاه خود میباشند همان دین باطل
 متدین بودند تا زمانیکه به نصرانیت دخیل شدند بعد از دو صد و سی هفت سال از
 ولادت حضرت عیسی علیه السلام بعضی ملوک بعد از دخیل شدن بدین نصرانیت با این
 بت پرستی عود نموده متابعان عیسی علیه السلام را می کشند و بعضی علیه اسلام را
 قبول میکردند همین قسم رفتار میکردند تا وقتیکه قسطنطین پسران امالک گردید
 بعد از آن ملت مسیحی را تحسین نموده در ملت نصرانیت دخیل شده مردمان را امر نمودند
 بدخول و تمسک آن بعد از میلاد عیسی پنجاه و شش سال تمام در میان نصاری شدند
 پایتخت پادشاه روم شهر رومه بود تا زمانیکه قسطنطین شهر قسطنطنیه را بنا نموده پایتخت
 سلطنت را از رومه نقل بقسطنطنیه داد این واقعه بعد از سه صد و دو دوازده سال
 از مولود عیسی علیه السلام بوده چنانچه گفته شد تاریخ بنای قسطنطنیه نیز همین است
 نقل تحت سلطنت بقسطنطنیه بتاریخ سه صد و سی سال از مولود عیسی علیه السلام
 بوده بنای شهر روم را ملکی از ملوک روم رومس نام که دی اارومه در رومه نیز میگفتند
 پیش از غلبه یونان بنا نمود قبل از میلاد پنجاه و سه سال اما میان کیفیت
 یونان بر فرس و غلبه در میان بر یونان و وقعات شان طویل است حاجت تذکار
 ندارد چون روم بر یونان غلبه کرده پادشاه روم را از ایشان سلب نمودند بسیاری
 از ملوک اطاعت شانرا نمودند مانند ملوک فرنگ در اروپا بودند و بسیاری ملوک در
 آسیا خلاصه اینکه پادشاهی روم قوی ترین پادشاهان روی زمین گردید تا سنه چهار صد
 و هفتاد و شش عیسوی که قبل از هجرت به یکصد و چهل و شش سال بود باقی ماند بعد از آن
 ملک ایتالیا بر رومه تسلط نموده از تصرف پادشاه قسطنطنیه جدا کرده از ممالک ایتالیا
 گردید اما دولت شان مستقل نگردید بلکه بسیاری از دولت های اروپا تراغ نموده
 مابین شان زد و خورد واقع گردید که کلام بندگ آن طویل میکرد و خلاص آنکه ملک ایتالیا را
 استقلال تام دست نداد مگر در سنه یک هزار و سیست هفت عیسوی مطابق سنه چهار صد
 و پنجاه هجری استقلال شان در ملک تا همین وقت ماند اگر چه نسبت باصل ملک ایشان مقدم
 بودند که پیشتر دولت دارد یا بودند اما جهت آنکه اول سکه رومه را از تصرف روم کشید
 آنها بودند اگر چه کمال استقلال شان آخر بود لیکن اول استقلال در سنه چهار صد و هفتاد
 و شش مسیحیه پیش از هجرت به یکصد و چهل و شش سال بلکه پادشاهی شان پیش از
 بود اما تحت اطاعت ملک روم بودند گفته شد که اول هجوم شان در زمین ایتالیا

و مکنی در آن سرزمین قبل از میلاد هزار و پنجاه سال بود همین است و لیلی که سانسکه میگفتند
 آن با بیشتر بودند از ملوک افریج اردو پایتیه در آن زمان رئیسشان بنام نزله ملک
 آمد و خولشان در نصر نیت بعد از میلاد به پنجاه سال شد بعد از آن بن نصاری
 شایع شد در طایفه فرنگ ساکن اردو پاتاسنه پنجاه و نود و شش از ولادت عیسی
 علیه السلام بعد زیاد گردیدند تا اینکه عام گردید و داخل شدن اکثرشان در نصر نیت
 گرد و داخل شدن رومیه در دین نصرانی از همه مؤخر تر در سنه سیصد و هفتاد و پنج
 بگری چنانچه ذکر نمودیم واقع گردید چون ابطالیا مقدم تر اردو پایتیه بودند از آن
 سبب اسامی دین و مقرر میشد برای ایشان شدند نصاری بعد از رفع حضرت عیسی
 علیه السلام به آسمان چنانچه در زمان خودشان مقرر بود حدیث حق تعالی رسالت
 حضرت عیسی علیه السلام که او بنده خدا و رسول او است بخدا اما بعد از آنکه زمانی
 تقویم میان شان حاصل گردیده سه طایفه شدند مگانه بنسطوریه یعقوبیه
 مگانه قائل تعلیمت گردید چنانچه گفته است الله سبحانه و تعالی لقد كفر الذين
 قالوا ان الله ثالث ثلاثة انهم يكفتموه خدا سه است اله و مسیح
 دو اله و همین قوم میگفتند که مسیح ناسوت کلی است قدم و ازلی است و میگفتند
 که مری زائیده است خدای ازلی او نیز اطلاق پدری خدا و فقط پسری بر عیسی
 باطلاق حقیقی از عقائد فاسده شان است تعالی الله عما يقول الظالمون
 علوا کبیرا - اما بنسطوریه قایل با متراج نیستند بلکه میگویند کلمه بر وجود عیسی علیه السلام
 مانند طلوع آفتاب بر روزن یا بلور طلوع نموده - یعقوبیه قایل با متراج چند میگویند کلمه
 بر وجود عیسی علیه السلام گوشت و خون گردیده یعنی اله مسیح کرده چنانچه حقیقا عقیده
 باطله شان ابتحیح نموده میفرماید لقد كفر الذين قالوا ان الله هو المسيح بن
 مری و اما مسلمانان بقرار فرموده آئی که در قرآن مجزبان گفته ان مثل عیسی
 عند الله مثل آدم خلقه من تواب ثم قال له کن فیکون معتقدند
 مراد همین کلمه کن است که عیسی علیه السلام کلمه اله گفته میشود از جمله موجودات و شبهات
 که نصاری از بر بلوغیت عیسی علیه السلام قائل گردیدند و تندر است کردنی کور مادر زاد
 در بر دهن و زنده کردنی اموات بود نمیدانستند که تمام اینها بامر و قدرت او تعالی بود
 بقوه حضرت عیسی بلکه بفعل او ایجاد خداست که بدست عیسی جاری نمود حق تعالی
 بر الزام و ابطال گمان شان فرموده - ما المسيح ابن مری الا رسول
 قد خلقت من قبله الرسل و امه صیدایقه کانا یا کلان الطحام

وَمِثْلِي فِي الْأَسْوَاقِ أَنْظُرْ كَيْفَ بَيَّنَّ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظُرْ لِي يَوْفَكُونَ

این فرموده الهی که یا کلان طعام دلیل قاطع است بر محتاجی هر دو بسوی طعام مانند سایر حیوانات پس چگونه کسیکه طعام میخورد و زنده گی او بطعام موقوف است خدا باشد دیگر اینکه طعام خوردن به بول و غایط محتاج است کسانیکه بول و غایط کنند چگونه خدا میداند خوردن طعام کنایه از بول و غایط است جهت فحش الفاظ به بول و غایط ملاحظه نشود زیرا که کلام الهی در نهایت پاکی و شیرینی است با کمال فصاحت و بلاغت دیگر از جمله شبهه شان بودن حضرت عیسی علیه السلام بی پدر و مادر است که وی را خدا میداند حق تعالی شریفتر از باطل نموده میفرماید قوله تعالی **إِنْ مَثَلْ عَيْسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ مِثْلُ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تَرَابٍ ثُمَّ نَحَا لَهُ كَنْ فَيَكُونُ** یعنی مثل خلقت حضرت عیسی علیه السلام در نزد خداوند مانند خلقت آدم است که دیر از خاک خلق نموده بعد از آن بر آوی گفت چو باش پس موجود شد بعد از زمانها طویل نصاری و فرقه گردیدند یک طایفه را کاتولیکه و طایفه دیگر را بر و ستانیه می نامند با وجود این بین شان در موردین اختلاف کثیر واقع گردیده مذاهب مختلفه مشتق شده که این مختصر جای تفصیل آن نیست تمام ایشان بعبث اقرار دارند مگر بعضی میگویند که بعثت بار و اح و حیات است و بعضی میگویند بعثت بار و اح است نه با حیات در تاریخ امام محمد بن جریر طبری مذکور است که قیام قیامت جمیع اهل اسلام و اهل توریت و انجیل و مجوس ایان داشته مقررند غیر از اهل توحید منکران و نیز تمامی شان بقتل جمیع عالم اقرارند غیر از واحد قدیم کسی باقی نمی ماند و اینکه حق عزوجل زنده کننده بعد از فناء بزرگیزنده بعد هلاک شان است مگر قومی بت پرستان که بقتل مقرر و به بعثت منکرند - ملکانیه را کاتولیکه می نامند این صفت مدح است در نزد شان چنانچه تسمیه اهل سنت و عتد و مسلمانان اما یعقوبیه و نسطوریه یکی از ایشان در باره یک موجود نیست که در زمانه سابق وجود داشتند ناپدید شدند در نصاری شام و مصر و عراق و حبشه در شام یکی از آنها اگر موجود شود حال کلام آنیکه اهل مذاهب کاتولیکه تا ملکانیه اند رئیس مذاهب کاتولیکه سقف عظیم و دانشمند کبیر قدس نجیم است که آن را بابامی نامند در سنه هفتصد و بیست و شش مطابق سنه یکصد و هشتاد و هجری تحت ریاست او دولت جمهوری به قرار دادند ابتدا امر با ابا از همان تاریخ بود مقرر و سکنی او در رومه نزد دولت ایتالیا است بر هر کس که متمسک مذاهب کاتولیکه باشد با ابا ریاست دارد معنی که در احکام و احکام دینی باطنیه وی ناظر است آن بمنزله طلب در نزد مسلمانان در رضی که تحت سلطنت او بود در هر سیاه از طرفه مقرر داشت زیرا که اکثر

بیا
دین غیر خدا
شور به ایا
۱۵

برند و بیگانه بودند تا در سینه مذکور دولت جمهوری تحت ریاست وی گردید امر بابا
 همیشه در ترقی بود تا اینکه سلطوت دین دنیای شان مربوط به بابا بود چنانچه برای شان
 مالک وسیعه دزمین بود ریاست شان بدرجه بود که عزل و نصب ملوک اقدماله مشیت
 آنها بود سلطوت خودشان بر همه ملوک شان زیاده بود چنانچه باقی پادشاهان را یکتا بود
 بالای کید گیر که بر کمال سلطنت و علو مقام شان دلالت کند اعتبار شان کجای رسید
 که در وقت سواری اکثر ملوک کاب آنها را میگرفت اگر مجاری به مادر شان هر میگردیدند
 می کردند اگر کسی از گفته شان تخلف کردی وی را زنده با ش می سوختند یکبار میرا
 که طلب آموزش به خدمت بابا آمده بود حکم نمود که سه روز در ایام زمستان ای
 برهنه پیش روی قصر بابا ایستاده شد یک دفعه ملک جرمایا پیش روی بابا آمده طلب غفران
 میکرد بابا را خوش نیامده تاج او را به پا خود زد - بعضی از مورخین متأخرین فرنگ
 گفته اند که جمالت آن عصر چنان چشم تباطل اکور نموده بود که خطار ادبلیس دین تصور
 می کردند بر هر حکم شان مزعن و بر هر چه رأی شان قرار گرفتی منقاد بودند گویا وی
 از طرف خدا نازل شده از هر عیب مبرهست چون شوکت آنها باین درجه رسید در
 اردو با ملکت مانند گراز فعال شان مضطرب و پادشاهان مانند گراز طمع شان بلرزه و تحت ناند گراز
 آن بشورش ازین امر فتنه های بسیار تولید گردید کار بابا با اندک اندک تنزل کرد
 تا سنه هزار و هشتصد و هفتاد و یک مطابق هزار و دصد و هشتاد و هشت هجری مرثیان
 با کلبه ساقط شد تا اینکه ایتالیا به پایتخت مملکت با باد اخل گردید آن را اخذ نمودند
 و بر ابرو کا تولیکه محض رئیس مقرر کردند مقرا و در کینیه همه گردید غیر ازین دیگر تصرف
 با نماند تا این وقت امر شان همچنین باقی ماند حکام رعایا و آنچه تعلق به سیاست و تدبیر
 ملک ایشست قوانین بفکرهای خود وضع نموده بر هر نوع از کارها مجلس مخصوصه ترتیب
 کردند همچنین کردند باقی دول اروپا اگر چه در نزد شان از انجیل کتب مقدمه حکام
 بودند که تعلق به عبادت و معاملات فکاح و غیره بدون وجود بود بسیاری را
 ترک کرده بقوانین موسسه خود که در تثبیت ملک اوقا امید هستند رفتار میکردند
 بعد از ان تکانشیه که مسیحی به کا تولیکیه بودند برند و بیگانه بودند تا قرن پنجم
 چون ملکرین ریاست بابا بسیار شدند آن را رابرت تان نامیدند این تشبیه
 در نزد شان مانند تشبیه مبتدعین که خارج از مذمب اهل سنتند از اهل اسلام برای
 اهل اسلام مخالفین ابتدعه می نامند این اصطلاح شان در قرن پنجم هجری شایع
 شد این فرق بزرگ است بین دو طایفه نصاری با اینکه بر آشان لقب قبیح است

شان را

بسیاری ازین تشبیه بد نمی برند لکن اکثری شان استنکاف می ورزند چنانچه برای شان گفته شود که تو پروتستانی ابا نموده میگویند من پروتستانم من کج تو لیکیه ام اگر چه معترف به ریاست بابا نباشند نیز بین این دو فرقی اختلافات بسیار است عظیم اختلاف آنیکه اقرار بر ریاست بابا ندارند بلکه میگویند بابا هم از جمله روسا اساقفا ریاست اساقفه منحصر به بابا نیست بلکه ریاست بین او و اساقفه قسطنطنیه و اسکندریه مشترک است یکی ازین اساقفه ثلاثه بردگیری مزیت و فوقیت نیست انا کا تو لیکه های اصلیه میگویند که ریاست منحصر باباست - دیگر از جمله اختلاف شان که بعضی پروتستان مخالف مکانیه صلیبه اند در عقاید تثلیث نیز که ایشان در کتب اهل اسلام دلایل حدیث شان نظر کرده اقرار بصحمت لایل کرده بروعدنیت حق تعالی معترف شده اند لکن بر سالت سیدنا محمد صلی الله علیه وسلم معترف نشده و بر سالت عیسی علیه السلام نیز که عیسی علیه السلام بنده و رسول خداست اقرار دارند در بقیه دیانت خود بانصاری متفقند چون بموضع موضع بیان مخالفت بین پروتستان و کاتولیکیه بود چنان ذکر شد لکن تمامی پروتستان هم قایل بحدینت الله تعالی نیستند بلکه مانند کاتولیکی قایل تثلیثند از جهت که اقرار بر ریاست بابا ندارند پروتستان گفته میشوند بعد از ان تمامی فریقین را عبادت و مشروعات مختلفه است اختلاف بسیار تمامی شان در یک امر اتفاق ندارند مگر در هر دو عا که همه آن ها در مشرعیت دعا متفقند اما در نماز و روزه اختلاف بسیار دارند از آنجمله که روزه کاتولیکی فرض و پروتستان سنت میدانند روزه مذکور در سالی چهل روز بفضل بهار که آخر روزه با خربهار تمام شود تعیین روزه بین شان متفق علیه است لکن اکثر کاتولیکی که اهل دیانت قویه اند میگویند که روزه مساک از طعام و شرب از طلوع تا غروب در چهل روز اما پروتستان و بعضی کاتولیکیه میگویند که روزه مساک از انواع گوشت با سبب غیر از گوشت ماننا دل باقی اطعمه را جائز میدانند مگر آنچه از حیوان پیدا شود مانند شیر و روغن هم تناول آن را جائز نمیدانند و حلوا و خمر و آب را در حالت روزه تناول میکنند - دیگر فرق بین شان آنیکه برای شان اولیاست که عقاید داشته در امور بت خود وسیله می سازند لکن بین شان اختلاف در بعضی اولیا که بعضی عقاید دارند بعضی منکرند و همچنین فرقه دیگر اولیا نیز که معتقد کاتولیکست کسی از پروتستان بوی خلاص می آرد در پروتستان فرقه ایست که ایشان را لاتنیه و فرقه ایست که اهل دیانت روسیه را رثود کس می نامند این نام

سبب که اعتراف بر ریاست بابا ندارند اگر چه با جمیع دیانات و عقاید با کاتولیکیه
 متفقند بسیاری از لاتینیه و اهل یانت روسیه میگویند ما کاتولیکیم چه فخر
 کردن بلبت بر ایشان گفته میشود که دروغ میگویند شمالا تنیه یا اهل دیانت کاتولیک
 زیرا شمار ریاست بابا اعتراف ندارند در آنجا فرقه های بسیار و مذاهب مختلفه است
 که بعضی بعضی را کافر میدانند حاجت بدگر آن نیست مدعا آنست که فرق بین کاتولیک
 و پروتستان در نزد آن اقرار بر ریاست بابا و عدم اقرار است بیشتر شناختی
 که اصل صلح در نزد اروپائیان در سیزدهمین و یازدهمین اقامت در پادشاه دولت ایتالیا
 با وجود این بعضی ایشان منکر بر ریاست بابا اند در نزد ایشان پروتستان گفته میشود
 لکن اکثرشان معترف بر ریاست بابا اند استسرار دارند که ایشان کاتولیکیم بعضی
 از فرنیسی و انگلیز و غیر هم با حکمیه از ملت نصاری برآمده اند در باطن اگر چه
 در ظاهر ادعای نصرت می نمایند آنها مانند زنادقه در نزد مسلمانانند آنها در
 باطن به چیزی از دینا خود بلکه به نبوت عیسی علیه السلام و باقی انبیا علیهم السلام
 اقرار ندارند تا آنست که بعضی از ایشان منکر صانع و بعثت و نشودند میگویند دیگر چیزی
 نیست مگر آنکه رحم با ما را دفع و زمین ما را فرو می برد ما را در هلاک میکند بیطایفه
 ملعونه نه و هر چه بیایند لکن عقاید خود را ظاهر ساخته خود را بر ملت نصاری نشان
 میدهند - قاتلهم الله بفضلهم اللهم طهر الارض من جسادهم الخ همیشه
 آیین - اینقدر از بیان دیانت نصاری کفایت است کلام را بگذریم دولت با
 شان و کیفیت ابتدا هر دولت تاریخ و حوال شان در نصرت تمام میکند - اما
 دولت فرنیسی اصل شان شعب و قبایله با مختلفه بود و با مختلفه خاکنان بلاد گزیده
 در زمین که حال متصرفند و وطن گرفتند خصم ایشان قبایل قوم بودند که آن کلتیپین
 می گفتند فرنگ هم می نامیدند بعضی گفته اند که اصل آنها فرنگ است کاف بسین
 بدل گردیده در تاریخ این خلدون در نزد ذکر فرنیسی گفته بیطایفه که مشهور با فرنجیه
 و عامه آن را فرنیسی می نامند نسبت شان بطرف شریست از جهات بلاد ایشان
 که افرسنه نامیده میشود نسب اکثرشان به یافث بن نوح علیه السلام میرسد با وجود
 این بسیاری از غیر جنس شان همراه آن با خلط شده بان با ملحق گردیدند غالب
 اینست که هر گاه فرنگ مطلق ذکر شود مقصود فرنیسی است گاهی هم فرنگ بر غیر ایشان
 از طوائف باشندگان ادر و پانیز اطلاق میشود چنانچه در همین زمان شایع گردید
 ابتدا پادشاهی در فرنیسی از سنه چهارصد و بیست میلادی آن پیش از آنست

به دو صد و دو سال بود این تاریخ ابتدا انتظام ملک استقلال شان بود اما پیش از آن برای
 شان ملوک بود مگر امر شان منظم و استقلال نداشتند بلکه گاهی مستقل و گاهی تحت غیر خود
 بودند و اگر ابتدا اصلی شان عکسبار کرده شود پیش از میلاد عیسی علیه السلام به پنج قرن
 بودند تحت اطاعت پادشاه یونان بعد از رفتن ملک یونان زیر طاعت و قهر و میان
 زنده گانی میگردند ملک مستقل در آن زمانها برای شان گمان نبود و یا نتوانستند عملیات
 بجا آورده که بصورت کوکب ساخته شده بود بعضی از دیانت شان قبل از دخول درین نفرات
 تغییر نمود اندک عبادت شان مانند عبادت هندویت پرستی بود بعد از آن در سنه
 چهار صد و نود شش داخل ضرعت شدند اول کسیکه در ضرعت داخل شد ملک
 کلویس بود بعضی از ایشان بهیچ دینی متدین نشدند بلکه منکر بعثت انبیاء علیهم السلام
 و منکر صنایع بود حال خود را می پوشیدند پیشتر شان ادعای مذہب کا تو لکی می نمودند
 بسیاری از ایشان بذهب بروستانی بودند از پادشاهان مشهور فرانسیر
 کار لوئیس کبیر سیسی به شارلمان در ترقی علوم عقلیه و فنون ادبیه و صنایع
 که دولت شان تساع بیاید و آوازه آن شایع و ذکر آن در عالم منتشر شود
 بود چهل و پنج سال در پادشاهی کث نمود معاصر یارون الرشید بود بین او و یارون
 مکاتبات جاری بود یارون الرشید یکبار شطرنج قیمتی در ساعتی فلکی از مختصات
 بلاد مشرق بوی هدیه فرستاد و هم انواع کبیره از تخم های زرعتی که در بلاد
 آنزلیه پیدا می شد فرستاد کلید آنکسیه که در بیت المقدس در هم نزدش تقدیم کرد
 عمال که از طرف یارون الرشید در بیت المقدس بودند آمدند که زواریه یکبار بلاد آنزلیه
 به زیارت می آیند همراه شنبه بهترین معامله رفتار کنند شارلمان مذکور در سنه
 هشتصد و چهارده عیسوی مطابق سنه یکصد و نود و نه هجری بعد از فوت یارون الرشید
 فوت کرد اما عدد سکان زمین شان و شماره رعایا و عساکر و غیره از اموال
 و سلاح شان حاجت ذکر کردن نیست و هم آنچه من ایشان و باقی دول الفرنج
 از محاربات و تغلب بعضی بر بعضی واقع شده حاجت بیان نیست چنین است
 و انگیز مقدار یکصد شانزده سال دوام کرد که گاهی غلبه از فرانسیر گاهی
 از انگلیز بود چنانچه ابتدا آن محاربه از سنه هزار و سه صد و سی هفت مسیحیه
 مطابق سنه یکصد و سی و هشت هجری و آخره مالجه محاربه سنه هزار و چهار صد و سی و هشت
 مطابق سنه هشتصد و پنجاه و هفت این حکایت در تاریخ شان بطریق بسط بیان شده
 که آن را حرب شصت ساله میگویند استیلاء فرانس بر جزایر فریقیه سنه هزار و دو صد

شش محکم تونسیه در حمایت شان دخل شد .

اماد دولت انگلینی که انها را انگلتر

یا بن طانیامیگویند

اول ظهور شان پیش از میلاد عیسی علیه اسلام به بنجاه و پنجاه سال بود میان آنها و رگلیان
 دول اروپا محاربات بسیار واقع گردید ملک و استقلال شان منتظم نمود تا سنه ۱۰۶۵ تصد
 و بیست و هفت مسیحی موافق و صد و نهم هجری اول خول شان در نصرانیت سخته شدند
 و نود و شش مسیحی مطابق بیست و شش سال قبل از هجرت آنها هم مانند فرانسویس
 کاتولیکیه و برتتانی و در هر یه بودند اما اصل آنها که شب شان بان میرسد نیز از
 قبایل مختلفه جمع گردیده و نیز در ایشان جماعتیست از کلیتین و طایفه ایست که نسبت
 به یافت بن نوح علیه اسلام میرسد آنها را دو جزیره است یکی ابرطانیاد یکی
 ایرلند میگویند بواسطه این دو جزیره دولت شان بدولت برطانیاد ابرگند
 مشهور است در اول امر خود وحشی بودند پوست و چوش می پوشیدند
 سکن های شان از چوب و برگ درخت و گاه سبزه از گل بود کار شان شکار حیوانات
 معیشت شان هم از همان شکار بود در معیشت خود مانند فرمایه گان آری بودند
 سنگ و چشمه آب را پرستش میکردند هر شان رو بطهور و قوت بود تا آنکه
 دولت شان قوی گردید ابتدا غلبه در قلم هند ۱۰۵۷ مسیحیه مطابق سنه ۱۱۷۲ هجری
 تمام غلبه شان بر هند بعد از جنگ اوستیما ۱۰۶۵ مسیحی موافق سنه ۱۲۰۱
 هجری اما غلبه شان بر جبل طارق که در مغرب است و از اسپانیول و فرانسیس چند
 بار قصد نمودند که جبل طارق را از تصرف انگلیزها بکشند میسر نشد اسپانیول و جبل
 طارق را در سنه ۱۰۶۵ تصد و شصت و هفت از تصرف مسلمانان سلب نموده بودند
 این کوه از بزرگترین قلعه های عالم کلید بحر متوسط گفته میشود آن مقابله خرنیره
 خضرا که از بلاد اندلس فاصل بین جزیره و افریقیه است آن را جبل الفتح و جبل
 طارق می نامند طارق بن زیاد شخصیتست که سنه نود و دو و از هجرت اندلس
 فتح نمود وی آزاد کرده موسی بن نصیر موسی مذکور آزاد کرده عبد العزیز بن مروان
 برادر عبد الملک بن مروان پذیر عمر عبد العزیز آن جبل با اسم او منسوب بود زیرا
 دی چون قصد اندلس نمود بر آن جبل نزدل کرد بهین سبب جبل فتح نامیده
 میشود عامه آن را جبل طارق میگویند که صحیح آن جبل طارق است .

اماد و لت نمسا

که اوستور یا نیز میگویند آنها نیز مرکب از اصناف پرکننده اند اکثری شان از تبار
ابتدا دولت شان از سنه ۳۳۳ میلادی مسیحیه بود بعضی دول اروپا بر آن تغلب
نموده تحت طاعت خود داخل میگرددند در سنه ۹۱۲ مسیح مطابق سنه ۲۴۰ هجری برای
شان استقلال تام حاصل گردید و دخول در نصرت در حدود ساله تا است که در
قبل در آن سال با دخیل نصرت شده اند همچنین کسانی که بعد ازین ذکر میشود در سال
قبل داخل نصرت شدند مگر در سیه که از همه خیرتر نصرتی گردیدند در سنه ۳۷۵
سید و بهتای پنج چنان پیش فرگردید.

اماد و لت بر و سید

آنها قسمت کلانی از جرمانیا میباشد جرمانیا یا المانیا نیز میگویند المانیا قهای
بسیار در آن شان ملوک متفرقه است بر و سیه طایفه از ایشان بودند ابتدا دولت
شان از سنه پنجاه و چهار میلادی مسیح علیه اسلام استقلال تام از سنه ۱۳۱۵
مسیحیه موافق سنه ۱۱۸ هجری بود بعد از آن بسیاری از دول خورد جرمانیا
تحت حمایت شان داخل شدند دولت شان گردیده متسع شد.

اماد و لت بر و سید که و سکوف نامیده میشود

آنها نیز از جناس مختلفه مرکبند بعضی از ایشان نسب او به یافت نوح علیه السلام
میرسد قبل از استقلال خود تحت اطاعت رومانیا بودند قبل از میلاد مسیح علیه اسلام
چون بعضی دول اروپا قوت یافتند بر ایشان تغلب نمودند تحت اطاعت شان بوده
استقلال نداشتند مگر در سنه ۱۱۸۰ مسیح مطابق سنه ۲۴۰ هجری مستقل گردیدند مانند
باقی اروپا بیان بت پرستی میکردند و دخول شان در نصرت سنه ۳۷۵ بود.

اماد و لت اسپانیا که اسپانیا نیز گفته میشود

ایشان نیز از جناس مختلفه جمع شده اند ملوک شان در قدیم تابع دولت یونان
بعد از آن تابع رومانیان بودند بعد از آن از ملوک اردو پاکسی که از ایشان قوی تر
بود بر آنها تغلب نمود. بعد چون مسلمانان اندلس که تا سنه ۹۲ بود در هجری
بتصرف اسپانیا بود فتح نمودند بر اکثر ممالک شان مستولی شدند تا آنکه ملک ضعیفی
در آخر اندلس بر ایشان باقی ماند بین شان و مسلمانان جنگ بسیار واقع گردید
انگ انگ اندک اندک اما آخر سنه ۱۴۹۲ هجری از تصرف مسلمانان کشیدند بعد از آن عقبه
مسلمانان را از اندلس کشیدند در سنه یک هزار و ده دولت شان استقلال یافت

شان مانند کسانی که پیش از شش بت پرستی بود در زمانه که مذکورین پیش از آنکه
شدند این با هم داخل شدند.

اماد دولت پرتغال

آنها نیز تابع رومانیون بودند مملکت های شان در آخرهای اندلس بود چون مسلمانان
بر اندلس مستولی شدند مملکت شان به اندلس ضمیمه کردند چون در سنه ۸۹ هجری
اسپانیول با اندلس را از تصرف مسلمانان کشیدند بعد بر توغاله مملکت خود را از تصرف
اسپانیولها کشیده در سنه هزار و پنجاه هجری مستقل شدند.

اماد دولت هولاند که فلامنک گفتند

دولت هولاند زیر اطاعت اسپانیا بود بین شان هشت سال جنگ های بسیار واقع
گردید امتداد داشت تا اینکه در حدود سنه هفتاد و هشتاد و هفت هجری پادشاه
خود مستقل شدند در سالها که گوره استیلای شان در بلاد جاری بود دخول
شان در تصرف نیست مانند کسانی که پیش تر ذکر گردیدند.

اماد دولت دین ماسرگ

در سنه ۱۳۹۶ مسیحی موافق سنه ۷۹۹ هجری در ملک خود استقلال یافتند.

اماد دولت بلجیک

آن هم از ملوک جرمانیا بودند استقلال نیافتند مگر از سنه ۱۹۱۳ مسیحی مطابق ۱۲۴۱
هجری.

اماد دولت سوئیس

نیز ملوک اروپا بر تصرف شان را تا اول میگردند تا در سنه ۱۲۴۸ مسیحی مطابق
سنه ۶۵۰ هجری در ملک خود مستقل شدند.

اماد دولت باواریا

دولت شان ملوک بسیاری اجماع بود که بر آبریک از مملکت صغیره بود آن ملوک
و ملوک تحت اطاعت کسیکه قوی بود از ملوک اروپا زنده گانی میکردند بعد از آن
ملوک باواریا در سنه ۳۵۵ مسیحی مطابق قبل از هجرت به نود و دو سال مستقل شدند
بعد در همین سالها این ملوک تابع ملک بروسیه شدند حال را از بیان کردن
در فائده ضروریه ناگزیر آمد زیرا منفعت های بسیار درین فائده مندرج است.

فایده اول

اینکه بسیاری از مسایل فقیه شریفه بر معرفت دخول این طووف در تصرف منوط

و موقوفست و آن امنیت که اگر دخولشان در دین نصرانی قبل از مسوخ شدن آن
 آن باطلحق باهل کتاب میگردد در حلال بودن بیجهشان در و بودن کجاست
 مسلمانان اگر دخولشان در نصرانیت بعد از مسوخ شدن دین نصرانیت باشد آنچه
 ذکر شد باهل کتاب ملحق میشوند نسخ دینشان به بعثت نبینا محمد صلی الله علیه و سلم
 میاشد امام رازی در تفسیر خود عند قوله تعالی و المحصنات من الذین
 اتوا الکتاب من قبلکم تصریح فرموده آنیکه بسیاری گفته اند که کجاست کتاب
 که به تورات و انجیل قبل از نزول قرآن شریف متدین شده باشد پس قول تعالی
 و المحصنات من الذین اتوا الکتاب من قبلکم پس قوله من قبلکم دلالت
 میکند بر آنکه هرگاه کسی بعد از نزول قرآن شریف بکتب قبل متدین باشد
 از حکم اهل کتاب بیرون است انتهی - خطیب شریفی در تفسیر خود در حلال
 ذبیحشان نیز چنین گفته - مولف گفته آنچه ذکر شد بهیچ وجهی رحمتی علیه است
 اما در این آیه تلاشه باین تفصیل قابل نشده مطلق حکم به طاعت کجاست و ذبیح اهل کتاب
 می نمایند اگر چه بعد از نسخ دخول دین اهل کتاب باشد.

فائده ثانیه

دولت فرنگ پیش از ظهور اسلام در نهایت وحشیت بودند چنانچه به حرب و صنایع
 و انواع سیاست و تدبیر جنگها و انواع علوم عقلیه و آنچه بایشان حال موجودی
 معرفت نداشتند بعد از ظهور اسلام و فعالیتشان همراه مسلمانان از ایشان تعلیم
 گرفته متدین شدند بعضی امور همین شان در نزد حرب صلاح الدین ایوبی که محاربه
 بین مسلمانان و آنها در قرن سادس جاری گردید و مسمی به حرب صلیب شده بیان نموده
 که آن محاربه با اگر چه نفوس بسیار هلاک و اموالنا شمار تلف شده و مقصود حاصل نگردد
 اما بر آفرنگیان نتایج نافع بجهت کجی آنکه فرنگیان از آن وقت شروع به ترقی
 عساکر نمودند و بواسطه موصلت مسلمانان صناعت تجارت و زراعت آموختند
 و بسیاری از علوم عقلیه و فلکیه را تعلیم گرفتند تواریخ نافع تالیف در علم معرفت
 فلک توسعه نمود مولفات ابراز داشته باخلاق حسنه خوی گرفته در سفرهای بر و بحر برای
 استکشاف احوال نظار زمین عادت گرفتند امریکارا در سفرهای خود به کشف
 کشف نمودند که پیشین برای کسی معلوم نبود از مسلمانان انواع سوار کاری و
 به اسپان و نیز بار کسب کردند معانی غریبه و اشعار مسلمانان از کلامشان
 اخذ نمودند خصوصاً کسانی که از ایشان با مسلمانان در اندلس مخلوط بودند و نیز

مشورت و حکام را از مسلمانان تعلیم گرفته دانستند که ملک با سبقت و عدم مشوره
 فاسد میشود بر خود حکام و قوانین آن دو بین نمودند که در امور آن رجوع میکردند
 کتب اسلامی بسیار جمع کرده بزبان خود ترجمه کردند تا معانی آن را دانسته
 آنچه در آن صلاح ملک شان باشد اخذ نمایند ارس بر آتعلیم و فنون تا سپهر
 نموده شناختند که ملک منتظم نمی شود مگر بهین با از مقالات بعضی مورخین شایسته
 که میگویند سکنی در شهری صلاحیت ندارد که شریعت از سلطان قوی تر باشد
 مرادشان به شریعت چیزیست که بر احکام و سیاست ملک خود از قوه عقليه
 تأسیس نموده اند هر گاه این سخن در حکام عقليه باشد پس چگونه نیست و قتیکه
 مسلمانان به شریعت مطهر خود که تا سبب آن روحی آنگی شده مرجعه نمایند و بان
 شک در زند تا حکم سلطان تابع حکم شریعت شان باشد شک نیست که شریعت
 از سلطان قوی تر است - نیز بعضی مورخین فرنگ گفته اند که ملت از ملتها بهتر است
 استقامت نمی رسد مگر به احترام قوانین حکام موسسه بر عدل چنانچه عدم احترام
 قوانین منشاء جت فقرست در عالم تو حشر گمان نشود که این استقامت
 به برکت قوانین عقليه شان است بلکه آن سخن بر تجربه های عاوی و مرعات اسباب
 دنیوی است اما شریعت مطهر از تلامی آنها قوی تر است زیرا که وی معنی برومی
 الهیست که اتباع اعمال برکت تولید میکند هر گاه آنها مخالفت قانون عقليه
 موجب انحطاط به بینند شک نیست که مخالفت شریعت مطهره کمال انحطاط را
 حاصل نموده عذاب خرد ابرم بعقب وارد - بعضی مورخین شان گفته اند
 که حاصل سخن نیست که بسبب مخالفت ارو پایان با مسلمانان که در تمدن مقدم
 بودند ابتدا تمدن ارو پایان گردید

تتمه کلام

بدانکه اکثر مفسرین کلام شریف و بسیاری از مورخین گفته اند که سه نفر تمام دنیا را از مشرق
 تا مغرب مالک گردیده اند دو مسلمان و یک کافر - اما دو مسلمان یکی حضرت سلیمان داد
 علیها السلام و یکی سکندر ذوالقرنین و کافر مزدی که در زمان حضرت ابراهیم
 علی نبیا و علیه السلام بود - بعضی کافر چهارم را زیاد کرده اند که نخت لنصر است نخت لنصر
 تمام دنیا را مالک نشد مگر ملکتی و سعی داشت - نخت لنصر کسی است که بیت المقدس
 خراب کرد بنی اسرائیل اگشته مهفاد هزاره از ایشان اسیر کرد زیرا که در بنی اسرائیل
 معاد مخالفت بسیار شد حق تعالی نخت لنصر را بر ایشان مسلط گردانید نخت لنصر

از جو سیه بابل بود پدر وی معروف نیست بر عراق فارس عامل بود میان تهدادشاه و
 و تخریب بیت المقدس نرده سالین هجرت و تخریب بیت المقدس هزار و شصت و شصت
 و نه سال گذشت بیت المقدس مدت هفتاد سال خراب ماند بعد از آن بعضی از ملوک
 فارس بامر پیغمبر آن وقت ارمیا علیه السلام که از جانب حق تعالی بویج شده بود آید
 نمود بعد از آن مرتبه ثانی بعد از رفع عیسی علیه السلام به چهل سال که قبل از هجرت
 النبی صلی الله علیه وسلم به بصره و بجا و چند سال باشد و بر این گردید سبب
 این تخریب چنان بود که چون سخی بن زکریا علیه السلام را کشند حق تعالی طایفه
 فارس و روم را بر ایشان مسلط کرد که ایشان را قتل و اسیر نموده از دیارشان
 نفی و اسیر کرده بیت المقدس را خراب کردند این در تخریب در قرآن شریف
 در سوره تبارک که اسیر اند کور است درین قول خدا تعالی وَقَصَيْنَا الِىٰ بَنِي
 إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتَقْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرْثِينَ وَّلَتَعْلَنَ عُلُوًّا كَثِيرًا
 فَاذْأَجَاءَ عَذَابُ اللَّهِمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا الْأُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ
 تا آخر آیه مرتبه ثانی را درین قول خود ذکر نموده قوله تعالی فَاذْأَجَاءَ عَذَابُ اللَّهِ
 لَيَسُوؤُنَّ وَأُجُوهَكُمْ یعنی ایشان را فرستادم و مسلط نمودم تا آنکه بدی کنند
 و جوه شمار ایشان کردند همچنان خراب مانی بود تا آنکه پادشاهان از پادشاهان روم بعد
 از نضرت خود تقمیر نمود و نیز کتیبه قامه را بر قبری که نصاری گمان میکردند که
 عیسی علیه السلام در آنجا مدفونست بنا نمود شکل بیت المقدس این زمین هم
 بوده اسیر کردند که در موضع آن خاک و ب در بلات شهر اندخته شود تا کسی بیت
 المقدس اینیابد موضع محزه شریفه فر بله گردید همچنان بود تا آنکه در سنه شانزده
 از هجرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بشام قدم آورد و بیت المقدس را فتح نمود
 از منزل پاک کرده موضع محزه شریفه را بحالت اصلی آورد و بعد سخا علم سخن طول
 شد باز میگردد بسوی آنچه بعد بیان آنم از فتوحات اسلامی میگوئیم در
 سنه طایع که خلع گردیده با قار باشد احمد بن اسحاق بن مقتدر بیعت
 کرده شد در سنه هکذا دم بار بینه تزلزل کرده شهر خلاط و ملاز کرد
 و از پیشتر احاطه نموده مردمان اطهار ضعف کردند ابو علی حسن بن مردان
 کردی ده ساله با ایشان مصالحه نمود و در میان بعد از مصالحه به بلاد خود باز
 گردیدند در همین سال خان ایگ ملک ترک بطرف بخاری بمقاتله حرکت کرد
 امیر نوح بن منصور ساجانی و الی بخاری لشکری بسیار بلاقات او بیرون کرد ملک

خلاط و ملاز کردی
 از شهر بخاری
 از شهر بخاری
 از شهر بخاری

شان اشکست داد لشکریان امیر فوج به بخاری عودت کردند و ایک در عقب شان
 بود چار امیر باقی لشکریان خود بمقاله از شهر سپردن شد مقاله شد بد کردند
 تا اینکه بعون الهی معرکه از شکست ایک بزرگ گردید شکست خورده به شهر
 خود باز گردیدند باز در ۳۳۰ پادشاه ترکان لشکری بسیاری جمع کرده بطرف
 بخاری رفت چون در نیوقت اختلاف که باعث هلاکت است بین مسلمانان
 واقع شد بود ترکان بخارا مالک شدند در ۳۳۷ سبکتگین بن علی غزنه پسر سلطان
 محمود وفات کرد بین اسمعیل و محمود پس از او در هر خلافت اختلاف واقع شد
 بعد از آن پادشاهی بر آسطان محمود کامل گردیده بر خراسان و غیره مستولی پادشاه
 آن کلان گردید از خلیفه قادر باسه فرمان ولایت بالقب بین الدوله بوی رسید
 ذکر غزوه بین الدوله سلطان محمود بن سبکتگین صاحب

در ۹۲۰ لشکری بسیاری اسطان محمود بر آغزای هند بجهت نموده بر شور که از بلاد
 هند است قصد نمود دشمن خود اچپال ملک هند بالشکری انبوه بمقاله وی آمد
 بین الدوله از لشکری خود پانزده هزار مردی جرار را انتخاب نموده بطرف وی
 رفت با یکدیگر ملاقاتی شده مقاله آغاز گردید فریقین در کارزار صبر نموده پادار
 کردند چون نیم روز شد حضرت الهی سیده لشکر هند منبرم گردیدند از ایشان
 نگاه بزرگی بر پا شد ملک هند با جماعتی بسیار از اهل عشیره خود اسپر گردید
 مسلمانان اموال جلیله و جوهر نفیسه را از ایشان غنیمت گرفتند از جمله آن طلا
 از گوهری مثل که دو صد هزار طلا قیمت داشت بگردن ملکشان بود دیگر طلا و
 قیمتی بگردن رئیسان اساری بود گرفتند پنج کک غلام اسپر کردند از بلاد هند
 بسیار بر افش کردند چون از غزوات خود فارغ گردیدند بخواست که ملک هند که اسپر
 نموده بود در ملک کند تا اینکه بنور دی را به خصلت خواری به بینند با نچه بروی قرار
 داد کرده بود از وی گرفته را نکرد از عادت هند و با چنان بود که هر کس از ایشان
 در دست مسلمانان اسپر میگردد بعد از خلاصی او را بریاست قبول نمیکردند چون
 ملک هند بعد از خلاصی حال خود را دیده ناگوار آمده سری خود را تراشیده خود را
 با تالش اندخت قبل از آتش آخرت با آتش دنیا سوخت الحمد لله

ذکر غزوه دیگر ایضا بطرف هند

چون بین الدوله از اچپال فارغ شد مصاحت دید که بغزای دیگر برود بطرف
 و هند غنیمت نمود آن شهر را محاصره نموده اقامت کرد تا آن را فتح نمود

بعد وی اخبار رسید که جماعتی هند با لشکر شکله های آن کوه با جمع گردیده غم فساد و غنا دارند طایفه را از لشکر بیان خود بآن طرف سوق داد بر ایشان واقع گردید کشتن بسیاری را ایشان اجرا نموده که از ایشان بچی نجات نیافت مگر تنها خبر برنده بعد از آن بظرف غزوه سالم و ظافر بازگشت.

ذکر غزوه به طیه از بلاد هند

در سنه سیصد و نود و پنج مین الدوله به طیه را که از اعمال هند است قلعه محکم دیوار عالی داشت دور آن خندق عمیق تقبیه شده بود غزا نمود حاکم شهر امتناع نمود بیرون شهر برآمد با مسلمانان سه روز متوالی مقاتله کرد روز چهارم از فضل الهی شکست خورد و فرار شدن شهرها نمود مسلمانان از وی سبقت گرفتند و ب شهر را گرفته مالک شدند همیشه مسلمانان از پیش و پس ایشان را احاطه نمود مقاتله را کشته زریه بار اسیر نموده مال بملک گرفتند اما ملک هند چون هلاک خود را معاینه کرد جماعت از معتبرین ثقات خود گرفته سران کوه را پناگاه خود ساخت سلطان محمود لشکر اندکی را خفیتا بر لشکر فرستاد آن باوقتی خبر شدند که لشکر بیان اسلام دورشان را احاطه نموده همیشه بار آورده ایشان حکم ساختند چون ملک بهلاکت خود یقین کرد خنجر را گرفته خود را تسلیم مالک و وزخ گردید سلطان محمود در به طیه قامت نمود تا اینکه امر آن باصلاح و قواعد آن را مرتب کرده بظرف غزوه بازگشت کسی بر ایشان خلیفه نمود که بر مسلمانان آنجا آنچه واجب باشد از احکام دین تعلیم نماید و بازگشتن خود سختی بسیاری را از کثرت و زیاده شدن آب دریا یادید آنچه همراه او بود باجماعت عظیمی از لشکر بیان در آب غرق شدند خود بسلامت به غزوه عودت کرد.

ذکر غزوه ملتان

در سنه ۳۹۴ سلطان محمود بظرف ملتان بفرارفت سبب این بود که ملتان اسلام آورده بود بعد از آن اعتقاد وی خبیث گشته ملحد گردید اهل ولایت خود را هم بمعتقد خود دعوت کرد مردمان وی را اجابت کردند سلطان محمود مصلحت دید که با وی جهاد نموده از گمراهی برافزود آورد طرفی وی حرکت کرد و نه با اینکه در راه بودید که از کثرت آب ولای ملکان گذشتن ندارد خصوصا سچون که طرف آن مانع عیور است بظرف اند بال کس فرستاد که وی را از میان بلاد خود بظرف ملتان داده مانع نشود اند بال گفته وی را قبول نکرد سلطان محمود پیش از ملتان به اند بال غزوه

ملتان
از ملتان
بظرف غزوه

چاره کرد شترهای ادا خلد قتل و تاراج کرده بنامی آن را آتش داند بال از نزد
 وی طرف شهر ملتان گریخت سلطان در عقب وی مانند شهابی اثر شیطان از تنگی
 پستی میرفت تا به کشمیر رسید چون ملک ملتان خبر سلطان را شنید عجز خود را از استاد
 بمقابل آن دانست مال های خود را به سرندیب بقتل اده ملتان را خالی کرد و بدین
 بلتان رسیده نزل کرد و دید که اهل ملتان در گمراهی خود گورانه اند اطاعت ندارند
 ایشان را محاصره نموده کار را بر ایشان سخت گرفت مقاتله را امتوالی کرد تا اینکه شهر ملتان
 بقهر و غلبه گرفت بیست هزار و هجدهم از سرای فرمائی شان اخذ نمود.

ذکر غزوه کواکی

بعد از آن رفت از ملتان بسوی کواکی در آنجا ششصد سوار بود شهر را فتح و تها
 سوخت و االی شهر بسوی قلعه خود گریخت مین الدوله به عقب آن رفت و قلعه
 آنقدر وسعت داشت که نچصد هزار نفر در آن می گنجید و در آن قلعه نچصد فیل و بیست
 هزار دابه و در آنچه که کفایت کند تمامی آن در میان قلعه موجود بود مین الدوله
 در شرف اقامت نمود بین قلعه و شهر هفت فرسخ بود متصلاً پیشه بود که مانع رفتن
 راه مشاهده می شد کسی اطاعت رسیدن نبود سلطان بقطع کردن آن امر و
 در راه آن دای عسقی بود که فقر آن دیده نمیشد حکم نمود که بر کرده شود از وی
 مقدار که بیست سوار عبور نمایند پوست بار از خاک ملو نموده در آنجا انداخته بر کردند
 مین الدوله خود را قلعه رسانیده آن را مدت چهل سه روز محاصره نمود صاحب
 مین الدوله مرهنه نموده طلب صلح کرد سلطان اجابت نکرد درین بین خبر اختلاف
 خرهان رسید قهضم حجت نمود ملک هند را بر نچصد فیل و سه هزار و بیست نفره
 نمود چون از بستن منطقه استغنی کرد مین الدوله بوی خلعت داد پوشید آن خلعت
 در پشت خود خود را قطع کرده به خدمت مین الدوله فرستاد که بر قرار و عتقاد
 وی شایسته باشد مین الدوله حجت و توقع اختلاف به خرهان باز کردید قهضم در خل
 شدن هند را قهضم داشت.

ذکر غزوه بطرف هند

در سنه صد و نود و هفت مین الدوله طرف هند حرکت کرد سبب این بود که
 پادشاه زاده گان هند بدست سلطان اسلام آورده بودند ایشان ابر شترهای
 که فتح کرده بخلفیه نموده بود درین حال خبر رسید که پس مرتد و میل بکفر و طغیان
 نموده اند سلطان به جدیت بان طرف سیر نمود چون نزدیک سید مندی از

پیش روی گریختن آن ولایت را پس گرفت و حکم اسلام را بر ایشان اعاده کردند بعضی اصحاب خود را بر آن خلیفه نموده بسوی غزنه بازگشت.

ذکر غزوه بهیم نعل

در سنه نود و هشت عزم غزای نمود بین الدوله در وقت تارید ساحل یابهند مندر در آنجا ابرهمن بن ابان بن ابان بالشکرهای بهند ویرا ملاقات نمود زمانه را از روز مقاتله کردند نزدیک بود که بهندیان بر مسلمانان ظفر یاب شوند حق تعالی مسلمانان انصت داد مسلمانان بر ایشان ظفر یاب گردیدند بهندیان شکست خورده پس یاب شدند مسلمانان آن بار از سر شمشیر گرفتند عین الدوله ابرهمن بن ابان اتقیب نمود تا اینکه رسید به بهیم نعل که بر کوه بلندی بود که بهندیان آن موضع را خزینه بت بزرگ گردانیدند بودند پس نقل میدادند بسوی او انواع ذخیره با و بسته های جوهر بارها و این کار را درین عبادت معتقد بودند ازین حیث بدت میدادند و استجا چیز با جمع شده بود که مثل آن شنیده نشده بود بین الدوله آن موضع را فرود آورده محاصره کرد چون طایفه مسعود جمعیت و حرص آن ابر قتل و حمله های سپانی ویرا دیدند بیدل شده ترسیدند و طلب امان نمودند در شب قلعه را کشودند مسلمانان قلعه را مالک شدند بین الدوله با خواص اشخاص معتقد خود بالارفته از چاه بیرون از شماره و از دراهم نمود هزار در هم شاهیه و از طرفهای طلا و نقره با هفت هزار و چهار خردار گرفت در آنجا خانه بود ملوا از نقره که طول آن خانه سی گز و عرض آن پانزده گز و عنبر ازین متعه همراه ابن غنائیم به غزنه آمد آن جوهر را در سخن سرا خود فرست نمود هرگاه ایلیان ملوک پیش روی می آمدند ایشان را در آنجا داخل میکردند میدیدند چیزی را که مانند آن شنیده بودند و همه اعظم

ذکر غزوه بهیم نعل

در سنه چهار صد و هشتاد و یک غزای نمود بین الدوله به غزم بهند به غزای نارین بعد حرکت نمود با استخار سپید بنیه را سوخت حکم اباحت نمود بت های شان انگون سار کرد چون ملک بهند دید که قوت مقاومت ندارد با وی با صلح مرسله نمود و معااهده کرد بر مالیکه او انماید و پنجاه فینل و اینکه بر خدمت می زیاده از دو هزار سوار باشد آنچه را بزل نمود از وی گرفته بسوی غزنه عودت نمود.

ذکر غزای عین الدوله و کلاباد غور و غیره

در سنه چهار صد و یک عین الدوله شهرهای غور را غزا کرد و آن بلاد پست نزدیک غزنه در آن

بهم نعل
در سنه نود و هشت
عزم غزای نمود
بین الدوله
در وقت تارید
ساحل یابهند
مندر در آنجا
ابرهمن بن ابان
بن ابان بالشکر
های بهند ویرا
ملاقات نمود
زمانه را از روز
مقاتله کردند
نزدیک بود که
بهندیان بر
مسلمانان ظفر
یاب شوند حق
تعالی مسلمانان
انصت داد
مسلمانان بر
ایشان ظفر یاب
گردیدند
بهندیان شکست
خورده پس
یاب شدند
مسلمانان آن
بار از سر
شمشیر گرفتند
عین الدوله
ابرهمن بن ابان
اتقیب نمود
تا اینکه رسید
به بهیم نعل
که بر کوه
بلندی بود
که بهندیان
آن موضع را
خزینه بت
بزرگ گردانیدند
بودند پس
نقل میدادند
بسوی او انواع
ذخیره با و
بسته های
جوهر بارها
و این کار را
درین عبادت
معتقد بودند
ازین حیث
بدت میدادند
و استجا
چیز با جمع
شده بود که
مثل آن
شنیده
نشده بود
بین الدوله
آن موضع
را فرود
آورده
محاصره
کرد
چون
طایفه
مسعود
جمعیت
و حرص
آن ابر
قتل
و حمله
های
سپانی
ویرا
دیدند
بیدل
شده
ترسیدند
و طلب
امان
نمودند
در شب
قلعه
را
کشودند
مسلمانان
قلعه
را
مالک
شدند
بین
الدوله
با
خواص
اشخاص
معتقد
خود
بالارفته
از چاه
بیرون
از
شماره
و از
دراهم
نمود
هزار
در هم
شاهیه
و از
طرفهای
طلا
و نقره
با
هفت
هزار
و
چهار
خردار
گرفت
در
آنجا
خانه
بود
ملوا
از
نقره
که
طول
آن
خانه
سی
گز
و عرض
آن
پانزده
گز
و عنبر
ازین
متعه
همراه
ابن
غنائیم
به
غزنه
آمد
آن
جوهر
را
در
سخن
سرا
خود
فرست
نمود
هرگاه
ایلیان
ملوک
پیش
روی
می
آمدند
ایشان
را
در
آنجا
داخل
میکردند
میدیدند
چیزی
را
که
مانند
آن
شنیده
بودند
و همه
اعظم

۲۲۶
غزایان بین الدوله

کافرانی بودند که قطع طریق و تحریف نمودند و شهرهای شان کوه بادشوار و تنگی های بنه
 و خورابان حایه و معصوم میداشتند از جهت دشواری آمان آن چون این حرکات
 از ایشان بسیار گردید بین الدوله را عزت گرفت آنیکه چنین مفسدین مجاوروی بود
 و ایشان بر کفر و فساد خود ثابت باشند لشکری جمع آوری کرده بر سری شان رفت
 تا آنیکه مقدمه لشکر وی بمضیق رسید در حالیکه پر بود مردان جنگی - شروع نمودند
 مقاله را و دو فریق در جنگ صبر نمودند چون بین الدوله این حال را شنید بگوشش
 بطرف شان رفته راهای شان را مالک گردید غور این تفرقه شدند بعد بسوی
 والی غوریه رفتند و الی از شهر خود با ده هزار مرد جنگی مقابله کردند مسلمانان
 با ایشان تا نصف روز مقاله نمودند غور این شکست کمان کرده ایشان را
 تعقیب نمودند تا آنیکه از شهر خود دور شدند بعد از آن مسلمانان بر ایشان روی
 آورده شمشیر را در ایشان نهادند آن بار قتل و اسیری بپاک کردند در میان اسیران
 کلان و سردار شان بود مسلمانان شهر را داخل شده مالک گردیدند و آنچه در آن
 شهر بود غنیمت گرفتند قلعه ها و حصون که از آنها بود جمیعاً را فتح کردند چون کلان
 شان کارزار مسلمانان ادید همراه خود زبردت آن اشامید مرو -
 حَسْبُكَ اللَّهُ يَا أُولِي الْأَبْصَارِ ذَٰلِكَ هُوَ الْخَيْرُ إِنَّ الْمُنِينَ - بین الدوله در آن
 دیار شعار اسلام را ظاهر ساخت و کسی که شراب را با ایشان تعلیم کند بر ایشان
 مقرر گردانیده بازگشت بعد از آن بطرف طایفه دیگر از کفار رفت تا بان یک را
 قطع نمود لشکریان وی آتشنگی سخت رسید که نزدیک بودند که بپاک شوند چون
 برای شان لطف کرده باران فرستاد که سیرت ساخت ایشان اودسان نمود برایشان
 رفتن ریک بسوی کفار رسیدند که ایشان جماعت بزرگی بودند و همراه شانشین
 نیل بود مقاله نمود ایشان را به سخت تر مقاله صبر کردند در مقاله بعضی بر بعضی
 بعد از آن مسلمانان را خدا تعالی نصرت داد و کافران شکست یافتند گرفت
 غنیمت با شان را و قتل بر ایشان بسیار شد بعد از آن سالم و منظره منصور بازگشت

ذکر فتح یمین الدی که فارس بین مرا

باز در سنه چهار صد چهار یمین الدوله در جماعتی بزرگی و چشم بسیار قصد شهرهای هند
 نموده بطرف هند سیر نمود و دو ماه رفت تا آنیکه بمقصد خود نزدیک شد اصحاب
 و عساکر خود را مرتب نمود کلان هند شنید لشکرش با دیار آن خود را که نزاد بودند جمع
 کرده بسوی کوهی که بالا رفتن آن دشوار و راه آن تنگ بود بیرون شد در آنجا خود را

حمایه نمود در از شد کار بر مسلمانان عظیم هند بطرف هندو کتوب فرستاده ایشان از هر نامه خواست هر کس که اسلحه برداشته میخواست بحضور وی جمع گردیدند چون عهدشان کامل گردید از کوه فرود آمده با مسلمانان مصاف نموده جنگ شد و کار بزرگ گردید بعد از آن خدا تعالی مسلمانان را قوت داد کفار را شکست دادند بسیاری کشتند و آنچه که همراهشان از مال و نیل و سلاح و غیر ذلک بود غنیمت گرفتند چون مین الدوله فارغ گردید خبر این فتح را به خلیفه قاهره باند عباسی فرستاد خلیفه بر آوی فرمان نمود امارت بولایت خراسان و آنچه در دست وی از ممالک بود فرستاد و نظام ممالد دوله را لقب نهاد.

ذکر غزوه تا پیشتر

در سنه چهار صد پنج بر آیین الدوله گفته شد که بنا حیه تا پیشتر فیلسط از جنس صیلمان که موصوف است در حرب حاکم تا پیشتر در کفر و طغیان غلو نمود و عناد بر آ مسلمانان در مین الدوله بر خرا کردی و پایمال کردن دیار وی و آن سیکه به چشاند او را شربت از جام قتال خود به همراه لشکر و سپاه و ایلیجار بآن عزم نمود رفت در راه وی و ادبها بسیار عتیق و دشوار گذر و زمین بانی کیاهی وسیع اطرف و ید مینهای کم آب و در از آبادی سختی و اطلاق شدت در چشیدند تا اینکه بیابان را قطع نمودند چون بمقصد خود نزدیک شدند در یابی ابرابر شدند که جریان آن شد و گذر نمودن از وی دشوار بود و الی آن بلاد بالشکر خود بآن طرف استیاده بود که مسلمانان از عبور نمودن منع مینمود و با وی فیکها بود که بآن تا فخر و نازش مینمود مین الدوله دلاوران لشکر خود را بگذشتن از دریا امر داد بر سیکه کفار را به محاربه مشغول نمایند که باقی عسکر از دریا عبور نمایند چنان کردند نمود آن جانب نهر را بمقتله مشغول نمودند و از محافظه نهر باز داشتند باقی عسکر از گذر با آب عبور نمودند تا آخر روز از همه اطراف با ایشان مقالمه نمودند هندیان شکست خورده مسلمانان ظفر یافتند و آنچه که با ایشان از مالها و فیادها بود غنیمت گرفتند بسوی غزنه بحال ظفریابی عودت نمودند.

ذکر غزوه بجانب هند

مین الدوله سلطان محمود بنا بر اشتیاق زیاد که در غزای کفار و پشت غریمت غزوه هند کرده در سنه چهار صد شش از خراسان با جمعی کثیر بر آمد چون به بران وی راه را غلط نمودند بالشکری خود با ب ساحل دریا غوطه خورده اکثری شان بفرق هلاک شدند سلطان تا چند روز در آب بوده بعد نجات یافته بخراسان و سپس عودت نمود.

ذکر غزوه کشمیر و قنوج و غیبی هماغا

چون بین لدوله سلطان محمود پسر بکتکین قصد لشکر دیا رهند را نموده در سنه چهار
هفت با بیست هزار ایلمجاری از نفوس مادر او اینبرد دیگر بلاد از غزنین برآمده
غزیت کشمیر را نمود زیرا که بر شهر یانیکه بین آن و کشمیر از بلاد هند منصرف شده بود
داز غزنین تا آنولایات سه ماهه راه بود لهذا سه ماهه دانا سیر نمودند چون از هنر
سیون و جیلوم که دو نهر عمیق شدید البحر یان بودند گذشت و بنواحی دیار
هند رسید رسولان از طرف پادشاه هند باستقبالشان آمده اظهار اطاعت
و بذل مصارف جنگ را نمودند بعد که از ان موضع گذشته بدر کشمیر رسیدند
دالی آن نیز سجدت پیوسته کلمه سلام را عرضه کرده بر سیم پیش قلاوری در مقدمه
لشکر روان شده تا که ایشان را در بیستم رجب بموضع مقصود باجون رساند بعد
که سلطان ولایات فراخ و قلاع محکم اطراف باجون را فتح کرده بقلعه هودب که اخیر
پادشاهان هند است رسید چون هودب از سر قلعه کثرت لشکر مشاهده نمود خوف
و رعب بر وی غالب شد دانست که غیر از اسلام نجای نیست یا ملازمان اتباع
خود که تخمیناً ده هزار کس بود باستقبال برآمده زبان را به کلمه خود بر احوال خود
گشودند و سلطان از اینجا متوجه قلعه کلجند گردید و کلجند پرکار و حلیه عیان
دانشرف هند محسوب بود در راه قلعه کلجند پیشه واقع بود که از تشاب و تجارت بسیاری
اعضان و اوراق قطع آن متعذر نمود و کلجند فیلان کوه پیکر و لشکری عفریت
منظر خود را بگرد پیشه جمع آورده از رفتن بسوی قلعه نمی نمودند بین الدوله اندکی از
لشکر خود را بجا ربه شان گذاشت خود او با بقیه لشکر از راه کوتاهی خفیتاً متوجه قلعه
گردیده همراه شان محاربه شدید آغاز داد بعد سیم اقبال سلطان در تنسیم آمده
لشکر کفار را شکست فاشتر دست داد مسلمانان دست به نیام شمشیر کرده
تعقیب شان نموده تا که ایشان را نهر عمیق متصادف گردید چون بقصد عبور
در آن در آمدند اکثری شان غرق گردیدند و برخی دیگر بضر تیغ کشته شده
و تخمیناً پنجاه هزار کس از ان ملاعین در عرصه فنا افتادند و کلجند خنجر کشید زن خود را
کشت و بعد از ان سینه خود را دید داخل و زخ شد پس از ان مسلمانان قلعه را
باغنایم بسیار مالک گردیدند و چون سلطان از مهم کلجند فارغ شد متوجه خانه
عابد گشت که عبادت کننده او بزرگ ترا مالی هند بود و بنا و آن فوق نهر تعبیه
شده و محکم ترین بنیه دیار هند محسوب بود در ان خوانه صنایع زیاد بود و از آنجمله

کشمیر
از کلکت هند
اندا از بود
حال به نظر
تواریخ
ملازمین
سکون
مردم نام
هورد نام
کلجند

پنج بت بود که از زر سرخ ساخته و جوهر و یا قوت با بر او نشاندند بود و وزن طلا که در آن
 ضم بود تخمیناً سه لک بود و سه هزار و سه صد مثقال طلا بود و اصنام سیسین آن تخمیناً دو
 صد و بودند سلطان تبان زر و سیسین را گرفته فرمود تا آتش به بخانه زدند و بجانب
 قنوج کوچ کردند و در پس قلعه که را اچپال نام داشت از توجه سلطان خبر یافته
 بی مقابله و مقاتله خود را گوشه کرده از ننگ که عقاد بنود بر پشت که منبع این
 جوی از جنه است و هر که خود را در آن غوطه دهد از گناهای پاک شود در گذشت
 و سلطان در ماه شعبان بقنوج رسیده آن را با هفت قلاع دیگر که کنار آب
 کنک بود و در آن قلاع نزدیک بده هزار تخانه بود و در عقاد بنود حنین
 رسوخ یافته که از تاریخ عمارت وی یک لک یا سه لک سال گذشت است سلطان
 جمیع آنها را غالب گردیده متصرف شد بعد از غارت و تاراج بجانب قلعه
 برآهه نهضت فرمود اهل حصار در و از باران بند کرده اظهار تمرد کردند چون
 دیدند که تاب مقابله و مقاومت ندارند ناچار تسلیم شدند مسلمانان اکثری شایسته
 کشته کسی نجات نیافت غیر از خبر آوری و از آنجا بقلعه آسی رفت چون سلطان
 بقرب قلعه رسید جنرال ملک آن عسکرت شکر اسلام را دید قلعه را گذاشته
 روی بگریز آورد سلطان حصن ابا اموال مخزنه آن متلاک شده متوجه قلعه شد
 گردید جندر آی ملک قلعه از توجه سلطان خبردار شده خزاین و فیلان خود را
 بجبال پنهان کرده خود را نامعلوم ساخت بعد که سلطان تحت اموال و متعه
 او را گرفت به تنهایی خود سوار شده قصد جندر آی را نموده سبب شجاع او را
 شده در بین او و سلطان حرب شدید وقوع یافت سلطان اکثری شکر جندر آی را
 مقتول و اسیر ساخت مال فیلان آن غنیمت گرفت خود جندر آی را چند نفر از
 صاحبان خود گریخته نجات یافت و کثرت اسیران سلطان در غزوه مذکور
 بحد رسید که بهار هر یکی از اسیران از ده در هم گذشت چون سلطان از بلاتند
 سالم و ظافر بازگشت جامع قدم غزنین را و وسیع نموده آنچه اموال که غنیمت
 گرفته بود صرف عمارت مسجد مذکور داشت و چون در سنه مذکور سباطنه بی
 باشندگان اندلس ضعیف و فتور عاید گردید مالک اندلس چارچ پارچه گردید
 بر ناحیه بدست متغلب افتاد نایره شقاق و خلاف در بین بنی امیه و بنی ادریس
 پسر عبدالله پسر حسن ثنی اشتغال یافت قصه آن در تواریخ اندلس مفصلاً مذکور است
 بدگر آن کلام طویل بشود بر ما بعد مختصار فتوحات میباشیم.

ذکر آمدن ترک چین بقصد بلاد اسلام

ترکان چین با عدد کثیر که زیاده از سه هزار خرگاه بود و آن طایفه با بودند و از جمله طایفه خطایه بود که سابق ممالک ما و را را بر او تسلط شده بودند در سنه چهارصد هشت بعزم تشخیر بلاد اسلام از چین بر آمدند چون بلا ساغون که نزدیکی به بلاد اسلام و پادشاه آن صالح و دین دار و محب علم و علما بوده طغیان نام داشت بموضع متلا شده امتداد مرص او ترکان را بطمع انداخته قصد ممالک او را کرده بعضی بلدان متصرفه او را ملک شده اموال و امانی را اسیر و غارت ساختند بعد که بقرب بلا ساغون رسیدند و درین شان بلده مذکوره زیاده از هشت شبانه روز مسافت باقی مانده صورت واقعه جمیع طغیانخان رسید از درگاه احدیت عافیت و صحت را مسئلت نموده که بعد ازین که تیغ کین را از کفار گرفته و ناموس اسلام را محافظه کرده آنچه تقدیر قضا و قدر باشد در باره وی مجری شود چون دعای بهر طرف اجابت رسید حق جل و علا او را شفا داد عساکر زیاد جمع آورده با کناف و طرف دیار اسلام خط فرستاده است دعا مدد و بهر ردی را نمود یک لک بیست هزار الجاری از مسلمانان به نزد او جمع شد بعد که ترکان از صحت پادشاه و اجتماع امانی اسلام مسبوق شدند بوطن خود و پس مرجعت نمودند طغیانخان سه ماهه راه تقیب شان نموده تا که ایشان اطلاق شده شیخون زد و تخمیناً دو لک را قتل و یک لک اسیر ساخت و از ظروف طلا و نقره ساخت چین و دروب و خرگاه و غیره با آید آرزو غنیمت گرفت که حصار آن متغیر بود بعد که سلطان بوطن خود بلا ساغون مرجعت کرد و مرض او عودت نموده اشتداد یافت تا آنکه سبب فوت وی شد رحمه الله علیه قصه وی مثل قصه سعد پسر معاذ رضی الله تعالی عنیه است که در غزه خندق مجروح گردید دعا نمود که حق جل و علا او را باقی گذارد که انتقام خود را از بی قرظیه بگیرد حق جل و علا او را در استجاب کرده پس از انتقام جرح آن سیلان کرده جرعه شهادت نوشید پس از فوت طغیانخان سلطنت و امارت وی به برادر اسلام خانی فرا گرفته لقب بشرف الدوله شده

غزه عین الدوله سلطان محمود در بلاد هند و وقتا

چون عین الدوله بعزم تشخیر کشور هند که از دیار هند محسوب است و پادشاه آنرا بید آنام داشت و ممالک و عساکر زیاد و تحت تصرف داشت بسنه چهارصد و نه از غزنین برآمد و درین راه طایفه افغانیه که جمیع شلوکها نزد کوه نشین بوده

بلا ساغون
در مسافت از دیار چین

سکنی داشتند قطع طریقی و فساد پیشه گی که در طریق غزنین بعمل می آوردند اول سلطان
 قصد بلادشان را کرده دره ناگهان را آورده در شب بارگشاده عمران را خوب
 و اموال را باور غنیمت گرفته اکثری آنها را قتل و اسیر ساخت بعد از آن روی
 بر آه آورده رفته رفته خود را اسبجار رسانید که آن زمان در دیگر غزوت خود در آنجا رسید
 بود چون از نهر کنک که سابق گذشته بود عبور نمود قافلہ را ملاقی شد که عبارت از هزار
 بار جناس گران بهار مثل چوب عود و عنبر بود تمامی را غنیمت گرفته بجد و جود
 می نمود که ناگاه بوی خبر رسید که ملک از ملوک هند که نامش پروچپال است از مملکت
 خود بر آمده بفرم التجار جانب پیدا می رود تا خود را احاطه کند پس بین الدوله کوشش نموده
 مر حل بسیار را قطع کرده خود را به پروچپال و تبعه اش در چهار دهم شعبان رسانید
 و در بین الدوله و همنود نهر عسقیق واقع بود بین الدوله برخی از عسکری خود را
 پیش از خود از جوی عبور داده بمقامه امر داد بعد خود او با بقیه لشکر از نهر عبور کرد
 تا می رود — بحار به شان اشتغال فرزند پروچپال خرم برداشته با لشکری خود
 رو بگریز آورده مال با و ابالی خود را تسلیم کرد و مسلمانان اکثری شان را قتل و اسیر کرده
 جو اسیر و اموال متعه زیاد با دو صد قبیل غنیمت گرفته روی بر آه آوردند بعد چندی
 پروچپال طلب امان را نمود سلطان بین الدوله امان داد و بغیر از اسلام آوردن
 به دیگر چیز قانع نگردید پروچپال با یوس گردیده رفت که به نزد پیداد پناه گیرد و همنود
 او را از لشکر جدا کرده مقتولش ساختند چون بقیه ملوک هند از فتوحات بین الدوله
 خبردار شدند رسولان فرستاده اظهار اطاعت و بذل تاوان جنگ نمودند پس
 چون بین الدوله مدینه باری را که از بزرگ ترین و محکم ترین یار همنود است
 از نفوس خالی یافت قصد وی را کرده امر تخریب وی با ده قلاع دیگر که متصل آن بود
 نمود اکثری نفوس آن بهار را قتل رسانید بعد جستجوی پیدا کرده او را در کنار
 جوی دید که سنگر گرفته قدام و خلف خود را آب راه داده تا که مرور ممکن نباشد
 و از طرف راست و چپ خود راه خشک گذاشت که از آن طریق مقابله نماید و عدد
 لشکری پیدا پنجاه و شش هزار سوار و یک لک هشتاد چهار هزار پیاده و هفتصد
 چهل و شش قبیل بود بین الدوله برخی را از لشکری خود بمقامه پیدا فرستاد
 پیدا نیز مثل آنرا بمقامه شان بیرون آورد و هر یک ازین دو پادشاه لشکری
 خود را مدد و محکم ساخته تا که جمعیت طرفین زیاد از شماره گردید تا میره حرب بین
 اشتغال یافته یکدیگر را بنوک نیزه و برچه مجروح و مطعون ساختند تا که شب آمده

درین پرده گردید چون صبح شد عین الدوله شهر را خالی از اهل و سکن یافت که هر یکی از آنها
 شهر از راه مخالف راه آخر فرار نمودند عین الدوله شهر را که متصرف شده خزین پول
 و سلاح را جای سجاده همه را غنیمت گرفته تعقیب منزهین را کرده ایشان را بقرب
 جنگها و همیشه با ملاقی شده بدیشان جنگیده اکثری آنها را مقتول اسیر ساخت بیدار
 منفرد اگر بخت نجات یافت بعد عین الدوله مظفر و منصور به غزنین مراجعت نمود.
 فتح قلعه دیگر از بلاد هند

در سنه چهار صد و چهارده عین الدوله بغزای یار هند رفته مقاتله شدید نمود و غنایم
 کثیری جمع کرده همچنان کمال دلیری شدت رفته تا خود را نزدیک قلعه رسانید که در سر کوه
 بلند بود و غیر از یک راه در دیگر چوینت راه نبود آن قلعه وسیع بود در آن خلقی کثیری
 سکونت داشتند و چوبند فیروز آنجا بود و اهل آن قلعه جمیع مایحتاج خود را داشتند
 چون عین الدوله ایشان را محاصره نمود مقاتله شدید کرده نفری زیاد از ایشان
 قتل رسانید ناچار اطیع شده امان طلبیدند عین الدوله ایشان را امان داده
 در آن قلعه تقرر داده خراج شان را تعیین نمود بعد اهل قلعه بر آیین الدوله
 بدیهه با کثیر پیش کشش بردند از آن جمله یک مرغ مانند سمری بود و خاصیت او
 آن بود که هر گاه در مجلس طعام زهرا گوید حاضر میشد از چشم مرغ شک میرفت
 و سنگ میگردد و خاصیت آن سنگ آن بود که چون می خورند و در زخم مرهم
 میکردند ایتام و شفا می یافت.

ذکر توجیه سلطان محمود بچایب ستمات و خشیخ آن

چون عین الدوله سلطان محمود سنه ۶۱۴ هجری چهار صد و شانزده قصد تسخیر
 دیار هند را غریمت کرد و شهر را و قلعه آن را فتح نمود و توجیه آن که معروف
 بسومنات بود متصرف شد و قلعه آن چنان است که آن بت بزرگ ترین
 بتان هند بود و اهل هند در شب خسوف در حوالی آن بتخانه زیاده از ده
 هزار کس چته زیارت مجتمع میشدند و معتقدشان چنین بود که ارواح بعد از
 مفارقت ابدان بخدمت سومنات آمده ارواح مجتمع را با ابدان میفرستند
 بر سبیل تماشای حواله میکنند و از قصاصی هند تدر و صدقات بان میگردند
 و قریب ده هزار قریه مهوره وقف خدام آن بتخانه بود و چندان جوهر گرانبه
 بهاد در آن بتخانه مجتمع شده بود که عشر آن در خزینه میچ پادشاهی نبود اهل
 هند را از کلا غنیمت که کنک گفته میشود هندویان تقظیم می نمایند آن را

ای از سخن شیخ صالح العینی نزاری
 معلوم میشود که سومنات نام موهبت است
 که لات آریان آن موهبت است چایب ستمات
 یافتند آن بت بزرگ را در اوقات
 که محمود اندر سومنات
 بی دیدم از حاج بسومنات
 مرصع بود چایب ستمات

و گمان دارند نیکه چون مرده خود را بسوزانند و خاکسترش را بدان آب ریزند
 آنها را آب بچنت میرساند و مسافت آن جوی از سومنات دو صد فرسنگ بود
 و این تیره را یان سنود مقرر کرده بودند خلقی زیادی که هر روز از آن جوی آب
 آورده سومنات را بدان آب بشویند و هزار کس از همه آمده نیز در آن تجار مشغول
 عبادت و پیشین بردن زائرین اسبوی بت مقرر بودند و سه صد کس دیگر حقه تراشیدن
 سر و ریش زائرین و سه کس چته خوشخوانی و نچصد کس نیز چته رقص بدرب تجار
 مذکور نیز مهیا بود و از برای هر یکی از این حدام روزانه اجرتی معین بود چون سلطان
 مذکور هر وقت که فتح بلادی از بلاد هند می نمود و بتان استجائی امی شکست
 اهل سنود میگفتند که برین بتان چشم سومنات شده است زیرا که اگر از این
 رضامندی بود کسانی که بدی بتان اراده کرده بودند هلاک مینمود چون این سخن
 گرفت بسبب سلطان رسید قصد سومنات را تقصیم کرده گفت که هرگاه بنود
 این بت را بنیابند بطلان ادعایشان محقق گردد شاید که بدین سلام میل نمایند
 پس استخاره سجد او ندخل علی نموده دهم شعبان سنه مذکوره باسی هزار سوم
 جبار غیر جاری از غزنین بیرون شده در راه ملتان روان شد و پانزده
 رمضان بلتان رسید و از آنجا قصد هند را کرد و در بین هند و ملتان بیابان
 بی آب و علفی و قصصت و باشده هم ندارد خوراکه موجود نیست سلطان بقدر
 کفایت راه طعام و آب چته خود و لشکری خود برداشت بلکه اضافه از حاجت
 احتیاطا بیست هزار شتر آب و طعام بار نمود و قصد انملواره را نمود
 چون از آن صحرا خون خوار گذشت قلعه محکم در طرف آن صحرا آمدن جنگی
 ملائی شد با وجود اینکه قلعه با مذکوره محوطه است و با عمیق بود و گرفت
 آنها متعذر مینمود هرگاه مسلمانان بقر قلعه رسیدند حق جل و علی رعب بدیشان
 جاسه داده مجموع انقلاع را تسلیم کردند و بموجب بتان سلطان مردان شان را
 بقتل رسانیده بت بار شکستند آنچه طعام و آب و عیزه که بایحتاج شان بود
 بار نموده بجانب انملواره مقتدر غزه ذی القعدة بدان موضع رسیدند و حاکم آن
 که بهیم نام داشت شهر را گذاشته فرار را برقرار اختیار نمود و قلعه که داشت
 خود احصاری نمود بعد سلطان شهر را تصرف نمود بایحتاج خود را مرتب ساخته
 بر سمت سومنات عزیمت کرده درین راه قلعه های پراکنده را منصادف شد
 که مانند سومنات دارای دربان و قیبت بودند با اهل قلعه مقاتله نموده قلعه را تصرف

شده منهدم ساخت و بنان را شکست بعد بجانب سومنات از میانان کم آب و علفی روان شد
 درین راه بیست و سه هزار مرد جنگی بکمان آن میانان بدیشان تصادف نموده مقاتله
 نمودند لشکر سلطان آنها را شکست داده مالهاشان را غنیمت گرفتند و از ایشان
 گذشته خود را به دیو لواره رساندند و آن بمسافت دو منزل است از سومنات
 این قلعه بر جا خود ثابت مانده بی جان شدند برنگان که سومنات ایشان را از دشمنان
 ربانی میدید تا آنسکه سلطان مذکور قلعه را متصرف شده این آن را بقتل رسانید
 اموالشان را بخت تاراج نموده قصد سومنات را کرد و در روز چشبه پانزدهم
 ذی القعدة بنواحی سومنات رسید و در کنار دریا قلعه بود که موج دریا بفضیل آن
 میرسد مشاهده نمود که خلقی بسیار بر دیوار قلعه برآمده اند و امید فتح را بر مسلمانان
 دارند زیرا که جمله واثق اند که مصوبه شان جمعی را که قاصدان دیار شده اند هلاک
 خواهد کرد و روز دیگر که روز جمعه باشد لشکر اسلام بیا قلعه بجز شغال درزیدند
 هندویان چنان حربی را مشاهده کردند که هرگز به خیالشان نگذشته بود لقصه
 سردیوار را از ترس تیراندانان خالی گذاشتند غازیان نزد بانها نهاده بدیوار
 حصار برآمده با دوازده تکیه گفتند هندویان چون آواز تکیه را شنیدند جنگ
 سخت آغاز نمودند و جمعی از ایشان به پیش سومنات رفته در خاک غلطیدند با تصرع
 و زاری از آن حضرت یاری خواستند چون شب آمد از یکدیگر جدا شدند بعد
 که صبح شد مسلمانان باز روی بمقاتله نهادند اکثری هندویان را قتل نمودند تا آنکه
 ایشان گریخته و داخل تخانه گردیده بدرب تخانه مشغول حرب شدند و افواج نبوه
 بر سبیل نوبت داخل تخانه شده بت ادر بخل گرفته مدد خواسته و پس برآمده
 حمار به بی نمودند کشته میشدند تا بسیاری شان بقتل رسید و بقیه شان در کشتیها
 نشسته رو بگریز آوردند مسلمانان تعقیبشانرا نموده بعضی شان را قتل و بعضی را
 غرق نمودند - و آتخانه که سومنات در آن بود طول و عرض تمام دشت چنانچه بچاه
 دشت استون و قایه سقف آن کرده بود و در گوش آن ستونان از قلعه بود سومنات
 از سنگ تراشیده طولش مقدار پنج ذرع بود سه ذرع آن ظاهر و دو ذرع آن در بنا
 مخفی در صورت مصوره همند هشت چون بین الدوله آنرا گرفت و شکست بعضی را
 سوختاند و بعضی ابار نمود فرمود تا به غزنین برند و در آتخانه مسجد جامع بنیدارند
 و خانه تخانه تاریک بود و دروشنایی آن از قنادیل جوهر معلقه بود و در آن خانه زنجیر
 طلایی آویزان بود و در آن زنجیر زنگ بود که چهل و پنج من وزن داشت هرگاه پاره

از شب بر فتی خادم های تیخانه آنرا حرکتی ادتی با آواز آن بر همه که بد بخا مقیم عبادت
 بودند از خوب برخواستی و در آن تیخانه خزانه بود که در آن بتان طلائی بود و بر آن
 بتان برد باز پور ناک کرده شده سحر آویزان بود و هر یک از پرده ها منسوب
 به بزرگ از بزرگان شان میشد و قیمت اشیا که در آن خزانه مجتمع بود زیاده از
 دو لک طلا و سسرخ بود. همین الدوله تمامی شانرا متصرف شده تخمینا پنجاه هزار کس
 شانرا بقتل رساند درین شهر تا خبر رسید که بهیم صاحب اینلواره قصد قلعه کند به
 نمود که در بین مدیا میاشد سلطان را بهوس تسخیر آن قلعه پیدا شد غرمت نفوس را
 نمود چون بدان نواحی رسید قلعه را دید که آبی عظیم بر طرف آن محاط شده
 از عواصم آنجائی دو شخصی ابدست آورده از عمق آن استفسار نمود ایشان
 گفتند که گذشتن ممکن است اگر هوا اندک حرکت نماید و موج پیدا شود بجای را
 هلاک خواهد کرد. سلطان بعد از استخاره توکل بر عنایت الهی کرده بالشکریان
 خود بآب داخل شده بسلامت بیا قلعه رسیدند چون اهل قلعه این حال را
 مشاهده نمودند رو بگریز آوردند مسلمانان داخل قلعه شدند مسلمانان
 دیدند که بهیم قلعه را فارغ ساخته از آن قلعه باز گردیده تعرض نکردند. بعد
 همین الدوله قصد منصوره را نمود چون ملک منصوره خبر همین الدوله را شنید
 به سبب سابق سلام آورده بود و باز مرتد شده تاب نیاد زده قلعه را گذاشت
 به جنگل اشبه پناه برد لشکری همین الدوله جنگل را از دو طرف احاطه کرده آنرا
 به همراه لشکری او بقتل رسانیدند بعد قصد بهاطیه را کرده اهل آن در تمام عت
 آمده جزیره را قبولدار شدند سلطان نه که در نظر منصوره بدار سلطه غزنین
 مرجعت نموده بد هم صفر سنه چهار صد و هفده به غزنین رسید.

ذکر غرق شدن کشتی بخبر بوی صقلیه

در سنه چهار صد شانزده رومیان با جمع کثیر بقصد جزیره صقلیه برآمدند هرگاه
 به قریب جزیره قلوریه که متصل جزیره صقلیه است رسیدند جزیره را مالک
 شده آنچه اموال و امتعه که از مسلمانها بد آنجا بود گرفتند و بسختن اینیه مشغول
 شده انتظار مدور را از خواهرزاده پادشاه خود داشتند که با جمعی عظیم کشتیهای
 بسیار مهاونت شان خواهد آمد تا آنکه خبر به سمع مغرب سپیدار بیس عامل فرقیه که از
 طرف عبید بها مقرر بود رسید کشتیهای کلان که مرکب از چاه صد قطعه بود خسته
 خلقی بسیاری از الجاری و عیزه که در اجساد امید ثواب داشتند سوار کرده به کانون

ثانی که ماه زومی است بمردشان فرستاد هر گاه به نزدیک خبر بره قومه که قریب بایان
 آفریقیه است رسیدند باد و باران شدیدی گرفت که کشتی را غرق کرد و کثیری اهل
 کشتی هلاک شدند و نجات نیافت گراندک از ایشان رحمهم الله تعالی عنهم .
 ذکر غزوه مسلمانان با ملاد هند

در سنه چهار صد و بیست و یک امیر احمد سپهر نیا لشکری نایب امین الدوله بمیر احمد
 کس سواره و پیاده بمجار به مدینه نرسید که بزرگ ترین شهرهای هند بود
 و از قبایط دیگر هند شهرده میشد بیرون شد درین راه چپاول بر شهر انداخته
 چور و اسیر نموده قتل بسیار کردند هر گاه امیر مذکور به شهر رسید از یک جانب داخل شد
 مسلمانان اهل اموال شهر را اسیر و غارت نمودند از صبح تا شام از غارت و غنیمت
 بازار عطارها و جویسرها و فروش عریانی نیافتند و باقی اکناف شهر از دخول آنها
 مطلع نگردیدند زیرا که طول و عرض شهر مسافت یکینزل راه بود چون شام شد
 لشکری مسلمانان از سبب کثرت نفوس شهر حسرت نه نمودند که شب در اینجا
 گذاره کنند از خوف از شهر بیرون آمده در موضعی خارج از شهر آرام گرفتند
 و از سبب اموال بسیاری غارت کرده بودند طلا و نقره را به پیمان تقسیم نمودند
 و قبل از ایشان هیچ لشکر از مسلمانان در آن موضع نرسیده بود سلطان
 مذکور ثانیاً قصد مرجعت هجوم را بر شهر مذکور کرد موفق گردید زیرا اهل شهر
 او را مانع شدند در بین سال سلطان محمود سپهر بکتکین فوت نمود سلطان
 موصوف ثقت و بکسال عمر داشت مدته سلطنتش سی و چهار سال بود سلطان
 عادل محبت و کرم علماء بود جهاد بسیار دوست داشت بعد وفات او بن محمد
 و مسعود سپهران وی بامر خلافت اختلاف افتاد آخر الامر بار امارت سلطنت
 بدوش مسعود گذاشته شد .

ذکر بیرون شدن پادشاه مجار به شام و شکست خوردن آن

در سنه چهار صد و بیست و یک پادشاه روم از قسطنطنیه بهم دست سه صد هزار
 کس جنگی بقصد مجار به شامیان بیرون گردید و بمعیت لشکر خود رفت تا قریب
 حلب رسیدند چون لشکر باین بر علیه پادشاه خود بودند و ایشان را طش
 شد بهم مستولی شهر گاه لشکری از عرب با وجود کمی عدو شان بدیشان تلافی
 شدند بنظر شان آمد که اینها مقدمه لشکر خواهد بود که سخته شب چون آمده اند ایشانرا
 خوف زیاد غالب گردیده فرار را بر قرار اختیار نموده از آن موضع کوچید و عرب

صالح
 در بین شهرها و بیرون شهرها

و اهل سواد تقیبت شایسته را نموده تا ازین نزدگذاشت نکردند و قتل و غارت زیاد بر ایشان رسانیدند
 و چهار صد قاطر بار کرده از نقد و جنس از نزدشان گرفتند بلکه اکثریه شان از سلبت و شنگی
 بهلاکت رسیدند و کسی از لشکریان نجات نیافت مگر خود پادشاه که به تنهایی خود به تغییر
 لباس گریخته اموال متعه خود را بمسلمانان غنیمت گذاشت و حق جل و علی بکرم بی نهایت
 خود مسلمانان را از شرشان مائی داد.

ذکر غزای فضلون کردی همواره خرد

چون فضلون کردی یک قطعه از آذربایجان ا مالک متصرف شد در همان سال بخار به خزر را
 تقسیم کرد و بسیاری اهل خزر را کشت تا اموالشان را گرفت چون قصد جمعیت
 بلاد خود را نمود و عودت خود تکاسلی در زید برگانیکه اهل خزر بسبب سدم که بدیشان
 رسیده قوه تقیبت گیری شان اسخو اهند داشت که ناگاه اهل خزر جدا
 گویی شان ا نموده شیخون بر لشکر او زدند و اکثر لشکری و الجاری که همراه آن بودند
 قتل رساندند و عدد مقتولین فضلون زیاده از ده هزار کس رسید و اموال و متعه
 که مسلمانان از ایشان گرفته بودند و ا پس گرفته بوطن خود عودت نمودند.

ذکر مالک شدن رومیان مدینه هاسرا

چون در سنه چهار صد و بیست و دو ا مانوس پادشاه روم مدینه ربار مالک
 گردید و ربار ا در برج بود که کج کلان و دیگر خورد کلان ابن عطیر متصرف بود و خورد
 ابن شبل ابن عطیر خطی بار مانوس ملک روم فرستاده برج مسکونه خود را به
 بیست هزار طلا و چند قریه بد و فروخت بعد که ا مانوس برج را مالک
 گردید و در آنجا شل شهر شد تبجه ابن شبل برج خود را را اشکله کرده فرار را اختیار
 نمودند و در میان مسلمانان را مقتول و مسجد را را خراب کردند که خبر بسمع
 نصرالدوله سپهر مروان پادشاه گردید ا رسید قصد محاربه ربار ا نموده لشکری
 خود را بد انصوب فرستاده شهر مذکوره را محاصره نموده قهر ا فتح کرد و در میان
 که در آنجا بودند بان برج پناه برده مدافعه نمودند نصار ا که غیر رومی بودند
 در کفیه که بزرگ ترین و آباد ترین کنیسه های شان بود خود را انکهداری کرده
 جای گرفتند لشکری مسلمانان آن را محاصره نموده اهل بیجه را بیرون آورده
 قتل رساندند و تمامی اموال اهل شهر را زهبت تاراج کردند و در میان درین
 دو برج محصور ماندند تا اینکه ابن مروان لشکری را بد مسلمانان فرستاد که عبات
 از ده هزار مرد جنگی بودند ایشان همراه اهل برج مقاتله نمودند تا ب مقابلهت را

دول

تاریخ
تاریخ
تاریخ

نیارده شکست خورده بوطن خود مرجعت نمودند پس از آن و میا از برج بیرون آمدند
 شهر را تصرف خود در آوردند و دیگر شهرهای که از مسلمانان بقیه نشان بود نیز مالک شدند
 و پسر وثاب بن مئیری که مالک بقعه از بقاع اسلامی بود مصالحه نمود همراه روزی باید بطریق
 که حوران و شروج که اسم دو شهر است بدیشان اگذار شده سرخ خود را
 بدیشان برسانند و در همین سال خلیفه قادر با عفو نمود و مدت چهل یکسال
 و سه ماه خلافت نمود بعد از فوت او همراه پسر او قائم بامر هدایت گردید.

ذکر مالک شدن زمین میان قلعه اقامیه را

چون در سنه چهارصد و بیست و دو قلعه اقامیه که از قلعه اشام شمرده میشد
 بسبب که عاملهای شان بر علیه یکدیگر بودند اهل روم سببه مذکوره قلعه را مالک
 و متصرف شدند بعد حسان پسر مفرج طائی از نزد دزبری از طرف خلیفه مصر
 عامل اشام بود که سخته به نزد پادشاه روم رفته از آن خلیفه و نشانهای که بر آن نقش
 بود گرفته همراه لشکری بسیار بجانب اقامیه آمده اهل قلعه را شیخون ده مال اهل
 آنرا عارت و اسیر کرد.

ذکر فتح قلعه سستی و غنیمت آن از بلاد هند

سلطان مسعود پسر سلطان محمود سبکتگین قصد قلعه سستی را نمود و این قلعه از محکمترین
 قلعه بادیه هند بود و سابق نیز سلطان قصد تسخیر آنرا نموده فتح یاب شده بود بعد
 که در سنه چهارصد و بیست و پنج سلطان موهوف قصد قلعه مذکوره را نموده و آنرا
 محاصره کرد صاحب قلعه بجانب سلطان خطی نوشت بدادن مال و عده داد و سلطان
 نیز صلح را قبولد از شد چون صاحب قلعه قصد گرفتن بدل مصالحه را از تجار
 کرد که سلطان بدهد تجار آن رقعہ بسلطان نوشته بذر بعه تیر کلان بجانب
 او انداخته از ضعف هند و این پیشان رخبردا کردند که اگر چند روز دیگر بمهره
 خود استقامت درزید نشا و الله تعالی قویاب میشود پس از آن که سلطان بکتوب
 تجار را دید از مصالحه خود رجعت نمود خندق محیط قلعه را از خاک چوبه غیره
 پر ساخته قلعه را فتح نمود و تمامی اهل قلعه را مقتول و همساخت و شهرهای
 قریب آن را نیز مالک و متصرف شد بعد قصد قلعه نفسی را تقصیر کرد و آن قلعه
 بسیار بلندی بود که چشم از درک بلندی آن عاجز بود و بر محاصره آن پادشاهت
 نمود که ناگاه عجزه ساحره از قلعه برآمده بوزبان هندی چیزی گفت جاروب باب ترک
 بجانب لشکر مسلمانها پاش داد بعد سلطان را عرض شد بدین مضمون شد که سرخورد از شدت

بجوان
 از خود باقی نماند و بقیه را کشته نمود
 در روز راه
 سرخ
 از دیار
 من
 نقشه

مرض برداشته نمیتوانست بعد که از قلعه مفارقت کرد مرض آن را ایل کرده فی الحال صحت
و عافیت یافت بعد به غزنین روان شد.

ذکر مالک شدن روم قلعه کوی

قلعه کوی قلعه بزرگ و از قصبات ارمن است مالک آن ابی ایحاج اسپر ربیب الدوله خوار
زاده و هوران اسپر مملان بود چون در بین ابی ایحاج و خالوی آن در هوران مخالفت
انداخت خالوی آن به پادشاه روم خط فرستاده ایشان را به تسلیم نمودن شهر شارت
داد پس از آن پادشاه مذکور از روم میان جمعی عظمی از اطراف قلعه کوی فرستاده
قلعه را در سنه چهارصد و بیست و پنج مالک متصرف گردیدند بعد که خبر خلفه رسید
کسی از ابی ایحاج فرستاد که او را به هوران خالوی او مصلح و متفق سازد که نشان
قلعه را از روم میان و پس گرفته متصرف خود در آرند بعد که متفق شده با سرداران
قلعه موفق نشدند بعد الحارثی یاد جمیع آوری نمودند هم قحیاب نشدند در ثانی
اسپر قصاب و اسپر عظیم هم متفق گردیده با معاونت نصرالدوله این هوران در سنه چهار
صد و بیست و هفت بسوی سویدیه و قصبه از قصبات روم هجوم آوردند با وجود که
روم در آنجا بناگاه حکم نموده و لشکر زیادی از قریه های قریب آن در آنجا
فرستاد آورده بودند مسلمانان آنرا محاصره کرده قراخچ کرده و نسیه نیم هزار کس از
شهر قتل آوردند مال و انالی شهر غنیمت و اسیر کرده قصد بدین راه را نمودند پس
از محاصره و قطع آب طعام شده تو شکی در سنگی ایشان را مجبور ساختند پس بدین
خصیتا اگر بخت خود را بیاد شاه روم رسانده حقیقت حال ابد و بیان نمود پادشاه
روم اعدا با پنج هزار کس بجانب لشکری مسلمانان فرستاد چون خبر بقیه جمع اسپر
و لشکری نصرالدوله رسید حمزی از لشکری خود در بین راه در سنگی پنهان نمودند
چرگاه لشکر روم بدیشان فریب شد ایشان از سنگهای خود برآمده
اکثری شان را قتل و اسیر ساختند و همان رئیس را اسیر کرده با اسیران دیگر بدین شهر
رما آوردند و اهل شهر را استخوانی دادند که اگر در شهر انگشاید رئیس ابی اسیران
خواهیم کشت بعد ایشان عجز آمده در ب شهر را گشوده روم میان اهل شهر قلعه
نموده مسلمانان داخل شهر گردیده مالهاشان را غنیمت و انالی اقبال و اسیر ساختند
پس در ثاب کعبه و شصت اشتر از سر ایشان بار کرده با لشکری بجانب آمدن فرستاد
و خود با چیزی از لشکر خود بجهت داری همان قلعه که روم میان پناهگاه خود قرار داد
بودند اقامت در زید پس از آن که حسان اسپر سراج طائی با پیچر اسوا از

در روم بمعاذنت مسلمانان ہمارا قصد نمود چون قریب رسیدند پسر ثاب بلجیزی از لشکری خود
 باستقبال شان تا حرا آن آمدہ رومیان ہر گاہ شہر را خالی دیدند از قلعہ برآمدہ ہمراہ
 مسلمانان محار بہ نمودند چون خبر وحشت نگیز بسمع پسر ثاب رسید سرعت برگشتہ
 در میان ہما مقاتلہ نمودہ اکثری شانرا مقتول ساخت و بقیۃ اسف شکست خوردہ
 داخل ہاشدند و در باب شہر را محکم نمودہ خود را متحصن نمودند بعد کہ پسر ثاب خود را
 از گرفتن بدستہ رہا عجز دیدہ تا مقابلہ را نداشت ہمراہ اسلحہ و صلح نمود و قصبہ کہ از ایشان
 گرفتہ بود و پس تسلیم شان کرد و میان در آنجا بسیار شدہ آبادی زیاد نمودہ شہر را محکم نمودند
 بعد در سنہ بیست و نہم در بین مستنصر باندہ عبیدی پادشاہ و پادشاہ روم معاہدہ گردید
 بدین شرط کہ پادشاہ روم پسر مسلمانان را بنامید و پادشاہ بیعت قائمہ را تعمیر نماید
 پادشاہ مذکور مال زیادی بمصرف بیعت رساند و پادشاہ روم اسیران را رہا نمود بعد کہ سنہ
 سی و دو معاہدہ شان بر ہم شدہ و میان جمعی کثیری را بجا رہ مسلمانان فرستادہ درین
 مدینہ حماہ ہوا خانہ ہمسلمانان ملاقی شدند درین شان حرب عظیم و قوع یافت حق تعالی
 مسلمانان انصرت داد و اکثری کا فران را بقتل رساندند پسر عم پادشاہ شکران را اسیر ساختند
 تا نیکہ کا فران بقدیمہ تن مال بسیاری تہویہ کردہ و حاجت کثیرا اسیران مسلمانان را رہا کردند
 و در سنہ مذکور احمد برادر زادہ مسعود را بقتل رسانید با سلطنت بدوش نمود و پسر او
 نہادہ شدہ بعد در سنہ سی و پنج رومیان مسلمانان و غربا را از قسطنطنیہ بیرون نمودہ
 اعلان کردند کہ من بعد کسی زیادہ از سہ سال قسطنطنیہ اقامت نماید بدان ملل کثیری
 مجبور ہست اکثری اہل شہر فرار شدند غیر از دو از دہ کس کہ رضامنت و میان باقی ماندند
 ذکا مالک شدن نمود و پسر مسعود پسر محمود سبکتگین چند قلعہ از قلعہ ہند
 در سنہ چار صد سی و پنج سہ پادشاہ از ملوک ہند اتفاق نمودہ لشکری بسیار فرستادند
 ہلا ہور را قصد نمودہ محاصرہ کردند لشکری اسلام کہ ہلا ہور بودند رسولان بہ غزین فرستادند
 استمداد نمودند مو و دو سپاہ زیاد بدوشان فرستاد پیش از رسیدن ہوا از غزین درین
 ملوک ہند کہ محاصرہ مشغول بودند اختلافات واقع شدہ بعضی از ایشان با مو و دو منفق شدند
 در تحت اطاعت او درآمدند و با اہل شہر یار شدند و دو پادشاہ دیگر گریختہ متوجہ بلاد
 خویش گشتند لشکر اسلام عقب یکی ازین دو پادشاہ را گرفتہ پادشاہ را با جمیع لشکری
 در قلعہ وسیع و محکم کہ در کونہ بود محاصرہ کردہ طرف و جنوب را از قلعہ شبہ روز
 مقاتلہ کردہ بسیاری آنرا بقتل آوردند و بقیۃ اسف امان طلبیدہ رضی شدند
 کہ قلعہ را بسیارند مسلمانان گفتند کہ اگر میخواہید کہ شمار امان ہم ہم ہر قلعہ و کشت

تصرف پادشاه شاست ببا باز گذارید هند و بان از عدم قوه و خوف جان مجموع انقلاع را تسلیم نمودند چون مسلمانان تسخیر این نواحی فارغ شدند قصد ولایات پادشاه دیگر نمودند بعد که پادشاه ازین قضیه خبردار شد بمقامه مسلمانان بیرون آمده در بین ایشان و مسلمانان حرب شدید و قویع یافت بعد پادشاه هند و بان تقبل سید و لشکر بیان آورد و بگریز آوردند و تخمیناً پنج هزار کس شان مقتول و اسیر شد و جمیع اموال و اسلحه شان بدست مسلمانان غنیمت قرار بعد که باقی بلوک هند ازین فتح مبین خبردار شدند بقدیم از عان و انقیاد پیش از بدادن مال رضامند شده طلبان کردند مسلمانان نیز بصلح رخصی شده بلاد شان را بر آسودگی تسلیم کرده و ادن مال اندمه شان گذشتند.

ذکر اخبار در و ح و ر و سیه

در سنه چهار صد و سی و پنج روسیه با جمعی کثیر بار آده مجاری به اهل روم بر آمده از روم با داخل قسطنطنیه شدند حالیکه بعضی شان از کشتیها فرود آمده و بعضی هنوز در کشتیها بودند که اهل روم مجاری به شان بر آمده کشتیهای شان را آتش زدند چون منع آتش ممکن نبود کثیری شان سحر و غرق و غرق و غرق شدند و کسانیکه از کشتی بر آمده بودند بعد از مجاری به چون پناه نیافتند تابع شده بغلامی شان و آمدند و کسانیکه سر کشتی میبودند قرا آن اتابع ساخته دست با شان اقطع کرده و شرابهای خود شهبیر میکردند و کسبی آنها مانند مگر اندگی که با سپر پادشاه روسیه بجات یافته گریختند و در سنه سی و نه مغرب باد پس ملک فرقیه لشکر کشتی نشانده بجانب جزایر قسطنطنیه فرستاد بعد از طفر یافتن مالی کثیری به غنیمت گرفته بوطن خود عودت نمودند.

ذکر غزای نمودن سلجوقیان به شهرهای روم

اولاً ذکر مینائیم ابتدا ظهور دولت سلجوقیه را سلجوقیان که از قوم ترکند و در آن زمان در بلاد شان سلجوق شاه با جمعی کثیر اسلام آورده از دار حرب بدآم اسلام مهاجرت کرده همیشه اوقات خود را بمجاری به کفار میگذاشتند و در بین سلجوق شاه و پادشاه خرهسان مجاری به کفار وقوع یافته که بد که آن کلام طویل میگردد و از برای وی اولاد داشت پس از وفات او اولادش نیز بجاهدت زیادتی کردند تا آنسکه مالک خرهسان و عراق استخیر کرده جمعیت شان بسیار و شوکت شان قوی گردید طفر بیکسیر میکائیل پسر سلجوق شاه و طفر لبیک بنصبه طاد و سکون غین نقطه دار و ضم رار و سکون لام و فتح بار یک نقطه بعد آن کاف طفر اسم و بیک معنی امیر است در سنه چهار صد و چهل و هفت دخل بغداد شد سلطنت از بنو بویه بر بوده بغداد را مانند بنو بویه مالک و تصرف شدند و این فتح در زمان خلفای

قایم بامر پسر قادر باند پسر اسحق پسر مقتدر بود و چون نه سنه چهل صد و پنجاه و پنج طغرلبک فوت نمود برادرزاده اش الب ارسلان محمد پسر دادد پسر میکائیل پسر سلجوق بر سر سلطنت نشست ابتدا مالک آنکه سلجوقیان متصرف شدند بعضی طووس را گویند و بعضی رزی را و مدت ملک ایشان یکصد و شصت سال بود و این غزوه را که در قید قلم می دریم قبل از ملک بغداد بود که در سنه چهار صد و چهل و قوع پذیرفت در سنه چهار صد و چهل سلجوقیان لشکر بر ابا امیر ابراهیم ابن یاقان برادر طغرلبک بجانب روم فرستاد و بودند و بر ایشان غالب آمده اموال اتمته آن بار اغنیمت گرفتند تا اینکه ملاز کرد و از روم روم و قالیقلا و طابزون و تمام نواحیات آنرا مالک گردیدند بعد لشکری از روم میان که ده آن پنجاه هزار کس بود بمحاربه آمده با ایشان حرب را آغاز دادند بین فرقیس و اعات گذشت لشکر امیر ابراهیم کاه غالب و گاه مغلوب شد آخر الامر مسلمانان غالب آمدند و میان رومی بگریز آورده مسلمانان کثرتی شان اقبال رسانند و قاریط پادشاه روم را با جمعی از رومیان آنها اسیر کردند و قاریط را هزار طلا باها یک صد هزار طلا قیمت داشت فدیة داده که خود را رهایی دهد فدیة آن قبول گردیده از قید رهایی نیافت بعد سلجوقیان شهر آنرا کور و تخریب میگردند تا اینکه بین ایشان قسطنطنیه باقی ماند و مسلمانان در آن نواحی بنا را بنیاد و غارت را گدشتند تا اینکه جمیع اهل شهر را گرفته صد هزار کس شان را اسیر ساختند اموال اتمته و دوابی آنکه آنچه کرده بودند از شماره بیرون و از جمله شان ده هزار زره بود و جمیع این بارها بده آنرا مراده بار کرده بولایات خود فرستادند بعد روم میان تنگ آمده در سنه ۴۴۴ پادشاه شان هدیه بسیار سلطان طغرلبک فرستاده اما و صلح را درخواست نمود سلطان هدایا و قبول کرده با او مصالحه نمود بعد پادشاه روم مسجد جامع در قسطنطنیه بنا کرد که نماز جمعه را مسلمانان با اسم طغرلبک بخوانند مسلمانان در آنجا بسیار بودند خود را سلطان مذکور رسانیده او را بکلیت جای دادند و اکثری بلاد پیش از رسیدن او بغداد متصرف شد.

ذکر غزوه دیگر سلجوقیان

در سنه چهار صد و چهل چهار سلطان طغرلبک با رومیان رفت قصد بلز کرد که تصرف روم میان آورده نمود بعد از محاصره و قطع آب و طعام از انالی مدینه را فتح کرده آنرا خراب و غنیمت ساخته بعضی را مقتول و بعضی را اسیر نموده جمیع اموال شان را غنیمت گرفتند بلکه بلاد قریب شان را نیز غارت نمودند و سلطان مذکور را

علاوه بر این نام تغییر در غزوات
 سال شصت و شصت و شصت و شصت
 در این زمان که در این کتاب
 در شهر بکوران است

زخم رسید و از زن روم را مالک گشت چون زمستان قریب شد باز بچغان عودت نمود
در شاه که سلجوقیان در طرفت اکناف عالم پویان بودند و بسجوخو تسخیر بلاد را می نمودند قلمش
سیر عم طغرلبیک داخل بلاد روم گردیده قونیه و قسطنطنیه را فتح نمود و بعد فوت
قلمش سلطنته باولاد او تا ظهور دولت عثمانی باقی ماند سپس عثمانیان آند یار را
باد یار دیگر مثل سیواس و توقات و انقوره، و ملطیه، و بلاد استانبول و قیاریه
و نیکسار، و اناسیه را نیز مالک شدند.

ذکر فتح الباس سلطان مدیندانی و غنیان از بلاد نصاریه
در سنه چهار صد و پنجاه شش سلطان الباس قصد تسخیر بلاد نصاریه کرده
ازری با سفر بسته تا نیکه باز بچغان رسید بعد تا نکی و خل شد رفت تا به بچغان
رسید چون مراده عبور نهر ارشس را کرد بسیار سختی امر فرمود بعد از آن
چنان مصلحت دادند که اول متهمین خوی و سلماس که از قبلاً از بچغان
به تحت اطاعت خود آورده بعد از آن محاربه دیگر به شهر تقسیم نام سلطان
حمید خراسان را با جمعی بجانب آن دو ولایت فرستاده که پیش از اطاعت سلطان
توصیه نمایند چون ایشان بدان موضع رسیدند اهالی خوی و سلماس طوق ایجاد ابدوش
نهادند و اطاعت ابقدم سلطان نهادند پس آن لشکری نهایت جمع آوری
کشتیهای بسیاری تهیه نمود قصد دیار گرجستان انموده و اندکی از لشکر را
باملک شاه و نظام الملک سپرد و بجزایر قلعه که جمع بسیار از رود میسار بچغان
سکونت داشتند فرستاد اهل قلعه فرود آمدند و چیزی از عسکر بودند و شسته
مسلمانان گروه بسیار باملک شاه و نظام الملک فرود آمدند قلعه را هجوم نمودند
بر ایشان تا کشته شدند ملک قلعه را پس از تلفات یادی که بکسری رخ بدار
رو میان فرار اختیار کردند مسلمانان قلعه مذکور را متصرف گردیده از ایجاد طلت
عموده غنیمت قلعه سردری که موضع بر آب و باطراوت بود نمودند پس از مقامله آن
نیز مالک شده و اهل آن را اخراج کردند سپس ملک شاه مذکور متوجه تسخیر قلعه که بچغان
قلعه اولی گردید و آن را نیز فتح نمود اراده تخریب آنرا نمود نظام الملک در مانع شد
گفت که این بندر ایلام است لازم است که محکم باشد و اسلحه زیادی بجا تهیه کرد
قلعه مذکور است را با میرنحو آن سپرده بجانب نینه مریم نشین غریمت فرمود و آن
که به بانان و تسپین زیاد در آن سکونت دارند نصاری آن را موضع تنگ
می شمارند و آن را دیوار سنگی که با همین و تلجی محکم شده بود محیط بود و طرف شهر را

ای
من ضلع
نهر بزرگ باریز
نهری در سی و دو دره شمال
اندک بچغان سیواس از آنکه بچغان در شمال
آن در بچغان خوی
سلماس
باز بچغان در رود را از ملطیه
سرمادی
دلالت قلمش

علم اعلم داشت که تنخوا آن صعب منمود بعد نظام ملک قوه بر آنتنخوا آن ارگشت
 و سلاح و عزیزه بهیا کرده بحار به شان شب روز مداومت نمود و لشکری خود را دو قسمت
 نمود که بر سبیل نوبت محاربه نماید کار بر کفار سخت شد تا بمقابلهت نیارده مسلمانان
 خود ابدیوار رسانده نزد بانها بنامه بسردیوار بالا رفتند چون اهل شهر اینحال را
 مشاهده نمودند ضعف بر ایشان ستولی شده تا بمقابلهت را نیارده ملک شاه
 و نظام الملک داخل شهر گردیده بیعه های شانرا سوختانده خراب نمودند و بعضی
 اهل شهر را قتل آورده و بعضی دیگر بشرف اسلام در آمده خود بار از قتل نائی دادند
 بعد سلطان ابسلان سپرد و وزیر خود را خواسته شهر مذکور را داخل گردید
 نمود و ملک شاه در بین راه که بوطن خود عودت منمود چند تلاع دیگر را فتح نموده در
 اهل آن قلعه را اسیر نمود تا اینکه بخدمت پدر خود ابسلان رسید و پدر او از
 فتوحات سپرد و وزیر خود خوش شده با ایشان بجانب شهر تسبیذ غریمت فرموده
 در بین او و اهل شهر حربی شدید وقوع یافته اکثر به مسلمانان بشادت رسیدند بعد حق
 جل و علامدینه را بدست ابسلان فتح داده ابسلان مذکور قصد شهر عال که بران
 که شهر حکمیت و دیوارها محکم دارد و دو طرف شرقی و غربی آنرا کوه عال که بران
 کوه چند قلعه هست و دو طرف دیگر آن را جوی آب کلانی محیط که فتح آن بغایت
 صعب منمود کرد پادشاه قلعه کرهستانی بود چون مسلمانان خود را از فتح قلعه عال
 دانستند سلطان ابسلان جسری بر آن جوی بنا کرده چون مسلمانان از آن
 عبور نمودند در بین شان و اهل شهر حربی عظیم وقوع یافت بعد دو کس از شهر
 بر آمده از سلطان طلب امان کرده اتماس نمودند که چیزی از لشکری خود همراهشان
 بشهر فرستند سلطان عده از اشخاص درست و معتد همراه شان به شهر فرستاد
 مسلمانان هنوز از شیرازه شهر تجاوز نمودند که ملک شاه با جمعی از اهل شهر بمقابلهت
 آمدند چون عده مسلمانان قلیل بود و راه گریز نداشتند چته تنگی راه خلعت
 شادت را پوشیده جنبت را بنفسهای خود خریدند پس از آن ملک با انبوه
 از شهر بر آمده قصد مسلمانان را نموده با ایشان حرب را آغاز داد درین وقت
 سلطان بنام مشغول بود هر چند که قضیه را با دمعروضند شتند نماز را قطع نمود
 بعد که از نماز فارغ گردید سپر اسوار شده شخص خود بحار به کفار اقدام نمود
 مسلمانان آوازهای خود را بکلمه طیبه اندک بر نیند کرده اهل شهر را در بنامه
 شکست خورده از ستر که پشت دادند سلطان بالشکر خود داخل شهر گردید شهر را

متصرف شد و کسانی که از اهل شرک در شهر بودند در برجی از برجها شتر پناه برده و تخته نمودند
 سلطان پس از مقاتله شان امر فرمود که بهریم بسیار جمع آورده در گرداگرد برج انداخته
 برج را همراه اهل آن بسوزنند هرگاه برج با اهل خود سوخت سلطان لشکرگاه خود
 آمده مسلمانان بغارت کردن شهر اشتغال نموده مال بسیاری آنگاه از شمار بیرون
 بود بدست آوردند چون شب آمد باد شدید وزیدن گرفت بقیه تپش برج را بدست آوردند
 شهر نقل داده تمامی شهر را سوختاند بعد سلطان قلعه که در کنایه شهر واقع شده بود
 از آنجا مالک شده قصد فرس و آبی را نمود در بین راه نزدیک آنجا دو قصبه دیگر
 که در سلسله بوده و نوره نام داشتند واقع بود سلطان عزم نمود که اولاً استخوان درخت
 کرده بعد اراده آبی را نماید چون بقرب آن دو وضع رسیدند اهل آن با استقبال تیر
 اظهار نقیاد و اطاعت نمودند پس از تعمیر مساجد و تخریب بقیه با غریمت آبی نمودند
 و این مدینه بسی محکم بود و اهل بسیاری داشت و بیجه با آن تخمیناً پنجم بود و در
 طرف آن انوار اسب طرف دیگر آن جوی بسیار عمیق شدید الحریان بود که هر قدر
 سنگهای کلان در آن اندخته میشد استخواندشت در راه قلعه از خندش که پور
 سنگی بلند داشت بود چون مسلمانان پس از محاصره از فتح آن با یوس شدند
 سلطان برجی از جوی ساخته و آن را پیر از مردان دلیر نمود اهل شهر را از سر دیوار
 شهر بضر بختنق و تیر کمان دور کرده مسلمانان خود بار بار دیوار شهر را سانه پاس
 دیوار را داشتند که بلطف رحمت حق جل و علا قطع کلانی بدفن سبب زد دیوار را
 مسلمانان داخل شهر شده اکثریه اهل را بقتل رساندند سجد یک سبب بسیاری
 مقتولین مکان سکونت داشت چون خبر فتح با طرف رسید مسلمانان اسیر
 زیاد ریخ داد بعد سلطان مکتوب بدار الخلفه بغداد فرستاده خلیفه را از فتح مطلع
 ساخت چون خبر به سمع خلیفه رسید او را شاکفته در حق دی دو خیر نمود سپس
 سلطان اسیر بالشکری جبار بد انجاموت ساخته خود آن بوطن خود مر حبت
 نمود درین شهر ملک گرجستان خطی بسطان فرستاد طلب صلح را نمود سلطان
 صلح را بدادن جزیه سالیانه قبولدار شد و در سنه چهار صد و شصت دو پادشاه
 روم با جمعی کثیری از قسطنطنیه بقصد شام بیرون شده بدینه منج نزل نموده
 شهر را غارت نمود و اهل شهر را کشت و جمعا عربان شکست خوردند پادشاه
 روم از شدت گرسنگی طاقت اقامت نیارده رحلت نموده به شهرهای خود
 نمود .

و کس قصبه
 از دیوارهای
 درین
 قصبه است
 قصبه است
 قصبه است

ذکر خروج پادشاه روم و مجانب خلاط و اسیر شدن آن

در سنه چهارصد و شصت و سه که سلطان ابی سلان غریمت عراق عرب کرده تقریب
 خوی رسید خبر سلطان رسید که از مانوس پادشاه روم لشکر عظیم که عبارت از دو صد
 هزار کس از مردم روم و فرنج و روس و کرج و غیره در هم کشیده بالکرو فرزید آمده
 قصد بلاد اسلام را در خاطر دارند رسیده تا ملاذ کرده که از اعمال خلاط است چون سلطان
 جمع لشکر بزودی میسر نشد بنظام الملک وزیر خود فرمود که احاطه انتقال در اهل
 بیت مرا بجهان فرست و خود او با جمعی که عدد آن پانزده هزار سو و آجرار
 بود برآمده لشکری را تو صیبه داد که مجاهده من جستبه بدست اگر سالم ماندم
 نفیست از حق حل و علا و اگر شهادت نصیب باشد ملک شاه سپهر من و اخی عهد
 من است بعد چونکه بدشمنان فریفتند لشکری را دو قسمت کرده جمعی با اسم
 قراولی از پیش فرستاده مقدمه لشکر روس را که عبارت از ده هزار کس بود
 با خلاط ملاقی شده همراه شان مقابله کرده آنها را شکست داده و سرکشان را
 اسیر نموده بخدمت سلطان تقدیم کردند سلطان اسلحه و متعه انرا بنظام الملک
 بخشید و امر فرمود که پوز آن را قطع کرده در بغداد تشهیر نمایند قبل از مبارزه
 صفین سلطان قصد مصالحه و معااهده رومیان کرده غریمت خود را بملکشان
 ابراز نموده ملک سخن سلطان نه پر دخته گفت که تاری که از قصبات ملوک است
 مستقر نشوم مرا مصالحه نیست سلطان ازین سخن بدآمده با دوز او ندما
 خود مشوره کرده امام پادشاه و فقیه آن ابو نصر محمد پسر عبد الملک بخاری حنفی
 سلطان گفت که مجاهده و مقابله - بجهت نصرت دین حق است و حق حل و علا
 نصرت دین خود را وعده داده خاسخ فرموده - محمد رسول الله از سوره
 بِالْهَدْيِ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ
 یعنی محمد رسول خداست فرستاده است او را خداوند جل و علا بر هدایه و دین حق
 تا ظاهر سازد دین اسلام را بر جمیع ادیان عالم اگر چه بد آید کافران او مید
 از حضرت باری عزت نصرت نیست که فتح این دیار را با اسم تو مثبت کرده باشد
 بنا علیه در روز جمعه بعد زوال که خطباء اسلام بر منابر برنده زبان اجلمه الله
 انصی حیوش المسلمین و الموحدين کثاده باشند و خاص و عام دست
 این را برداشته اند بدین تدبیر حمله باید کرد و مستظهر باید بود که حق جلت
 و علت نغاه فتح و ظفر را روزی گردند چون روز جمعه آمد سلطان بر منبر

خلاط نصیر است از خلاط
 از شبیه و بیکی
 که در خلاط
 در رمضان
 خلاط
 خلاط
 خلاط

بالارفته گریه کنان تبصرع دست عمارا برداشته از درگاه احدیت فتح و نصرت را مسئلت
 نمود و مسلمانان نیز بسجوش و خردش آمده از گریه او بگریه آمده در دعا موافقت نمودند
 بعد سلطان لشکری را با آواز بلند مخاطب کرده گفت که هر کدام از شما یان اراده
 بر کشتن ادا دارید بگردید من امروز خود را سلطان شما یان نمیدانم بلکه مرا یکی از خود
 دینید و از من بیم ندارید و مکان و تیر را از دست اندخته شمشیر و گرز آهنین را
 گرفته دم اسپ را بدست خود گره کرده جامه با سفید خوش بوی را پوشیده و با اسپ
 خود سوار شده روی بجایان آورده گفت که اگر گشته شوم بهین ثواب کفن
 من باش چون لشکریان این جالی از سلطان مشاهده کردند با او موافقت کرده
 بجانب کفار صف کشیدند هرگاه سلطان بصف قتال نزدیک سید از اسپ
 فرود آمده روی در خاک نهاده تبصرع و زاری نصرت از درگاه ربوبیت مسئلت
 نموده بالشکر خود بجانب کفار حمله آورد شد درین میان عباری کتیف برخواست
 دشمنان را محیط ساخته حامیان راه دین شمشیر که به از نیام کشید جمع کشت و جم
 عفر را بقتل آورده جمعا نصرت خود را بر مسلمانان نازل نموده چنان کشتند که زمین
 از نقش پای گشته با پر گردید صفوف لشکر روم بر هم شده راه انزمام را پیش گرفتند
 دایر شان اسیر گردید غلام از غلابان که سابق مولی او آن را بنظام الملک وزیر خشی
 بود و وزیر او را از جهت حقارت قبول کرده بود هر چند مولی آن ستایش کرد نظام الملک
 بطریق استبعاد گفت بی سلطان روم را اسیر خواهد آورد چنان شد که گفته بود
 آن غلام ویرا اسیر کرد سجده نمود مولی خود آورده مولی سلطان را از قضیه خبر کرد
 سلطان امر با حضار آن نموده مولی قیصر را با باینت و مذلت تمام به نزد پادشاه اسلام
 رسانید سلطان بدست خود او را سه لطمه زده زبان تو بچ و پسر زشت را کشته
 و گفت من با تو غم صلح را داشتیم چرا ابا نمودی قیصر خد مت سلطان عرض نموده گفت
 سرزنش را بگذار بکن آنچه میخواهی سلطان قیصر را مخاطب کرده گفت که اگر فرضا
 من بدست تو اسیر بشدم همراه من چه میکردی جواب داد که با تو بدی میکردم آنچه
 از دست من میشد تقصیر نمی نمودم سلطان گفت حال گمان تو چیست که من با تو چه
 خواهم کرد قیصر جواب گفت که سلطان نسبت بمن کمی از سه کار اقدام خواهد نمود
 اول کشتن روم تشبیر ساختن در بلاد سوم اگر چه بعید نمی نماید رقم عفو بر حرا و حبرایم
 کشیدن و بگریختن مال اکتفا نمودن و مرانایب خود ساختن سلطان گفت
 که غیر ازین دیگر اراده نداشتم بعد سلطان همراه او پنجاه ساله معایده کرد و مشروط

بدین شیوه و طعمه نمود اول آنکه هر وقت سلطان ابدو حجاج افتد از لشکر روم بفرستد
 روم آنچه مسلمانان که در بلاد روم اسیرند را نماید سوّم پانزده لک طلا سرخ بدهد
 چون معااهده بر بنی قریظ گرفت سلطان قیصر را بخیمه فرستاده رومیان روم را بدو بخشید
 از قیدرها نمود و ده هزار طلا نیز برای او انعام کرد که بجز سفر نماید و خلعت بخشید
 بعد قیصر فرود آمدت سلطان آمده پرسید که خلیفه کدام طرف است و پیرانشان
 دادند سر خود را برهنه کرده تعظیمات بجا آورده اظهار اطاعت و خدمت گذاری
 نمود سلطان او را بمجیبت لشکر بقوم او رساند و خود سلطان نیز تقریباً یک سینه
 بمشیت آورد و چون رومیان خبر واقعه و اسیر لک شنیده بودند به بخلاط
 دست بیعت داده او را به سر بر سلطنت نشاندند بعد که از مانوس ملکشان
 به قلعه دو قیه رسید جاها پیشین پوشیده زهد را نمودار کرده خطی به منجاشیل
 فرستاد و او را از معااهده سلطان خبردار نمود و خیار حل و عقد را بدو تفویض
 نمود منجاشیل نیز معااهده را امضا کرده تقریب سلطان ابوسله از سلطنت
 نمود بعد از مانوس و صد هزار طلا که در نزد او بود جمع کرده با طبق طلالی
 پر از جواهرها سر نموده که تخمیناً نود هزار طلا قیمت داشت بخدمت سلطان
 فرستاده سوگند نمود که زیاده تر ازین قوه نداشتیم و الا امضا بقوه نمی نمودم از مانوس
 بر بلاد ارمن و اعمال هی استیلا یافت شعر از زبان ابدو حجاجی سلطان الب اسلان
 کشوده محاربات و فتوحات او را تحسین نمودند .

ذکر که ششم شدن سلطان الب اسلان

چون سلطان با دواخر ایام دولت خویش سنه چهار صد و شصت و پنج بمحاربه
 شمس الملک حاکم ماوراءالنهر که از زیر حمایت سلطان بیرون شده بود رفت
 بعد که بقرب حج چون رسید جسر بران سبته بالشکری خود که عبارت از دو صد هزار
 سوار جنگی بود بظرف بیست و چند روز گذشته طایفه از غلامان او بقلعه که در کنار
 آب بود شبی چون بردند و کو تو ال قلعه را که یوسف بنو از زعی نام داشت اسیر کرد
 بار دوی همایون آورده دو غلام آن را بقرب سر بر سلطان استاده کردند سلطان
 بسبب بیعتی که از یوسف صادر شده بود بخدمت فرمان داد که چهار میخ در زمین فرو برد
 دست و پای یوسف را محکم نمایند چون یوسف این حالت مشاهده کرد از کمال
 وحشت و حیرت کلمات پریشان آغاز کرد و سلطان ازین کلمات بغضب رفته
 غلامان را گفت از دوی دور شوید چون تیروی همواره بجهت مطلوب آمده

هرگز خطانشده بود صواب چنان دید که او را بدست خود مہلاک سازد بنا بر این تیر از کمان
کشاده تا بران دشمن ملک زمین اتفاقا خطاشده یوسف فرصت یافته پیشتر تحت
رسید چون سلطان از جا برخاست بیک طرف خود افتاد یوسف بر سینه سلطان
زانوزده کار در از ساق موزه کشیده به تیر گاہ سلطان فرود برد بعد ترکان لشکر سلطان
یوسف اگر فتنه بقتل رساندند و سلطان ابرو داشتہ به خمیہ بردند سلطان فرمود
کہ این زخم را از دشمن نرسیدم بلکه دیدم کہ بران پشتمه ریک بلا شدم انبوی لشکر
و کثرت عسکر مشاهده کردم کہ زمین را بجنبش آوردہ در صمیم خطور رسید کہ تا
دیار عالم ترا تسخیر شدہ کسی از ملوک تاب مقابلت ترا ندارد لذا خداوند عالم
من اعجاز کرد اندہ اضعف مخلوقات خود را بر من مسلط نموده کہ بدین حالت من
بعد استغفار نموده از خداوند عفو خطرات خود مسئلت نموده رخت رحلت را
بدار بقا کشید۔ آن مصر عدلت کہ تو دیدی خر شد۔ و ان نیل کمر مت کشید
سر پشد۔ گویند کہ چون اہل سمقند عبور سلطان را از نهر شنیدند جمع شدہ
ختم خواندند کہ حق تعالی ایشان را از دی کفایت کند دعایشان مستجاب شد
بعد از فوت سلطان موصوف ملک شاہ پسر او بر سر بر سلطنت نشست و نیز
در سنہ چہار صد و شصت و ہفت خلیفہ قایم بامر ہد فوت شدہ بانوادہ او
مقتدی بامر ہد بیعت شد بعد مدینہ پنج از تصرف او میان برآمدہ در تصرف
نصر پسر مسعود پسر مراد سمرقند آمد یعنی پس از مسلمانان شدہ
ذکر فتوحات دیگر ہند

سلطان ابراہیم پسر مسعود پسر محمود سبکتگین پادشاہ غزنین شاہ عادل مجاہد
صاحب رأ و تدبیر بود یکی از تدبیر نایبی این بود کہ چون سلطان ملکشاہ
سلجوقی لشکری زیاد جمع آوردی کردہ غزمت پورش غزنین را بضمیمہ کرد کہ ملک
متصرفہ سلطان ابراہیم را تسخیر نماید این خبر بہ سمع ابراہیم رسیدہ ناچار ای بامر او
ملکشاہ نوشت مضمون ہمہ آنکہ بغایہ محسن افتاد کہ شما ملکشاہ را با این کاشتم
کہ متوجہ این صوب گشتہ و وظیفہ شما نیکہ سعی نماید کہ زود تر باین ولایات در آید
تا بالکل از دی خلاصی بایم و در بارہ شما این عاطفیات بیکران میندول خواہیم داشت
و این مکتوبات را بدست پسکی دادہ گفت کہ ملکشاہ اکثر اوقات بصید مشغول است
فرصت نگاہ داشتہ تا ترا در شکار گاہ بہ نزد او برند مقصود سلطان ابراہیم
آن بود کہ در محلی کہ امر ملازم ملکشاہ نباشند مکتوبات ظاہر شود در زمانی کہ ملکشاہ

بقتضای سفار نزول فرموده بود و غم شکار کرد پیکت ان نواحی سید او را گرفته به نزد سلطان بردند ملکشاه استفسار احوال نمود یک کار آورد سلطان فرمود تا که او را از پانته زنده تا اقرار کند موجب فرموده پیکت را در کت کشیدند مکتوبات اظهار نمود چون ملکشاه بر ناچار منطرح گردید صلاح ندید که قضیه را با امر اظهار کند تدبیر بسیار با امر کرده از سر آن غرمت گذشته بوطن خود عودت فرزید بعد درین سلطان ابراهیم و ملکشاه ارسال فرسولن یاد و وقوع یافت تا اینکه دختر ملکشاه را به پسر خود مسعود خطبه خواند و در سنه چهار صد هفتاد و دو سلطان مذکور بجانب هند وستان لشکر کشیده بسی از مواضع را فتح نموده و از آنجمله یکی قلعه اجور بود که از لاهور یکصد و بیست فرسنگ مسافت داشت و قلعه بزرگی بود که در آن ده هزار کس جنگی اقامت داشت پس این محاصره با اهل قلعه محاربات زیادی کرده که از نهایت شدت حرب و کربت ایشان خوف و ترس جا گرفته قلعه تسلیم نمودند و دیگر قلعه زوبال که بر سر کوهی رفیع واقع بود که از دیگر طرف آن مکان وصول داشت در راه آن از موضع ضیق بود که مشحون از پیلان کوه پیکر و مقاتلان غریت منظر بود و عده مقاتلین آن از شماره بیرون سلطان محاربات گوناگون بوجود آورده قلعه را مفتوح گردانید و ایشان را از قلعه اخراج کرده بعد متوجه دره نوره که در آن جماعت از کفار جاد شدند گردید اول ایشان با اسلام دعوت کرد چون استنکاف شان مشاهده کرد بایشان عاریه کرده اکثری شان را بقتل آورد و بقیه اسیر بدیگر بلاد متفرق شدند و از زمان و فرزندان کفره صد هزار کس اسیر گرفته قصد دره را کرد و درین راه عقبات لا تعد ولا تحصى متعلق بر شکار و هم پیچیده بود در آن مکان سه ماه توقف کرده بایشان مقابله نمود حق صلح علی او را ناصر و منصور گردانیده اکثری آنها را بقتل آورده اموال شان را غنیمت و اولاد شان را اسیر نمود بعد سالها بفرزین مرجهت کرده

ذکر فتح انطاکیه و انتزاع آن از رومیان

مدینه انطاکیه که از دهه سه صد و پنجاه و هشت سال بدست رومیان بود در سنه چهار صد هفتاد و هفت پسر قتلش سلجوقی ملک قونیه دشام قصد مدینه مذکوره را کرده لشکر خود او را محاصره نمود نزد بانها بر دیوار شهر گذارشته بران بالا رفته داخل شهر شدند و بین شان و اهل شهر محاربات زیاد وقوع یافته اهل شهر شکست داده اکثری آنها را بقتل آورده بقیه شان منقاد گردیده بعد سلطان روم عفو را بر جرید حرامیم

عبدالله
 در باب قلعه اجور
 در فتوحات یار سهند

استیلاء فرنگیان جزیره صقلیه

کشیده بانها مواسات رزیده شهره ایایشان تسلیم کرده مرخصت نمود.

ذکر استیلاء فرنگیان جزیره صقلیه را

چون در سلطنت خلفا و ضعف فتور واقع شد امر آنکه از طرف خلیفه به قضات صقلیه حکم فرمایند هر یک بر خلاف خر شده از زیر حمایت خلیفه بیرون گردیده دعوی استیلاء او استبداد را نمودند چون فرنگیان تفرقه مسلمانان را مشاهده نمودند در سنه چهارصد و هشتاد و چهار بالشکر لائقه و لائقه آید همراه مسلمانان با شدیدی کرده جزیره صقلیه را تصرف شدند بعد که حکومت خود را بجزیره صقلیه قایم نمودند در ریجایگان گان مملکت از مسلمانان گرفته بتصرف خود می آوردند تا اینکه غیر از قصر پانده و جرجنت دیگر بلاد مسلمانان باقی نماند و این واقعه را نیز در سنه مذکورده با انبوه زیادی محاصره کردند کار مسلمانان بنیاتی دشوار شد که از گرسنه گی اموات تناول نمودند چون چاره بر ایشان حصر گردید لابد متقاضی گردیده آن و موضع را نیز تسلیم نمودند بعد فرنگیان بصومعه رجا فرنگی را که از پادشاهان ایتالی بود در آنجا حاکم مقرر کردند چون در سنه چهارصد و هشتاد و پنج سلطنت ملک شاه شد در بین اولادش بام امارت و سلطنت خلفا افتاد و عقب آن در سنه چهارصد و هشتاد و هفت خلیفه مقتدی بام بصره نیز فوت شد و بار سلطنت بدوش سپرد و ستطر با همه بناده شد فرنگیان بطبع افتاده که دیگر مالک افریقیه را نیز مالک شوند بعد جم غفیری از مشهورین دولاد در آن شهر خود کبشتی کلانی نشانده منوجه مدینه جریه شدند چون در آن نواحی سید مبدل قریب شهر فرود آمده کشتیها را بدوران گردانیدند شهر را محاصره نمودند اهل شهر از شهر فرود آمده مقاتله زیادی بوقوع آورده آخر الامر فرنگیان غالب شده اکثری مسلمانان را قتل کرده بقیه شان گریخته فرنگیان جزیره را مالک شدند اموال بزبان مسلمانان را از نهب و غارت کرده اکثری مجال جزیره را مقتول ساختند بعضی مسلمانان از نزد پادشاه صقلیه امان خواسته اموال و زنان اسیر کرده شده خود را استرداد کردند چون مدت گذشت فرنگیان صقلیه کبشتیها سوار شده قصد مدینه طرابلس غرب را کرده آنرا محاصره نمودند در اثنا سیکه دیوار شهر را با گلوله و غیره آلات سوار می نمودند ناگاه لشکری از عرب بعد اهل شهر رسید مسلمانان اوقات حاصل شد با فرنگیان محاربه کرده آنهار شکست فاحش دادند و اکثری شان را قتل آورده بقیه فرنگیان اسلحه و اقبال و دو باب خود را بمسلمانان غنیمت گذشته در کشتیهای خود سوار

شده بجانب صقلیه فرار شدند بعد فرنگیان آلات و اسلحه خود را میا کرده وقت شام حمال
 رسیدند اهل شهر کثرت شان مشاهده کرده تا بمقابله را نیاورده فرار حمال و میا بخت شدند
 چون فرنگیان شهر را از نفوس خالی یافتند داخل شهر گردیدند کسانیکه در شهر باقی مانده بودند
 اسیر نموده قصریکه بنابر امیر تترکی سپهر عبد العزیز سپهر حاد بود که چینه تفریح ساخته بود خراب
 و منهدم ساختند سپس بازگشته کشتیهای بسیار تهیه نموده بجانب طرابلس غریب
 عودت کرده بندر بادریانی و جیابان طرابلس را گرفتند اهل مدینه مذکور بمقاله شان
 برآمده در بین مسلمانان و فرنگیان ناسره حرب ناسره روز اشتعال اشت در روز چهارم
 میان اهل طرابلس مخالفتی افتاد که عاقبت آن بمقاله انجامید فرنگیان این را حسن
 کرده فرصت غنیمت شمرده نزد باهنار ابد یوار شهر گذارشته بالارفتند بعد از مقاله
 زیادی شهر را محتراف و غلبه گرفته مردان شهر را بقتل آورده زنان را اسیر کرده اموال
 شان را غارت کردند کسانیکه پای گیرند ادا شده گریخته به بربر و عرب پناه بردند
 بعد که فرنگیان اعلان امن و امان را انتشار کردند مسلمانانی که گریخته بودند و پس باکن
 خود آمده سکونت گرفتند فرنگیان تا شش ماه در آنجا سکونت داشته دیو شهر را
 آباد و خندق بار حفر نمودند گروی از اهل شهر گرفتند و یکی از اهل شهر در آنجا حاکم مقرر
 کرده از نزد او را ثمن بسیار گرفتند گویا باقی با را و پس دادند خود آنها بوطن خود
 مراجعت نمودند امر مدینه محکم گردید ملک شان اهل صقلیه در روم را بدین طریقی
 حکم سفر داد به سرعت مدینه آباد گردید بعد که امیر قابس علی نام با حسن سپهر علی
 اسپهری سپهر متمیم امیر افریقیه بر خلاف شد به پادشاه صقلیه خط در ستاده اظهار
 انقیاد و اطاعت کرده استعاضه خلعت و تولیت قابس ابطریق نیابت آن نمود
 پادشاه صقلیه خلعتی با منشور تولیت و عهد بد فرستاد امیر قابس خلعت را
 پوشیده منشور را بجمع عموم قرئت نمود چون حسن امیر افریقیه از صورت تقصیر
 خبردار شد لشکری کران بجانب قابس فرستاده آن را محاصره نمود بعد حمل
 شهر همراه خود که شهر را به پادشاه صقلیه تسلیم نموده بود مخالف شده دعوی
 خون بهار مقتولین خود بار کرده پس از مقاله زیادی او را بندگی کرده بخت
 امیر افریقیه فرستادند امیر مذکور بعد از انواع عذوب ذکر او را برید و دمان
 او کرده مقتولش ساخت و معر سپهر را و اهل قابس نمود اقارب امیر اول
 صقلیه گریخته به نزد امیر صقلیه آمده صورت واقع را بدو گفتند او در غضب
 آمده تکیه داد و صد و پنجاه کشتی جنگی تهیه کرده پرازد مردان جنگی و اسلحه نمود بجای

استیلا فرنگیان جزیره

دیدیم که پانچت حسن پسر علی فرقیه بود فرستاد از قضا و خداوند جل علی بهمان بقیه
 قحطی و گرانی زیادی بود که کثرتی اهل شرو قری از گرسنه گی فرار متعلقه شده بودند
 چون امیر حسن از رسیدن فرنگیان خبردار شد علماء و عیان شهر را جمع کرده با ایشان
 مشوره کرد علماء و عیان مقابله دشمنان را پسندیدند امیر حسن بمقابله رأی نداده
 گفت که من سلامت مسلمین را از مال و مملکت دستردارم میترسم که اگر بدیشان مجاز
 نایم بندر یابد یا و بیابان را گرفته طعام و آذوقه را از ما مانع شوند و حال که ما این آذوقه
 یکماه خود را نداریم بعد که ما را ناچار سازند ممالک ما را بقر و غلبه متصرف شوند پس
 بهتر چنین است که با اهل و اولاد از شهر بیرون شده شهر را تخلیه نایم هر کس که خواهد
 بمن موافقت نماید و الاخیری الحال مر کوحیدن کرده کسانیکه از بقعه او حاضر بودند
 باهل اندک خفیف الوزن از شهر فرار نمودند پس از بیرون شدن او کثرتی اهل شهر باهل
 و اهل از شهر خارج شدند مگر اندکی که در خوانه های کنایس صفاری پنهان گریه دیدند چون
 شهر خالی ماند فرنگیان فرصت دیده باسوده حالی بدون از جنگ تدافع شهر را مالک
 گوییده داخل مصر امیر حسن شدند خزان این در ظمیر پشاهیده نمودند که مثل آن در
 خزینه بیچ پادشاه نه بود فرنگیان خزان این امر نهاده متملک گشتند و کنیزان ام و
 حسن را جمع کرده شهر را تخمینا دو ساعت هفت غارت نموده بعد اعلان امن
 و امنیت رنشار ساختند اشخاص محقق شهر بر آمده کسانیکه از شهر خارج شده بودند
 بعد از هفته بشهر رجعت نمودند و خود امیر حسن به نزد عبد المؤمن پسر علی پادشاه
 مراکش پناه بوده در نزد وی مکرم و مغرور بود تا آنکه امیر عبد المؤمن بدینه عهدیه را
 فتح نمود چنانچه ذکر آن خواهد آمد چون حکومت فرنگیان بدینه عهدیه قائم
 و محکم گردید کشتی پر از مردان کرده بجانب سفاقس و کشتی دیگر بدینه سوسه
 و آخر بقابس فرستادند اهل سوسه چون خبر عهدیه را شنیدند امیر شان علی بن
 الحسن امیر افریقیه بیرون شد به پدر خود حسن ملحق شد مردم هم چته بیرون شدند خارج
 گردیدند فرنگیان شهر را بی قتال داخل شدند اهل سفاقس بمقابله شان بر آمدند
 حرب شدید آغاز دادند بعد فرنگیان به حمله شکست خود را را کرده گریختند که
 مسلمانان از شهر دور شدند پس روی گشتانده مسلمانان را از رعیت داده اکثری
 شان را بقتل آوردند بقیه اسف بعضی بجانب شهر گریختند و برخی فرار بیابان
 گردیدند بعد که ندانیت را بلند نمودند فراریان شهر به شهر رجعت کرده امیر
 وزمان خود تا از امیر بائیدند و فرنگیان قابس را نیز بدین دستور مالک شدند بعد

فرصت یافت باعث شد اهل شهر را بخلاف ملک گفت جماعتی از نمایان باره با شهر را پس
 بانی کنید و برخی بگیرد اخل شود خوانها نصاری فرنگ او یکشید آنها را پس گفتند آن نمایان
 مسید ما و شیخ ماکه والد تست به نزد غلام است و پیرسم که آن را به شهادت رسانفت
 پدرم مرا همچنین امر کرده است و هرگاه عوض کینفر هزاران کافر کشته شود گویا آن زند
 بعد از آن مسلمانان شروع بکشتن نمودند چون آفتاب طلوع کرد بهگی فرنگ کشته شده
 بود بعد از آن سجی بن مطروح در طرابلس همچنین کرد بعد ازین هر دو محمد بن رشید
 بقابس همچنین مخالفت کرد و لشکر عبدالمومن بسوی بونه رفته آنرا مالک شدند جمیع
 افریقیه غیر از مهدیه و سوسه از غلبه فرنگ بیرون شد و فرستاد عمر بن ابی الحسن بسوی
 زویله و آن شهرست که در مابین آن و مهدیه مانند میدان اسپ است جهت آنکه
 آنها را نیز تیر کند بر خروج و کشتن نصاری فرنگ در ناحیه شان است پس اهل
 زویله هم فرنگ اگشتند و عربان نیز قدم آوردند زویله را و امانت
 کردند مسلمانان را و قطع کردند غله را از مهدیه - چونکه این خبر بغلام ملک صقلیه
 رسید حاضر ساخت ابوالمحسن پدر عمر را که صاحب سفاقس بود و نگاه کرد آن را
 بکار سپرد و عمر امر کرد او را که به سپهر خود بنویسد که نادم شود از بغاوت خود و اطاعت
 کند ملک را و اگر نه مرگ میکند پس گفت ابوالمحسن سچو ب غلام که کشتی این
 کار با کرده باشد البته بعضی خط و تضحیت من از کار خود بر نمی گرد پس از آن فرستاد
 کسی را به نزد عمر و آن را تهدید کرد که اگر از بغاوت خود باز نمیکردی همین است
 که پدر ترا میکشیم چون رسول ملک به سفاقس رسید رسول را عمر شب در شهر اجازت
 نداد چون صبح شد رسول بدید که اهل شهر جنازه را بیرون کرده به قبر دفن کردند و
 گشتند پس عمر فرستاد کسی بسوی رسول که این جنازه که دیدی پدرم بود که در
 دفن کردم و بعزایر سی شستم یعنی بکشتن پدر خود پاک ندارم فرض کردم که مرد
 بعد از آن رسول باز گشت بسوی غلام و آنرا داناکرد و صنع عمر بن ابی الحسن
 پس از آن غلام حکم کرد که ابوالمحسن را بدارند و کشتند چنان کردند و ابوالمحسن
 مشغول بدکردن ایتعالی بود ای مسلمان به بین که مسلمانان چه قدر صلابت در دین
 داشتند که چه تقویت ملت خود را قبل میدادند اما اهل زویله جماعتشان بصره آمد
 سفاقس و عنیره قوی شده محاصره کردند مهدیه با و تنگ کردند معاش را بر ایشان
 چونکه ملک اینجالت استنید فرستاد بیست کشتی که در آن مردان حرار و طعام مسلح
 بود داخل مهدیه شدند به نزد عربان مال بسیار فرستاده بایشان دادند که کمیوشوند

دو شهرت با زویله ای
 ابوالمحسن در زویله ای
 سفاقس
 بخاری از بغاوت عمر بن
 سفاقس
 زویله
 با زویله
 که آن زویله مهدیه

و اعانت کنند مسلمانان افرو آن سیر و ن شده اهل و پله در ارباب نریمت کردند
 و باقی ماند اهل و پله و اما اهل سفاقس پس ایشان سوار گشتند و در بارفته سجا
 یافتند اهل و پله تنها ماندند فرنگیان بر ایشان حمله کردند اهل و پله طاقت نیاورد
 بشهر ز و پله گریخته در بار اسبته یافتند ناچار مقاتله کردند در بار اسبته و صبر کردند
 تا اینکه شسته شد اکثرشان و نجات یافت اندکی از ایشان پس متفرق شدند
 ز و پله بعضی شان بسوی عبدالمومن رفتند چون کشته شدند کسانی که شهادت ضعیب
 شان بود آنچه سلامت ماندند از زمان و گو دکان و سیران به مالهای خود ملتفت نشدند
 در میان گرفتند و دخل شد فرنگ پله را گشتند هر گز ایافتند در آن نهاد لطف
 و غارت کردند مالکشان اذ قرار یافت فرنگ مدینه تا اینکه گرفت مدینه را
 عبدالمومن در دست که بیاید باقی قصه نشاء الله تعالی آنچه بیان شد حاصل است
 که فرنگ افریقیه کرد دست اما آنچه درین سالها در دیار شام کردند زود دست
 که بیاید ذکر آنها در بیان حرب صلیب نشاء الله تعالی لکن می شاید که ذکر کنیم بقیه
 آنچه شد دست در اندلس از تو حیات و غزوات شمارده تعالی بعد از آن جنگ صلیب

ذکر کنیم

اتما حرکله در غزوات اندلس است

پیش گذشت بعض غزوات اندلس باختصار و باقی ماند دست بسیاری از غزواتی او که ذکر
 نشده است پس میاید که تمام کنیم سخن را بنده که آن بسیاری از مورخین ترک کردند آن
 غزوات را با آنکه مسلمانان ادران غزوات فتوح بسیار و وقایع بی شمار شد دست پس
 میکنیم کتاب خود را بنده که آن وقایع تحقیق که پیش گفته شد که اندلس فتح شد دست
 در خلافت ولید بن عبد الملک در سنه نصد و دو در دست طارق بن یارکوی
 موسی بن نصیر و موسی مولی عبد العزیز بن مروان و الدعمر بن عبد العزیز بن مروان
 عبد العزیز برادر عبد الملک بن مروان است - بد آنکه اندلس مشتمل بود بر علماء بسیار
 متبحرین و جامعین فنون کثیره و مشتمل بود بر عجایب و معادن بسیار و غیر ذلک
 در کتاب نفتح الطیب نقل از لسان الدین بن خطیب گفته که حاضر کرد دست خدا تعالی
 اندلس را در بسیاری غله و جوها بسیار و سبها لذیذ و بسیاری حیوانات و میوه ها و آبادیها و کلبها
 فاخره و آوند های سره و بسیاری یراق و خوشی هوا و سفیدی دندانها و تیزی آنها و غیر
 صنعتها با آنچه زبان قاصر است از ذکر آن هتجا رزی کردند تا بنیان آن بقعه را بر مسلمانان
 به برکت ابی صلیب علیه وسلم و نیز گفته است فتح الطیب که از جمله اندلس شهرست که آنرا

شتره خوانند و از خوه آن شهر است که گندم وجود چهل در کاشته و برداشته میشود و در سبب
آن شهر سه شهر است یا بیشتر و گزنده در آن شهر موجود نمیشود گفته است ابن السبع که گفته است
برای من ابو عبد الله با کوری که آن شخصی محتد بود دیدم نزد معتد بن عباده بود و از آن
شتره که بدیه آورده بود بر آ او چهل سبب که بیح حاصل زیاده از آن برداشته نمیتوانست
دوره هر سببی پنج شبر بود و در اندلس بسیار است از معادن شهرهای محکم و قطعاً
حصین و طول اندلس سی و زده است و عرض آن هفت فرس و در آن چهل شهر
کلاست و شاد شهر کلان است و سیصد شهر میانه و در آن دیها و قطعاً بیشتر
تا آنکه گفته شده است آنچه در کناره نهر شبلیه است دو از ده هزار قریه است
و گفته شده است که طول اندلس چهل و زده است و عرض آن برده و زده
و فرموده است بعضی علما که نصاری محروم شدند از جنت عزت و عوض داشتند
آنهار جنت دنیا یعنی یار اندلس او فرموده است بعضی علما که مرید شهر است
از دیار اندلس که در آن سیصد کارخانه است از حریر و از جمل نقیسه هزار
و از کلابا طون بانی هزار و از شیب جرجانی هزار و از شیب صفهانی هزار
و از حام با کلان هزار و — دوره شهر قرطبه از اندلس چهارده میل
و عرض آن دو میل و عدد سراسر با — در عایا که داخل قرطبه است یک لاک میزد
هزار است و شماره سراسر ای ای دولت ششش هزار و سیصد است و در آن
سه هزار و هشتصد و سی مسجد است و شهر قرطبه قبه الاسلام است و در آن
مردانیه است و آن شهر معدن علما است و قرطبه نسبت با اندلس بمنزله است
نسبت به بدن و مسجد جامع قرطبه در دنیا بی نظیر است طول آن سیصد
و سی زرع است و عرض آن دو صد و پنجاه زرع و باره آن هزار و چهار صد
و آن مسجد مزین است سنگ خام و مرمر و آب طلا و لاجورد و سنجار و قرطبه سه
قریه است در هر قریه یک عالم فقیه که سی نشین است که مرجع افتاء و احکام
شرعیست و شرط است که آن فقیه حافظ موطا و امام مالک باشد یا سبکی
ده هزار حدیث با کتب مدونه حفظ داشته باشد و هر یک ازین سه هزار فقیه در
جمعه همراه خلیفه در مسجد جامع قرطبه حاضر میبودند و خلیفه را خبر میدادند باحوال
خود پیش گذشت که اول ملوک بنی امیه در اندلس عبدالرحمن بن معاویه بن شام بن
عبد الملک بن مروان بود و آن را عبدالرحمن در خلیف میگردند ابتدا تصرف در
اندلس در سنه یکصد و سی هشت بود و آن چنان بود که گریخت از شام به پنهانی در ابتدا دولت

در حالیکه میکشند بنی عباس بنی امیه را و خود را باندلس رسانید لشکر جمع نموده غالب آمد
بر عمال بنی عباس تا متصرف شد بر اندلس و قوی شد سلطنت آن و آن واقعه
در زمان منصور بود و انقی بود که آن ثانی خلفاء بنی عباس است و منصور آن صقر
قریش می نامید چنانچه روزی منصور خلیفه گفت بر آن دیان خود خرد سپید مرا
از صقر قریش که آن کمیت گفتند که امیر المؤمنین است قصد داشتند خود او را
که اصلاح کرد دست ملک او ساکن کرد دست فتنه بار او هلاک کرد است دشمن
گفت منصور نه استید آنرا گفتند پس معاویه است گفت این هم نیست گفتند
پس عبد الملک بن مروان است گفت این هم نیست گفتند پس کمیت ای
امیر المؤمنین گفت عبد الرحمن بن معاویه بن هشام است که گذشته است از دریا
و قطع کرد دست بیابانها را و دخل شد دست شهر عجمیان را تنها تا جمع کرد دست شهر بار او بسیار
کرده است لشکر بار او بنظم آرد دست فتر بار او قوی کرد دست پادشاهی را بعد از
شدن آن بحسن تدبیر و بهیئت سیاست خود چرا که معاویه سوار شد بر کعب که بهیاد رام
کرده بود آن را حضرت عمر فاروق و عثمان ذی النورین رضی الله تعالی عنهما و عبد الملک
به بیعت ظلم شد و امیر المؤمنین که من باشم بطلب دیگران و جمع شدن کردی
من خلیفه شدم اما عبد الرحمن به تنهایی خود و رای و عزم خود متصرف شد
اندرلس را و مدت سلطنت عبد الرحمن دخل سی و دو سال و پنج ماه بود در سنه
یکصد و هفتاد و دو فوت شد و عمر آن پنجاه و نه سال یا پنجاه و هشت بود و از
عقب آن خلیفه شد عبد الرحمن ناصر بن محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الرحمن الاوسط
بن الحکم بن هشام بن عبد الرحمن الداخل متصرف شد خلافت او در سنه سهصد
و فوت شد در سنه سهصد و پنجاه و در مدتی او فراخ شد پادشاهی اندلس از جمله
کارها او اینست که بنا کرد در مقابل قرطبه شهر را و نامید آن را از هر اربعه سکونت
خود که آن شهر از عجایب دنیا است بنا و آن شهر دلالت میکند بر عظم قدر بانی و صرف
کرد حته بنا و آن شهر یکصد و هفتاد و پنج هزار طلا و غلامانیکه در شهر زهره بود سیزده
هزار هفتصد و پنجاه است گوشت خوراک آنها در هر روز سیزده هزار طل بود غیر از
گوشت مرغ و گاو عدد زنها نیکه در شهر زهره بود از خادمه و مخدومه شش هزار و صد چهار
بود و عدد چهارمقالیه ستمسزار و هفتصد و هشتاد و هفت بود و خرج ماهیان دریاچه زهره
در هر روز دو از ده هزاران بود و نخود که خرج ماهیان در هر روز میباشد شش سینه بود و او
شهر زهره اطویل است باعث طالت سامعین میشود بعد از آن چون قنار اندلس بسیار شد

شد شهرزهر او از عجایب که حکایت از خلیفه ناصر است آن است که روزی قصد ضد کرد
نشست در عمارت کلان که واقع بود در اعلا و شهرزهر او طلب کرد طبیب را جته ضد
گرفت بیشتر را و می بالید دست خلیفه را درین شهر و داخل شد ساری مجلس خلیفه و نظرانی
از طلائشست خواند این بیت عربی ادر حضور مجلسیان چنانچه تعجب کردند همگی
ایها الفاصد رفقا بامیر المؤمنیننا — انما قصد عمر قانیه حج العالمینا
یعنی ای فساد نر می کن با میر المؤمنین ناصر زیرا که قصد میکنی رگی را که در آن زندگی عالم است
و این بیت اگر میگفت ازین خواندن خلیفه ناصر بسیار خوشوقتی نمود تعجب کرد
و پرسید که که تعلیم کرده است این سار را گفتند که ام ولد شما حکم تعلیم کرده است همیا
کرده است بر آهین سال سپر انعام داد برای همان ام ولد ساری سزار اطلال و مدتی بادشاه
ناصر نجاه سال شد و عادتی خلیفه ناصر بود که هر روزی که بروی خوش میگذاشت قدری
روز خواب روی ملول نمیشد آن روز را سخط مینوشت بعد از فوت آن خط او دیدند
که در تمام نجاه سال سلطنت ایام سرور آن چهارده روز بود — پس بدین ای عاقل
که دل بستن باین زال نیاز عین حماقت است و بود خلیفه ناصر هشام بن عبدالرحمن
داخل اقتدار میکرد در روش خود به عمر بن عبدالعزیز رج و تقشیش میکرد احوال عیت با نظری
که چند نفر از ثقات میفرستاد در میان رعایا که عمال همراه رعایا چه روش دارند هرگاه میشد
چون یکی از اعمال آن امزول میکرد و مال عیت از آن میگرفت و آن افضیحت میکرد
و چونکه وصف کرد آن را از یاد بن عبدالرحمن بر آن حضرت امام مالک حمته الله تعالی
فرمود حضرت امام از خدا تعالی سئلت میکنم که زینت دهد موسم ما را بمثل همین امیر
و چونکه رسید هشام را این قول حضرت امام و جلالت قدر او و بسیاری علم و تقوی
حضرت امام پس باعث شد هشام رعایا را در اقتدایه مذمب حضرت امام و بیشتر مردم
اندلس مذمب ادزاعی بودند پس هشام مذمب امام را در مغرب نشر کرد غزاکر و
هشام اهل ریونه را و فتح کرد آن را و شرط کرد بر معا هدین اهل حلیقه که برند خاک ما
از باره شهر ریونه به باب اعصر قرطبه جته بنا مسجد جامع پس بنا کرد از آن خاک
مسجدی را در پیش باب الجنان و مناقب هشام بسیار است در کتاب عقد الفرید
و وصف هشام گفته هشام از روی جاهت و شرفت از باقی مردم نیکوتر و شرفتر
کامل الموده و تابع کتاب سنت بود در حکم زکاة اموال را از زیاده از مقدار شرع
نمیگرفت و در جوانی از آن لغزشش ظهور نکرید و میفرستاد گنیمه باز را در شهر
تاریک مسجد و با اهل آن تقسیم میکرد و اراده داشت درین فعل خود آبادی مسجد را

بعلم و عبادت و وصیت کرد مردی در زمان آن مال خود برای خلاص کردن اسپرز شری
 کفار هر چه جو یا شدند موجود نشد اسپر مسلمانان بدست کفلاز کل حرته آن در بندر بار
 و در ایام دولت او منجم ماهری بود که آنرا صبی میگفتند روزی از آن منجم پرسید ایام
 دولتی من چند است خبر داد او که هشت سال ساعتی متفکر شد پس از آن گفت عجب
 تر سایندی مرا اینک نیم گننده حکم کرده باشد مرا زبان تو قسم بخدا ایتعالی که در زمین شد
 اگر کسی در سجده باشد به نزد خدا ایتعالی هنوز کم است پس از آن زیاده کرد زهد را از دنیا
 و بسیار کرد خیرت را در سینه بکشد و هشتاد فوت گردید و والی گردیده شد
 بعد از آن سپهر او حکم بن هشام حکم شاه بابی جعفر منصور از خلفای نبی عباسی حکم
 کردن دولت شده ملک بپنج کردن اعدا بود روزی حکم بر یکی از خدام خود غضب
 نمود امر بقطع دست او نمود زیاده بن عبد الرحمن در آن مجلس حاضر بود زیاده گفت صالح
 گرداند خدا ایتعالی امیر امام مالک را بنیخبر مرفوع حدیثی و بیت کرد که هر کس فرود خود
 خشم خود را در حالیکه قادر بود بر تنقید آن پر میکند او را خدا ایتعالی از امن ایمان در روز
 قیامت به شام ببرد شنیدن امر کرده که دست از خادم باز داشته و بر او عفو کرد بر آن
 زیاده بن عبد الرحمن گفت ترا سوگند بخدا که مالک حدیث کرد ترا این حدیث زیاده گفت
 سوگند بخدا که مالک حدیث کرد مرا این حدیث و از چیزهایی که حکایت میشود از حکم
 بن هشام است که عسم آن سعید الخیر بن عبد الرحمن الدخول بر آن انصوتی
 بود با این بشیر و با سعید الخیر و بقیقه بود که در آن شهادت بود از جمله شاهدان حکم
 بن هشام بود که پیش از خلافت خود تحمل شهادت کرده بود پس عم آن سعید الخیر
 آمده از خلیفه طلب شهادت کرد در حالت خلافت خلیفه ترسید که قاضی شهادت
 او را در خواهر پیش از آدا شهادت در قه را بسخن خود نزد قاضی فرستاد و خبر داد او را
 که حق همین حادثه شاهدم اگر قاضی شرع قبول میکند قاضی شهادت خلیفه را
 رد کرده غضب نشد از رد شهادت خود و از جناب عبد الرحمن بن حکم بن هشام است
 که روزی غضب کرد جاریه خود را طروب نام که محبوبه آن بود و آن را طروب
 کرد چون خشم آن ساکن شد کسان خود را اجته استرضاء طلب آن فرستاد
 طروب از اجابت خلیفه ابا نموده در مجلس خود استتکراد خلیفه بی طاقت
 شده امر کرد که بدره با سه در ایام را بیرون در بخواند وی انداختند
 چنانچه در میان بیرون بسته شد خلیفه آمد و ایستاده شد به در طروب گفت
 اگر از من رنجی شوی همین در ایام بی از آن تو باشد طروب اجابت کرد در ایام

کرد پس خود را بر پادشاه خلیفه انداخت و جمع کرد در بهم بارها و ابرام میکرد بسیاری که بارها
 وارد میکرد خلیفه چیزی از عبد الرحمن نگذرد و پنجاه سپه و پنجاه دختر ماند و
 عبد الرحمن او را وسط نامیدند از اجبار عبد الرحمن ناصر بنینت که چون بنا کرد در شهر
 برای خود قبه ساخته مزین کرد آن را بطلا و جواهر و طعام را جویا کرده علماء را
 دعوت نموده در آن غرفه نشست چون علماء حاضر شدند همراه شان قاضی منذر
 بن سعید بلوطی بود چون قاضی مذکور قبه را دید شک قاضی بر ریش او جاری گردید
 گفت یا امیر المؤمنین گمان میکنم که شیطان لعین رسیده باشد بر رتبه تو و ممکن
 یافته باشد باین ممکن علاوه آنکه دادست ترا خدا تعالی از نعمت پاک کسی را
 ندادست تا اینکه نازل کرد ترا بمنازل کافران پس بول شد عبد الرحمن ناصر و گفت
 نظر کن ای قاضی که چه میگوئی و چگونه نازل میکنی مراد منازک از آن پس گفت قاضی
 منذر آیا نگفته است خدا تعالی در قرآن مجید و لولا ان یکون الناس لمة
 واحدة لجهلنا من یکفر بالرحمن لیبوتتم سقفا من فضة و معارج
 علیها یظهرون پس متفکر شد خلیفه و اندکی سرفرو داد خست اشکهای او
 فرو ریخت بر ریش او از جبهه تر سر خدا تعالی پس از آن بمنذر روی گردانید
 گفت جزا دهد ترا خدا تعالی ای قاضی بهترین جزا و بسیار گردید خدا تعالی
 امثال ترا بعد امر کرد به تخریب سقف قبه و باز بنا کرد قبه را بطرزیکه خلاف
 شرع شریف نباشد قاضی مذکور صاحب علم بسیار و جامع جمیع فنون عالم
 و متقی و زاهد و خطیب بسیار بلیغ بود که هر کس در عطا او استنیدی ترسناک
 و گریبان میشد و حاضر خوب و صاحب منظر نیکو و خلق جمیل و متواضع و فروتن بود
 قاضی مذکور در سنه دوصد و شصت و پنج متولد در سنه سصد و پنجاه و پنج
 وفات نمود در حجت هجریه و عمر او نود سال شد ناصر آن اتولیه قضاء انقضات
 او تا انقضاء اجل در قضاء مقرر بود از برای آن مؤلفات بسیار است از آن جمله
 کتاب حکام القرآن و الناسخ و المنسوخ و غیر آن از کتب فقه است پیش از شهادت
 غزوه عبد الرحمن ناصر جلالت را در سنه سه صد و هشتاد و خرب کرد عبد الرحمن
 شان را و فتح کرد در بندرهای شان ا بعد از آن عزامود عبد الرحمن بنبلونه را
 در سنه سه صد و دوازده و داخل شد در حرب با و خرب کرد قلعه با کفار و جمیع
 قریه با و قلعه با مسلمانان مسخر نمودند و هیچ کس همراه شان مقاومت نمود مگر نفس سالکان
 بعد از مدتی بغاوت نمود با وی و استعانت خواست از کفار آنها را اگر رفتند کشتند و تقاضا

تباه کردند نواحی شهر را و فرستاد چپته غزوات بن باشم
 مولی خود و غالب بسبوی شهرتای قوس فاسد نمودند طرف شهرتار او مرصبت نمودند در
 شد فتوحات حکم و از اعظم فتوحات آن فتح قلعه بدست غالب مولای آن که از شهرتار با شکست
 پس آباد کرد حکم آن را پس فتح کرد بعضی عمال او قطنیه را و از آنجا غنایم بسیار حاصل کرد
 از قوت و اثاث و چار پاهای و اسیران بگلی این غزوت باندک فرصتی شد و در سنه صد و
 پنجاه و چهار تخریب نمود لشکر را همراه مولی خود غالب بسبوی شهرتار به همراه او بخی بن قند
 و قاسم بن مطرف بودند داخل شدند شهرتای شان او باز گشتند همراه غنیمت بسیار
 و در همین سال ظاهر شد که تیبیا مجوس در بجزیر سوس فاسد کردند طرف اشونه اندلس را و در
 همراه شان هاسن جنگ نمودند و مهیا کرد حکم لشکر تار اجته پاسبانی سواران خبر آمد
 که عساکر از طرف بیرون کردند مجوس اما آنکه در کشته میسوار شده باز گشتند پس از آن
 پس از آن اردون بن اذونش ملک جلالقه اچچ بسبوی حکم فرستاده و از آن فرخواست
 کرد که مرا حضرت ده بر این عم من که خروج کرده است برین حکم او را اکر ام کرده و
 حضرت داد و خلعت بر آملک مذکور فرستاد بعد از آن نبی عم او نیز کسان خود را
 بسبوی حکم بر آطلب بیعه و اطاعت و آن کرد بیعت آنها را قبول نموده شرطها بیسوار
 نهاد بعد از آن ملک بر شلونه و ملک طرکونه و غیر آنها از ملوک فرنگ به طلب بیعه
 و اطاعت را بر آ حکم نمودند هر یکا گران بهای برای حکم فرستادند آنها را قبول نموده صلح
 کرد همراه شان بشرط آنکه نبردم سازند قلعه های آنکه ضرر دارد بدربندهای مسلمانان
 و آنکه معاودت نکنند اهل آن خود را بر مسلمانان بعد از آن مکتوبهای غریبه ملک شکست
 که مشتمل بود بر طلب صلح و اطاعت برای مسلمانان رسید حکم بیعت شان قبول نمود
 شادمان شده باز گشتند بعد از آن رسید ام لذر بق بخدمت حکم و لذر بق سر بنگ
 کلان تر بود و حکم بقدم مادی لذر بق محفل عالی ساخت و عقد کرد اصلح را برای سپهر خود
 لذر بق و باز گشت حکم برای قدم این پادشاهان محفل عالی ساخت و سخت اکر ام
 کرد ایشان را و بر ایشان شوکت و عزت اسلام را نشان داد چنانچه در باقی تواریخ
 مذکور است و ملوک نصاری در وقت داخل شدن بجنوب حکم سر با خود را برهنه میکردند
 کلاه خود را میکشیدند جهت تعظیم حکم و بوسه می زدند دست حکم را و بزبان میگفتند که
 غلام امیر المؤمنین بسیار شیم و هر یک که از مجلس بر میخیزد به پس پشت میرفت و دعا
 خیر مینمود و امیر المؤمنین حکم عالمی متجری بود و برای علما جهت تعظیم و تکریم موضع محفل
 بزرگی مهیا ساخته بازار علم را گرم نموده بود و از خزاین کتب بقیه جمع نموده بود که هر یک

لذ
 ملک
 لذر بق
 بیعت
 در فتح

چهارم

از سلاطین گذشته اینقدر جمع نموده بودند - گفته است این خرم عدد فهرست کتابهاست
 بود که هر یک مثل بر بنیت ورقه و کتب که از باقی علوم بود لا نقد و لا تحقیق بود بعضی از علما
 فرمودند که عدد کتب او چهار لک مجلد بود و در اکثر کتب دستخط و حاشیه او بود معلوم
 میشد که بکلی از نظر و مطالعه او گذشته و چون ابو الفرج اسفہانی کتاب آغانی را بیف
 نمود فرستاد یک نسخه را بر آ حکم جایزه فرستاد حکم برای او هزار دینار را حکم خلافت را
 در سنه سیصد و شصت و ششترقی نمود و مدتی اماره او ششترده سال گردید رحمه علیه
 بعد از آن پسر او هشتم مویده خلیفه شد زمانیکه بیستام نه ساله بود و حکم او را ولیعهد خود
 گردانیده محمد بن ابی عامر را که ملقب است به منصور مغانی - و معافرتین است از حمیر
 و خدمت میکرد ام هشتم را اول امپس حکم آنرا ترقی داد تا اینکه بمنصب قضا رسید بعد از آن
 که نجابت او ظاهر شد ترقی نمود تا آنکه وزیر کوه شد پس از آن بر آ پسر خود آن وزیر
 الوزرا ساخته بود و وزیرند کوه تدبیر سلطنت را می نمود و در آ اصناف حمید بود در
 خلافت هشتم ر و میان بسوی اهل اسلام حرکت کردند بجهت ایشان
 لشکرهای بسیار تا اینکه حضرت داد خدا تعالی اهل اسلام را بر ایشان چون این وزیر
 احسان و کرم او جمیع مسلمانان را شامل شد حب او در دل مسلمانان جای گرفت
 آوازه او بخوبی بلند شد و بلند گردید مرتب علماء را و جمع نمود مقید عین را و عطایا را
 توسعه داد برای عساکر مسلمانان و این وزیر صاحب عقل و رای و شجاعت و کرم
 و بصیرت بجزوب متدین و عالم متقن بود و هلاک کرد متغلبین و سرکشان را مستقل
 بود در کارهای سلطنت تا اینکه نام کسی از اولاد خلفا برده نمی شد و خلیفه مجبور بود
 این حالت بیست و هفت سال استمرار یافت و در هر سال دو غزا میکرد یکی
 در زمستان و یکی در تابستان - در فتح لطیب گفته که منصور بن ابی عامر واقع شد
 بلاد اهل شرک و طغیان را و خوار کرد ایشان را اینقدر که هیچ کس نکرده بود

ذکر غزوه از غزوت محمد بن ابی عامر یعنی منصور الفوی

سبب غزوه این بود که بعضی از رسولان وزیر منصور بسوی غزیه ملک شکنس این شاخه
 رفته ملک بسیار عزیز و اکرام کرد این رسول را و مدت پید رسول سیاحت میکرد
 و هر روز به نزهت گامی میرفت تا اینکه روزی در کنیسه کلان نتر انجامید
 و تفرج میکرد ناگاه ملاقی شد زنی پسر مسلمانی را چون سخن گفت زنی این رسول را
 شناخت و گریه کرد و گفت چگونه خوش میگذرد منصور را خوبیدن در بستر رحمت
 و من سالها در ادار الکفر ماسور باشم و این رسول را قسم داد که هر وقت

رفتی عرض مرا منصور بنیامی چون رسول مر جعت نمود به نزد منصور قصه نمود از آن
 شهر و اظهار فرحت میکرد منصور گفت ایادران شهر امری متکبره ندیدی ناگاه یاد
 او از آن زن آمد و گفت دیدم قضیه آن زن را گفت - منصور چون شنید
 بر شفت و تغیر کرد و گفت چرا در اول این قصه را نگفتی پس از آن شجره نمود لشکری
 عظیم بسوی غریبه جته اتمام چون آوازه لشکر باین شاخه رسید ترسید فوراً
 رسول با مکتوب بسوی منصور فرستاد که من برگناه خود نمیدانم که لشکر بسیر من
 بیاید پس منصور رسول بن شاخه را پس فرستاد و گفت گناه تو اینست که با من
 معااهده کردی که اسیر نمانی و مرد پس میفرستم و حال ظاهر شد هست که یک
 زنی در شهر تو از ماسورت باقی مانده در فلان کنیسه چون خبر باین شاخه رسید همان
 زن را خواسته و همراه آن زن دیگر همراه کرد و مستعم یاد کرد که این زن را ندیدم
 و خبری اورا شنیدم و عرض کرد که آن کنیسه را خراب کرده ام پس منصور لشکر را
 از آن شهر بازگردانید آن زن را با بعل او رسانیده بوی احسان بسیار کرد و خلیفه
 هشام نجوی فراموش شد که هیچ کس آن را نمیدید و از آن بیم میدیدند
 مگر آنکه اسم او در سکه بود و در تنابرها خوانده میشد و گاه که سوار میشد و تفریح نمود
 آن را نقاب میکردند با چند زن نجو که شناخته نمیشد و سبک پیش او میدوید
 و راه باز میکرد و کسیکه قصد مراد او را بدی نمود آنرا محبوس میکردند و منصور
 پنجاه غزوه کرد که هر یک فخر اسلام است و اگر مفصلاً آن ابیان کنیم کلام بطول
 می آید و بهیبت او در دل کافران بسیار متکبر شده بود و بعضی از حکایات
 آن اینست که در بعضی از غزوات لشکریان بسیرق را فراموش کرده بودند
 مدتی بعدی خمیسه رسانیده و کفار از ترس مطلع نمیشدند که کستی همسرا بسیرق
 هست یا نیست و این از مفاخر اهل توحید است بر اهل تثلیث چون میدانند
 که با اوقات مقاومت اهل اسلام نیست ناچار فرار برقرار اختیار کرده
 در قلاع و جبال محضن و متکبر میشدند و از مفاخر منصور در بعضی غزوات اینست
 که گذشت بالشکر خود از مابین دو کوه کلان در بلاد فرنگ غیر آن مضیق دیگر راه
 نداشت و در آن شهر بسیار بود قتل و غارت نمود و کسی حوصله مقابله نداشت
 چون مر جعت نمود که از آن مضیق بگذرد دید که لشکری زیادی از فرنگ در آن مضیق
 پنهان گردیده آن تنگ نای اگر فته است و وقت زمستان بود پس اجمع
 در بلادشان و لشکر گاه بر آغوش خود معین کرد و بر آغوش خود منزلی گرفت و امر کرد لشکر را به

کردن سراه و قصرها و همیا کرد و سبب زرعیت و فرنگها را چنان نشان داد که در آن
 اقامت میکنند و پرکننده کرد لشکر را که قتل و غارت کند چون از لشکر اسلام بستیوه
 آمدند عرض صلح کردند که بی غنائیم و بی اسیران بروند و کسی غنندار نشود منصفه قبول کرد
 گفت من غیروم درینجا زرعیت میکنم از بسکه بستیوه آمدند گفتند غنائیم و اسیران را با خود به بر
 و برو گفت من پاکشند ارم که غنائیم را به برم و بروم خرا لامر منی شدند که بر ایشان
 راجله و بارکش بدهند بشتر طیکه بروند پس فرنگ بر حیوانات خود غنائیم و اموال ابار کرد
 و توشه برداشته و جیفه های مرده گان را بدوشش خود گرفته از راه دور کردند ایشان را
 از شهر با اسلام رسانیده اند

حکایت عجیب از حکایات منصور بن ابی عامر

و از اخبار منصور بنسبت که وقتی قدم آورد بر روی رسول ملک روم که بزرگ پادشاه
 روم بود و قصد ملک از ارسال این بود که کوفیف اهل اسلام را معلوم نماید پیش از آن
 رسول منصور حال را دانست پس امر کرد که در محاذی قصر او کبنار بر که بزرگی در میان بستان
 مزرعه را نیلوفر کارند و امر کرد که بقدر این مزرعه چهار قطار قطعاتی از طلا و نقره
 بسازند بعد از آن فرمود تا پر کنند آن نیلوفر را از آن طلا و نقره همچنان کردند چون
 رسول ملک و م قدم آورد حاضر کردند او را پیش از خبر در بارگاه ملک که سسی بود
 بزایره چون قریب طلوع فرخشد هزار غلام که قبا های طلا و نقره کار پوشیده بودند در میان
 شان که بر بند طلا و نقره بسته بود بدست بعضی پشت طلا و بدست بعضی پشت نقره
 آمدند چون رسول اینها را دید تعجب نمود از حسن صورت و خوبی سیرت شان اما
 ندانست که مقصود ازیشان چیست چون آفتاب طلوع کرد ظاهر شد نیلوفر از آب
 پس شتابی کردند بر آچیدن طلا و نقره از نیلوفر خیا نچه میوه را از درخت میچینند
 تا اینکه اهلی طلا و نقره را اچیده بخصو ملک آورده توده کردند پس تعجب کرد رسول
 ملک روم از دیدن این امر و بزرگ شمرد آنرا و گمان کرد که این طلا و نقره با میوه آن
 درخت است و طلب کرد صلح را از مسلمانان و به سرعت بازگشت سوی ملک روم
 و گفت که هرگز دشمنی نکنم با این قوم مسلمان زیرا که من دیدم که زمین خدمت نیلوفر را
 میکنند و گنجها را با ایشان میدهد و این جمله عظمی بود چته شوکت اسلام و منصور
 بن ابی عامر از نشانه دین بود در نصره اسلام

ذکر غزوه دیگر از غزوات او

سبب این غزوه این بود که روزی ملائی شد منصور را زنی و گفت ای منصور بشنوعرض مرا

قطار مقدار هر قطار را گویند

که تو در خوشی عیش خودی من گرفتار غم و مصیبت پس رحم کن بر ایم پر سید آن از مصیبت
 او آن زن گفت که بود بر ایم پسری و آن در غزوت پیر شده الحال در فلان شهر است
 کفار گرفتار است پس منصور آن را تسلی نموده اظهار رقت کرد فوراً امر به تجسس لشکر
 بطرف آن شهر نموده همراه لشکر بسوی آن شهر رفته و داخل شد آن شهر را و قتل و غارت
 نمود تا آنکه خلاص کرد پس زن و باقی اسیران اسلامی را و باز گشت بسوی ام المملک
 منظر و منصور و اسیران را تسلیم نمود بان همچنین پادشاهت سلطانیه و غیرت ایام
 و از جمله مناقب او که باقی بلوک اتمیه نشده این بود که اکثر لشکر او از اسیران دشمنان
 بود که بزور حسان فدوی میشدند و خدمت میکردند و از محاسن آن نیست که مصحف
 شریف بدست خود نوشته و آن در سفرها همراه خود میبرد و از آن تلاوت مینمود
 و از قوت رجا او این بود که غبار یکدیگر در وقت غزای روی او می نشست از بار و مال گشته
 در خرطیه میکرد و وصیت نمود که آن همراه او در قبر گذارند و همچنان کردند و از
 جمله سعادت او این بود که در مع غزای برگشت و منزم نشد بلکه نصرت نصیب او شد
 و گفته شد بر او که فلان خادم محسن است آن را ترک کن گفت نخوست و سعادت را
 نمی پوشد پس شوم آن هیچ مصرت نرسایند فالحمده

ذکر غزوی دیگر از غزوات منصور

از جمله غزوت مشهوره منصور غزوه شورشنت یا قتب است و آن شهر در خراسان است
 و عظم مشاهد نصار است از اندلس و کنیه آن شهر نزد نصاری بمنزله کعبه مشرفه است
 در نزد مسلمانان بآن شهر سوگند میکنند و بقصد حج آن شهر میروند از شهرهای روم
 و اطراف آن گمان میکنند که در آنجا قبر یا قتب است و آن یکی از دوازده حواری
 عیسی علیه السلام و همراه بود او را در حضر و سفر و بمنزله برادر بود - و یا قتب بقرب
 نصاری یعقوب است - و متوالی در بیت المقدس بود بعد از آن بیرون شد آنجا
 و جوانب عالم را می گشت و مردم را بدین حضرت عیسی علیه السلام دعوت نمود
 تا آنکه رسید باین شهر و بعد از مدتی مراجعت نمود بسوی شام و در آنجا فوت شد و عمر او بعد
 بیست سال رسید پس در هشتاد و نه سال او را بردند بکنیه مذکور در آنجا آن را دفن نمودند
 و هیچ ملک از بلوک اسلامی قصد دخول آن کنیه را نمود جتة صعوبه مدخل آن در شتی
 زمین آن منصور با عسکر بسیار در غزای تابستان از قرطبه در ماه جمادی الاخر در سال صد
 و هشتاد و هفت بیرون شده و داخل شهر قوریه گردید چون رسید در شهر غلیبیه نزل کرد
 از شهر سمرقان که تحت اطاعت او شده بودند آمده در عسکر مسلمان داخل شدند و منصور

سابق امر کرده بود به بنا کردن کشتی بزرگی در قصر آبی و نزد یکسکد به غیر بی اندیش در آنجا
تجهیز رجال کرده و حمل نمودند در آن قوتها و پراقتها جته پشتیبانی نفوذ غزوت تا آنکه
بیرون کرد آن اسطول را بموضع برتقال بر نبرد و پس داخل شد در آن شهر
بسوی موضع که مصین کرده بود منصور برای شان جته گذشتن از آنجا بسوی ساختن آنجا
پلی به نزدیک قلعه و متصل با اسطول ساخت پس هر چه در آنجا غله و خوراکی بود آنرا نقل
دادند بقلعه و از آنجا رسانیدند به عساکر منصور لشکری از آنجا حرکت نموده غم
شنت یا قتب انموده زمین با بسیاری قطع کرده گذشت چند نفر کلان او و خلیجهای
که بکناره دریای خضر بود بعد از آن رسانید لشکر را بسوی شهرهای فرطار سر بعد رسانید
لشکر بهار ابکو تا به بلندی که از هیچ طرف راه نبود در آن پیش کرد منصور
کار گیر تا راه ساخته و لشکر گذر نمود بعد از آن از وادی ینبه عبور کرده
بفرانجی همواری رسیدند و قطع کردند زمین با بسیار و برتشان او زمین بلندی که در کنار
بحر محیط است غارت کردند قلعه شنت بلایه را فتح نموده مال بسیار غنیمت گرفتند
تا رسیدند به خرمیره از بحر محیط که پناه گرفته بود در آنجا خلق بسیار و غنیمت کردند مالها
بعد از آن از خلیجیکه در میان برآ او نشان آده بودند عبور کردند و از نهر ابله نیز گذشتند
پس از آن رسیدند زمین با آبادی پر فائده بعد رسیدند به موضعی از مشاهد یا قتب که ضا
آن قبر است نزدیک برتبه قبر او در تعظیم کردن نصاری میا که زواران از شهرهای درواز
شهر قبط و نوبه و غیره در آنجا می آیند پس گریه میزند آنها را مسلمانان بمثل زمین هموار بعد از آن
نزول کردند از آنجا بر شنت یا قتب آن زمان شب سوم بود از ماه شعبان پس یافتند
مسلمانان آن کنسینه را خالی از آن پس جمع کردند مسلمانها اموال نفیسه از آنجا و حرز کردند
قصرها و کنسینه او مقرر کرد منصور مستحفظین را که گاه بانی کنند آن قبر را پاک کنند پس به آن را
و عمارت با خوب محکم را هموار و به خاک برابر کردند و پر کردند شدند لشکر باین در طرف و جواب
پس از آن رسیدند مسلمانها بسوی شهر شنت ماگش در کنار بحر محیط که در آنجا هیچکس از مسلمانها نرسید
بود بعد از این مجال فتن حیوان و انسان — نبود برگشت منصور از در شنت یا قتب
بعد گردانید قصد خود را در حین بازگشتن بر حال بر مندر بن اردون لشکرهای او در تخریب و ضا عمل
سبک کردند تا واقع شد مجال شهرن معا بدین بودند همراه او و لشکری او پس کرد به بازگشتن خود را
از تخریب موضع پس آنجا گذشت بیرون شد بسوی قلعه بلیقیه بنترکان الکرام نموده خلعت
پوشانید و ایشان را در شهرهای ایشان رحمت داد و بعد آنچه خلعت داد درین غزوت بر ملک با
مردم دو هزار و صد هشتاد و پنج از جاها فرطرازی و بیست و یک از سببین در یاد آورید

ویازده صقلاطون پانزده مرثیه و هفت غلط دیاج و دو جامه از دیاج رومی و یک سینه
خنک و مرجمت کرد بسوی قرطبه سالم و غانم و بسیار کرد نعمت را بر مسلمانان دریافت در شنت
مگر پس مردی سوال کرد او را از جای گفت او قس یعقوب ویرا گذاشته مزاحم نشدند.

ذکر غزوه دیگر از غزوات منصور

سبب این غزوه این بود که جماعه از آنها چه که فرقه است از بربر قدم آوردند بر منصور
ابی عامر از مغرب سنه سیصد و هفتاد و سه نازل شدند برویه قرطبه پس اکر ام کرد آنها را و
وظایف هماننداری بجای آورد پس سید از ایشان سبب انتقال از فرقیه بسوی اندلس گفتند
ما ترا خوش داریم و قصد داریم که به همراه تو جهاد کنیم فی سبیل الله پس تحسین کرد از ایشان
و وعده کرد ایشان چند روزی توقف کردند بعد بعضی رسانیدند که مایان مشتاق جهاد
پس گفت منصور بر ایشان که اختیار کنید از لشکر هر چه میخواهید که همراه شما کنم گفتند که
نشود همراه مایان زمین دشمن را بگیریم اعمام ما از بربر و غلامهای داد بر ایشان هر چه میخواهند
از اسپ و یراق و مال فرستاد همایشان راه غار را - و راه زمین دشمن تنگ بود و وارد شدند
زمین حلیقه را در شب و دخل باغ کلانی گردیده کمین کردند آن باغ نزدیک شهر بود نیز کشتند
کسانیکه در باغ و نواحی باغ بود و قطع کردند شجره را چون صبح شد بیرون آمد جماعتی از شهر
نیز کشتند و باز کشتند باغ دشمنان اینووقعه را شنیده سوار شدند در عقبشان چون مطلع شدند
بدینحال در پس شسته کمین کردند دشمنان از آنها گذشتند ناگاه در عقب دشمنان بیرون شده
کمینه گفته ساقه دشمن را حمله نموده کشتند چون شنید دشمن کبیرشان اثر رسید و گمان کردند
که ایشان بسیار میباشند منفرم شدند و ضحاجه تعقیبشان نمودند کشتند از ایشان خلقی بسیار
و غنیمت کردند یراقهایشان و دویشان او باز کشتند بسوی قرطبه پس بلند شد تبهشان
نزدین ابی عامر و دید شجاعت از آن زیاده از لشکر اندلس پس احسان کرد با ایشان و مغرب
گردیدند چون اهل اندلس فعل ضحاجه را دیدند حسد کردند با ایشان و میل کردند در جهاد
و گفتند بر آن منصور که مایان را ضحاجه بنشاط آوردند بر آغزا کردن پس منصور شکر کرد
شکری بسیار بر از جمیع اقطار و بیرون شد خود او همراهم لشکر و همان شب خوابید که کویا
بر آید ابراج داده است و منصور گرفته است آن ابرج را از دست آن کس و خورد است
و ابراج نام سبزی است پس طلب تعبیر کرد خوب است اعلی ابن ابی حمزه که یکی از علماء وقت بود
پس گفت در تعبیر خوب که بیرون شود بسوی شهر الیون پس زد باشد که فتح کنی شهر را پس
گفت منصور که از کجاست این استی این گفت ابن ابی حمزه که ابراج در لسان اهل مشرق الیون است
پس فرشته خوب گفته است بر آن تو که تا الیون یعنی کبیر شهر الیون امین بیرون شد منصور همراه آن لشکر

او را قس یعقوب ویرا گذاشته

قرطبه

نور عظیمی بود

شجره ای که در آن کوه بود

پدرشان بنی امیه بود

حلیقه

سوارگر حلیقه از ناحیه شمال اندلس

در تقاضای غریب

بیرون

اصاری بود در سمرقند بود

این ابراج را در آن کوه تسلط داشتند

که شهر سمرقند بنا نمود

ابراجم فتح از بلخ

که خفته است

و نازل شهر الیون او آن از اعظم شهرهای نصاری بود و به آن شهر استمداد طلبیدند از فرنگها
 پس فرنگها آنهارا ملک دادند بلشکرهای بسیار و مقابله نمودند هر دو لشکر در شب و روز نار
 حرب بسیار مشتعل شد و از فرنگها نفوس بسیار کشته شد و عظیم کردند صنماجه در میدان
 حرب پس بیرون شد سرهنگ کلانی از فرنج که مثل آن هیچ کس نبود زور و شجاعت و جوان
 مینمود در مابین هر دو صف مبارزه میطلبید پس بیرون شد چپه مبارزه تا جلالت
 زیری صنماجه پس حمله کرد هر یکی بر صاحب خود سرهنگ فرنگی باینه پر کین خود بالای جلالت حمله
 برد جلالت خود را از نوک نیزه آن منحرف ساخته چنان ضربه از شمشیر با تاثیر خود به شافرنگی
 زد که یکبار به پیش سر از زیر و بجاکندت یکسان گردید درین موقع مسلمانان بالای
 فرنگیان هجوم آورد فرنگیان بجز سه کجک کتورند بسیاری را از ایشان که به شمار نمی آمد
 حتی ملک الیون را بقتل رسانیدند ازین مرحله غنم این ابی عامر مال بسیاری که باندازه
 آن دیده نشده بود غنیمت گرفته و عده سی هزار کس را اسیر کردند بعد از آن حسب الامر
 این عامر کشته باری بر یکدیگر ماند خسته مانند کوهی بلند گردیدند این عامر موزنی ابالای بخش تا
 استگانیده امر بگفتن اذان شام داد بعد از ادای نماز شام قلمونه را درینا و با شکر
 ظفر اثر خود سالم و غانم مرعیت نمود در فتح الطیب آورده که منصور این عامر در بیت
 نام و ضبط در ربط مالا کلام را به لشکری خود کار فرما بود که مانده آن در تربیت و تنظیم
 لشکر نگذاشته چنان بود که عسکر در آن ااحاطه کرده با اسپان خود خوش در موقف خود
 قرار داشته منتظر امر میخورد بودند در راه با اسپان شان نیز مانند صاحبان خوش که هیچ
 از ایشان بطهور نمی آمد مرتبه یکی از لشکریان ظفر توانان که باقصای
 میدان حرب بود قصد ایامر الحاشمشیر خود را از غلاف کشید بگمان اینکه نظر منصور بر او
 مستولی نخواهد شد ناگاه نظر منصور این عامر بر برق شمشیر او افتاده حکم بر چهار آن نموده
 در حال پیش روی این حاضر گردیدند منصور از بر آن گفت چه چیز ترا در برهنه کردن شمشیر
 باعث کرد در موضعیکه بدون اذن برهنه نمیشود مرد لشکری گفت که من به شمشیر خود
 به جانب رفیق خود اشاره کردم پوشش آن لغزیده و شمشیر در دست من برهنه ماند منصور
 این عامر گفت مانند این بدعوی جواز ندارم که گردن آن را بزنند و سر آن را
 بین لشکری طواف داده گناه آن ایر مردم ندکنند تا دیگران عبرت گیرند امر او را قتل نمودند
 و نیز بیان کرده است که پای منصور در خاک بود محتاج داغ گردید شخص داغ کننده پا آن را
 داغی گذاشته و خود منصور در نزد اهل مملکت خود شسته ایشان امر بیرون رفتن از منکر مینمود
 در امور مملکت خود تذبیر میداشت مردم از داغی گذاشتن پا او هیچ اطلاع نداشتند

تا اینکه بوی گشت کباب بمشام شان سید از منصور سح اثری اشترای نمی شد که مشعر المومنین
 آن باشد مردمان ازین حال متعجب شدند و در نوح الطیب بسیاری از خبرهای کرم و عفو و علم
 و حسن خلق آن در معرض بیان آورده فرموده که چهار منصور را اگر در قید قلم آوریم کتابها
 خواهد شد و لی عثمان بیان انگاه دشت میکنیم منصور این ابی عامر بعد از انقضای بیست
 و هفت سال از سلطنت خود سنه ۳۹۲ هجری قمری در حین غزوه فرنگ بمشام یک
 اجل البیک گفته و فاتی یافت پس آن عبدالملک عبدالرحمن متعاقباً در سلطنت
 قیام ورزیده اولاً عبدالملک سلطنت را اقامه داشته سیاست و غزارا مانند
 خود بمقاد الولد سرلابه الی مدت هفت سال مرعی جاری می داشتند آن روزگار
 عمید بود بعد از آن پسر دیگر آن عبدالرحمن در سلطنت ثابت گردیده مانند پدر
 خود در منع کردن خود را از تحت حمایت خلیفه بمشام و استقلال خود اقدام می ورزید
 رای آن بگرستن سلطنت مستقله تقسیم یافته قضای ولی عهدی خلیفه بمشام را
 چون خلیفه بمشام تغلب بمشام داد و او را بر خود مشامیده کرده بود خواهش او منظور کرد
 اهل شورا را با بسجیل عقد را در نزد خود حاضر داشته عبدالرحمن را اولی عهد گردانید
 و خطی بولی عهدی آن نوشته قضات و وزراء و سایر اهل آن را دستخط کردند بعد
 از آن بسیاری از بنی امیین و غیره سعی در نقض ولی عهدی عبدالرحمن کرده فتنه عظیم
 برانگیختند تا اینکه عبدالرحمن را در سنه سه صد و نود و نه کشتند
 بعد خلیفه بمشام را خلع کرده و با محمد پسر بمشام ابن عبدالجبار بن امیر
 المومنین ناصر بجیت کردند بعد بمشام را پس از ده روز در
 سنه چهار صد و سه مفقود گردید و بعضی گفته اند که شش
 و ازین هر سده فتنه های بسیار موجود گردید که کلام در ذکر
 آنها طول میگیرد و عاقبت آن با درین بین به زوال مملکت
 آنها انجامید و کلمه شان متفرق گردید و روزانه خلیفه خلع
 میگردد و بد بگریخت و اقیع شد تا اینکه در مملکت
 اندلس و الی آن خود را خلیفه میگفتند و امیر المومنین بلقب میگردد
 و جماعت مملکت با سه اندلس متفرق مبدل گردید و مملکت در
 طوائف تغلب قرار گرفت و در هر طرف پادشاه نوری استقلال صاحب
 تغلب بود که حاجت دیگرانهای شان نیست بین این مردم رضای قوت میدگرد
 در مملکت اندلس تغلب نمودند و بی مواضع را مالک میشدند و در آن طرف پادشاه

و پادشاهان طائفه های اندلس از احوالات یکدیگر پرسش نمی نمودند و حمایت یکدیگر نمی کردند و هر
کدام شان از نفس خود بی بجهت مدافعه مینمود و بسیاری اوقات با هم دیگر خود را مقاتله میکردند و بعضی
بر بعضی تغلب می نمودند.

ذکر اول شهری که طاعیان از اندلس گرفتند

اول شهری که طاعیان مالک گردیدند شهر (بلنسیه) بود که در سنه ۱۰۵۶ م. تصرف شان درآمد و این
مشهور بود بواقعه (بطرنه) است که نام آن موضع می باشد و سبب این دگر رنگی لشکر بزرگی فراهم آورد
در سنه مذکوره بشهر بلنسیه نزول نمودند و اهالی آن از محاربه بخیبر بودند و چندان بعیش و عشرت لذتها می طلب
و شرب مشغول بودند که مطلقا امر محاربه بخیال نگذاشته بودند و چون فرنگیان بدانجا فرود آمدند
براهالی آنجا پیشانی خود را از آمدن ظاهر کردند و با آنها می فهمانیدند که مایان تاب مقاومت شما را
نداریم بدین سبب آنها را فریب زیاد دادند و آن ساده لوحان فریب خوردند و فرنگیان آنها را
بالای خود بطمع انداختند آنها نیز بطمع افتادند و مغلوب گردیدند در آنجا از پادشاهان طوائف عبد الغنی
این علم معافری بود بعد دشمنان و چند مواضع بیرون شهر کین با مقصد داشتند و پیر جا هر جا سواران
ایستاده کردند اهالی شهر گمان کردند که دشمنان متفرق شدند و از سر شان بکوج و بارجی باشند
اهالی شهر هم احوال خود با گمان نیست و شوق از شهر بیرون گردیدند که ناگاه کینان دشمنان ضربه
گردیدند تا اینکه مردمان شهر تا ناشوق بسیار بیرون گردیدند ناگاه کینان دشمنان بر سر شان حمله
کردند و سواران بر ایشان فرود بچشند قتل بسیار کردند و اسیران بسیار گرفتند تا اینکه دمار شان
کشیده شد کسی بجات نیافت مگر که اجل آن باقی بود خود امیر خلاصی یافته دشمن بر بلنسیه مستولی
شد بلنسیه در شرقی اندلس از شهرهای بزرگ شرقی اندلس بلنسیه، مرسیه، تطلیله، سر قسطه، لادیه
دانیه، سهیله، قنر الاعلی، برای هر یک از شهرها مضافات وسیعه است ابو ایوب سلیمان بن محمد
بن یهود جرمی پادشاه مستقل بود به شهر تطلیله بعد از آن فرنگیان باقی شهرهای مذکور فوق را مالک گردیدند
استیلا و دشمنان اول در بلنسیه بود در سنه مذکوره و ذکر پس آمدن آن بدست مسلمانان باز گرفتن

آمران صاری بار در آورنده بیان می شود انشاء الله تعالی
ذکر مالک شدن دشمنان بر شتر و سر قسطه که آن قصبه بر طایفه

از جمله مالک شرقی اندلس بشته و سر قسطه، و قنر الاعلی، و شهر تطلیله، و مرسیه، و بلنسیه و غیر ذلک
ملوک الطوائف بنو سلیمان بن محمد بن یهود جرمی تغلب نموده بود از سنه ۱۰۳۱ م. پیشتر از ایشان بنومند
بن مطرق بن حبی تغلب کرده در سنه مذکور بنی سلیمان از ایشان گرفته بودند چون سنه ۱۰۵۶ م. لشکر
ارد طغیانش اول نمود آنها محاصره کردند امیر یوسف بن سلیمان در حایه شهر تقصیر کرد و اهل آنرا اغشته
نفوس شان کرد و ایندو چهل روز دشمنان محاصره داشتند تا اینکه بیچارگی شهر در باب راکه نزاع افتاد

ذکر اول شهری که طاعیان گرفتند

چته کم بودن آن این خبر بدشمنان رسید محاصره و قتال ابراهانی شدت دادند این شهر حقیقتاً
 دو شهر بود چهار نفری زره پوش شهر اول را داخل شدند مردم وحشت نمود قصه داخل این شهر
 جنگهای سختی پیش واقف گردید و بجهت نفر فرنگی کشته شد بعد چنان اتفاق افتاد که کارزگر آب
 آن در جوی شهری آمد به زیر زمین در سرداب مورون بود کارزگر آب و فاسد گردیده سنگ
 بزرگی بدین سرداب افتاد سرداب بسته آب از شهر منقطع شد مردم از زندگی نا امید شدند باچار
 شده طلب امان کردند خاصه برهنه های خود دون مال عیال دشمنان ایشان را امان دادند
 چون بیرون شدند غدر و عهد شکنی کردند تمامی را کشتند مگر ابن الطویل که لشکر کش بود و قاضی علی
 و آن چند نفری دیگر اطلاق شونده گان رسید برای دشمنان از مال امتعه آنچه زبان از شماره آن غناست
 تا اینکه آنچه بعضی مقدم های دشمنان به هزار و پنجاه دختران بکر اخصاص یافتند و از غنای علی و پسران خود
 بار شد و مقدار کشته گان اسیران صد هزار نفر شدند اما ایله راجون از عجب ایب که درین شهر اجابت
 این بود که چون قنات و آب قطع گردید زنان بر دیوار شهر ایستاده به کسانی نزدیک خود میگردیدند که بر
 آب بمای ای و اولاد داده شود آن بی رحم میگفت که هر چه با خود داری بده که ترا آب هم زن بچاره از شدت
 تشنگی و تشنگی و زیاده خود را تسلیم میکرد تا قطره آبی میگرفت سبب کشتن شان این بود که دشمنان از مد
 رسیدن شان بسیاری در دن شان می رسیدند چون از ایشان زیاد بر شهر را کشتند پادشاه امر کرد که
 کنند که باقیها با امان باشند و تر امر نمود که باقی مانده از شهر بیرون شوند مردمان چنان بد دروازه هجوم
 که از کثرت از دهام خلقی مردند بلکه از دیوارهای شهر بزرگه ریسمان فرود آمدند و با شامیدن آب سارت
 کردند در شهر مقدار بقیه نفر از مقبرین جای گرفته بیرون نشدند اما منظر بودند که چه بلا بر سر شان
 خواهد شد چون شهر از کشته گان اسیران و فرار یا خالی گردید در باقی مانده شد که هر یک از
 ایشان بطرف دار خود با اهل خود بروند در امان باشند جمع گردید و شافند چون هر یکی شان
 با اهل خود در منزل جمع شدند فرنگیان علیهم اللغه با پادشاه خود آن را تقسیم کردند و هر یک
 از ایشان را با حویلی و آنچه در وی بود بخشیدند و رفتند نمود با بدست نه الا افعال جماعتی از اهل
 شهر که چینه سر کوه را پناه قرار داده بمواضع محکمی متحصن شده بودند نزدیک بود که از تشنگی
 گردند پادشاه بر نفوس شان امان داده از غایت تشنگی بر صورتی شده گان بیرون
 شدند راه شان را وا گذاشتند چون اندکی راه رفتند جماعتی از کافرانیکه حاضر حاد شده بودند
 ملاتی شده ایشان را کشتند مگر کسی که اجل او نرسیده بود فرنگیان علیهم اللغه تعالی که در شهر داخل شدند
 بناموس های مسلمانان افعال قبیحی را معمول داشتند که قلم از تحریر آن می شود و خلاصه اینکه مسلمانان
 در هیچ زمانی مشاهده نگردیده بودند بعضی زنان محنت کش را که خوش میگردند بفلان جمع میدادند چون ملک شاخ می دانه
 از زنان دختران صاحب حال و از کودکان زیبا با خود داشتند به با فوکان خود هدیه می بردند شهر برشته

هزار و پنجاه سوار و دو هزار پیاده گذاشت از جمله چیزهایی که درین حادثه شنبه بود یکی
 بعضی تجار یهودی برشته بعد از حادثه آمده اراده فدیہ دادن دختران بعضی معتبرین که خودشان نجات یافتند
 بودند داشتند که آن دختران در سهم سرنگی از ایشان شده بود که تاج و یرامی شناخت تاجر گفت نفتم
 بمنزل وی اذن غایت دیدم که بوضع صاحب سرالشته و بر فراش او گیه کرده در بهترین جامه و تخت و یرام
 دی خرامان میکند اسباب فروش چنانچه گذاشته رفته بودند بهمان بیعت مکمل بود و خدمتگاران
 وی مضموم مویها بر سر آن ایستاده در خدمت وی سعی میکردند چون مرادید مرجا گفته از مقصد من
 پرسید بادی گفتم و بسیار می چیزیکه بوی رسیده بود اشاره کردم بعضی دخترانی که بر سر او ایستاده
 بودند کبان جاجیب داشتیم قسم کرده زبان خود گفت چقدر زود طامع شدی در چیزهاییکه بر تو عرض
 شد از اینها اعراض کن که چیزی نماند از کسانیکه قطعه من بسی اسیرند از قریب های تو خواهش
 کن گفتم رای من در داخل شدن قلعه نیست بفریب تو ان و به پلوس تو اطمینان من نیست
 بعضی اینها را بمن بده من آنچه خواهمش داری بتوجهم گفت چه چیز است در نزد تو گفتند های
 بیار پاک و ضعیف رفیع غریب گفت گویا ما با آزومی اندازی پیخیر سے که در نزد من نخواهد
 بود یا بجه بعضی خدمتگاران که بیونام داشت زبان بدی وی تغییر خورده بله میگفت بر خیز
 آنچه در صندوق است پیش من بیار بطرف صندوق برخواست همیان طلا و کیه های دام را
 آورد و بسته های نوپور را بر منه کرد پیش روی کافر ریخت تا اینکه نزدیک بود شخص آنرا پنهان
 کند بعد از آن برای آن خادمه گفت نزدیک کن چیزی من از آن تحت بار از نزدیک کرد
 بوی قطعه از قطعات محامل و خنز و دیباچ قاخر تا اینکه بصر من خیره شد و حیران شدم آنچه
 در نزد من بود ذلیل شدم بعد از آن گفت در نزد من در اینجا هر چیزی است که بآن لذت
 بگیرم بعد از آن بمن قسم خورد که آشپزها که در نزد من بود کسی براس من بوض این جایزه
 که از من فاستی میدهد قبول نمیکردم زیرا که این دختری صاحب این منزل و در قوم خود کعب
 و صاحب مال است که خود اختیار کردم تا از آن اولاد شود ما این کار را بوض آنچه زبان ما در عین دولت
 خود میکردند ابر امیداریم فسیان ما اعظم شانه و حمله بعد از آن گفت زیاده کنم این کینه باز
 و لطیف با بین اشاره بچاریه دیگری کرد که براس والد خود گاهی خوشخوانی میکرد گفت
 ای فلان بگیر ساز را دخترک برابر نشسته ساز را گرفته و من فکر میکردم که در شکهای و یرا
 که بر رخساره آن بچکیده آن کافر سرعت کرده اشک او را بدست فیه پاک میکرد بشتری یعنی
 میکرد که من معنی از انمی فهمیدم چه جای که آن کافر چون از وی نامید شدم رخساره رفته و از ساری مال و
 اسیران که در دستش خوان بود تعجب کردم در نفع الطیب آورده که
 اینها قفاعت بخش است براس کسی که

فکر کند و بند گرفتن است برای کسیکه بندگیرد که حق تعالی تغییر نمیدهد احوال قومی تا اینکه تغییر دهند آنچه
 در نفسهایشان است چون اهل اندلس نعمتها برایشان متوالی شد در لذات و شهوات غرق
 رفتند قطع صلح رحم و الفت کردند بر کنار وادی هلاکت رسیدند نفسهای خود را بر باطل
 معطل داشته به نعمتهای فانی غامی کردند از طاعت خالق دور و وصیت نبی صلی الله علیه و سلم
 خود را متروک از سد بندرهای خود غافل شدند تا اینکه دشمنان شان در میان یار آنها غلط
 گردید و شکست بسویشان بازگشت **والاحول والاقوة الا بالله العلی العظیم**
 ذکر پس گرفتن مسلمانان بر بیشتر و سرسپردگی

چون سنه چهارصد و پنجاه و هفت شد احمد مقتدر بن هود که تقصیر کرده و در نزد اهل آن شهر بود
 اهل اطراف برادر آن منحرف شده بودند آهنگ آن نمود همراه مددی معتد بر عباد و اهل قریه برای
 اینکه نام بدوی خواستش بود و حق تعالی بر وی شکر کرد آنچه را که مخومی کند مگر عفو حقین و مکره با جماعتی از مسلمانان
 قصد بر بیشتر را نمود کفار را به جلادت جهاد که هر جبان از وی لشک افتاد اهل حقیقت و دلاوری
 عزیز گردیدند تنویر بفرشته گردید تا اینکه حق تعالی و ستارح در انصرت داد و دشمنان حج در انصرت
 رسانید دشمنان پشت گردانیده داخل شهر شدند مسلمانان برایشان داخل شدند تمامی شان را
 شدند مگر کسی که از جای واقعه گریخته بود شمشیر در میان کفار به جولان آمد و مارشان را
 کشیدند مگر کسی از فرزند مایه گان غلام و بزرگان فدییه دادند و آنچه در شهر عیان اطفال
 بود همه را اسیر کردند شهر را بقدرت خالق باری متصرف شدند طایفه از مسلمانیکه حاج
 کوشش کنان در تصرف دین خداوندی بودند در میدان بخشش نصرت مقدار پنجاه نفر
 شهید شدند و از دشمنان خدا مانند هزار سوار و چهار پیاده کشته شدند مسلمانان شهر را
 از یلیدی شرک شستند و از زکسافک مصیقل مصافی ساختند مامون بن المنون بنسب
 پس گرفته ابو بکر بن عبدالعزیز منصور را بران والی گردانید بن هود در انتفاض مدخله کرد
 بلنسیه استبداد نموده ویران خط کرد بعد از وی پسروی قاضی عثمان بن ابوبکر به تصرف آورد
 تا شش بدست و باقی بود چون طاعنیه در همین سال طلیطله را مالک کردید چنانچه ذکر آن
 می آید از قادر ابن المنون تسلیم شدند از طرف قادر مذکور بشرط اینکه بلنسیه را وی تسلیم نماید
 بعد طاعنیه بمعیت لشکرهای خود رفته تا اینکه بلنسیه را به ملک وی در آورد و سب تنگ آن این بود که
 چون قادر مذکور با چویش طاعنیه متوجه آن لا کردید مسلمانهای آن و لا از نیم ملک چویش طاعنیه
 قاضی عثمان بن ابی بکر را مخلص نموده بلنسیه را تسلیم قادر نمودند و این واقعه در سال چهارصد و هشتاد
 و هشت بود و قادر نامندان چهارصد و هشتاد و سه در آنجا بوده و این امر بعد از دخول یوسف
 ابن تاشغین باندرس تغلب آن بر ملوک الطوائف شده چنانچه در ما بعد مذکور خواهد شد

و یوسف مذکور بجهت تکلیف بلنیه از تصرف قادر تجیر لشکر نموده امارت آنرا از برای قاضی ابی احمد
 جعفر بن عبد بن جحاف گردانید و قاضی مذکور قادر بن ذی النون که طلیطله را تسلیم از قوش
 امیر طاعینه نموده بود در شهر بلنیه محاصره کرده با جماعتی از نفری وابسته خود بر قادر هجوم آورد
 او را بقتل رسانید و این واقعه در سال چهار و هشتاد سه بود و ابن جحاف بلنیه را مالک
 گردید بعد از آن جماعتی از طایفه که بوجود آن جماعت طلسم فتح و نصرت می نمود در زمان
 ملک بلنیه بآن معاونت باری نموده بودند از نزد آن بازگشته و قاضی از استیلا
 طاعینه بر سر خود خائف و متوحش گردیده از امیر المسلمین یوسف بن تاشفین را به امداد خواست تا
 برای آن فریادری و معاونت نماید و در نصرت آن تعلیل کردید در این اثناء یوسف
 بن احمد بن یهود صاحب قسطه لذریق رئیس طاعینه را بر استیلا بلنیه به حرکت آورد
 لذریق بالشکران خود داخل بلنیه شده قاضی بن جحاف همراه آن معاهده نمود شتر طاعینه
 ذخایر قادر مذکور را حاضر نماید و این عهد را موکد به چشم نمود که اگر ذخایر مذکوره در نزد آن یافت
 و موجود شد او را به قتل رسانند اتفاقاً ذخایر مذکوره را از نزد آن یافتند قاضی یوسف را
 به آتش سوختند در بلنیه حمله کرده آنرا ویران کرد این استیلا در سال چهار صد و شانزده
 و شصت بود بعضی گفته اند که در سال سابق ازین بوده و این طاعینه را قنطیبه میگفتند و
 پیش از گرفتن بلنیه سست شهر را محاصره نمود بعضی گفته که بلنیه را اصلی داخل و بعضی گفته که
 بقهر و غلبه داخل شده و او را سوخته تباه کرد و از جمله اشخاصی که در آن و لا سوخته یکی ابی
 اباجعفر بن بناء شاعر مشهور بوده بعد از آن شکر المسلمین یوسف بن تاشفین متوجه آنولا
 شده در حالیکه اباجعفر مرزلی امیر لشکر بوده و در سال چهار صد و نود و پنج حضرت خیر المومنین
 جل سلطان بلنیه را بدست آن فتح نمود تا سال ششصد و سی بلنیه تصرف مسلمانها بود
 بعد و دشمنان از نزد مسلمانان گرفتند و وقایع ما بعد آن عنقریب مذکور خواهد شد
 از جمله مواضعیکه دشمنان غالب گردیده یکی شهر مریه که از جمله شهرهای مشهور و بزرگ
 اندلس است که در سال شصت و چهل و دو دشمنان غالب شده بعضی که عدد آسار دختران
 با که بی چهارده هزار رسیده این جنش که از آخرین حفاظ اندلس بود ده گفت که در زمانیکه دشمنان
 بر مسلمانان قلعه مریه غالب شدند من اینجا بودم در نزد سردار رضاری که نواسه در
 از قوش بوده رفته برای او گفتم که نسب ترا بعد نسل تا هر قل یا دارم و سیر
 سالم سردار بر ایم گفت بگوی بیان کردم برایم گفت که فارغ البالی با اهل عیال و
 مصاحبان خود بکمال آسوده عالی بدون بند و قید ازین دیار بر آدم و بعد از
 اینکه قلعه مریه در سنه مذکوره گرفته شد باز در سال مذکوره تیر گرفته شد باز در سال شصت و پنج

و در مسلمانها قلعه مذکوره را تصرف شده در دست ایشان بود تا اینکه باز کفار فجار آن قلعه را گرفتند و زود است که انشاء الله تعالی در ما بعد بیان کرده شود .

ذکر مالک شدن طایفه طیلس را

در کتاب نفع الطیب گفته که اندلس منقسم میگردد به سه قسم مشرق و مغرب و متوسطه و هر یک از این اقسام ثلاثه مشتمل است بر شهرهای عظیمه که هر کدام آن مملکت مستقله می باشد که در برگیرنده اماکن وسیعه و منازل رفیعه و ده ها و کشتزارهای اندازه و بوستانها و تر و نازه و مردمان مشغول منعم از حد افزون که لافاه حال شان از شماره و اندازه حساب برود و میباشند چنانچه قرطبه و طلیطله و جیان و قطله و غناطه و مرید و مالقه و دیگر مواضع که ذکر و بیان آن موجب ملالت و طوالت خواهد گردید از جمله بلاد متوسطه میباشند مرید و بلقیسه و شاطبه و داینه و سهله و تفر الاعلی و سرقسطه و تطلیله و دیگر اماکن و اقطار که ذکر آن از حیطه بیان افزون است از جمله بلاد مشرق میباشند و اشبیلیه و مآرده و آلبورق و سلب و شریش و لبله و انحصرا و تطلیوس و دیگر اماکن و دیار که ذکر شان موجب میشود از جمله بلاد غرب اندلس میباشند چون امر خلافت مسلمانان ضعیف گردیده ملوک اندلس متفرق شدند و اختلاف بسیار در میان شان واقع و فتنه و فساد شایع گردید و مالک مذکوره در قید تصرف و ملک پادشاهان بسیار در آمده از آنجهت ملوک الطوائف نام نهاده حکمرانی هر پادشاه در خطه قلمرو آن مستقل و جمله او امر و نوایمی آن در اطراف و آن مملکت آن ساری و جاری بوده چنانچه شاعر خطاط گفته پادشاه ممالک خطیم صفحوشق ما قلمرو ماست - لیکن سلاطین موصوفه در اتساع و عدم اتساع ممالک ملوک خود مختلف الاراد بودند و ابتداء تفرق ممالک مذکوره و استبداد ملک طوائف موصوفه از سنه چهارصد و هفتاد بود که ملوک مذکوره پیوسته بایکدیگر منازعه و مجادله نموده هر کدام غالب و مغلوب بر میگردیدند که عده شان یا ترده و بیان اسامی شان محتاج الیه نیست و بزرگترین ممالک در نزد آنها قرطبه که دارا اختلافه و پایتخت فیروزی است و دار السلطنه بوده که از جمله ملوک الطوائف معتضد بن عبید بن عثمان مستولی و غالب شده بود و پیش از تغلب بن عبید مذکور بر آن اولاد قبضه القدر ملوکانه ای جهور بن عبید بن جهور بن معاقری کلیمی بوده و ابتدای تصرف آن از سنه چهارصد و هفتاد و بعد از موت او بتصرف اولادان او بود تا اینکه در سنه شصت و یک ابن دی النون صاحب طلیطله بقره و غلبه از نزد شان گرفت تا سنه چهارصد و شصت و نه بتصرف آن بود و معتضد بن عبید مذکور بعد از مقاتله بسیار و لایبستند بود را از نزد ابن دی النون اشراع

شده در جلجلی مملکت متصرفه خود ملحق و منعموم گردانید این عباد بزرگترین ملوک طواغیت
بوده که دیگر ملوک بدیه و تحفه برای او میفرستاد توابع و تملق او را همیشه نموده
در سطوه و همیت آن ترسان و لرزان بودند و ابوالمعتزدها شخص است که تبار
این ملک برانی ماوشده بعضی گفته که از قبیله نجم بوده و نسب آن به نغان بن منذر که
ملک حیره در جاهلیت بوده منتهی میشود و معتزده مذکور در سنه چهارصد و یک وفات
یافته و بعد از آن پادشاهی به سپهر آن معتمد محمد بن عباد تعلق گرفته پادشاهی آن
وسعت یافته و سلطنت آن از سلطنت پدر آن بلندتر و افزون تر گردید و دیگر
از اعظم ممالک طلیطله است که تصرف بنی ذی النون بود قبل از آن از اول فتنه
تفرقه تا سنه چهارصد و هشت هفت تصرف بعیش بن محمد بن بعیش بوده که از نزدیکان
اسمعیل ظافر بن عبد الرحمن بن سلیمان بن ذی النون که در اصل خود از بربر و از قبیل
بوازیه بوده تغلبا اشراع نموده و در تحت تصرف مالکانه خود در آورده در جلجلی مملکت
مصرف خود داخل کرده تا مملکت آن وسعت یافت و در سنه چهارصد و هشت
ونو وفات یافت و سپهر آن مامون ابو الحسن کجی و ابی انولا گردید و پادشاهی این قبیله
شد تا اینکه در میان ملوک اطوا این سلطنت آن بزرگ تر گردید در سنه چهارصد و هشت
هفت وفات یافت و بعد از آن نواده آن قادر با صد کجی بن اسمعیل بن مامون کجی و ابی
انولا گردید و طلیطله که از جلجلی بلاد متوسطه اندلس بود طاغیه از نزدیکان باقی مذکور
اشراع نمودند طلیطله و اطراف آنرا اشراقتی و سر قسط و جهات آنرا اشراقتی می نامیدند
و نیز طلیطله را مذنبه الاملاک مسمی نمودند زیرا که در حیطه ملک بهمناد و پادشاه در آمده و گفته
شده است که حضرت سلیمان بن داود و حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و علیهم الصلو
و السلام طلیطله را بقدم سعادت لزوم خود ما مشرف فرموده و حضرت زین العابدین
قدس له تعالی اسراره العلیه نیز بود و اشتهاج نمود مبارک خود نیز مفتوح ساخته و طلیطله
شهر حصین حصین معموره قدیمی و از بنا کرده عمالقه و جمیع جهات آن شامل قابلم رقیه
و قراء و چراگاه های آباء و سببه و کشت زارهای غنچه و قلعه های محکم و استوار میباشند و
در آنجا ایل عمیب البنانی است که زبان بیان و وصف و اصناف از تفصیل آن عاجز است
که مشتمل بر یک طاق که طول آن سه صد باع و عرض آن هشتاد باع می باشد که ابنت
وز آن طاق در آمده و بشدت می برآمد و در آن جوی معموره بود که بار تعلق نمود زرع آب از
هر بابی که در آنجا بود و در اعلی بل موصوف جریلین میداد تا آب از آنجا داخل شهر مذکور می شد و
ملکون المرشید در آنجا قصری بکمال محلی بنا نموده و مال بسیده نفقه کرد و در وسط آن دریاچه و

بایع مقدار کثرت داده نمودند
از دست که از او عامه تملق
می نامند
تا عبوره از در اسباب است که در
آن آب از دریا بنویسند
مانند قواره در معجم

در میان آن قبه ساخته که تدایر ههند سانه و تعقیقات حکیمان آب در اعلی قبه صعود نموده و
از آن در میان قبه یابان شده بطوریکه گو با قبه در سنجی می بود و با وجود آن مامون در وسط
آن نشسته و از لایش فرسخ آب بر وجود آن مامون و اگر خواستی شرح در آن می افروخت روز
در آنجا مامون بحال فرحت اسوده نشسته بود که این شعر را از قیامی شنود که میگفت شعر
از بنی بنی الخالدین انما بقائک فیها لوعلمت قلیل لقد کان فی ظل الاراک کفایت من کل یوم غیره خیل
معنی اینیکه - شاه بنای قصر مشید هر گئی گردانی انکه است بقایت در آن قلیل - در سایه
اراک قامت کفایت است آرا که میرسد همه دم بانک الرحیل - بعد از آن بدت
اندک زمان حیات مامون در سنه چهار صد و سی و پنج انجام یافته بعد از آن نواده
اون کجی قادر باشد وانی گردید ما اینیکه ولایت از نزد آن گرفته شد و تیز بلینیه توسط
طایفه یان تعلق گرفته تا زمانیکه کشته شد چنانچه سابقا گفته شد و در ولایت طلیطله
بمع و بوستانهای فراوان و جوهای آب روان و ریاض جان و میوه های
خوب و عذایق الطعمه لایوان و نیز ایوان کلانی که گویند اسب دوانی در آن می شد
طلیطله بوده از برای ولاد ذی النون طوک طلیطله دولت بسیار بوده که در غرور
کی آسایش بحال رسیده تا آنکه طایفه مسمی با ذفونش در گرفتن سلطنت آن طمع گاه
شده باین طور که قادر بجهی مشغول حق و فخر و نافرمانی و شوخی و بی باکی و لهو و لعب اکثر
افرنج و مصافحت غیر مشرع و عشان مشغول و گرفتار شده تا آنیکه از لهو و لعب
متند شده دست قدا به مال رعیت در آنه نمود و درین پل پست شینا فستینا مردان
افرنج مملکت او را تصرف خود آورده تا آنیکه طلیطله را نیز گرفته مملکت او را تصرف نمود
و در وقت اراده گرفتن آن مالک از ذفونش بالشکری خود در آنولا رفته اند که آنیکه
و در ولایات آنجا را در حیطه ملک خود در آورده و دایره سلطنت او را تک می نمود و آنهم
تدایر از ذفونش در مدت هفت سال بوده چون کار برای انولاد شوار و حصار بر
ایشان تیره و تار گردید مسلمانها رضایقتنا داده از حصار فرود آمده اکثر آنها اسیر
مقتول و غارت گردید اما کج دیارشان تاراج و تباه شد و ابن بسام واقعه بطرنه را
ذکر کرده که ما پیش ذکر نمودیم و بیان نمود آنچه رسیده بود برای مسلمانان در نزد گرفتن
آن و همچین بر اهل طلیطله جاری شد زیرا که دشمن را خداوند خاد و بی اعتبار نماید
مسلمانها غالب گردید و جماعات مسلمانان را بقتل رسانید و از حله اموال غارت
ده افرنج در زمان قهر و غلبه بر اهل آنولا هزار جامه و پهای فاخره سرخ رنگ بوده
آراستیا ذی قیمت و در سنه چهار صد و هفتاد و هشت طایفه طلیطله را گرفتند و قتل

باین
حقیقتا نواده سمرقانت
چون بودند آرد در آن قلیل
بنس و بگوشی کشته
کونک ندای الرحیل آن

و دیگر مسلمانان آن ولار اولاً امان دادند چون طایفه آن ولار مالک شد رویه عدل
 جاری کرد و بقیه اهل آنجا صورت عدل را از آنها مشاهده نموده مردمان فرومایه بصراحت
 مایل و خورسند شدند و برای پادشاه ایشان گفتند که چنانچه ملوک سابقه این ولار تاج
 خنر وی بسر بود ترا نیز باید تاج ملوکانه بسر باشد در جواب گفت تاج بسه نمودن موی تو
 گرفتن قرطبه ایشان است و بجهت این مدعا تا قوسی مقرر نمود و تدارک استعداد ملک
 قرطبه را کرد و از جمله چیزهایی که دلالت بر بزرگی طلیطله و استحکام حصار آن می نماید این
 است که چون مسلمانها طلب واپس گرفتن ولایات متصرفه اعدا را نمودند از گرفتن طلیطله چنان
 شدند که در تصرف دشمن تا آخر مدت باقی ماند چون مسلمانها در اول کار اندلس رخ
 نمودند حضرت خیر الانصارین جل سلطانة در دلهای رضاری ترس و بیم انداخت تا خود
 رضاری از آن دیار فرار نموده بعضی که احدی از رضاری در اول واقع که در مابین آنها و
 مسلمانها واقع شده در انوال باقی مانده طلیطله را تخلیه نمودند که مسلمانها طلیطله را از مردمان
 رضاری باطلیه فارغ یافتند و نیز مانده و خان حضرت سلیمان علی نپسنا و علییه صلوا
 و السلام را یافتند و بعضی گفته که آن مایه حضرت سلیمان علییه الصلوا و السلام بنوده
 بلکه از ملوک خودشان بوده که نهایت شادمانی مینمودند در ساخت آن که باب طلا
 رنگ شده و یکواهر شاهوار و مروارید آبدار و یاقوت و زمرد پیشتر محلل و مرصع بوده که مثل
 آن دیده نشده بود که سه صد و شصت و پنج پایی های آن از جنس خود مانده بوده و طارق بن زیا
 خراج اندلس مانده موصوفه در گرفته و بطریق هدیه و تحفه در نزد ولید بن عبدالملک برده
 ذکر آنچه بعد از غلبه دشمن دشمن بر طلیطله در مابین ایشان و معتد بن عباد صاحب قرطبه
 در سابق گذارش یافته که ابن عباد بزرگترین ملوک الطوائف بوده بدلیل اینکه با بسیاری
 ملوک الطوائف مقاتله نموده و اکثر مالک ایشان را در حیطه تصرف خود در آورده مثل قرطبه و
 واشطیلیه و بطیلوس و شمش و قرمونه و رنده و غیرهم و باقی ملوک الطوائف از نزد آن ترسان
 و لرزان بوده پیوسته التماس رضامندی او را مینمودند و چون ابن عباد قوت و شوکت
 از فوئش طایفه را مشاهده نمود بطریق نفاق برای او هدیه میفرستاد و فروشی میکرد و بزرگ
 خود مقرر نهاد که همه ساله برای او تادیب نماید و در زمانیکه از فوئش طلیطله را مالک
 شد معتد مقرر معناد خود را که همه ساله برای او فوئش میداد از فوئش هدیه او را قبول
 کرده شخصی در نزد ابن عباد فرستاد تا اینکه شوکت و عظمت آن تترسانند و عهد
 آمدن او را بقرطبه بطریق خنر و غلبه نمود که قرطبه را فتح می نمایم مگر اینکه حصارها
 محکم و استواری که من راده آنرا دارم بر اسکی من و اگر گذار شود و معااهده

مسلمانان باقی ماند و به همراه فرستاده از فونش در نزد معتد جامعی از نصاری متابعان از فونش
بود که عده آنها تقریباً پنجاه سوار می شد و چون در نزد معتد رسیدند معتد موصوف
رسول مذکور را به شهبانی در نزد خود سوار و آورده جای داد و باقی سواران را
مستغرق با و طاق و منازل لشکری خود تقسیم نمود و لشکری خود را حکم داد تا اینکه سوار
های نصاری که به همراه رسول از فونش آمده بودند همه را بقتل رسانند و در روز
مذکور را معتد در نزد خود چنان طپاچه و مشت بر فقای او زد که هر دو چشم او را
سه ش برآمد و سه نفر از همان نصاری در نزد از فونش سلامت و ایمن رفتند و این قصه را برای
خبر دادند از فونش چون ازین مضمون واقف شد تخریب لشکری که بجانب قرطبه سخته محاصره آن
بود خود او و این بطلیطله آمد تا در تخریب و آلات حصار و لشکری پیروزاید و چون جنس را به تمام
معتد رسید بجهت تدبیر مدافعه این کار بجانب اسیب لته روان گردید و مشایخ و علمای
قرطبه این مضمون را شنیدند و تحقیق این ماجرا را نمودند و از قوه افزون
ضعف مسلمانها واقف گردیدند و کوا ایمن حال و گذارش احوال بلوک
ملل نموده دیدند که همه شان در لذات نفسانی و شهوات حیوانی مستغرق و فرورفته
و همیشه با یکدیگر خود را مقاتله و از افرنج در این باب استعانت می نمایند علمای موصوف
بجهت مشاوره و معالجه این کار اجتماع نمودند بعضی گفتند که مردمان افرنج در بلاد اندلس غالب
و اکثر مواضع را متصرف شده اند و اگر این کار بقسمی که می کنیم برقرار ماند البته نصراست خواهد
می نماید چنانچه بود و قوت شوکت آنها روز افزون میگردد بعد از آن علماء موصوف در نزد قاضی
القضات که در نزدشان لقب بقاضی الجماعه و مسی بقاضی عبداله بن محمد بن دیم بود رفتند
برای او گفتند که چرا به حال صفار مسلمانها نظر نمیکنی که بخاری فتاده برای طاعنیه خبر میدهند بعد از آن
که دایما از نزد طاعنیه خبر میگیرند و مایلین مصلحتی ندیم که در نزد تو عرض می نمایم قاضی موصوف
پرسید که آن مصلحت چیست گفتند که مردمان افریقیه خط میفرستیم که اگر بر ولایت میان حاضر شوند ما
اموال خود را با ایشان صرف نماییم و معیت آنها جهاد فی سبیل الله برون می شویم قاضی موصوف
جواب داد و مدح گفت که عرب افریقیه اگر بیدار بایان بیایند بلاد ما را خراب میکنند و در اطراف میکنند
تا افرنج با ما محاربه میکنند و اموال ما را بربودند و ما را بربودند و اطمینان بخرج و اندامی شوند و در احوال
قوت افرنج بر مایان افزون میگردد و آنچه فکر و رای است این است که
اشخاصی که تبعه و وابسته یوسف بن تاشفین پادشاه مراکش بایان نزدیک تر اند
همه مردمان عرب افریقیه و یوسف بن تاشفین پادشاه هیست که وی را ملک
قوت است در مراکش و فارس و اطراف آن عیلامی مدح رای قاضی

موصوف

و کراچی بود از مخالف شدن دشمنان
طلحه و زید

موصوف را پسندیدند و قاضی مذکور در نزد معتد بن عبید رفت آنچه علماء برای او گفته و از
نزد او شنوده بودند در نزد معتد عرض نموده معتد نخستین کرد و برای قاضی مذکور گفت که
تو بامر رسالت مقرر می که در نزد یوسف بن تاشغین بروی قاضی از این امر ابا و امتناع
نمود تا نفس خج در ادرت است اگر برو واقع شود و بری سازد معتد قاضی را پذیرفته در
نزد قاضی معذرت الحما و زیاد نمود تا قاضی را رضامند فرموده عازم رفتن گردید و زود آ
که بیان آن در ما بعد کرده شود قاضی ابرفتن بگذارید پیش از رفتن قاضی ذکر نمایم آن
چیز را نیکه تعلق بدولت یوسف بن تاشغین پادشاه مراکش داشته باشد و چگونه
ابتداء حکومت آن و سبب ترقی دولت و زمان رسیدن آن بحال قوت و محکم
مشهوری دولت از ابد دولت مرابطن و ملتین که پیوسته خاک بوسی می نمودند و آنها
چند قبیل بودند مشهورترین قبایل قبیله ملتونه بود و یوسف بن تاشغین تیرازان جمله
بوده و دیگر قبیله جداله و لظنه در اشتهای نسب ایشان اختلاف بسیار شده و محتار
ایشانست که منسوب بحمیر میشوند و بنا بگفته ابن اثیر از عرب می باشند و اول حرکت آنها
از ولایت یمن بسوی ولایت شام زمان فتوحات شام در وقت خلافت حضرت ابی بکر
صدیق رضی الله تعالی عنه بوده و از شام بولایت مصر اشغال نمودند بعد از آن بحیثیت موسی
ابن نصیر داخل مغرب شدند و بعد از آن مضاجبت طارق بن زیاد فاتح اندلس توجه نمودند و بعد از آن
پسندیده داخل سپاهان صحرا شده در اینجا وطن گرفتند و بعد پراکنده شدند و از ایشان
قبایل بسیار گردید و محتار این خلدون بر آنست که ایشان از عرب نیستند بلکه ابر
می باشند و نسب آنها بیافت بن نوح علی بنیا و علیه الصلواة و السلام غتبی میشود چون در
صحرا و بیابان پراکنده و متوحش شدند از احکام اسلامیت بجز از کلمه شهادتین و نماز و
دیگری نمی آشنید در سال چهار صد و چهل و هشت کیشخص از قبایل مذکوره بزیارت حج
بیت الله الحرام زاد الله تعالی تشریفاً و تقیماً مشرف شد بعد از مراجعت از حج عبدالمعین
بس کز ولی را که شخص عالم فاضل و فقیه متدین کل بود به راه خود آورد و مقصد اصلی مطلب کل آن
از آوردن آن عالم فاضل آن نبود که تعلیم شریع و احکام دین سپین را بقبایل و عشایر آن بنماید
و بعد از رسیدن عالم موصوف اعزاز و اکرام بلا نهایت به عالم مدوح نمودند و عالم معظم التعمیر
شرایع و احکام را بحال فصاحت و بلاغت با آنها نموده تا اینکه بو بکر بن عمر را بر خود با امیر مقرر نمود
که از ملتونه رئیس تئوینان دو با اهل بغی فساد که نزد ایشان شرع بمقتل نمودند و کار آنها توی شوکت
مستوی گردید بعد از آن بجانب سوس اقصی و آن گردید که او آنها را میگرداند تا اینکه کارزار و مقاتله در
شان واقع گردید و اهل سوس را مطیع و منقاد خود نمودند بعد با اهل سلجاسه مقاتله کردند و آنها را نیز

مجلس خاتمه

در تحت تصرف خود را آوردند بعد از آن ابو بکر بن عمر که امیرشان بود و برادر زاده خود بلال بن رباح
 بن عمر را خلیفه خود کرده و وفات نمود بعد در سنه چهار صد و شصت و دو و ابابکر مذکور نیز وفات کرد
 و طوایف شان اجتماع نموده سپه عمر آن یوسف بن تاشغین را بر خود امیر مقرر کردند و او را لقب
 به امیر المسلمین نمودند جماعت شان بسیار گردید و کارشان قوت یافت یوسف موصوف بقول
 و فهم در ایت معروف و مشهور در صلاح حسن تدبیر موصوف بود تا اینکه علوشان سلطنت نمود
 امر آنها ظاهر شده مقدم مواضع شهر مراکش را نمودند که سرزمین نرم و هموار بی عمارت انار
 بوده یوسف موصوف خطا عمارت بنای شهر مراکش را کشید و با قبایل مهاجر در آنجا
 فرود آمده و شهر شهرهای مغرب را در حیطه تملک تصرف نمود و طوکانه خود داخل نمود
 اینکه قوت و حمت او چنانچه در تاریخ مسطور و مذکور است شیایع و مشهور گردید و میان این کلام
 ملائت میکرد شروع بقصد نایم چون اهل اندلس بیه مزاجات کفار نازل شد مقدم نمود و قاضی
 بن محمد بن ادیم که قاضی قرطبه و لقب بقاضی الجماعه بود با مکتوب که از معتدین عباد
 قاضی ماضی بود در نزد یوسف موصوف استنادند قاضی موصوف تبلیغ رسالت جمعی
 و کواشف ترس و بیم که از طرف اذفونش در میان مسلمانان واقع شده بود بیان نمود و امیر
 وقت شهر شسته بود پس در حال امیر مدوح حکم بر رفتن عساکر بسیار و لشکر پیشار بجانب اندلس نمود
 آدم در عقب بقیه عساکر از مراکش نیز فرستاد و عساکر مذکوره بجانب اوروان گردید بعضی
 دیگر می آمدند چون لشکری در نزد او کامل مجتمع گردیدند از دریا عبور نموده روان شدند تا اینکه
 شپیل در نزد معتدین عباد جمع شدند و این غزوه مشهور غزوه دلاوة گردید.

ذکر غزوه دلاوة

چون یوسف بن تاشغین همراه معتدین عباد ولایت اشپیله کجای مجتمع گردید دید که معتدین
 نیز عساکر خود را جمع آوری نموده و در میان لشکری او از مردمان ولایت قرطبه بسیار بوده و همراه شان
 از ایلیاری و باقی بلاد اندلس قری بسیار و خلق پیشار بود و بعد از اجتماع این دو فریقین طینین
 شان به اذفونش طاعینه رسید اذفونش مذکور نیز لشکری خود را جمع آوری نموده و از طریق
 شد و مکتوبی بر زبان عربی به امیر المسلمین یوسف بن تاشغین نوشت مکتوب بعضی از گمراهان که
 خود را با اسلامیت منسوب میساختند احوال غلیظه را با صفت کثرت عدد و اعلی طاعینه
 در مبالغه مذمه تجاوز کرده تخریر نموده بودند این تاشغین چون مکتوب او را ملاحظه فرمود
 خود را امر نموده که جواب نامه اذفونش را تخریر نماید و آن جواب طبعی تخریر نمود چون امیر المسلمین یوسف
 جواب را خواند گفت که این نوشته تو طویل است ای شیخ نوشته اذفونش را نزد من حاضر در چون
 را حاضر نمود امیر المسلمین در پشت کاغذ اذفونش را هم شکین رستم خود کوتاه و خلص نوشت

ذکر غزوه دلاوة
 شهر ای سرب ۱۲
 در ایست در اندلس
 و سرب ۱۲

اینکه زود باشد که جواب خود را به بینی نه اینکه بخوانی در وقتی که کاقد با ز فونش رسید و
 خواننده نوشته آن ارزان گردید و دانست اینکه مبتلا شده بشخصی که صاحب خرم و استوار -
 و فراهم آورنده کار خود است از فونش در استعداد و قوای عساکر خود افزود و سه صد هزار شکر
 متیا نموده که از آن جمله چهل هزار نفر زره پوش بوده و بکمال استعداد مستعد قال بودند و از فونش
 خوابی دید که بر سیل سوار است و در پیش روی آن طبل خور می گذاشته و آن طبل را میگوید این خواب را بر
 قیسین یعنی علماء خود بیان نموده همه شان از تعبیر این خواب عاجز و حیران ماندند از فونش لا علاج شد
 یکی از علماء مسلمین را حاضر آورده خواب خود را بخدمت آنجانب عرضه نمود عالم موصوف از تعبیر خواب ادعائی
 خواست از فونش معاف نکرد عالم مدوح از زرد از فونش طلب ایان نمود از فونش ایان داد برای از فونش گفت که
 تعبیر این خواب تو از کتاب الهی جل سلطان نمود میشود که فرمود **الْمَرْكُفُ فَعَلَّ تَرْكُ مَا أَحْبَبَ بِالْفِيلِ إِلَى آخِرِ**
السُّورَةِ الْمَبَارَكَةِ فِي زَجْرٍ وَأَنْدَرُ كُلِّ مَقْدَمٍ خُودٍ فَرَمُودُ جَلِّ حَلَالَةٍ فَإِذَا قَرَأَ فِي التَّائِقِ مَرَقَاتِكَ يَوْمَ مَشِيءٍ تَوَعَّيْتُ
عَلَى الْكَافِرِينَ عَيْتِي كَيْسِي و بعد از خواندن این آیات عنایت عالم معظّم الیه برای از فونش گفت که از این تعبیری
 نظیر **كَيْسِي** و **تَوَعَّيْتُ** و **كَيْسِي** میخواند فونش برای عالم معبر گفت که آله محمد صلی الله علیه و سلم که صاحب کتاب شما
 میباشد این لشکر الفاعل نمود و این لشکر حسن دانس و ملائکه سماوی مقاتله نماید بعد موصوف از زرد از فونش بازگردد
 برای بعضی مسلمانها گفت که از فونش بالشکر خود بپلاک شد و بعد از آن عالم موصوف این حدیث شریف حضرت رسالت
 پناهی علیه علی آله و صحابه من الصلوات افضلها و من التحیات اعملها را خواند که **ثَلَاثٌ مَهْلَكَتُ شَيْخَ مَطَاعٍ وَ**
هُوَ يَسْبُحُ وَيُحْمَدُ رَبَّهُ بِفِيهِ یعنی هر چیز از جمله مهلکات شخص میباشد که یکی نخل اطاعت کرده شده و
 یکی آرزو و هوای متابعت کرده شده یکی عجب و خود بینی نمودن شخص بنفس خود و چون این هر سه با ز فونش موجود
 است پس البته نشانه الهی بالشکری خود بپلاک میشود بعد از فونش جمیع اهل بلاد دور و نزدیک بلاد خود را
 آواز نموده جمیع زاهدان عالمان کلان شوندگان چپسای خود را بالا کرده انجیلیهای خود را پراکنده نموده
 بسیاری لشکری و قوت استعداد خود را مفرد گردیده فتح و نصرت را برای خود یقین کردند و ندانستند که گام
 توسن فتح و نصرت مضمون هدایت مشحون **وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ** بکف کفایت و قبضه درایت
 خیر الدامین جل و علا سلطان میباشد و نیکوختی عاقبت از برای مسلمانان بر سر کار است بعد از آن امیر
 المسلمین و معتدین عباد بالشکری خود و لشکری ملوک الطوائف روان گردیده تا بسرزین که از جمله بلاد
 شان و مسمی بر ذلالت بود رسیدند و از فونش بالشکری خود آمده و بموضعی که در میان راه بود مسلمانان
 برزده سیل راه بود فرود آمدند در لیس از ملوک الطوائف کسی باقی نماند که بجای نماند مسلمانها سلطنت ملوک در حال خود کرده باشد
 با وجود این عدد ایشان سادی تعداد لشکری دشمن نگردید در حال برای امیر المسلمین گفته شد که ممکن است که این
 عباد و بدل بضحیت و نفس خود را در نزد تو نماید و امیر المسلمین چون این مضمون را شنید این عباد
 را امر نمود که در مقدمه بجیش باشند این عباد امرک العالی مطاع را گفته بچندان

نمود و از فونش خمیه ها می دراید اسب کوه زرد و معتد در دامن کوه مقابل آن منور آمده بموضع که
 یکدیگر خود را عسکر متقابلین می دیدند و امیر المسلمین در عقب کوه منور نگاه معتد فرود آمد از فونش
 بجهت تعیین مقاتله آدم فرستاد و گفت روز دوشنبه معتد بانقری خود مضطرب شده سخن باقرین را بلیغ از فونش
 بطریق غدیر در شب جمعه وقت سحر سوار شده و لشکر او بشکری معتد در وقت صبح وقت رسیدند
 گمان از فونش این رسید که جمیع عساکر اسلام همین خمیه ها می باشند و بس مقاتله در پس شان واقع شده
 مسلمانها پای صبر را بدامن دانگی بچید ما از فونش بالشکری خود مسلمانها را از چهار طرف احاطه نمود
 کارزار سخت آتش مقاتله شعله و در گردیده کار بر اصحاب ابن عباس در شوار شد و ابن عباس بوجود خود
 خود چنان مجاهده نمود که مثل آن دیده نشده بود و وجود آنرا جراحات بسیار رسید و بر سر و پیشانی
 او ضربتی واقع شد که جراحت آن تا گوش چشم آن رسید و نیز دست راست او مجروح شد و یکی
 از دو طرف او نیزه زدند و سه راس اسبی زمان سواری او پیشتند که هر اسب که هلاک میشد دیگر اسبی
 سوار میکردید و بجزض ای گگ شناور نمی می نمود و بچپ و راست شمشیر میزد و ابن
 عباس در نزد امیر المسلمین آدم فرستاد و بفتح و نصرت او را براگخته تیز نمود و درین
 میان که مشغول مقاتله بودند ناگاه امیر المسلمین بالشکری خود بعد از اینکه مسلمانها نزدیک
 بانهمام و شکست رسیدند بمجاونت دید مسلمانها رسید و قصد خمیه های افروخج و جای
 بود و باش از فونش را نموده داخل سنگرهای شان میشد و همه را سوختاند و غفلتاً همه را
 گرفت و کشت و طلبهای شادمانی نصرت را نواخته و بوق با آواز بر آورده به
 سخوی که زمین جنیدن گرفته از کوه با آفاق و اطراف آن جواب صدا با می
 شادمانی در رسید و در میان بعد از اینکه دانستند که امیر المسلمین در میان شان
 است بجلالت خود مراجعت نمودند و بر امیر المسلمین حمله آوردند و امیر المؤمنین
 ایشان را کوفتن گرفت و بر کفار حمله آورد و ایشان را از مواضع آن بیرون
 کرد و باز کفار بر امیر المسلمین حمله نموده از مواضع شان حرکت دادند تا اینکه
 چند مرتبه بطرفین شکست و ضعف واقع گردید تا اینکه انقلاب لشکری امیر المسلمین
 را بختم آورده چهار هزار کس از مسلمانها از اسپهای خود پیاده شده با سپه
 بی دیرانه و شمشیر با شجاعت نشان و نیزه مردانه داخل جمعیت دشمن شدند
 و بسوار پیاده شان شروع بزدن کردند تا اینکه بران اسپها چنان نیزه میزدند که
 که از پهلو او بیرون می شد و اهلی اندلس قطعاً اشتر را ندیده و نمیشناختند زیرا که در بلاد
 شان اشتر نبوده و بهراه امیر المسلمین شترهای بسیار بود که اسباب فتح و نصرت شان گردید
 زیرا که اسپهای کفار از اشتران هم ترس از آوازهای آنها برشته ترس باغی میشد تا اینکه حمل و حامل خود را را

بهر سو برده و زمین انداخته بسیاری تلف و هلاک شدند و دیگر منافع اشتران آن بود که در وقت
 نزد آمدن عسکر را اگر دیگر فتنه در وقت محاربه آوازهای سخت میکشیدند و بعد طایفه از لشکر امیر
 المسلمین در موضع مقاتله آمده آنها را ملاقات نموده شمشیر در میان کشیدند تا اینکه کفار فرار را
 برقرار اختیار نمودند و حضرت خیر الناصر بن جل سلطان فخر و نصرت را با مسلمانان حطا نموده و سکینه
 را بر قلوبشان نازل کرد و کفار رو به شکست آوردند و مسلمانان شمشیرهای خود آنها را از هر طرف فرا
 گرفتند مسلمانان شجاعت نشان و شیردلان تهور بنیان بر کفار فجاریه حمله آوردند که از سم اسپاه
 شان زمین چنبدن گرفت و روز روشن از گرد و غبار تیره و تاریک دیده سپاه در یابایی خون
 شاد و غزوات مسلمان این جمله دلیرانه خود بهره ور گردیدند کفار فجاریه شکست خورده روی برگز
 و فرار آوردند و در زانوی ذفوش تیره رسید که اثر آن باقی بوده با نفری اندک از میدان محاربه
 گریخت و اگر کفار گشته و تلف گردیدند میدان مقاتله با وجود اینکه موضع طان سکران و درشت
 و وسیع بی پایان بود بقدر موضع یکدم از مرده و خونهای روان حالی نبود و سرهای کفار را بمقدار
 پشته جمع نموده بنهایت افشاج سوختانند و گفته شده که از جمله سه صد هزار لشکری از فرسخ کفار
 سجز از صد سوار که آنها هم روی فرار آوردند دیگر کسی زنده باقی نماند و مسلمانان شجاعت نشان
 جمیع اموال و اسلحه و دو اب کفار را غنیمت گرفتند و امیر المسلمین غنائم مذکوره را جمع نموده خود را
 بر سر کرده بمصرف خود از غنائم چیزی نرسانیدند بر ملوک اندلس تقسیم نمود و برای شان بیان
 حال خود را کرد که مقصد اعلی و مطلب اقصی من جهاد فی سبیل الله و اعلا کلمة الله میباشد و چهار
 روز معین جمع کردن غنائم کرد و این عباد با اشیایه واپس رفت و امیر المسلمین سجزیره خضراء
 رجوع نمود از سبته عبور نموده بمراکش رفت و از فوش چون بلاد خود رسید و از دلاوران و
 شجاعان اصحاب خود پرسید و ایشان را نیافت و سجز از نوحه و فریاد در بلاد خود چیزی نشنیدند و
 ناک شده از کمال غمناکی از اکل و شرب بازمانده از هم و اندوه هلاک گردیده فصد لامه تا ویرا
 نموده عازم دخول جهنم شدند و این واقعه در روز جمعه ده اول رمضان المبارک سنه چهار صد و
 بنقاد و نه بود و این غزوه از اعظم غزوات مسلمین و بزرگ ترین فتوحات شان می باشد

ذکر آن چیزیکه بعد از غزوه و فدا

چون امیر المسلمین یوسف بن تاشغین از غزوه و فدا فارغ گردید چند روزی بانگ
 اقامت گزین شد و چون اراده توجه مراکش را نموده لشکر عظیمی بجهت قصد غزای
 افرنج باندلس گذاشت و بیاری علماء اندلس از حور و
 ظلم ملوک خود که اندلس را تقسیم نموده در لدا است نفسانی

و شهوات شیطانی و انواع معاصی فرورفته بودند در نزد امیر المسلمین یوسف شکایت نمودند امیر المسلمین ملوک مذکور را موعظه و زجر و توبیح کرده از ظلم و جور و توغّل و غلبه آزار و شهوات منع نمود رجوع بمراکش کرد و ثانیاً برای امیر المسلمین خبر رسید که ملوک اندلس در جهاد با کفالت کمال و تقاعد بنمایند و مستغرق لذات و ظلم شان از سابق زیاده شد امیر المسلمین چون این احوال را شنید از علماء عراق استفتا نمود علماء موصوف معروفی و موافقی ملوک ظالم قواد دادند امیر المسلمین در سال چهارم و هشتاد در آن دیار عبور نموده ایشان را مغزول و براندلس غالب گردیده بعضی متملکین آنجا مقاتله نموده بعضی آنها را مقتول و بعضی را اسیر کرده بمراکش برده آنها را محبوس نمود تا در مجلس پلاک شدند و جمیع ممالک اندلس در حیطه تصرف امیر المسلمین و عمال او درآمده بدیگر ولایات مغرب اقصی متصرفه خود را مضاف نمود بالشکری خود باندلس غزوات بسیار نموده در سنه پنجم از دارالغزوات در شام فانی بدارالسرور عقیلی جاودانی شتافت چون حسرت امیر المسلمین بقدره الاقامه و الاذن امام غزالی قدس السره العیز رسید قصد دیدن او را نموده از عراق بشام شریف عازم گردید و چون در میان راه از وفات یوسف واقف گردید و پس مراجعت نمود و یوسف بن تاشفین برای نبی عباسیان خطبه میخواند و خویش تعلید و اطاعت شان را داشت زیرا که برای او گفته شده بود که اطاعت و تنفیذ احکام تو جایز نیست تا اینکه ولایت تو از خلیفه وقت نباشد بعد چند نفر رسولان خود را با هم ایازد زرد خلیفه فرستاد و طلب تعلید را نمود و مستطربان بن عباسی بن معتد با مراد بن قائم با مراد بن قادر با سعد بن اسحاق بن معتد با سعد بن یوسف موصوف نوشت و او را در اندلس و باقی ممالک زیر دست او مقرر داد و او را ملقب بامیر المسلمین و ناصر دین لقب نموده و بعد از وفات یوسف موصوف بپسر او علی بن یوسف بیعت نمود و یوسف موصوف شخص حلیم و بهشیار و صالح و عادل نامدار بود

إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

ذکر خروج افرنج بجانب اندلس بعد از وفات یوسف بن تاشفین

چون یوسف بن تاشفین وفات یافت طمع نصار ابر علیه نمودن اندلس زیاد شد و در سنه پنجم و پنجاه و هفت از طرف فرنگی برآمده و خویش ولایات متصرفه مسلمانان را از مملکت اندلس نمود لشکر جمع آوری کرده بیرون شدند علی بن یوسف بن تاشفین از مراکش بالشکری و جمعیت خود برآمده او را ملاقات نموده مقاتله سخت کردند و مسلمانها مطرف و منصور شدند و افرنج مغلوب گردیده کشته های بسیار و سبزی پشمار و غنایم بکیران از اموال که از قدسیان افرنج است مسلمانان ابل شدند بعد ازین بخت فاحش کفار ترسگارش شدند در سنه پنجم و چهارده این بود که از ملوک افرنج بود جماعت کثیری برآمده بجماعت امیر المسلمین علی بن یوسف موصوف را

رسیده بعد از آن در سیر به بلاد خود رجوع کرد و امیر المسلمین با مریدان خود محمد بن تومرت که ادعای هدایت
 می نمود مشغول شد و در اندلس قتلایا شایع گردید و امیر المسلمین تا شغنین نام پسر خود را
 بجهت جهاد کفار با بارت اندلس فرستاد و در این او و امیر و قایم بسیار بر پا شده
 که بر بعضی قایم بر این دو میر مظفر منصور شده و این دو میر بعد از مدت بیست روز
 زخم داندوه هلاک شد و از سخت ترین لوک افرنج بود بر مسلمانها و حضرت حافظ
 حقیقی مسلمانان از شر آن کافر فاجر وقایت و کفایت نمود و از جمله لوک افرنج از تو
 که ملک طلیطله را نموده باقی ماند در میان او و مسلمانها و قایم بسیار شد تا عقد مصالحه بسیار
 منعقد نمودند.

ذکر قیام محمد بن تومرت که ادعای هدایت نمود که هدی منتظر میباش

بنام که این قضیه را کیفیت و کلام طولی میباش که در کتب تواریخ مذکور است و خلاصه آن
 است که محمد بن تومرت مردی بود از جیل سوس و ادعای هدایت نمود که من شریف و سید حسینی
 باشم و تحصیل علوم را بولایات مغرب زمین و از آنجا به مشرق و عراق رفتم و با بسیاری
 علمای اجماع نموده و از نزد هر کدام چیزی اخذ کرده و گفته شده که یکی از علماء حضرت امام غزالی
 علیه الرحمه بوده و بعضی گفته که بخدمت امام غزالی علیه الرحمه نرسیده و خوابها بسیار می دید
 و در آن اقیام امر امامت مینمود بعضی از خوابها او این بود که آب باران در او می
 شامید و بعلم راجع نجوم نیز دست رسی و دانستگی داشته و خیال نمود که من هدی منتظر
 باشم و این خیال را در اول امر خود پنهان داشت اظهار کار خود را در نماز و روزه
 بسیار و عبادات فراوان مینمود و سجاده با درشت و چرکین بسیری برد و تبه شروع با
 معرفت دینی منکر نمود و جماعتی بجهت تعلم علوم او را میداشتند و بمحضیت و اجماع نیک
 بودند از عظم تابعان محمد بن تومرت و بزرگ ترشان عبد المؤمن پسر علی کوفی
 و ابو حفص عمر بن یحیی هنتانی بود و محمد بن ابوالنشریسی که هر نوع علم عالم بودی امر
 بود که علم خود را پوشیده خود انگ بگرداند و بخدمت شیخ قائم باشد و ویر گفت علم های
 او پوشیده داشته باش تا محتاج به بیرون کردن علم تو شوم در وقتیکه بیرون کردن علوم
 مثل معجزه و دلیل گردد با تمام مقصد بایان حکم دی قبول نموده خود را میان مردمان گنگ
 بگرداند چنانچه لعاب دهن با وی بروی سینه وی جاری بود و بیخ منبلیفت گزیده
 در وقت خلوت - بعد به مرکش دخل گردیدند عیالها دیدند بر قاطر با سوار و در
 آن ظاهر و هویدا بود و عادت آنها در همان شهر همین بود این کارشان است - انکار
 کردند و بعضی قاطر بار از دند تا از بالای دی یکزنی افتاد دیدند خواهر امیر مسلمانان بودند

این امر را با امیر مسلمانان بردند و امیر را خبر دادند که همین شخص در تغییر دولت کلام می نماید و بی باک
 با تعلقات وی حاضر نمودند. نزد امیر مسلمانان جماعت علما حاضر گردیدند میان علما و امیر
 ابن تومرت - مجادله های بسیار واقع گردید - ابن تومرت - بالای شان دلیل و حجت
 قائم گردانید بانقیسم که بسیاری کارهای بد در میان شان موجود میباشد و آن کارها
 بد نمیدهند و امیر مسلمانان را نیز موعظه بسیار نمود تا اینکه امیر را بگریان آورد ملک
 بن وهیب که عالمی صالح بود و با امیر مجالسه بسیار نمود بلکه یکی از وزیرهای وی بود
 با امیر گفت در رأی من نصیحت و خیر خواهی هست اگر قبول نمائی عاقبت آن خیر خواهد
 بود پادشاه اندر امیر مسلمانان فرمود چه نصیحت است بگویی تا لگ گفت من ازین مرد ترس
 میباشم و می بینم که این مرد اراده امر معروف و نهی منکر ندارد و اراده فتنه انگیزی
 دارد و خیال دارد که بر بعضی طرف غلبه نماید این شخص اکبشده و خون این شخص را
 از من بگیرید و اگر نمی کشید حسین داعی نمائید بعضی حاضرین مجلس امیر گفتند بسیار
 قبیح است که امیر به موعظه این مرد گریه نماید و بهین مجلس باز بادی بدی کند
 و امیر با بزرگی ملکیت خود از وی اظهار خوف نماید و امیر فقیر مدجوع خود نمی توانم
 چون پادشاه این سخن شنید و پراغرت پادشاهی فرا گرفته امر فقیر را خواست دست
 و از آن صرف نظر کرد و از وی عاخواسته آن را رخصت نمود چون از نزد پادشاه
 بیرون گردید به رفیقان خود گفت به مرگش استاده نمی توانیم با وجود مالک بن وهیب
 به اغماز رفتند بعد رفتند بطرف کوه بنمسل و آن کوه عظیمی بود که قبایل بسیار
 در آنجا بودند و بسیار مزروع و میوه های بسیار در آنجا بود تا به شهر سوس متصل
 گردیدند و اینوقت سه شنبه پنجصد و چهارده بود خلق بسیاری بر آن جمع گردیدند
 و آوازه وی اطرف را فرا گرفت و این شخص به موعظه کردن شروع نموده نمودند بسیار
 بسیار و شرایع اسلام و تغییرت احکام اسلامی احدی ظلم و فساد را بدیشان
 ننمود و میگفت طاعت دولت های اسلامی هیچکدام واجب نیست چرا که آنها را باطل
 میباشد بلکه واجب است که بدینها مقابله شود و این قاعده مانع شوند قبیله
 بسیار متابعت وی کردند وی تابعان خود را موعود بنام نمود و بدیشان گفت
 که پیغمبری هم علیه سلم بشارت داده اند که مهدی پیدا میگردد و زمین را از عدل
 جلومی نماید و جایرون شدن مهدی مغرب قصبی میباشد نظر از جای برخواست که یکی
 از ایشان عبد المؤمن بود و گفتند که همین بشارت پیغمبری هم علیه سلم در تو موجود است
 و تو مهدی میباشد و بادی بیعت کردند خبر این شخص با امیر مسلمانان رسید لشکری ساختند

اغماز
 بهر از زمین مغرب
 قبائل که بائینند
 بنمسل که بادی بفرمانی

نموده با بعضی اصحاب خود بسری روانه نمود و مهدی صاحب خود را بصفتی عدده داد لشکر
 امیر مسلمانان ملاتی گردیده لشکر شکست دادند و کالاهای شان را فرا گرفتند گمان مردمان
 در صدق مهدی قوی گردید و فوجها قبیله های گردید و شرعا و غیرا بطرف بی روی
 آوردند و با وی بیعت کردند و برای شان کتابی توحید تصنیف کرد و طریق ادب
 بعضی با بعضی ایشان مقرر نمود و میگفت بر جامه ها کوفته کم قیمت اقتضای زمانند و در
 زاهد و بی رغبت باشد و قوت آن شخص در هر روز یکبار و قدری زیت و روغن بود
 و مردمان را بر مقتله دشمنان تحریص نمود و اینکه شراریا از بین خود بیرون گردید
 و جوانان و صاحبان آبرو را بطرف خود مایل میکردند و لکن صاحبان عقول انالی مومنان
 از طرف وی منع میکردند و از متابعت وی مردمان را می ترسانیدند و از قهر و سلطت
 پادشاه نیز چون بدین علم آوردند ترسیدند که تابعان وی بجز وی نمانند و ویرانه پاشی
 تسلیم نمانند از هر طرف سوال نموده تجسس میکرد از اشخاصیکه اولاد و قبیله های خود را
 نمیکند از آنکه متابعت وی کنند نامهای شان را در جریده آنها نوشته نزد خود نگاه
 میداشت و بچکس با این خبر نبود مگر عبدالله الوشتری گنگ که خدمت وی نمود و کارها
 وی را مرتب میکرد که پیشتر ذکر نمودیم که وی امر کرده بود که علم و معلومات خود را پنهان
 دارد و خود را بی عقل و ابله و گنگ ظاهر نماید تا وقت فرصت - در بی وقت بر آفت که الحاکم
 وقت ظاهر کردن معلومات است و وی را امر نمود که آنچه پنهان میداشتی الحاکم بفعل نماید
 بعد مهدی بگردی جهت اداناز صبح بیرون گردیده در جانب محراب شخصی دیدنیکو لباس
 طیب را رایحه خود را ناشناس ظاهر ساخته پرسید این شخص کسیت شخص گفت من الو
 نشری میباشم مهدی گفت قصه و حال تو چیست شخص گفت من گنگ بودم و هیچ سخن
 گفتن نمی توانستم درین شب فرشته از آسمان نزد من آمده قلب مرا شست و فرغان
 بمن تعلیم داد و کتاب موطا و غیره علمها - و احادیث امین تعلیم نمود مهدی بگفت
 مردمان بگریه افتاد گفت ما ترا از مالش نمیایم علم خود را به فعل بیادرت تا بدینم شخص گوی
 شروع نموده بقراءت خوب قرآن خوانده از هر موضعی که می پرسیدند میخواند
 و همچنین کتاب موطا و غیره کتابها فقه و اصول و باقی علمها را امتحان کردند مردمان
 بسیار تعجب نمودند و این شخص را تعظیم بسیار بجا آوردند - بعد بر آمد مردمان گفت که
 خداوند برای من نوری عطا کرده است که بدان اهل جنت فرار را می شناسم و شما را
 امر میایم که اهل نار را بکشید و اهل جنت را بکشید و خدا تعالی فرشتگان نازل
 کرده است در جاه که در فلان موضع میباشد که گواهی بصدق مراستی من میدهند

در همان چاه سه نفر وضع کرده بود که شهادت بصدق وی بدهند بعد همدی مردمان
 بادی افتت و تا بچاه رسیده در راه گریه می نمودند و در سر چاه همدی دور کعبت نماز
 خواند و بعد از نماز گفت ای فرشته های خداوند عبدالمهدی الوششیری چنین چنان
 میگوید مردی که در چاه بودند گفتند راست میگوید چون این سخن از میان چاه گفته
 گردید همدی گفت شک منیت که همین چاه پاک مقدس است که فرشتگان درین
 چاه فرود آمده اند مصلحت چنان می بینم که این چاه پر شود تا نجاست و چیز ناروایی
 درین نیفتد و این سخن را گفت تا مردی چاه ظاهر نکرد و دست روی فاش نکرد و تدبیر
 امری که نموده بود فاسد و تباه نشود بعد در چاه سنگ هاگ انداخته چاه را پر نمودند
 و مردی را اهلک کردند بعد نمودن اهل بی بی جبل را که در نیموضع حاضر گردید حاضر شدند
 تا اینکه اهل جنت از اهل نایب متمدن گردیدند بعد الوششیری قصد می نمود بطرف شخصی که همدی
 از عاقبت آن بیم داشت و در جریده همدی نوشته بود الوششیری اطلاع داشت وی
 گفت این شخص از اهل نایب است کشته میگردد و بطرف جوان تا نورسیده و کسانیکه از وی
 بیم نبود قصد نموده میگفت که این شخص از اهل جنت است آن شخص ابر طرف بین
 خود نگاه میداشت همیشه مردمان را جمع مینمودند در روزهای متابع چنین فعل مینمودند
 تا اینکه تمام اشخاصیکه از آن تا بیم بود کشته گردید — این شیر در کتاب تاریخ
 سمرقند کامل خود گفته است که شصت و سه هزار کشته گان بنصناد هزار رسیدند و باقی
 ماندگان بر نیشها سے صادق و در اهل متفق در سخت طاعت وی بودند از آن زمان
 ساخته گی نمود و عبدالمؤمن بن علی را بر ایشان امیر مقرر نمود و لشکر را روانه نمود
 بمقابله مجاهدین اقوام امیر المسلمین علی بن یوسف بن تاشغین و مقاتله می نمودند
 مرگش در پی گردید و شرح این بطول می انجامد خلاصه اینکه تصرف می مستم گردید
 و به ترقی بود تا سنه بیست و چهار بعد همدی بمرض سخت مریض گردید و عبدالمؤمن
 که به همراه لشکرهای که با اهل سرکش مجار به مینمود وصیت نمود که خلیفه من است
 و مردمان را بمتابعت وی امر نمود و اینکه امر خود را تسلیم وی داشته مطیع و منقاد وی باشد
 بعد از آن وفات کرد چون عبدالمؤمن از مقابله باز گردید مردمان بوی بیعت کرده بقیاد نمودند
 دولت وی دولت موحدین نامیده میشد — ز بر احمدی چنانچه
 پیش گذشت موحدین نامیده بعد از آن عبدالمؤمن لشکرها را ساختگی نمود و نصرانی
 بنی تاشغین را بالکل محو و از ایل کرد و شهرها را فتح نمود و بسیاری از شهرهای مغرب
 مالک گردید و تمامی اینها در کتابها سے تواریخ مفصلاً مذکور است و بر عبدالمؤمن

حکمت بسیار عظیم در دیار مغرب و اندلس بهیجا گردید که با ولادوی میرش میرسید الی سنه
 ششصد و شصت و هشت تا آخر الامر مملکت را بنومرین از دست شان کشیدند
 و مدت دولت بنی عبدالمومن بهمهراهمدی شان صد و پنجاه و دو سال متدارفت
 در کتاب فتح الطیب گفته است که دولت بنی عبدالمومن از جمله بزرگترین دولتها
 اسلامی است و هر یک از پادشاهان دی خود را امیرالمومنین لقب می نهادند و رفتارشان
 در مملکت بسان قنار خلیفه ما بود بر سر بنبر ما بر آ محمد بن تومرت مهدی خود دعای نمودند
 و بسکه با اسم وی را میزدند و عبدالمومن در سنه پنجاه و هشت فات یافت
 و عمر وی شصت و هشت سال و مدت پادشاهی وی سی و سه سال بود بسیار شخصی عاقل
 و احتیاط کار خوب فکر حسن سیاست جواد طبیعت بود مگر بسیار بیباک و خونریز بود بر گناه
 خورد و آمدن از بزرگ می شمرد و مردمان را در تمام شهرهای خود با قامت نماز لازم داشت
 و هر که نماز را ترک می نمود میکشتند در مجلس وی دانا علما و اهل دین حاضر بودند از سخاوت
 وی منقول است که شاعری بدیع و تصیده آورده که بیت اول این بود
 ما هر عطفیه بین البیض و الاسل مثل الخلیفه عبدالمومن بن علی
 چون این بیت خواند اشاره نمود که بدین بیت اقتضای نماید یعنی بنجب سید در خشکه
 و جنگلی و دوست سخا مثل ابن علی و تصیده را تا ما بخواند و حکم نمود که هزار
 و نهار به شاعر دهند از مجلسان شخصی به عبدالمومن گفت حکمت چه بود که تصیده را تمام
 شنیدی عبدالمومن گفت آنچه درین بیت مبالغه در مدح نموده بود ازین زیاده
 گنجایش نداشت و در کتاب مونس در جبار تونس علامه ابی القاسم رعینی
 قیردانی آورده است که همین شاعر بعد ازین که هزار دینار رقبض نمود فردای آن
 روز آمده و بیت مذکور را خوانده ساکت نمود و حکم کرد که هزار دینار دیگر بوی بدهند
 بعد هر روزه شاعر آمده درین بیت را خوانده حکم می نمود که هزار دینار بوی بدهند
 تا اینکه بچهل هزار دینار رسید شاعران بوی حسد برده ادرا گفتند تا چند میروی
 و هزار دینار میگیری مگر از تغیر مزاج امیرالمومنین نمی ترسی شاعر خوف نموده فوراً
 رحلت نموده به شهر خود رفت بعد خلیفه عبدالمومن از وی پرسیده گفتند کوچید رفت
 خلیفه گفت لاحول و لا قوه الا بالله افسوس که بدر بار ما خلاص ازاده ما بجان وی
 رسید اگر زیاده اقامت می نمود البته بروی نیایده ازین می خشیدیم و عبدالمومن بعلم اشعاع
 و علوم ادبیه معرفت زیاد داشت چنانچه از وی حکایت کنند که به بعض راه پای شهر
 مراکش میزدت و وزیر وی ابو جعفر ابن عطیه بادی بود دخترکی دید بسیار خوب حال کیسوه

در داشت که سر خود را از چرخه بیرون کرد عبدالمومن گفت ع قدرت نواری
 صن الشبالی از حضرت ابن عطیه نقل کرد گفت حورا تو نوالی العشق
 بالمقتل بعد عبدالمومن گفت ^{دقیقه نظر کرد} کائما خطها فی قلب عاشقها
 ابن عطیه گفت ع سیف المویذ عبدالمومن بن علی ^{بر روی قلب} و عبدالمومن را
 قیسی هم میگفتند چرا که نسبت آن بقیس ابن عیلان بن مضر بن زرار میرسد
 و عبدالمومن را کومی نیز میگفتند چونکه نسبتی داشت بکومه که قریه است به
 لسان و محمد بن تومرت همدی به عبدالمومن میگفت که رسول الله صلی
 علیه وسلم فرموده که خدایتعالی نصرت میدهد همین درین اواخر الزمان بمردی از بنی
 قیس امید میدارم که شخصی مضمون حدیث شریف تو باشی و پدر عبدالمومن
 مردد اشکری بود که کاسه های سفالین تیار نموده میفروخت و تاریخ ابن خلکان
 در ترجمه عبدالمومن آورده است که در زمان کودکی پیش روی پدر خود خوب
 بود و پدر وی مشغول بساختن ظروف گلین بود که پدر وی آدازی شنید سر خود را
 بالا نمود مانند برسلیس دید از زنبور که بالای حویلی او گرفته اند تمامی آنها بر بالای
 پسر وی عبدالمومن نبردند نمودند و وی در خواب بود بالای کودک او گرفته که از
 زبیر زنبور همان ظاهر نمیکردید و نه کودک بیدار کردید مادر وی فرزند خود را نکالت
 دید بر فرزند خود خوف نموده فریاد بر آورد و پدر وی اشاره بسکوت عمل نمود گفت
 می ترسم گفت باکی نیست بلکه من تعجب میدارم که بدین فرزند علامه غمی مشاهده
 میکنم بعد پدر وی دستها خود را از گل شسته جامه خود پوشیده استاده
 که امر زنبوران بچه قرار میگردد تا اینکه زنبوران تمامی بریدند و کودک بیدار گردید
 هیچ دردی نبود هر چند مادری وی در جسم کودک جستجو نمود اثری نیافت
 و به نزدیکشان مردی بدانانی مشهور بود پدر وی پیش آن مرد رفت و کیفیت
 زنبوران و کودک را بر وی عرض نمود آن مرد گفت بفرزند تو حالتی بنظر می آید
 که تمامی اهل مغرب بر اطاعت می مجتمع گردند تا اینکه شد کار وی چنانکه شد بیشتر
 ذکر شد که از جمله اصحاب همدی عمر پستری همدانی بود که بعضی گفته اند
 نسبت می بامیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه میرسد بعد از عبد
 از وزیر تا عبدالمومن گردید و اولاد عبدالمومن با اولاد عمر مذکور ولایت شهر
 تونس را دادند و اولاد عمر را حفصین مسمی کردند ملک تونس هم اولاد
 عمر مذکور مستقر اندالی سنه نهصد و هشتاد و یک که دولت عثمانی ملک را از آنها

اتراغ نمودند آنها لقب به حفصین بودند و مدت ملکشان به تونس سه صد و هفتاد و هشت سال بود و اینها از شعبه های دولت مهدی محمد بن تومرت بودند و مردمان در امر این تومرت اختلاف دارند بعضی علماء میگویند که این مهدی اراده اظهار حق داشت با جتهاد خود خطا شد و بعضی میگویند بر امت محمدی بدتر از ظلم حجاج و نیرید پیدا گردید و ایند علم بحقیقه الحال و الحال خیری از فتوحات که در زمان عبد المؤمن و اولاد وی و در زمان حفصین پادشاهان تونس بوجود آمده است ذکر نمائیم
 (ذکر اول ساخته گی لشکر عبد المؤمن در مملکت اندلس)
 ابن الاثیر در کتاب تاریخ خود مسمی به کامل در جمله حوادث سنه پنجم و چهل و یک آورده است که در همین سنه عبد المؤمن ابن علی لشکری بطرف جزیره اندلس روانه نمود آنچه در جزیره از شهرهای اسلام بود همه را مالک گردید و سبب این بود که عبد المؤمن چون مراکش را محاصره نمود جمعی از اشراف اندلس نزد وی آمدند و مکتوب در باب بیعت همین مردمان بعبد المؤمن و داخل شدن ایشان در زمره موحدین اصحاب عبد المؤمن و قبول کردن امر آنها را نشان دادند عبد المؤمن بیعت شان را قبول نمود و اظهار خوشی کرد و در لباسشان اسب آورد و از عبد المؤمن به اطلب کردند بالای فرنگیان عبد المؤمن لشکر بسیاری ساخته گی نموده با ایشان روانه نمود و بطولی تعمیر کرده بدریا فرستاد بطول بطرف اندلس رفته شهر اسپلیته را قصد نمودند به بندر آن بالا رفتند و بدینجا لشکری از بلطین که تابعان یوسف بن تاشفیر و آنها را بر بطون میگفتند یافته لشکری عبد المؤمن آنها را محاصره نمود بر او حرا و آنها را مالک گردیدند به قمر و غلبه و جمعی کشت مردمان آنان ادمردمان آرام گردیدند و لشکریان بر شهرها استیلا زیاد پیدا کردند مردمان شهر تابع عبد المؤمن گردیدند و لشکر با عبد المؤمن بسیاری شهرهای اندلس که زیر طاعت اهلین بودند شهرها را از آنها اتراغ نموده فرا گرفتند در ضمن محاربه با بسیار که ذکر آنها بطول می انجامد و در سنه چهل و دو فرنگیان واقع گردید شهر مر به اندلس را محاصره نموده از ایشان بر او حرا گرفته بقمر و غلبه مالک گردیدند و کشتار بسیار نمودند و غارت زیاد کردند و بیضا شهرشان و ولایت حیانت را تصرف در آوردند و اینها تا ما باندلس میباشد و در سنه چهل و سه فرنگیان باندلس شهر طوسه را مالک شدند و با آن شهر تاجی قلعه با و حصن مالک را و افزاینه را مالک گردیدند و بمسلمانان در همان طرف چیزی باقی نماند که از استیلا فرنگیان خلاصی یافته باشد و در سنه چهل و پنج سلطین که او را از نوشتن میگفتند

شهرهای جزیره اندلس
 حیانت
 اندلس
 بطول

که پادشاه طلیطله و مضافات آن بود و این شخص از پادشاهان حلالقه که نوعی از فرنگیانند بود به راه چهل هزار سوار بطرف شهر قرطبه رفته آن را محاصره نمود و این شهر در حالت ضعف و گران بود ناگاه بمراکش خبر به عبدالمومن رسید لشکری بسیار ساختگی نموده اباز کریا یحیی بن مرموز را مقدم شان گردانید بطرف شهر قرطبه روانه فرمود چون نزدیک به شهر گردیدند قدرت نیافتند که بشکر سلطین ملاقا گردیده پامال نمایند اراده نمودند که با مسلمانان که به شهر قرطبه محاصره میباشد مجتمع گردند بنا بر این بگوهرها سخت و جاده را به تنگ پیشنهاد خود نموده پست و پنجه روز در کوچهها سخت و چاهها در مسافت زمینها را نرم رفتند تا نیکه بگوهر نزدیک به شهر قرطبه رسیدند چون سلطین آنها را دیدند و مرشان را تحقیق نمودند از قرطبه کوچ نمود که بطرف شان بروند رئیس شهر ابوالنمر السایب از اولاد قاید بن غلبون بود که از اولاد واران اهل اندلس و امیران شهر محسوب میشد چون فرنگیان کوچ کردند فوراً از قرطبه بیرون گردیده بطرف ابن مرموز بالارفتند و گفت بزودی نزول نمایند و در شهر داخل گردید در شب آمدند و شب گذرانند چون صبح گردید لشکر سلطین را بر قلعه کوچی که لشکر عبدالمومن در آنجا بود دیدند ابوالنمر بدیشان گفت دانسته بودم که سلطین به طلب شما یان از اینجا کوچ کرده است چونکه از موضع منزله نگاه وی تا کوه راه خوب و نرم میباشد و اگر در آنجا بشما ملحق میگرددید بمراد خود از طرف شما یان و از بابت شهر قرطبه نایل میگرددید چون سلطین دیدند که در کوه نبودند دانستند که بشهر قرطبه داخل گردیدند طمع وی از شهر قرطبه بریده گردید کوچیده و سپس به شهرهای خود عودت نمود و محاصره وی شهر قرطبه را مدت سه ماه بود و در سنه چهل و شش عبدالمومن لشکر بزرگ قریب به بیست هزار سوار بطرف اندلس همراه ابو حنظل عمر بنتانی روانه فرمود و عیالهاشان اهدودانه نمود لیکن عیالها جدا از لشکر میرفتند چادرها سیاه داشتند غیر غلامان خدمتگاران کسی همراه شان نبود چون شخصی بطرف عیالها می آمد آن اعلان بتازیانه میزدند چون خلیج قطع نمودند بطرف شهر غرناطه رفتند و آنجا جمعی از مرابطین جماعه ابن تاشغین بودند و لشکری شهر را محاصره نموده خوب بدیشان سختی و تنگی نمود احمد بن ملحان والی شهر و ادبی اش و مضافات آن با جماعه خود بطرف وی آمدند و از جمله موحدین و صاحب بدی گردیدند و ابراهیم بن مسک خسر ابن مردیش والی جیان آمده از جمله موحدین در فیقان وی ایضا گردیدند

شهر قرطبه
شهر اندلس
شهر غرناطه
شهر سبته
شهر لیسبه
شهر سبته اندلس

لشکرشان زیاد گردیده عمر را تحریص نموده گفتند که بزودی بطرف ابن مردنیش
 پادشاه شهرهای سمت شرقی اندلس برودید که قبل از ساخته گی لشکر وی محاصره
 نمائید چون ابن مردنیش این خبر شنید بر نفس خود ترسیده به پادشاه شهر برشلون
 شهرهای فرنگ قاصد روانه نموده وی را خبر داد و کمک طلبید و بر سیدن بزودی
 وی را برنگزید فرنگی باده هزار سوار بطرف وی آمدند و لشکر عبد المومن
 رفته بشهر بلقوار رسیدند لشکر عبد المومن رحمت نموده شهر مریمه که از فرنگیان
 بود چند ماه محاصره نمودند در لشکریان کرانی اقامت پیدا گردیده و طعام ماموم
 گردید از آنجا کوچیده بطرف شهر اشبیلحه عودت کردند و در آنجا اقامت نمودند
 و در سینه پنجاه و یک عبد المومن سپر خود ابو سعید عثمان ادر شهر سبتة و جزیره
 الخضراء مالقه عامل گردید ابو سعید از دریا عبور نموده بطرف مالقه اندلس رفته
 مالقه را برآ خود جاسه اقامت فرا گرفت و میمون ابن بدر ملتونی والی
 شهر غرناطه با وی مکتوب فرستاده تقاضا نمود که از جمله موحدین صحابی
 گردد و شهر غرناطه را بوی تسلیم نماید ابو سعید از وی قبول فرمود و شهر غرنا
 تسلیم شد میمون بطرف مالقه با اهل و ولد خود رفته با ابو سعید
 ملاقی گردید وی را اعزاز و اکرام نموده به طرف شهر مرکش به نزدیک
 خود عبد المومن فرستاد عبد المومن با استقبال وی بیرون گردیده وی را
 اکرام زیاد نمود و دولت مرطین به سعادت میمون طلعت منقطع گردید
 و مرطین را ملتئون نیز میگفتند چنانچه پیشتر ذکر یافت و مرطین
 جانی باقی نماند مگر جزیره میر و قه که تصرف احمد بن غانیه بود چون
 شهر غرناطه را مالک گردید لشکر را جمع نموده بطرف شهر مرطیه که
 فرنگیان از مسلمانان در سابق گرفته بودند در سینه نخبید و چهل و دو
 برقه نازل گردید درین بین اسطول از سبتة هم رسید و در اسطول
 مسلمانان بسیار بودند شهر مرطیه را برآ و کجا محاصره نمودند فرنگیان
 ناچار شده به قلعه بندی تن در دادند آنها را محاصره نمود
 و لشکر خود را بر کوهی که نزدیک آن شهر بود صعود داد ابو سعید دیواری
 بر کوه ند کوه تادری کشید و خندقی بر آن تیار نمود شهر و حصن جاسه
 فرنگیان بهمین دیوار و خندق بوجه خوب محاصره گردید و جاسه
 مکن نماند که بدیشان امداد و کمکی برسد از فونش پادشاه فرنگیان اندلس

عبد المومن
 از حضرت ابو سعید
 مالقه را برآ خود
 جاسه اقامت نمودند
 در لشکریان کرانی
 اقامت پیدا گردید
 و در سینه پنجاه
 و یک عبد المومن
 سپر خود ابو سعید
 عثمان ادر شهر
 سبتة و جزیره
 الخضراء مالقه
 عامل گردید ابو
 سعید از دریا
 عبور نموده
 بطرف مالقه
 اندلس رفته
 مالقه را برآ
 خود جاسه
 اقامت فرا
 گرفت و میمون
 ابن بدر ملتونی
 والی شهر
 غرناطه با وی
 مکتوب فرستاده
 تقاضا نمود که
 از جمله موحدین
 صحابی گردد
 و شهر غرناطه
 را بوی تسلیم
 نماید ابو سعید
 از وی قبول
 فرمود و شهر
 غرناطه
 تسلیم شد
 میمون بطرف
 مالقه با اهل
 و ولد خود
 رفته با ابو
 سعید ملاقی
 گردید وی را
 اعزاز و اکرام
 نموده به طرف
 شهر مرکش
 به نزدیک
 خود عبد
 المومن
 فرستاد عبد
 المومن با
 استقبال وی
 بیرون
 گردیده وی
 را اکرام
 زیاد نمود
 و دولت
 مرطین به
 سعادت
 میمون
 طلعت
 منقطع
 گردید و
 مرطین
 را ملتئون
 نیز میگفتند
 چنانچه
 پیشتر
 ذکر
 یافت و
 مرطین
 جانی
 باقی
 نماند
 مگر
 جزیره
 میر و
 قه که
 تصرف
 احمد
 بن
 غانیه
 بود
 چون
 شهر
 غرناطه
 را
 مالک
 گردید
 لشکر
 را
 جمع
 نمود
 و
 بطرف
 شهر
 مرطیه
 که
 فرنگیان
 از
 مسلمانان
 در
 سابق
 گرفته
 بودند
 در
 سینه
 نخبید
 و
 چهل
 و
 دو
 برقه
 نازل
 گردید
 در
 این
 بین
 اسطول
 از
 سبتة
 هم
 رسید
 و
 در
 اسطول
 مسلمانان
 بسیار
 بودند
 شهر
 مرطیه
 را
 برآ
 و
 کجا
 محاصره
 نمودند
 فرنگیان
 ناچار
 شده
 به
 قلعه
 بندی
 تن
 در
 دادند
 آنها
 را
 محاصره
 نمود
 و
 لشکر
 خود
 را
 بر
 کوهی
 که
 نزدیک
 آن
 شهر
 بود
 صعود
 داد
 ابو
 سعید
 دیواری
 بر
 کوه
 تادری
 کشید
 و
 خندقی
 بر
 آن
 تیار
 نمود
 شهر
 و
 حصن
 جاسه
 فرنگیان
 به
 همین
 دیوار
 و
 خندق
 بوجه
 خوب
 محاصره
 گردید
 و
 جاسه
 مکن
 نماند
 که
 بدیشان
 امداد
 و
 کمکی
 برسد
 از
 فونش
 پادشاه
 فرنگیان
 اندلس

که مشهور به سلیطین است جمعا فرنگیان را که تا دوازده هزار سوار رسید
جمع نمود و به راه وی محمد بن سعد ابن مردنیش با شش هزار سوار مسلمانان
خواستند که خود را به شهر برسانند تا آنکه مسلمانان را از شهر مدافعه نمایند
میسر نگردد و خود را رسانیده نتوانستند سلیطین و ابن مردنیش نامید
شدگان و مخالفت کشیده گان مرجعت نمودند سلیطین درین خودت خود
پیش از آنکه به طلیطله برسد وفات نمود و محاصره شهر مریه مدت سه ما
شده غلبه باب تنگی نموده و اطعمه بر فرنگیان نهایت قلیل گردید طلب امان
نمودند تا آنکه محمد بن اسلم نامید ابو سعید امان شان را قبول نموده حصن را
تسلیم گردید فرنگیان فردا که آن کوچ نموده بطرف شهرهای خود عودت
نمودند شهر مریه مدت ده سال تصرف مسلمانان بود در سنه پنجم و پنجاه
و هفت ابالی شهر غناطه که از شهرهای اندلس است و از عبد المؤمن بود
قاصد بطرف امیر ابراهیم بن ممسک خسر ابن مردنیش فرستادند و وی
بطرف خود را استعدا نمودند که آمده شهر را تسلیم بنمایم و امیر مذکور
چنانچه پیشتر ذکر شد از جمله موحدین و تابعان عبد المؤمن گردید از زیر طاعت
وی بود و وی را بالای ابن مردنیش بر انگیزانیده بود درین بین چون
قاصد با ابالی غناطه نزد امیر مذکور رسیدند با امیر طمع ملک پیدا
شده با قاصد با آمده به شهر داخل گردید و بدانجا جماعه اصحاب عبد المؤمن
بود سخن خود ایشان را امتناع نمودند به شهر مالقه خبر با ابو سعید عثمان
بن عبد المؤمن رسیده لشکری که در نزد وی موجود بود جمع نموده متوجه شهر
غناطه گردیدند تا نصرت اصحاب مسلمانان که در غناطه میباشند بنمایند ابراهیم
بن ممسک بدین عسلیم آورده از ابن مردنیش پادشاه شهرهای شرقی اندلس
استمداد خواست ابن مردنیش دو هزار سوار از دلاوران اصحاب خود
و از فرنگیان که لشکرشان با وی بود روانه نمود با طرف شهر غناطه اجتماع
نمود اینها و لشکر ابن عبد المؤمن که به غناطه بودند با یکدیگر ملاقی گردیدند
قبل از رسیدن ابو سعید مقاتله بین شان استمداد پذیرفته لشکر عبد المؤمن
شکست خورد و ابو سعید با همراهان خود قدم نموده بار دیگر مقاتله پیش نمودند
بیاری اصحاب ابو سعید شکست یافتند و طایفه از شرف و سوارکاران
مشهور و سادگان و دلاوران با وی ثابت ماندند تا آنکه تا ما گشته گردیدند

در نیوخت ابو سعید سیرانترام یافته به شهر غناطه ملحق گردید چون کیفیت این خبر
 به سماع عبدالمومن رسید فی الفور سر خود ابو یعقوب یوسف را به همراه بیست
 هزار دلاور از جنگی روانه سرمود که در میان لشکر جماعه شیخهای موحدین
 نیز بودند در رفتار خود کوشش زیادی نمودند چون بخیر باین مردنیش
 رسید خود به نفس خود به راه لشکر بطرف شهر غناطه روانه گردید تا به این
 بمشک اعانت تمام نماید جماعه کثیره به غناطه جمع گردیدند و این مردنیش
 بجای آب و شربیه سیرون شهر نزول سرمود و دو هزار سوار
 لشکر یان که اولابا اعانت این بمشک مقرر نموده بود به سیرون قلعه الحمر
 نزول کردند و خود این بمشک باندرون قلعه الحمر از نزول نموده بود و لشکر
 عبدالمومن بکوه نزدیک شهر غناطه نزول نموده چند روز در دانه کوه اقامت
 نمود بعد چهار هزار سوار بطریق سریره روانه نموده بلشکر سیرون قلعه الحمر
 شیخون نمودند و از جمیع طرف با ایشان مقابله کردند سوار شدند و در نخستین
 فرصت نیافته بهگی گشته گردیدند و لشکر عبدالمومن تا ما اقبال نموده با طرف
 غناطه نزول نمودند این مردنیش و این بمشک دانستند که با ایشان تاب
 مقاومت ندارند در شب دوم گریخته به شهرهای خود ملحق گردیدند و موجودون
 به شهر غناطه استیلاء تمام یافتند و در سینه نخبه و پنجاه و هشت عبدالمومن
 دفات یافت موجودون به سپردی بیعت کردند بعد از چهل و پنج روزی اخلع
 کردند و به برادر وی یوسف بن عبدالمومن بیعت نمودند و وی امثلین
 آن لقب امیر المومنین گذاشتند در تاریخ ابن خلکان آورده است که یوسف
 عالم فقیه بود و حافظ کلام شریف بسیار دلاور محکم در مقدمه میان سوارکاران
 دلاوران بود در وقت گفتگوی علم میان علماء شناسا تر مردم بود و علم هر شتم
 که عربان تکلم می نمودند و تمام ایام جاهلیت و اسلام بحفظ و نی بود و مردمان
 میگفتند که صحیح البخاری شریف را حفظ داشت و کلام هدیه شریف را به همراه بسیاری
 از علم فقه حفظ داشت و فتوحات دینی که خواهد گردید احوال فتوحا پدید آمد
 در غیر اندکس بیان میگردد

ذکر فتوح مهدي

پهلو شهرسیت از شهرهای افریقا و این شهر به تصرف حسن بن علی بن محمد بن محمد بن
 بود و وی از عالمین عبیدین پادشاهان مصر بود بعد بر شهر زمینیان طلب نمود

تاریخ از شهرسیت
 مهدي
 از شهرسیت

مالک گردیدند و از تصرف می در سنه پنجم و چهل سه انتزاع کردند و امیرنیکو از آنجا
 گر سخته به نزد عبدالمومن رفته وی را اکرام زیاد نمود و خوب و وجه جاداد و ابالی نشان
 و زویله با فرنگیان بخته خلاصی شهر میدید مقابله زیاد نمودند قدرت بر خلاصی
 کردن نیافتند و چند بار شکست خوردند و بسیاری از آنها کشته گردیدند و بقیه
 در سنه پنجم و پنجاه و یک بود بعد فرنگیان در شهر زویله داخل گردیدند و قتل
 تمام نمودند تا آنکه زنها و طفلان خود کشتند و مالهاشان اغارت نمودند جماعه
 از ابالی زویله نزد عبدالمومن به مرگش رفته از وی استمداد نمودند عبدالمومن
 ایشان را اکرام نمود و عبدالمومن را از کیفیت واقعه که به مسلمانان آمده بود خبر داد
 کردند و گفتند که از پادشاهان اسلام کسی نیست که نصرت یان انباید غیر از جناب شما
 چشمها عبدالمومن از شک پرآب گردید و گفت خود جمعدارید که شمار نصرت
 میدهم بوقت فرصت و حکم بهماننداری شان نمود و در سزار دینار بدیشان
 بخشید بعد لشکر با ساخته گی نموده سبه سال خود مستعد گردید با وی صد هزار
 جنگی اجتماع نمودند و همین تعداد از اهل سوت و اتباع همراه لشکری ملحق شده در ماه صفر
 سنه پنجم و پنجاه و چهار متوجه شده رفتند و چنان لشکر خود را به ضبط و گام نهاد
 می برد که در میان زراعتهای مردم میرفتند و احدی از ابالی نصرت از لشکریان
 متنازی نمیکردید و از زرعته شان چیزی تلف نمیشد و هرگاه بجائی منزل میکردند
 تمامی لشکریان بیک امام بیک کبیر جماعت مینمودند و هر قدر بودند از لشکریان احدی از آنها
 از ترس بازخواست می تخلف نمی نمود زیرا که هر یک ایشان تکلف مینمود کشته میکردید
 و پیش روی امیر افریقا حسن بن علی بن محمد بن متمم صنعا می که از دست فرنگیان فرار کرده
 بود در مقدم لشکر میرفت و همچنین سیر مینمودند تا در ماه جمادی الاخر سنه کوره در شهر تونس
 رسیدند و مملکت تونس بتصرف احمد بن خراسان بود و درین میان اسطولها عبدالمومن
 در دریای پیدار گردیده رسید به فتاد شینی فطرید و غیره و چون بمملکت تونس
 گردید قاصد روانه نموده ابالی تونس را با طاعت خود تکلیف نمود از اطاعت وی
 امتناع نمودند فرد آن روز با ایشان مقابله سخت نمود که باقی نماند مگر گرفتن شهر و داخل
 کردن اسطول ابظرف شهر که درین بین با دست سخت وزیدن گرفته موحدین از داخل
 شدن شهر مانع گردید بار دوم مرجعت کردند تا آنکه فردا بمقابله مشغول گردیده
 شهر را مالک گردیدند چون تاریکی شب عالم را فرا گرفت مهده نفر از شهر ابالی
 تونس به نزد عبدالمومن آمده طلبان با ابالی شهر خود را نمودند و باقی ابالی شهر را نیز

سفا نس
 ذی از نقیه فریب و در
 به روز
 در و یک
 شهر است

در این وعیال بان داد و مال ملک شان مناصف باشد و والی شهر خود را و هر وعیال شهر
بیرون گردد امر شان بنفیسیم استقراریانت شهر تسلیم نمودند و هر یک لشکریان را
از دخول شهر مانع میگردد وی را فر گرفته نزد وی میفرستادند چند نفر اشخاص امین
فرستاد تا مالهای شان را حتمت نماید و سه شبانه روز اقامت نمود و بر بهودیان
و بضاری که آنجا بودند اسلام عرضه نمود هر یک که اسلام آورد سلامت ماند و هر کدام
که از اسلام امتناع نمود کشته شد و ایلی تونس بر کدام که گراهره نصف جوی خود را
میدادند اقامت نمودند **عبدالمومن بطرف مهدیه روانه گردید و اسطول به محازی وی**
در دریا میرفت تا آنکه بچشم ماه رجب به مهدیه رسیدند و پادشاه زادگان فرنگیان
و سوارکاران دلاور در آنجا بودند و شهر زویله را نیز خالی ساخته بودند و از زویله تا همدت
نهار یک تیر انداز بود **عبدالمومن** در زویله داخل گردید و زویله را بشکریان
و بازاریان و دکان داران ملو نمود شهر زویله در طرف یک ساعت آباد و محصور
گردید و هر یک از لشکریان که بشهر جای نمی یافت به بیرون شهر منزل میگرفت
و از صنایع و عریان و انالی شهر را بنقدیر آیدند که از شمار و حساب بیرون گردید
بعد متوجه مهدیه گردیدند و چند روز مقابله نمودند کامیاب نگردیدند چونکه بسیار
شهر محکم و دیوارهای آن قوی و موضع مقابله آن بسیار اندک بود بسبب آنکه
دریا اکثر آن را احاطه داشت و شهر بسیار کف بروی دریا بود و یکبار زوی شهر به
بیابان اتصال داشت و اول کسی که شهر مهدیه را بنا نموده بود و فرنگیان دلاوران
خود را بیرون نموده باطن لشکریان سپید بعضی آلف میکردند و بشتاب بموضع خود
و پس میرفتند **عبدالمومن** حکم نمود که بطرف غربی شهر دیواری بنامانند تا ایشان باز خروج
منع نماید و اسطول در دریا بشهر احاطه نمود روزی **عبدالمومن** در زور و قیچ همراه حسن
بن علی که سابق والی شهر مهدیه بود نشسته کشت دریا میکرد استحکام زیاده آن شهر را دید
معلوم وی گردید که این شهر مقابله بر او بجا افتد نمیکرد غیر آنکه محاصره را مدت دراز تا
سحبن خطاب نموده گفت چه باعث گردید که این چنین جای محکم را ترک آید
گفت چند سبب بود نغزی معتد به من بسیار کم بود و اطعمه ذخیره هم اندک استیم و تقدیر
خداوند هم بدین رفته بود **عبدالمومن** گفت راست گفتی و از دریا عودت نموده حکم
بجمع کردن غله و اطعمه بسیار نمود و مقابله را ترک داد و بانکه زمانی غله و اطعمه
در لشکر انقدر جمع گردید که بمقدار دو کوه گندم وجود پیدا میگردید هر کدام نغزی
که از دور بار دوی لشکر میرسید میگفت که این کوهها از کجا پیدا شده است

در این وعیال بان داد و مال ملک شان مناصف باشد و والی شهر خود را و هر وعیال شهر بیرون گردد امر شان بنفیسیم استقراریانت شهر تسلیم نمودند و هر یک لشکریان را از دخول شهر مانع میگردد وی را فر گرفته نزد وی میفرستادند چند نفر اشخاص امین فرستاد تا مالهای شان را حتمت نماید و سه شبانه روز اقامت نمود و بر بهودیان و بضاری که آنجا بودند اسلام عرضه نمود هر یک که اسلام آورد سلامت ماند و هر کدام که از اسلام امتناع نمود کشته شد و ایلی تونس بر کدام که گراهره نصف جوی خود را میدادند اقامت نمودند

میگفتند که این کوها کندم و جو است بسیار تعجب می نمودند و مدت محاصره دراز کشیدند
در نیت امانی سفاقت و طراپس و جبال نفوسه و مقصورا فرقیاد مضانات آن باطن
عبدالمومن در آمدند و شهر قابس به شمشیر فتح گردید چون اهل قصه اینجالت بودند
عبدالمومن اطاعت نمودند و فرنگیان که شهر صقلیه را در سنه چهار صد و شصت
و چهار مالک گردیده بودند جماعه با بسیار آمده آن را از تصرف عامل عبدالمن
انتراع نمودند و در تصرف فرنگیان باقی ماند و به سبب شهر صقلیه نوحه عظیمه
بدیشان پیدا گردید مجبوران شهر مهدیه مدد میرسانیدند در شهر شعبان
سنه مذکوره که تخمد و نجاه و چهار باشد اسطول و االی صقلیه پادشاه فرنگ
با صد و پنجاه زور و قیچه غیر کشتیمای بادی از جزیره خشکه آمده بود از شهرهای
اندلس که امانی آن را اسیر کرده بودند بطرف آن اسطول پادشاه فرنگ قاصد
فرستاده آنهارا با بدن مهدیه امر نموده بود در تاریخ مذکور قدم آوردند
چون بمهدیه نزدیک رسیدند درین بین اسطول عبدالمومن بطرف شان بیرون
گردید لشکریان عبدالمومن تا ما با اسطول سوار گردیده برکنار دریا ایستادند
فرنگیان لشکرهای بسیار دیده بسیار بر آنها عظیم آمد و ترس و رعب در دل
شان داخل گردید و عبدالمومن روی خود بر زمین مالید گریه و تضرع بدرگاه حقیقت
مینمود و دعای حضرت مسلمانان از دل جان میگردید بعد در دریا مقابله نمودند
شانی های فرنگیان شکست فاحش خورد و کشتیمای آب کنند را و اس
به شهرهای شان عودت دادند موعده ان ایشان را عقب گرفته از آنها
شانی فرا گرفتند و اگر دیگر شانی به همراه شان می بود اکثر شان را می گرفتند و امر
و فتح قریب ظاهر و هویدا گردید و اسطول مسلمانان منظر و منصور عودت نمود
و عبدالمومن بدیشان مالها بسیار بطریق جائزه تفریق نمود و امانی مهدیه را
نامید گردیدند و بمحاصره شش ماه تا آخر ذی الحجه سنه مذکوره صبر نمودند درین
بین از سوارکاران فرنگیان ده نفر بطرف عبدالمومن آمده سوال امان کردند
بفرنگیان شهر نفس و مال شان تا اینکه از شهر بیرون گردند و به شهرهای خود عودت
نمایند که خوراکه شان خلاص گردیده بود تا اینکه بهان خود را خورده بودند بدین
اسلام عرضه نمودند و آنهارا با سلام دعوت کرد اجابت نکردند و چند روز به
نرم و شیرین بطرف عبدالمومن تردد مینمودند تا بدیشان اجابت نموده امان
داد و بدیشان کشتیماداد تا سوار شده بروند لکن فصل زمستان بود بیشتر

علاء قلیت از کتبه

در باغ غرق گردیدند و اندک نفری بصقلیه رسیدند و والی صقلیه میگفت که اگر عبدالمومن
 فرنگیان شهر مهدیه را کشت مسلمانان ساکنین خبر بره صقلیه را میکشیم و ملک دمال
 ستان را فرامیگیریم همین بود که حقتعالی اکثری کشتیهای مهدیه را بدریاد بکشت خودشان
 غرق گردانید و مدت ملک شان شهر مهدیه را دو و اندوه سال بود و عبدالمومن
 بشهر مهدیه صبح روز عاشور اسنه نهند و پنجاه و پنج داخل گردید و بیست و پنج
 آنجا اقامت نموده احوال شهر را مرتب نموده در خانه های دیوارهای شهر را اصلاح
 کرد و ذخیره های خود را که بشهر رسانید و نفری آماده گی با بشهر نقل نمود و بعضی اصحاب
 خود را بشهر عامل گردانید و حسن بن علی که سابق والی شهر بود بادی مقرر فرموده عامل
 امر نمود که در افعال خود اقتدا بر ای حسن بن علی داشته و حسن بن علی خواه خوب
 بر عامل مقرر نمود و سران بسیار خوب بجهت سکنی بوی اید و عبدالمومن در اول ماه صفر
 سنه مذکوره از شهر مهدیه کوچ نموده متوجه شهرهای مغرب گردید و لشکر با بظرف
 اندلس ساخته گی نمود

ذکر فتوحات یوسف بن عبدالمومن

چون بعد از وفات پدر وی عبدالمومن بیعت به یوسف استقراریافت و برادر خود را خلع نمود و بر
 پدر خود را فرار گرفت و به روش پدر خود رفتار نمود و لشکرهای بسیار گردانید شهرها از ملک پدر او
 زیاده تصرف نمود و آنچه از قتلای فرقیات با بلاد قبله و اندلس را متصرف شده از برای او
 خراج می آوردند بدون نقصان و تطلم و خزاین بیت المال و نیز اید گذشت و غنیت
 کاملی در راه حومه عبور و مرور مترددین حاصل شد و بجهت کشف بر مصالح امور مملکت
 و پرسیدن احوال علایا همراه صد هزار سوار بسوی اندلس روانه شده در اسپینیه فرود
 آمد و با سترواد بلاد مسلمانان که در دست فرنگیان بود شروع کرد تا که ملک و غنط شد
 از فوئش را در طلب طلمه محاصره نمود بعد چندی از محاصره عرصه بر وی تنگ شد بجهت
 امیر یوسف فرستاد که شهر تسلیم تو میکنم نفس بایان ایان ده امیر یوسف بمان آنهار
 و آب از ایشان منع کرد و چون نهایت تشنگی بر آن با غالب شد و چاره نیافتند
 رو بدرگاه حضرت قاضی الحاجات آوردند چندان فغان فزاری نمودند که مسلمانان از بیرون
 حصار او از ناسهمناک و غوغایای عظیم شان را میشنیدند که بگرتبه دریا فضل خداوندی
 موج زن شد چنان باران بر ایشان ریخت که حوضها و سردابه های شان پر شد سیلاب
 و صاحب قوه گردیدند و باز طالب صلح شده امیر یوسف بوقت ساله همراه شان مصالح
 نمود و به اسپینیه رفت و اسپینیه از جمله شهرهای بود که همه ساله بدون از دیگر جا

شهر اسپینیه
 در اندلس
 نام ملک نصرت
 از فوئش

بیان فتوحات امیر یعقوب بن یوسف بن عبدالمؤمن

امیر یعقوب شخصی بود درین بار که تنفیذ احکام و اقامه حدود می نمود و قتی که دولت بی عبدالمؤمن بوی تقریر یافت

معاظرات مملکت بوی

سقا شدند و با هر یک شیوه خوب و گذاره مرعوب می نمود در امورات مملکت

شخصی عالی و مدبری بود علم جهاد را بلند نمود و در بندهای اسلام را پیر و محکم ساخت

مردان کاری و امور جهاد را در باقی بلاد اندلس مرتب کرد و از بسیاری محبت که

به علما داشت معاجبت و مشاورت او را ایم بایشان بود و خود او نیز در

علوم عالم بود و طبعی ظریف داشت و این هم از آنجمله است که وقتی بعضی

از علمای خود نامه نوشت که بکنفر عالم چه تادیب اولاد او فرستند عالم

و نفر با نامه فرستاد بدین عنوان که دو نفر فرستادم یکی شان بحر است

و یکی بر است در دین بعد از امتحان مرغوب خاطر امیر یعقوب بسیار هر دو را

پس فرستاد و در پشت نامه عامل خود نوشت که: ظهور الفساد فی البحر و البر

در سنه ۵۹۵ با امیر یعقوب خبر رسید که فرنگیان بر شهر و ثلث تصرف شدند امیر

شکری زیاد آماده کرد بمحبت خود شهر تلب را محاصره نموده از نزد فرنگیان

گرفت و در همان وقت شکری از عرب و غیره بجهد فرستاد چهار شهر را که فرنگیان

قبل کبیر سال از مسلمانان گرفته بودند استرداد نمود چون واقعه را یاد شاه طلیطل

دید ترسیده طلب صلح نمود امیر یعقوب بحسب معاهده صلح را با او نموده بسوی ارض

مراجعه کرد بعد از گذشتن مدت مصالحه فرنگیان لشکر عظیم بر بلاد مسلمانان ق

و اند چنانچه قتل و غارت بسیاری رخ نمود خبر با امیر یعقوب رسید در آن

لشکر بسیار بجهت مقاتله آماده ساخت در سنه ۵۹۱ فرنگیان از کجیزات امیر یعقوب

شنیده و لشکر از دور و نزدیک جمع آوردی نموده بطرف امیر رو کردند امیر یعقوب

بعد از جمع آوردی لشکر در حین خروج بسوی جهاد در چهار مرض سختی شد که طلیطلان

از علاج آن مایوس شدند بواسطه شدت مرض از دشمن باز ماند و در اثر

این آعاب و غیره که در اطراف بودند فساد و تباهی و غارت در آن احوال

عبدالمؤمن در فتوحات
عبدالمؤمن در فتوحات
عبدالمؤمن در فتوحات
عبدالمؤمن در فتوحات
عبدالمؤمن در فتوحات

بعضی از بلاد مسلمین را از امیر کرده رساله از افشار بعضی از ملاحده که ادعای ملت اسلام میکردند
تخریب بدین عنوان نمود **باسمک اللهم فاطر السموات والارض و صلی الله علی سید المرسلین روح الامم**
الرسول الفیض اما بعد ایها الامیر پوشیده نیست بر صاحبان عقل و هوشش آنکه تو امیر ملت
اسلامی چنانچه از فوئش امیر ملت نصاری است و تیر پوشیده نیست بر تو احوال
رؤسای اندلس که اشخاص عیاش و راحت طلب و خنبر انداز احوال رعایا و کون
بر جهاد و غنائیست ایشان را بحکم غلبه سیاست و ریاست می کنم چنانچه خالی می سازد
از ایشان دیار را و اطفال شان را اسیر میکنم و جوانان شان را می کشم و میلیت لهای
شان را منگنه میکنم و ترا عذر بر مخالفت نصرت ایشان نیست باید ضرورت ایشان را
نصرت کنی و از طرف من تیر مجاز و مختاری قدرت و کنت دادم ترا بر قتال
خود با آنکه شما مسلمانان معتقدید که یکنفر شما برده نفر مایان جهاد کنید چون درین
شما یان ضعیف و ناتوانان بودند در ثانی فرض شد که یک نفر شما یان بر دو نفر مایان قتال
کنید اکنون یک نفر مایان بر ده نفر شما یان قتال میکنند قدرت دفع دارید نه شکست
و قتل و رسیدن است نزد من که شروع نموده در پیرون آمدن بنیان قتال و خنبر
میکنی از یکسال بدیگر سال یکیا پیش میگذاری و یکیا پیش می نهی گویا مترددی در راه
قتال نمیدانم که از پیدای تاخیر میکنی و یا از تکذیب بوعده خدا که بر شما وعده فرج
داده است و رسیده است از تو بسوی من که هدایت نمیشوی و راه نداری
بسوی قتال و ممکن است که روانداری داخل نمودن خود را در میدان محاربه پس بر آن
و آگاه باش که من میگویم برای تو اخیسیر را که بر این مقاتله است از نفع
و ضرر و عذر جونی میکنم از طرف تو اگر روی آوردی بطرف من همه قوی
خود از سوار و پیاده با جوانان دلیر و پیران با تدبیر و من تیر بیایم بسوی تو
قوای خود و کارزار کنم ترا در عزیزترین نقاط طلعت تو هر گاه باشد شکست
و غلبه از طرف تو برسد ترا غنیمت بسیار و صلح متمثل و مشکل در نزد تو و اگر
شکست و غلبه از طرف من باشد قدرت و شوکت بلندی بر تو مستولی شود
و مالک میشوم امارت و ملت را یعنی ملت اسلام و نصاری را و امام میشوم بر
دو گروه و نافذ احکام میشوم برین را و احدی بوقتی الاراده و یوضیح السعادت لاربا
غیره و لاخیر الاخیره و وقتی که رسید نامه او بنزد یعقوب و خواند نامه را در بلند کتوب
ملک نصار انوشی که پس کرد بسوی ملک نصار او نبرای او بلو - فلنا تینهم بخنود
لا قبل لهم بها و لنخر جنهم منها اذله و هم صاعون (ترجمه) هر آینه میایم نصرا نیا نرا به

در روز ۱۳
در کون از امیر یعقوب

شکر با نیکه نسبت مقابلت مرصرا نیاز بدان شکر ما هر آینه بیرون میکنم نصر اینان را
از شهرهای ایشان غوار و بمقدار در حالیکه ایشان خوار شوند گانند جواب آنست که
چشم خود پنهانی نه آنکه بگوشت بشنوی یا از نامه بخوانی و نوشتن همین است مشهور را
والا کتب الا الشریفة والقنا ————— ولارسل الانجیس اعبروم
یعنی نسبت نامه طرفین که شمشیرتیر ————— و نسبت رسول گمر شکر بی پایان
و فرستاد نامه را بسوی او و جمع کرد لشکر بسیاری بسوی اندس با لشکر که صحرا از آن شکست
گردید فرنگیان از آمدن لشکر شنیدند دور و نزدیک ملک خود را جمع کردند و بسوی او به
حدیث تمام رو آوردند بجزم قتال از بسیاری لشکر خود اعتماد ظفر را داشتند در نیم ماه
شعبان در شمالی قرطبه با مسلمانان طاقی شدند جنگ های کلان درین شان واقع شد
مسلمانان بسیار شهید شدند دایره شکست در ابتدا بر مسلمانان واقع گردید بعد
از آن مسلمانان پس گشته و حمله بر فرنگیان آوردند فرنگیان شکست فاحش خوردند
و مسلمانان نصرت یافتند (و جعل الله کلمة الذین کفرو السطی و کلمة الله هی العلیا)
یعنی گردانید خداوند دین کافران را بسبب نیرمت شان لیسیت و کردانیدین
اسلام را بسبب نصرت مسلمانان بلند خداوند غالب است بر همه اشیا و حکیم
است بقدر خلق خود در آن غزوه از فرنگیان یکصد و چهل شش هزار قتل رسیدند
و سیزده هزار شان را اسیر نمودند (و بقولی سی هزار اسیر شدند) مال بسیاری
از ایشان مسلمانان غنیمت گرفتند که از آنجمله یکصد و چهل و سه هزار شمشیر و چهل و شش هزار
یا ششاد هزار اسب و صد هزار قاطر و صد یا چهار صد هزار مرکب بود زیرا که
اسب نابودن شتران اکثریه بارکش اهل اندس مرکب بود بدون آنچه مسلمانان
از هنگام جدال برای خود گرفته بودند شصت هزار دزد هم تسلیم بیت المال مسلمانان
گردید و حساب طلا و نقره که تسلیم بیت المال مسلمانان شده از خدا افزون بود چنانچه
غریب و فروخت اسیران چهار یا بیان بیک در هم رسید یعقوب حکمران لشکر مال
ای غنیمت را درین لشکر بی بطریق انصاف قسمت نمود بدون (فش) نام باویشا
نصارا که در بدترین احوال نجاست یافت دیگری از اهل کفار باقی ماند زیرا که پادشاه
نصارا در طلب طلا که حصار محکم است دست بعد از جهت میسبب که پادشاه اندس
رسید سر خود را تراشید و صلیب را سرنگون کرد و سوگند خورد که بر فراش نخسید و
تزدیک نشود و بر چهار یا بیان سوار نشود تا آنیکه انتقام خود را از مسلمانان نگیرد با اثر
این ملاحظه صحیح کردن مردمان از شهر برای آماده نمودن قتال شروع کرد این خبر

از کتب

با میر یعقوب رسید مرتبه ثانی قصد او کرد تا اینکه باز در طلیطله حصار می شد چون
 طلیطله حصار فتح بود که فتح آن شکل نبود بدریه منجیق حصار را سنگباران نمودند
 آنزد یک بفتح شد زنان و مادران و دختران و اطفال خورد ملک نصار از دست
 یعقوب گریه کنان بطلب عفو آمدند که بایا از عفو نما و حصار طلیطله را از برای ما
 بخش یعقوب بعد از قدرت بر ایشان رحم آورده عفو شان نمود و مال غنیمی
 همراه طلیطله بر ایشان بخشید بسوی اوقطبه عودت کرد در آنجا یکماه بود
 قنوت نمودن مال غنیمت ماند فتن ملک نصاری بسوی یعقوب رسول
 خود را فرستاد و طلب صلح از همه طوایف نصرائی نمود بعد از رسیدن ملک نصار از قنوت
 مستعد صلح شده بجهت برایشان املت صلح گذاشت و در وقتال را از پیش درم
 نمود مبادی ند اگر در هر کسی که کالای مقتولان را گرفته است از آن اوست بعد
 از آن شمرده شد کالای که از مقتولان غنیمت گرفته شده بود زیاد بر هفتاد هزار شد
 پس حواقیق را مورخین واقعه درک میگویند بجهت وقوع آن در موضع درگ بعد از واقعه
 غزوات که در دست امیر مسلمانان یوسف بن تاشغین شده بود مثل این واقعه درگ
 شنیده نشده است بلکه بعضی از مورخین درگ را از (ذلقه) برگزینی نویسند و
 واقعه ارک بتعداد بیست هزار مسلمانان بشهادت رسیدند بعد ازین واقعه امر
 اسلام در اندلس بزرگ شد و مدح کردند شاعران یعقوب را بقصاید بسیار و
 بقطعاتی ممتاز جایزه یافتند بعضی از شعرا اینکه یعقوب مدح کرده است این تقدیر است
 که شاعر بلخ و مشهور است چنین گفته است.

- | | |
|---|--|
| ساشکر بحر آذاعیاب قطعه | الی بحر جود بالاحسنه سال |
| شکر میگویم خدایا که قطع کردم بیای برود | بسوی دریای بخشایش که نیست در طرف این |
| الی معدن التقوی الی معدن الهدی | الی من سمت الذکر منه العاقل |
| بسوی معدن پرینز کاری و معدن بخشایش | بسوی کسیکه بلند شده است بسبب ذکر او نام شنید |
| ایلیک امیر المؤمنین ولا تزل | الی بابک المامول ترحی الی و اهل |
| بسوی ای امیر المؤمنین همیشه بافتد | بسوی هرگاه از قافله میر اندازد روی خود را |
| قطعت الیک البر والبحر موقنا | بان مذاک الغر بالنج کافل |
| قطع کردم بسوی تو در راه بیابان و دریا یک کوزه | بسوی انبوی در این نظر از من صاف است |
| و حرمت بقصدک الغیا بطعنها | و ادنی عطایاک العلی و الفواصل |
| طلب کنم بقصد تو دنیا را در رسیدن | کمتر بخشش تو بلند نهاد بزرگها است |

فلان زلت للعسکریا و الجور باقیا ————— تیغک الآمال ما انت آمل
 همیشه باشی بجهت بلندبها و بخش ابائی ————— برسد ترا آرزوها چیزیرا که تو آرزو کننده
 عده ای بیات قصیده چهل بیت است هر تمی از ان یعقوب هزار درهم صلوة داد و از اندلس
 به افریقیه رحمت نموده بسبب فتنه و خسروج مرا بطین بر اکتش فرود آمد آتش فتنه
 فرو نشاند و دفع کرد گویا بسبب صلح و مهلت اهل اندلس را شنیدن همین خروج مرا کشان
 بود [لطیفه] شیخ محی الدین بن عربی ۱۴۰ در فتوحات گفته است که در سنه ۵۹۱ بشهر فاس
 بودم لشکر مسلمانان گذشته بود بجاک اندلس بجهت قتال دشمنان در ان وقت دوستی از
 دوستان خدا را ملاقی شدم پرسید که در حق این لشکر داخل خاک اندلس شده چه میگوئی آیا
 در همین سال اندلس را فتح خواهند کرد یا نه من در جواب گفتم از علم این در نزد تو چیست و تو چه میگوئی
 که خداوند کریم در کتاب عظیم خود برای صیب خود بشارت داده و فرموده ان فتحناک فتحاً
 پنا موضع بشارت فتحا پناست که در حساب جل فتحا پنا بچصد و نود و یک میشود از غیر
 مکرار الف در پنا زیرا که آوردن الف در پنا بجهت اشعار بر تمام آیه است نه آنکه از اول
 کلمه است پس لابد فتح در سنه ۵۹۱ که همین سنه است میباشند بنا بر عده همان روز
 گوار جدا شدم از وی و رفتم بسوی اندلس در همان سال فتح کردند مسلمانان
 اندلس و آن فتح خداوی بود که راست گوی کرد خداوند دوست خود را و در
 ۵۹۵ بود که امیر یعقوب در شهر (سلا) یا مراکش بس جهل و یکساله
 فوت شد ابن خلکان می گوید که در سنه ۶۰۸ جماعت بسیاری از اهل دمشق نزد
 روایت کرده اند که بشام در بقلع عزیزیه قریه ایست که او را چاره چاره میگویند
 یکطرف قریه مشهدیست که بقبر امیر یعقوب مشهور است و همه اهل آن نوحی
 مشفق اند که قبر امیر یعقوب در آن مشهد است در نفع الطیب میگوید وفات سلطان
 یعقوب در شهر (سلا) ۵۹۵ و مدت امارت او پانزده سال بود و آنچه
 بعضی گفته اند که امیر یعقوب خود را از خلافت خلع نمود و بسیاحت ارض مشغول
 شد تا که بشام رسید و در آنجا فوت کرد در بقلع دفن شد اصلی ندارد
 شریفین (خوناطلی) در شرح مقصوده عازم بطلان این قول را تصریح کرده
 و گفته است که اینها از بهر زبان عامه است از نهایت که بسطلان ذکر
 هر یس جویند در تاریخ ابن خلکان می نویسد که از امیر یعقوب
 حکایتی شنیده شده است که تذکار آن در این جا لازم است
 گویند که: امیر عبدالواحد بن ابی حفص عمر (هنتانی) خواهر امیر یعقوب

ذکر وقوع جنگهای زمان امارت

بنکاح گرفته بود و وقتی در پین زن و شوهر - مسافرت و نشوز واقع شد خواهر
 یعقوب نزد برادر خود آمد امیر عبد الواحد طلب زن خود رفت زن آن مرد را
 از رفتن با شوهر منع کرد امیر عبد الواحد شکایت در نزد قاضی ابو عبد الله محمد بن علی
 بن مروان برد قاضی نزد امیر یعقوب رفته ماجرا بازگفت امیر در جواب سکوت نمود
 بعد چندی باز امیر عبد الواحد نزد قاضی آمد و گفت تو قاضی مسلمانانی اهل من را از من منع کن
 اند باز قاضی نزد امیر رفته قصه بازگفت در این مرتبه هم امیر یعقوب سکوت کرد و جواب
 قاضی را نگفت بعد چند گاه امیر عبد الواحد نزد قاضی آمد و گفت این مرتبه سیم است که نزد
 تو آمده ام و تا حال زن من را نیاورده اند قاضی مرتبه سوم نزد امیر یعقوب رفت و اظهار
 مطلب را چنین نمود که این سه مرتبه است نزد تو آمده ام یا زن امیر عبد الواحد را بجا نیاورد
 فرست یا مرا قتل کند امیر یعقوب خادم خود را برآورد و فرستاد که اهل امیر یعقوب
 در خانه اش روانه کنند و بجهت حرمت شرعی بدین تغییرات قاضی هیچ نگفت اینهم از جمله اخلاق
 شریفه امیر یعقوب و دیانت قاضی بشمار میرود.

ذکر محمد ناصر بن یعقوب منصور بن یوسف بن عبد المؤمن و جنگهای نیک در امارت او واقع شد
 چون امیر یعقوب وفات یافت اهل حل و عقد یعنی رؤسای مسلمانان به پسر او امیر محمد
 ناصر معیت کردند و ناصر لقب ماندند امیر محمد ناصر چهل و یک سنی که بس نوزده سالگی بخت
 سلطنت نشست به بسیاری از وزرای پدر خود بیختری نمود و مراعات خواهر مردان
 جنگی اندلس نمود تا اینکه بسیاری از مردان جنگی اندلس را کشت و دل شک کرد بعضی را بوط
 گرفتن مال ایشان بنابر آن فرنگیان بسیاری از بصره و قلعه های اندلس که تصرف مسلمانان
 بود قلع کرد و در بنو دایر تقابص مگر از بی تدبیری بدینی او و حکم فرنگیان انتصار ظلم او و قتل
 بر محمد ناصر خیر قوت آمد فرنگیان طمع نشان در قلع بعضی حصار بلکه گرفتن بعضی حصار را شروع
 کرد در تجهیز است جنگ چنانچه همیاساخت بیست و شش هزار مرد جنگی چنانکه از بسیاری لشکری او بجز
 بر او پیدا شد طرف مقابل تیر جمع کردن بسیاری لشکریانند او آماده ساخت در ماه صفر سنه
 شروع بمقاتله نمود در این جنگ مسلمانان را شکست خورد و بسیاری از آنها بقتل رسیدند
 محمد بن یعقوب عده کمی که عددشان به هزار نفر میرسید سجات یافتند این واقعه را تا آنکه
 می گویند گویا قیامت در اندلس مگر در تمام مغرب پاشند بجهت بد فکری و اعتماد او بر قوت
 بسیاری لشکر نه بر خداوند جل جلاله و الله غالب علی امره غلبه کردند دشمنان بر بسیاری
 اندلس این واقعه را واقعه عقاب نامیدند بعد از این واقعه هرج و مرج زیاد بجهت رسیدن
 خون خاها و خارجیان در دیار مغرب رخ نمود در خلافت محمد بن یعقوب فوت گردید

بنی عبدالمومن در بین شان متفرق شد چنانچه اختلاف و قتل و فتنه های بسیار در میان شان
 پیدا شد که هر روز برای شخصی بجهت میگردند و باز او را غلغله کرده بروی آن شخصی شدند تا که دست
 تقصی شد بعد از آن خطبه و سکه در اهرام پیام محمد بن تومرت که در سابق دعوی مهدی و
 نموده بود کردند مگر شخص بهم از خلفای ابوالاعلی در ریس که مامون بن یوسف بن عبدالمومن
 لقب بود او را کرد و با سقا ط نام محمد بن تومرت از خطبه و سکه و رساله فصیح و بلیغی در تکذیب
 و اصلاح مهدی مذکور تالیف و لغت میکرد او را از جهت که ادیس مامون عالم بود در اصول
 و فروع و شخصی ماهر بود در نظم و تراکن خو نیز بود از غایت سفاکی به حجاج مغرب نامیده شد
 چنانچه صد نفر از شیوخ موحدین را بقتل رسانید و خون بسیاری از خوارج را بر
 در یک روز چهار هزار نفر از ایشانرا کشت و سرهایشانرا بکنکره شهر مراکش و بخت
 در ۳۰ فوت شد بعد از آن دولت بنی عبدالمومن رو بضعف گذاشت در
 بقیه تقصی کشت مدت دوام دولت شان همراه مهدی شان یکصد و پنجاه دو
 سال بود از جمله کسانی که همراه مهدی بنشان ولایت کرده شازده شخص بود در ضحوان الملک
 الباقی الذی للبعثی ملکه الزوال والنقصان) تفصیل و فتنه هاییکه در بین شان واقع
 شده در تاریخ اندلس که تصنیف مصنف کتابت مذکور می باشد سبب اشراغ الملک
 بنی عبدالمومن جامعتی از بنی مرین شد که بعد ازین ذکر شان با غزواتی که همراه
 کفار اندلس نمودند می شود انشاء الله تعالی لکن در اینجا تقدیم ذکر (حفضیون) پادشاه
 تونس اولی است زیرا که ایشان از تتمد دولت موحدین و از شاهه های دولت محمد
 بن تومرت بودند و ایشان اولاد ابی حفص عمر (هنتانی) بودند و عمر مذکور وزیر و
 محمد بن تومرت است زیرا که در اوایل دعوی مهدی و بیت اوسه نفر از ملازمان
 او قائم بامر او بودند: عبدالمومن بن علی، عبدالله و الوشترسی، و ابو حفص هنتانی ذکر
 عبدالمومن و اولاد او که ملک را میراث برده اند گذشت و عبدالمومن
 شترسی هم در بعضی جنگهای اول ظهور محمد بن تومرت کشته شد ابو حفص عمر (هنتانی)،
 وزیر عبدالمومن و لیهمد او بود عبدالمومن او را بچلیه خلع نمود و محمد سیر خود را و لیهمد ساخت بعد از آن یوسف
 سیر خود را و لیهمد کرد ایند را ابتدا عبدالمومن ابو حفص کور را خلیل و شیر در جمیع امور خود قرار داده بود از عهد
 المومن اولاد او ابنا و ابی حفص را بماند عبدالمومن از برای خود و وزیر و شترسی ساختند تا آنکه در مدت
 خلافت محمد بن یعقوب بن یوسف بن عبدالمومن ولایت تونس را برای عبد الواحد بن ابی بکر بن ابی
 حفص خنتانی قرار گرفت بعد از عبد الواحد اولاد او ولایت تونس را از آن میراث بردند تا در
 در ۹۸۱ سلاطین آل عثمان ولایت تونس را از آنها گرفتند و مدت ولایت تونس از برای

تونس

انی حصص ۳۴ سال بود شمار پادشاهان شان ۲۸ نفر بوده است دولت شان از زمان
دولت محمد بن تومرت شروع شده است ملک بسید داشتند غزوات و فتوحات بسیار
بعد از ذکر دولت بنی مرین میشود نمودند.

ذکر دولت بنی مرین و غزوات شان اندلس

بنی مرین پس از بر بردن امسوحش و صحرائین مالدار بودند رفته رفته برایشان قوت
شوکت حاصل شد و قتی که ملک بنی عبدالمومن در بضعف و اختلال نهاد بنو مرین از محراب
بیابانها در اطراف شهر و آبادیها جایگیر شدند و از برای خود اسباب آلات حرب آماده
ساخته از اطاعت بنی عبدالمومن مکرشیدند و برایشان خروج نمودن چنانچه بسیاری از عیال
بنی عبدالمومن بسبب جور و ظلم او به بنی المرین التماس نمودند و متوجه شدند ازین جهت درین شان اختلال
و محاربات زیادی پیدا شد تا که بنی عبدالمومن روز بروز در شکر گذاشته و دولت بنی مرین
قوی شده میرفت و اول کسی که در بنی مرین بعد از چغند و پنجاه سال از هجرت رئیس شد شیخ
بن ابی بکر بن حماد بود در ۵۹۱ فوت شد بعد از آن سپه او عبدالحق و ابر خود رئیس گردید و در
وفات یافت بعد از آن عثمان بن عبدالحق بریاست رسیده در ۶۳۵ فوت شد بعد از
عثمان محمد بن عبدالحق در ۶۳۵ فوت شد بعد از آن ابو یحیی بن عبدالحق درین شان رئیس شد و
در ۶۵۵ فوت شد بعد از آن برادر او یعقوب بن عبدالحق درین مدت گذاشته محاربات زیاد
بین برریان و بنی عبدالمومن واقع شد تا اینکه امر بر برریان قوت پیدا کرده و آوازه شان
در اطراف و کناف مالک مشهور شد و در شهر ۶۰۰ دهاست بسیار مثل دکنا
فاس ، تلمسان ، طنجه ، سبت ، و غیر ذلک غلبه کردند مگر تونس و مضافات
آن که در دست حفصیون بود و مالک شدن بنی مرین فاس را در ۶۸۵ بود و
در ۶۸۵ (مرکشش) را مالک شدند و آباد بوسس را که لقب بو اتقی
و آخرین ملوک بنی عبدالمومن است بقتل رسانیدند بعد از آن از بنی مرین ملک
در دست یعقوب بن عبدالحق قرار گرفت یعقوب اگر چه آخر شان بود ولی تقوی
اول بنی مرین گفته می شود چرا و قتی که بر مرکشش غالب شد اهل اندلس
همه برایشان سبقت نمودند و بسیاری از اهل اندلس بطلب نصرت بر نصار
که غلبه کرده بودند بر اندلس نزد او آمدند و زود است که آماده گی شان
از برای غزوات اندلس فرستاد انشاء الله تعالی .

ذکر غلبه کردن نصاری بر بسیاری از شهرهای اندلس در وقت ضعف بنی المرین

چون دولت بنی عبدالمومن ضعیف شد و عاملان در اطراف شهرهای را کنده بودند و تیره

فصل ششم در بیان خود آنها و در میان بنی مرین ایشان و مشغول شدند بقتال خود را
 نصاری فرصت را غنیمت شمرده بسیاری از شهرها و طایفه ها و قلعه ها را قطع نمودند
 و مستولی شدند بر آنها و در اندلس از لشکری و مردان جنگی کسیکه دفع کند دشمن را و متغایر
 کند با وی نبود و بسیاری تصرف نصرائیان به اندلس در مدت ضعف بنی عبدالمومن
 بود و بعضی شهرها را هم قبل از ضعف بنی عبدالمومن تصرف شده بودند مثل تطلیطه و
 مورثونه را که در ۵۲۴ هجری پنجاه و هفت هزار نفر بودند و آن سینه اول دولت بنی
 عبدالموشک و حسن دولت مرابطین بود بلکه پیش از آن در ۵۱۸ هجری
 چهارصد و هفتاد و هشت بر تطلیطه تصرف کرده بودند چنانچه گذشت تا آنکه
 یوسف بن تاشفین وقتی که به اندلس عبور نمود در آن زمان واقعه (دلاقه) در
 بین بود از خلاص کردن تطلیطه از دست گروه طاعنیه عاجز شده و گروه طاعنیه
 بر (شرقسطه) مستولی شدند و در ۵۲۵ هجری (بلنسیه) غلبه کردند بعد از آن
 مسلمانان باز از نزدشان استرداد نمودند همچنین سبتلاء کفار و استرداد
 مسلمانان مکرر شد تا که دشمنان بر شهر بلنسیه غلبه کردند باز دیگر او را گرفتند
 و بر حصار (روطه) ۵۲۹ هجری پنجاه و هفت و نه غلبه کردند و حصار (روطه) را محکوم
 حصار بود که بر صاحب (تطلیطه) این بود در وقتی که از مقام برگزیده
 شده بود و تسلیم نمود و در شهر (مریه) ۵۳۰ هجری پنجاه و هفت و دو دشمنان
 غلبه کردند و پیش از آن بلنسیه پنجاه و هفت و دو بر شهر (لوشه) غلبه کردند
 بودند بعد از آن بر شهر (مریه) ۵۳۲ هجری پنجاه و پنجاه و دو موحدین استرداد
 نمودند و سایرهای بسیار در دست مسلمانان بود پس از آن کفار
 شهر (مریه) را بار دیگر از نزد مسلمانان گرفتند و بر شهر (مارده) ۵۳۳ هجری شصت و
 سی و هفت و بجزیره (شقره) ۵۳۴ هجری و بدار (خلافه) (قرطبه) ۵۳۶ هجری و بر شهر
 اندلس (سناطبه) و غیره ۵۳۷ هجری غلبه کردند و ۵۳۸ هجری به شهر (طرطوشه) غلبه نمودند
 و تصرف کردند جمع بقاء و قلعه های او را و بر حصار (لارده) و (احمر) اقمه
 و در سال مذکور در (مرسیه) غلبه کردند بطریق صلح و محاصره کردند (اشبیلیه) را
 در ۵۳۹ هجری و مالک شدند او را در ۵۴۰ هجری اگر بخواهیم تشریح گرفتن گروه طاعنیه شهرهای
 را بنامیم سبب طوع التسخیر و قایح حسرت آورشان یا عتق پاره کردن جگر و روان بودن
 خون از چشمهای می شود وقتی که طایفه طاعنیه اصول شهرهای اندلس مثل قرطبه و اشبیلیه
 و تطلیطه و (مرسیه) و غیره را گرفتند جمع شدند اهل اسلام بیک قطعه از اندلس که در دست

تطلیطه شهر است از بلاد اندلس
 اندلس ۱۲
 تطلیطه شهر است از شهرهای
 توسط اندلس
 در ۵۱۸ هجری شهر است از شهرهای اندلس
 اندلس و لاقه
 بلنسیه شهر است از شهرهای اندلس
 واقع در شهر است از شهرهای اندلس

مسلمانان بود مثل محمد بن یوسف بن هود خرامی که پدران او از جمله ملوک الطوائف اندلس
بود و در ابتدا محمد بن یوسف بر سینه که در شرق اندلس واقع است بود و در
انجا از طرف بنی عبدالمومن باطلان بودند که محمد بن یوسف با ستقامت بعضی از
اهل اندلس و علماء اعیان برایشان غلبه کرد و ایشانرا احسراج کرد و در آنجا
مانند و از برای بنی عباس خطبه خواند و مردم را برای ایشان ترغیب کرد
تا اینکه بسیار شد نماز عون و خون خواهد بود از مسلمانان و فرنگها و سخت
شد بروی کار و از جمله کسانیکه او را منازعه میکرد از مسلمانان (بنو الامم) بود و
ایشان قومی اند که بسوی سعد بن عبادة انصاری سید احرار رج منسوب میشوند
و در تصرف ایشان بود بعضی از شهرهای غنی اندلس و او گرفتند آنچه در تصرف
محمد بن یوسف بود و ضم کردند بسوی ملک خود و اول کسیکه بریاست از بنی
احمد برخواست محمد بن نصر بود و پدر او نصر در دولت بنی عبدالمومن لزاماً
شکر بود و له را محمد بن نصر نیز میگفتند و در ۲۹۰ هجری برای او بیعت کرده و او بنام
ابی ذکر بن عبد الواحد بن ابی حفص عمر (هنتانی) صاحب (تونس) خطبه خواند
غرضش اینکه جمع کند ملک خود را (بتونس) و افریقا و کشید خود را از اطاعت بنی
عبدالمومن و مردم را به اطاعت خواند و به امیر المومنین موسوم شد بعد از آن
از مردم بنام ابی ذکر بیعت گرفت تا اینکه بیعت گرفتن این و هود را از برای
بنی العباس فاسد کند و اهل بجایان (و شریف) درین بیعت ابن احمد را
بیعت کردند گروه طاعنه درین وقت حاضره داشتند شهر بنسیره را که در
بود بعد از آن احمد فرستاد بیعت اندلس را بمحبت اعیان و اشراف
اندیاری به ابی ذکر یابی (تولسی) و بیعت را به حضور وی آوردند و اظهار بیعت
کردند بر غلبه نصاری (بنسیره) و او طلب از وی برخواستن را بچنگ نصاری
و او نیز طلب ایشانرا اجابت کرد و عقد کرد و بوزکر بار و ز رسیدن بیعت
بر و ز سرور و جمع شدن مردمان از روز در موضع خلافت و انشاد کرده
است شاعری از اهل اندلس قصیده مشهوره که اولش
انجد بخیلک خیل الله اندلساً — ان السبیل الی منجاتها درسیا
یعنی ظفر بهبه شکر خود که شکر خداست ازین — بدرستی که راه بسوی نجات دادن اندلس
و همب لنامن عزیز النصر بالتمت — و لم یزل منک عن النصر ملتماً
بخشند برای ما از نصرت غالب و عزیزا که از این است — همیشه باشد از تو نصرت طلب التماس که شده

این قصیده ایست بسیار دراز بلیغ و فصیح که در نفع لطیب مذکور است
 بود که با بیعت ایشان را ضعیف و دعوت شان را بپذیرفتند
 و مهیا ساختن برای ایشان اسطول با که در آنها مالها و مردان جنگی بود
 وقتی که بر اندلس رسیدند دیدند که عده طاعینه شهر (بلنسیه) را
 محاصره نموده مالک شده است و همچنین (مرسیه) را نیز بطریق
 صلح گرفته است و از جمله کسانی که در آنوقت به اندلس مقیم بود
 ابو محمد (اشقیلوله) بود ابو محمد مذکور بر ولایت قارنش و وادی آس غلبه نمود
 چون میان محمد مذکور و ابن احمد خویشاوندی دوستی باطنی بود لهذا ابن احمد از ابو محمد
 علیه سیر بود استمداد خواست زیرا که ابن احمد پیش از مغلوب شدن او فرمانی از طرف حلیف
 عباسی مستصر باند ابن ظاهر این ناصر در هر حکومت رسیده بود از انسیب کار این وقت
 گرفته ابن احمد بوی بیعت کرده خطبه را از نام ای که یا حاکم تونس و افریقیه سو قون است بعد
 از آن ابن احمد نزد ابو مروان باجی که والی اشپله بود بر اے خواستگاری دستر
 آوردت ابو مروان دستر خود را بناح و وی در آورد بعد از آن ابن احمد ابو مروان را
 خفیتاً مقتول نموده خود را والی اشپله ساخت بعد از یکماه اهل اشپله باین هو
 مراسله نموده بفرمان وی داخل شده ابن احمد را از ولایت خود کشیدند بعد در
 ۶۳۵ زمانیکه ابن احمد بر ولایت جیان بود خطایالی غناطه در موضوع اتفاق بیعت
 شان بر ابن احمد بقرار گفته مردم غناطه بر شهر غناطه تغلب برده از پایتخت خود
 قرار داد بعد از آن مالغ را تصرف کرد درین مدت که فتنه باین
 مسلمانان در ولایت اندلس واقع گردید نصاری قوت یافته
 در بلاد اسلامی طامع شدند به سرعت بسیاری شهر و قریه ها
 اندلس که بتصرف مسلمانان بود داخل شدند چنانچه شاعر فرموده
 چو در لشکر دشمن افتد خلافت تو شمشیر خود را بکش از غلاف
 این بود سنیر نصار آرا انقیاد نموده در بلاد خود راه داد
 بطبعی که ابن احمد را از دفع نمایند از این سبب ابن احمد بسیار
 از سرحدات و قلعه های اندلس را به نصاری وا
 گذار شد چنانچه گفته اند ابن احمد سی تلعه را تسلیم نصاری
 نموده فی سالی چهار صد هزار دینار به ایشان داد
 بعد از آن وزیر او مشهور بر ابن رمی بر وی شورید و او را

غناطه شهر است از شهرهای
 غناطه از اعمال اندلس در
 مالغ شهر است باندلس از
 اعمال ریه بین جزیره جفرا
 در ریه بر معراج البلدان

عبدالحق لشکرهای بسیار از فاس و مراکش تهیه نموده همراه بعضی از
 اولاد خود بطرف اندلس فرستاد بمقاربه نصاری تصادف کرده
 بمقاربه شدیدی درین واقع گردید آخر مسلمانان بنصرت الهی
 بر نصاری غالب گردید و نصاری به بدترین احوال شکست
 نمودند نصاری را در شهرهای شان محصور نموده مال
 سلو نصاری را غنیمت گرفتند بنی مرین سالم و غانم باز گردید
 در این مقدمه چیزی از شهرهای نصاری را مسلمانان تصرف نشدند.

ذکر محاربه دیگر از بنی مرین و ولایت اندلس

پادشاه مسلمانان سلطان یعقوب بن عبدالحق لشکرهای
 بسیاری را جمع آوری نموده مسلمانان را از هر طرف اعلان
 داد مردمان حاضر شدند خود سلطان همراه لشکریان
 بطرف اندلس حرکت کرد چون بولایت طریف
 رسیدند ابن احمد نیکو حاکم عنرناطه سردار ابو محمد بن
 اشقیلو له حاکم مالقه به استقبال سلطان برآمده سلطان
 آغاز و اگر ام نموده در محاربه شریک ساخت برفتن بسوی شهرهای خود شان
 این امر بسبب که از ابن اشقیلو له سخنانی داشت شنید بطرف بلا خود
 باز گردید هنوز سلطان یعقوب در طریف بود که خبر بوی رسید که
 نصاری لشکر بسیاری را همپا نموده آماده محاربه است چنان لشکری که
 کثرت داشت و صحرا را گرفته سلطان نیز لشکر خود را بطرف نصاری سوق داد چون با هم
 شدند آغاز کارزار نمودند جنگ بین شان شدت داشت تا اینکه حق
 کفار مجار را شکست داد مسلمانان نصرت یافتند مؤرخین گفته اند که از شکست خوردن او
 عقاب نامانی دولت موحیدین در حکومت محمد بن یعقوب بن عبدالمومن دیگر نصرت یافتند
 وقت داخل شدن سلطان یعقوب در اندلس خلاصه اینکه درین محاربه اهل اندلس بسیار
 کس لشکر نصاری مقتول گردید که نام آن زننده بود و در لشکر نصاری
 یار او چهل هزار نفر کشته شدند بقیه
 السیف کیشده سلطان یعقوب از ملک اندلس رنده جزیره اخضره طریف جبل طارق و
 غیر ذلک را تصرف آورد سلطان یعقوب سر سردار نصاری را بعد از کشتن نیز
 ابن احمد فرستاد بعضی گفته اند که ابن احمد آن سز را خوشتر
 به اعزاز تمام نزد نصاری فرستاد براسه اینکه دوستی خود را بجهت نصاری

طریف نام شهر است در اندلس
 اندلس را بنی نصر بنی مرین
 از بنی مرین است
 از بنی مرین است

و قطع دوستی را از سلطان یعقوب نشان بدید این خلدون فهم نموده که اثر آن
 بعد از چند وقت ظاهر شد امیر المسلمین سلطان یعقوب بعد از مقدمه بجزیره
 جزیره رحمت کرده در سنه مذکوره نیمه ربیع الاول بعد از آن
 غنیمت را از مال و اسیران تقسیم نموده خمس را جدا کرده که
 موافق کتاب الله در موقع آن صرف شود اموال غنیمت در این
 وقت یک لکه پست چهار هزار کاو و هفت هزار شصت و سی اسیر
 چهارده هزار اسب از کوفتند و اسلحه پر و ن از شاره بود سلطان
 یعقوب مذکور بعد از تقسیم غنائم چند روزی در آنجا توقف کرد.

غزوه دیگر

بعد از فارغ شدن از غزوه سابقه و رجوع سلطان بطرف جزیره
 چند روز اقامت کردن از جزیره بغزم غراب طرف اشبیله رفت
 و یارشان را و اقطار و نواحی آن ولایت را جستجو کرده قتل و غارت
 را در جهات و آبادی های آن انداخت بعد از آن جا کوچیده بطرف
 شریش رفت اهل آن را نیز و بال جمله های سختی چشاند و میرانش
 را چار و سب کرد بعد از دو ماه بطرف جزیره آمده در سنه
 مذکور چون از ترتیب لشکری که در اندلس مقیم باشند تا آنکه غزاه
 جهاد را با کفار ادامه دهد فارغ گردید بطرف مغرب حجت نمود.

غزوه دیگر از بنی مرین در اندلس

در عهد سلطان یعقوب بن عبدالحق لشکری چهل هزار نفر
 رفت در آخر محرم الحرام به (طریقین) نزول نمود
 از آن جا کوچیده به طرف (اندزه) حرکت کرد در بین راه
 ابو محمد بن اشقیلو و الی ابالمق و برادر او ابو استی و ولایت
 قارشن که بقصد غزاه به مصاحبت سلطان اراده
 داشتند به سلطان مذکور رسیدند این احمد محمد الفقیه
 صاحب غناطه نیاید بعد از آن سلطان با
 مصاحبان و شکر یان خود از (اندزه) کوچیده
 به طرف منزل های (اشبیله) رفت در آن
 وقت در (اشبیله) ملک جلاله ابن اذنونش

بنی مرین
 در این وقت
 در اندلس
 در سنه ۱۱۰۰
 در این وقت
 در اندلس
 در سنه ۱۱۰۰

بود از شنیدن ورود سلطان پیدل شده همراه اهل خود جهت نگهبانی خود از شهر برآمد سلطان مسلمانان لشکر خود را مرتب نموده پسر خود یوسف را در مقدمه لشکر معتمد کرد بجزد مقابل لشکر کفار گریخته طرف شهر رفته لشکری مسلمانان آنها را تقیب نمودند تا شب بسیار از ایشان کشتند همین شب را لشکر اسلام سواره دور قلعه را گرفته به طرف قلعه تیر می انداختند آتش درین کفار برافروختند آخر الامر لشکریان دور قلعه را احاطه کردند تا آن قلعه را مالک شدند قلعه قطیان و جلیان و قلیعه را بزور غلبه کردند و از نصاریس قتل و اسیر بسیار نمودند آبادی را ویران نمودند بعد از آن سلطان یعقوب با مال پایه غنیمت به طرف جزیره مراجعت کرده اموال را بین غازیها قسمت کرد.

غزوه دیگر

در نیمه ربیع الثانی سنه مذکور سلطان یعقوب از جزیره بزم غنیمت شورش برآمد اهل اطراف شورش را مقلد کرده سختیها به جنگ و اچشانید اطراف شورش را بی گیاه و ساخته اشجار را قطع کرده عمارت را ویران کرد اهل شهر از لشکر مسلمانان ترسیده در شهر خود را قلعه بند نمودند سلطان مذکور اراده اطراف شهر را نمود تا گرفتار شهر آسان شود بعد از آن پسر خود یوسف را با عده از لشکریان جانب قلعه پایه اطراف انداختند فرستاد آن در رفته در عمارت کردن کوشش نمودند تا اینکه تمام مالهای قلعه روطه و شلوفه و جلیان و قناطر را گرفته در وقت صبح بحضور پدر خود در پیشین حاضر شد سلطان بالشکریان خود طرف جزیره مراجعت کرده اموال غنیمت را میان مسلمانان قسمت نمود.

مقدمه دیگر

سلطان مذکور لشکری خود را طرف قرطبه که آبادی بسیار و مردم شان متمول و نرخ اشیاء از آن بود تخریق و استالست نمود مسلمانان به طرف قرطبه

رو طه قلعه ایست از احوال قنط
 واقع اندلس ۱۳
 شلوفه قلعه ایست از احوال
 در قنط از اندلس ۱۳
 غلیان شهر ایست از احوال
 قرطبه ۱۳
 قناطر شهر ایست از احوال
 قرطبه ۱۳

جزیره آمد برای سلطان گفت که مالمه را در ملک خود ممل کن والا بفرنگیان نمی بخشم تا این صحر
 مالک نشود زیرا که این امر اراده داشت که مالمه را از تصرف محمد کشد و محمد مذکور قدرت دفع
 آن را داشت سلطان مالمه را از محمد قبول نموده اباز بان پسر خود احاکم مالمه گردانید
 بعد از گذشتن رمضان خود سلطان بطرف مالمه حرکت کرده رفت تا به ششم ماه شوال
 به مالمه رسید مردم مالمه در روز مبعوث با استقبال سلطان آمده اظهار خوشوقتی نمودند گویا
 آن روز در روز و دو سلطان مردم مالمه عمید سرور بود سلطان تا آخر سال در اینجا اقامت
 نمود بعد از آن عمر بن یحیی که از کار دانان ولایت بود حاکم و گنایخت اباز بان پسر خود
 ابی عبید بن الحقیق را با اسلحه فراوان و طایفه از دلاوران در اینجا مقرر فرمود و محمد مذکور
 به نیکی کردن همراه محمد بن اشقیلو له وصیت فرموده بطرف جزیره باز گشته از اینجا
 در شش ماه مسوی مغرب رحلت کرده مسلمانان از ورود سلطان و حضرت او شادان
 بی اندازه گردید چون این امر از تصرف نمودن سلطان شهر مالمه و عودت نمودن
 بطرف مغرب شنیدند بد عای خود کامیاب شده بروی گران مد از طایفه مضاری
 خواسته با هم اتفاق نمودند که بعد ازین دفع سلطان را از داخل شدن اندلس
 ممانعت نمایند طایفه بمعاذنت این امر فرصت یافته معااهده که همراه سلطان
 نموده بودند شکستند جزیره خضر که جای لشکر و اسلحه سلطان بود بزرگه کشتی
 متعلقه کرده مالک نشدند این امر بحلیله و فریب مالمه را از حاکم مالمه گرفت بعضی لشکریان
 کینه کشی بطرف سلطان مغرب فرستاده بر فساد و سران نمودن سر حد ایت
 تحریر کردند در زمانیکه امیر مسلمین سلطان یعقوب بمشک بود این خبر بجزیره
 و نیکی مسلمانان جزیره شدت میباشند که دور حصارشان را خاک گرفته اند شنیدند
 برای پسر خود لواذ غزار را منقذ و جهازهای جنگی را بیدار برای جهاد تعبیه نمود
 غزوه را دیگر بنی مرابیه به اندلس

چون خبر عهد شکنی طایفه پشتی و معاذنت این امر به امیر مسلمین رسید عقداوارا
 نام پسر خود نمود فرستاد رفتند تا در ماه صفر ۳۷۱ هجری بمطبخ رسید در بلاد بجزیره
 حصار نمودن کشتیها جنگی مانند شبتة و طنجة و سلا داخل گردیده مردمان ابوطایف
 و بخشها مسرا فرموده تغری خواست همت مسلمانان در امر جهاد بجزیره
 آمده نیت با خود ابومرک صادق نمودند از این امر بشنود که چون سختی از طرف
 بر مسلمانان جزیره انحرار رسیده دید غیرت سلامت ادرا بهجان آورده خواست
 که مسلمانان در دست کفار قلع یند بود نزد یک بهرگنمن باشند در از ده عدد

از تواریخ اهلای
 در روز و دو سلطان
 مردم مالمه
 در شش ماه
 مسوی مغرب
 رحلت کرده
 مسلمانان
 از ورود
 سلطان و
 حضرت او
 شادان

چهار باوری بید مسلمانان جزیره آماده کرده فرستاد تا به فریادشان برسد چهار باوری
 امیر مسلمین بمقتله بعضی نصناد و دو گفته اند سحر کت آمد امیر نسبت به چهل و پنج چهار باوری
 جنگی فرستاد اما چهار باوری طاعنه که چهار صد بالغ می شد با همت از آمد مسلمانان دشمنان
 طاعنی شده بخلوص نیت و صدق غرمت در حالیکه ایشان را خطبان غنیمت چهار باوری می نمودند
 بیلدی الهی شروع بمقتله کردند صبر و پاداری بر آغاز یان دلاوری از جانب
 ناصر مطلق نزول کرد ساعی نگذشت که پهلوانان جمیع اسلامی آنهارا بدهن ساخته
 یکسو شده بدریافتادند مسلمانان بشمشیر و مارشان را کشیده دریا بفرمان الهی
 و ببردی مسلمانان آنها را فرو برده صفحه زمین را از جساد خبیثه شان پاک کردند
 مسلمانان کشتیهای جنگی شان را مالک شده بر بندر و گذر جزیره بقلبه داخل شدند
 لشکر طاعنه که محاصره جزیره را داشتند محتمل شده ترس بر ایشان غالب گردید مسلمانان
 که در شهر حضور بودند مسرعه بر آمدند زان کو دکان بساحت شهر بر پهنه شده گندم
 و میوه و روغن بسیار از لشکرگاه طاعنه غنیمت کرده چنان گرفتند که بازارها خورده
 نمودند بعد از آن امیر طبرف اندلس بیرون شده دشمنان را بر طرف به ترس انداخت
 در نیوقت فتنه ابن احمد را از توسعه در بلاد مانع آمد سلطان چنان مصلحت دید که تمام
 طاعنه مصالحه نماید تا اینکه بذریعه مصالحه فی الحمله تصرفی بد که در غرناطه پایتخت این
 احمد نزول کنند طاعنه از ترس مقابله سلطان و کینه ابن احمد که امداد مسلمانان جزیره
 نموده بود بر دشمنی ابن احمد پشتیبان شده اساقفه خود را بر مصالحه بحضور امیر طبرف
 بن سلطان یعقوب فرستاد امیر یوسف اساقفه را با کیفیت بخدمت پدر خود
 معروض داشت سلطان از نیوقه خشمناک گردید که بر سپهر خود کار کرده باراده
 او رضاند او روی ضار او روی حمید اساقفه را خفقان آلود بسوی طاعنه شان
 رجعت داد اهل جزیره بزین سوسن سجنیه امیر مسلمین آمدند سپهر خود را با بایل
 مندیل ابریشیان والی ساخته در جزیره فرود آمد صلح را با طاعنه تمام داد بعد از آن
 در مریه که از متلکات ابن احمد بود از طرف دریا و خشکه نزول کردند گرفتار
 بر ایشان دشوار شد اهل قلعه تا قریبه از ترس طاعنه با طاعت شان آمدند
 ایشان را قبول نمود لشکر طاعنه در غرناطه بر ابن احمد فرود آمده او را محصور نمودند
 ابن احمد ناچار شده به مصالحه بنی مرین مرجه کبری طبرف باز یان در مصالحه
 کس فرستاد با بایل و قهر را بحضور پدر خود عرض کرد سلطان ابر مسلمانان و
 بر ابن احمد از غلبه طاعنه رسیده بوجد شفقت آمده به سپهر خود نوشت تا اینکه مصالحه

در وقت
 فتح غرناطه
 در وقت
 فتح غرناطه

با ابن امر تمجیل نموده طاعینه را از غزنامه کوچانیذ بشیر طیکه ابن امر ملقه را که ابن امر
تغلب نموده بود پس به سلطان استرداد نمایند

غزوه دیگر

یکی از مهربانیهای حقیقی که بر مسلمانان بنی مرین این بود که خدای تعالی مخالفت را بین طاعینه از پیشتر
و پس از او شایسته واقع کرد تا اینکه بر مالک پدر خود غالب گردیده او را از پادشاه انداخت
بعد از آن سرزمین طاعینه و وکلای دولت او به نزد سلطان کس فرستادند و او را
خبر نمودند بر اینکه سپه طاعینه شایسته نام بر پدر خود تغلب نموده بمعاونت طاعینه از نصایح
پدر خود مغلوب ساخته حال میخواهم که باستمداد امیر مسلمانان مملکت از تصرف سپه او
برآمده تسلیم خود او شود امیر مسلمانان از شنیدن این واقعه خورسند گردید زیرا که سلطان
میخواست که بغزوه جواد در ولایت اندلس داخل شود و پست (عدو) شود سبب خیر اگر خدا خواهد
امیر مسلمانان قاصد های طاعینه را اکرام کرده جواب کافی دو عده دانی داد بر اینکه
همراه طاعینه در استرداد مملکت او میگویشم از جانب من مطمئن باشید قاصدان رخصت
گرفته مراجعت کردند بعد سلطان مسلمانان اعلان جهاد نموده لشکر را راهی نمود
در جزیره الخضراء آمد در اینجا ماه ربیع الثانی سنه اقامت نمود تا لشکر بیان سرحدت
اندلس با اسلحه به نزد وی جمع شدند از اینجا حرکت کرده رفت تا بطنخیره عباده فرود آمد
طاعینه بنفس خود ذلیلانه بر آغز اسلام و امیدواری امداد بلافاصله سلطان رسید
قدر سلطان را بزرگ شمرد - ابن خلدون و ابن خطیب در تاریخهای خود گفته اند که طاعینه
در وقت ملاقات دستها سلطان ابوسه داد سلطان بسبب تحقیر کفرت خویش
بجنور مسلمانان فرنگیان دست خود را بر او نهاده بوسه داد ششست طاعینه از سلطان
خواهش نمود که بجزئی مال دی امدادت کند سلطان وی اصد هزار از مال مسلمانان
امداد کرد بعهوض آن مالها طاعینه تاج خود را بوی تسلیم نمود که آن تاج تا مدتی در دست
مسلمانان بر آفرینندگان باقی بود بعد از آن سلطان همراه طاعینه قهشهرهای کفر
داخل شد تا رسیدند بولایت قرطبه که شایسته در آنجا بر پدر خود خروج نموده بقریب
کرده بود در آنجا چند روز محاربه نموده بعد از آن در طرف قرطبه و طرف طلیطله
در طرف آن تباهی نموده آبادیها را ویران کرد تا اینکه بقلعه حبریط که جز سرحد
اندلس است رسید چنان دست های مسلمانان از مال غنیمت پر گردید که در لشکرگاه گنجا
نزد داشت بعد از آن سلطان بطرف جزیره بازگشته ماه شعبان سنه مذکور اقامت
نمود چون ابن امر اتفاق سلطان اباطاعینه داشت ترسیده بدوستی شایسته سپه

موضع
مخزن عباد
در راه اندلس
تاریخ استیلا

میل کرد همه راه او عقد نموده آتش فتنه را در اندلس برافروخت لکن برای شایخه دوستی او فائده نگرد سلطان همراه طاعنیه متفق بود تا اینکه شایخه مغلوب گردید سلطان سابق استرداد مالقه را بر این امر شرط کرده بود این امر مالقه را و عده کرده نداد و آبت از سنه ۸۲۲ سلطان بعزم گرفتن مالقه بطرف مالقه رفت تا اینکه به قلعه های نزدیک وی سیده غالب گردیده مالقه را محاصره کرد چون امیر بر این امر دشوار گردید بسوی امیر یوسف پسر سلطان پناه برده همراه او بزاری گفتگو کرد امیر یوسف عجز او را داشته سخن او را قبول کرد بعد از آن امیر یوسف در ماه صفر بشکر پدر خود در مالقه رفت طلب صلح همراه ابن احمد از پدر خود استغاثه نمود سلطان آرزوی سپر خود را بر آورده همراه ابن احمد مصالحه کرده بطرف جزیره بازگشت سر به نادر در حرب هر طرف پرکنده نمود آن بارفته قتل و غارت نمودند بعد از آن خود سلطان بجز اطله در غزه ربیع الثانی سنه سیصد و شستاد و دو بیرون شد رفت تا نزدیک قرطبه شد قتل و غارت نموده آبادی بار او بران کرده چند قلعه را فتح نموده در ماه رجب به جزیره باز گردیده غنائیم را تقسیم نموده در ابتدا سنه ۸۲۳ بطرف مغرب بازگشت در نیو وقت خبر هلاک از فوش طاعنیه و جمع شدن بر سپه شایخه که بر پدر خود خروج بود رسید عزیمت های فالصانه سلطان به جهاد کفار در حرکت آمد.

غزوه دیگر

در سنه ۸۲۲ سلطان بعزم جهاد دشمنان بن در اندلس لشکر جمیع کرده از مرکش حرکت کرده در نیمه شعبان به رباط فتح رسید در آنجا روزه را گذراند بعد از آن بفرستان به جزیره الحضر شروع نموده تا آخر سال لشکر منیر ستاد بعد در غزه صفر سنه ۸۲۴ از دریا عبور کرده چون به جزیره رسید در بلاد دشمن رفته لشکریان را هر طرف غارت نمودند قتل و تخریب و اسیر نمودن زنان و کودکان را تقمیل داشتند خود سلطان با سپ خود سواره در همین طرف غزا میکرد عملیاتی که درین غزوت از تعداد جهات و قلعه تا نیکه و بران کردند آنچه در آن قلعه بود گرفتند اگر نقل آورده شود کلام طویل میگردد عنان قلم بطرف اصل غزوه منعطف نمودم خلاصه اینکه نصاری از مشاهده انجبال چنان در قلعه با محکم خود متحصن شدند که قدرت مبارزه و بیرون آمدن را نداشتند طاعنیه شایخه و اهل ملت او یقین نمودند که شترهای شان غنای وزین های شان خوب بگردیده از مدافعه و نگهبانی خود نا عاجزند لهذا میل به مصالحه و تضرع نمودند بسوی امیر المسلمین تا اینکه تجار از

رباط الفتح
در ماه رجب تقابل شد

خود از ایشان باز دارد و نیز جماعت نصاری بطرف شایسته شک نیستند
 که طایفه از کلان با نصاری بطرف امیرالمسلمین جبهه غرت اسلام و ذلت کهزایشان
 کما میدپس گردانید چون در نزد طایفه آمدند طایفه ایشان پس فرستاد بر اینکه
 هر چه میکه سلطان در غرت دین و قوم خود شرط میکنند را غنیمت چون ذلت شدن بر
 غرت اسلام مشاهده کرد و دیگر شنید که بعضی مفسدین مغرب از اطاعت خارج شدند
 بعضی عایار فاسد نموده اند اراده بازگشتن آبرو اصلاح شان داشت مقصود
 شان را انجام داده با طایفه نصاری عقد مصالحه کرد و آنچه مراد او بود با ایشان
 شرط نمود که با سایر ملوک هموار خود با دوستی و دشمنی بوفق رضای امیرالمسلمین قرار
 نمایند و تجار مسلمانان در خلج از حربه از مملکت باید از تعرض و نقصان در امان
 باشد در میان ملوک اسلامی خلل اندازی اثرک کرده بطریق فتنه در کار ایشان مدخلت
 نکنند.

ذکر سفارت طایفه بر امیرالمسلمین

چون سولان طایفه بعد از مصالحه سلطان بطرف او باز گردیدند رسول بن امیر
 بطریق سفارت رسید بر نیکی همراه او مصالحه کند و اینکه با هم بر ضرر سلطان
 بدست باشند طایفه شایسته ایشان را بقد نمودن همراه سلطان خبر کرد بعد از آن
 گفت این امیرالمسلمین را که می بینم نه طاقت مقاومت و نه قوه مدفعه او در شما
 دارم شما بولایت خود باز گردید بعد از آن مردان دولت او با سفارت طایفه همراه
 سلطان مشوره داد او اند تا اینکه گفت اتحاد بین دولتین مستحکم شود مشورت
 قبول نمود خود طایفه بعبان سفارت بطرف سلطان روان گردید پیشتر ملاقات
 سلطان و لیعهد سلطان که امیر یوسف پسر او بود و به دو فرسخی شورش نزل کرده
 ملاقات کرد شب لشکرگاه مسلمانان گذر نهیده فردای آن برای ملاقات کوچیده
 سلطان آمدن او را شنید مسلمانان را به حسن ملاقات طایفه و قوم برای هموار
 شعار اسلام و شوکت اسلام میان امرداد مسلمانان سلطان شهر را آیین بستند و چهره
 نموده عزت ملت و شدت شوکت و کمال عایت اظهار ساختند امیرالمسلمین
 ویرا به خوب تر خلق و کامل تر کرامتی که لایق شان او و عظماء ملوک باشد ملاقات نموده
 تحفه های سینه بر آسپان و پسر او تقدیم کرده سلطان قبول نموده بمضا عطف
 و کامل تر از آن هدیه با عوض او مکانات کردند بعد از آن عقد مصالحه کامل گردید
 طایفه باقی شروط را قبول نمود با عراز اسلام رضاداده بطرف قوم خود باز گردیدند

در وقت وداع نمودن سلطان از وی کتابهای اسلامی که تصاری بران
 مستولی شده اند بجنود سلطان بفرستد چون باز گردید شانه زده بار کتاب اسلامی
 در نزد سلطان فرستاد امیرالمسلمین در آخر شعبان اخلاص جزیره گردیده در آنجا صوم
 رمضان ادا کرد بعد از آن در محرم ۱۵۵ هجری در ترتیب اسلحه نظر نمود بعد از چند روز
 مرخص گردید مرض آن استمرار داشت تا اینکه در آخر محرم ۱۵۵ هجری وفات کرد رحمه
 الله مدت پادشاهی آن سببیت نه سال شد پسر او یعقوب بن یوسف بن یعقوب
 بن عبدالحق که ولیعهدی او بود و پیرا و جته تفقد کار نامه قضی مغرب فرستاده
 بود وزراء پدر و عظام قوم او در غیاب او برای او بیعت گرفتند بعد از آن
 در ماه صفر خود او حاضر شد حاضر و حاضر عام برای او بیعت کردند اول کاریکه کرد
 این بود که قاصد نزد ابن احمد فرستاده وقت برای لقای او معین نمود
 در اول ماه ربیع در موضع مریاله ویرا ملاقات نمود ولیعهد او را باغزاز و کرام
 ملاقات کرد از جمیع بندرهای اندلس که در مملکت والد سلطان یعقوب بود
 برای ابن احمد و اگذار شد غیر از جزیره و طرف بر بهترین احوال وصلت
 از هم متفرق شدند سلطان یوسف بطرف جزیره بازگشت طایفه شایخ
 به جزیره آمده عقد مصالحه که سلطان یعقوب همراه او نموده بود تجدید کرد سلطان
 یوسف اجابت نمود.

غزای دیگر

در ۸۷ هجری سلطان یوسف خبر رسید بیکه شایخه نقض عهد کرده بر آبل بندر با
 غارت برده و از سرحدت تجاوز نموده خیال غابازی دارد سلطان یوسف
 به همسازان لشکر خود که در اندلس بود حکم داد که بالشکر خود داخل بلاد کفر گردیده در ولا
 شریفش نزد فرغانه و لشکریان خود را در لشکرهای شایخه غارت کنان متفرق سازد
 بعد از آن جنسند کور بقرار فرموده سلطان همراه لشکر خود داخل بلاد کفر گردیده
 هر طرف قتل و غارت بسیار کردند خود سلطان یوسف در ماه ربیع الثانی سنه
 از ولایت تازی عزم غزای نمود و اهل مغرب را اعلان جهاد نموده عهدگی برای
 جهاد حاضر شدند سلطان بالشکریان از دریا عبور نمود شایخه کشته بهای خود را
 بمقتله مسلمانان فرستاد و با کشتههای مسلمانان ملاقات واقع شد در ماه شعبان
 با یکدیگر مقاتله لشکر مسلمانان شکست خورده بسیاری از آنها شهید شدند
 نوبت مقدمه کردند لشکر شایخه از حمله مسلمانان بیدل شده ترسیدند گشتی با

سلطان کشتیهای شایسته را گرفت آن را مغلوب شدند.

غزوه دیگر

بعد از آن خود سلطان در خیرهای مضافان سینه حرکت کرده در طرف نزول نمود
بعد از آن بعزم غزاد خلد از حربه تار سپید به قلعه بلندی که دیوارهای او از محکمگی یا
از این فولاد ساخته شد مدت سه ماه در آنجا محاصره داشت بر آن قلعه سخت
گرفت سر به بار از زمین دشمنان بر آغارت پراکنده کرد چیا اول بر شمشیر و شیلیه
و نواحی فکند تا اینکه در تغذیب و قتل دشمنان بغایت رسیدند لکن فصل زمستان
قطع شدن غله و خوراک لشکر بااد مزاحمت نموده قلعه را و گذار شده در ابتدا ۹۲
بطرف مغرب رخت.

غزوه دیگر

در سنه ۹۲ این امر با طاعنه بدست شده اتفاق نمودند بر آنکه اگر سلطان در دوره
اراده آمدن اندلس را نماید در نمیگذارد هم سبب این بود که در سنه ۹۱ که سلطان
بطرف اندلس آمده بود زحمات بسیار بدشمنان سپید این وقت طاعنه بوم اندلس
از پایال کردن سلطان ترسیده بر او گران آمد. این امر هم از عالمه سلطان
خبر نموده و دست که خمر کار سلطان استیلا در اندلس و غالب شدن بروی کشتی
ملک اوست لهذا با طاعنه مفاوضه نموده با هم صحبت کردند چنین گفتند
که در داخل شدن کشتی های مسلمانان بولایت اندلس بواسطه قرب راه دریای
زقاق است و برابر بودن بندر با بندر فاصله اسطول های مسلمانان درین دریا
درین راه اسان میکنند گذشتن کشتی های مسلمانان را بطرف اندلس و محکم ترین
بندر های مسلمانان طرف نیست اگر بندر طرف از آنها گرفته شود آمدن مسلمانان
در ولایت اندلس دشوار میشود بعد از مشوره چنان اتفاق کردند که شایسته
بندر طرف را تصد نماید و این امر با وی معاونت نموده طعام و عینیه به لشکریان
برساند بشرطیکه بندر مذکور را بعد از گرفتن باین امر دهد بعد از آن شایسته
لشکر خود را با تهیه اسباب جنگ بطرف طرف فرستاده کشتیهای جنگی را در دریا
زقاق ایستاده کرد که خبر مسلمانان را از پادشاه مسلمانان منع نمایند خلاصه
مسلمانان در بندر طرف مدت چهار ماه محاصره بودند تا اینکه دچار زحمات
بسیار شدند بعد مسلمانان ناچار شده قاصدی نزد شایسته فرستادند که باین
مصلحت نموده شهر را تسلیم نمایند شایسته قبول کرده بندر را تسلیم شد باین امر

در این اتفاق در ایست
بندر در خبر به اندلس منصف
انگیزد و خبر از لشکر

انتظار داشت که شایخ بقرارداد خود شهر طریف ابدان گرفتن بادمید بدگر شایخ در
 خلاف نمود شهر را بوی نداز با وجودیکه ابن احمد بعضی طرف شش قلعه به شایخ میداد
 ازین سبب بین شان نفاق افتاده از هم جدا شدند ابن احمد سعید پسر عم خود
 دوزیر خود ابا سلطان را همراه کلان های قوم خود برای عذر تقصیر و مصالحه خدمت
 امیر مسلمین فرستاد — امیر مسلمین عذر داد را قبول کرده از تقصیرات او
 عذر مصالحه را محکم نمودند و فتنه کور مقصد خود کامیاب شده در نزد ابن احمد مرجعه
 کردند سابقا ذکر شد که یک عده از لشکر بنی مرثد برای جهاد کفاد ایا در اندلس مقیم بودند
 اتفاقاً وقت انقلاب امیر لشکر مذکور فوت شد سلطان یوسف پسر خود ابا عامر را
 به بندر اندلس جهت سرپرستی لشکرهای مقیم اندلس امر داد که بالشکریان
 المجاز اقامت نماید ابن احمد پسر سلطان را در موضع مذکور استقبال نموده به بیای
 بسیاری به پسر سلطان تقدیم کرد پسر سلطان احترام او را بجا آورده از آنجا گذشت
 با بدیه های ذاتی خدمت سلطان مشرف شده در باب جنایت بندر طریف و دیگر
 تقصیرات پسر بیخالت سازین نیاز نهاده سلطان از تقصیر او گذشته خبره
 و رنده و غریب با بیست قلعه دیگر از قلاع اندلس بوی بخشید ابن احمد بالشکریان
 سلطان بطرف اندلس بازگشته برای مقابله در بندر طریف نزول کردند سلطان
 بخار به بندر وزیر خود عمر خسرو باش افرستاده بود بندر را چند مدت محاصره
 کردند فتح آن میسر نشد از بندر برآمدند بعد از آن پادشاه نصاری بک شد
 که ملقب بطاغیبه بود در ۴۳۳ هجری نصاری بر پادشاهی پسر و نوزدهنش پسر
 اجتماع نمودند بعد از آن میان مسلمانان فتنه و شورش پیدا شد در ولایت
 تا آنیکه از اطاعت سلطان بیرون شدند سلطان عزم نمود که برای دفع فتنه
 بطرف تلمسان برود سلطان بالشکریان بولایت تلمسان موفته فتنه مذکور
 تا آنیکه امتداد یافت در سنده کور ابن احمد بولایت اندلس فوت گردید
 پسر او که معروف به محمد مخلوع ابن محمد الفقیه ابن محمد الشیخ ابن یوسف ابن نصر
 بود به حکومت منصوب گردید محمد مذکور پسر خود را بسوی ولایت تلمسان جهت
 تجدید عهد فرستاد امر عهد بین شان محکم گردید و منته مقصد و دو سلطان بگردان
 که مقیم بندر اندلس بودند نوشته کرد که ایشان معاونت و کمک به نفری نمایند
 این کار باعث پیرو شمنان گردید بعد از آن رای ابن احمد محمد که مشهور بمخلوع است
 چنان قرار یافت که با هرانده بن شایخ که مشهور به طاغیبه بود دست اتحاد بپوشد

در نه
 و بیست
 از اهل اندلس
 محمد بن احمد
 بن یوسف

اندامی کاتبان نموده و مصالحه بین شان نمکم کردید سلطان در حینیکه به همراه
 تلمسان مشغول بود وین خبر را شنید به چشم آمد مصادی را فرمود که نوری اجمع
 نماید اباسالم سپه خود را جهت بستن این رخنه بالشکریان فرستاد ابن احرهم بر
 مدافعت سپه سلطان مستعد گردید - اهل سبته و اهل طلع سلطان و گرفتار آن
 مدخله کرد باین امر کامیاب شد ابوسالم سپه سلطان بالشکری خود بطرف سبته رفت
 یکبار آن را محاصره نمود بعد بالشکریان او را کین خون بردند معسکر آن فتل گردید
 از انجا بهر میت نموده پس گردیدند این فقره سلطان را خیلی به چشم آورده به نفس
 خود حرکت اباین امر اعزام نمود چونکه بر فتح تلمسان مشرف بود و انجا شستن تلمسان
 ممکن ندید آن را محاصره داشت درین بین به تقدیر خداوندی در وقتیکه سلطان
 یوسف محاصر تلمسان بود به پیش کرده گی وزیری از وزیر اسطان غلامی از
 غلامان او غفلت ویرا به نیزه سبک کردند قتلها یکدیگر متصل شد این امر تا غصه
 به مقصد و شش منجر شد بعد از ان اختلاف بسیار بین اولاد سلطان واقع گردید
 بنورین در موضوع پادشاهی اختلاف میکردند چنانچه بعضی شان ابعیت میکردند
 هنوز تمام نشده ویرا خلع کرده بدگری بیعت میکردند باز ویرا خلع کرده بدگری برادر
 بیعت نمینودند کلام طویل است حاجت بندگی آن غیبت خلاصه آنیکه بین شان فتنهای
 بلکه واقع شد این کار تا آنکه به مقصد و در استمرار داشت بعد از مملکت بر ابوسعید
 عثمان بن یعقوب بن عبدالحق برادر سلطان یوسف مطلقون قرار گرفت در میان
 همین فتنه اندلس با ابو الجیوش نصر بن محمد الفقیه برادر خود محمد المخلوع بن محمد الفقیه
 بن الاحمر گشت این واقعه در سنه بود ابن عم آن ابوالولید اسمعیل بن فرج لقب
 رئیس ابن سعید بن اسمعیل بن یوسف بن نصر بن چون گرفتار آن قیام نمود حیل
 آنیکه مملکت از اولاد محمد الشیخ بن یوسف بن نصر قطع در اولاد ابن سعید فرج رئیس
 بن اسمعیل بن یوسف بن نصر قرار گرفت زیرا که چون ابوالولید ابو الجیوش را بخون
 برادر او گرفت ابو الجیوش با وی مصالحه نمود در عاقبت بر آنیکه از اندلس مهاجرت مسوی
 وادی اش برود چون بوادی اش ملحق شد برای خود ملک تجدید نمود تا آنیکه
 در سنه به مقصد و بیست و دو در آنجا فوت گردید ابوالولید غناطه را داخل گردید
 بخود و اولاد خود پادشاهی تاسیس نمود در نیندی که این قتلها بین شان بر پا بود
 طغنیه فرصت یافته بر جزیره خضر انزول کردند بعد از آنکه اهل آن را از محاصره
 چنانچه همراه شان صلح کردند از آنجا کوچیده بر حیل الفتح که سعی به حیل طارق است

مطلقون غیر از زنده
 قطع قطع شد

فرد آمدند سابق گذشت که طارق اول کسیست که اندلس را فتح کرد عامه الان
آن را جبل الطار میگویند طایفه بران تغلب نموده آن امارت شدند این امر در
بود. هرآنکه این از فتوش همراه صاحب برشلونه مرسله نموده وی امر نمود که
اهل اندلس را از عقبشان مشغول نماید صاحب برشلونه بر مرثیه فرود آمده آن را محصره
نموده آلات حرب ابران نصب کرد دشمنان نیز زمین نقب زدند که پست سوار
در آن سیر میکرد مسلمانان مرثیه امر دادند استه جالاکگی کردند از پیش روی شان نقب
زده داخل شدند تا اینکه بهم رسیدند در تحت زمین مقابله کردند این امر عهد طایفه
شکسته لشکری با داد اهل مرثیه فرستاد آن با جماعت نصاری که طایفه ایشان را
محاصره کرده فرستاده بود ملاقی شدند لشکر این امر ایشان را از بر تیغ گزشت
دادند و به نزدیک لشکرگاه طایفه فرود آمدند لشکر طایفه بر ستمت و اسطون
اقامت در زیدند - عسکری مرین که بر آجواد در اندلس اقامت داشتند بر عسکر
حمله بردند سر لشکر خنجر با باسه هزار از قوم وی مقتول کردند بعضی لشکری مسلمانان
بر دو برج اسطون داخل شدند جماعت نصاری ایشان را محاصره کردند مدد بر آ
مسلمانان رسیده جماعت نصاری را بر کنده ساختند طایفه در ظاهر جزیره
بود از آنجا کویچیده به عزم نکه مدد مستلیم را جلو گیری نماید اهل شهر به لشکرگاه وی
رسختند حملات و خیمه های شان اغارت کردند برای مسلمانان غلبه حاصل
بسیاری غنائیم و امیر بدمت شان آمد در میان این شکست طایفه ملاک
گردید در ۱۲۰۰ و آن هرآنکه بن شایخ بود بعد از آن همیشه پسری وانی شد
چونکه آن طفل صغیر بود زیر نظر عم وی دون بطره بن شایخ گرفته با وکیل نصاری
که نام آن چون بود کفالتش را بدوش گرفتند امر شان استقرار یافت اما سلطان
ابو سعید عثمان بن یعقوب بن عبد الحق پادشاه مغرب به فتنه پسر خود علی مشغول
گردید زیرا آن ناخلف بر پدر خود خسر و ج نموده بود بد کرد اجرای شان کلام
طویل میگردد - نصاری در نیوقت فرصت یافته کار شان قوی گردید در نرس
قدرت یافته غزاطه که پایتخت سلطنت ابن امر بود در ۱۲۰۰ تحت حمله و غلبه
گرفتند اقوام و عساکر خود را در آنجا خوابانیدند اهل اندلس استغاثه خود را سلطان
ابو سعید موصوف ساینده سلطان بخاره به فتنه خوانندگی دوچار بوده از معاد
اعتذار نمود و بوجود عثمان بن ابی اهل از رئیس لشکر اندلس ایشان را امیدوار نمود
چنانچه سابق مذکور گردید که بنی مرین همیشه لشکری را برای جهاد و مدد لشکر

کتاب
تاریخ
از اندلس
اسطون
از شهرهای اندلس

دشمن در اندلس مهیا شدند رئیسشان عثمان بن ابی العلاء بود که سلطان ابوسعید نظری
 به قوت و شوکت وی از غلبه او بر سلطنت خود ترسان بود چون جمعیت
 بنی مرین متفرق شدند بر آنها شرط نمود که عثمان ابی العلاء را دستگیر نموده بنی
 سلیم نمایند که آن از خود نگاه داشته دیگر رئیس را که به تدبیر جویوش بنی مرین
 در اندلس اقامه نماید ارسال اردو آنچه عسکر که قدرت داشته باشد بهم کانی
 رئیس بفرستد بعد از آن که امر جهاد کامل گردید ابی العلاء به جا خود عودت
 نماید چنانچه حنباط بر مسلمانان و متفرق ناشدنی جماعتشان چون عثمان
 ابی العلاء دارا قوت و ریاست و حمیت قومی بود اهل اندلس بر قرضه نمود
 ادقادر شدند خلاصه اینکه سعی فریاد استغاثه کننده گان سلطان بنامید
 کشید که کمک مدد بر ایشان حاصل نشود در نیوقت جماعت با نصار اصرار
 داری امر غرناطه اطاله داده لشکرهای بسیاری را جمع آوری نموده در مالک
 شدنی غرناطه چشم طمع راد و خستند اما حق جل و علی محنت و زحمتشان را
 به پید قدرت خود از کسری مسلمانان دفع نموده چنانچه بزودی غزوه عظمی
 مذکور میگردد — در نامیدی بسی مهید است — پایانی شب سیه سفید است

غزوه عظمی

چون خداوند عزوجل خواست مسلمانان که در بحر محاصره دشمن به غرناطه در سال
 هفتصد و هجده غرق بودند بساحل فتح و نصرت برساند عثمان بن ابی العلاء
 که از قبیله بنی مرین معتمد اندلس و معروف بشیخ اخذ راه بود بتوفیق
 خداوند در راه جهاد نایل به سبب اعانت او بر آجمیع غزوات نصرت
 حاصل گردید و این نصرت و ظفر مسلمانان بر دشمن خیلی از عجایب و غریب
 بنظری آمد بلکه از بزرگترین معجزات حضرت رسالت پناهی در عطاء نصرت
 خدا تعالی بر امت او شمرده میشد اگر چه قصه طویل است ولی برای نوع طلال
 به تلخیص آن پرداخته شود در همین سال فوق الذکر نصاری بر آرشیه کنج در
 مسلمانان در خراج ایشان از اندلس نجو که دست اسلام در اختیارش متصرف
 اندلس بر آن داشته باشد عزم نمودند — لهذا برای کامیابی خود لشکری که از لشکر
 آن تصور عاجز بود به سر کرده گی طایفه که معروف به دون نظره و بیست پنج نفر
 ملک از مکان فرنگی بود تجیر و آماده حمله بر علیه غزوه غرناطه که رئیس آن ابوالولید
 اسمعیل بن احر بود ساختند و پیش از آنکه حمله نمایند رفتند بسوی پاپ

صاحب دمه که در امور دیانتشان مرجع و بلجا بود و دین بطبره که فوتانگور و ملک
 طلبطله بود با قدم احترام پیشرفته سجده عبودیت را امری و با نهایت تفریح
 و نکسار طلب تخریب عمارت مسلمانانی را که در اندلس باقی مانده بودند نمود و منج
 غم را بر سینه پر کینه خود فرو تر بود - از آنجا که حق تعالی هر نوع ظفر انصیب مسلمین
 کرده بود جماعه مسلمین مقیمین غرناطه و غیره با از غزم ایشان مطلع شدند فوری
 برای استعانت و کمک خواستن نزد سلطان فاس و مرکش ابی سعید
 عثمان بن یعقوب بن عبدالحق مرینی قاصد با فرستادند سلطان از سبب
 خروج لیسرا در مقابلش چنانچه پیشتر ذکر شد از معاونت و معرفت با آنها
 معذرت خواست و اینها بعد از نومیدی بر آند اوی ایمرض بهترین دولت
 که التجا بذات پاک خداوند است با خلوص نیت و همیمیت جوع نمودند و از نظر
 هم فریکها بالشکری بسیار که مجموع لاخصی بود مقابل شدند که ناگاه
 قضای حضرت امیر بار ناصر من لناصره سواه به نسبت شکست لشکر کفار صادر شد
 که طاعیه ایشان یعنی دون بطبره و همراگان او همه به تیغ حضرت اسلامی مقتول شدند
 و آن حضرت خیلی عزیز و روز آن بهم در صفی عالم شهرت بعنوان یادگار مرقوم ماند
 و در همین وقت پادشاه اندلس ابوالولید اسمعیل بن رئیس ابی سعید فرج بن اسمعیل
 بن یوسف بن نصر معروف با بن احمد بود و شیخ الغزاة از قبیله بنی مرین شیخ العالم
 ابوسعید عثمان بن ابی العلاء ادریس بن عبد الله بن عبدالحق مرینی در اندلس مقیم بود
 ابن احمد که پادشاه اندلس است در استحکام شهر با و بندر به صرف اجتهاد مینمود
 چون این خبر به نصاری رسید بر آفرود آمدن در جزیره خضرا عازم شدند و نظر
 ابن احمد برای رو ایشان جمع آوری آماده ساخت گشتیمهای جنگی و مردان را
 چون نصاری این اوضاع را دیدند تیشه غضب بر ریشم مسلمانان تیز تر و بر
 تکمیل لشکر و عیزه در طلبطله مرجعت و بر آماره به مجتبی و آلات محاصره و چهار
 جنگی و اوراق غیره مهیا و به غرناطه مرکز حکومتی این امر و وصل شدند ابن احمد
 چون ساحت زمین را از لشکر کفار پردید برای استعانت و مدد خواستن بسوی
 شیخ الغزاة ابی سعید عثمان بن ابی العلاء رجوع و خواش نمود که به راه نازی
 و بهلوانان بر آ جنگ بیرون شوند همان بود که هر روز بخشنه ۲۰ ماهه بیع
 و ۱۰۰ تنه هفتصد و نوزده روان شدند و در شب کیشنه هم رسیدند و عده
 از عساکر کفار بر عده از لشکریان اسلامی غارت نمودند که ناگاه جاهله از سواران تیز

در هفتصد و سی و دو غزوه وفاتی کرد رحمة الله تعالی عنه بعد از فوت آن ترجمه مفصلی که در
بر علوشان و علم و عمل و اخلاص او در جهاد و غزایمیکرد بر قبرا و نوشتند و این هر دو
۲۲۷ فوت نمودند و بعد از فوت او امور ولایت اسپیش را بوالججاج پوسف
بدوش خود گذاشت و سلطان عثمان المرنی در ۳۱۰ فوت نمود و ولایت
بعد از آن بر اسپیش ابو الحسن علی بن عثمان بن یعقوب بن عبدالحق مرنی توفیق شد
و کسر استخلاص جبل فتح از دست نصاری

چنانچه پیشتر ذکر شده که جبل فتح را طاعینه در ۹۰ ساله مالک گردید و این کوه برای
مسلمانان از خوب ترین بندها بود و گویا یک غاری در حلق دشمن بود و درین فرقیه
و اندلس فاصل و شان آن کوه در نزد مسلمانان خیلی مهم بود ابن احرر بر آن کوه
در موضوع استخلاص کوه مذکور در ۳۲۰ سی و دو نفر سلطان رفت سلطان بر آن
استقبال او اکرام و احترام نمود و پذیرانی او را بخوبی مرعات کرد و مذاکره طلب
نمودند نتیجه به اتفاق در استخلاص کوه مزبور منجر شد سلطان ابو الحسن بر آن مهم
آوردن و سایل استخلاص آن به امیر ابی مالک سپرد خود که بر لشکری از بنی مرنی
بود امداد و او را با ابن احرر برای منازل در کوه فرستاد و چون به جزیره رسیدند
کشتیهای جنگی بمناجعت و مدد ایشان رسیدند ابن احرر برای جمع آوری نفی
غزاة گاشتگانی در اندلس فرستاده نصری زیادی با کمال شوق و شغف
حاضر جنگ شدند و در میدان کوه جمع گردیدند - خلاصه نیکه مسلمانان زحمت
در بنجهای بزرگی بردند تا اینکه به فتح جبل فتح نائل شدند ملک اسلامیان کوه را
در ۳۳۰ هفتصد و سی و سه شد مسلمانان به کمال قهر و غلبه در کوه داخل شدند
کسانی که از نصاری در کوه بودند کشتند و اهاب که با آنها بود به عنیمت دند
چون سه روز از فتح گذشت طاعینه بالشکری بسیار به دین و بصر اینها آمد مسلمانان
تمام قوت و خوراک که در حصار بود با سپان خود یا بار کرده در جبل نقل دادند
چون طاعینه بالشکری خود و اصل شد ابو مالک با عا که خود در میدان مبارزه
بمقابل او حاضر شد همچنین لشکر اندلس بمقابله طاعینه آمده دشمنان را
در حسابی شان محاصره نمودند بعد ابن احرر به ملاقات طاعینه شتاب
نمود و مردمان بدر ب خیمه وی پیش رفتند طاعینه به حالت عجز و کسار بیرون
شده رویه احترام را مرغی داشت - ابن احرر با دگفت دست از دامن
این کوه بهار ازین بیشتر صدمه را بر خود روا ندارد - طاعینه چون ملک

کوه و استزاع آن از دست مسلمانان امر مشکلی میداشت تا چاره گفته ابن احرر را قبول نموده تحفه با... زیادیکه با خود داشت تقدیم کرد فویا با در حلت برست بعد ابو مالک برای بستن رخنه ها و استحکام بندر اقدام نموده محافظین مقرر و ارزاق مکتفی برای شان رسانید این فتح سلطان ابو الحسن قلاوه مخزومی برگردن زمانه انداخت مدتی فرود آمدن مسلمانان بر جبل و متصرف شدن شش ماه طول کشید بعد سلطان غزم نمود که در آن کوه را احصاری که کوه را احاطه نماید تا اینکه برای نزول دشمن موقع نماند و در محاصره آن راه نباید ساخته شود مردمان این غزم را مشکل داشتند سلطان موصوف به حسب برای رای خود دست گرم را به خزانه سخاوت برده مال بسیاری را صرف و عمال ارضی ساخت دیوار محاط کوه را عمینا چون پاله بدو رتسم ساختند بعد از سلطان مرحوم ابو عنان راه پدر را در تحسین بندر اودسه تقویر ازین نموده

ذکر غزوه سلطان ابو الحسن بجانب اندلس
 سلطان ابو الحسن بعد از استیلاي جبل فتح مشغول مقابله شد با کسانی که در تلمسان بادشورشان ورده بودند این مقابله تا سنه ۳۰۹ هـ بقصد سوسی نه امتداد داشت بعد از همه شورشان با سرسخت اطاعت سلطان نهادند سلطان هم از این مقابله دست کشیده همت را برای غزوه نصاری در اندلس متوجه ساخت اولاً قصد نمود که سپهر خود ابو مالک را بر سر حد با و الی مقرر نماید نتیجه غزم خود را عملی ساخته او را بمجل مقصود عازم نمود در مدتی که سلطان ابو الحسن بمقابله اهل تلمسان اشتغال داشت طاعنیه مسلمانان اندلس را در شکنجه سخت گیری گرفتار نمود چند بار طاعنیه بر سلطان ابو الولید ابن احرر به غناطه فرود آمده بر ابن احرر جزیره مقرر نمود ابن احرر هم از سبب عدم قدرت بر دفاع جزیره را قبول نمود غناطه بر فرود کوفتن مسلمانان در اندلس وی آورد چون سلطان ابو الحسن از شغل اهل تلمسان فرغت یافت نفس خود را برای جهاد آماده امیرانی مالک سپهر خود را در وصیت نمود حالیکه وی را الی سرحدیت بود نیکه بر آجا در داخل از خرب و لشکرهای بسیاری بمعبیت وی مرتب نمود بعد به شخص خود متوجه غزا گردید در شهرهای طاعنیه فرود آمد

بفضل الهی بازوی مرد آن بلاد را از مشرکین چاروب کرد که قتل و اسیر بسیار
 نمود و عسکر ظفر پیکر مال بسیاری را به غنیمت گرفتند چون عزم مرجعت از زمین شان نمودند
 خبر رسید که نصاری لشکر زیادی را به تعقیب شان جمع آوری نموده سلطان مشوره نمود
 و زرا و مستشاران وی چنین ای دادند که از زمین شان باید خارج شویم در شهرهای
 خود محافظه خود و وطن خود را بنمایم سلطان غیرت شہانت او مانع از قبول نکرد آنها ساخته اگر خود
 یک شجاع و پهلوان بود ولی مجاربه و جنگها را کمتر دید بود زیرا که به سن خود خورد بود لهذا
 نصاری در جو بگاه ایشان با لشکر سلامی مسلح فرود آمدند پیش از آنکه اسیر شود
 امیر را در بستر رحمت گرفتار و سخن کینه و غضب حجاج را بریده مقتولش ساختند حق جل و علا
 نام نامی او را در دفتر شهدا مندرج نمود خلاصه اینکه نصاری بسیاری از مسلمانان را
 شهید بیداد و اموال شان را غارت و بر باد کردند و مرجعت کردند سلطان
 ابوالحسن از نیو قه مطلع شد اشش غم و الم جگرش را کباب کرده بر آتش خورده و تعلق
 نمود اجرو ثواب آبر او از درگاه خداوندی مسئلت نمود بعد عسکر باران برای
 جهاد اجازه خروج داد کشتی های جنگی و غیره را آماده ساخت بوان خود را کشود
 تا لشکری زیاد جمع آوری کرد نواقص که بود تکمیل نمودند از اهل مغرب بقری خواستند
 بعد بطرف سبته کوچیدند تا جهاد را بر کفار جاری آرند طایفه نصرت این قوم
 سفیدند بر آید فعه مستعد شدند طایفه جهاز با جنگی خود را بموضعی که معروف به زقاق
 بود بیرون کردند تا سلطان از عبور نمودن مانع شود سلطان جهازهای خود را بموضع
 جهازهای دشمن برنگیخت بسوی ملوک بنی حفص در افریقیه پیغام فرستاد که جهاز جنگی خود را
 بحد سلطان حجهز نموده بفرستند بیست جهاز که ملو از لشکر بیان بود بجانب سلطان
 فرستاد و جهازها را هم نزدیک نمود بمصاف مشغول شدند اندکی نگذشت که نصرت
 و نصرت و زید بن گرفت حق تعالی مسلمانان را ظفر خنجر کشیده بکشتیهای شان در آن
 نصرت شمشیر و نیزه و مار شان را کشیده زخمی های شان آید ریاه خنجر لشکر
 کش آن با آگشته جهازها شان آید بندر سبته کشید مردمان شهر با شارب آید
 سر با سده دشمنان در طرف شهر گردیدند اسیر با نصاری را از بجز
 کشیده بدار آشاء محبوس کردند فتح عظیم گردید سلطان ابوالحسن برای
 تهنیت تبریک بر تخت جلوس نموده شعر از قصائد تهنیت به حضور وی آید
 کردند این روز عزیر تر ایام بود فله الحجاب و المند سلطان در فرستادن
 عزیزان سخاوت بیان و لشکرهای تحویلی و ایله یا شروع نمود و خود وی جهازها را

و خواص و حشم خود در آخر ششم حرکت کرده در ساحت طریف که در دست نصاری
بود نزول کرد لشکرهای خود را در آنجا تواجبا باند و عسکرهای دی بغنای طریف احاطه نمودند
این الامر بادشاه اندلس هم رسید طریف را مانند کربلا احاطه کردند آلات و اسباب
جنگ را بر آن نصب نمودند طایفه دیگر چهار در آنجا سے زقاق پیش آورد
که مرافق و جوانی که مسلمانان میر رسید مانع شود حصار داری مسلمانان
به طول آنجا نرسید خود را که و علاوه نشان تمام گردیده احوال لشکر مختل شد
دین من طایفه لشکر با جمع کرده بر تقال والی اشبونه و غرب اندلس ویرانگ
داد طایفه با قوم و مدد با سے خود از منزل خود مدت شش ماه حمله میردند چون
لشکرگاه خود نزدیک شدند قطعه از لشکر نصاری بطرف طرف راست آمدند
آنها شب بیاغفلت عساکر داخل شدند در آخر شب دخول آنها را دانستند از
مرصد با سے خود بر ایشان شورش آوردند دنبال های شان را قبل از پیش داخل
شدن شهر در آنکه کردند از آن عده را متعول کردند از سیاست سلطان رسیده
این امر را مخفی داشتند برای سلطان گفتند که غیر شان کسی داخل شهر شده در آن
آن طایفه با جماعت با سے خود حمله در کردید سلطان موکت مسلمانان را صفوف
آراسته حمله نمودند تقال بچاندخت برای دشمن لشکری کین کرده بود چون عسکر
بجاریه مسلمانان رفتند لشکرگاه خالی مانده لشکری دشمن بر آنها تاختند به خیمه سلطان
تصد کردند کسیکه در نزد خیمه حراست بودند آنها را مدافعه کردند حارسان را کشتند
بمراه سلطان درین غزوه بعضی زنان دی بودند این طایفه هجوم کنند بزنان رسیدند
آنها هم بی حمله مدافعه نمودند مگر آن بی رحمان وحشی صفت آنها را کشته هجوم با سلطان
کشت عم آن ابی سحی ابی یعقوب و فاطمه بنت سلطان از بقیه ابی سحی و غیره ایشان
از حرم ملک رسیده را کشتند و آنها را کشت نموده باقی خیمه ها را غنیمت کردند و لشکرگاه را
آتش زدند مسلمانانیکه بمقاومه کفار مشغول بودند عقب خود با خورشند مصاف شان
مختل گردید یعقوب خود پائس گردیدند بعد ازینکه لیسر سلطان با طایفه از لشکر خود مشرکان
را هجوم آورده برایشان غلط شده بود چون دشمنان لشکر مسلمانان را با این حال دیدند
بر لیسر سلطان احاطه نموده ویرا گرفتند و خود سلطان روی گردانیده در میان
جماعت مسلمانان جایگزین بسیاری از مسلمانان شهید گردید **رضی الله تعالی عنهم**
خود طایفه به خیمه سلطان رسیدن زنان و اولاد بر عسکر خود انکار کرده بدبرد
تا آخر کار خود در آنجا متوقف بود بعد از آن بطرف بلاد خود باز گشت ابن احمد

غزناط یای تخت خود رفت سلطان بسوی جزیره از آنجا بطرف کوه بغداد آمد
 شبته فرود آمد و متعالی مسلمانان را یک نمود و ثوابشان را بزرگ گردانید
 چون طایغیه از طرف بازگشت بر مسلمانان مانند شیر گردید طمع در پاک نشان نمود
 لشکر با بی نصرائیه و جمع نمود بقلعه نبی سعد سرحد غزناطه بکنش آن فرود آمد و گفت
 و قوارا بر حاصره آن گماشته تحت فشار آورد اهل قریه با مشقت عطش رسید اهل
 خاسته بر حکم او فرود آمدند این قصه در سنه ۷۴۲ بود پس بسوی شهرهای خود مشرف
 شد اما سلطان ابوالحسن بعد از رفتن به سبته نفس خود را به بازگشتن بطرف جهاد
 المرام نمود بطرف فاس رفته در شهرها برای جمع نفی آدم فرستاد قوای خود را به
 بساحل بحر حبه تجزیه نمودن کشتی با خشک کردن کرده تا اینکه عده بسیاری آنها را
 گردید از آنجا بسوی سبته حبه نزدیک آن کوچ کرد و وزیر خود را با لشکر عده
 فرستاد بعضی اقارب وزیر را بطرف جزیره روان کرد مددی با ایشان فرستاد چون
 خبر طایغیه رسید جهاد جنگی خود را بر اسی مدافعه در بحر زقاق جاری نمودستی
 با هم ملاقات کردند متعالی مسلمانان را بائی داده پاک ساخته از ایشان
 عده کشید گردیدند اسطول طایغیه در بحر زقاق قلع بزموده دار با مسلمانان
 مالک شدند طایغیه بالشکر نصرائیه از اشیلته روی آورد تا اینکه لشکر خود را در
 جزیره خضرا مقابل کشتی های مسلمانان خوابانید و آرزو کرد که جزیره را با همسایه
 آن طرف در مملکت خود منضم نماید بعد از آن فله و صناعت گران و اسباب را
 جمع کرد و متوالی خود بر حاصره جزیره دراز کرد ایند تا اینکه حبه مطاوله لشکران
 خانه جوی برای خود ساختند سلطان ابوالحسن این امر بالشکر های اندلس آمده در
 بروی طایغیه بر جبل فتح بصوال محافظت فرود آمد سلطان ابوالحسن در سبته
 متکلم شد تا اینکه انداد از سواران مال و غله را بالشکر رساند اینها خاندن و کوهسار بر
 ایشان سخت و مشقت حاصل شد سلطان این امر را بر اسی مصالحه همراه طایغیه اجازه
 داد بعد از بیکه طایغیه بطریق کرد و جیلا ذلین و اجازه داده بود بعضی کشتی های خود را در راه
 شان منزهه ساختند مسلمانان را بمقتضای پیش آمدند بعد از خشک شدن کوهی نشان رحمت
 بسیار بساحل رسیدند احوال جزیره دگسا نیکه از لشکر سلطان بودند تنگ گردید از طایغیه
 امان خاستند بر نیکه لشکر فرود آید بر ایشان داد بسوی مغرب برآمدند و آن سنه ۷۴۳
 بود فرود آورده ایشان را سلطان ابوالحسن بشهر بلخی خود و غله و باقی کرامت که از ایشان
 فوت شده بود سلطان محض واد به جزیره باسی خوب آنها را بوارش کرد که همیشه

مردمان میگفتند سلطان بدر بار خود بازگشته یقیناً بطهور امر خدا و از اسخار و عده در جمع کردن فتح و نصرت مینمود و علو دین را مد نظر داشت **وَاللّٰهُ مُتِمِّمٌ تَوْرٰهٖ وَكِتٰبِ الْكَافِرِ** بعد از آن بر ابو الحسن شورش کمان مجرب شوریدند فتنه های بسیار متوالی شد تا اینکه در سنه ۷۵۲ هجری بمقتضی پنجاه فوت گردید بعد از وی ابو عنان سپردی والی گردید بدین او برادر را در فتنه های بسیار واقع گردید اما سلطان اندلس ابو الحجاج ابن الاحمر در نماز عید فطر و سوره که در آنست بر وی نصیب نیزه هلاک گردانید بعد از وی محمد الغنی بالله ابن دی والی گردیده در سنه ۷۵۵ هجری در سنه شصت خلع گردید و در سنه شصت و سه پس والی شد کلام در اینجا طول است حاجت بذکر آن نیست در یادشاهی خود مقرر بود تا اینکه در سنه ۷۹۳ وفات شد در حالی که ملک سلطنت وی قوی شده بود بعد عودت سلطنت او سنه ۶۳ تا اینکه پادشاه مغرب و سلطان بنی مرین سختاً مروی گردیده بودند در همین سال در اندلس فتنه های بسیار واقع شد سبب این بود که پیش ملک نصاری در سنه هجرت پنجاه و یک هلاک این او بطرفه والی گردید فتنه ها و جنگ با بین برادران او برانگیزت ابن الاحمر فرصت یافته خویش مسلمانان را برای جهاد جمع آوری نموده با ایشان بزمن نصرائیه داخل گردید قسطنطنیه و شهریستان را خواب نمود بعد از آن بسوی غرناطه بازگشت آن در سنه ۷۶۷ بود مسلمانان خواست نمودند که جزیره اخضر از مسلمانان رحمت داده شود این امر همراه ملک مراکش و فاس مرا سلب نمود سلطان درین وقت سلطان عبدالعزیز سپر سلطان ابو الحسن بود چنان اتفاق نمودند که ابن احمد همراه لشکریان خود بر دشمنان مقاتله نمایند و سلطان آنرا بمال و کشتی مدد رساند زیرا که جمع کردن لشکر بر سلطان دشوار بود جهت فتنه ها که با او بود سلطان مغرب بجهازهای خود مشغول شده آباد نموده با مال بسیار روان کرد و ابن الاحمر با لشکریان جمله را پیش برد و آلات چهار داری را آماده کرد و نصاری به هلاک خود جهت دور بودن شان از کمک یقین کردند و از ندد ملوک خود ناراضس شدند دست بدامن ابن الاحمر انداخته فرود آمدن را بحکم مصالح تقاضا کردند سلطان ابن الاحمر اجابت نمود از شهر نزول کردند شعار و مراسم اسلام در آن شهر بسیار گردید کفر و معالم آن محو شد و آن در سنه ۷۰ بود ابن احمد از طرف خود بر اسخار والی مقرر نمود همیشه زیر نظر آن بود تا اینکه رایش قرار گرفت که آنرا از ترس استیلائی نصاری منهدم سازد و در سنه هجرت پنجاه و هشت آنرا خراب کرد بیابان گردید گویا هیچ بنود بقا برای ذات خداوند جل جلاله تنهاست فضا بالله محمد بن ابی الحجاج یوسف بن الاحمر در سنه ۷۹۳ فوت شد سپردی یوسف والی گردید فتنه های متوالی شد در سنه ۸۱۴ فرنگیان بر تعال بدتیه ستمه را در کشتی های بسیاری

قصد کردند اهل سبته با ایشان مقاتله کرده فرنگیان بر آنها غالب گردیدند و سبته را ملک
 شدند و دو صد و پنجاه سال بتصرفشان بود بعد از آن اسپایینول از ایشان گرفت
 القصد بعد از آن فتنه در بین بنی احمر همراه یکدیگر واقع شد در اندلس که اسود که در بین بنی
 جاری شد کلام بطول می آید تا اینکه کشید امر به بیرون شدن ملک اندلس از دست
 مسلمانان دشمنان مالک سبته بشدند و نود و سه و غرناطه را سبته بشدند و نود و هفت
 گرفتند پادشاهی بنی حن سبته بشدند و نود و منقطع گردید ملک بوزارشان بنی حن
 منتقل شد بعد از آن که از برای اشراف سعیدین رسید کلام در اینجا بطول است
 چونکه دشمنان غرناطه را محاصره نمودند مسلمانان زیاد در وقت محاصره دشمنان شدت گری
 رسید و کار به ایشان دشوار شد در امر مصالحه بدشمنان نوشتند و شرطهای را گذارند و ثقیه
 با مقدر نمودند دشمنان قبول کرده مسلمانان آنها را بغرناطه جای دادند شرطها شصت و هفت
 فقره بود که یکی از آنها امان دادن خورد و کلان در نفس مال و اهل آنها و یکی از آن سه
 باقی گذاشتن مردمان و جایها و سه ابا و زمینهایشان و دیگر اقامت شریعتشان
 بقسم که بود و حکم کنند بر کسی مگر مطابق شریعتشان و دیگر باقی ماندن مساجد و اوقاف بقرار
 سابق و اینکه داخل نشود نصاری در مسلمانان را و اینکه بقت کنند کسی را و اینکه دالی
 نیازند بر مسلمانان در احکام نصرانی و یهودی را و اینکه ریا کنند اسیران مسلمانان را
 کسی که اراده رفتن طرف سوز را دارد مانع نشوند و دیگر اینکه بکشد نصاری
 در وقت محاصره بکشته یا شد مواخذه نباشد و غیر ذلک من الشروط بعد از آن
 نصاری الشروط را ندرینجا شکستند و اندک اندک بعضی عهد نمودند تا اینکه مسلمانان
 بر نصرا نیت باعث شدند تا اینکه چنان گردیدند که بعضی مسلمانان میگفتند که جد نصرا ن
 بود در زمان اسلام آورد باید تو نصرا ن شوی متلی که اجداد سابق تو بود چون امر فاحش
 حاجتی از مسلمانان بموضعیکه آنرا بیازین میگفتند استیاده شد نصرا نائی که در نزدشان
 در کشته بعد از آن امر از طرف پادشاه شان صاه گردید قبل مسلمانان مگر کسی نصرا ن
 شده باشد آنکس از کشتن خلاص است لکن سبب مردم بسیاری در شهر و بیابان
 نصرا ن می شد و حاجتی از نصرا نیت سر باز زدند از نصرا ن می گشته گرفته در بعضی دهها جمع شدند
 متحصن گردیدند دشمنان برای شان جمعیت کرده آنها را از بیخ کنده تا آخر شان قتل
 دسی را اجرا داشتند جهت باقی ماندن مسلمانان بکوه بالا رفته خود یا را حمایت میکردند دشمنان
 همراه آنها مقاتله کردند مطلق بسیاری را از دشمنان کشتند بعد از آن بطریق امان بیرون شده
 با اهل و اسوال خفیف خود بطرف طاس رفتند بعد از این کارها کسانی از مسلمانان

بودند که بطاهر نصرا نیت خود را بویدا میگردند و در باطن خدای را به حقیقت عبادتی
 نمودند و نماز میخواندند تا اینکه نصاری بر ایشان سخت گرفته کجکاو می میگرددند تا اینکه بسیاری
 از مسلمانان را آتش سیداد سوختند و ایشان را از برداشتن کار و ضعیف مانع شدند چه جایکه
 از دیگر اسلحه آهنی مسلمانانی که در بعضی جهال مخصن شده بودند بر نصاری چند بار برخاسته
 نصاری بر ایشان تغلب نمودند و حقیقتا لی ظاهرا بر نکر در براسه شان نامصری تا اینکه در آخر
 وقت نصاری ایشان را در سنه ۱۰۱۰ هزار و ده بیرون کردند که هزار با نفر از مسلمانان
 جانب فاس و هزار با نفر به تلمسان و در بر آن بیرون شدند و تمام شان بطرف تونس حرکت
 کردند بر بسیاری شان اعراب و خدانا تریسان مسلط شده مالهای شان را در بادیه با
 در راه ها گرفتند بیشتر غارت و گرفتن اموال واقع بر کسانی شد که طرف فاس و تلمسان رفتند
 و کسانی که به تونس رفتند اکثر شان سلامت ماندند همین جماعت که از اندلس بر آمدند بسیاری
 مومنین بای ویران را که آسجارتند آباد نمودند بعضی از ایشان جماعتی که سلطان
 و اجار سلطان مغرب از ایشان عسکر رزی را استخدام نمود و جماعتی از ایشان به
 قطنطنیه رخصتی و بطرف مصر و شام و غیره رفتند زیرا که ایشان عدد کثیری بودند که شماره
 شان را غیر از خدا کسی نمیدانست **وَاللّٰهُ وَلِيٌّ مِّنْ غَيْرِهَا وَهُوَ خَيْرُ
 الْوَالِيِّينَ** در نفع الطیب گفته که سلطانی که غنا را از وی گرفته شد آخر سلاطین بنی الامم
 که منقرض شد با تقراض دولت او مملکت اسلام در اندلس و محو گردید رسوم ستمت
 آن سلطان ابو عبد الله محمد بن سلطان ابی الحسن ابن سلطان سعد ابن ابی
 علی بن سلطان یوسف بن سلطان غنی باشد محمد که واسطه عقد ایشان و
 شید مسانی شان بود و سلطان دولت شان بر حقیقت ابن سلطان ابی
 الحجاج یوسف بن سلطان اسماعیل بن الرشید ابی سید فرج بن اسماعیل
 بن نصر بن قیس الا نصاری خزرجی **رَحِمَهُمُ اللّٰهُ جَمِيعًا** و وقت سلطان
 مذکور بسوی مدینه فاس با اهل و اولاد خود هذرگان آنچه از وی گذشته و
 افسوس کنان با آنچه از وی ماند در فاس قصر بنا کردند در نفع الطیب
 گفته زریه شان در فاس احوال که سنه ۱۰۳۷ یک هزار و سی و هفت است
 موجودند که مال بای فساد و مساکین را می گیرند از جمله سائلین بشمار میروند
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدانا لِهذِهِ سُبُلًا اِنَّنَا لَكَنَّا لَلْغَافِلِينَ این خلاصه
 واقعه اندلس بحال احصار بود حالا باز میگردیم بسوی اتمام کلام بر آنچه
 در دیار شامیه و غیره واقع گردیده است در ذکر حروب سلیم نمودیم

که در این شهر است بر علم
 از مغرب تا تلمسان کیش باه
 است «بسم البلدان
 که سلاطین است بعضی مغرب
 که عساکران غیر از شهر فاس
 آبادی نیست «بسم البلدان

(ذکر ابتدای جنگهای صلیبی)

بد اینکه از جنگهای که مسلمانان شام را فتح نمودند در خلافت امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه
 قتالشان در آن سرزمین بار و میان پادشاهان قسطنطنیه بعد از باقی خلفا و امرای اسلامی
 غزواتی که صادر شد و فتوحات کثیره واقع گردیده از ممالک روم بود میان این گذشت
 چون آخر قرن ششم شد و ضعف در خلفای بنی عباسی پدیدار گردید بعضی عیالیهن بر مصر و بعضی
 از شهرهای شام غالب گردیدند و عالمان فرنگ که برای شان دولت در اردو پا پیدا شد
 بعد از ضعف شدن ملوک رومیه که طمع در بلاد شام نموده بودند بر اکثر ممالک اسلامی
 فلبس نمودند پس جمع آوری نمودند جماعتی فرسخ ملوک اردو برای تملک ممالک اسلامی
 که در شام و مضافات آن بود و این در سنه چهار صد و نود و هجری بود از اسباب
 قیام در میان این جنگها این بود که مردی از ایشان بطرس نام ناسک که از اهل خود جدا
 شده رهبانیست می نمود بجزم سیاحت و ادای نسک بزیارت بیت المقدس آمده در
 خلاص کردن آن اماکن را از دست مسلمانان وی را حمیت و غیرت گرفت چون
 بلاد ایتالیا رحبت کرد براه پاپ، والی روم مصاحبت نمود و برادرین امر
 امر خطاب نمود پاپ و بر او موافقت نموده بر خوبی فکر و رای وی استخوان نمود در
 حال برای گرفتن اسباب و وسائل که مقتضی این امر است شروع نمود بطرس را امر نمود
 که برای بیداری نصاری و استخلاص آن اماکن را از دست مسلمانان در اقطار بلاد
 جولان نموده در هر قبیله منادی و مبشر باشد بطرس بعنوان ترغیب و استمال
 دلها ب نصاری را برای این اشتراک در بر مکان رفته تبلیغ می نمود از ایتالیا
 گذشته به فرانس رفت از آن جا به اکثر ممالک اروپا رفته پیش نهادات
 مفیدانه نمود در میان شان انداخته برای نبهش و قیام این امر تمام
 راه شور آورد از آن طرف پاپ چند مجلسی را در ایتالیا و فرانس بر پا کرده
 این مسئله را بحضور جمهور انداخته بمتشاوران برای استقراض
 این امر به حرکت آورد بر عیالی که درین امر قیام نمایند انعامات تعیین و مالیات
 و خراج از آنها راجع کرد درین بین یکی از اساقفه عالم و پیشوا برخاسته از
 پاپ تمنی کرد که اول کسی که درین راه جهاد نماید وی باشد پاپ وی را تخمین
 کرده بیریق و ایب را تسلیم وی کرده جماعتی از رؤسای دین نصرانیت و
 عامه مردمان را تابع وی ساخت و تمامی شان بر سینه های پر کینه خود صورت
 صلیب را برنگ مسرخ رسم نموده بودند و همین نشان را بر اسلحه و لوا با و بر قلم

و علمای بزرگ مصور نمودند از آن وقت به صلیبین موسوم و آن جنگ را حروب
 صلیبیه نامیدند چون حق جل و عالی امری را اراده داشته باشد اسباب آنرا فراهم می
 آورد ازین جهت برای شان اسباب و اموری ظاهری شد که غم شان در اراده
 شان یو مایه قوی میگردد از آن جمله آنچه مؤرخین ذکر کرده اند اینکه در انهای این
 اعلانات برای این جنگها و تجهیز مردمان بدخول این امر کارهای عجیب در آسمان زمین
 ظاهری شد از آن جمله افتادن بعضی ستاره با از آسمان بر زمین و بانتقال آنها عکالت
 سرخ خونین در افق بود و عمودناری بر شکل حربه ذات حدید بقریب آفتاب مشاهده می
 شد در جو هوا صورت شمسه و سواران و اسلحه و اسپان نقش صلیب دیده می
 گردید از آن جمله آنیکه مدت شش روز متوالی بر جامه های مسیحیه صورت صلیب
 های روشن و مرسم دیده می شد و بطرز عجیب که کسی نتوانست آب یا آتش آنرا
 جو کند همین دیدنیها که برای شان عارض می شد چنان غم شان را محکم
 ساخته که از سفر خودداری کرده روزانه استعداد مینمودند تا اینکه عده شان
 به سیصد هزار مردان جنگی بالغ شد پادشاه کلان شان که مقدم در لشکر کشی بود (بر دوئل)
 بین آن دو صاحب صقلیه خویشی و دوستی بود بعد از آن ملک مذکور اراده کرد که گذر لشکر
 های آن بر افریقیه باشد چون آنجا را مالک شدند بطرف شام سیر
 نمایند بعد بصاحب صقلیه پیغام فرستاد که من جمعیت کثیری را آماده کرده
 بسوی تو میرسم اما از نزد تو گذشته بطرف افریقیه رفته آن را فتح کرده هم
 تو می شوم صاحب صقلیه اصحاب خود را جمع نموده درین امر با ایشان مشوره
 نموده همه گفتند که قسم با بخیل این کار براسه ما دایشان خوب است که تمام بلاد
 شربا به ما نصرا نیت میگردد پس بای خود را بالا کرده برای شان نظر طمحه محکم انداخت
 و گفت قسم بحق دین من که این باد از سخن شما بهتر است گفتند چگونه گفت چون به
 طرف من رسیدند محتاج به کلفت زیاد میگردد باید که کشتی ما می ایشان را بطرف
 افریقیه برسانم بالشکر با از نزد خود مینمایم اگر شکر با فتح شد شربا از آن باد مؤنت
 از صقلیه میگردد آنچه از بهای غله ما و اموال که سالانه بن میر رسید قطع می
 شود و اگر فتح نکردند بسوی بلاد من بازگشته متا ذی بشوم علاوه اینک تمیم
 امیر افریقیه میگوید که من عذر و عهد شکنی کردی و صلت اتحاد که میان ما
 ما بود قطع می شود با وجود اینک شربا به افریقیه برای ما باقی است هر وقت
 که قوت یافتیم بخود میگیریم بعد از آن رسول بر دوئل را حاست گفت بر گاه

شما به مقاتله مسلمانان عزم دارید بترقی بیت المقدس است که از دست
شان ربانی داده براسی خود فخر مباحات گسب نمایند هر چه افریقیه
است بین من و اهل آن عهد و پیمان است که قادر به شکستن آن نیستم چون
صاحب صقلیه ایشان را بر مرور صقلیه اجازه نداد عثمان توجه را بطرف
شام از راه قسطنطنیه منعطف ساخته ملک روم نیز ایشان را از عبور مانع
شد بشرط اینکه قسم نمایند بر اینکه هرگاه انطاکیه را فتح نمودند ملک روم
تسلیم نمایند و گمان شان این بود که آنها قدرت بر تصرف شهرهای شام نیز
ندارند که اگر آنجا لشکر این اسلام است و آن اراده بکافران داد است باز ترس
اینکه بر آن قتل میکنند زیرا که وی میدید که دوزخ و زقوت شان زیاد میگردد چون بر
ایشان شرط کرد که انطاکیه را بوی تسلیم نمایند چون ملک شدند اجابت نموده شرط
آنها قبول کردند بعد از خلیج عبور کرده طالب قسطنطنیه گردیدند تا اینکه جمع کردند و آنها
اجناس مختلفه و فرقه های بسیار بودند از ایتالیا و فرانسویها و غیر ایشان از سائین
اروپا بطرس ناسک که پیش ذکر آن شد و بطرس بجامه رهبانیت قائم فرقه اول گردیده همراه
شان براه المائنا و بنگار یا بلغاریا رفت در حین رفتن خود با چور و چپاول بسیار کین شهرها
دسواحل انداختند و اهل برای شان حمله آورده با ایشان مقاتله کردند از آنها عده بسیاری را
کشتند بعد از اینکه هولهای سخت را دیده بطرف قسطنطنیه رفتند پادشاه قسطنطنیه آنها
از آن داد که در شهر مقیم باشند تا رفتارشان حاضر شوند بعد از آن ملک قسطنطنیه
به کستی های خود آنها را به سواحل آسیا نقل داد چون در آنجا رسیدند لشکر
مسلمانان در قوینه به آن با ملاقات کردند آن عساکر ملوک سلجوقیه بودند که ملک
شان در روم بود لشکر مسلمانان بر آن با احاطه نموده قتال سخت را پیش کردند
توفیق خداوند مسلمانان غالب گردید بر اسباب و ذخائر آن مستولی شدند
از ایشان نجات نیافت مگر اندکی بچین بود آخر واقعه اول اما بطرس ناسک
پیش از حد و شان واقعه به قسطنطنیه رجعت کرده بود زیرا که در انتظام صلیبن
دنا زمانی و عدم انقاد صلیبن بر رؤسای خود شک افتاده بود این خبر بدست
ناک بوی رسید قسم کرد که هرگز از قصد خود باز نرود تا حرم صلیبن ثانی را مشغول کند

(ذکر مالک شد در تاریخ انطاکیه)

پیش بیان شد که روم بر انطاکیه در سنه ۳۵۸ غلبه کرده تا سنه ۴۷۷ تصرف شان بود

سلیمان بن قلمش سلجوقی از ایشان کشید چون سنه چهارصد و نود گردید امیر که
عامل بر انطاکیه بود با غیسان ترکمانی بود اهل اردو پانسیج را که از زحمات اصحاب
شان رسیده بودند شنیدند نهایت غمناک شده غزیمت های خود را بر انتقام گرفتن
حکمت دادند و استیلا بر آن دیار را مد نظر گرفته لشکر جوارس را از خود منظم
کرده مانند اوقلی سیر کردند تا اینکه به قونیه رسیدند لشکرهای اسلام با آنها ملاقات
کرده معرکه های شدیدی بین آنها واقع گردید غلبه بر اس فرنگیان گردیده بر
شرف این استیلا نمودند و ملک آن بدست قلع ارسالان سلجوقی بود که با جماعت
خود با ایشان مقابل شده نکت خورده قونیه را متصرف شدند بعد از آن بطرف
انطاکیه رفته آنرا نه ماه محاصره نمودند در حمادی الاولی سنه ۴۹۰ ملک شدند
از والی آن باغیان ترکمانی گرفتند بعد از آنکه شجاعت با حسن را سے و احتیاط
از وی ظاهر گردیده بود که از کسی دیده نشده بود زیرا که ایشان چون انطاکیه
قدم آوردند باغیان ایشان چون به لشکرهای خود مقابل شدند و با ایشان
قتال سختی را اجراء کرده وقایع متعدده و حمله های پایله را واقع نمود چون
عاجز گردید گریخت بعد از آن کشته شد چون فرنگیان انطاکیه را داخل شدند
هر کس از مسلمانان که در آنجا بود کشتند و مال با سے شان را غارت
کردند چون والی موصل ملک شانرا شنید لشکرهای خود را جمع کرده بطرف
شام رفت و آن امیر قوم باله و لاله ابو سعید کربوقا بود همراه لشکرهای
خود بمرح و ابق مقیم شد عساکر ترک و عرب و شام با وی جمع گردیدند غیر
از کسانی که به حلب و حمص و سجاار بودند بسیاری از امرار اجتماع نمودند
مصیبت بر فرنگیان بزرگ گوید به سوسه کربوقا فرستاده از وی امان
خواستند و قتیکه بر لشکرهای خود بر انطاکیه روی آورد و گفت بیرون نمی
شوید مگر به شمشیر - بعد از آن کربوقا سے مذکور بالهوک و امیران که
همراه او جمع شده بودند بد سلوکی را پیش گرفته بر ایشان تکبر نمود آنها نیز
نیات خود را با او بد کردند خلاصه اینکه کار بر فرنگیان تنگ گردید و
خوارا که شان تمام شد ناچار از انطاکیه برآمده همراه مسلمانان مقاتله
کردند با ایشان را هب زیر کی بود که گفته دی را اطاعت میکردند قبل
از بیرون شدن شان بمقاتله بر اس شان گفت که از حضرت مسیح علیه
السلام در قیسان انطاکیه حربه مد فون هست اگر آن را یافتید بر آئینه بردنشان

ایضا
سجاار را بایت در میان
دروغی طلب آن خواب
سپه ۱۱ صبح البدان

خود ظفر یاب میگردد و اگر نیافتد آماده بپاک باشد پیش ازین خودی
 عرب را در مکانی از قیام مدفون نموده اثر آن را نامعلوم ساخته بود
 ایشان را بروزه و توبه امر فرمود سه روز روزه گرفتند چون روز چهارم
 شد تمام شان را در موضع داخل کرده و بسیل داران را با خود برده هر
 طرف را حفر نمودند تا اینکه حربه را از موضعیکه پنهان کرده بود یافتند
 ایشان را بفتح و ظفر شارت داد روز پنجم از دروازه متفرق پنج و شش
 بیرون می شدند مسلمانان به کربو قافتند که بدروازه ایستاده میجویم هر
 کس بر آمد آنرا بقتل میسرسانیم حالاً که متفرق اند کارشان سهل است
 گفت بگذارید که کمالاً بیرون شوند بعد از آن ایشان را می کشیم که
 بر معالجه نمودن قادر نباشند قومی از مسلمانان جماعت بیرون
 شونده گان آن را راکشند خود کربو قاطرف شان رفته منع کرد
 چون خروج شان کامل گردید که در شهریکه از ایشان مانند کارزار
 بزرگی را بر پا کردند مسلمانان شکست خورده گریختند از معالجه که
 کربو قاطبا ایشان از راه بقدری و اعراض کردن پیش میروند
 تا نیا که ایشان را از کشتن منع کرد همین بود که هر میت بر مسلمانان
 تمام که کسی از مسلمانان کسی را به شمشیر یا نیزه یا به تیر نزدند بلکه خود
 سرانه شکست کردند کربو قاطم با ایشان منبهم گردید چون فرنگیان
 این واقعه را دیدند کید و مکر پیدا شدند زیرا که مقاتله نشد که چنین
 شکست داشته باشد ترسیدند که مسلمانان تعقیب شان را
 خواهند کرد جماعه از مسلمانان بر جاسه خود ثابت مانده
 حسناً و طلباً للشهاده مقاتله کردند فرنگیان از ایشان هزاران را
 کشته آنچه در شکرگاه خوراکه و مال و اثاث و چهار پا بود همه را غارت
 کردند حال شان با صلاح آمده پس قوی گردیدند .

(ذکر قتلک فرنگی معرّه نمانان را)

بعد از آن فرنگیان با لشکرهای خود طرف معرّه نمانان رفته آنرا محاصره نمودند اهل معرّه با
 ایشان مقاتله شدید کردند فرنگیان که از آنها شدت و مسفت دیدند و آنها را در مقاتله
 کوشان و ساعی یافتند بر سبب را از چوب موازی دیوار شهر ساخته قتال بر بالای آن
 میکردند مسلمانان از آن مضرت رسید چون شب شد قومی از مسلمانان که محافظت سوار

را می نمودند ترسیده حرم و خوف با ایشان تداخل کرده گمان اینست که اگر
سجده بی پای کلان متحقق شوند البته نگهبانی خود را خواهند کرد - لذا موضع با می
را که محافظه می نمودند و اگر شده از سور شهر فرود آمدند طایفه دیگری که ایشان را
دیدند نیز چنین کردند مکان خود را و اگر شدند تا اینکه عقب عقب فرود آمدند
تا اینکه سور را کاملاً خالی کردند بعد از ننگیان بدو روزه بان با سور بالا آمدند چون
مسلمانان دیدند متحیر شدند سرهای خود را داخل شدند فرنگیان بر ایشان
سه روز شمیر باران گذارند زیاد بر صد هزار را به تیغ سیداد شهید کردند
إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ اسیر بسیاری گرفته معزرا مالک شدند و چهل
روز اقامت در زندان

(بیان مضامین اهل عرقه و محرمین از ننگیان)

بعد از تملک معرفت نمان بطرف عرقه رفته آنرا چهار ماه محاصره نمودند سور آن را
چند سوراخ نمودند با وجود آن بر تملک آن قادر شدند منفذ والی شیرت همراه شان
مراسله نمود بدادن عرقه بان با مصالحه کرد بعد از آن بطرف حصص رفته محاصره نمودند
والی آن جناح الدوله همراه شان مصالحه کرد بعد سوی عکا سیر نموده بر
آن قدرت یافتند

(بیان تملک بیت المقدس)

بعد بطرف بیت المقدس حرکت کردند در نوبت عده شان یک طبلون که عبارت
ده لک باشند بود در بیت المقدس شخص مشهور با تقار الدوله از طرف عبید بن
یادش آن مصر والی بود که از خلفاء عباسی گرفته بودند چون فرنگیان رسیدند
آنرا چهل و چند روز محاصره نموده در بیست و سوم شعبان ۴۹۲ مالک شده
مردمان رازیر شمیر گرفته یک بفته در شهر درنگ کرده مسلمانان را بقتل می
رسانیدند فرنگیان در مسجد اقصی زیاده بر هفتاد هزار را شهید کردند که از آن جماعت
بسیاری از امام های مسلمانان و علماء و عباد و زهاد بودند رحیم الله تعالی از نزد
صخرة مبارکه چهل و چند قندیل نقره که هر یک ^{دوازده} هزار و شصت در هم بود اخذ کردند و قنور
از نقره که وزن آن چهل رطل شامی و از قندیل های خورد یکصد و پنجاه
قندیل نقره فی و از طلا بیست و چند قندیل را اغلب نمودند خلاصه چنان

غنیمت بردند که از شمار و حساب بود گر بختگانی که از شام در بغداد به صحبت
 قاضی ابی سعید بروی وارد شدند در دیوان خانه چنان کلامی را ایراد می نمودند
 که چشمها از اشک سیلان و دلها بریان می شد بر روز جمعه در مسجد جامع ایستاده
 شده فریاد کردند گریستند و مردمان را بگریه آوردند و آنچه که مسلمانان را
 مشقت رسیده بود از دشمن مردان و اسیر نمودن عیال با و اطفال و غارت
 نمودن اموال چنان فحیحه بانی را تذکار نمودند و خبر پاسی مصیبت اثری
 بیان کردند که مردمان از شدت مصائب مبهوت گردیده با اینکه روزه دار
 رمضان بودند روزه پارا افطار کردند شراب نیز درین موضوع قصاص خون آوری
 انشاء نمودند که چشمها خون ریز و جگر با پاره پاره گردید این مصیبت در خلافت
 مستظهر بالله این مقتدی بامر الله عباسی وقوع یافت و درین وقت بین سلاطین
 سلجوقی در عراق تنها و اختلافات بسیاری واقع گردید که از ایشان و
 خلیفه عباسی فائده براسی مسلمانان نرسید مگر مصر بویون لشکری را انتقال
 فرنگیان فرستادند اما چون جزای قدس بایشان رسید و با فرنگیان مقاتله
 آغازیدند شکست خورده فرنگیان ایشان را به عقلان محصور نمودند کار را
 بر ایشان چنان تنگ گرفتند که بفرنگیان دو از ده هزار و بیروا ستم
 بیست هزار دینار داده اند بعد از ایشان کوچیده به قدس مراجعت
 کردند آنرا پایتخت قرار دادند بعد از آن فرنگیان بر اکثر سواحل شام
 مستولی شده یا قاصد غیر آن از قلعه با دهن با را مالکست گردیدند این
 محنت و مصیبت کلانی بود بر مسلمانان بعد از آن در سنه ۴۹۴ هجری
 شهر کلار رفتند بر فرج آن قادر نگردیدند مدینه یا قاصد را آباد کرده به قم نام
 تسلیم نمودند بملک قدس دیگر فرسخی مقیم شد گفته اند که خود بر دویل در
 آنجا قامت کرد بیت المقدس تکی نمود و یکسال بدست فرنگیان
 اند و هم چنان مجاور آن از سواحل شام پا دست با ان اسلام از پس
 گرفتن آن عاجز بودند تا حق علی و علا بدست سلطان صلاح الدین ایلانی
 فتح گردانید سنه ۵۵۵ هجری تا آن در ما بعد می آید انشاء الله تعالی
 بیان مالک شدن فرج شهر روم و بیاری و قیاس هر را
 در همین سنه پادشاهی فرنگ شهر سروج را که از جزیره هست ترف
 نمود و بسیاری از اهل آنرا کشته حریم شانرا اسیر و اموال شانرا غارت نمود

و همچنین شهر حیفای قریب حکاکه بر ساحل بحر است یا لکه گردیده شهر قیاریه را ملک
 شده اهل و مال آنها را قتل و غارت نمودند در سنه ۴۹۵ بسوی طرابلس شام
 سیر نمود اهل طرابلس با ایشان مقاتله کرده نحو سیصد نفر را از ایشان
 کشتند آخر فرنگیان بر مال و اسب با ایشان مصالحه کرده از آنجا حمله کرده به
 طرسوس که از اعمال طرابلس است رفتند آنرا محاصره نموده تا آنکه شد و آنکه از
 مسلمانان در آنجا بودند شهید گردیدند از آن بطرف قلعه طوبان رفتند ابن العریض که ولی
 آن بود با ایشان مقاتله کرده سواری را از آنجا بر فرنگیان اسیر گرفت که فرنگیان که
 ده هزار دینار و هزار اسیرند میدادند ابن العریض قبول نکرد در همین سنه نیز فرنگیان
 بسوی حمص رفتند و لشکرکششان پادشاهی از ملوک فرنج بود ضحیل نام
 شهر را محاصره کرده مضافات آنرا مالک شدند قسم که سابق مذکور شد
 بر شهر حاصره آمده بران با کار را تنگ گرفتند نزدیک بود شهر را قبضه
 نمایند منجیق باد میوج با که ستانزده قطعه در میان دریای تپه کرده بودند بر شهر
 نمودند مسلمانان از بوقاقی سواحل جمع شده بطرف منجیق با که شان آمدند
 و بمسین با و برجهای دریایی را سوختند این قصه حضرت عیسی بود برای مسلمانان
 حق تعالی کفار را ذلیل گردانید شکست خوردند در همین سنه قسم
 فرنگی بطرف بیروت حرکت کرده آن را محاصره کرده بر اهل آن
 مضافه نمودند مقام محاصره بر ایشان دراز گردید طبع خود را در آن ندیده
 گویند در ماه رجب همین سنه لشکر با از مصر بطرف عسقلان آمد برای
 اینکه فرنگیان را از آنجا دور است شان از شهرهای شام باقی مانده منع نیاید
 بردویل والی قدس این خبر را شنیده بطرف شان حرکت کرده بنای
 مقاتله را گذاشت حق تعالی مسلمانان را نصرت بخشد فرنگیان شکست خوردند مسلمانان
 بسیاری شاز را قتل کردند خود بردویل منزم گردیده در میان پیشینی منجیق
 شد و مسلمانان آن پیشه را آتش زدند آتش بوی رسیده بعض جداد
 را سوخت بزرگت بسیار از آنجا سخات یافته بر مله رفت مسلمانان نصیب
 ویران نموده بر او احاطه کردند حال دی بد گردیده از آنجا گریخته بیافارفت کشتن
 و اسیر نمودن بر اصحاب وی بسیاری و در سنه چهار صد و نود و شش
 مسلمانان از مصر رسیدن فریقین وقایع پیش شد که ذکر آن طول است حضرت بعضی
 این وقایع برای مسلمانان و گاهی مرفکار را بود در همین سنه که بیرون گردید

شهر حیفای قریب حکاکه
 از کشتن در شهر سوس و کوریه

فرنگیان لشکر الله بیت المقدس و فلسطین غیر از عسقلان و بچین یا فادار سروج
 و قیاریه حیدر، طبریه، لازقیه و در جوزیه را با سروج ضحیل مذکور طرابلس شام
 را محاصره نمود و ملک بوی میر رسید و در طرابلس فخر الملک بن عمار و ابی بود لشکری
 خود را در کشتی با سوار کرده در شهر بانی که بدست فرنگیان بود میفرستاد که همراه شان
 نماند و هر کس را یافتند بکشند در سنه ۴۹۷ فرنگیان از راه بامر مرج الرقه و قلعه جبر
 غارت بردند مواشی و کسانیکه از مسلمانان بدست شان افتاد اسیر نمودند در همین
 سنه کشتی با از بلاد فرنگ بلازقیه رسید که در آن کشتی با لشکر باو ستیجا را بودند بر حصار
 طرابلس از ایشان بر او بجز اعوانت خاستند طرابلس را تنگ گرفته چند روز همراه
 شان مقاتله نمودند قتال سختی را اگر از گرفتن طبع شان قطع گردید بطرف شهر حیل کوچید
 آنرا محاصره کرده با اهل آن مقاتله شدند نمودند چون اهل شهر عجز خود را ملاحظه کردند از
 فرنگیان امان خاسته شهر را با ایشان تسلیم نمودند فرنگیان با امان خود وفا نمی کرده مال
 های شان را گرفته با انواع عذاب و عقوبات ایشان را عذاب نمودند چون از حیل
 فارغ شدند بطرف شهر عکا سیر نمودند از ملک خود و ابی قدس معاونت خاستند بر آن
 نزول نموده از طرف خشکه و دریا محاصره نموده بالاخر آن را مالک گردیدند با اهل آن
 چنان افعال شنیعه را اجرا نمودند که زبان از تکلم اعراض میکند بعد از آن بطرف
 حوان شتافتند میان شان و مسلمانان قضیه با واقع گردید که سخن مذکور آن طول می
 گردد مگر حضرت از مسلمانان بود دوازده هزار از فرنگیان کشتند و قصص را اسیر گرفتند
 فرنگیان بسی و پنج هزار دینار و نشت نفر اسیر مسلمانان وی را فدیہ دادند در سنه
 ۴۹۸ فرنگیان بسوی قلعه ارتاج رفتند بین ایشان و مسلمانان قتال شدیدی واقع
 گردید مسلمانان منبهم گردیده بسیاری شان کشته و اسیر شدند فرنگیان
 قلعه را مالک گردیدند در سنه ۴۹۹ در بین ایشان و مسلمانان در قلعه که
 بدست فرنگ بود بین آن و دمشق دو روز مسافت داشت قتال واقع
 گردید مسلمانان آن قلعه را مالک گردیدند کسانى با از فرنگیان که در قلعه
 بودند کشتند بعضی از سواران شان اسیر ماندند که دو صد سوار بودند بچین
 قلعه رفینه که از قلعه شام است مالک شده بچند نفر فرنگیان را کشتند در همین سنه فرنگیان
 قلعه افامیه را که از محکمترین قلعه های شام بود مالک گردیدند مسلمانانى که در آنجا بود
 شهید کردند و در سنه ۵۰۰ وحشی بین ملک قسطنطنیه و فرنگیانى که در شام بودند
 واقع شد بعد از آن بین شان مقاتله سختی واقع گردید که فرنگیان شکست یافتند همیشه

پس میگردید بملک فرانس و لشکریهای وی ملاقات کردند که ملک فرانس در بهترین
 حالتی رسیده بود و لشکر اسلام در نواحی انطاکیه همراهشان مقابل شدند آن جنگ
 بینشان شتعل گردید مدت چند روز قتال استمرار داشت مخلوبیت طرف
 ملک فرانس و لشکریان وی بود هرگاه چاره ندید همراه بقیه لشکرشان و لشکریان
 بازگشته بکشتیها سوار شده جانب قدس رفتند بقیه این عساکر با لشکریان جواریه
 منضم شدند در سنه ۵۴۱ فرنگیان طرابلس غریب را مالک شدند و در سنه ۵۴۲
 نورالدین در نواحی انطاکیه با فرنگیان غزاه نمود بر شمس صاحب انطاکیه را کشت فرنگیان
 شکست قبیح یافتند جماعت بسیاری از ایشان و همچنین اسیر گردیدند شعرا قصائد بسیاری
 را بحدی و تهنیت وی انشاد کردند در همین سنه و ما بعد آن سلطان نور
 الدین بسیاری از قلعهها را فتح نمود فرنگیان چند بار دمشق را نزول نموده محاصره
 کردند اما قدرت بزرگ آن نیافتند قتال و غزوات بین سلطان نور
 الدین و فرنگیان استمرار داشت تا سنه ۱۱۷۳ مسیح مطابق سنه
 ۵۶۹ هجری سلطان صلاح الدین ابن ایوب که از اتباع سلطان نور
 الدین محمود بود وی را سلطان موصوف بطرف مصر سنه ۵۶۴ هجری
 نمود مصر را از تصرف عبیدین کشیده مالک شد بقیه آن طویل است
 و مذکور در تواریخ است سلطان صلاح الدین در علم و صلاح و تقوی
 مانند سلطان نورالدین محمود بود چون سلطان نورالدین در سنه ۵۶۹
 وفات کرد سلطان صلاح الدین ملک مصر و شام را جمع کرده
 پادشاهی برد و را مسلم گردید غزوات را بر فرنگیان جهت
 خلاصی آنچه در دستشان بود از شهرهای مسلمانان متوالی
 ساخت اولین مقاصد که بین او و فرنگیان واقع شد در
 سنه ۵۶۵ در حیات سلطان نورالدین محمود بود سبب این
 بود که جمعیت های بسیاری از فرنگیان آمده شهر دمیاط را
 محاصره نمودند و بر کسانیکه در شهر بودند تنگی گرفتند سلطان صلاح الدین باز مصر
 بالشکریایی انبوسی رسیده با ایشان کارزار میکرد سلطان نورالدین از عقب
 لشکر آمد وی فرستاد سلطان نورالدین در اطراف شامات غارت را برایشان انداخت و بر شهر
 های که بدستشان بود غزوه را برای درمی کرد فرنگیان از دمیاط کوچیده خانسره
 شدند در سنه ۵۶۶ سلطان صلاح الدین از مصر حرکت کرده بر منبجیان غنفلان و در ط
 غارت پیش برده و بر باره غزوه هجوم کرده آن را چسپاول

نمود پادشاه فرنگ بالشکریان خود برای تزدیدشان آمد با ایشان مقاتله کرده شکست داد پادشاه شان بعد از آنکه تزدیک بود که گرفته اسیر شود از جنگ شان باشد صلاح الدین مصر بازگشت بعد از آن ابله را از جانب خشک دور یا غزا نمود از دست فرنگیان کشید در سینه بعضی اهل مصر تا بجان عبید من که دولت شان منقرض شده بود به فرنگیان که در شام و صقلیه بودند نوشتند که با آنها لشکر کشیدند بمعادنت لشکر سلطان صلاح الدین از دیار مصر بیرون کنند لکن فرنگیان بمعادنت شان دو صد جهاز جنگی که پر از مردان و سی آبی کوهت حامل سپاه و شش کشتی کلان که از آلات حرب بار و چهل کشتی که خوراکه را تحمل بود فرستادند که در آن جهازها از مردان جنگی نچاه هزار و از سواران هزار و پانصد در سبت و ششم ذی الحجه ۵۸۵ به اطمینان کامل غفله بر اسکندریه نزول نمودند اهل اسکندریه باسلحه و عده خود بیرون شدند که ایشان از فرود آمدن منع نمایند مگر و اهل شان منع کرده اهل اسکندریه به لازم گرفتند دیوار شهر امر نمود فرنگیان در زمین خشک تزدیک فرود آمده بسوی شهر پیش شده مخفی با و دبابات بر شهر نصب کردند سخت ترین مقاتله را جاری داشتند مردم شهر بر مقاتله شان صبر نمود با وجود که در نزد شان از لشکرین عده کمی بودند فرنگیان از شجاعت شان و خوبی اسلحه شان ترسیدند مگر اهل اسکندریه در حال کتوب بطرف مصر به سلطان صلاح الدین فرستادند و خواهش نمودند که فوری خود را برساند تا شد دشمنان را از آن با منع فرماید خلاصه کارزار از اول و ز تا آخر روز دوام نمود چون شام شد فرنگیان بازگشتند کوشش نموده و حمله بدون لازم گرفتند تا دبابات شان به قریب دیوار شهر رسید در آن روز لشکرهای اسلامی که قریب اسکندریه بودند بمعادنت مسلمانان رسیدند نفوس اهل اسکندریه تقویت یافته به خوبی قتال نموده صبر کردند چون روز سوم شد مسلمانان دلاوری به کمال شجاعت در واز تا کشوده از هر طرف فرنگیان خسروچ نمودند آوازها مسمی بلند گردیده فرنگیان ترسیدند مقاتله سخت گردید مسلمانان به دبابات و محاتیق رسیده آن بار اسوختند بمیدان مقاتله صبر نمودند حق تعالی نصرت خود را بر ایشان نازل علامات نصرت ظاهر گردید کارزار تا آخر روز دوام داشت چون آفتاب غروب کرد طرفین از مقاتله دست کشید اهل شهر به کمال خوشوقتی و مسرت داخل شهر شدند زیرا آثار بشارت فخر مشاهده میکردند فرنگیان کشته و زخمی بسیار گردیده غمناک بودند

و باب آلبت که در این شهر
دوایح را سواران میکنند

از دام نمودند که ناگاه فرنگیان لشکرهای خود بایشان نزدیک شدند و بیوقت همراه
 سلطان صلاح الدین بعضی لشکر بود زیرا که اکثرشان در طلب غنیمت تفرقه شده بودند
 چون فرنگیان را دیدند همراه کسانی که با او بودند توقف نمودند ایشان با مقاتله کرده
 جماعت از فرنگین قتل رسیدند پس تقی الدین برادر زاده سلطان شهید گردید
 بعد شکست بر مسلمانان واقع شد بعضی از فرنگیان بر خود صلاح الدین حمله
 برده وی را نزدیک شد که برسد آن فرنگی پیش روی وی کشته شد فرنگیان
 بر سلطان بسیار شده از آنجا منتهی تا گذشت اندکی میرفت باز می ایستاد
 تا اینکه لشکریان او ملحق شوند تا اینکه شب دخل گردید در میان رفت تا بغیر
 اندکی تبصر رسید در راه بایشان مشقت زیاد رسید که توشه شان کم شد تا یافتند
 تا اینکه بسیاری از دوپیشان از گرسنگی و تشنگی مملوک شدند اما لشکری
 که متفرق شده بودند بر اسی غارت اکثرشان مابین کشته و اسیری یافتند
 از جمله کسانی که اسیر شدند فقیه عسبی بهکای که در مقاتله از شدیدترین مردمان
 و جامع بین علم و دین و شجاعت بود و برادر او ظهیر نیز اسیر گردید زیرا که چون
 منظم گردیده بودند میرفتند راه را گم کردند آن بار اگر یافتند سایر اسیری
 مانند تا اینکه صلاح الدین فقیه عسبی را بکفایت هزار دینار فدیه داد و همچنین
 اسیر بسیاری افدیه داد چون این همه میت مسلمانان حاصل گردید فرنگیان
 به شهر حاد رفتند آن محاصره نمودند پس ایشان شهاب الدین حارمی بود
 امیر و اهل شهر بایشان مقاتله کردند نزدیک فرنگیان شهر را مالک شوند قتال
 شدید و کار بزرگ گردید در فرنگیان بر بعضی طرف شهر هجوم کردند قتال شب و روز
 دوام کرد مسلمانان اراده نقل نمودن را داشتند نفس و مال و اهل خود بخار به
 میکردند که ناگاه نصرت خداوندی بر ایشان فرود آمد کشتن را بر فرنگیان بسیار
 نموده ایشان از شهر بیرون کردند از آنجا ناامید گویند حق شترشان را
 از مسلمانان کفایت کرد بعد از آن رفته حارم را محاصره نموده قدرت گرفتند
 آن نیافته از آن گردیدند در سه ۵۷۴ هـ فی شهر ربیع الاول رفت
 جماعه سیاه فرنگ سوی شهر حاه و بسیار شد جماعه شان از سواران و پیادگان
 و طمع شان در غارت و چپاول بود پس اختیار کردند چور و غارت و حربه
 کردند و تا اینکه در راه شان بود و کشتند و اسیر کردند مسلمانان آنجا چون
 لشکر بیکه معتم حاه بودند این خبر را شنیدند و حالیکه ایشان مانده بودند و

مقام عسبی
 در کتب و روای
 مختلفه
 مذکور
 است

بر خداوند تعالی نموده بطرف مخالفین حرکت کرده ایشان ملاقات نمودند در پیشان
کارزار واقع گردید چون مسلمانان از صدق و جدیت جنگ میکردند حضرت الهی
ان باران نضرت و فیروزی بخشید و طایفه فرنگ رو بگر بر زمینها اندو کشته و اسیر
از ایشان بسیار شد و آنچه غنیمت که از قریه ها گرفته بودند مسلمانان از ایشان
پس گرفتند در نیوقت صلاح الدین به حصن بود پس سر بعضی کشته گان همراه
اسیران و اموال به حضورش بردند امر بکشتن بنویان نمود زیرا که پادشاه خجرت
به اسیران که از کفار آورده میشود میان سه کار هر کدام خواهد اختیار نماید یا کشتن
یا فدا یا منت بدون فدا و در ماه ذی القعدة همین سال اجتماع نمودند فرنگیان
همراه پادشاه خود و رفتند سوی دمشق پس قتل و غارت نمودند و اسیر گرفتند
بسیار چون خبر به صلاح الدین رسید برادرزاده خود فرخ شاه را بالشکر فرادان
بان طرف فرستاد و مشغول جنگ شد حق تعالی لشکر اسلام را نصرت داد و کشت
بسیاری از ایشان او پهلوانان و پیش خجگان که یکی از آن جمله مهنقری بود
که در شجاعت و کاروانی تجار به بوی مثل میزدند در شجاعت و تدبیر جنگ از
مشهد مسلمانان نجات یافتند در سنه ۵۵۵ هـ فرنگ قلعه حکم و بلند نزدیک
به بانیاس نزد خوانه یعقوب علیه السلام بنا کردند و مشهور به محاصره الاحزان
بود چون این خبر کوش صلاح الدین رسید شصت هزار دینار بان مافرستاد
که بی مقابله و جنگ و جدل بنای خود را خراب نمایند او شان سمر بازرده
قبول نکردند پس از دمشق جانب بانیاس حرکت کرد بعد از رسیدن در آنجا اقامت
نمود و بر آنجخت غارتها را بر ایشان بعد بالشکر ظفر پیکر جانب قلعه شتافت و همه
کرد قلعه را و کارزار میکردند کسانی که در میان قلعه بودند و خود صلاح الدین
به بانیاس پس گردید در حالیکه جماعت سواران او در شهر نامی دشمنان غارت
میکردند پس فرستاد جامعه را از لشکر خود همراه گیرنده گان غله آگاه نشدند
مگر نهیکه فرنگیان همراه پادشاه خود ناگاه خسروج و طغیان نمودند بر ایشان فرست
خبر اسبوی ملک صلاح الدین و او را مطلع ساختند پس سرعت تمام خود را
بمشکر بار رسانید در حالیکه ایشان در مقابله و زد و خورد بودند پس فرنگیان سخت
مقابله با کرده و بر مسلمانان حمله های بسیار نمودند که نزدیک بود آن بار از جاها
شان به چیزانند همین بود که نصرت فداوند بر مسلمانان فرود آمد مشرکان
شکست کردند و بسیاری از ایشان کشته گردید و پادشاه شان تنها نجات و بسا

حصن نام شهر است که در
دایفا نیمی است از قریه
در ناحیه اردبیلان دایفا
شهر است که در
در دست راه تا کربلا
در قریه است که از قریه
و مشهور است
نظایر این است که در
۵۵۱ بود از فرستادن
لان به قریه است
مهنقری نام شهر است
بانیاس
دایفا و نیمی است از قریه
که نام آن است

سلطان موصوف به نزد یک طبریه و غارت کرد برادرزاده سلطان بر پستان
 و قتل و غارت نمود و غنیمت گرفت اسیر نمود و غارت کردند شکریان و عربان آن
 تا اینکه نزدیک شدند مرج عکارا و رفتند جماعت از فرنگیان از طبریه فرود آمدند
 زیر کوه کوب پس مقاتله کردند با ایشان مسلمانان کارزار بسیار سخت پس ناچار پس گردیدند
 و سلطان صلاح الدین پس دمشق آمد و از آنجا به بیروت که اراده فتح و بیرون
 داشت درین بین ویرا خبر رسید که کشتی رسید در یا جماعتی عظیم از فرنگیان
 سوارند به طرف دمياط میروند قصد زیارت بیت المقدس دارند پس
 اسیر کردند مسلمانان آن را بعد از اینکه اکثری شان عرق شدند شماره بند
 فرنگیان هر سوار ششصد و نهقتاد و ششش نفر کرده پس این سبب شارت
 مسلمانان شد و دیگر اینکه کشتی کلابی از مسلمانان از جانب مصری آمد در میا
 ده یا ملاقات کرد بکشتی از فرنگیان که در وی سه صد نفر بودند و همراه شان
 اسلحه و اموال فراوان بود جهت فرنگیان ساحلی آوردند مسلمانان همراه شان
 مقاتله کردند به یاری خداوند تعالی بر ایشان ظفر یافتند فرنگیان اسیر کرده
 بعضی اگشتند و بعضی اباقی گذاشتند و اموال و اسلحه شان را غنیمت گرفتند
 بعد از آن سلطان صلاح الدین بر پستان ظفر یافت اهل و اموال غارت کرد
 بیسان را سوخته و خراب کرد بعد بر کرک و طرف آن غارت نمودند بعد بایله
 رسید سوخته و خراب کرد کشت اسیر نمود و همواره از هر طرف فرنگیان
 غارت صادر میشد و ذکر وقایع فرنگ کلمه کلام را بطول ممکن نماند
 فتح شد طبریه بعد از مقاتله تا سه بسیار سخت و واقعه ای هولناک خلاص
 اینکه کشتن و اسارت در فرنگیان بسیار شده بهنگام که سلطان صلاح الدین طبریه
 محاصره نمود شماره شکریان او هشتاد هزار بودند پس هرگاه نزدیک طبریه
 شدند و آن را محاصره نمود پادشاه فرنگیان که به بیت المقدس بود بکشتگی
 فرادان به مدافعه رسید و نگذاشت امانی طبریه را چیرا که طبریه به نزد ایشان
 از لازم ترین مرکزها بود و در آنجا دوشکری هم رسیدند و زمین لغزشت
 لشکر موج میزد و مقابله بین طرفین واقع شد و ظفر نصرت خداوندی طرف
 مسلمانان و ادبار و بدبختی طرف مخالفین را فراگرفت اهل صلیب روی
 بگریز نهادند بعد از آنکه از لشکریان شان مقدار سی هزار تلف و مفقود
 شده و پادشاه فرنگیان مع خواص ارکان و کلان تر سرداران همیشه هم

در آخر جنگ سلطان صلاح الدین دو صد و سی نفر را از اعیان فرنگ که داخل سور
 شهر بودند بقتل رسانید و پادشاه را بندی کرده جانب دمشق فرستاد و خود سلطان
 بطرف بلده عکار رفته آن را محاصره نمود اهل آن به نفعان آمده امان خواستند ایشان را
 بر نفس با و اموالشان امان داد و مخیر گردانید میان رفتن و اقامت کردن چون
 از مسلمانان خوف داشتند رفتن را بر ماندن اختیار کردند و متفرق شدند و هر چه
 امکان بردن داشت همراه خود بردند و باقی را گذاشتند و داخل شدند مسلمانان شهر
 عکار را روز جمعه اول ماه جمادی الاول ۵۸۳ هجری پنجم و هشتاد و سه بعد از آن
 فتوحات پی در پی واقع شد بعد از فتح طبریه و عکار و آن باد و فتح بزرگ بودند
 و در حقیقت همان و اول فتوحات بود و آنچه پیش از آنها بود محض غارت
 کردن طرف و غزوات و سرپی با کوچک بود سبب تاخیر فتوحات الی سنه ۵۸۳
 با وجودیکه سلطان نورالدین در ۵۸۹ هجری وفات نمود و مملکت بعد از آن بقرص
 سلطان صلاح الدین آمد نیکه بسیاری از عمال و کارکنان سلطان نورالدین که زیر
 حکم ایشان بسیاری از مملکت بود از اطاعت سلطان صلاح الدین سر باز زدند
 و حکم او را قبول نکردند میان سلطان و ایشان مجادلات بسیار واقع شد
 که از ذکر آن کلام بطول می انجامد تا درین سالها که همه شان تحت اطاعت او
 داخل شدند و کار مملکت بر او صافی و متعین شد و پیش ازین زمان بر او
 فرغت نبود که بمقاله فرنگیان برسد درین سنه ۵۸۳ هجری برای او فرغت کما حاصل شد
 و بکمال توجه متوجه فتوحات شد هرگاه فرنگیان از عکار کوچیدند مسلمانان داخل
 شهر شدند آنچه باقی بود از اسباب که فرنگیان طاقت بردن نداشتند
 مسلمانان غنیمت کردند و از بسیاری آن عاجز می آمد شمارندگان پس آنجا بودند
 از جوهرات و تفنگ با و اسلحه و متاعهای بسیار زیرا که تاجران فرنگیان
 در میان بنایه مقصد تجارتی درین جا فرستادند آورده خزانده کرده بودند
 چته کساد و ناتوانی نقل دادن خودشان سفر کردند اموالند کور بطریق غنیمت
 کما ملاحظه تصرف مسلمانان آمد و خود سلطان صلاح الدین بر عکار چند روز اقامت
 نمود جهت اصلاح حال مقرر نمودن قاعده با آن شهر بعد از آن از آنجا کوچید
 عساکر خود را متفرق نمود بسوی قیصاریه، و ناصریه، و حیفاء، و صفوریه
 و اشقیوف و الفوله و غیره از شهرهای که نزدیک عکار بودند پس مالک شدند
 آن بلاد را و غارت کردند و اسیر نمودند مردان و زنان و طفلان شان را

عکار
 قیصاریه
 ناصریه
 حیفاء
 صفوریه
 اشقیوف
 الفوله
 غیره از شهرهای که نزدیک عکار بودند
 پس مالک شدند آن بلاد را و غارت کردند و اسیر نمودند مردان و زنان و طفلان شان را

و قدم نمودند بقسمی که مسدود نمودند قضا آن یار و بعد فرستاد برادر خود سیف الدین
 بطرف شهر یافا محاصره نمود و مالک گردید آن شهر را و آنچه در اینجا بود غنیمت گرفتند
 و مردان و زنان را اسیر کرد و جاری کرد بر ایشان چیزی که بر هیچ جا نشد و از این
 بلاد و رفت سلطان صلاح الدین همراه برادر خود تقی الدین بسیاری از لشکر یان بطرف
 شهر تیس و محاصره نمودند آن شهر را و سخت گرفتند و آن شهر از قلعه با حکم بلند
 بر سری کوه چون کار بر آن با سخت شد و محاصره شداد نمودر با مأمورین اسیران
 مسلمانان را که در نزدشان بود و اسیران از صد کس یاده بودند بعد از آن شخص را
 بطلب امان فرستادند پس سلطان ایشان را امان داد و بر امانشان
 قرار داد - بعد از آنجا که چیده به جانب صیدا رفت و این شهر از شهرهای مشهور
 سواحل است پس سید در راه موضع شرفند آن موضع را بدون مقاتله
 تصرف نمود اهل آن را عفو بخشش نمود بعد از آن به شهر صیدا و رفت
 چون دالی شهر صیدا آمدنش اشکیند طاقت نیآورده آن موضع را
 ترک نموده خود او رفت سلطان صلاح الدین شهر را بدون موافق و مدافع
 تسلیم شد بعد از آنجا به طرف بیروت حرکت نمود و این شهر محکم ترین شهرهای
 ساحل بود پس هر گاه رسید سلطان موصوف به نزدیک شهر دید
 که مردمان شهر به بر چهار آمده و اظهار قوت و جلالت می نمایند و به شما
 خود را نشان میدهند و بر دیوار شهر مقاتله سخت نمودند و بجای شهر مغر و گرد
 و تصور نمودند که قدرت بر نیکبخت شهر دارند حمله نمودند مسلمانان
 بر ایشان بار بار درین بین که فرنگی لکن به مقاتله مشغول بودند که ناگهان
 شهر آواز بزرگ و غلغله از حد زیاد شنیدند یکی با ایشان خبر آورد که شهر مسلمانان
 از دیگر طرف زور آورده گرفتند پس فرستاده اند که خبر صحیح را معلوم
 نمایند دیدند که صحت ندارد مردم به وحشت افتادند و تسکینشان بکام
 نداشت به جهت بسیاری جمع شدنی اهل سواد در میان هرین بین در میان
 اختلاف و افقشد بر پلاک خود با ترسیدند این فرستاده طلبک آن نمود پس سلطان
 موصوف خودشان را و مال باشان را امان داد و شهر را در ۲۹ ماه جمادی الاول
 سنه مذکور تسلیم گردید و مدتی محاصره شهر بیروت هشت روز بود بعد از آن
 سلطان صلاح الدین قصد رفتن بطرف حبیب نمود و در آن از جمله اسیران که
 دمشق فرستاده شد بود در زمان محبوسی خود همراه نایب سلطان صلاح الدین بد

مردمان
 در شهر یافا
 در شهر صیدا
 در شهر تیس
 در شهر سروج

در باب تسلیم نمودن حبیبیل بشرط را کردن می گفتگو نموده بود سلطان صلاح الدین
 باین فقره دلگسنت حکم نمود که ویرایا درند آن امقید حاضر نمودند درین هنگام
 لشکریان به بیروت بودند و آن والی قلعه را تسلیم نمود و از مسلمانان آنچه در شهر
 بودند را که و خود والی را سلطان موصوف بنا بشرط خود را فرمود و این
 والی که صاحب حبیبیل بود از عیان فرنگ داز جمله صاحب ای و مکار و شریر بود
 که بان رشارت مثل ده میشد و برای مسلمانان دشمنی خیره پی بود که
 را کردن آن باعث ضعف و سستی مسلمانان بود چنانچه بعد ازین به تفصیل
 بیان خواهد شد ایشاهد هرگاه به تصرف آورد ملک صلاح الدین بهر بیروت
 و حبیبیل و غیره را امر عسقلان و قدس بن نزاد به چند سبب حبیبی لازم و اتمام
 بود اول اینکه این دو شهر در بین راه مصر و شام واقع بودند سلطان موصوف
 میخواست که ولایات بهم پیوست شود تا اینکه مسیر و خروج دولت لشکریان
 بطریق سهیل میسر شود و دیگر اینکه در فتح قدس از ذکر حبیبیل و اوازه بزرگ است و دیگر
 غرض آنکه دست پس از سر و ت جانب عسقلان حرکت نمود و بار از خود سلف الدین
 که مشهور به عادل بود همراه لشکریان آنچه همراه او از لشکر مصر بود پیوست
 و فرود آمدند عسقلان را روز یکشنبه شانزدهم جمادی الثانی و حاضر نمود
 سلطان صلاح الدین پادشاه فرنگیان را که در مقدمه طبریه اسیر شده بود
 و آن را بدمشق فرستاده بود و همراه او مقدم الیادیه یعنی حسن بیابان
 بود و گفت با آنها اگر بلا در این تسلیم نمانید فرنگیان قبول نکردند و بدترین جوابی
 بانها رد کردند که از جواب آن ناخوش آمد ایشان را چون سلطان دیند چشم شده
 و کوشش در مقابله شهر نمود و منجیق برین ایستاده کرد و حمله با پی در پی
 برد و پیش فرستاد نقب کننده گان را که سیور اخ نایند دیوار شهر را
 و چیزی را نقب نمودند و ملک شان همه وقت بان با مرسلات میفرستاد
 که شهر را تسلیم نمانید و اشاره کرد و وعده نمود ایشان اینست که هرگاه شما شهر را
 تسلیم کردید و من از قید را بشدم شهرهای مسلمانان را انتقام می افروزم
 و ملک میجوایم از فرنگیان از طرف دریا و می طلیم سواران و پیادگان از تقوی
 بلاد فرنگ هر چند هر ار نمود ایل شهر گرفته ملک قبول نکردند و نشیندن چون
 دیدند که هر روز سستی و خواری شان پاد میشد هرگاه یکی از ایشان کشته
 شدی عوض آن موجود نمی شد و نه بر ایشان کمک که انتظار داشتند میرسد

در شرح بیروت به سلطان صلاح الدین
 از حال دمشق

بسوی صلاح الدین رسول فرستادند که شهر را تسلیم میکنم بشرط اینکه درین گذشتند
 صلاح الدین شرطهای شان را اجابت کرد شهر را در تسلیم جادوی الاخر سینه مذکور
 تسلیم نمودند مدت محاصره شهر چهارده روز بود سلطان صلاح الدین خودش
 و مال و اادلای ایشان اجابت بیت المقدس فرستاد و بامان شان وفائی
 کرد بعد از آن سلطان صلاح الدین به بیرون شهر عسقلان اقامت نمود
 و بازکنده کرد لشکرها را با طرف شهرها که در نزد یک عسقلان بودند پس
 فتح کردند رمله، و داروم، و غزه، و الخلیل، و بیت لحم، و بیت جبرئیل
 و نظرون، و هر جائیکه برای بیابانها بود بعد از آن هرگاه فارغ شد از امر
 عسقلان و آنچه نزدیک او بود از شهرها متوجه فتح بیت المقدس گردید و حال نیک
 کشتی بارادر دریا بقطع کردن راه فرنگیان فرستاده هر وقت کشتی فرنگیان را
 میدیدند غنیمت میکردند و زورقهای شان را میگردقتند و در بیت المقدس
 عالمی بزدکی نزد ایشان بود که از ملک شان معظم تر معلوم می شد و همچنین
 در بیت المقدس بالیان ابن سیرازان و الی رمله بود و مرتبه او نزد ایشان
 بمرتبه ملک بود و همچنین در بیت المقدس از سوارکاران خاص بسیار بودند
 و جمع شدند و جمع نمودند اهل عسقلان و غیره را پس مردم بسیاری
 جمع شدند که غیر از زمان و کودکان که آن با نیز متابعت میکردند شماره
 شان سواره و پیاده شصت هزار بودند تمام ایشان مرکب از خود اسان تر
 میدیدند از تصرف مسلمانان بیت المقدس او گرفتن آن از دست شان
 و میدیدند بر خود — اینکه صرف کنند نفس و مال و اادلای خود را بجز حفظ بیت
 المقدس از جمله واجبات و علمه نمودند درین ایام هر چه در آن راه می یافتند
 و برآیدند به برجها شهر به ششیش تا دسلحهای خود جهت محافظه و دور کردن
 از آن بکوششهای بسیار فرم تا — خود را بر توانائی خود بر تیر
 اندازی مصروف داشتند تحقیق بار انصب نمودند که کسی بان با نزدیک شده
 فرود نیاید پس سلطان موصوف بان با نزدیک شد و دید از مردان بسیار
 آنچه در وقت سم انداخت او را و شنید غلبه اهل شهر و غلبه شان را
 که دلالت بر بسیاری شان میکرد و بخود صلاح الدین دورادور
 شهر میگرددید تا اینکه به بید که از کدام طرف مقاتله نماید زیرا که شهر در حال
 محکم بود پس نیافت در وی جای مقاتله مگر از طرف شمال جانب دروازه

شود و کینه صمیمی بین همان طرف در سیم رجب متوجه شد در همان شب
 خنجر بار استاده کرد فردای آن که از بر پا کردن خنجر فارغ شد شروع
 به سخن نمود و فرنگیان نیز بر دیوار خنجر با بر پا کرده می زدند و مقاله سخت
 بین فریقین واقع شد که هر طایفه این مقاله را بر خود وین و واجب میدانستند
 که درین حرب محتاج با امر سلطانی نبودند بلکه اگر سلطان شان منع و زجر میکرد
 منع نمی شدند و بودند سواران فرنگیان هر روز به بیرون برآمده مقاله
 و جنگجوی میگردند فریقین بقتل میرسیدند و شخص که از اکابر امر او دست داشته
 فاضل و عام مسلمان بود در اینجا شربت شهادت نوشید امیر عزالدین بن مالک بود
 پیش سرگام دیدند مسلمانان کشته شدن او را بر دلها ایشان بسیار گران
 آمد و بر هم شوریدند و یکبار حمله بردند فرنگیان را از جای شان دو کرده
 در آن شهر نمودند و از خندق گذشتند بدیوار شهر رسیدند پیش سرگام
 حمله بردند و تیررندگی ایشان حمایت میکردند ایشان را و خنجر را بیرون
 از خانه میشد تا اینکه دور رسد فرنگیان را از دیوار شهر تا قدرت بیایند مسلمانان
 از نقب رفتن چون همه فرنگیان سختی مقاله مسلمانان را و کار فرامی مخرج
 شان را و قدرت نقابین را از نقب زدند و اینکه خود ایشان نزدیک رسیدند
 بر هلاک جمع کردند و صفا خود را آشورست پس متفق شد رای ایشان بر طلب
 امان و تسلیم کردن بیت المقدس را برای حاکمان صلاح الدین پس فرستادند
 حاجتی از اهل امان با اطمینان خود تا بحضور سلطان صلاح الدین برای طلب امان
 آمدند سلطان موصوف اجابت شان را رد کرد گفت نمیکند با شما مگر بهمان
 چیزی که کردید با اهل این جده در وقت تصرف خود در سنه ۹۲۰ هـ
 از کشتن و اسیر کردن و جزاء السبیه بمشاهدا چون رسولان آمدند
 و محروم برگشتند بالیان بن بیرزان شخصی فرستاد که امان برای او طلبید
 بحضور صلاح الدین رفته درین امر گفتگو کند سلطان موصوف اجابت
 کرد بالیان در حضور سلطان حاضر شده او را در امان ترغیب نمود و تمام
 کرد هر چند استر عام و استعطاف نمود سلطان اجابت نکرد چون از حضور
 سلطان ناامید شد گفت ایها السلطان درین شهر خلقی انبوهند که شمار
 شان را غیر از خدا کسی نمیداند با میدان از مقاله دست کشیدند بجان اینکه
 مان ایشان اجابت خواهی کرد مثلیکه اجابت کردی غیر ایشان را و مالیکه ایشان

از مرگ لکراه و بزنده کی رعنت بودند پس هر کله مرگ ابر خود ناچار دیدیم قسم بخوردیم
 که کودکان و زنان خود را بدست خود میکشیم و اموال را و منتعه خود را آتش می زنیم
 و برای غنیمت بشمار می دهیم و دیناری نمی گذاریم که شما اسیر کنید مردی را زنی را چون
 فارغ شدیم صحفه و بیت المقدس و مسجد قصبی را خراب میکنیم بعد از آن میکشیم همه
 مسلمانان را که بجز آنند بلکه میکذاریم برای خوردن و جکوانی را بعد از آن برودن
 میشود سبوی شما و مقابله میکنیم با شما مثل مقابله شخصی که قصد خنجر خون خود
 داشته باشد کشته نمی شود مردی از ما تا آنیکه بکشد مثل خود را از شما یا بطریق
 عزت خواهد مردیم و یا بطریق که مهت ظفر خواهیم یافت. چون سلطان این
 سخنان را شنید باندهش فرود رفت و صحاب خود را برای مشوره طلب کرد
 بعد از گفت شنید امان ایشان را پسندیدند بر آنیکه از شهر بیرون نشوند
 تا آنیکه دانسته شود که عاقبت کار از چه چیز منکشف خواهد شد و فرمودند
 که آن را در دست ما اسیرند ایشان را به خودشان میفرستیم با آنچه در میان ما
 و ایشان قرار گیرد پس درین هنگام صلاح الدین امان دادن فرمایان اجابت
 کرد که از مرد فقیر و غنی علی السویه ده طلا و از کودکان و ماده دو طلا و از زنان
 پنج طلا گرفته شود بر این شرط که هر کس تا چهل روز همین فدیة خود را دلخواه
 یافت و اگر ازین بدست بگذرد بجز آنکه فدیة خود را ادا نکند غلام گردد
 پس بالیان بن برزان در حال سستی هزار دینار از مال خود از جانب فقرا
 ادا کرد و اجابت کرده شد غنیمت خود را ادا کردند تسلیم شد بیت المقدس
 روز جمعه ۲۷ شهر رجب ۵۹۲ هجری و بود آن روزی مشهور و بزرگ
 اسلامیه را بر دیوارهای شهر بلند کردند و بر سر دروازه شهر سلطان موصوف
 یعنی از امرای مقرر نموده تا آنیکه آنچه بر ایشان قرار گشته بگیرند پس خیانت
 پیشه کردند و امانت ابدی گم کردند و قسمت کردند امانت اموال را
 اگر بدستی امانت را ادا میکنند هر آنچه خزاین پر و عموم مردم را میرسید
 بعد ازین کار تمامی ایشان چنان در ماندند که نبود همراه ایشان چیزی بکیه فدیة خود را
 ادا کنند و شانزده هزار مرد و زن و کودک اسیر کرده شد و سلطان از علو محبت
 و شفقت و رحمت خود ظاهر کرد بر ایشان چیزی را که امکان زیادت نداشت
 چنانچه از فقرا و محتاجین اندک چیزی میگرفت تا آنیکه را که و سیه هزار مرد را
 بدون فدیة درین شهر مکه بود زن پادشاه ماسور یعنی اسیر کرده شد تا چون

به صلاح الدین مقابل شد از لطف و حسن خلق و هر بانی آنچه می بایست در باره آن زن
ظاهر ساخت چنانچه در وقت مکالمه شکمهای سلطان جاری بود و برای آن زن
مال و چشم و خدم امدار کرد و اذن داد در رفتن بسوی شوهر او که در قریه
تا بلس مجوس بود پس رفت بسوی شوهر خود و بیرون آمد از شهر عالم بزرگی
که از فرنگیان در آنجا بود و به همراه او مال با عبادت خوانه بود از آنجا که
دستی و تمامه و غیره که نمیدانند آن را غیر خداوند تعالی و از مال خود او نیز بچنان
سیار بود صلاح الدین بران مال با تقاضا نکرد اگر چه به سلطان گفتند که اگر چه
با دست تا مسلمانان بان قوت گیرند سلطان فرمود که من خیانت نمیکند نگرفت
از و غیر از ده دینار مقرر را و فرستاد تمامی شان را همراه کسانی که بیهانی میگرد
ایشان را بسوی شهر صور بعد از آن سلطان حکم فرمود که مسجد و صخره را
از پلیدها پاک نمایند و چون جمعه دیگر که چهارم شعبان بود خواندند مسلمانان
تا جمعه را همراه سلطان در مسجد بعد از آن سلطان خطیب امام برای آنجا
بسیار گانه مرتب و مقرر فرمود و امر نمود که منبری جفته مسجد ساخته شود گفته شد
که نوز الدین محمود منبری جفته بیت المقدس ترتیب داده و صنعت گران
به تحسین آن امر نموده بود به خوبی ساخته شده که در اسلام مثل آن دیده نشده
بامید آنکه حقتعالی بیت المقدس ابدست او فتح نماید آورده در مسجد نهادند
الان منبرند کور در حلب است پس سلطان به حاضر کردن آن امر داد و به بیت المقدس
نصب کردند از ساخت منبر تا آوردن آن در بیت سال گذشته بود و این یکی
از کرامات خوبی مقاصد او بود رحمته ابد تعالی بعد از آن سلطان به آبادی مسجد
و صرف کردن طاقت او در تحسین آن دور کردن آنچه با احداث کرده بودند
فرنگیان از صورت با حکم داد و فرنگیان بالای صخره را فرش رخام کرده صخره
غایب نموده بودند بیش از آنکه تسخیر فرودخته بودند پیشتری را از صخره
برای واردین زیرا که سائیکه داخل یافته جفته زیارت می آمدند می خریدند
بوزن طلا بامید برکت و هرگاه اندکی را از صخره بشهرهای خود می بردند برای
کلیسا ساخته در نج می آید بختند پس بعضی از ملوک شان ترسید که صخره تمام شود
پس حکم داد که فوق آن رخام را فرش نمایند تا صخره محفوظ بماند مسلمانان
موصوف فرمود که صخره را ظاهر سازند پس هرگاه ظاهر شد مصحف های حسن
در بعثت جیده را در آنجا نقل داد و قاری با قرآن شریف در آنجا مرتب و قاری

لکن در روز نبرد با او بوده و صخره را
در کتب آمده که در آنجا که در آنجا
تا در آنجا که در آنجا که در آنجا
در روز آن که در آنجا که در آنجا
و در آنجا که در آنجا که در آنجا
مسجد را می بیند و در آنجا که در آنجا
فارق در بیت المقدس را در آنجا
سازان بود تا آنکه در آنجا که در آنجا
عبارت تفسیر کنند

بسیار بر آشنایان مقرر نمود پس عهد نمود اسلام در آنجا ترو تازه این مکرمت که فتح بیت المقدس
 باشد بعد از حضرت عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه غیر از سلطان صلاح الدین کسی را
 حاصل نشد رحمه الله علیه برای محترم و شرف او همین کار بسنده است و فرنگیان
 که در آن شهر بودند و عزم رفتن داشتند اموال و متاع و ذخایر که ممکن بود
 داشت به قیمت ارزان میفروختند و تجار عسکریان و دیگر نصاری که از آن
 قدس بودند و از زمره فرنگیان نه بودند در وقت فتح بیت المقدس خویش
 کرده بودند که از آن باسبزه گرفته بر مکان خود ثابت باشند سلطان قبول نمود
 بود اموال فرنگیان اگر ترک کرده بودند بسیاری خریداری کردند از قسمتی
 و غیره و گذاشتند از رخام که مانند آن موجود نمی شد چون سلیمان تا دلوح باو غیر
 ازین با بسیار رفتند و تفریق و بخشش نمود سلطان بر تیان دیوه زانیکه از کشته
 فرنگیان بود مال فراوان را و انعام و بخشش نمود برای کسانی که جهت طبابت
 و معالجه در محل مملکت شده بودند و تماس نمودنیکه سال دیگر را در شهر جهت معالجه و
 غنوار می مریض باو عاجز با مانند بعد از آن سلطان صلاح الدین به بیرون مدینه
 قدس تا بیست و پنجم شعبان اقامت نموده احوال امود شهر امرت بمینود و بتنه
 به تاسیس باط و مدرسه با اقدام کرد پس گردید دارالاستنباط و مدرسین شایسته
 ساخت و آن در نهایت تکوینی بود مدت غلبه فرنگیان بر بیت المقدس و کسالت
 بود زیرا که تصرفشان در ۵۸۳ بود و در ۵۸۳ از تصرفشان بیرون شد
 هرگاه فارغ شد سلطان موصوف از امر بیت المقدس جانب بلده صورت
 حرکت نمود در حالیکه جمع شده بودند درین شهر مردم بسیار از فرنگیان و مکرکشان
 که تاجری از تاجران فرنگیان بود در آن شهر صاحب و والی گردیده بود بسیار
 به کمال خوبی اجرامیداشت و سعی و زحماتی شهر ظاهر میکرد در هنگامیکه سلطان
 صلاح الدین به شهر عسکار سیده بود در آنجا چند روز اقامت در زید خبرت
 به مکرکشان سیدی در محله شهر صورت سعی بلیغ نمود چنانچه دور او در شهر با دوام
 بلند گردانید و خندق باسبب تعبیه نمود و از طرف دیگر بدر یا متصل ساخت
 گویا شهر مانند یک جزیره در میان آب بود که امکان رسیدن بان نداشت
 و نزدیک شدن محال بود سلطان موصوف از عسکار کوچیده به شهر رمضان
 به شهریکه نزدیک شهر صورت بود نزول فرمود چنانچه شهر دیده میشد تا آنیکه تمام
 لشکریان او جمع گردیدند و مردم و پراشمن شدند در بیست و دوم رمضان از آن

موضع کوچید به تل که نزدیک شهر بود با امامت نکندند به سحر که متعلق بیده بید
 مقاله را در بین لشکریان خود تقسیم نمود برای بهره فرقه وقتی تعیین نمود که در آن وقت
 کارزار مشغول باشند تا اینکه جنگ بر اهل شهر بطریق دوام و متصل باشد بنا بر اینکه
 موضعی که مقاله قریب المسافه بود که جماعه کمی از شهریان برای محافظه آن کفایت
 میکرد و بهمان خند قها بود که از دریا بدریا دیگر متصل شده بود که مرغ از پریدن از
 جز بود شهر چون کهنی در میان دریا بود و یکطرف شهر متصل خشکه و باقی بریا متصل
 شد و مقاله به همین طرف خشکه بود پس مسلمانان به عون حضرت الهی جل شانهد
 حمله آوردند به یکبار به متجنیق با و عراد با و کلوله های سبز - و بمبا - و اولاد
 خود سلطان موصوف بمقاله مشغول بودند مانند فضل و ظا به غازی پسران سلطان
 داول بن ایوب برادر وی و تقی الدین برادر زاده سلطان و همچنین سایر
 امرا بکارزار اشتغال داشتند برای فرنگیان کشتی و زور قوای آتشین بود
 در میان دریا که از پشت غازیان فر میگردند و مقاله میموندند و این امر
 بر مسلمانان خیلی دشوار آمد که اهل شهر از پیش روی و اهل شوانی از
 عقب میزدند و تسبیح ایشان از یکطرف بطرف دیگر نفوذ میکرد پس جمعی
 و کشتیهای مسلمانان بسیار شد و امکان نزدیک شدن به شهر نبود سلطان
 موصوف ده قطعه شوانی که از مصر آمده و در بلده عکا بود همراه مردان و کاروانان
 شان خو هست و در دریا مقرر نمود که کشتیهای فرنگیان را از خروج و تعدی
 بر مسلمانان منع میکردند این مسلمانان قدرت یافتند که فی الجمله به شهر نزدیک
 شوند پس مقاله شدیدی در دریا خشکی نمودند چنان بر ایشان تنگ
 گرفتند که نزدیک بود ظفر یا بند دین بین از تضاد قدر کاری افتاد
 که در حساب نمی آید و آن واقعه چنان بود که پنج قطعه کشتیهای مسلمانان
 که شب در میان دریانگهبانی داشتند مقابل مینا صور که فرنگیان از دریا
 و خروج مانع میشدند شبی تا سحر حرمت نمودند چون وقت سحر شد
 دیدند که از طرف فرنگیان اثر نیست مطمئن گردیده خوب رفتند
 بیدار شدند مگر اینکه دیدند که کشتیهای فرنگیان بر ایشان فرود آمده اند
 پس تنگ گرفتند و مقاله نمودند و کشتند کسانی را که میخواهند و باقی را
 همراه کشتیهایشان اسیر کرده درون شهر بردند و مسلمانان از خشکی طرف
 شان میدیدند و قدرت ربانی ندانستند جماعتی از مسلمانان از کشتیها خود

بدریانند ختنند کسانیکه شناسوری داشتند نجات یافته و بعضی از ایشان غرق شدند
 سلطان چون مشاهده کرد که به باقی زورق باقی نمانده نشود بسبب کشتن
 حکم داد که به بیروت بسپارند و در نیوقت که زورق با طرف بیروت
 سیر میکردند کشتیهای فرنگیان تعقیبشان نمودند چون مردمانیکه در شوال
 مسلمانان بودند دیدند که فرنگیان در طلبشان کوشش می نمایند خود را
 بیرون به خشکی انداخته شوانی با ترک کردند پس گرفت آن با اصلاح آن
 و شکست و بازگشت و خشکی بمقامه داین کار بی فایده بود چنانکه موضع قتال
 و بعضی ایام فرنگیان بیرون شده از در اخذتی با مسلمانان را جنگ میکردند
 و بقتل میرسانیدند پس کارزار بین فریقین تا آخر روز شدت دوام داشت
 و بود بیرون شدنشان پیش از عصر و از ایشان کچسوار کلان و مشهور سیر شد
 بعد از قتال بسیار زمانیکه از سپ خود افتاد و کارزار بین فریقین چند روز
 بهین منوال گذشت چون صلاح الدین دید که امر بلده صور بطول انجامید
 از آنجا که چیده و از آنچه از وی تقصیر شده بود پیشان شد و آن چنان
 بود که هر شهر بر آنکه فتح کرده بود و اهلش را از فرنگیان امان داده همراه
 و رجالی جانب صور میفرستاد مانند اهل عکا و عسقلان و قدس و غیره
 باین سبب سوارکاران فرنگ با مالهای خود و تجار و عزیزه شهر را محفوظ
 ساختند و از فرنگیان داخل در باید و خواستند و ایشان را اجابت کرده به نصرت
 و ظفر و عده دادند و ایشان را بنگهداری شهر صورت امر کردند تا آنکه در حیرت
 و بلجا و پناه جای شان باشد پس طاعت و پناه بردن بان شهر را لازم دانستند
 چون فرنگیان داخل شهر و صیت شان را شنیدند حوصشان در گهیبانی و حفظ
 شهر زیاد شد در دفع فاصمین متفق شدند - خلاصه آنیکه نمی شاید سلطان را
 که در امور ترک احتیاط نماید زیرا که در حین احتیاط اگر تقدیر و بر مساعدت کنند
 بهتر است از آنیکه احتیاط را ضایع ساخته نصرت یابد چه در اول مغرور
 شمرده میشود و در ثانی معذور سلطان موصوف در آخر شوال از نیجا که چند بسوی
 شهر عکا رحلت کرد و چنان امر نمود که لشکریان بسوی وطنهای خود بازگشته
 زمستان را برجت گذرانیدند در موسم بهار پس آید پس چلبدین شرق و موصل
 و غیره و لشکریان شام و مصر بازگشتند و نفری خاصه سلطان همراه او مقیم عکا شدند
 و پیش ازین سلطان موصوف جماعه را برای محاصره شهر موصل فرستاده بود

امان خواسته فرود آمدند و برج را تسلیم کردند سلطان برج را خراب و سنگها
 آن ایدر یا انداخت و گذاشت کسانی بر آنکه در برج دیگر بودند سلطان ولایت نظر سوز
 ویران نمود از آنجا کوچید و آمد مرقبه را و امانی از آن کوچیده به مرقب سنگ نمود
 بودند آن از محکم ترین قلعه ما بود که قصد تصرف آن باراده کسی به جهت آنکه عالی بلند
 بود نمی آمد زیرا که راه در زیر و خود قلعه طرف راست اه در کوه و دریا طرف چپ
 و راه بنهایت تنگ بود که غیر از یک نفر زیاده مرور امکان نداشت و دیگر از امور
 اتفاقی آنیکه صاحب عقلیه شخصت قطعه شیبهای جنگی بکنگ فرنگیان ساحل
 فرستاده بودند آن کشتی با در طر ابلس بودند چون به سیر سلطان و قفس شدند
 آمدند در میان دریا بر مرقب ایستاده گذرنده گان را به تیرهای خود مانع شدند
 چون سلطان دید امر نمود که فوق کوه تنگ اچوب تخته انداخته از آنجا
 دریا تا آنیکه راه چون دالانی گردید از او تا آخر بعد از آن مردان کار را
 با تیرها پس این نشانند که فرنگیان را از نزدیک شدن
 مانع آمدند پس مسلمانان کلاً داخل معبر گردیده خود را به
 جبله رسانیدند بجز در رسیدن تسلیم شدند و وقت آن بود از
 حمادی الاولی بود اول سخنی که پیش قدمی کرد داخل شهر شد قاضی
 مذکور بود چون سلطان رسید لو ایا که اسلامی را بر دیوار
 نصب و بلند گردانید **الله اعلم** فرنگیانی که در شهر بودند
 خود را قلعه شهر سنگری کردند پس همواره قاضی موصوف می
 ترسانید و ترغیب میداد ایشان تا اینکه فرود آورد ایشان بشرط امان و اینکه
 گروهی خود را از جبله که در نزد بود تا اینک را با کنند فرنگیان کروسیای مسلمانان را
 از جبله که در انطاکیه بودند و مقرر گردانید احوال جبله را و امیری در آن معین نمود

(ذکر فخر لا ذقیه)

چون از کار جبله فراغت حاصل شد سلطان طرف لا ذقیه رفت
 فرنگیانی که در شهر بودند از محافظه شهر عاجز شدند شهر را و اگذار شدند
 در دو قلعه محکم که در کوه آن و لا بود سنگری شدند و بالا رفتند
 مسلمانان داخل شهر شدند و هر دو قلعه را محاصره نمودند و خطای مردانه بر
 و دیوارها را نقب زدند و امر مقاتله بزرگ و سخت گردید تا رسیدند
 بدیوار شهر هرگاه فرنگیان هلاک را پیش چشم خود دیدند درین بین قاضی

از جمله شهر و قلعه امانی
 سلطان باطل در بیان آن
 معبر

لا ذقیه شهری است ساحل
 حمادی الاولی
 جبله پیش از جنگ قتل
 احوال حمادی شهر و قلعه
 قلعه از احوال جبله
 معبر

جلبه برایشان داخل شد از مسلمانان ایشان را ترسانند آن ها
 طلب امان کردند سلطان ایشان را امان داده بقره های اسلام را
 برد یوار هر دو قلعه بیا کردند سلطان لاذقیه را به برادر زاده خود قتی
 الدین تسلیم و آن را امیر گردانید چون سلطان صلاح الدین به لاذقیه
 نزول کرد کشتی های صقلیه که پیش ذکر شده بود رسید و در تالاب لاذقیه
 توقف نمود پس هرگاه فرنگیان که در شهر بودند شهر را به صلاح الدین تسلیم
 نمودند اهل کشتی های جنگی خشم و غضبشان آمد قصد نمودند که هر کس
 از اهل فرنگ که از شهر برآمدند آرا گرفته سزا بدیند زیرا که
 شنیدند که آن شهر را زودی تسلیم کردند پس بان سبب فرنگیان
 در شهر اقامت نموده بدان جزیه را اضفی شدند بعد از آن رئیس کشتی
 از سلطان امان خواست که بجنور سلطان شود سلطان امان داد
 چون رئیس حاضر شد و زمین را بوسید و گفت این چه معنی است
 که تو پادشاه رحیم و بخشنده و کردی بطایفه فرنگ آنچه کردی و
 خواستند پس بگذار ایشان را که غلامان و لشکرمان تو باشند تا
 شهر با و مملکت با را بزیه استان فتح کنی و رد کن بوا ایشان شهرهای
 ایشان را و الا اگر سختم را نشنوی همین است که از جانب دریا چیزی
 ترا خواهد آمد که طاقت مقاومت آن نیادری و امر بر تو بزرگ
 و کار دشوار خواهد شد پس جواب را صلاح الدین بمانند سخن او و اظهار
 قهق و توانائی دینی پروائی در یایسان بیان نمود و فرمود که اگر از دیاران
 برون شده بطرف بایایند بر آینه می چنانیم ایشان را چنانچه رفیقان
 شان پوشیدند از کشتن و اسیر شدن پس کشتی نا امید و خامس
 بازگشته نزد یاران خود رفت (ذکر فتح صهیون)
 بعد از آن سلطان صلاح الدین در میست و بقم حاجدی الا اولی از اینجا که حیدره
 بقصد قلعه صهیون روانه شد و آن قلعه بود بسیار بلند در کوه که به دشواری بان
 بالا رفته می شد و دور کوه وادی عمیق بود و بعضی مواضع تنگ
 که سنگ مخفی از آنجا بد یوار شهر میرسید و دور آن خندق عمیق
 تعبیه کرده بودند که از چتوری بسیار قهر آن دیده نمی شد و هیچ
 دیوار بلند بر آن گردانیده بودند بر صلاح الدین که کوهی که بان قلعه اتصال

اینجا حصار کجاست از
 سواحل شام در صهیون

داشت فرود آمد و مخفی بار بر آن نصب کردند و شروع بزدن نمودند
 و کس فرستاد نزد پسر خود ظاهرا که دانی طلب بود پس فرود آمد ظاهر
 بر مکانی که تنگ بود از دای پیمان بریان نمود مخفی بار را و دید از آنجا
 قلعه را به راه او بسیاری از مردان یملوان طلب بودند که در شجاعت و
 تیر اندازی شهرت داشتند تیر اندازی از کمان نای دست و تیغ با
 دوزخ دوام داشت اگر کسی نیک در قلعه بود در جهت مقاتله برآمده اظهار شجاعت
 و جلالت می نمودند که مسلمانان یکبار حمله بردند و بشاخصه از کوه
 در پس سنگها خود را پنهان داشتند تا رسیدند به قلعه از سه دیوار گذشتند
 و مالک شدند و عینیت گرفتند آنچه از گاو و آن و چهار پایان و دیگر ذخائر
 بود نگه داری کردند فرنیان خود بیک حصه از قلعه مسلمانان همراه شان مقاتله
 نمودند پس ندا کردند و امان خواستند سلطان اجابت نکرد پس اینها
 هم بر نصیبهای خود مانند کرده بیت المقدس چیری مقرر نمودند و قلعه را تسلیم
 نمودند و تقرب نمود سلطان قلعه را و سپرد آن قلعه را با میری که آن را
 ناصر الدین میگفتند پس محکم و استوار گردانید تا اینکه محکم ترین قلعه با گردید
 ذکر فتح علی چند قلعه ها

برگاه مسلمانان مالک شدند صیوان را متفرق شدند در آن نواحی پس مالک شدند
 قلعه (بلاطوش) و قلعه حسن العبد و حصن انجا میر را پس فراخی پیدا کرد مملکت
 اسلامیه بهمان ناحیه بعد از سلطان صلاح الدین سوم جمادی الاخره سیون حلت
 کرده قلعه کاس فرود آمد دید که فرنیان آنرا خالی گذاشته قلعه شرف رفته
 اند پس قلعه کاس را بدون مقاتله مالک شد و بسوی قلعه شرف پیش آمد و حالیکه
 این برد و قلعه را به هموار و آسان کردن بسوی لاذقیه و جبله و شهربانی را که
 سلطان فتح کرده بود از بلاد شام اسلامیه بود پس هرگاه فرود آمد قلعه شرف
 را دید آن قلعه را بسیار بلند و محکم که هدف نمی شد و اخدی برای از راه با بدان
 نمیرسید امر نمود کجا زار کردن و بر پا کردن مخفی بار پس بر پا کردند و زدند از سنگهای مخفی
 چیزی قلعه نمیرسید مگر اندکی که از دست نمیرسایند پس مسلمانان چند روز در
 آنجا ماندند و از تصرف شدن طمع شان قطع گردید و اهل آن قلعه اتهام بمقاتله نمی
 کردند زیرا که از ضرر این بودند و از نزول بلا نمی ترسیدند پس روزی
 صلاح الدین نشسته و اصحاب نزد او جمع بودند در ذکر قلعه جبله رسیدن آن سخن میکردند

بنا کردن چهار بنی است بهوش
 شام تقابل لاذقیه از اعمال
 علی
 حصن العبد

حصن انجا میر را پس
 کاس صاریت از راه
 علی
 قلعه شرف است بین کاس
 در راه نصیب

بعضی گفت این قلعه مثل آن است که خداوند جل و علا فرموده فَمَا
 سَطَاغُوا أَنْ يَظْهَرُوا وَمَا سَطَاغُوا إِلَهُ تَقْبًا لِعَنِي أَيْنَ شَهْرِي سَهْتِ كِ
 قَدَرْتِ فَالْبِشْدَانِ وَنَقَبِ زِدْنِ نَدَاتْتَنْدِ سِيسِ كَفْتِ صِلَاحِ الدِّينِ أَوْ يَأْتِي
 اللَّهُ بِنَصْرِ مَن عِنْدِي وَفَتْحِ دَرِينِ بَيْنِ كِهْ نَخْنِ مِيرَانْدِنَا گَاهِ فَرْغِي بَرَايشَانِ
 زَرْدِيكِ شَدُو نَدَايِ طَلَبِ اِمَانِ مَنُودِ بَرَا سِ رَسُولِي كِهْ دَرِ نَزْدِ سَلْطَانِ
 حَاضِرِ شُودِ پَسِ سَلْطَانِ اِجَابَتِ مَنُودِ بَعْدِ اَز اِن رَسُولِي كِهْ حَصُورِ سَلْطَانِ
 فَرُودِ آدِو سِهْ رُوزِ مَهْلَتِ خَوَاسْتِ كِهْ هِرْ گَاهِ تَا سِهْ رُوزِ بَرَايِ شَانِ كَلَكِ وَدَرِ
 شَهْرِ رَا مَا آسَنَجِهْ دَرِ شَهْرِ سَهْتِ اَز چِهَارِ بَايَانِ دِ بَاقِي ذَخِيرَهْ بَا تَسْلِيمِ نَمَايَنْدِ پَسِ
 سَلْطَانِ كَفْتِهْ اَدْرَا اِجَابَتِ مَنُودِهْ وَ اَز ايشَانِ كَرُويِ كَرَفْتِ كِهْ بَرَا اِن
 عَهْدِ وَ فَا تِي كَفْتِهْ وَ هِرْ گَاهِ سِهْ رُوزِ كَزْدَشْتِ شَهْرِ رَا تَسْلِيمِ نَمَايَنْدِ وَ سَبَبِ مَهْلَتِ
 خَوَاسْتِنِ اَيْنِ بُوْدِ كِهْ اَهْلِ اَيْنِ قَلْعَهْ رَسُولِي صَاحِبِ اِنطَاكِيَهْ فَرَسْتَا دِهْ بُوْدِنْدِ
 وَ اَيْنِ قَلْعَهْ هِمِ بَا وَ تَعْلُقِ وَ اَسْتِ وَ چِيَانِ كَفْتِهْ بُوْدِنْدِ كِهْ مَا حَصُورِ رِيمِ اَز تُو حِي
 خَوَابِيمِ كِهْ مَسْلَمَانَانِ رَا اَز مَادُورِ كِنِي وَ اَلَا قَلْعَهْ رَا تَسْلِيمِ شَانِ مِي نَمَايِيمِ
 زِيَادَهْ طَاقَتِ نَدَارِيمِ اَيْنِ كَارِ بَسَبِ رِيمِ وَ تَرَسِ بُوْدِ كِهْ كَهْضَرْتِ خَدَاوَنْدِ
 بَدَلِهَايِ شَانِ اِنْدَا خَشْتِهْ بُوْدِ وَ اَكْرَنْهْ تَا زَمَانَهْ دَر اَرِزِي اَكْرِ مِي بُوْدِنْدِ دَسْتِ كَسِي
 بَا ايشَانِ مِيرِ سِيدِ مَسْلَمَانَانِ كَا مِيَابِ نَخِي شَدِنْدِ چُونِ سَلْطَانِ قَلْعَهْ رَا
 نَصْرَفِ شَدِ تَسْلِيمِ كَرْدِ اَن رَا بَا مِيرِي كِهْ اَز رَا قَلَجِ مِي كَفْتِهْدِ وَ اَز رَا بَعَارَتِ شَهْرِ
 اَمْرِ فَرُودِ وَ اَز اَسْحَا كُو چِيدِ وِ سِرِ خُوْدِ طَا بَرِ غَا زِي وَ اَلِي حَلَبِ رَا بَطْرَفِ مِيرِيَهْ
 فَرَسْتَا دِ پَسِ حَاصِرَهْ كَرْدِ دِ شَكِ كَرَفْتِ بَرَا اَهْلِ اَن تَا فَرُودِ آوَرْدِ ايشَانِ
 بَرِ قَطْعَهْ دِيكِرِ كِهْ بَرَا سِ شَانِ مَقْدُرِ كَرْدِهْ بُوْدِ بَعْدِ اَز اِن قَلْعَهْ رَا وِ اِيْرَانِ وَ
 اِثْرَانِ رَا نَا بُوْدِ كَرْدِ دَرِينِ قَلْعَهْ بَا جَمَاعَهْ سِيَا رِي اَز اَسِيرَانِ مَسْلَمَانَانِ بُوْدِنْدِ
 ايشَانِ رَا رَا بَا كَرْدِهْ لَفْقَهْ وَ پُوشَاكِ بَا نَهَا دَا دِنْدِ وَ فَتْحِ اَيْنِ قَلْعَهْ بَا دَرِ
 شَشِ جَمْعَهْ اِتْفَاقِ اَفْرَادِ بَا وِ جُودِ بِيكِرِ دَرِ دَسْتِ شَجَاعِ تَرِينِ وَ دَشْمَنِ تَرِينِ
 مَسْلَمَانَانِ بُوْدِنْدِ فَسْحَانِ يَكْتِ سَهْتِ خَدَاوَنْدِي كِهْ بَخَوَابِدِ دِ سَوَارِي رَا اَسْتَا نِ
 مِي كِنْدِ وَ تَمَامِ اَيْنِ قَلْعَهْ بَا اَز اَعْمَالِ وَ تَوَابِعِ اِنطَاكِيَهْ بُوْدِنْدِ وَ بَرَا سِ اِنطَاكِيَهْ
 غَيْرِ اَز قَصِيرِ وَ نَوَاسِ وَ دَرِ شَكِ سَاكِ دِيكِرِ بَاقِي نَمَانْدِ وَ زُوْدِ سَهْتِ كِهْ بِيَايِدِ
 ذِكْرِ اِيْنِهَا اَكْتِ شَارِ اَللهِ تَعَالَى .

(ذِكْرِ قَلْعَهْ بَرِزِيَهْ)

بعضی گفت این قلعه مثل آن است که خداوند جل و علا فرموده فَمَا سَطَاغُوا أَنْ يَظْهَرُوا وَمَا سَطَاغُوا إِلَهُ تَقْبًا لِعَنِي أَيْنَ شَهْرِي سَهْتِ كِ قَدَرْتِ فَالْبِشْدَانِ وَنَقَبِ زِدْنِ نَدَاتْتَنْدِ سِيسِ كَفْتِ صِلَاحِ الدِّينِ أَوْ يَأْتِي اللَّهُ بِنَصْرِ مَن عِنْدِي وَفَتْحِ دَرِينِ بَيْنِ كِهْ نَخْنِ مِيرَانْدِنَا گَاهِ فَرْغِي بَرَايشَانِ زَرْدِيكِ شَدُو نَدَايِ طَلَبِ اِمَانِ مَنُودِ بَرَا سِ رَسُولِي كِهْ دَرِ نَزْدِ سَلْطَانِ حَاضِرِ شُودِ پَسِ سَلْطَانِ اِجَابَتِ مَنُودِ بَعْدِ اَز اِن رَسُولِي كِهْ حَصُورِ سَلْطَانِ فَرُودِ آدِو سِهْ رُوزِ مَهْلَتِ خَوَاسْتِ كِهْ هِرْ گَاهِ تَا سِهْ رُوزِ بَرَايِ شَانِ كَلَكِ وَ دَرِ شَهْرِ رَا مَا آسَنَجِهْ دَرِ شَهْرِ سَهْتِ اَز چِهَارِ بَايَانِ دِ بَاقِي ذَخِيرَهْ بَا تَسْلِيمِ نَمَايَنْدِ پَسِ سَلْطَانِ كَفْتِهْ اَدْرَا اِجَابَتِ مَنُودِهْ وَ اَز ايشَانِ كَرُويِ كَرَفْتِ كِهْ بَرَا اِن عَهْدِ وَ فَا تِي كَفْتِهْ وَ هِرْ گَاهِ سِهْ رُوزِ كَزْدَشْتِ شَهْرِ رَا تَسْلِيمِ نَمَايَنْدِ وَ سَبَبِ مَهْلَتِ خَوَاسْتِنِ اَيْنِ بُوْدِ كِهْ اَهْلِ اَيْنِ قَلْعَهْ رَسُولِي صَاحِبِ اِنطَاكِيَهْ فَرَسْتَا دِهْ بُوْدِنْدِ وَ اَيْنِ قَلْعَهْ هِمِ بَا وَ تَعْلُقِ وَ اَسْتِ وَ چِيَانِ كَفْتِهْ بُوْدِنْدِ كِهْ مَا حَصُورِ رِيمِ اَز تُو حِي خَوَابِيمِ كِهْ مَسْلَمَانَانِ رَا اَز مَادُورِ كِنِي وَ اَلَا قَلْعَهْ رَا تَسْلِيمِ شَانِ مِي نَمَايِيمِ زِيَادَهْ طَاقَتِ نَدَارِيمِ اَيْنِ كَارِ بَسَبِ رِيمِ وَ تَرَسِ بُوْدِ كِهْ كَهْضَرْتِ خَدَاوَنْدِ بَدَلِهَايِ شَانِ اِنْدَا خَشْتِهْ بُوْدِ وَ اَكْرَنْهْ تَا زَمَانَهْ دَر اَرِزِي اَكْرِ مِي بُوْدِنْدِ دَسْتِ كَسِي بَا ايشَانِ مِيرِ سِيدِ مَسْلَمَانَانِ كَا مِيَابِ نَخِي شَدِنْدِ چُونِ سَلْطَانِ قَلْعَهْ رَا نَصْرَفِ شَدِ تَسْلِيمِ كَرْدِ اَن رَا بَا مِيرِي كِهْ اَز رَا قَلَجِ مِي كَفْتِهْدِ وَ اَز رَا بَعَارَتِ شَهْرِ اَمْرِ فَرُودِ وَ اَز اَسْحَا كُو چِيدِ وِ سِرِ خُوْدِ طَا بَرِ غَا زِي وَ اَلِي حَلَبِ رَا بَطْرَفِ مِيرِيَهْ فَرَسْتَا دِ پَسِ حَاصِرَهْ كَرْدِ دِ شَكِ كَرَفْتِ بَرَا اَهْلِ اَن تَا فَرُودِ آوَرْدِ ايشَانِ بَرِ قَطْعَهْ دِيكِرِ كِهْ بَرَا سِ شَانِ مَقْدُرِ كَرْدِهْ بُوْدِ بَعْدِ اَز اِن قَلْعَهْ رَا وِ اِيْرَانِ وَ اِثْرَانِ رَا نَا بُوْدِ كَرْدِ دَرِينِ قَلْعَهْ بَا جَمَاعَهْ سِيَا رِي اَز اَسِيرَانِ مَسْلَمَانَانِ بُوْدِنْدِ ايشَانِ رَا رَا بَا كَرْدِهْ لَفْقَهْ وَ پُوشَاكِ بَا نَهَا دَا دِنْدِ وَ فَتْحِ اَيْنِ قَلْعَهْ بَا دَرِ شَشِ جَمْعَهْ اِتْفَاقِ اَفْرَادِ بَا وِ جُودِ بِيكِرِ دَرِ دَسْتِ شَجَاعِ تَرِينِ وَ دَشْمَنِ تَرِينِ مَسْلَمَانَانِ بُوْدِنْدِ فَسْحَانِ يَكْتِ سَهْتِ خَدَاوَنْدِي كِهْ بَخَوَابِدِ دِ سَوَارِي رَا اَسْتَا نِ مِي كِنْدِ وَ تَمَامِ اَيْنِ قَلْعَهْ بَا اَز اَعْمَالِ وَ تَوَابِعِ اِنطَاكِيَهْ بُوْدِنْدِ وَ بَرَا سِ اِنطَاكِيَهْ غَيْرِ اَز قَصِيرِ وَ نَوَاسِ وَ دَرِ شَكِ سَاكِ دِيكِرِ بَاقِي نَمَانْدِ وَ زُوْدِ سَهْتِ كِهْ بِيَايِدِ ذِكْرِ اِيْنِهَا اَكْتِ شَارِ اَللهِ تَعَالَى .

هرگاه سلطان صلاح الدین از قلعه شفر رحلت کرده بسوی قلعه
 (برزیه) رفت و صف شدست آن قلعه باین که دی مقابل قلعه (افاسیه)
 و مناصف بود آنرا در باین هر دو دریا چه بود که آب آن از آب عاصی
 چشمه بایسکه از کوه برزیه و غیره روان بود جمع شده بود و اهل این
 قلعه مضرتین بر مسلمانان بودند که قطع طریق و کوشش در آزار مسلمانان
 داشتند چون سلطان بدان موضع رسید طرف مشرق را منزل رخت
 در بیت و چهارم جمادی الآخر زدای آن سواره دور قلعه را طواف
 نمود تا موضع براسه قنال بیاید پس نیافت مگر از جانب مغرب پس
 در آن طرف خیمه خوردی برپا کرد و در آن خیمه نزول نمود همراه او بعضی
 لشکریان پیاده بودند جهت تنگی جایی و طرف شمال جنوب این قلعه امکان
 مقاتله نداشت البته زیرا که از نهایت ارتفاع کسی قدرت
 نداشت که بر کوه بالا رود و طرف شرقی اگر چه بالا رفته می شد
 اما از نهایت ارتفاع و دشواری بمقاتله نمی شد ولی طرف
 مغرب و ادومی که دور آن بود اگر چه مرتفع بود ولیکن نزدیک
 قلعه بود که از آن موضع سنگ بمخنیق می رسید و تیرها بآن واصل
 می شد پس مسلمانان بآن موضع فرود آمدند بمخنیق پا بریان نمودند
 و اهل قلعه هم بر آن بمخنیق تیر پانمودند که بمخنیق مسلمانان را باطل نماید
 و این اشیر صاحب تاریخ درین غزوه جبهه چهارم همراه سلطان صلاح
 الدین بود وی گفته که دیدم من برهالی که بر سر کوه بلند بودم که تیر
 بآن موضع می رسید زنی را که از مخنیق قلعه بطرف مخنیق مسلمانان
 سنگ می انداخت و مخنیق شان را خراب می کرد چون صلاح
 الدین دید که از مخنیق فاصله نیست قصد بر حمله بردن و هجوم
 آوردن نمود پس لشکر خود را سه حصه کرده حصه اول را امر هجوم
 آوردن بر قلعه نمود چون حمله بردند چند کسی بعد رنج برده
 و ذلک شده باز گردیدند قسمت دیگر اهل قلعه را هجوم آورده
 ایشان نیز عقب و دلتانی یافته و اهل قلعه را دیدند قسمت سوم نیز حمله
 برده باز و اهل قلعه متعاقباً حمله می بردند
 تا اینکه اهل فرنگ برنج و شفت افتادند و در نزد ایشان

لشکر بسیاری نبود تا مانند صلاح الدین تقسیم و سر رشته میکردند چون
 گرفتار مشقت و مانده شدند قلعه را تسلیم نمودند هرگاه فردا که بمیت و بمقیم
 شهر جادی الاخر بود یک جمعیت را از همان تقسیم هجوم داده
 اهل زنک از قلعه خود برآمده با ایشان شروع بقتال نمودند مسلمین
 ایشان را از پس چغری با و پشته با و جاده راه با به تیر زده به
 جانب ایشان میرفتند تا اینکه بجانب کوه نزدیک شدند چون به
 فرنگیان نزدیک گردیدند از ملحق شدن برایشان از حیث سختی
 بالا شدن کوه عاجز گردیدند فرنگیان بسبب ارتفاع جای شان
 برایشان به تیر و سنگ تسلط یافته چون ایشان سنگ با
 کلانی را می انداختند پایان کوه غلطیده فرود می آمدند هرگز در
 مقابل آن مقاومست نمیکردند تا این حصه از لشکر ذلیل گردیده
 حصه دیگر که بمیت صلاح الدین نشت و انتظار داشتند شتاب گمان
 متصاعد کور شده زمانی بود که شدت حرارت او شازاخته
 کرده مشغول مقاتله گردیده و صلاح الدین با سلاح خود برایشان
 گردش بفتال نیز میکرد و یقیناً الدین برادرزاده
 آن نیز این رویه را فرود گذاشت نکرده اسلحه ظاهر مقاتله کرده
 بعد از آن برنج و مشقت افتادند و باز گشتند چون صلاح الدین
 ایشان را دید که باز گشتند حاق بدست گرفته بطرف شان رفته ایشانرا
 رد می کرد حصه سوم را که نوبت خود را انتظار می بردند فریاد
 کرد پس ایشان از جا سیه خود بر حسته تکبیر گویان خود را به
 کمک برادران خود با رسانیسندند و همراه شان حمله بردند
 پس آمد از فرنگیان آنگذر که حد نداشتند چون قسمت اول
 که استراحت میکردند اخیال را دیدند اخصایان
 برخاسته متفق شدند درین هنگام کار بر فرنگیان سخت گردید
 و دلها سیه شان بخیره رسیدند بانها از گفتار و چشمها از
 کثرت غبار از دیدن مانده از جمله دلاوران غمور اسلامی
 راه گریز بر آن مسدود و از هجوم و احاطه شکران
 ظفر قوامان گویا به زنجیر مشدود بود ند از مقاتله دست کشیدند

و حالیکه شهر رنج و مشقت ماندگی با ایشان رسیده بود پس عجز
 و ضعف نشان از مقاتله ظاهر شد از شدت گرمی اسلحه خود را
 برداشته نمی توانستند پس مسلمانان با ایشان مخلوط شدند
 فرنگیان بازگشته داخل قلعه گردیدند مسلمانان نیز همراهشان
 داخل شدند و طایفه قلیلی که در خیمه ها سے جانب مشرقی بودند
 دیدند که فرنگیان آن طرف را گذار شده زیرا که در آن جانب مردم خوبی
 ندیدند تمام شان در طرف صلاح الدین هجوم برده بودند پس
 انطایفه لشکر بالا رفتند و ایشانرا کسی مانع نشد ایشان از طرف بالا
 رفته داخل قلعه شدند و همراه مسلمانان اینک با فرنگیان داخل شده
 بودند ملاقی شدند پس قلعه را بطریق قهر و غلبه مالک گردیدند فرنگیان
 داخل حصار که میان قلعه بودند شدند مسلمانان دور حصار را احاطه کرده
 اراده نقب نمودند درین بین اسیران مسلمانان که نزد فرنگیان بودند و آنها
 را نیز بام قلعه برده زنجیر و کنده کرده بودند چون آواز تکبیر مسلمانان را در نواهی
 قلعه شنیدند آواز تکبیر را در بام قلعه بلند کردند فرنگیان گمان نمودند که مسلمانان
 بر سطح قلعه برآمده اند همگی تسلیم شدند و خود را بدست خود اسیر نمودند
 پس مسلمانان بطریق غلبه آن حصار را مالک گردیدند و آنچه در آنجا بود غارت
 و مالها را اسیر نمودند و دالی آنرا هم همراه اهل آن گرفتند چنان حالی گردید که
 در آنجا مانند مسلمانان بعضی خانه به راه آتش زده سوختند این
 اثر گفت چیزی عجب را که از سلامت حکایت میکنند اینک
 مردی از مسلمانان درین واقعته دیدم که از طایفه مومنین
 شمالی قلعه بسو سے طایفه جنوبی سے آمد و آن در پهنای
 کوه رسید و دید پس سنگ بر آن انداخته شد و سنگ کلاسی
 برآمد که اگر او را میر رسید بر آینه آن را میسکو میدیست مردم
 وی را ندانند کرده بیم دادند پس متوجه شده نظر میکرد که چه چیز
 است پایی او لغزیده بر روی افتاد پس مردم استرجه کردند درینوقت
 سنگ رسید چون بر روی افتاده بود سنگ از وی گذر کرده
 سنگی که از بلندتر از جای سے مرد بود خورد و سنگ به هوا بلند شد
 از مرد تجاوز نمود و بطرف دیگر زمین رسید این شخص ضرر و اذیت

به استخفاف کلمه الله وانا
 الیه راجعون گفتن

رسید تا اینکه بسیار آن خود ملحق شد پس افتاد آن او سبب
 نجات او گردید پس بلاک باد مادر کم دلی صاحب برزیه
 براه اولاد و عیال و اصحاب خود اسیر گردید و از آنجمله دختر
 ملک با زوج خود بود که لشکریان آنها را تفرقه کرده بودند در حال
 سلطان صلاح الدین بجبجوی شان نفی فرستاد و آنها را خرید
 و بعضی شان را بیکدیگر جمع کرد پس هر گاه نزدیک انطاکیه
 رسیدند ایشان را رها کرده با انطاکیه فرستاد و زن صاحب
 انطاکیه خواهر زن صاحب برزیه بود و زن صاحب انطاکیه
 بحضور سلطان مراسلات و هدیه با میفرستاد و او را
 در بسیاری کار با تعلم میداد که نتیجه آن معلوم می شد پس سلطان بجای
 داشت اسیران صاحب برزیه را رها نمود بعد از فتح برزیه سلطان خبر دای
 آنرا از اینجا حرکت کرده به جبر حدید که بر دریای عاصی قریب انطاکیه
 است نزول فرمود تا اینکه رسیدند و کجا شدند کسیکه از لشکریان پس مانده بود

ذکر فتح در ساک

بعد از آنجا حرکت کرده در ششم رجب بدر ب ساک فرود آمدند و آن از
 قلعه های محکم بود که در وقت سختی جهت تکمیل سانی خود ذخیره کرده بودند پس بر
 گاه بدان موضع فرود آمدند بخیق بار بار پادزدن را سپاسی نمودند و پیرانگی
 از دیوار شهر ویران شد کسیکه در شهر بودند بآن باک نکرده بعد از آن
 به حمله کردن و هجوم آوردن امر داد پس عسکر بجایون یکبار حمله برده
 مقاتله را شدت دادند مردمان را از دیوار شهر دور کردند
 لقب زنان پیش شدند بر همه را لقب زده معلق
 کردند بعد از آن برج افتاد و مکانی که مجاهدین اراده
 دخول داشتند گشاده گردید آن روز پس گردیدند
 فردای آن روز بوقت حمله بردند فریادان قبتوی
 والی انطاکیه فرستاده بودند و مدد خواسته صبر و
 اظهار مردانگی می نمودند و منتظر جواب بودند
 یاب کماک دادان و ازال نمودن دیوار و اگذار
 شدن شهر بر اسیران شان تا در تسلیم شدن معذور باشند

فتح در ساک شهری
 است از اعمال انطاکیه

پس برگاه عجز صاحب انطاکیه را در نصرت دادن دانستند و از هجوم
 مسلمانان و گرفتن نشان بضر شمشیر و اسیر نمودن و غارت نمودن
 مال با سب خود ترسیدند طلب امان نمودند پس سلطان ایشان را
 امان داد بشرط اینکه بیرون نکند کسی مگر جامه که بر تن اوست
 نه مال و نه سلاح و نه فروش و اسباب خانه و نه چهار پایان و نه
 دیگر چیزی که در شهر است بعد از آن بیرون کرد ایشان را و بسوی انطاکیه
 فرستاد و فتح آن نزد بهم ماه رجب سنه ۵۸۴ میسر شد .
 (دکتر فتح بغراس)

بعد از آن سلطان صلاح الدین از درب ساک حرکت کرده
 قلعه بغراس فرود آمد پس اصحاب برای محاصره نمودن بغراس
 اختلاف نمودند بعضی از ایشان بجا صره را که داد
 و بعضی گفت این حصار بلند و قلعه محکم است فرقی میان این انطاکیه
 در محاصره نیست و قریب انطاکیه است و محاصره این لازم دارد
 که اکثر لشکری را تراول طرف انطاکیه مقرر نمایند
 چون چنین شد مقاتلین اندک شده رسیدن بقلعه دشوار میبود
 پس سلطان استخاره نمود حق جل و علی را و بیاری الهی بطرف قلعه
 سیر نمود و بیشتر مجاهدین را طرف انطاکیه تراول مقرر نمود که بر توابعات
 آن غارت برند و از اهمل انطاکیه خرد داشتند جهت نزدیکی
 اگر از ایشان غافل شوند و خود صلاح الدین بایاوان خود
 بر قلعه مقاتله و بختی بسیار بر پا کردند اما شیر نیکو در جهت بلندی آن
 پس فتح شدن بر گمان با دشوار آمد و تشنگی بر مسلمانان سخت
 شد سبب کمی آب مگر سلطان حوض بانصب کرد و بردن
 آب را به حوض با فرمان داد باین سبب امر ایشان تخفیف
 شد پس ایشان در پنج سال بودند که ناگاه درب قلعه گشاده و مردی
 از شهر بیرون آمد و طلب امان نمود پس سلطان اجابت
 کرد آن مرد حاضر شد طلب امان کرد برای اهل قلعه تا اینکه
 قلعه را آنچه در آن است مانند قلعه درب ساک پس آنچه خاسته
 بود سلطان اجابت کرد پس آن رسول باز گشت و لوایهای سلیم را با خود برد

بغراس منتهی است بیان
 که تمام غاصبه چهار فصل
 از انطاکیه ۱۲ رجب سنه ۵۸۴

بر سر قلعه بلند نمود و کسانیکه در قلعه بودند فرود آمده قلعه را تسلیم کردند
 و تصرف شدند مسلمانان قلعه را و آنچه از اموال و اسلحه و ذخائر که
 در آن قلعه بود و امر نمود سلطان به خراب کردن پس خراب کردند
 قلعه را بعد از آن پشیمان گردیدند زیرا که ازین سبب بر مسلمانان
 ضرر عائد شد چنانکه ابن ایون ولی ارمن از ولایت خود بر آنجا
 خروج نمود چون نزدیک او بود عمارت آن را تجدید نمود و محکم ساخت
 و جماعتی را از عسکری خود در آنجا جای داد که بر شهر عمارت گمی
 بردند پس مضافات حلب از ایشان متاثر می شدند
 (ذکر مصالحه مسلمانان و صلح انطاکیه)

چون سلطان از فتح قلعه بغراس فارغ شده بسوی انطاکیه متوجه شد و
 آن را محاصره نمود صاحب انطاکیه ترسید از سلطان مصالحه طلبید و هر
 اگیری که از مسلمانان نزد او بود را کرد پس سلطان یا ران خود
 را بر اسیه مصالحه خاسته اکثرشان بقبول کردن امان رأی دادند
 بمصالحه را پسندیدند تا اینکه مجامعین عودت نموده استراحت نمایند و
 اشیاء لازم را تجدید دارند سلطان قبول کرده مشت ماه مدت
 مصالحه واقع شد سلطان رسول خود را نزد صاحب انطاکیه فرستاد
 نمود و هر کس از اسیران مسلمانان و صاحب انطاکیه در آنوقت بر سر
 فرنگیان از روی شان بود و اکثر ولایات تصرف او بود زیرا که فرنگ
 طرابلس و قوابعات آنرا بعد از مردن و پادشاهی آن خود را تسلیم کرده بودند چون
 طرابلس بوی تسلیم شد سلطان خود را در آنجا نامست خود مقرر نمود چون سلطان
 صلاح الدین از آنجا بازگشت به سوم ماه شعبان داخل حلب گردید و از آن
 جاید مشق رفت و لشکریان خود را تفرقه نمود و همراه صلاح الدین امیر عرب الدین
 ابو فلیفه قاسم بن الهنا العلوی پسر امیر مدینه النبوی صلی الله علیه و سلم بود که
 در معرکه با حاضر و در مشاهد و فتوحات محبت داشت و سلطان بدین او
 یمن و تبرک محبت و همراه او انبساط نموده در کار با رجوع گفتم و می نمود
 در او اول ماه رمضان در آن مشق گردید از لشکریان هر کس با او بود حکم
 بفرقه داد بعد از آن گفت عمر کوتاه است از اجل کسی ایمن
 نیست به تحقیق باقی ماند بدست فرنگیان از قلعه با کرک و صفد

انطاکیه شهر بسیار آباد
 ولایت بسیار در آنجا است
 از سرحدات نامیه که بقیه
 آن صاحب هم تسلط زیادی
 یافته و بسوی آن قتل میمان
 محله

و کوب و غیره ناچاری است که از آنها فارغ شویم زیرا که در میان شهرهای اسلام است که ایمن از شر آنها نیستیم اگر غفلت کنیم پشیمان در ما بعد خواهیم شد و الله اعلم .

(ذکر فتح قلعه کرک و مجاوران)

سلطان صلاح الدین سابقاً عسکری جهت محاصره کرک مقرر نمود آنها در مدت دراز محاصره را لازم داشتند تا اینکه خوراک و ذخیره فرنگیان تمام شد بعد از آن چهار پایان خود را خوردند و صبر کردند تا اینکه طاقتشان طاق شد سجدت برادر صلاح الدین (ملک عادل) که آن با جمع عسکریان بمحاصره قلعه کرک مسلط بود بجز شهرهاست این ناحیه و آنچه دور تر بود تا درب ساک و بغراس پس ایلی فرنگیان خدمت او از کرک رسید که آنها قلعه را تسلیم و امان می طلبند ملک مذکور را حاکم نمود و سر عسکر که محاصره داشت امر فرمود که قلعه را آنچه نزدیک است از قلعه بمانند شیبک و هر فرقه غیره، سلع را از ایشان گرفتند و آنها فارغ شدند مسلمانان و در ناحیه حنت اقامت بیندازند و نیز فارغ شود قلوب کسانی که در آن طرف از شهر با بودند مانند قدس و غیره زیرا که اهل این شهر از کسانیکه بآن قلعه پناهنده بودند از شرشان بیم بودید .

(ذکر فتح قلعه صفد)

چون صلاح الدین به دمشق رسید و رای داده شد بر او که تفریق باقی مانده لشکریان نماید سلطان فرمود که برآیند فرنگیان صفد و کوب و غیره را معدوم می سازم تا اینکه رمضان در دمشق اقامت در زید بعد از آن از دمشق طرف صفد حرکت کرده آن را محاصره و مقاتله نمود و منجیق هوا بر پا کرد و شب در روز بزدنی تیرها و انداختن سنگ با دوام داشتند و اهل قلعه توشه ها در ذخیره ها بستان درین مدت نزدیک به تمام شدن رسید زیرا که لشکریان صلاح الدین مدتی شانرا محاصره داشتند چون اهل حصار دیدند که لشکر صلاح الدین بمقاتله

کرک زید است میان کوه لبنان " بهم

بیت المقدس " و قلعه است " بهم

باز حصار است بین بیت المقدس و کرک بهم

کرک در تمام است " بهم

بیت المقدس است کوه لبنان

قریب عس از راهی است از راه

بسوی کوبک نزول فرمود و محاصره نمود آن را و بسوی کاسینکه از فرنگیان
 در قلعه بودند فرستاد و فرمود اینک اگر تسلیم شوند امان برای ایشان
 داده میشود و اگر سر باز زنند تسلیم و غارت و اسیر می شوند فرنگیان بشنیدند
 گفته او را و بر اقطاع دوام ورزیدند پس مسلمانان بر قتال شان کوشیدند
 و بجایق را نصب کرده زدن را بی درنی کردند و حمله پامتوانی بردند درین
 روز با باران بسیاری بود که شب در روز قطع نمیشد مسلمانان مقاتله را بطریق
 که اراده داشتند پیش برده نمیتوانستند و دست برایشان دراز شد
 و در آخر کار در دیگر روز بنوبت حمله بای بی درنی نمودند و رسیدند بفضیل قلعه
 و همراه شان لقب زمان بود و نیز زمان هم با ایشان معاونت میکردند
 از کمانهای دستی و جروح پس کسی قدرت نداشت که سر خود را آباهی
 دیوار قلعه بیرون نماید پس فضیل را لقب زدند اقتاد بعد از آن بدیوار اعلی
 نزدیک شدند هرگاه فرنگیان این کار را دیدند یقین کردند تسلیم شدن
 بعد طلب امان نمودند پس ایشان را امان داده قلعه را از ایشان شدند
 در نیمه ماه ذی القعدة کوچایند ایشان را بطرف قلعه صور چون
 رسیدند و اجتماع نمودند در آسجا از مکارها و شیطانان فرنگیان از هر کس پس
 شوکت و حمیت شان محکم شد قلعه دان بی درنی بسوی فرنگیان بنگه در اردیواند پس
 و صقلیه و غیره از خزیره بای دریا بودند فرستادند استخوانه نمودند و مدد خواستند و در
 اندک زمانی هم رسیدند اینها همه بجمع صلاح الدین بعد بر پا کردن هر کس را که میسر
 میکرد در وقتی انگلستان خود را از آسجانی و تاسف میگزید که فائده نداشت جمع
 شد برای مسلمانان بسوی فتح کوبک و صفد از حد ایله تا آخر مضافات بیرون
 غیر از مدینه و دیگر مواضع نبود و جمیع مضافات از طایفه راهسوی قصر
 هرگاه صلاح الدین صفد و کوبک را مالک شد و رفت بسوی بیت
 المقدس در آسجا عیداً و عیداً را عید کرد بعد از آن از آسجا بسوی عکرات
 در آسجا اقامت کرد تا سنه ۵۸۴ گذشت و سنه ۵۸۵ داخل شد و
 سنه عیسوی ۱۱۸۹ بود پس در ربیع الاول همین سال در شقیف از نوم رفت
 و این از سخت ترین قلعه با بود تا اینکه محاصره کند در اخرج عیون که فرود
 آمد ارناط والی شقیف که این والی پیدا بود خبر سلطان داد
 شنید نیز در آسجا نزول کرد و این ارناط از روی مکر و فریب

له نجه

می شود مدت دیگری را بهم تاخیر خواست درین هنگام سلطان بکر و خیزات
 او دانست او را گرفته حبس نمود و تسلیم شقیف امر داد وی قیس را
 نامبرده خواست تا وصیت او را بکسانیکه در شقیف بودند رسانده
 قلعه را تسلیم نمایند قیس را حاضر کردند با او سرگوشی کردی چیزی که
 اینها ندانستند آن قیس رفت بسوی شقیف اهل آن نافرمانی را ظاهر
 ساختند چون صلاح الدین دیدارناط والی شقیف را بسوی دمشق فرستاد
 بندی کرد بعد از آن بسوی شقیف پیش رفت و آن را محاصره نموده
 بر اهل آن تنگی گرفت و گردانید و مقرر نمود بر آن کس را
 که گهبا بی نماید از ذخیره کردن و برای شان کمک رسیدن درین وقت
 کسری از یاران او که شراول بر مقابل فرنگیان صور مقرر بودند رسید
 اینکه فرنگیان برگردشتن همه را اجماع نموده قصد صیدا دارند اطلاع
 عرض شد بجز دشیدن سلطان جریده همراه پهلوانان یاران خود بدون
 کسانیکه بر شقیف مقرر نموده بود حرکت کرده با ایشان رسید در حالیکه کارگزار
 بود و آنچه آن بود که فرنگیان از صور برآمده طرف مقصد خود حرکت دارند و اولان
 مسلمانان در حاصرتنگی با ایشان ملاقی شدند همراه شان متفکر و مدافعه
 جاری شد که کودک از دیدن پیرمی و از فرنگیان جماعتی کشته و جماعتی را اسیر
 نمودند از مسلمانان هم جماعتی شهید شدند از آن جمله غلام سلطان که از دلدار
 ترین مردمان بود تنها بر صف فرنگیان حمله نمود با ایشان خلط شد بشمشیر خود برآست
 چپ میزد آخر یکبار بر روی بوم برده آزا شهید کردند و الله تعالی بعد از آن فرنگیان از صیدا
 بصیدا عا فر آمده بکانهای خود باز گشتند چون صلاح الدین بمردان خود رسید و آنچه گذشته
 بود سلطان در خیمه صغیر اقامت نمود و مقرر باز گشتن فرنگیان بود که از ایشان استقام
 خون کسانیکه از مسلمانان کشته شده بود بگیرد سلطان در بعضی روزها با جماعتی اندک سوار شد و میگردد
 از کوچه فرنگیان نظرمی انداخت تا بمقتضی مشاهدات خود تعمیل دارد و کسانیکه از غوات عجم در آن
 بران عرب بودند گمان کردند که سلطان قصد کار دارد در زمین و دشمنان ^{را دارد} حیدریت غلوه
 کردند احتیاط را ترک نمود و رفتند و سلطان را عقب خود گذاشتند سلطان صلاح
 عده از امر فرستاد که آنها را عودت دهند و حمایت کنند ایشان را تا
 بیرون آیند آنها نشینند و قبول نکردند در خیال فرنگیان یقین
 داشتند که عقب شان کمین کننده گانند باز کس فرستادند

به حقیقت را ایشان خبر در پس ایشان خبر رسید که از مسلمانان جدا مانده و عقب
 شان هم کسی نیست که از آن با ترسیده شود فرنگیان به یکبار حمله بر ایشان
 مکه بردند و درنگ نکردند که ایشان را خوب بردم مقاتله کردند جماعتی از ایشان
 معروف هم در نجا کشته شدند آنچه بر ایشان جاری شد بر سلطان بانی مسلمانان
 و شوار آمد این فقره از تقصیر کردن خودشان بر نفس های شان رضی هم تعالی
 عنهم و رحمهم و این واقعه در نیم جاوی الاول و قعشده چون صلاح الدین دید
 از کوه اشتابان خود را لشکری خود رسانیده بر فرنگیان که بر حسیب بودند حمله
 بردند و گرفتند راه شان را آنها خود را آب انداختند که غیر از آنچه کشته شده
 مدززه پوشش آب عرق شد سلطان بر مصابره و محاصره شان هر فرمود
 آن با فرمان ایشانند خلق بسیار با سلطان جمع شدند چون فرنگیان معامله را
 دیدند پس بسوی شهر صورت نمودند چون فرنگیان بازگشتند صلاح
 نیز بسوی تبیین بعد از آن بطرف عکا بازگشت تا اینکه حال شان بر مشاهد
 کند بعد از آن بسوی لشکرگاه و خیمه ها بازگشت چون صلاح الدین باز آمد او را
 خبر رسید که جماعتی از فرنگیان جبهه همزم و علف بیرون شدند پس نوشت
 بسوی کسانیکه در عکا بودند از لشکریان و وعده داد ایشان را که دو شنبه
 هشتم جاوی بالاخر از هر دو جانب ملاقات شود و در موضعی از همان دو جا
 و گوشه کنار با کمینی مقرر کرده و جامعه را ادلاوران لشکر خود جدا نموده ایشان
 حکم نمود که هرگاه فرنگیان بر لشکریان حمله نمودند شما با فرنگیان بجارزار
 مشغول شوید و نحوی اندک با ایشان کارزار نموده بچنگ و گریز مشغول گردید
 و غیر خود را از مقاتله بدیشان ظاهر کنید هرگاه فرنگیان در پی شما افتادند
 آنها را کشید تا اینکه ایشان را از موضع کین بگذرانید بعد دلیرانه با آنها
 مقابل گردید و کین از عقب بر سر ایشان بیرون کردند جامعه دلاوران حکم را
 قبول نموده بر همین عزم بیرون شدند چون هر دو جانب هم گیرا دیدند با هم
 ملاقی گردیدند سوارکاران مسلمانان بر خود عار داشتند که نام شکست
 بر سری خود گذارند و نه میت اظهار کنند ثابت بمقاتله ایستادند و بعضی
 بعضی صبر کامل نمودند و مقاتله شدادید هر دو و عظیم گردید و محاربه دوام
 نمود و بر جامعه اول کین انتظار دراز کشیده بریاران خود با ترسیدند بطرف
 شان بر آمدند در وقتیکه لشکریان سلطان صلاح الدین مشغول کارزار بودند

این متن
 در کتاب
 تاریخ
 سلجوقیان
 در
 کتاب
 تاریخ
 سلجوقیان
 در
 کتاب
 تاریخ
 سلجوقیان

چون از احوال شان خبر یافته شتابان از جایهای خود بیرون شدند تا خود را بر وقتشان برسانند و آنها سختی جنگ و کارزار بودند و کارشان شدت بر شدت می افزود و چهارمیر برنگیان مقرر بود از قبیله ربیع بنی طی از اتقاطات زمان چون اینها بدین منتهی شدند بر راه رفیقان خود با نافرقتی و در افتاد و اینها بجان که از بیجا بطرف یاران خود میروند و یکی از غلامان سلطان صلاح الدین در بی آنها افتاد میرفت چون فرنگیان آنها را دیدند علمشان رسید که اینها بگلی و از استتاری با بیطرفی افتادند بسیار بسیار سید کشت و خون بسیار نمودند و غلام سلطان صلاح الدین همان از سپ فرود آمده بسنگی شسته گمان خود را بدست گرفته و نگاه داشت خود را نموده تیره بلی بسیار بطرف شان انداخته جماعتی از ایشان را مجروح نمود و اینها نیز غلام را تیر باران نموده زخم بسیار بد آن رسیده افتاد چون نزد غلام آمدند بانگ ز منعی بود گمان کردند که مرده است او را مانده رفتند فرود آید آن روز به آن موضع مسلمانان آمدند گشته بار دیره و غلام را زنده یافتند او را در جامه چیده مخواری کردند و غلام از زخمهای بسیار کسی را در انمی شناخت بعد از حیات غلام نامید گردیده کلمه شهادت بدان تلقین کردند او را مرده شهید شدن داده و در اینجا ماندند بعد چند روزی که آمدند دیدند که صاحب قوت گردیده شترهای مقوی بدان آرد تا بعاقبت شد بعد از آن مجلسی که حاضر میگردد پیدایش همان زخمها و جراحتها و کوفت شایده می شد.

بیان رفتن فرنگیان بحوالی شهر عکا و محاصره کردن ایشان

چونکه اجتمع فرنگیان به شهر صور چنانچه پیشتر ذکر کردیم بسیار گردید با اینکه صلاح الدین چنان قاعده داشت که هر شهر و قلعه را که فتح می نمود امان را امان داده با مال عیال و اولادشان را به مدینه صور میفرستاد ازین سبب مردم بسیار لا تقدر ولا تخصی در آن شهر جمع گردیدند و از مال باقی قدر جمع شده که با وجود نفقه کردن سالهای بسیار تمام نمی شد بعد از آن عابد و ملا و مردم بسیار عیان و مشهورین ایشان و سوارکاران شان جامه های سیاه پوشیدند و نظهار عم و اندوه کردند بسببیکه بیت المقدس از دست شان رفته بود و عالم بزرگ شان که به شهر قدس بود همین مردمان اگر فتنه بشهرهای فرنگیان به راه خود میگرددند و از امانی آنها کمک میطلبید و آنها را بر می انگیزانند بمکافات تلف بیت المقدس

مسیح علیه السلام را تصویر میکردند و صورت مرد عربی تیار میکردند که مرد عربی مسیح را
 میزند و خونها بسر روی صورت مسیح علیه اسلام میگردانیدند و میگفتند محمد صلی الله علیه و آله
 مسلمانان میزند همین مسیح را و مسیح را محجور کرده است و دوبرگشته است
 تا اینکه به فرنگیان بسیار سخت آمده جمع آوری نهایت نمودند تا اینکه زنان شان
 معاونت بیرون کردند حاصل نیک مردمانی کاری با مال بسیار که به حساب و شمار
 گنجایشند هشت جمع گردید تا اینکه بعضی اسیران شان حکایت میکرد که دالده وی
 یک فرزند داشت و از مال دنیا گنجینه زیادند است آن یک خانه را فروخته و به
 آن گرفته ساخته گی کار یک فرزند خود را نموده او را به چته خلاص کردن بیت المقدس
 روانه نموده بدست مسلمانان اسیر شد تا بدین حد باعث دینی و نفسانی فرنگیان
 در حجاز به مسلمانان رسید بدین احوال بیابانهای سخت و دریاها را طی نموده خروج
 کلی کردند تا به عکار رسیده سه سال محاصره کردند تا آخر الامر عکار مالک گردیدند
 (مورچکان که مکتبند اتفاق - شیرزیان را بدرهند پوست) و ابتدا اجتماع شان
 و همین رقتار شان سنه هجری ۵۸۵ بود و سنه مسیحی ۱۱۸۹ بود
 در نیمه ماه رجب همین سال در عکار آمدند و هر وقت مدد مالی و نفی بدیشان
 میرسد و مسلمانان به همراه شان کارزارهای سخت می نمودند و در سنه ۱۱۹۰ مسیحی
 که سنه هجری بود شجره بیوم برای شان قایم گردید و لشکری بسیار از شهرهای اروپا
 بیرون گردیدند در ماتحت بیری فلیپ پادشاه فرانس و فرید پادشاه جرمن
 بر یکار دوسس اول پادشاه انگلتر که او را قلب سد میگفتند و دیگر امیرهای
 شان تا نا برخواستند و اراده شهر فلسطین و شامات نمودند در دو صد گشتی
 که از لشکریان و باقی اسباب مقاصد شان پر بود تا اینکه رسیدند به شهر صور
 که در دست شان باقی مانده بود و از آنجا تا پیش رسیدند به شهر عکا و شهر عکا
 محاصره کردند به همراه کسانی که پیشتر از ایشان آمده در محاصره اشتغال شدند تا اینکه
 عدد نفی اینها به ششصد هزار که شش لک باشد رسید و هر مسلمان درین
 حجاز به نهایت سختی انجامید و ابتدا حرکت کردن شان از شهر صور هشتم ماه
 رجب سنه ۵۸۵ هجری بود که لشکری شان در حین رقتار بمثل
 دریا بیکران امواج عظیمه می نمود و ماله های بسیار همراه شان بود و کشتیهای باری
 اطعمه و خزانة و لشکری از شهرهای ملوکة شان بدیشان مدد میرسانید و اینها
 در رقتار خود با کناره دریا لازم گرفته بودند و هیچ موانع از کناره دریا درونی شدند

و کشتیهای دریایی شان در مقابل آنها آمده اسلحه و ذخیره ایشان ابراهیم شان می آورد
 و تسلیم شان می نمود و باز و پس رفته دیگر می آورد تا اینکه استعداد ایشان از شما
 و حساب بیرون گردید و در وقت رفتار اردوی شان مسلمانان آماده بودند که اگر
 بعضی آنها از اردو قدری دور میشدند مسلمانان چپا و نموده میگرفتند تا اینکه تکلیفشان
 از اردو و تنهایی شد بچنگ مسلمانان گرفتار میگردد و چون خبر کوچ ایشان بسطان
 صلاح الدین رسید بیرون شده آمد تا نزدیک شان رسید بعد امیرهای خود را جمع
 نموده به همراه شان مشورت نمود که آیا براه راست بمقابله شان برویم یا براه
 جاده و براهی رفته خود را بسیر شان بکنیم امیرین گفتند چه حاجت که در براه
 در آنها بجاده خود را بر زحمت و مشقت اندازیم چرا که راهها بجاده کوه و سنگ
 و تنگ است میشود که مقصد خود را کامیاب گردیم فکر همین است که در راه رست فراخ
 میرویم و در عکا به همراه شان مقابل شده آنها را متفرق کرده پارچه پارچه میسازیم
 سلطان دید که میل امیرین بر جهت رفتار است ناچار با امیران خود موافقت نمود
 و لکن بر اسلطان چنین بود که همراه دشمنان که در حین رفتار شان که هنوز بجائی
 جاگیر نشده اند بمقابله و کارزار برآیند و سلطان فرمود که قاعده فرنگیان
 چنین است که اگر بموضع رسیده منزل نمودند است حکام برای خود با همیانی
 کارزار همراه آنها ساخت میکرد و مقصود بایان حاصل نمیشود رأی و فکرین است
 که قبل از رسیدن به عکا به همراه شان مقابل گردیده مقصود حاصل نماند چون رأی
 امیران بر خلاف این بود براه فراخ و اسع رفتند لکن فرنگیان بدینما سبقت
 نمودند و سلطان صلاح الدین جمعی از امیران خود مقرر فرمود که بکناره های اردوی
 فرنگیان رفته تپه و غارت و چور و چپا و کارزار نفری شان مشغولی داشته باشند
 لکن فرنگیان با وجود قنات مسلمانان بکارزار مسلمانان اقدام نمودند درین مجاریه
 اگر لشکریان متابعت رأی سلطان صلاح الدین در رفتار و کارزار خود با
 می نمودند نسبت به مسلمانان کامیاب میگرددند و فرنگیان به شهر عکا نمی رسیدند
 لکن امری را که خداوند تعالی اراده فرماید سبب همچنان برابر میگردد چون
 لشکر سلطان صلاح الدین به عکا رسید دیدند که فرنگیان پیشتر از جانب دیگر
 آمده ازین دریایا دیگر تمام زمین عکا را فرا گرفته اند و برای مسلمانان
 راهی بطرف عکا باقی نمانده است سلطان صلاح الدین بمقابل فرنگیان
 نزول فرموده خیمه خود را به تپه کیسان برپا نمود و میمنه لشکر را به تپه قباطیه

و میسر لشکر خود را بر نهر جاری مقرر فرمود و بجانب گرا بناری تار دورا بموضع
 صفوریه فرود آورد و باستعداد خود بر طرف نامه تار سال فرمود و مردمان از تمامی
 شهر ما بهد مسلمانان می آمدند از راه خشکه و مدد فرنگیان از راه دریای رسید در مدت
 اقامت هر دو فریق در عک کارزارهای بسیار از محاربات خورد و بزرگ واقع گردیدند
 و از وقت نزول سلطان قدرت بکارزار او نیافتند و بموضع عک هم نرسیدند
 تا اینکه ماه رجب گذشت در روز عرزه ماه شعبان کارزار سخت واقع شد و کامیاب
 گردیدند و شب و مرامردمان بتعبیه لشکر برود آوردند چون لشکر فرودای روز
 بر سر شب شیخون نمود هر دو فریق کجج آوری بسیار مشغول کارزار گردیدند و بر
 دشمنان از باقی طرف از صبح تا وقت ظهر حمله آور شدند و هر دو فریق چنان
 بر محاربه ثابت قدم گشتند که بینندگان را بحیرت نکندند چون وقت
 ظهر داخل شد تقی الدین برادرزاده سلطان صلاح الدین از طرف میمنه لشکر
 خود بکله سخت حمله آورد گردید چنانچه دشمنان از مواضع شان بیرون گردیدند
 که بعضی بالای بعضی فتاوند تا اینکه برادر خود نرسید و رفته بسیار آن خود را
 گزین شدند و نصف طرف شهر را را که کردند تا اینکه امیر تقی الدین مواضع شان را
 گرفته متصل شهر گردید و در کار و گی شان بدست وی آمد و مسلمانان به شهر
 داخل شدند و مسلمانان داخل شهر بیرون شدند و راهها متصل شد و محاصره این مواضع
 زایل گردید و سلطان صلاح الدین هر یک را از لشکریان که میخواهد داخل شهر
 گردانید و آنچه از خزانه و مال و اسلحه و غیره که میخواهد بشهر درون کرد و اگر مسلمانان
 محاربه را تا شب بر خود میگیرند البته بوجه خوب بار آورده خود کامیاب میشوند
 چونکه اول کارزار ترس و غریبانی خوبی دارد لکن بهمین قدر کامیابی
 کفایت نموده است رحمت پیش گرفتند و محاربه را ترک دادند و گفتند فرود
 انشار اندیج شان را قطع مینامم و درین روز از فرنگیان جماعه بسیار کشته گردید
 دگر و واقعه دیکر

بعد از آن مسلمانان فرود که ششم ماه شعبان المعظم بود با فرنگیان بنای
 کارزار گذاشتند و قصد نمودند که اگر در به پنج کنند فرنگیان نهایت سعی
 و طاقت خود را صرف می نمایند - بعد بوضعیت خوب به تعبیه صفوف
 پیشی گرفتند و بدند که فرنگیان نهایت ترس و احتیاط خود لها گرفته اند
 مسلمانان به تقصیر در کار روز گذشته خود پشیمانی بسیار نمودند و فرنگیان

در حفظ اطراف و استحکام جوین خود مشغولی داشتند و در کندن خندق با طرا
 خود شروع نموده بودند که امکان وصول بدیشان گنجایش نداشت - بعد
 مسلمانان هر چند بمقتله الحاح نمودند فرنگیان بکارزار پیش نشدند از جای
 خود مفارقت نکردند چون مسلمانان این احوال را دیدند بازگشته و این موضع
 خود را رفتند - بعد خبر به بعضی عربیان رسید که جمعی از فرنگیان از طرف دیگر
 بجهت همزم و غیره کارها خود بیرون میکردند شازدهم ماه شعبان بود جماعتی از
 مسلمانان رفته در کنارهای جویها و اطرافشان پنهان شده کمین نمودند فرنگیان
 بعبادت همیشه بیرون شدند که عربان بر سرشان هجوم کرده حمله آور شدند
 ایشانان اتها کشتند و آنچه همراهشان بود غنیمت گرفتند و سرآستان را
 بر سر نیزه یا نموده بخدمت سلطان صلاح الدین آوردند سلطان خوشوقت
 گردیده بدیشان جایزه داد و خلعتها انعام نمود.

ذکر واقعه بن برک - در عکا

بعازان واقعه که ذکر کردیم مسلمانان تا بیستم ماه شعبان هر روز صبح شام
 با فرنگیان گفتگوی محاربه مینمودند و فرنگیان از لشکرهای خود نمودار نمی شدند
 و نه از مواضع خود مفارقت میکردند - بعد فرنگیان بمشوره اجتماع نمودند
 و گفتند تا حال لشکر مصریان نیامده اند و احوال با صلاح الدین چنین است
 هرگاه آن لشکر حاضر شوند بر سرایان چه سختی پیش خواهد شد رای همین است
 که پیش از اجتماع لشکر رسیدن مدد با مسلمانان فرود آید همراه مسلمانان طاق
 کردیم امید که با ایشان ظفر یا بیم و بسیاری از لشکر سلطان صلاح الدین
 غایب بود بعضی مقابل اطلال کیه بودند که اگر بالای حلب بیایند آفت باران
 نمانند و بعضی در شمر حص مقابل طرابلس بودند تا آن سرحد محافظه شود و لشکری
 بجهت نگاهداشت در مقابل صور بود و لشکری بمصر محافظه سرحد میا ط
 و اسکندریه و غیره مینمود و باقی ماندگان لشکر مصر بسبب درازی راه
 و گرانی لشکر هنوز نرسیده بودند تا آنیکه فرنگیان از سبب نارسیدن لشکر
 مصر بمقتله مسلمانان بطمع اقتادند و در آن روز مسلمانان بنا بر عادت خود با
 بعضی بمقتله بودند و بعضی در خیمه های خود و بعضی بر دشت و آید هم دیگر خود حاصل
 کردن مایحتاج خود در فغان و چهار پایان خود اشتغال داشتند که ناگاه فرنگیان
 از لشکرگاه خود بیرون گردیده مثل طوفان روی زمین را گرفته محلو نمودند

در حالت بمبینه لشکر مسلمانان که تقی الدین عمر برادرزاده سلطان صلاح الدین امیر
لشکر بود هجوم سخت آوردند امیر دید که فرنگیان قصد ایشان کردند فوراً یاران خود را
فغانده بخار به پیش شدند و قتیکه نزدیک ایشان رسیدند و هجوم سختی بدیدند
قدری و پس شدند سلطان صلاح الدین که در قلب لشکر بود چون اینحال دید
مردان گاری که در نزد وی بودند بدو امیر تقی الدین روانه فرمود تا او را قوت
بدهند فرنگیان دیدند که در قلب لشکر مردم کم میباشند و بسیاری شان
بطرف بمبینه لشکر بدو رفته اند جمله گی به دست گردیده به بمبینه و در حد بر قلب
حمله آوردند لشکریان در پیش روی فرنگیان شکست خورده مدفعه می نمودند
و بعضی ثابت برجا ماندند جماعتی از ایشان شهید گردید و پیش روی فرنگیان
در قلب کسی باقی نماند که آنها را رد نماید بدان تل که خیمه سلطان صلاح الدین
بود قصد کردند و بهر کس که میرسیدند گشتند و غارت کردند و جماعتی را
در پیش خیمه سلطان صلاح الدین گشتند و بجانب دیگر تل شتانی کرده
به کس که بدیشان میرسید شمشیری نهادند - بعد فرنگیان بورا خود
نظر کردند دیدند که مدد بدانها نمیرسد ترسیدند که از لشکریان خود منقطع
نگردند ازین سبب و پس گشتند در حالت و پس گشتن شان پیسر
لشکر مسلمانان در بالای شان حمله آوری کردند سلطان صلاح الدین
دید که قلب لشکر شکست کرده است در پی ایشان رفته آواز سخت برآنها
نمود و آنها را بپا گشتن و مقاتله و حمله نمودن امر فرمود جماعتی از آنها را کرد
سلطان جمع گردیدند و بر بالای فرنگیان از پس پشت شان حمله نمودند
در حالتیکه فرنگیان بهراه پیسر لشکر مسلمانان بکارزار اشتغال داشتند
شمشیرهای خداوند جل شانّه از هر طرف ایشانان را فرا گرفت تا حدی که کفر
از دست مسلمانان خلاصی نیافت بیشتر ایشان را کشتند و باقی را اسیر گرفتند
عدو کشته شده گان شان به ۱۰۰۰۰ ده هزار رسید غیر آنکهسانی که بطرف
در یاکشته گردیده بودند - بعد سلطان حکم فرمود تا قتیله را در جونی که فرنگیان
از آن آب مخور و نهند نهند - در میان ایران سه نفر زن فرنگی بود که سوأ
اسکازار می نمودند و اگر لشکریان بهر میت متفرق نمیکردیدند البته
فرنگیان را بهلاکت و استیصال میرسانیدند علاوه بر این که باقی
لشکریان طاقت خود را صرف کردند در کشتن و بستن کوشش بسیار

کردند تا آنکه با فرنگیان در لشکرگاه شان داخل گردیدند بامید آنکه فرنگیان اسبجری
 برسانند که بالکل از کارشان فارغ گردند که ناگاه در میان مسلمانان آوازه افتاد
 که اموال و محاطین اردو چور و غارت شدند - سبب این بود که چون مردمان
 دیدند که کار لشکر شکست انجامید گران بارها خود را با اسبچار پائین بار کردند
 درین میان مردمان او باش و غلامان بسیار که در لشکر بودند نسبت به شکر و محبت چور
 و چپا و بسیار کردند و قصد اراده سلطان صلاح الدین چنین بود که فردای
 امروزه مقاتله و محاربه پیش شده کار را بنهایت برسانند دید که مردمان پیروی
 ماها خود کرده در جمع و تخییل ماها خود مشغول گردیده از کار ماندند حکم فرمود که هر
 اموال که چور کرده اند هلیح حاضر نمایند بنا بر آن آنقدر فریاد و سار و قوا ملو مجاهدا
 و یراق و غیره آوردند که روی زمین افتاد گرفت ماها را تا آنجا که صاحبان در پیش
 داد - اراده و قصد حضرت سلطان فوت گردیدند فعلا کار مقاتله معطل گردیدند
 بین ترس و رعب فرنگیان ارامی پیدا کرده باقی ماندگان شان کارهای خود را و اسپ
 باصلاح آوردند.

ذکر کوچ کردن سلطان صلاح الدین و قدرت یافتن فرنگیان
 برحاصوه عکا

چون از فرنگیان همین عدد بسیار که ذکر نمودیم گشته گردید زمین از بد بولی
 نشان تعفن و فساد پیدا کرد و هوا متعفن گردید و مزاجهای مردمان فساد پیدا
 کرده برهم شد مزاج سلطان صلاح الدین متغیر شد مرض قولنج عارض شد
 به سلطان پیدا گردید - بعد امیران نزد سلطان حاضر آمدند و مشورت نمودند
 که ازین موضع نقل فرماییم و از کار تنگ گرفتن بفرنگیان باز یستیم طریق
 احسان بد آنها پیش گیریم و امیران گفتند که اینقدر بفرنگیان کار تنگ
 ساختیم که اگر خوب استه باشند که از جایها خود جدا شده بکطرتی بروند قدرت
 ندارند فکر همین است که قدری از ایشان دوری گزینیم تا آنکه بتوانند کوچ نمود
 بوطنهای خود باز گردند هرگاه ما بان مواضع رتدیدل اویم اگر فرنگیان کوچیده
 رفتند از شهرها دیگر خلاصی یافتیم و اگر بمحاربه ایستادند و سپس بر ایشان آمده
 کارزار بینیم الحال مزاج سلطان متغیر است و در سخت بیاشد و خدا نخواست
 اگر آذره واقع شود مردمان بساک میگرددند بر تقدیر رای همین است که ازین
 مواضع دور گردیم طیبها هم همین را متفق گردیدند سلطان رای

و مشوره آن بار قبول فرمود تا اراده خداوندی محبول انجام آید شریفه است
 و اذا امراد الله بقوم سوء فلا صرح له و قال هم من ذوق نيه من قوال
 معنون اینکه هرگاه خداوند بقومی سختی دهدی اراده فرماید بچکس اراده خداوند
 در کرده نمیتواند و غیر از خداوند کسی را ناصر و پیاده جانی نیست چهارم ما مرض
 بود که ازین موضع کوح نموده بموضع خروبه منزل نگاه گرفتند و مسلمانان عکا
 قاصد فرستادند که محافظه خود را با بوضفیت خوب داشته باشند و در وازده بار
 بند نمایند و احتیاط خود را بنحوب و وجه بگیرند و آن بعد اجلت کوح کردن
 خود اطلاع دادند چونکه سلطان و لشکریان ای کوح کردند فرنگیان ایمن
 شدند و در ان زمین طریق انبساط پیش نهاد نمودند و این آمده شهر عکا را
 محاصره کردند و اگر دشهر ازین دریا تا آن حد بافر گرفتند و کشتی های بحری
 شان نیز محاصره نمود و بنا کردند خندقها و در خود باراد یوار نمودند عملها کردند
 که در حساب نمی آید و بخمال بچکس نبود و قراد آنها لشکر مسلمانان هر روز بشهرشان
 می آمد و فرنگیان نه با ایشان کارزار میکردند و نه از جای خود حرکت نمودند تنها
 به عماد تمام دور خود خندق میکنند و دیوار میکردند که اگر سلطان صلاح الدین
 و این بمقاله شان بیاید از دست او محفوظ باشند در بی وقت مسلمانان
 داشتند که آن فکر کوچ کردن ایشان صوب بنود قرادلهای سلطان
 صلاح الدین و زانه خبر کارهای فرنگیان را بوی می آید و عهده کار بسطاخت
 گردید و سلطان مریض که تو املی بر اقامه حرب نداشت حیران ماند بعض
 امیران مشورت دادند که خود علیحضرت سلطان در همین موضع با سترحت
 باشند و لشکر بار اجمعا ارسال فرمایند تا همراه فرنگیان مقاتله نموده آنها را
 از خندق و دیوار نمودن بمنع شوند سلطان فرمود که من همراه نباشم کاری
 نمیکند و از خیره بخوایم بشتر اضافه نگردد امر معوق ماند تا سلطان جوهر وقت
 شد درین بین فرنگیان قدرت یافته کاری که میخواهند کردند و امور خود را
 استحکام دادند و بهر قسمی که میدانشانند خود را متحصن نمودند درین اوقات
 مسلمانان عکا روزانه بطرف شان بیرون میشدند و با ایشان در بیرون شهر
 مقاتله میکردند تا وقتیکه سلطان از مرض خود شفا یافت زمستان شد
 در نیموضع اقامت نمودند تا زمستان گذشت قراد و جاسور سلطان
 از روز فرنگیان اقطاعند داشته با خبر بودند در نیمه ماه شوال لشکرهای

و پادشاه شان شهنزاده عدالت قرین خسفی الدین برادر سلطان صلاح الدین بود
 و این مسلمانان بدیشان تقویت گرفت بهر راه لشکریان مصر از هر اشیا بسیار بود
 از اسباب محاصره مسر تا و بشرو با و مشعله تا و تیر و کمان های بسیار و بهر راه شان
 میاده تا بسیار و بعد از ایشان اسطول مصری رسید و پادشاه آن امیر لؤلؤ بود که
 بسیار تیر انداز و دلاور پیش و هر کار بکار های دریایی با خبر و مجار به بسیار مبارک
 قدم در راه بجمع بزرگ فرنگیان برابر شدند همگی غنیمت گرفتند و اموال غله
 بسیار بچنگ آوردند سنه هشتاد و شش هجری دخل کردید تا ما صفر شد
 فرنگیان شنیدند که سلطان صلاح الدین به لشکر رفته است و دیدند که دارد
 لشکری کم میباشد و کل ولای در گرد عکا بسیار است که خود را بقول و با رسانیده
 نمیتوانند این وقت غنیمت دانسته از خند قنای خود بر سر قلا و ران وقت نماز
 دیگر بود که بیرون شدند مسلمانان بمقالمه گرفتار آمده به تیر های بسیار نفوس
 خود را محافظه نمودند و فرنگیان بر سر شان هجوم کردند تا تیر های مسلمانان
 خلاص گردید همگی بر سر مسلمانان ریخته حمله کردند مقالمه شدت کرد و کار سخت
 گردید مسلمانان دانستند که نجات ایشان بصبر کردن و برستی و مجار بستادن است
 بعد شبات قدم در زیده استادند تا اینکه شب خوب تاریک گردید و از هر دو طرف
 جمع کثیر گشته گردیدند فرنگیان و این سخنند خود رفتند چون سلطان
 صلاح الدین بار دو و این خبر این واقعه را شنید مردم را بید و برادران
 مسلمان شان حکم داد خبر آمد که فرنگیان و این سخنند خود نارفته اند مردم خود
 جمع گردیدند بر جا ایستادند بعد سلطان دید که زمستان رفته و لشکر از شهر
 فریبه آمده اند از دمشق و شهر حمص و حماه و غیره اردو را از خر قبه کوچ
 دادند بطرف عکا و به تل کیسان فرود آمدند و با فرنگیان هر روزه بمقالمه
 ورزیدند تاروی ایشان را از جنگ مسلمانان شهر عکا گردیدند درین اوقات
 هر دو فرقه شب با و روز با هم دیگر مقالمه و مقابله و مجار به می نمودند و جنگ عادت
 گرفته ملالت هم بدیشان نمیرسید.

ذکر سوختاندن برجها و واقعه اسطول

فرنگیان در مدت تعطیل خود سه برج از چوب طیار کردند بسیار بلند که هر برج
 نزرع درازی آن بود و در هر برج پنج طبقه ساختند هر طبقه را انمردان جنگی ملو
 نمودند و همگی را به پوست ها گرفتند و سر که وکل و دو انای مانع سوختن سچو بهای

کویح
 سلطان صلاح الدین

برجا مالیدند و راهها به برجا آهسته گزیدند و از سه طرف شهر عکاشی گرفتند
 هفتم ماه ربیع الاول بود که از دحام کردند و بر دیوار شهر نزدیک گردیدند شهر
 مقرری دیوارها با فرنگیان مقاتله کرده تا از جنگ استنادند و بنای پرکردن خندق
 شهر گذشته نزدیک شد که شهر را بقصر و غلبه تصرف نمایند شهریان قاصدی مقرر
 کردند که از در پاستناوری گذر کرده به نزد سلطان خود را برساند و وی از
 جمیع احوالات شان اطلاع بدد و اینکه نزدیک است که میان گرفته و کشته گردیم
 چون خبر سلطان رسید فوراً سلطان و لشکریان سوار گردیده بالای فرنگیان آمدند
 و از جمیع طرف شان مقاتله عظیم دائمی پیش کردند تا ایشان را از یورش
 آوردن شهر مشغول ساختند فرنگیان دو فرقه شدند یکفرقه به همراه سلطان
 کارزار استنادند و فرقه دیگر به همراه شهریان لکن هر مقاتله همراه شهریان یک
 گردید و همین مقاتله هشت روز پی در پی گردید که آخر روز نهم هفتم
 ماه ربیع الاول بود و شب روز در کارزار بودند تا اینکه هر دو فرقه از جنگ
 طاق گرفت و یقین مسلمانان شد که فرنگیان بر بالای شهر استیلا خواهند
 یافت چون دیدند که از دفع کردن برجا عاجز آمدند که مسلمانان شهر هر حیل
 در دفع برجا کردند فائده نمود و کارهای برجا را از سر مسلمانان دفع نکردند
 روغن های نطفه بر اندند تا اثر نکرد مسلمانان بهلاکت خود یقین کردند
 که درین بین حضرت خداوندی ظهور نمود شخصی که بر چهارامی سوختاند
 اجازه بسوختاندن یافت و این قصه چنان بود که شخصی از اهل مشق مداماً
 اسباب استعمال روغن نطفه را جمع مینمود و قسم ادویه از نیجهای نباتات که تقوی
 با تش افرودختن میکرد ترکیب مینمود هر چند رفیقان وی را ملامت میکردند
 و بروی کار داشتند آن شخص میگفت که این کار خود را تا الحال شخصاً بنفوس
 خود تجربه نموده ام لکن بسیار اشتها دارم که این هنرمین بروی کار آید و شناخته
 تا زوی کار گرفته شود و این شخص بسبب ظهور اراده خداوندی سابقاً در شهر
 عکاشی داشت - این شخص دید که برجا بر بالا شهر عکاشی منصوب شد بهمان عمل
 مستعمله خود شروع کرد و ادویه جات ترکیب نمود که کل مسرکه و غیره
 مانع سوختاندن نمی شد چون از کارهای خود فارغ گردید بدبار امیر قراقرس
 که صاحب اختیار و حاکم شهر عکاشی بود حاضر گردید و عرض نمود که من
 که در مقابل برج مخنیقی تیار کنند و هر چه بکار من باشد بدستد که برج را

سوزانم و امیر قرا قوس را چندان خشم و ترس فرا گرفته بود که نزدیکی خود را
 بکشد از عرض این شخص خشم امیر زیاده تر گردید و بروی غضب کرد و گفت
 ای ای بن حرفه در نطق اندختن بسیار سعی کردند و هیچ فائده نگرد تو از گنج پیدا شده
 چنین میگوئی حاضرین در بار گفتند امید است که حقتعالی بدست این شخص گشایشی
 مقرر کرده باشد چه ضرر دارد که گفته آن موافقت نماید امیر اجابت نمود و
 مخفی را حکم فرمود که کارهای این شخص را برابر کنید - فوراً منجیق را ساختند و چند
 دیک بر روغن لفظ نموده به راه ادویه جات - آتش در برج انداختند فرنگیادیدند
 که دیگر چیزی نسوختند در بام برج بالا شده رقصها و بازیها و صدای خوشوقتی
 کردند آن شخص است دیگر آتش فکند است برج رسیده خوب جاگیر شده است
 سوزیکه اگر آتش شعله در گردیده بچو بهما برج میرسد که دیک دوم و سوم را پی در پی
 فکندند تا تمام اطراف برج را آتش فرا گرفت و اشخاص که در پنج طبقه برج بودند
 بگریختن و خلاصی خود شتابیدند لکن فائده نگرد تا می شان سوختند و در برج
 چاه های ری جنگی و اسلحه و براق بسیار بود در ابتدا فرنگیان دیدند که
 دیگر کسی اولی عمل نکرد و طمع آرا می افتادند و خلاصی خود با سعی نمودند تا اینکه
 حقتعالی پیش از ناره خرت شتابان آن را بار دنیا سوختانند چون آتش
 برج اول شعله در گردیده هوای آفر گرفت آتش انتقال کرده همچنان تا سوخت
 حاصل کلام آنکه چنان روزی مشاهده گردید که مردمان نظیر آن ندیده بودند
 و مسلمانان که به راه سلطان صلاح الدین بیرون شهر بودند ای حالت را دیدند
 و خوشحالی میکردند و بعد از مشقت بسیار روحهاشان تازه گردید حضرت خداوند
 و خلاصی مسلمانان از کشتن خوشوقتی بسیار نمودند چرا که لشکریان به راه شهریان
 هر کدام شان نسبتی و دوستی داشتند و آن شخص را به نزد سلطان صلاح الدین
 آوردند سلطان بدان شخص اموال بسیار انعام نمود و وظیفه و تنخواه بزرگ بروی
 مقرر داشت لکن کیجه و دینار قبول نمود و گفت این عمل را محض بر آخذ انموده ام
 و نزد عمل خود را غیر از خداوند از کسی دیگر نمیخواهم بعد سلطان نامه با خوش خبری
 به تمام شهرهای خود روانه فرمود و لشکرها را سمت مشرقی را طلب نمود اول کسی
 که خود را رسانید پادشاه سنجار بود با عسکر خود و ملک های جزیره بعد پادشاه
 موصل بالشکریان خود رسید بعد از آن پادشاه امد بل بالشکریان خود را
 رسیدند و هر کدام که می آمدند و گیران به راه شان متفق شده بمقدمه پیش گردیدند

بمراه فرنگیان محاربه خوب می نمودند بعد بمنزله گاه سلطان فرود آمدند - درین بین
اسطول مصر رسید چون فرنگیان خبر اسطول مصر شنیدند که نزدیک شده میرسد
اسطولی بمقابل آن ساخته کی نمودند که بدان ملاتی شده مقابله نماید بعد سلطان
صلاح الدین فوراً سوار گردیده بمراه عساکر خود جمعا از طرف شان محاربه
پیش نمودند تا آنکه بمقابله اینان از مقابل اسطول صرف نظر نمایند اسطول
به عک سلامت برسد فرنگیان از اراده خود باز نماندند میان هر دو فریق
خندان مقابله پیش شد که بیابانها دور یا باز اگر نت چنان روزی مشاهده
گردید که تاریخ مثل آن رایا نمیدهد و مسلمانان از فرنگیان یکشتی ملو
از مردان جنگی و اسلحه گرفتند و فرنگیان از مسلمانان همچنین لگن گشته شد گاه
فرنگیان از گشته با مسلمانان بسیار زیاده بودند و اسطول اسلامیان سلامت
برسید.

آمدن پادشاه المان بشام و موت

در همین سنه پادشاه المان از شهرهای خود خروج کرد (المان طایفه
فرنگی است که از باقیان هم در عدد زیادند و هم در قوت) چونکه سیدن
مسلمانان به بیت المقدس و تصرف و دریافت کردن شان بفرنگیان
بسیار سخت آمد علی الخصوص پادشاه المان بنابر آن لشکریهای خود را جمع
کرده آن بار آمد لیل گردیدند و از مملکت خود با بیرون گردیدند و راه شان
بر بالای قسطنطنیه بود و پادشاه قسطنطنیه بمراه سلطان صلاح الدین عقد
مصالحه داشت و مذاکرات مساعی نمود و اظهار دوستی میکرد در نوقت
بسلطان قاصد روانه نموده خبر تقدم پادشاه المان داد و وعده نمود
که آن بار در شهرهای خود راه و عبور نماید هم چون پادشاه المان بقسطنطنیه
رسید پادشاه قسطنطنیه توانست که آن بار از عبور منع نماید بسبب بسیاری
لشکر لکن آذوقه را از ایشان منع نمود و رعیت خود را نگذاشت که بدانها چیزی
برسانند ازین سبب خوراکه بدیشان بسیار تنگی پیدا کرد و سختی رفتند
تا آنکه از خلیج قسطنطنیه گذشتند در شهرهای اسلام داخل گردیدند که مملکت
پادشاه قسطنطنیه از سلان سلجوقی بود از پادشاهان اسلام چون در سر حد شهرهای
اسلام داخل گردیدند مسلمانان بسران هجوم کردند و همراه شان رفته هر یک
که از اردو تنها میشد می کشتند و بهر چه اموال شان قدرت می یافتند میگرفتند

فضل رگستان بود و در آن شهر با خنکی سخت میگردد و برف بسیار میشد بسبب خنکی
 و گرسنگی و کشتن و گرفتن مسلمانان بعضی هلاک گردیدند چون بشهر قونیه
 نزدیک شدند بالای شان پادشاه قطب الدین اسپر قلج ارسلان سلجوقی
 خروج کرد تا ایشان را منع نماید قوت وی بدانها رسیده و اسپن شهر قونیه
 بازگشت اینها سیر کردند تا بشهر انطاکیه رسیدند چهل چند هزار بودند
 در میان ایشان مرض و باقدا بسیاری شان مردند و پادشاه شان در جوی پاپین
 شد بجهت غسل غرق شده مرد پس وی را بجای آن بر سر خود پادشاه مقرر و پیاده
 کردند همچنین بقار کرده تا نزدیک عکا رسیدند شقتهای بسیار دیده بسیاری شان
 قصد کردند که و اسپن شهرهای خود را بازگردند بسیاری در کشتیهها سوار شده
 غرق گردیده مردند و از ایشان کم باقی ماند چون خبر آمدن شان سلطان
 صلاح الدین سید امیران خود جمع نموده به راه شان مشورت کرد بعض
 امیران مشورت دادند که پیشتر برویم و هنوز که لشکریان دور عکا نرسیده
 با ایشان محاربه نایم سلطان فرمود در همین جای میباشیم چون نزدیک شدند
 با ایشان محاربه میکنیم تا اینکه لشکریان مسلمانان عکا تا نشوند لکن بعض
 لشکرا بملکت حلب اروان فرمود تا سرحدت شهر بار از ظلمه اشکان محافظه نمایند
 و احوال مسلمانان سخت گردیده بدین آیه شریفه موفق آید - قال لله تعالی
 اذ جاءکم من فوقکم و من اسفل منکم و اذ زاغت الاضداد
 و بلعت القلوب الحناجر و تطؤون بالله الظنونا هنالک ابلی
 المؤمنین و ذلین لو اذلوا الا شدیدا مضمون اینکه یاد کنید وقتی که کفا
 بیابند بالای شمایان از جمیع اطراف و چشمهای شاخیره گی کند و درها بخرجه برسد
 و بخدای خود گماناناید در آنوقت مسلمانان از بایش شوند و با اضطراب سخت
 گرفتار شوند - لکن شورشیان را خداوند کفایت نمود و عددشان بسبب عارضه
 و حادثه ما و بلاها که در راهها گرفتار آمدند کم گردید.

ذکر واقعه مسلمانان و فرهنگیان بر عکا

در همین سنه ۵۸۶ در سیم جمادی الاخر فرهنگیان پیاده و سواره
 از پی خند قما خود بیرون گردیده بطرف مسلمانان بمقدمه پیش شدند و قصد
 لشکریان مقرر کردند و بزرگ لشکر پادشاه عدالت قرین برادر سلطان
 صلاح الدین بود - بعد مصر این سوار گردیدند و بمقابل فرهنگیان صفت

و تقاضا

مقاتله شدید نمودند - مصریان از بالای فرنگیان کناره شدند تا فرنگیان خیمه های
 مسلمانان در آمدند و مالهای شان را غارت کردند مصریان را غیرت گرفته
 در پس طقه نمودند و باز گردیده در میان خیمه ها با ایشان مقاتله نموده ایشان را
 از خیمه ها بیرون کردند و طاغیغه از مصریان بطرف خندقهای فرنگیان
 متوجه گردیدند و در از لشکریان بیرون قطع کردند در حالتیکه بمثل موجگان
 متصل آمد میگردیدند چون مدد های شان قطع گردیده بدیشان نزدیک
 مسلمانان افتادند و شمشیرهای مسلمانان از هر طرف آنها را فرا گرفت
 که بچیک از ایشانان نجات نیافت مگر کدام شخص خسبر برنده و قتل گاه
 عظیم در آنها پیدا شد که کشته تا به پشته با انجامید و عهد و قیلها برده
 هزار زیاد گردید - و چون این حادثه بدیشان رسید آتش شوکت شان
 بزد و طبیعت شان نرم گردید بعد از دو روز مدعو های ریائی شان رسید
 به راه کندی از کندی تا در یانی که مشهور به کندی هنری بود
 برادرزاده پدری پادشاه فرانس و برادرزاده مادری پادشاه بکلتر
 و اموال بسیاری که از شماره بیرون بود با خود آورد بجز در سید لشکر
 مرتب نمود و مالها صرف کرد نفوس شان و سپس قوی گردید و آرامی
 یافتند و بدیشان خبر دادند که مدد های در پی می رسد بعد گاه داشت خود
 نمودند و جایها خود را محافظه کردند و اظهار نمودند که اراده داریم تا بمقابله
 مسلمانان بیرون گردیده با ایشان محاربه نماییم و مواضع مسلمانان
 از بوی کشته تا نهایت بد بوی شده بود نقل خود را بموضع خروبه مصلحت
 دیده از آنجا بمنزل خروبه در بیست هفتتم جمادی الاخره انتقال فرمودند
 بعد گند هنری منجیق ایستاده کرد و در به با و عراده با و صید ساخت
 که به شهر عکا اندرون گردید که مسلمانان شهر عکا بیرون شدند سبابها
 فرا گرفتند و بسیاری را هانجا از فرنگیان کشتند بعد گند هنری بعد
 از گرفته شدن منجیقها وی خواست که منجیق دیگری نصب نماید
 قدرت نیافت بسبب اینکه مسلمانان بخود پرداتیار نموده آن بار از
 عمل منجیق و تیر زدن از منجیق منع داشتند - بعد در از شهر تلخاکی
 تیار کرد که فرنگیان آن تل را بخود سپر نموده بتدریج آن را نقل دادند
 بطرف شهر پیش می آوردند چون نزدیک گردید بشهر سجدیکه از آن تل

در کندی
 هنری بود

سنگ مخنق شهر میرسد در پی تل و مخنق تیار کرد و تل را بمخنق قما سپر گردانید
 در نیوقت به شهر عکا غله هم کمی کرده است سلطان صلاح الدین با سکندریه
 امر روانه کرد که اطعمه و لحوم و غیره بکشتیها بار کرده به شهر عکا برساند چون
 رسیدن اقوات از سکندریه سرانجام یافت سلطان به شهر بیروت نیاید
 خود قاصد فرستاد که خورار روانه نمایند آنها یک کشتی کلان از هر جزیره مخنق
 بر کرده روانه نمودند و اهل کشتی امر کردند که لباس فرنگیان به پوشند
 و خود با ریشا به با آنها نمودند چلیپاها بر سر خود بگیرند چنان کرده چون به عکا
 رسیدند فرنگیان به بگمان اینکه از آنهاست بریشان تعرض نمودند چون برابر
 دروازه شهر عکا رسیدند نفی افور تمام اشیای کشتی را اندرون شهر بردند
 مسلمانان از اندازه بیرون خوشحالی کردند و نفوسشان نهایت قوت
 گرفت تا از سکندریه غله بدیشان برسد درین بین ملکه از فرنگیان دریائی
 هزار شخصی جنگی همراه خود گرفته بیرون شده اطرف سکندریه را فرا گرفت
 و غله های که همراه داشتند همه را گرفت - بعد فرنگیان نامه با پادشاه
 و این شخص بزرگشان است که هیچکس از سخن وی و امر او بیرون نیست
 و رفتار وی نزدشان بسان گفته پیغمبران خلاف نمی شود و هر یک از نزد خود
 راند رانده است و هر که را با خود قرب داد مقرب است و دی پادشاه
 رومی کبری نامه و امر روانه کرده بود که عمل جنگ اعمو مالازم داشته
 باشند و آن با اطلاق داده بود که فرنگیان را قاصد فرستاده امر بد
 رسانیدن شان نموده ام از راه خشکه یا دریا و فرنگیان عکا را هم علان
 نمود که مدد ما به نمایان پی در پی میرسد بدیشانان قوت و طمع زیاد گردید
 و کسر پیرشان شدن فرنگیان از خند و صلح

چون مدد و کمکیان فرنگیان پی در پی رسیده و میرسد کند هنری مالها
 بسیاری که با خود آورده بود صرف نموده لشکری بسیاری مرتب نمود
 فرنگیان اراده کردند که از خند قبا سے خود با بیرون شده با مسلمانان مقابل
 شوند بعد همین مقدار از لشکر که مجامعه عکا و مقاتله با اهل عکا کفایت
 میکرد با نجا گذاشتند و باقی لشکر بجایان در هم ماه شوال بود از سنه مذکور سرد
 گردیدند بعدی مثل ریاردان و بعله بسان آتش سوزان چون صلاح الدین
 این احوال دید گران باری با اردوی مسلمانان را بطرف میمون که سفره

عکا بود نقل داد بر مقابل فرنگیان لشکر را بسر رتبه خوب تعبیه نمود اول خود
 را (افضل علی) و (ظا بر غاری) و (ظافر) را نیز دیک قلب لشکر جای داد و در خود
 عادل ابو بکر با در میانه لشکر و لشکرهای مصر و قیصرهای استان باوی مقرر نمود
 و در میره لشکر (عماد الدین) پادشاه بخارا و (تقی الدین) پادشاه حجاز (متر
 الدین) پادشاه جزیره ابن عمر را با جماعتی از امیران مرتب داشت و از اتفاقات
 زمان در خیال مرفر منصف عادی سلطان صلاح الدین ویرا فرا گرفت بجهت
 سلطان بموضع بلند که نزدیک لشکر خیمه خوردی منصوب نمودند سلطان
 در آئینه پانین شده بطرف لشکر این نظر میفرمود و سرنگیان سمت شرقی جوی (سناک)
 را گرفته رفته تا برابر جوی رسیدند بعد لشکرهای سلطان و بسیاری ایشان را
 مشاهده کردند ترس و رعب در دلهایشان جایگزین شد بعد مردم جاهلشیه با فرنگیان
 ملاقی شدند سجدی ایشان را تیر باران کردند که از بسیاری تیر در هوا پیش روی
 فرشتید گرفته شد فرنگیان چون این حالت را دیدند آنطرف را ملا کرده بسمت
 غربی جوی مذکور انتقال کردند و مردم جاهلشیه آنها را لازم گرفته با ایشان
 متعلقه نمودند و فرنگیان با همه بگر جمع گردیده بعضی با بعضی ملازم شدند مقصود جاهلشیه
 این بود که فرنگیان بلا سبب شان حمله آور شوند و مسلمانان از آنطرف با آنها
 ملاقی کردند شاید که حمار بهم آمده فیصله شود و مردمان با ستراحت شوند فرنگیان
 از مفارقت خندقهای خود با ایشان گشتند جایا سبب خود را لازم گرفته همین شب
 را گذر آیدند چون فردا گردید و این بطرف حکارفته بخندقهای خود پناه آور
 شدند و مردم جاهلشیه در عقبهای شان مقاتله نمودند گاهی بشمشیر با گاه پیرز با
 در گاه تیر زدن آنها را نهایت عافیت یافتند و بر قدر فرنگیان گشته میگردید
 بهراه خود بریداشتند تا اینکه مسلمانان بگشته گان شان خبردار نشوند
 اگر در عادی سلطان صلاح الدین عارض میگردید البته امر حمار به فیصله میافتد لکن در
 بر کار خداوند حکمتهاست و بهرامی را خداوند بخواب شدنی سپ و بچس اراوه
 خداوندی را رد کرده نمیتواند چون فرنگیان بخندقهای خود رسیدند و بعد از آن
 ظهورشان بوجود نیامد مسلمانان و این خیمهای خود رفتند و از فرنگیان مردم بسیار گشته
 بودند و در مسیت و سوم ماه شوال بود که جمعی از مسلمانان کین کردند و جمعی دیگری از مسلمانان
 بکارزار فرنگیان برابر شد چهار صد سوار فرنگیان بمقابل شان بیرون گردیدند
 مسلمانان قدری بهراه تان جنگ و گریز نمودند فرنگیان بسر مسلمانان تیر میزدند

عکا
 خاندان شهبان از خنداب
 اوجی اندکی است
 بسوزده

عکا
 منصف در دوره
 نام او
 عکا جاهلشیه

ذکر ملک رسیدن پادشاه فرانسه

در بیابان آمدند تا بموضع مکنی گاه رسیدند که — گاه مسلمانان از مکنی گاه بیرون شدند
 بر شتر ایشان ریختند و تمام شانرا قتل نمودند که مکنیوار پیش سان خلاص نگردید و گران
 قیمت بر فرنگیان اشتداد نمود سجدی که اندک مقدار گندم قیمت آن از صد سلامی (صوری)
 زیاده بود بر همین صبر نمودند چون فصل زمستان شد و باد پای سخت وزیدن گرفت فرنگیان
 بر کشتیهای خود رسیدند که از کثرت باد طوفانی گردیده بدیشان نخواستند رسید کشتیها را بشهر
 (صوری) که بمصرف شان بود روانه نمودند بعد راه دریائی (عکا) مسلمانان فارغ گردید
 اهل عکا سلطان صلاح الدین ارزاه دریا قاصد فرستادند و کله و شکوه بسیار از سختی
 و ملالت و تنگ آمدن خود با اطلاع دادند و امیر مسلمانان بر عکا (امیر حسام الدین
 ابو الهمام السهیمی) بود سلطان صلاح الدین حکم فرمود که امیر شان خائنه شود
 و عوض آن دیگری برود و ابالی عکاسم بیایسد و عوض آنها دیگر لشکری بجای شان
 برود و پادشاه عادل برادر خود را بدین امر مقرر نمود برادر سلطان بکناره دریا آمده بسیار
 کوه جیغاف نزول فرمود تمام کشتیها و زور قی با جمع نمود هر جمعی از لشکر با که در نزد وی
 می آمدند بشهر عکار روانه مینمود و عوض آنها از شهر بیرون می شدند تا اینکه بیست امیر
 شهر درون گردیدند لکن بیرون شوندگان شهر را آمدن ایشان شهر زیاده شد و نواب
 ترتیب لشکر بارافرو گذاشت کرده بر سائیدن لشکر پرداخت نموده مردم بسیار
 متفرق گردیدند در همین حالت زمستان گذشت و کشتیهای فرنگیان و این بجا عودت
 نمودند و راهها را در بیابان مسلمانان قطع گردید مگر قاصدی بطریق شناساوری اگر نام
 میرسانید بعد سنه پنجم و هشتاد و هفت داخل گردید

ذکر ملک رسیدن پادشاه فرانسه از پادشاه انگلیس

در همین سنه که پنجم و هشتاد و هفت بود دوازدهم ماه ربیع الاول مدد یابی فرنگیان از
 طرف ریافرنگیان رسیدند اول کسیکه رسید — فلیپ پادشاه فرانسوی و بهراه آن
 ششست کلان بزرگ بود فرنگیان عکا قوت گرفتند و سلطان صلاح الدین هر روز سوار
 میگردد و قصد فرنگیان مینمود تا اینکه بهراه شان بنظر مشغول گردیده بالای شهر هجوم نمایند
 و قاصد لوبالی شهر بیروت روانه نمود که تمام کشتیهای کلان و حوز در ساختگی نموده
 از اشخاص کار دیده جنگی بر کرده در راه دریا روانه نماید تا فرنگیان را از کشتی
 بای ملک رسان منع نمایند و اسلحه شهر بیروت همچنان حکم سلطان را قبول
 نموده — کشتیهای بسیار ساختگی کرده روانه نمود در همین آمدن شان
 پنج کشتی بزرگ فرنگیان عسکری مقابل گردیدند و این کشتیها از لشکر یان پادشاه

انگلترا که لقب وی (قلب لاسد) بود و نام وی (در یکدوس) اول میگفتند این کشتی را در پیش فراول روانه کرده بود و خود او در عقب بحر زره قبرس ایستاده که جزیره را از رویا بگیرد و همین کشتیهای مسلمانان به همراه کشتیهای فرنگیان انگلترا مقابلت خوب نمودند و بالای شان غالب گردیدند و برایشان استظهار خوب کرده آنچه به راه شان مال و متاع و اقوات بود همه را غنیمت گرفتند و مردهای شازرا اسیر کردند و فرنگیان عکا با ایالی شهر مقابلت را با خود با لازم گرفته بودند و در چهارم ماه جمادی الاولی بهفت مینقین نصب کرده کارزار مینمودند چون سلطان صلاح الدین ایچال را مشاهد نمود از موضع خود انتقال نمود نزدیک بخند قبا فرنگیان نزول فرموده مقابل شدند تا آمدن لشکر هر دو در لشکر ایان لقب و مشقت لازم نیاید که از اردو بیایند و باز دهنش برودند پس از سلطان بدیشان نزدیک پابین شهر وقت که لشکر ایان بمقابلت حرکت مینمود خود سلطان بخشش خود سوار میگردد و دید و همراه شان از این خندق مقابلت مینمود فرنگیانرا بمقابلت خود مشغول میگردد ایند تا مقابلت شان از بالای شهر بیک میگردد بعد پادشاه انگلترا در سیزدهم ماه جمادی الاولی همین سینه بند کرده رسید بعد از آنکه در راه جزیره قبرس را بمکر و قریب بسیار از دست رویان فرار گرفت پس فرنگیان در آوردند بنقسم که برابر آن جزیره رسید و ای دیار شاه جزیره را با فاسام کرد فریب از آن داده جزیره را بقترف در آورد و گرفتن این جزیره در ملک و قوت فرنگیان زوده بر زیاده در زد از رفتن آن چون فارغ گردید بطرف فرنگیان عکاستوجه شده رسید به راه مستقیم قطع کرد که از حال و اموال معلوم بوده در نجال سر فرنگیان بر مسلمانان عظیم گریه و غمخشان بالای مسلمانان اشتداد پیدا کرد و همین پادشاه انگلترا در غایت و مکر و چالکی و استقامت در کار با یغانه زمانه نمود بود و مسلمانان را ببلای سخت چون خبر با می قدم پادشاه انگلترا سلطان صلاح الدین حمید - سلطان صلاح الدین حکم فرمود که یک کشتی کلان که از مردان جنگی و اسلحه و اقوات معلوم باشد ساختگی نمایند تا بچشم سلطان ساختگی نموده اند از بیروت روان کردند مقصد مرد مقابل در آن بود در راه به راه پادشاه انگلترا بغضنا مقابل شده مقابله شدید نمودند و هر دو شب کامل در زیدند بعد که از خلاصی نا امید شدند صاحب کشتی پابین گردید و کشتی را به سبب اینکه فرنگیان با ایالی آن طرف نیابند و اسبابها و ذخیره های که در کشتی است متصرف درینا و در کشتی را پاره نموده شکستن فاحش نمود که تمام آن کا ملاعوق گردید و ایالی شهر عکا بنفری بسیار محتاج بودند بعد فرنگیان درینا بسیار ساختند و لشکر هجوم نمودند مسلمانان از شهر بیرون گردیدند و در بیرون شهر مقابلت سخت

در این کشتی که در این جزیره بود و در این کشتی که در این جزیره بود

نمودند و چیزهایی که از دست با ساخته بودند آنحصار را تماماً گرفتند فرنگیان میدیدند که جمیع کارهایی که کرده بودند آنها بیچ نفع نمودند تل کلان دراز خاکی ساخته براده سوار کردند و بتدریج آراپیش خود بطرف شهر میردند و در آن تل مقابله نمودند که ایذای شهر بد آنها رسد پیش برده تا نصف تیر انداز رسیدند آن تل را بخود سایبان نمودند و از بی آن مقابله میکردند مسلمانان در باب تل بیچ حمله نتوانستند نمودند با تشنه و بیغیره در نوبت مسلمانان شهر عکایه سخت گردید سلطان صلاح الدین قاصد فرستاده در باب اطلاع دادند بر نفع و منع شان ذکر گردید

ذکر ملک گریه در فرنگیان شهر عکا

روز جمعه هفدهم ماه جمادی الاخر سنه پنجاه و هشتاد و هفت بود که فرنگیان شهر عکا استیلا یافتند و اول سستی که برای عکا پیدا گردید چنین بود که ولی شهر (سیف الدین علی) پسر احمد بکار برد که ویرا مشغوب میگفتند و امیر لکن بسیار ماتحت آن بود و بزرگ و حاکم همه ایشان مشغوب بود نزد پادشاه فرانس رفت و وعده نمود که شهر را تسلیم میخایم بشرطی که راه مسلمانان از راه آنها نگیرد بیرون شوند و سلطان صلاح الدین ملحق گردند پادشاه فرانس این سخن را قبول نمود و امیر سیف الدین شهر و سپس آمد بابالی شهر سستی پیدا شد و نفوس شان ضعیف گردید و بسیار مغوم شدند بعد و نفر امیر از امیران عکا فکر کردند که به راه مشغوب معامله پیش شد و فرنگیان اما از اجم قول نکردند همین دو امیر نصف شب سوار گردیده پنهان از رفیقان خود با بیرون شدند و بلشکر مسلمانان ملحق شدند و جمعی به راه شان جزدار شده بیرون گردیده آمدند چون صبح نزد مسلمانان شهر واقعه را دانستند و بن و نصف شان زیاده گردید و بهلاکی خود با این نمودند بعد فرنگیان ایلچی نزد سلطان صلاح الدین فرستادند که شهر را تسلیم نماید سلطان قبول نمود و شرط گذاشتند که بعد شهریان سلطان از اسیران فرنگیان رها نماید تا اینکه فرنگیان راه مسلمانان شهر را و گذارند که با رد و برسند و صلیب اله بیوت، فرنگیان را هم سلطان تسلیم نماید باین شرطها هم فرنگیان قانع نشدند سلطان قاصد فرستاد مسلمانان عکا که بجای سستی گردیده از عکا بیرون شوند و شهر را بالکل و آنگذار شوند و بدیشان دعوه داد که از همین طرف که شما یان بیرون میگردید به راه لشکرهای خود بگذار آملده پیشیم بعد شهریان بکار شروع نمودند و تمام متعلقا صحت خود را بار بندی نمودند هنوز که از کار فارغ نگردیده بودند که صبح صید گردید و متعلقین شان ظاهر گردیده غزم شان باطل شد چون مردمان از نگاهداشت شهر عاجز بودند و فرنگیان تماماً بشهر هجوم آوردند و در آن شهر شده بدیوارهای شهر بالا شده بر قلهای خود را حرکت میدادند که مسلمانان بیرون شهر بیسند و علامه شان همین بود که

چون کار را قطع میکردند بر قهای خود را حرکت میدادند چون مسلمانان این احوال را دیدند بگریه و اندوه آوازها بلند نمودند و از چهار طرف بالای فرنگیان حمله آوردند که شاید فرنگیان از مسلمانان عکا بدین طرف مشغول گردند و سلطان صلاح الدین در اول لشکر گردیده آنها را بمحاربه کوشش میفرمود و فرنگیان از خندقهای خود هجوم کرده بطرف شهر میل کردند مسلمانان بخندقهای شان پیش گردیدند نزدیک شد که بخندقها داخل گردند و همیشه باید ایشان فرود آرند که در میان فرنگیان آوازه این واقعه رسید و ابراهیم گردیده مسلمانان را مانع آمدند در مقابل شهریان همچنین که بمقاتله شان کفایت کند باز گذاشتند چون در مطلوب دیدند که سلطان صلاح الدین قادر بر دفع شان نیست و ضرر را بهم از ایشان در هر دو طرف پیش فرنگیان رفت و بدیشان تسلیم شهر را مقرر نمود که اهل شهر تمامی اسباب و اموال خود را ببردند و بعضی این بدیشان دو هزار دینار بدهد و بچند اسیر مشهورشان را بکشد و صلیب الصلوات را و ابراهیم بدیشان بدهد و چهارده هزار دینار به (مهرش) و اهل صور بدهد این مصالح را قبول کردند و بدین قسم سوگند خوردند و مدت گذاشتند که تا مدت دو ماه مال و اسیران حصول گردد بعد که سوگند خوردند شهر را بدیشان تسلیم نموده اسیران شهر اندرون شدند بعد از آن که شهر را مالک گردیدند بنای عذر گذاشتند و بر مسلمانان و مالهای شان بدست هدازی کردند و مسلمانان را بندی کردند و بمردم اخبار داشتند که این معامله پیش نمودیم تا آنچه وعده کرده اند برسانند و با سلطان صلاح الدین مراسله نمودند که مالها و اسیران و صلیب را که وعده کردید روانه نمایند تا مسلمانان شهر را را بکنیم بعد سلطان بخواهر کردن ملل شروع نمود چون صد هزار دینار جمع کرد امیران را جمع نمود با ایشان مشورت کرد امیران مشورت دادند که بیچ روانه نمی کنیم تا اینکه دوم مرتبه سوگند خوردند که مسلمانان شهر را را بمانی دهند و طایفه دادویه را با ما ضامن بدهند و دادویه جمعی فرنگیان بودند که وفار عهدشان معلوم بود بعد سلطان صلاح الدین تقسیم مشورت امیران بدیشان مراسله فرستاد مردم دادویه گفتند ما نه سوگند میخوریم و نه ضامن میشویم سبب اینکه از عذر فرنگیان تمیرسیم و پادشاه فرنگ گفتند همین حال جمع شدگی و اسیران و صلیب را فرستاده تسلیم نمایند اما مسلمانانی که بچسب میباشند باختیار ما میباشند درینوقت سلطان صلاح الدین دانست که فرنگیان عزیمت بر عذر و فریب دارند چیزی را روانه نمود و بطریق سابق بدیشان نامه فرستاد و گفت همین مال و اسیران و صلیب را تسلیم

میخایم و بعضی باقی گروی میسیدیم مسلمانان را با نمایند و مردم (داوید) گروی
 ما را هم ضامن میشوند و بر وفای عهد هم سوگند نمایند فرنگیان گفتند ما سوگند نمیخوریم شما را
 مبالغه صد هزار دینار که جمع گردیده است بفرستید و همچنین اسیران و صلیب را روانه
 کنید یا ران مسلمان شمارا هر قدر که بخواهیم ربا میخایم و هر کدام که خواہش باشد
 نگاه میداریم تا باقی مال برسد مردم دانستند که خیال غدر و فریب را دارند از لشکران
 غلامان و فقیران و اشخاص غیر معتد روانه خواهند نمود و امیران و دولتمندان نگاه خواهند
 داشت و از ایشان فدیہ طلب خواهند نمود بنا برین سلطان جواب نشان فرستاد
 یوم سه شنبه بیست و هفتم ماه رجب بود که فرنگیان سوار و پیاده در بیرون شهر خروج
 کرده مسلمانان هم سوار گردیده قصدشان کردند و بالای شان حمله سخت نمودند تا
 اینکه فرنگیان را از مواضع شان شکست داده و سپس کردند فرنگیان بی پروت بشیر
 را بالای مسلمانان مجوسین خود نهاده با اینکه مردم بسیار بودند اکثر اقل
 نمودند و امیران و مقدمین و دولتمندان را باقی گذاشته دیگران را بجای گشتند
 سلطان صلاح الدین چون بدین احوال علم آورد مبلغی که جمع آورده بود بخرسج رسانید
 و اسیران و صلیب را بقبضه در آورده بشام فرستاد و پادشاه فرانس قبل ازین بوجه
 (صور) گردیده بجهت ترتیب امور آنجا رفته بود و پادشاه انگلتر (عکا مانند تا استیلا
 شان بر شهر عکا تمام گردد و مسلمانان غدر و فریب بسیار نمود و معامله ناشایست
 را که ذکر کردیم با مسلمانان پیش کرد و در تاریخ دهم ماه شعبان بطرف عسقلان
 رحلت کرد و شهر عکا بعد از استیلاي شان یکصد و سه سال بدست شان ماند
 تا سنه ششصد و نوزده در همین سنه مذکوره سلطان الملک الاشرف صلاح
 الدین خلیل پسر سلطان الملک المنصور قلاوون از دست فرنگیان انتزاع نمود
 فتح نمود و این قصه ذکر خواهد گردید که سلطان مذکور لشکری بسیار آورد و مخفی
 های بسیار نصب نمود و سبقت ترین محاربه با ایشان کارزار نمود تا شهر عکا را مالک
 گردید و تمام فرنگیان آنجا را قتل کرد و مالهای بی نهایت شانرا غنیمت گرفت
 و ابتدا بر نزول سلطان بملکت (عکا) اول ماه جمادی الاولی سنه مذکور ۶۹۰
 بود و فتح آن روز جمعه هفتم ماه جمادی الاخری سنه مذکور بود و از عجایب اتفاقات
 زمان بود که وقت پیشین روز جمعه هفتم ماه جمادی الاخر سنه ۵۸۷ بود که فرنگیان
 بر شهر عکا استیلا نمودند و از سلطان صلاح الدین سابق گرفتند و مسلمانان را
 قتل نمودند و در علم قدیم خداوندی رفته بود و تقدیر خداوند شده بود که با

فتح گردد در روز جمعه بهند هم حمادی الاخر سوره ۶۹ ششصد و نود بدست
 سلطان صلاح الدین قلاوون، در همان روز همان ماه که استیلا فرنگیان
 شد همان روز همان ماه و ایس بدست مسلمانان فتح گردید و لقب سلطان
 صاحب فتوح مثل لقب سلطان سابق که فرنگیان از وی گرفته بودند چونکه هر یک
 برکت ازین دو سلطان را لقب صلاح الدین بود و در هر کار خداوند حکمتهاست و در
 نزد خداوند هر چیزی اندازه مقدره است مقدم نمیکرد دونه مؤخره زیاده و نه کم تقدیر خداوند
 را هیچکس رد کرده نمیتواند بعد سلطان صلاح الدین قلاوون باقی سترائی که از زمین نشات
 بدست فرنگیان افتاده بود بگی رافع نمود و پنج شازرا قطع کرد و زمین شام و سرحدات
 آرا از ایشان بک نمود و لله و لله و لله علی ذالک

ذکر کوچ کردن فرنگیان بطرف عسقلان

چونکه فرنگیان از اصلاح امور آسکان فارغ گردیدند غره ماه شعبان بود که آرا سجا کوچ کرده
 قصد عسقلان نمودند و متوجه گردیدند از طرف راه حیفا کناره بیابان نزدیک
 دریا که از دریا دوری بین گرفتند کشتیهای شان در دریا محاذی ایشان روان بود
 چون خبر کوچ شان سلطان صلاح الدین رسید لشکریان خودندای کوچ داد لشکریان
 کوچ نموده رفتند و راه فرنگیان تنگ کردند و فرنگیان را تیر باران کردند سجدیکه از
 بسیاری تیریش روی خورشید گرفته شد و بر ساقه لشکر فرنگیان واقع گردیدند
 جمعی را کشتند و جمعی را اسیر گرفتند چون فرنگیان بحیفا رسیدند بجا سجا پاهین کردند
 و مسلمانان خودیک شان نزول نمودند بعد از آنجا رفتند بقیساریه و مسلمانان در برابر
 شان رفته بهر که ام شان که قدرت می یافتند میکشند چون نزدیک قیساریه رسیدند
 مسلمانان بدیشان متقل گردیده بهراه شان مقاتله سخت نمودند و خوب
 معضود خود را از فرنگیان حاصل کردند و چون فرنگیان بقیساریه پاهین کردند مسلمانان
 نزدیک شان منزل گرفتند درین میان جمعی از فرنگیان بیرون گردیده از اردوی
 خود دور شدند مسلمانان براه ایشان واقع شده بعضی را کشتند و بعضی را اسیر
 گرفتند بعد فرنگیان از قیساریه به ارسوف رفتند و بیشتر از ایشان مسلمانان بدانطرف
 رفته بودند و جهت تنگی راه رفتار فرنگیان خوب سخت گردید چون فرنگیان بمسلمانان
 رسیدند مسلمانان بجمله سخت بالای شان حمله آورده گردیدند تا اینکه ایشانرا گریختند
 بدریا رسانیدند و بعضی بدریا درون شدند و بسیاری شانرا کشتند چون فرنگیان
 اینحال را دیدند اجتماع کردند و سواران شان بر مسلمانان بچاره گی حمله سخت

عسقلان شهری است
 از اهل طبرستان واقع است
 دریا بین غره و بیساریه
 در شام نامش قیساریه است
 آن بیابان است
 در سوسان شهرت است
 جز شام بین قیساریه و ارسوف
 معجم

کرده آنها را متفرق ساختند که یکی بسکی نرسید شکست خوردند گان تعلقت کردند
 سلطان صلاح الدین رسیده پناه گزین گردیدند اگر فرنگیان میدانستند که مسلمانان
 شکست خوردگی رفتند از بی ایشانشان می آمدند شکست خوردند مسلمانان شهرت
 یافته و مسلمانان بلا که نیکو دیدند لکن نزد یک مسلمانان قطعه درخت زار بود
 مسلمانان در آن قطعه داخل گردیدند فرنگیان بگمان کید و مکر افتاده از مسلمانان
 و این گشتند و تنگی از سر مسلمانان زایل گردید بعد فرنگیان بطرف آیفافا رفتند
 از لشکر باین مسلمانان سی در آنجا بوده آنرا مالک گردیدند سلطان صلاح
 الدین بطرف رمله رفت و جمله امیران را جمع نموده از ایشان در کار خود صحبت
 خواست امیران مشورت دادند که عسقلان خواب گردد و گفتند در روز دیدی
 بر سر مایان چه روز آمد و چون فرنگیان بعسقلان بیایند و روی شان باقیم و آنها
 را بگردانیم بی شبهه همراه با مقاتله میمانند و مایان از آنجا زایل میگردد آنند
 و عسقلان را بتصرف می آورند همان حالت عکار بر سر ما واقع گردیده تا کام شده و
 پس میگرددیم کار بر ما سخت میگردد چون دشمنان بسبب گرفتن شهر عکار بدست آوردن
 اسلحه و اسباب و غیره عکار قوت زیاد گرفته اند مایان بسبب بیرون شدن آن
 اشیاء از دست ما ضعیف گردیدیم و اینقدر مدت زیاد شد که از دیگر جا ملک خواهم
 سلطان صلاح الدین خواب نمودن (عسقلان) را اصلاح ندانسته اجازه خواب کرد
 نداد و امر فرمود که بعسقلان اندرون گردید او را نگاهداشت نماید هیچ یک
 قبول کردند و گفتند اگر نگاهداشت آنرا خواهی خود همراه مایان اندرون شو یا بعضی
 اولاد بزرگ شما همراه ما اندرون گردند والا کسی از مایان اندرون نمیکرد تا بر سر ما مثل
 مصیبت مسلمانان اهل عکار وارد نگردد سلطان چون حالت چنان دید بعسقلان رفت
 حکم بجرا بگردن آن فرمود نزد هم ماه شعبان همین سنه ۵۸۷ عسقلان را خواب
 نمودند و سنگهای آنرا در دریا افکندند و آنچه باقی در متاع و ذخیره سرکاری و رعیتی
 غیر ممکن بود که در آن بود همگی پاکست گردید و آنرا از بالکل محو گردانید تا اینکه طبع
 فرنگیان از آنجا تماما قطع گردیده قصد و اراده آنجا بدیشان باقی نماند چون فرنگیان
 خواب کردند آن شنیدند بجای خود ایستادند و طرف آن رفتند و مرگش پادشاه
 شهر صور در موضع عکار احساس نمود که پادشاه انگلتر بغداد فریب بخوابد شهر
 صور را منگت کرد و از موضع عکار بخیته شهر صور آمد و شهر را قلعه بند کرده و حکام
 تمام نمود و پادشاه انگلتر در شام عسقلان و فکر خوب میان فرنگیان مشهور زمان بود

این
 تاریخ است
 ۴۳۳ از احوال عسقلان
 قیام بدو عکار

و تمام بچین جنگیانشان را روی میداگردید چونکه عسقلان خراب گردید پادشاه انگلتر
 پادشاه صورت را سلف فرستاد گفت تو نه مناسب پادشاهی داری و نه لیاقت
 لشکر کشی شنیدی که سلطان صلاح الدین عسقلان را خراب مینماید و تو بجای
 مانده نشستی ای نادان چون خبر شدی که سلطان شروع بخراب کردن نموده
 است میبایست بزودی میرفتی و آنها را کوچ داده در دست و پایکوه آنها را مالک
 میکردیدی بدون مقاتله و قلع و قمع بندی چرا از خراب کردن آن معلوم بود که از
 نگاهداشت آن عاجز بودند اگر بجای تو من میبودم امروز عسقلان بدست ما
 بود مگر یک برج چیزی از روی خراب نمیکردید و فرنگیان در ماه حرم سنه
 پنصد و هشتاد و هشت عسقلان را مالک گردیده مجدداً آباد نمودند بعد چون
 سلطان صلاح الدین عسقلان را خراب کرد بطرف رط و قلع آن را خراب
 نمود و کلیسا ^س (لد) را خراب کرد بعد بطرف شهر قدس رفت و آنرا بحکم
 تمام نمود و جمیع ذخیره و یراق آنها را پسندید و قواعد و اسباب و تمام ما محتاج
 آنرا مقرر فرمود و ششم ماه رمضان واپس باز دو آمد و در مدت مقیم بودن
 فرنگیان بیافا پادشاه انگلتر از اردو بیرون شد چند نفری از لشکریان وی
 همراه بودند که نفری مسلمانان سر وقت شان رسیده بدانها مقاتله سخت نمودند
 پادشاه انگلتر اسیر گردید یکی از لشکریان خود را فدای وی نموده پادشاه را خلاص
 نمود و خود لشکری بجای پادشاه اسیر شد و اندران مدت واقعات بیان
 جماعت مسلمانان و جماعت فرنگیان واقع گردید لکن نصرت برای مسلمانان نبود
 ذکر کوچ کردن فرنگیان شهر نظرون

سلطان صلاح الدین دید که فرنگیان بیافا را لازم گرفتند و نمیروند و در تعمیر آن
 شروع کردند سیزدهم ماه رمضان بود که از منزل خود کوچ کرد بطرف نظرون
 رفت و خیمه خود را بنا ساختند - پادشاه انگلتر اسجدت سلطان ایلچی فرستاد
 صلح طلب گردید همچنین ایلچیان میفرستادند نزد پادشاه عادل برادر سلطان
 تا اینکه قاعده گذاشتند که پادشاه انگلتر خواهر خود را به پادشاه عادل بفرستد
 بدید و شهر قدس و شهر هاسه ساحل که بدست مسلمانان میباشد پادشاه
 عادل واکذار باشند و شهر عکا و شهر بانی که بدست فرنگیان است بجوامع
 پادشاه انگلتر ابد بند زباده بر مملکت دریائی که از شوهر اول آن بدان میراث
 رسیده بود (عادل) این سخن را بر برادر خود سلطان صلاح الدین عرض

منوده سلطان قبول کرد ملام و عابدان و زاهدان فرنگیان خواهر پادشاه انگلتر
 اجتماع نموده بروی انکار نمودند خواهر انگلتر اہم ازین سخن گردان یافته قبول نمود و
 پادشاه عادل در مدت ذکر مصالح بعضی اوقات بجاہ پادشاه انگلتر پشت
 و برخاست مینمود و در باب صلح مذاکرہ میکردند باری پادشاه انگلتر از پادشاه
 عادل طلب نمود کہ خوشخوانی مسلمانان را بشنوم زن مطربہ را حاضر آورده خیمک
 را ساز نموده شبی مجلس کردند پادشاه انگلتر خوب پسندید بعد چون خواہر پادشاه
 انگلتر سخن ترویج را قبول نمود سخن مصالحہ تمام نگردید معلومات حاصل شد کہ این مجالہ
 را پادشاه انگلتر پیش نموده فریب و مکر بوده است بعد فرنگیان اعلان کردند بر
 قصد بیت المقدس سلطان صلاح الدین لشکر را با خود ہمراہ گرفته بہ رملہ رفت و
 گران باری با را بنظرون گذاشتند و فرنگیان نزدیک گردید و بیست روز بہ
 انتظار ماندند فرنگیان از جا بی خود بیرون نشدند در نیت چند واقعیہ العین
 پیش گردید لکن مسلمانان ریبالای فرنگیان ضرر نمی یافتند و سلطان صلاح الدین
 واپس بنظرون آمد ششم ذی القعدہ بود کہ فرنگیان بارادہ بیت المقدس از یافا
 کوچ کرده بر ملہ رفتند فریقین بعضی بعضی نزدیک شدند و کار بزرگ گردید و
 بہر دو طرف اشتداد نمود کہ ہر ساعت آوازہ در ہر دو لشکر می افتاد ازین احوال
 شدت بالای شدت بظرفین میر رسید فضل زمستان شد و برف باران و سردی ہوا
 در بین شان حائل گردید .

ذکر فتح سلطان صلاح الدین شہر قدس

سلطان صلاح الدین دید کہ بستان بجوم کرده است و باران عقب عقب
 میبارد و مردمان از شدت سرما در سختی و حوج میباشند و براق پوشیدن و
 بیدار خوانی شان دائمی شدہ است و بیشتر لشکریان از بیگاری طول شدہ ملذ
 لشکر را رحمت فرمود تا بروند بشہر ہا کہ خود با ستراحت شود و خود سلطان
 ہمراہ نفری کہ با دی باقی مانده بودند بہ بیت المقدس رفت و تماماً اندرون شہر
 پایہن گردیدند و درین بین لشکر مصر قدم آورده رسید مسلمانان کہ بشہر قدس بودند
 قوت گرفتند و فرنگیان سیم ماہ ذی الحجہ قصد بیت المقدس کرده از نظرون رفتند
 میان فرنگیان و میان قراول ہا مسلمانان واقعہ ہای بسیار پیش شد کہ
 در یک واقعہ پنجاہ و چند نفر از سواران مشہوری فرنگیان و دلاوران شان بدست
 مسلمانان اسیر گردید و سلطان صلاح الدین چون بشہر قدس داخل گردید حکم

لا قدرن شہر بیت المقدس
 المدینہ براجماد الخ شہ
 سنہ ۱۱۰۰

ز نمود که دیوار بار آباد نمایند و جاهائی که بر هم است نوتیسار کنند مواضعی
 که از اسخا بشهر پورش آورده می شد استحکام تمام داد و همه جای شهر را
 محکم نمود و حکم داد که بیرون ضعیل شهر خندق بکنند هر برج را با امیر سے تسلیم نمود که
 کار آن برج را بوجه خوب بنماید بجز سنگ بکارکنان کبودی کرد خود سلطان
 صلاح الدین یا پوینا سے خود را گرفته برده از جایهای دور سنگ بار کرده
 می آورد امیران و لشکران سلطان را دیده بغیرت آمدند بیکروز همین قدر سنگ
 آوردند که بچند روز خلاص میگردید بعد فرنگیان در بیستم ماه ذی الحج از رمله واپس
 گردیده رفتند بسبب واپس گشتن شان این بود که نزدیک بدریا بودند و هر چه که می
 داشتند از کشتیهای تجری خود میگردیدند چونکه از دریا دور شدند بجهت غله بر کس
 بدان غله می آورد مسلمانان راه شان را گرفته قطع میکردند و غله بای شان را
 میگردیدند بعد پادشاه انگلترای فرنگیان شام که همراه وی بودند گفت که شهر
 قدس را نیده ام نقشه آنرا بکشید که از روی نقشه بدان علم بیاورم نقشه را کشید
 حاضر کردند در نقشه دید که دریائی بدان شهر احاطه دارد مگر آنکه راهی از طرف
 شمال از دریا پرسید و از عمق دریا گفت بسیار عمیق است پادشاه بعد از تأمل
 گفت تا وقتی که سلطان صلاح الدین زنده باشد محاصره کردن شهر ممکن نیست
 و مسلمانان هم خوب وجه اجتماع دارند مایان اگر در طرف نزدیک شهر یا همین
 لینم دیگر جاها سے شهر فارغ میماند از آن طرفها ذخیره و بهر چه احتیاج داشته
 باشند از دریا می رسد و اگر مایان متفرق شویم بعضی از طرف دریا و بعضی مایان از طرف
 دیگر سلطان لشکران را جمع نموده بسر کپتانی میریزد طائفه دیگر را ممکن بنماید که بعد
 آنها برسند چرا که اینها هر گاه از جای خود پادشاه و روشوند مسلمانان شهر بار دو
 ریخته تماماً را غنیمت میگیرند و اگر همین قدر محافظین بمانند و باقی بروند تا زمانی که
 از دریا خلاص شوند و بدانها برسند سلطان صلاح الدین آنها را تمام ساخته
 از کار آنها فارغ میگردد علاوه برین که بسیار دشوار است رسانیدن با احتیاج
 خود پارا از غله و چهار پایان و طعام خودنی و غیره چون پادشاه انگلترای این
 سخنان را گفت بجای تصدیق کردند و دیدند که غله هم بسیار کم دارند و از دست مسلمانان
 نمیتوانند بخود غله برسانند مشورت دادند که واپس به رمله برویم خائب و خاسر
 واپس رفتند بعد سنه ۵۸۸ هجری و شتاب و شتابت داخل گردید فرنگیان شهر
 عسقلان را چنانچه پیشتر بدست مسلمانان آباد بود همچنان تعمیر کردند و در آن

آبادی مقاتله شدید میان مسلمانان و فرنگیان جاری گردید و دیگر واقعات
 بسیار گاهی جمع مسلمانان بر سر فرنگیان میرنجتند و گاهی غلبه را از ایشان قطع
 میکردند و قافلہ با سبب بزرگ شازرا میگرفتند و در ماه ربیع بعین سنه سلطان
 صلاح الدین ده هزار طلا بدو شخص که مذہب باطنی اسماعیلی داشتند داد که پادشاه
 انگلترایا مرکیش پادشاه صور را بکشند بمرکیش پادشاه صور نظر یافته او را کشتند و خود
 آن دو نفر هم کشته شدند شهر صور را (کندی بنبری) مالکند گردید و بیشتر ذکر کردیم
 که کندی بنبری خواهرزاده پدیری پادشاه خراس بود و خواهرزاده مادری پادشاه
 انگلتر بود و نیم ماه مجادی بعین سال فرنگیان قلعہ داروم استیلا یافته او را
 خواب نمودند بعد بطرف بیت المقدس رفتند و سلطان صلاح الدین در آنجا بود
 علمت طمع فرنگیان این بود که سلطان صلاح الدین پیش لشکرهای خود را از جهت
 زمتان بسبب راحت نشان متفرق گردانیده بود فرنگیان بجان افتادند
 که کامیاب خواهند شد چون سلطان صلاح الدین شنید که نزدیک رسیده
 رجاسه شهر قدس را برامیران تقسیم نمود و خود آن همراه لشکر پیش
 روی فرنگیان آمد و فرسخی شهر فرنگیان رسیده بلا رابر سر ایشان ریختند و جمع
 جمع مسلمانان را پی پی بر سرشان روانه فرمود فرنگیان دانستند که چون
 بشهر قدس پایمن شوند بدی دشمنی بر سرشان فرو میریزد و تسلط مسلمانان
 بر سرشان زیاده جایگیر میشود بنا بران واپس گردیدند و مسلمانان از عقب
 شان تیر باد نیزه با برایشان ریختند چون فرنگیان از شهر یافا دور گردیدند
 سلطان صلاح الدین جماعه از لشکر بطرف فرنگیان روانه فرمود که نزدیک فرنگیان
 شدند و در موضعی کمین کردند چون جماعت سواران فرنگیان همراه قافلہ از ایشان
 میگذشت که مسلمانان بر سرشان خروج کردند و بسیاری را کشتند و بعضی
 را اسیر گرفتند و غنیمت بسیار گرفتند و این واقعه در آخر ماه مجادی الاول بود که فرنگیان
 بقافلہ بزرگ مصر رسیدند فرنگیان بطرف شان رفته بعضی قافلہ را بنواحی
 شهر خلیل گرفتند و بعضی تسلیم شدند بعد فرنگیان بعین کردند که چون از دریا جدا
 گردیده دور شوند طاقت مسلمانان ندارند واپس گردیده بشهر عکا رفتند و در
 آنجا اقامت کردند چون سلطان صلاح الدین دانست که زاپس رفتند
 لشکری را جمع نموده بطرف شهر یافا رفت که بدست فرنگیان بود در آنجا
 پایمن گردید و همراه شان مقاتله سخت نموده تا اینکه بزور شمشیر قهرآ

بیت المقدس یکروز با تمام
 حضرت ابراهیم خلیل که در
 آنجا رفته بطرف خلیل میفرست
 اندک غنایات تا به

شهر با مالک گردیده در بیستم ماه رجب و تمام ملل شاهزادگی گرفت و
 بسیاری را کشت و بسیاری را اسیر گردانید و پیشتر مالکائی که از قتل مصر گرفته
 بودند آسجا بود و باقی فرنگیان قلع بند می کردند مسلمانان دود قلع را گرفتند
 که بدیشان از شهر عکا استمداد رسید که پادشاه انگلتره ابهره شان بود
 مسلمانان با فارا بیرون نمود و از شهر عکالی در پی فرنگیان استمداد میر رسید تنها
 پادشاه انگلتره پیش روی شهر آمده با مسلمانان مقاتله پیش گرفت و بر مسلمانان
 حمله نمود و سچکس از مسلمانان بوی پیش نگردیدند با این بر دو وصف استیاد و از
 مسلمانان طعام درخواست کرد و با این شد و طعام خورد و او پس شهر با قافرت
 (ذکر صلح با فرنگیان)

در بیستم ماه شعبان همین سنه عقد صلح میان مسلمانان و فرنگیان منعقد گردید
 بدت سه سال و هشت ماه و سبب صلح این بود که پادشاه انگلتره دید لشکر
 بسیار جمعند و از کناره دریادور شده هم نمیتوانند و در کناره هم مسلمانان شهری
 ندارند که طمع کرده بگیرد و در مدت شده بود که از شهر باسکی خود آمده بودند
 با بر آن راه سلو و ایچی نیز در سلطان صلاح الدین در باب صلح روایت
 نمود سلطان جواب نداد بگفته که از ما دشمنان است و پس فرنگیان
 فرنگیان درین باب پی ایچی روانه نمودند و پادشاه عدالت قرین برادر
 صلاح الدین هم ایچی در باب صلح روانه نمود و برادر سلطان و جماعت امیران
 در باب جواب صلح مشورت دادند که بشود و بخدمت سلطان عرض نمودند که
 به لشکریان سختی و طالت بسیار پیش گردیده است و اسلحه و مال چهار پای ما
 بسیار تلف گردیده است و خوانه تمام شده است و گفتند همین فرنگی که صلح طلب
 شده است میخواهد کشتیههای دریائی سوار گردیده و سپس شهرهای خود برود
 که بویل صلح را منطل نمودید زمستان بیاید و سواری کشتیههای دریائی -
 قطع میگردد مایان را بیاید که مال دیگر بمانیم و ضرر مسلمانان عظیم میگردد
 و درین باب گفتگوی بسیار کردند بعد از دلیل و برهان بسیار سلطان صلح
 رضاداد ایچی فرنگیان حاضر گردیده صلح را منعقد نمودند و بر همین قاعده
 قسم کردند و از جمله فرنگیان که مجلس سلطان در نیاب حاضر بودند (بالیال میر خا)
 که پادشاه رمله و نابلس بود و از جمله سخنانی که سلطان صلاح الدین
 گفت این بود معاطله که شاه اسلام بهراه مایان پیش خود کسی نگردیده است و نه

اینقدر فرنگیان که درین مدت تلف شده و هلاک گردیده اند بجز تها بلاک نشده بودند
 لشکریان که از کشتیهای دریائی بیرون گردیدند مردان جنگی براق دار را که
 شمار نمودیم ششصد هزار بودند بحال از برده نفر یکتغییر بشهرهای خود و سپس نمیزدند
 بعضی را کشتند و بعضی مردند و بعضی غرق گردیدند و چون امر مصالحه انفضال یافت
 فرنگیان از سلطان اجازه زیارت بیت المقدس در قاست کردند سلطان اجازه
 فرموده زیارت کردند و بر طایفه شان بشهرهای خود با و سپس گشتند و پادشاه
 انگلتره او را پس بشهرهای خود رفت و باطل شامات بسفر فرنگیان در شهرهایی که به
 دست فرنگیان بود (کندهنری) مقیم گردید و سلطان صلاح الدین بشهر قدس
 رفت و ماه رمضان آنجا روزه گرفتند بعد در ماه شوال بدمشق رفت و مردمان
 چون مدت بسیار شده بود که سلطان را ندیده بودند خوشحالی بسیار نمودند به
 سبب ملاقات سلطان و بسبب که دشمنان دین شهرت با سبب اسلام را و او
 گذاشته و پس رفتند فرحت بسیار مسلمانان روی نمود و همین مصالحه از لطفها
 خداوندی مسلمانان بود چون وفات سلطان صلاح الدین نزدیک گردیده بود
 از رحمت و لطف خداوند همین واقعه مصالحه مقدر گردید و الا اگر در زمان حیات
 سلطان وفات میکرد در طمع فرنگیان زیاد گردیده در شهر با سبب اسلام و شرف
 شان انتشار می یافت و محکم بود که بعد از وفات سلطان کسی موجود نمی شد که
 بجای وی مقرر گردیده جنگ و فساد جهاد را پیشنهاد خود می نمود در بیت و به هم ماه
 صفر المظفر سنه ۵۸۹ هجری و پیش از آن بدمشق بعد از چند روز تا خوشش بودن وفات
 یافت حقیقی وی را رحمت کند سلطان بسیار شخص خوبی بود عالم و صالح و حلیم
 و نیک اخلاق متواضع صابر بسیار صفتهای نیک و افعال جمیل داشت غازی و
 بسیار جهاد کننده بود با کفار فتنهای بسیار وی دلالت بجهاد کردن بسیار وی دارد
 بفرقه سپر و یکدختر از وی مانده و سر او را رضی از وی باقی منماند و در خزینة وی
 بعد از وی چهل و بیست و یک طلا سکه و صوری، یافتند تو که وی در سنه
 پنجصد و سی و دو بود و عمر وی قریب به پنجاه و بیست سال مدت پادشاهی وی هفت
 بیست و چهار سال و تصرف وی در شامات قریب به نوزده سال بخرج کردن
 مال در راه خداوند تعالی بسیار حرص داشت تا اینکه اگر اسپ یکی از لشکریان در
 راه خداوند تعالی تلف می شد یا مجروح میگردد اسپ عوض میداد و زیاد
 هم چیزی می بخشید حساب کردند چیزی اسپانی که بعد از آن سال بجای بدین همراهی

خود بخشیده بود و دوازده هزار را اسب بسیار آمد بسیار نخی و جواد طبیعت
 و خواجه — بود خصوصاً بغا زبان و مجاهدین کفار اسب ملکی نداشت
 که سوار شود و اسپ که سوار میکردید یا بخشیده گی یکی از مجاهدین
 بود یا وعده به بخشش آن داده بود و صاحب آن بطلب وی بود وقتی
 که بکارزار حاضر میگردد اسپ عاریت میگرفت و مقاتله مینمود چون از
 اسب پائین میگردد دید صاحب آن آمده میگرفت مجلس پای آن
 مدایع از علماء و اهل دین و صاحبان فضل پر بود بحث
 و گفتگو سے علماء را در پیش خود بسیار دوست میداشت
 و در مباحثه با ایشان شریک میکردید خصوصاً در مسئله —
 های باریک و مشکل از سبکه مدامت مجلس علماء
 نموده بود از خود شان بعضی احکام فرعی فقهی و
 دلیل های شرعی داناتر گردیده بود علماء
 را بسیار گرامی میداشت
 و برائے ایشان تواضع زیاد می نمود
 بیخ وقت نماز مداومت زیاد داشت که بیخ
 نماز را — از وقت آن تأخیر نمی نمود و مداومت نماز —
 به جماعت می خواند در جمیع کار های خود
 سجد او ند خود مینمود که یکروز بروز دیگر در اراده خود
 اضافه مینکرد از گناهای خدمتگاران و اتباع
 خود و از لغزش های شان بسیار تغافل مینمود و سخنان
 کرده و خلاف طبع از ایشان شنیده بدنی برد و
 و متاثر مینگردید گناه خطاکاران را گاهی بزبان
 نمی آورد تا حدیکه بعضی غلامان وی یکی را به سر موزه زده از
 وی خطا خورد و نزدیک سلطان واقع گردیده میخواست بخود
 سلطان برسد بدیگر طرف التفات نموده بهراه شخص دیگر بسجن
 مشغول گردیده از کار آن غلام تغافل اختیار نمود و بسیار
 پاک مجلس و پاک زبان بود نشی وی فرموده است بموت سلطان
 مرد با مردند و بیفوت وی صاحبان فضیلت فوت گردیدند و دستهای

دوستان فرود افتاد و چشمهای دشمنان اشک ریختند
 و روزی با قطع گردید و عالم تاریک شد و زمانه بتغریت
 شد و اسلام را مصیبت گرفت مجلس های وی مجلس
 پای آخوت بود سبب اینکه در مجلس خود یا عدل را بر
 پا نموده انتشار میداد یا ساختگی جهاد می نمود یا
 حدیث پای پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم می شنود یا کار
 نیک اختیار می نمود یا بصاحبان حاجات احسان
 می رسانید یا کار محتاجان بر می آورد اقسام خوبی از وی
 بوجود می آمد و در پای جهاد است بروی وی
 گشاده بود با آنکه شامل صفتهای بزرگ بود و بسیار
 پاک و نیک اخلاق بود و چهار زیاده داشت و سخائی
 داشت که هیچ سخی بدان نرسید بسیار می بخشید و بخش
 خود نمیدید بلکه فضیلت گیرنده را اعتبار میداد اما تازه
 روی و صاحب تبسم بود سائل را گاهی رده نمینمود و پندرسیده
 را از درگاه باز نمیداشت گوینده را خجالت میداد و امید
 کننده را نومید میکرد بعضی امیران از یک غزوه تخلف
 نموده همراه وی نرفته بود سبب نارفتن بر رسید امیر
 گفت از ترصداری غزوه آمده نتوانستم قرضخواهان ویرا
 فاسد حاضر کردند قرض با حساب کردند و دوازده
 هزار طلا شد همه را بر ذمه گرفته امیر را از دین منسلاص
 فرمود تمامی غلامان و مقربان و امیران جمعا و شکریان وی
 در اخلاق و سخا و کرم و صقیبای نیک با سلطان اختیار داشت
 تماماً نیک اخلاق بودند همگی از زاهدان زمان زاهد تر
 و از عابدان وقت بیشتر عبادت می نمودند (عماد) منشی
 سلطان گفت دوات قلند ان من اندک نقره کوب بود روزی از روز با سلطان
 کار نمود طبعی بدنتا عرض کردم امام نامه جوینی در جواز اینچنین چیز با وجهی بیان کرده است
 سلطان بر این گفت بر فضتهای شریک کردن بقوی سنافات دارد بهتر آن است که بر بنیر غائی
 بعد از سر موده سلطان بدان دوات چیزی ننوشتم

اوقات و تمام به ملاوت قرآن و اوراد و اذکار مصروف و مستغرق عبادت بود علماء
 و عملا قلبا و لسانا لذت و زینت دنیا را ترک کرده محبت و بهجت آن را از دل خود سیر
 کردند بنیایمانند اسیری بود ارز و نمیکرد در مانی خود را مگر بدار اقرار در دوستی
 سماع حدیث نبوی علی قائمه افضل الصلوٰة و السلام سجدی مشغوف بود که بین
 صفین مجار به خود را از سماع حدیث بی نصیب نمیکرد سبب این بود که برای وی
 گفته شده بود که یا مولنا تو در هر موضع سماع نمودی مگر در صف مقابله جزو حدیث
 حاضر کرد در حالیکه خود او بالشکری به پشت اسپان سواره گاه به میفرستند
 و گاهی می ایستادند گاهی سرهای خود را فرود گاه به بالا کرده سماع حدیث
 میکردند بر همین کار مد اومت داشتند این امر سبب نصر عظیم و فتح مبین
 میگرددید از اعظم دلاوران قوی قلب شدید لباس بود ثبات بزرگ داشت
 که از هیچ چیز نمی ترسید تا اینکه با جماعت اندک بالشکری فراوان فرنگ مقابل میشد
 با وجودیکه انداد فرنگیان متصل و لشکر پان شان متوالی بود با اینهمه قوه نفس و صبر
 در جواد زیاده شده میرفت در محاربه عکا در یک شب زیاده بر هفتاد کشتی جنگی از فرنگ
 با مردان دلسلحه بمقابله او رسید که بعضی اتباع او چهار جنگی دریایی از وقت عصر تا بعد
 غروب شمرده ویرا خبر دادند قوه نفس و شجاعت و شمامت او زیاده تر گردید
 قاصی این شده او فرموده که چون مصالحو بین او و فرنگ منتقد گردید بعضی ملوک
 فرنگ که پیش روی سلطان نشسته بود در روز قطع مصالحو از وی پرسید که درین
 محاربه عده شما چه قدر بود گفت پنجه هزار گفتم چه قدر از شما هلاک گردید گفت
 تقریباً صد هزار کشته گردید اما آنچه بهوت و غرق تلف گردیده این قدر
 بسیار بود که شمار آن را نمیدانم مگر بسوی بلاد خود اندکی باز گردیدند از هلاکت
 وی رحمت الهی علیهم این بود که در وقت شدت جنگ میان دو صف گردش
 کرده صفوف لشکری را از زمین به میسر گاهی ایشان ابقدم و گاهی ایستادن
 امر میداد بدشمنان نزدیک شده با ایشان پهلو به پهلو میشد بمقتضی حال
 تدبیر میکرد وی از رحمت الهی به تدبیر جنگ مهارت کافل بود هرگز دشمنان را
 بسیار و بزرگ نمی شمرد از کمال توکل که بر خدا جل شانہ داشت و اعتماد او قوی
 بود گاهی در ایام مقابله کفار وی را رحمت الهی علیه مرض عارض میشد عوارض
 مرض بخیزی از لوازم او مزاحم نمی شد در ایام محاربه عکا دوما بسیار از کمر از وی
 اورا گرفته داشت عارض شد که قدرت نشستن نداشت بر پهلوئی خود تکیه

میکرد در خیمه بر طعام خوردن همراه نفری نمی نشست زیرا قدرت جلوس نداشت
 با وجود این از صبح تا پیشین با سپ سواره بر طرف طوفان نموده سرشته حیوان را
 نموده بر در صابر بود و الم و خلش دلمهارا بخود نمی آورد مردمان از شدت صبر
 او تعجب میکردند مردمان میگفت چون سوار می شوم الم آن را دریافت نمیکنم
 تا اینکه از اسپ خود فرود آیم این هم گرامت عظیم بود که حق تعالی در پستان کرام
 نموده بود و بود رحمه بهد علیه چون او ان زمستان سیدی بلشکریان
 فرمان رخصتی داد متفرق میشدند خود با طایفه اندکی از لشکریان بمقابله
 دشمن توقف میفرمودند دشمنان از همراهان او اصغاف مضاعف بودند
 و بی رحمة همه علیه شعایر دین خدارا بسیار عظیم نموده بر مبتدعین و اهل فلسفه
 شدید بود در راه خدا از ملامت کتنده پاک نداشت - بود رحمه بهد علیه
 که عشرت خوب و اخلاق نطیف مجلس نیکو خوش محضر بود حافظ سبب های
 عرب و واقعه های شان با خلاق و احوال عرب با عارف بود چنان عجایب
 و نوادر عالم با خبر بود که از مجلس او چیزها استفاده میشد که از غیر او شنید
 نمی شد از خوبی اخلاق او با خدمه این بود که یکروز آب خواست حاضر نشد
 تا نیا طلب کرد بلکه در یک مجلس پنج بار آب خواست حاضر نگرددند هر گف
 ای اصحاب من تشنه گی مرا کشت بعد از آن آب حاضر شده آشامید بر تاختیر
 آوردن بر یکی انکار نکرد - مرتبه مرض سختی بوی عارض شد که قریب الموت گردید
 چون از مرض صحت یافت داخل حمام گردید آب حمام بسیار گرم بود آب سرد
 خواست خادم او آب را حاضر کرده دستش حرکت کرد آب بر زمین ریخت
 چیزی از آن بر بدن او رسید بواسطه ضعیفی در دناک شد باز آب سرد خواست
 خادم او آب حاضر کرد این دفعه طاس از دست خادم افتاده تمام آب بروی
 رسید نزدیک بهلاکت شد ازین زیاد تر بغلام گفت که اگر اراده کشتن
 مراداشتی مرا خبر میگردی غلام محذر نمود وی سکوت کرد از گرم او این بود
 که در مدت اقامت عکا از روی فرنگیان هر ده هزار دینار از اسپ قاطر
 غیر از شتر از مال جامه و اسلحه آنچه به شمار نمی آید بیرون کرده فوت او در خزان
 او غیر از یکدینار صورتی و چادر هم ناصریه دیگر چیزی موجود نشد با وجودیکه از وی غده
 پسر دخترانند بر اینکه از وی چیزی بورتند از نخواهد ماند باک نداشت از غایت هدا در
 سر او زمین و باغ و دکان از وفاند زیرا کمال ثوق و اعتماد بر خدا تعالی داشت چون

دولت عبیدین در مصر منقضی شد وی بر مصر استولی شد از انواع ذخائر که از شماره بیرون
بود گرفته تا آن تقسیم نمود برای نفس خود چیزی اختیار نکرد - از توابع وی رحمه الله علیه این بود
که کسی از یاران خود تکبر نمیکرد بلکه ملوک متکبرین را عیب می نمود در نزد او فقرا و
صوفیه مجتمع گردیده سماع معروف صوفیه را تعظیم میکرد و هرگاه یکی از صوفیه برای وجه
برخی است وی بوقت آن ایستاده شده نمی نشست تا آنکه آن صوفی فارغ میشد
که در شرح نبودی نمی پوشید چون مرض فوت گرفتار شد شی از آن شبها
قاضی فاضل که وزیر او بود با بعضی از اولاد او و عماد غنی بر بالین او حاضر شدند
عماد گفت وی را نشانده مکیه نمودیم آب نیم گرم خواست که عقیق شربت برای
اینست طبع بیاشامد چون آب آورده شد بسیار گرم بود از نهایت گرمی آب
شکوه نموده تغییر خورد و تا نیا آب حاضر کردند از بسیاری سردی آب شکوه
نمود بر شفته و غضبناک گردید جز بقدر که گفت سبحان الله می بر تعذیل آب
قدرت ندارد - عماد گوید من و قاضی فاضل از نزد او گریه کنان بر آمدیم
زیرا شدت مرض او را مشاهده کردیم قاضی ندکور گفت این خلاق را
به من که نزدیک است از مسلمانان مفارقت کند اگر در بحال دیگری بودی
قدح آب را بر سری خادم میزد برای وی رحمه الله علیه امام زین العابدین ملازم
و مداوم بود چون غایب شدی کسیکه از اهل علم تقوی و جناب معروف
بودی با وی نماز خواندی بقول صحیح گوش نمیداد آن را نفهمید است
شومی و بد حالی نمیگرفت در کار با سخن نمی شد بلکه چون قصد نمودی به توکل
علی بعد از آمدن شت پنج روز بر او روز دیگر روزمانه را بر زمانه دیگر فضیلت
نمی داد مگر به تفضیل شرح همیشه ناصر اهل توحید و جامع مبتدعین بود
در اصول و فروع و معقول و مسموع شافعی المذهب بود با اهل تریه نزدیک
و از اهل تشبیه دوری میجست عالمان در عدل او و علماء در رحمت او و شرف
در نسبت او و زیاد در عیان او مبرری بردند - و بود رحمه الله علیه شخصی
نیک افتاد شیخ امام قطب الدین نیا پوری رساله که در وی اعتقاد است
از سنت و جانت را جمع نموده برای او ساخته آن را حفظ نموده اولاد
خورد خود را به حفظ آن نامورد داشت در شب با به تهمید قیام داشت سماع
قرآن شریف را دوست داشت کسی که امام اتحاد میکرد شرط مینمود
که عالم به علوم قرآن و متقن حافظ باشد بود رحمه الله علیه نرم دل و گریان

چون اشباع قرآن عظیم نمودی قلب وی خاشع و شکسته و یزید بر جایش شدیدی از او بگریخت
 و اهتمام نمی یادی نمود مولف فرموده اگر شخصی قسم خوردی که در وقت بیرون شدن
 بطرف جهاد یکدینار و در هم بغیر از امر جهاد صرف نمیکرد هرگز در قسم خود صادق
 بودی چنان در جهاد محبت داشت که اولاد و وطن و مسکن خود را و آذین
 شده در گوشه خمیه که با دماغ است و چپ میوزید قناعت نمود تا آنیکه
 در شبیکه باد شدت داشت خمیه بر وی افتاده نزدیک به هلاکت رسید و خود
 این زحمت رغبت و اهتمام و میسر نمودن او در جهاد زیادست همیشه منقبت
 وی بسیار است مولف گفته که علیحده رساله در منقبت او تألیف کردم
 اللهم اجعل مقرة في جنات النعيم واقتر عينه بالنظر الى وجهه الكريم
 يا ارحم الراحمين واجمع بيننا وبينه في امره كما امتك مع الذين اغت
 عليهم من النبيين والصدیقین والشهداء والصالحین
 و آن با وجود صفات جامع و حسنه بود از حسنات سلطان محمود نورالدین
 بن زنگی زیرا که سلطان محمود نورالدین کسی بود که آینه کرده بود وی را
 تا آنیکه وی از کالمین و از بندهای مقربین خداوند گردید سابقا مناقب سلطان
 محمود نورالدین را نزد وفات او که در ۶۰۹ هـ بود و عده نموده بودم چون
 مناقب و ترجمه او بسیار بود رساله علیحده در سوانح او تصنیف شده اما
 اندکی را تبرگا و آنیکه شاید به برکت سلاطین عادل با انواع تشریفات بآل شویم
 در اینجا زکری می نمایم - سابق تذکار شد که سلطان نورالدین بی ابن عماد
 الدین زنگی بن قسیم الدوله آن ستر که از غلامان ملک شاه سلجوقی بود که در ا
 ولایتهای حلب و ابدازوی سپرد و عماد الدین نیز ولایات بسیاری وانی
 و اعظم فتوحات را فاتح گردید بعد از وی هر حکومت به سپرد وی سلطان محمود
 نورالدین قرار گرفت که والی حلب و موصل و غیره بوده مالک بسیار بر آن بشاری
 بر آن استیلا یافته بود فتح نمود آنچه در ترجمه سلطان مذکور است آنیکه
 وی عالم و فقیه و تابع مذہب ابوحنیفه رحمه الله علیه و عابد و پرہیزگار
 و زاهد بود از جمله زهد و پرہیزگاری وی این بود که کل و شرب و لباس
 او از ملک خاصه که از سهم غنیمت گرفته بود می نمود وقتی زوجه او از تنگی معاش
 شکوه کرد و برادر حمص سه دکان بود که فی سال بیست دینار کرایه داشت
 محصول آن ابوی داده گفت غیر ازین دیگر ندارم تمامی آنچه در دست من است

سکودان قرار داد در
 یعنی باضربا
 جناب انعم و بن کردن
 چشم او را بیرون و جانم
 خود با ارم از من معن
 چنان او در دار گرفت
 خود با اینک لغت دادی
 و نظام کردی با ایشان
 از گروه سواران و صیقلان
 و شهدا و صالحین این

مان مسلمانان در میان من مسلمانانم خیانت کرده نمیتوانم و بواسطه تو خود در خان جنتم نمیکنم
 و شب نماز بسیار میگذارد او را حسند داشت و بود چنانچه در صفت او گفته شد
 جمع الشجاعه و الخشوع له --- ما احسن الحراب فی الحراب
 جمع کرد مردانگی در ترس در کارها چه قدر خوب است جنگ جای در حراب

عارف بفقہ امام ابوحنیفه بود حدیث اسماع میگرد و بر آصول ثواب بدگیران
 می شناواند - عدل او چنان بود که در مملکت خود با وجود کلانی باج گیر و عاشر
 نگه داشت در مهر و شام و خبریره و موصول غیره امر باج گیری را باطل نمود و الی تا
 پیش از او درین خصوص بسیار جور میکردند تا در چه رسیده بودند که از صد
 چهل و پنج میگردفتند سلطان موصوف نام آن امر باطل کرد از آن سبب
 حق تعالی در غنائم او برکت داده فتوحات زیادی برای او حاصل شد تا آنکه
 و سلطان صلاح الدین بسیاری از ممالک شامیه و غیره را از تصرف نصاری کشید
 که تقریباً صد سال بر آنها مستولی شده بودند بیان آن بطریق مختصراً گذشت
 و بود رحمت الهی که شریعت را تعظیم در حکام آن مینمود یعنی برای خود ازان
 نمیکند و برادرین باب قصه با عجبیه است ازان جمله حکایت است
 که بعضی رعیت او بروی دعوی ناحق کرده بر قاضی که خود او برای تنفیذ احکام
 مقرر نموده بود شکوه برد قاضی سلطان را خواست سلطان در محله حاضر
 گردیده بقاضی گفت که من بر آنجا آمده ام با من چنان سلوک نائی که با غیر من
 مینمائی خصم آن ادر مجلس مساوی آن نشانده بادی محاکمه کرد حق بر ذمه سلطان
 ثابت نگردید ملک بر آن سلطان نور الدین ثابت شد سلطان گفت ای خصم
 گواه باش که چیزی را که خصم با من محاکمه میکند بوی بخشیدم اگر چه میدانستم که حق
 برای من است لکن با او حاضر شدم تا نگویند که بروی ظلم کرد حالا که حقیقت ظاهر
 شد حق خود را با بخشیدم این نهایت عدل در انصاف بلکه غایت جهان است
 که از عدل فوقیت دارد حق تعالی این نفس نکیه طاهره فرمان بردار حق را
 رحم کند این فقره از ملوک متاخر با وجود فساد و تفرقه جماعات بسیار عجیب
 بنیاید و الا جماعه از متقدمین مجلس حکم را منقاد شده حاضر محکمه شده اند مانند
 امیر المؤمنین عمر بن الخطاب و علی بن ابیطالب رضی الله تعالی عنهما - از عدل
 وی رحمت الهی این بود که عقوبت که ملوک این زمان بگمان و مظنونیت
 در باره اشخاص جاری میدارند وی عذاب نمیکرد بلکه بر متقدم شام میخواست

اگر بینه شرعی بر پائی شد بوفق شرع شریف منرا داده از شرع تجاوز نمیکرد حق تعالی
 بهین خصلت او از مشرور که در غیر ولایت او واقع میشد مردمان را محافظت نمود
 وی را شیخ بود که معتقد و محب او بود نام او شیخ عمر ملا بود سلطان در املا لقب نهاد
 شیخ مذکور بر اے قوت خود تنور ساخته اجرت بگیرفت از کسب دست خود
 میخورد منزل شیخ در موصل بود سلطان از طلب نزد او شخصی فرستاد که چیزی
 بر اے افطار سلطان در رمضان بفرستد که از مر سوله شیخ افطار نماید شیخ عمر
 ملا چند کیسه نان های ریزه و خشک خدمت سلطان میفرستاد سلطان در این
 از همان خریدها افطار میکرد چون سلطان بموصل تدم آمد دردی غیر از طعام شیخ چیزی
 نمیخورد قول شیخ را قبول و باراده او عمل میکرد حال خود را که در موصل و جزیره بودند
 توصیه نمود که بگفته شیخ و مشوره او عمل نمایند بوسیله علم و صلاح و دیانت تقوی
 شیخ اتفاقا فساد و عداوت پیشه گان در موصل و جزیره بسیار شدند که کار بد و
 سیاست و قتل جلوگیری نمی شد حال و حکام جزیره و موصل در نزد شیخ حاضر شده
 معروفی داشتند که فساد و لایت را خراب کرده اند زیرا کسیکه در بیابان
 مال شخصی را میگیرد و شاید کجاست اگر شما به سلطان نوشته اجازه بخوانید
 که اشخاصی مفید سیاسته بقتل برسند شیخ با ایشان متفق شد به سلطان نوشت
 سلطان مکتوب شیخ را ملاحظه کرد در ظهر آن بقلم خود نوشت انیکه چون حق تعالی مردم را
 خلق کرد و او مصلحت شان را دانسته شریعتی که صلاح شان در آن بود فرستاد
 اگر بغیر شریعت دیگر امری مصلح حال مردم می بود هر تلبه مضایقه نمیکرد پس با
 با آنچه بر شریعت زیاده کند حجتی نیست چون مکتوب شیخ رسید مودان
 موصل را جمع کرده گفت به بینید مکتوب زاهد را بسوی پادشاه و مکتوب
 پادشاه را بسوی نامه داشتند که آنچه سلطان فرموده حق است و صلاح
 به عمل کردن شریعت است - سبب ساق کردن باج در اهلیان این بود که وزیر
 او موفق الدین خالد بن قیسرانی در خواب دید که سلطان جاهای خود را میشود
 بر سلطان نقشه کرد سلطان ساعت متفکر شده بعد از آن به ساق بودن باج
 گیران امر داد گفت این تفسیر خوب است پیش از آن در تجمد خود میگفت
 اللهم ارحم العشار و الکاس بعد از - بخشش خود در آنچه گرفته شده
 بود از مردمان بجایی میجو است و میگفت بگردن نکردیم آن مال را مگر برای جهاد
 مسلمانان دشمنان دین را از ایشان غدر میجو است از عاداته او چنان بود

که هیچ فعلی از نیت صالح بیرون نبود از آنجمله یکی این بود که بالشکریان بر آمدن بسیار
 به صورت لعب جریان میدادند به این کار امتحان چاکبکی و جلدی عسکری و اسپان
 منظور داشت که بمقابله دشمنان بگردد و فرجولان مانند شیخ مذکور بوی نوشت
 که گمان نداشتیم که لیهو و لعب مشغول باشی می شنوم که اسپان را بدون اعتدال
 نیامی سلطان بوی تخت بر فرمود که قسم بخدا که ما بر این کار لیهو و لعب باعث
 نگردد مگر ما در سر حد دشمنان افتاده ایم و با ایشان نزدیکیم ناگاه آواز دشمن را شنید
 در طلب آن سوار می شویم و همچنین تلازمت جماعت کور روز تموز در مستان
 برای لشکری متصور نیست رحمت چندین لارم است هرگاه اسپان را
 بر اخوان شان آسودد گذاریم سرکش میشوند که قدرت بر او هم رفته اند
 برای سوار کاران خود به چاکبکی اطاعت نمی فرزند در محاربه معرفت ندارند
 قسم به خدا چیزی که مرا باعث باین کار شده همین تربیت اسپان است برای
 محاربه و جهاد نه دیگر چیز این اشرف فرمود که بسوی باین ملک عظیمی مثل نظرنای
 که در گوشه گیر این منقطع برای عبادت مانند ادرا نیایی زیرا از کسی که لعب را
 به نیت صالحه اجراء دارد تا از بزرگ ترین عبادت گردد در عالم کم است
 این کار دلیل است که نیت او در هر کار خالص بود این خصلت علماء صالحین
 و عالمین به علم خود با بود - کتب دینی را بسیار مطالعه میکرد تابع آثار
 نبوی موصوب نماز با به جماعت برقرارت قرآن مداومت بر فعل خیر هر چه
 پاکد این و عقیقت بود - در محارج میانه رود در خوردن و شامیدن لباس احتیاط
 در بود در وقت رضا و خشم از و کله بخش شنیده نشد نیکو تر و خوب تر چیزی
 در نزد او کلمه حق که شنیدنی و یا بطریق سنت کسی در انشان دادی بود
 این اشرف گفته که تو ارنج ملوک متقدمین پیش از اسلام تا این زمان مطالعه
 کردم بعد از خلفاء راشدین و عمر بن عبد العزیز نیک خصلت تر از ملک عادل
 نورالدین محمد بدم در عدل و انصاف از وی فرود رفت ترند بدم که شب و روز خود
 مصروف داشت که عدل او منتشر شود یا برای جهاد تجهیز لشکر یا از راه ظلم
 یا عبادت که بران قیام داشت یا احسان و انعام که بان دوستی مسد نفور
 میکرد اگر درین امت مانند او کسی می بود باز نمی کردم اما نه بد و عبادت
 او بدر جم بود که با وجود وسعت ملک و بسیاری خزاین و اموال خوردن
 و شامیدن و لباس او از ملک خود او بود که از سهم عنایت خود خردید

از اموال بیت المال اگر وقتی ضرورت شدی بدون فتوی علمائی گرفت آنچه باک علمائی گرفتند آن احلال امید است زیاد نمیکردند قصه شکوه زوجه او در موضوع تنگی معاش و دادن کراهنه سه دکان حمص پیشتر ذکر یافت حاجت به تکرار نیست لباس که شرع نمی کرده نمیدانند ابریشمی و طلا اشامیدن حنجر و بیع آن را در تمام بلاد خود منع نمود شارب خمر را حد شرعی میزد هر کس که بود وقتی عمامه مصری مقصب رفیع بوی آورده که مذموب بود از خوف در حضور شنیخ و در دگر توصیف نمودند ملتفت نگردید ناگاه مرد صوفی در نزد او آمد آن عمامه را بوی مردادن نمود بعضی گفتند که برای این مرد صلاحیت ندارد اگر به غیر آن بدی بهتر خواهد بود گفت بد میدک بفرود شد و بمن آن نفع بردار زیرا امیدوارم که در آخرت عوض گیرم آن عمامه بصوفی تسلیم شد به بغداد برد به ششصد دینار یا نهفتند بفرودخت بعضی گفته اند بحد آن برده به هزار دینار فروخت ملوک پیش از وی مانند حاکمان بخت کمی شان شکم فرج بودند معروف را امید نیستند و نه منکر را انکار میکردند تا اینکه نوبت دولت بوی رسید با و امر و نوای شرع اتباع و تبار او نیز بوی اقتدا کردند عمال او حصال او را اخذ کردند از آن سبب اجراء بلند کردند *من سن سنة حسنة فله اجرها و احسن عمل بها ال يوم القیامه* اگر کسی ملوید چه گونه موصوف بر بد میشود باین همه عظمت بای سبب در آن اموال کثیره میگویم سلیمان علی بنینا و علیه اسلام را یاد آور که بان پادشاهی سید الزاهدین مانده خود بودند و حضرت سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم با وجودیکه حضرت موت و یمین و حجاز و تمام جزیره العرب تبصره شان بود او شان در حقیقت سید الزاهدین تمام عالم بودند زیرا که زهد خالی بودن قلب است از محبت دنیا اما عدل دی که بهترین ملوک و اعدل ملوک بود از روی حسن سیرت و حکم از عدل او چنان بود که ندکور شد که در تمام شهرهای خود باج گیر و عشر کننده را نگذاشت انصاف مظلوم را از ظالم میگردید هر کس بوی قوی و ضعیف در نزد او بحق ذاری سادی بودند شکوه مظلوم را شنیده کشف حال او را به نفس خود میکرد به حاجب امیر خود اعتماد داشت ازین سبب ذکر او در مشرق و مغرب منتشر گردید وصیت عدم تشن آنای را احاطه کرد حکایت شده است که وی روزی دخل خزانه شد در انجامل

دید که وی را پسند نیامد پرسید گفتند این با نسبت که قاضی کمال الدین از فلان سبب
فرستاد گفت این تل نه از ماست و نه از بیت المال - امر فرمود که آن مال
پس به قاضی مذکور رود شود تا بصاحبان او برساند خزانه دار آن مال را
به قاضی کمال الدین فرستاد قاضی موصوف پس به خزانه دار ارسال کرد گفت
چون ملک عادل پرسید از طرف من بگویند که مال از خود شماست دفعه
ثانی که ملک عادل داخل خزانه شد آن مال را دید بر خزانه دار مقرر نموده گفت
گفتم که مال ایه قاضی در نماند چهره قطعی کردید قول کمال الدین را عرض نمود
ملک مال را بند ریخته رسول نزد قاضی فرستاد و گفت کمال الدین بگویند
که تو قدرت بر تحمل این بار داری اما من کردن من باریک است طاقت
حمل و فحاصمه آن را بجنور خدا ایتعالی ندارم دیگر از عدل وی بعد از موت
وی حکایت عجیب است که مرد غریبی در دمشق وطن گرفته اقامت نمود عدل
سلطان نور الدین رحمته الهیه را دید چون سلطان وفات کرد بعد از وی
بعضی لشکریان بر وی ظلم کردند هر چند شکوه کرد کسی پدید وی نرسید از قلعه
فرود آمده فریادکنان گریه میکرد و جامه خود را چاک کرده میگفت ای نور الدین
اگر ما را در نجات فداکت مال مظلومانه مشاهده میکردی هر پینه بر ما رحم نمودی
امروز عدل تو کجا است قصد تربت نور الدین نموده با او خلقی زیاد بودند
که قانا گریه و فریاد میکردند خبر صلاح الدین رسید بوی گفتند که شتر و رعیت را
حفاظت نمود الا بزودی ملک از دست تو رفت در نزد آن مردی که بسرت
نور الدین رفته و با وی مردمان بسیاری همراهی کردند شخصی را فرستاد
خواستند ظلم را از وی دور و دل آن را خشونت گردان سلطان چنان کرد و ضامن
هم چیزی بوی بخشید شخص از دفعه اول بیشتر گریست سلطان صلاح الدین
گفت چرا گریه میکنی گفت بر سلطانی میگیریم که بعد از موت خود بر ما عدل و جان
میکند صلاح الدین گفت رست گفتمی هر بار یک از ما عدل مشاهده کردی
از وی تعلیم گرفته ایم دیگر از عدل سلطان نور الدین این بود که داری
برای کشف احالات بنا نمود و از عدل نامید در هفت روز و همراه قاضی
و فقها برای فیصله خصومات در اینجا جلوس میکرد اما شجاعت و حسن تدبیر آن
و در محاربه بیهوده بود که گویا هر دو بوی ختم شده بود زیرا که در جنگ صبر کنند تر
و در کید و رای داناتر و با مهور احوال لشکریان از همه عارفتر بود چنان بوی

مثل زوجه میشد مردمان میگفتند که در خانه زین از وی کسی نیکی نبردیده نشد چنانکه
گو یا بر پشت سپ غلق شده که در وقت رفتن حرکت و تزلزل ندارد چون
حاضر میدان جنگ شدی دو کمان و دو ترکش گرفته مقاتله را بنفس خود جریان
میداد همیشه میگفت که با آرزوی شهادت بمعركه پیش میشوم ولی بادرک
آن نامل نمی شوم امام قطب الدین نیساپوری فقیه شافعی از سلطان این سخن را
شنید بچوب گفت ای سلطان نفس خود و اسلام و مسلمانان را به خطر مینداز
زیرا تو ستون ایشان لگه عیاذا بالله تو در معركه مصاب شوی از مسلمانان کی
باقی ممانند مگر به زیور شمشیر و شورشای اسلامی از تصرفات مسلمانان خارج میگردد
سلطان فرمود ای قطب الدین محمود کیست که این سخن در باره او گفته خود
پیش از من کسی که بلاد اسلام و مسلمانان را محاطه نموده است خداوند است
که لا اله الا هو صفت اوست انواع حیل و مکر و فریب را با فرنگیان بسیار اجرا
میکرد اکثر بلاد فرنگیان خذلیم الله را به حسن تدبیر و حیله مالک گردید از زای
جتیدی آن بود که با سلج بن لبون پادار من رفتار کرد زیرا که همواره او را خذعه
و استمالت میداد تا اینکه او را در سفر و حضر بخدمت خود گردانید که بنزیه
آن بفرنگیان مقاتله نمود فرنگیان را با او میزد سلطان میگفت امری که مرا
با استمالت او مجبور دارد همانا شهرهای محکم و سختی را به او قطع بای حکم اوست
که ما او را بطرف او نداریم و او هر وقت که خواسته باشد بلاد اسلام را بگیرد
چون منع کنون ما او را نخواهیم بروی قدرت نداریم چون حال را چنین بدیم
ناچار چیزی از او قطع را دوستانه بوی ادم تا اینکه بطاعت و خدمت ما
اجابت نموده بر مقاتله فرنگیان مساعد باشد چون سلطان نورالدین
بوفات یافت دیگری پادشاه گردید طریقه سابق را تغییر داد و الی ملک ارمن
بعد از سلج بسپاری از شهرها و قلعه های اسلام را مالک گردید ضرر عظیمی بپاره گی
مغز اخی به ملکات اسلامی رسید که امکان رفتن داشت و بود رحمه الله علیه که علما
را کرام نموده با ایشان احسان میکرد چنان در تعظیم شان مبالغه میکرد که هرگاه
یا صوفی یا فقیر زننده پوشش بر روی داخل شدی به تعظیم او بر پای میخوابست
و پیش روی او رفته دست او را گرفته پهلوی خود می نشاند گویا وی نزدیک
ترین مردمان بود بسوی او با وجودیکه چنان بیعت او در دل ملوک و اهل بی
گرفته بود که یکی را از ایشان قصد شستن بدون بلان نبود به دست خود

تو
کا
ع
ا
می
دشم
صلا
ش
حد
ونا
صلا
می
از
می
می
بود
بعد
عسا
حالا
که
ناید
بود
وقا
از
ش
شد
جل
دی

مکاتبه نموده با ایشان بنیاط میگرد و قولشان ادب و بیچ امری رد نمی کرد اگر چیزی
 به علم و فقر ادا می میگفت که این طایفه را در بیت المال حقوق است هرگاه
 به اندکی قانع شوند بامنت دار ایشانیم مجلس وی چنانچه روایت شد
 مجلس سول الله صلی الله علیه و سلم بود یعنی مجلس حلم و حیا که در آن حرمت کتبی
 نمی شد غیر از علم و دین و احوال الحین و مشورت در امر جهاد و قصد شهرت
 دشمنان دیگرند اگره نمی شد روایت شده است که حافظ ابن عساکر مجلس
 صلاح الدین را از بانیکه پادشاه دمشق گردید داخل شد در مجلس وی از مجلس
 نشینان لفظ و بی ادبی بسیاری دید شروع نمود که با صلاح الدین
 حدیث نماید چنانچه با نور الدین میگردد از کثرت اختلاف سخن گویان
 و ناشتیدن حدیث وی قدرت نیافت از مجلس برخو استه مدتی در مجلس
 صلاحی حاضر گردید صلاح الدین مکرر آوی اطلب میکرد وی از حاضر شدن تغل
 می نمود چون حاضر شد سلطان ویرا بر عدم حضور عتاب کرد گفت قصد خود را
 از مجلس تو باز داشتتم زیرا مجلس تو به مجلس بزاریان می ماند که کسی به سخن گوش
 نمی اندازد خوب میگردد کسی در نمیکند ویروز که مجلس نور الدین حاضر
 می شدیم چنانچه گفته میشود که گویا از غلبه بیبیت و وقار مرغ بر سر نشسته
 بود چون تکلم میکرد سکوت می نمود چون باره سخن می آورد گوش میداد
 بعد از آن صلاح الدین صاحب خود را امر نمود که در وقت آمدن حافظ ابن
 عساکر عادت مشیعه خود را ترک نمایند - ابن اشیر فرمود که همچنین جمیع
 حالات او مضبوط و محفوظ بود - اما اصول دینیات را تقسیمی محافظه منفرمود
 که دقیقه را نامرعی نمیکند اشت کسی قدرت نداشت که مخالف حق اظهار
 نماید هرگاه کسی به خلاف حق اقدام کردی وی را چنانچه مناسب است او
 بود تا دیب میگردد در مخصوص بسیار مبالغه نموده میگفت راه بارانزدن
 و قاطعان طریق با مومن میداریم چگونه راه دین را که اصل طریق است
 از مخالف شرع محفوظ و مصون نماییم - حکایت آورده اند که شخصی در دمشق
 مشهور به یوسف بن آدم بود زهد و عبادت را ظاهر کرده اتباع وی بسیار
 شدند مگر از احوال او چیزی از تشبیه و تجسم هویدا میکردید که یعنی خداوند
 جل و علی اجسم میدارند لغو باشد خبر او به سلطان نور الدین محمد رسید
 وی را حاضر نموده به خرفشاند سر برهنه کرده تمام شهر گردانیدند بر وی

نذا کرده شد که این جنس برای کیست که در دین حق بدعت اختراع نماید بعد از آن وی را
 به سخنان اخراج کرده در آنجا بود تا فوت شد در مجلس سلطان نورالدین کتب
 حدیث بسیار قراوت میشد یکروز با جماعت علماء تلاوت میکرد و رویت حدیث
 برآمد که رسول الله صلی الله علیه و سلم بیرون شد شمشیر طلا ده کرده عادت لشکر یان
 چنان بود که شمشیر را بکمر می بستند چون حدیث را شنید کار لشکر یان را
 باطل شمرد فردای آن روز شمشیر طلا ده کرده بیرون شد لشکر یان نیز بوی
 اقتدا کردند این کار دلیل است بر اینکه هر حدیثی که بوی رسیده در تعمیم آن
 تقصیر نکرده رحمة الله علیه دیگر اینکه امر نمود به ساقط کردن القاب
 که برای دعای او در غیره میخواندند از این قیسرانی که عالم متبحر بود خواهش
 کرد که صورت دعاییکه مناسب دست نشوید نماید تا بر غیره خوانده شود
 این قیسرانی تحریر نمود که چون خطیب اراده خواندن دعای سلطان
 دارد این دعا را بخواند اللهم اصلي على الفقير الى رحمتك الخاضع
 لهيئات المعتصم بقوتك المجاهد في سبيلك المرابط لاعداء
 دينك ابا القاسم محمود بن زنگی بن ابي سنقر ناصبي المصنوع
 سلطان نورالدین چون مسوده را دید بر سری رتقه به خط خود نوشته مقصود
 من این بود که بر غیره روغ گفته نشود بابه هر چه گفته شود به عملی که کردم خوشتر
 نمیکردم در آخر رتقه نوشت که ثم تبدأ بالدعاء اللهم ارحم
 اللهم اسعد اللهم انصر اللهم وفقه از همین قیسرانی
 نوشت - بعضی عالمان او که در جانب بود بوی نوشت که فلان حاجر
 متمول فوت نموده ولد صغیر و مال بسیار از وی مانده که بیست هزار دینار
 باشد مصلحت میداغم که مال او تسلیم خزانه شود و به پسر او اندکی نفقه
 باقی به بیت المال نگاه داشته شود رای سلطان چه باشد و اسلام
 سلطان بر رتقه او نوشت امامیت اخذ او ند بیامزد و پسر اخذ او ند
 به کمال رساند و مال او برکت دهد و عامل را اخذ لعنت کند همین منقبت
 سلطان کافی است که علامه سید سمهودی در تاریخ مدینه منوره رساله
 مسمی به خلاصه الیوفانی جبار دار مصطفی تالیف نموده در آنجا ذکر کرده
 که سلطان نورالدین در یک شب سه بار حضرت خواجہ کاینات صلی الله علیه و سلم را
 خواب دیده که بوی منفر بودند که ای محمود ما را از چنگ این دو شخص رهایی ده

کتاب
 از جزیره اخراج میگرد
 و الی رتقه در روزه را به
 ۲۲

آن دو ملعون اشخاص نزد موی سرنج چهره بودند و بروی آنحضرت پیاده سلطان
 چون از خواب بیدار شد و زیر خود را پیش از صبح خواسته واقعه را بوی ظلم
 نمود و زیر گفته البته در مدینه منوره حادثه پیش شده باشد که رفتن تو
 ضرور خواهد بود مقدار هزار را حله را چهر نموده تا بعد از آن خود بیرون گردیده
 در حال غفلت ابالی مدینه منوره داخل گردید بعد بنام نویس مردمان مدینه
 امر داد برای آنیکه بر ایشان بدست خود صدقه میدهم اموال بسیاری را
 بدست خود تصدق کرد ۴۰۰ آن شخص نظر میکرد و با آمدن آن دو نفر
 اشقر را دستتیب کندار مردمان کسی باقی نماند آن دو نفر را ندید آخر
 پرسید که کسی خواهد بود که در اینجا حاضر است . باشد گفتند نه مگر آن دو مرد
 مجاور که در سرای طرف قبله حجره مطهره علی ساکنان اصلوه و اسلام طلب
 کوشش نمودند تا آنیکه آن بار حاضر نمودند چون چشم سلطان بر ایشان
 افتاد بوزیر خود گفت همان دو نفر است که خوب دیدم سلطان از حال
 شان پرسید که شما برای چه اینجا آمده اید گفتند برای تجاورت سلطان
 گفت راست بگوئید ایشان حقیقت پوشیدند سلطان آنها را تعذیب
 فرمودند تا اقرار دادند که باضاری ایم باین مقصد آمده ایم بگفته ملوک خود
 تا کسیکه در حجره مطهره است نقل داده به بریم چون تبس که دند که زمین را
 در زیر و بطرف مسجد قبله طرف حجره مطهره کنده یافتند خاک آن ادچاره بیکه
 میان رباط ساخته بودند می انداختند بعضی گفته که خاک را در توبره های خود
 کرده به خارج می انداختند سلطان هر دو ملعون ادر نزد حجره شرقی حجره
 مطهره بیرون مسجد گردن زده بخشهای پلیدشان را با تش سوخت بعد
 از آن حوالی حجره شریفه را خندقی حفر نموده از رصاص و مس گدخته آن را
 پر نموده محکم کرد بعد از آن سلطان سوار شده بطرف شام بازگشت سلطان
 مذکور به بسیاری صفات حمیده متصف بود ملک وی چنان فراخ گردید
 که در شام و مصر و حرمین و عین خطبه بنام او میخواندند اسم وی ابعداز خلق
 عباسی و سلطان سلجوقی ذکر میکردند مناقب وی بسیار است که مصنف
 رساله علیحده به ترجمه او تالیف نموده فرموده که همین قدر در اینجا کفایت است
 ترجمه نورالدین و صلاح الدین را که مخصوص بمولفه علیحده کرده ام برای
 آنیکه وجود چنین اشخاص در زمانه که جور سلاطین و حکام بسیار بود از عجایب

در آن وقت

مسلمانان شهر را ویران کرده قلعه را محصور نمودند آخر بضر شمشیر قلعه را نیز تخریب
 فتح کردند هر کسی را که در قلعه بود بطریق سبی و اسارت گرفتند درین بین فرنگیان
 از شهر عکا به قیساریه رسیدند که مسلمانان را از یافا مانع شوند چون
 خبر فتح یافا را شنیدند باز گردیدند مسلمانان نیز بطرف عین جالوت
 مراجعت کردند بایشان خبر رسید که فرنگیان بر قصد بیروت میباشند
 مسلمانان بر خرب نمودن بیروت قصد کردند ملک العادل با جمع از
 لشکریان رفته دیوار شهر را ویران کرد و بیوتعه در ۵۹۳ هجری هفتم ذی حجه بود
 بعد از ویران کردن سور شهر شروع بویران نمودن سراها و قلعه نمودند
 سلمه که در آنجا بود مانع شده محافظت شهر را تحمل شد طایفه فرنگ
 از عکا کوچیده بطرف صیدا آمدند لشکر مسلمانان از بیروت بازگشته
 در نواحی صیدا با هم ملاقی شدند میان هر دو فریق محاربه واقع گردید
 جماعتی از فرنگین مقتول شد تا آنکه شب میان شان پرده شد
 از یکدیگر جدا شدند درین شب فرنگیان رفته به بیروت رسیدند
 چون نزدیک شهر بیروت شدند سامه با تاجی مسلمانانیکه در شهر بودند
 گریختند فرنگیان بدون زحمت محاربه و قتال شهر را ملک گردیدند
 غنیمت گوارا بدست آوردند ملک العادل تقری بطرف صیدا
 فرستاد که آن را ویران کنند باقی مانده که سابق صلاح الدین بن
 کرده بود خرب کردند لشکر اسلامی بسوی صور حرکت کرده درخت نار را
 قطع و برج و باره آن را خرب کردند چون فرنگیان شنیدند بیروت
 کوچیده بطرف شهر صور رفته در آنجا اقامت نمودند مسلمانان
 بر اثر قلعه هونین نزول کردند بعد بایشان خبر رسید که فرنگیان
 اراده دارند که قلعه تبین را محاصره نمایند ملک العادل لشکری را
 برای محافظه آن فرستاد فرنگیان از صور کوچیده در اول صفر
 ۵۹۴ هجری در قلعه تبین نزول کردند با کسانیکه در قلعه بودند به جدت
 مقاتله کرده از اطراف نقب زدند چون ملک العادل دانست قاصد
 بطرف ملک اعزیز پادشاه مصر فرستاد خواهش کرد که خود او بنفس خود
 حاضر شود ملک اعزیز بالشکریان خود کوشش کنان حرکت کردند
 چون فرنگیان خبر رسیدن او را شنیدند بطرف عکا کوچیده رفتند

از سر عکا آمدند و در آنجا اقامت نمودند

ملک اعزیز نیز بطرف مصر عودت کرد و عادل باقی ماند رسولان بین او و فرنگ رفت آمد کردند تا مصالحه واقع گردید بعد از اطمینان عادل بوی دمشق مراجعت نمود.
ذکر مالک شدن فرنگ قسطنطنیه را

در ماه شعبان سنه ۵۹۹ فرنگ شهر قسطنطنیه را مالک شده از تصرف رومیان کشیدند سبب این بود که پادشاه روم خواهر ملک فرانس را بکاخ گرفت ملک فرانس از کلاوتر ملوک فرنگ بود از وی پسری متولد شد پادشاه روم بر او در دشت آن برادر پادشاه شورش کرده و بر ایه قبضه خود آورد در چشمهای پادشاه را کور کرده در زندان نمود پسر پادشاه به نزد خالوی خود ملک فرانس گریخته بر عم خود حضرت و کماک خواست اتفاقا در آن وقت بسیاری فرنگ اجمع آوری نموده بودند که برای ربانی بیت المقدس بطرف شام حرکت کنند پسر ملک را با خود گرفته برای اصلاح او و عم او راه خود را بر قسطنطنیه گردانیدند دیگر طعمی نداشتند چون به قسطنطنیه رسیدند عموی آن بالشکرهای روم به عنان محاربه بیرون شد در ماه ذی قعدة سنه ۵۹۹ قتال بین هر دو فریق واقع شد و در میان شکست خوردن داخل شهر گردیدند فرنگیان نیز با ایشان داخل شهر شدند پادشاه روم با طرف شهر با گریخت بعضی گفته اند که ملک روم با فرنگ در ظاهر شهر مقاتله کرد بلکه محاصره شد و در میان کسی بود که بان پسر مراد و ده داشت است در میان شهر انداخت مردمان با تش مشغول شدند دی دروازه را گشاده فرنگیان داخل شدند پادشاه روم گریخت فرنگ آن پسر را پادشاه نموده مگر حکم بوی نبود که در چیزی تصرف نماید پدر او را از زندان کشیدند حاکمان شهر فرنگیان بودند پایمالی برابر اهل شهر فکندند مالهای از ایشان منخواستند که مردمان از ادای آن عاجز بودند چنانچه مال با کینیه و آنچه طلا و نقره و غیر ذلک که در آنجا بود تا اینکه زیورهای صلیب را و آنچه بر تصویر مسیح علیه السلام و حواریین و آنچه بر اجمیل با زر و زینت بود همه را گرفتند این کار بر رومیان گران آمده متحمل بلای عظیم گردیدند جمعیت نموده قصد آن پسر را کرده کشند فرنگیان را بزور شمشیر از شهر کشیده دروازه را بستند ملک گریخت خود را حاضر نمودند این قضیه در ماه جمادی الاول سنه ۶۰۰ بود فرنگیان در بیرون شهر بر آن محاصره رومیان اقامه نموده مقاتله کرده جنگ را شب در روز لازم گرفتند و در میان بسیار ضعیف شدند قاصدی بطرف سلطان زکی آمد

سلجوقی که صاحب قونیه و دیگر شهرها بود برای آمدن فرستادند چون آن طرف
 راه نبود فائده نکرد در شهر قسطنطنیه فرنگیان بسیار تقریباً سی هزار مقیم بودند
 بجهت کلائی امرشان ظاهر نمی شد با فرنگیان بیرون متفق شده تا اینا به شهر کشش
 زدند تا اینکه ربع شهر سوخت در دوازده بار آتشاده داخل شهر شدند سه روز
 متوالی شمشیر را در ایشان نهادند شروع به قتل و غارت نمودند تا اینکه تمام
 رومیان قسطنطنیه کشته یا فقیر شدند که مالک چیزی نبودند جماعتی از عیان
 روم داخل کنیسه عظمی که در ایاصوفیا میگفتند شدند فرنگیان عقبشان گرفته
 جماعتی از قسین و اساقفه در میان آنجا بیدست گرفته صلیب بار آوردند
 نموده توسط بلینودند که مزاجم شان نشوند بطرف شان ملتفت نشده همه را
 کشته کنیسه را چور کردند رئیس آن فرنگ که قسطنطنیه را مالک شده بود
 بودند دو قس البنادقه آن صاحب کشتیهای دریائی بود که سواری کشتیهای
 او بطرف قسطنطنیه آمده بودند دیگر مرکبیس که رئیس فرانسویان بود سوم
 را کند فلند میگفتند همه آن از همه بیشتر بود چون بر قسطنطنیه غالب گردیدند
 بر پادشاهی آن قرعه انداختند بنام کند فلند بیرون آمد قرعه دفعه ثانی
 و ثالث انداختند هم بنام او برآمد وی را مالک قسطنطنیه ساختند و الله
 یقوتی ملکه من لیشاء و نیتی عن من لیشاء چون قرعه وی بیرون شد
 او را بر قسطنطنیه و مجاور آن مالک گردانیدند برای دو قس البنادقه جزیره
 دریائی مثل جزیره آقریطش و جزیره رودس و غیر آن را دادند برای کس
 فرانسوی بلاد نزدیک خلیج مثل ازینق و لازینق لکن برای یکی از ایشان غیر از آنکه
 قسطنطنیه را گرفته بود چیزی نرسید اما باقی با آنچه بدست شان بود سلامت ماند
 زیرا رومیان مدافعه نموده از تصرف آن باکشیدند اما شش با یکدیگر مالک قسطنطنیه
 شرقی خلیج مجاور شهرهای رکن الدین سلجوقی که از جمله آن زینق بود سرزمینی
 از سرزمینگان روم که نام او سکوی بود بران تعجب نموده در تصرف او باقی
 بود از همین تا سده ششم صحت همواره قسطنطنیه بقصر فرنگ بود
 تا اینکه رومیان جمعیت نموده قصد آن را کرده با فرنگیان مقاتله کردند قسطنطنیه
 از تصرف فرنگ کشیدند پس ملک روم تعلق گرفت چون فرنگ در سده قسطنطنیه
 مالک گردید ملک او در شام واقع شد بسیاری شان از قسطنطنیه بر او در پادشاه آمدند
 به بندر عکا بالا آمده بر بیت المقدس قصد نمودند چون به عکا رسیدند از آنجا شرمای

میدان کشتیهای دریائی
 و کشتیهای جنگی
 را که در آنجا
 نگهداری می
 کردند

اسلامی فراسی اردن را چو رو غارت افکندند جماعت های مسلمانان را متفرق ساختند و دیگر جهاز جنگی دریای شان به فوه که از دیار مصر به سمت آمدن بران استیلا یافته پنج روز غارت میکردند اما لشکر مسلمانان در مقابل شان ایستاده بواسطه گه دریای بینین شان حایل بود و در ای کشتی ها نبودند رسیدن شان ممکن نبود درین وقت ملک عادل به دمشق بود جماعت لشکر یان را از شهرهای شام و مصر فرستاد آن رفته به نزدیک عکا فرود آمدند تا اینکه فرنگ از قصد نمودن شهرهای اسلام مانعت کینند فرنگ به مرجع عکا فرود آمده بر بعضی اطراف آن غارت بردند کسی را که در آنجا بود گرفتند کار غارت تا بین ایشان و مسلمانان دوام داشت تا اینکه سنه ششصد و گزشت چون سنه ششصد و یک داخل گردید مصالحه بین ایشان و ملک عادل باین طریق منعقد گردید که دمشق و مضافات آن با آنچه در تصرف ملک عادل است از شام بتعلق ملک عادل باشد و بسیاری از مضافات که در رمله است با آنها و اگر شود ناصره و غیره را از برای فرنگیان داد بطرف دیار مصر رفت و فرنگیان قصد تصرف شهر جاه را نمودند ناصر الدین محمد بن تقی الدین ابن اخی صلاح الدین ابن ایوب هم از فرنگیان بالشکری خلیل که داشت حمار به نموده چون فرنگیان بپایه شکست خورده بسوی شهر آمدند عامه مسلمین از برای مقاتله فرنگیان بیرون شدند بسیاری از فرنگیان را قتل و اسیر نمودند ما بقی فرنگیان پس رحبت بسوی ولایت عکا نمودند و در بین صاحب عامه و فرنگیان صلح منعقد گردید در سنه ششصد و سه ملک غیاث الدین سلجوقی شهر نظامیه را که شریک است در کنار بحر روم غیر از نظامیه بگرفت به تصرف خود در آورد بعد از نیکه مقاتله و محاصره زیاد با فرنگیان نموده تمامی فرنگیان که در شهر نظامیه بودند قتل نمود.

ذکر غارات الفرج بالمشام و حصن الاکراک

در سنه ششصد و چهار فرنگیان بطبرطس شام بسیار جمع شدند و شهر حصن ولایات آن را بغارت بردند و داخل شدند بینه حصن او اسد الدین شیرکوه صاحب حصن ا قوت و نصرت موجود نبود که فرنگیان را دفع نمایند طلب نصرت و قوت نمود از ملک هرغازی بن صلاح الدین صاحب حلب و غیره از پادشاهان شام کسی برای وی نصرت نرسانید غیر از ملک ظاهر غازی که لشکر فرستاد که در نزد وی اقامه نماید و منع کنند فرنگیان از ولایت

دی بعد از آن ملک عادل از مصر بالشکریان بسیاری بیرون شد و قصد نمود که شهر عکا را
از تصرف فرنگیان بیرون کند و غارت نمود از طرف عکا را و فرنگیان بسیار
قتل و غارت نمود فرنگیان که در عکا بودند همراه وی مصالحه نمودند بر آنکه قدرتی
معلوم از نقدین بدینند در آنجا آمدند اسیران مسلمان را بعد بسوی حصص
دار حصص بسوی طرف بلبل رفتند و خاصره نمود بعضی مواضع طرف بلبل که مشی
به قلیعات بود و بعد از آن مالک شد شهر مذکور را بصلح و صاحب آن را
از اسیری رها نمود و غنیمت بسیار از دو دست سلاح نموده و قلیعات
خریب نموده بطرف طرف بلبل رفتند و غارت تمام اموال فرنگ را بسیار نمودند
و بسیار قلعه های شان را سوختانده و بسیاری از فرنگ را اسیر نمودند
و غنیمت بسیار نموده در بین مسلمانان و فرنگیان جهت صلح گفتگوی بسیار
نمودند و صلح شان تمام نگردیده که فصل زمستان رسید بعضی لشکریان
خود را در شهر حصص پیش صاحب حصص گذاشته و همراه بعضی لشکری خود به دمشق
رجعت نموده زمستان را به دمشق گذرانید و سبب خروج ملک عادل
از مصر بمقابل فرنگیان این بود که فرنگیان قبرس چند قطعه اسطول مصر گرفته
کسانی که در میان آن از مسلمانان بود اسیر کرده بودند ملک عادل فرستاده
بود بسوی صاحب عکا که اسیران مسلمانان را رها کنند و آنچه از مسلمانان
گرفته اند از اموال رد کنند از برای صاحب عکا گفتند که ما همراه شما قصد صلح
داشتیم شما چرا غدر نمودید صاحب عکا قدر نمود که مرا بر اهل قبرس هیچ تسلط
و حکم نیست و مرجع فرنگیان قبرس فرنگیان قسطنطنیه میباشد بعد از آن
اهل قبرس بطرف قسطنطنیه رفتند به سبب شده و کم بودن طعام نسبت
نمود حکم قبرس به والی عکا تا این ملک عادل صاحب عکا مرسله فرستاد
به نوز فیصله و گفتگوی قطع نگردید تا آنکه این واقعه را ملک عادل بولایت عکا
پیش نمود بعد از آن اساری را را نمود و در بین شان گاه صلح و گاه جنگ
بود تا آنکه داخل شد سنه ششصد و چهارده بعد از آن قبايع مختلفه روی
و کس ظاهر و الفرنج بطرف شان فرستاد بطرف مصری

و مالک شدند در صیاط
بد آنکه اول این چارده تا آخر آن چهار سال به یکماه کم گذشت حاصل آنیکه
در سنه ششصد و چهارده آمد او فرنگ در در بلاد و کبری غیره از بلاد

فریخ در غرب شمال سید مکر متولی این امر با صاحب دمیبه بود زیرا که در نزد فرنگیان
 بدرجه عظیم بود که مخالفت امر و عدول از حکم ویرا جائز نمی دانستند در امری که خوش
 می آمد یا بد نمی آمد ایشان لشکر بار از نزد خود با جماعتی از رئیسان فرنگیان بفرستادند
 و دیگر امر نمود هر یک از ملوک فریخ را اینکه خود بنفس خود بیرون شود یا لشکری
 بفرستد مطابق امر وی اجرا نمودند تمامی شان از ساحل شام به عکا جمع گردیدند
 در نیوقت ملک عادل بن ایوب بمصر بود از آنجا بطرف شام سیر نموده به رمله رسید
 و از آنجا به (دو برز) فرنگیان از عکا برآمده و بفرستادند ملک عادل
 بطرف شان حرکت کرده به ناملس رسید به عزم آنکه سبقت نماید ایشان را
 با طرف شهر تا اینکه نزدیک عکا بود تا آنکه نگهبانی نماید شهر را از فرنگیان
 آن تا نیز سیر نموده ملک عادل را پیش دستی نمودند ملک عادل بر میساکه از توابع
 اردن است فرود آمد در ماه شعبان به عزم محاربه فرنگیان بسوی وی تقدم کردند
 چون میدانستند که نسبت به فرنگیان لشکری اندک است زیرا که لشکر یادی
 در شهر متفرق بودند چون ملک عادل نزدیکی شان را دید مصلحت ندید که باطن
 که با دوست با ایشان ملاقات نماید از ترس شکست خوردن زیرا که ملک عادل
 احتیاط کار و کثیر الحذر بود از بیسان بطرف دمشق مفارقت کرد تا آنکه بقرب
 دمشق اقامت نموده در جمع کردن لشکر با بسوی شهر با احوال به فرستد به
 مرج الصفر فرود آمد چون اهل بیسان و توابعات آن ملک عادل اور نزد خود
 دیدند مطمئن گردیدند از بلاد خود با متفرق نشدند گمان شان آنکه فرنگیان
 بر ایشان قدم نخواهد کردند چون قدم کردند در حالیکه مردم بی خبر بودند
 از ایشان نجات نیافت مگر اندکی گرفتند فرنگیان آنچه ذخیره با که در بیسان
 جمع شده بسیار بود بسیار غنیمت کردند شهر را از بیسان با نیاس
 چور و چپاول نمودند لشکر یان اندک را به قریه با پر کردند نمودند تا خسفین
 ونوی و اطرف سواد رسیدند بر با نیاس فرود آمده بر آنجا سه روز اقامت
 کردند از آنجا باز گشتند به مرج عکا با ایشان از غنائم و سایر غیر از آن
 کشته و سوخته و هلاک کرده بودند آنقدر بود که به شماره نمی آمدند آنجا چند روز
 استراحت نمودند بعد از آن بطرف سور آمدند قصد شهر شقیف نمودند
 نزول کردند که بین ایشان تا با نیاس دو فرسخ بود شهرهای شقیف و صیدا را
 غارت کردند بسوی عکا و پس رفتند این کار از نصف رمضان تا عید بود

دو روز
 در عکا
 در راه مصر با نزهت فریخ
 قریب ایشان از مال دمشق

فرود آمدند و در خود را دیوار و خندق کشیدند تا از تیر دشمنان محفوظ مانند به از آن
 بمقابلت کسانیکه در میاط بوده شروع نمودند آلات و برج ها ساختند که مذبذبه
 کشتی با طرف برج مسلمانان که در نیل بود حمله می بردند تا اینکه قتل نمایند کسانیکه در چند
 و مالک شوند برج را و آن برج از مردان پر بود ملک کامل سپهر ملک عادل که صاحب
 در میاط و جمیع دیار مصر بود به منزلی قرب در میاط که آن اعاد لویه میگفتند نزول
 نموده بود تا اینکه دشمنان را از عبور به زمین مصر منع نماید از عادل لویه تا در میاط
 لشکری های می متصل بودند فرنگیان بر مقابلت برج دوام داشتند بی در پی قتال
 میکردند به چیزی از آن ظفر نیافته آلات و اسباب شان شکسته گردید با وجود
 این هم لازم قتال بوده و اگر نشتند تا اینکه چهار ماه ماندند بر گرفتن قلعه نشدند
 بعد از عم ماه برج را مالک شده زنجیر بار اقطع نمودند تا کشتی های شان
 از دریای شور در نیل داخل شده در خشکه تحکیم نمایند ملک کامل عوض سلاسل
 جسر کلانی را نصب نمود که از داخل شدن در نیل امتناع نماید فرنگیان برین جسر
 هم مقابلت شدید متوالی نمودند تا آخر الامر جسر را قطع کردند بعد ملک کامل چند
 کشتی های کلان را گرفته پر کرده در همان موضع نیل خرق نموده غرق کردند کشتی های
 از رفتن منع شدند چون فرنگیان این حال را دیدند خلیج مسیحی از رزق که جوی
 قدیم نیل بود قصد نمودند آن خلیج را حفر نموده عمیق کردند آب را تا دریای شور
 در وی جاری ساختند کشتی های خود را به طرف موضع که بوره می نامیدند نزدیک
 بمقابل منزل لویه ملک کامل بود بالا کردند تا از اینجا کسانیکه در منزل ملک است
 مقابلت نمایند زیرا که ایشان را بر آن مقابلت راهی نبود که در میاط بین ایشان
 و مالک پرده بود چون در بوره رسیدند آن را برابر شده از میان آب مقابلت
 کردند بروی چند بار حمله بردند بفائده کامیاب نشدند چیزی را بر آن دریا
 تغییر داده نتوانستند زیرا که خوراکه و امداد بر ایشان متصل در یای نیل هم بین
 ایشان و فرنگیان پرده محکم بود ایشان فارغ بودند که از آن بدیشان نمی رسید
 در واز تا آن نیز کشاده بود و از محاصره بدیشان ضرر و تنگی نبود ناگاه از آن
 جل و علامت متفق گردید اینکه ملک عادل پدر ملک کامل در شام در جمادی الاخره ۵۱۰
 وفات نمود چون خبر وفات وی به ملک کامل سپهرش رسید نفوس مردمان ضعیف
 گردیده زیرا که سلطان در حقیقت خود ملک عادل بود اولاد او اگر چه ملوک بودند
 لیکن تحت حکم امرویی بودند و آن کسی بود که اولاد خود را بر شهر با مالک گردانید

در چنین حال که دشمن به مقاتله ایستاده بود، توافق نمودند از جمله امر امیر میری
 که آن را عماد الدین احمد بن علی میگفتند ملقب به ابن مشطوب بود و آن از کرد و
 بکاریه و کلان تر امیرهای مصر بود و دوستان بسیار داشت باقی امر انقاد
 و مطیع وی بودند خصوصاً کرد و این امیر با باقی امرا اتفاق نموده که ملک کامل
 از پادشاهی خلع و ملک فایز بن عادل برادر و پیرا پادشاه سازند تا اینکه
 حکم بروی و بر شهرها مغرض به خودشان باشد چون خبر به ملک کامل رسید
 در شب همراه بعضی اصحاب خود از منزله جدا گردیده بطرف قریه که آن شمون
 طناب میگفتند سیر نموده در اینجا فرود آمد چون لشکریان صبح کردند سلطان
 خود اینهاقتند بر تسانی بر هوای خود کسب کردید طرف رفت که بر برادر خود
 توقف نشد و برگرفتن چیزی بجز خیمه با و غیره با و اموال و اسلحه نداشتند
 مگر آنکه که حمل آن خفیف بود و باقی ماند غله و عذیب و خیمه با و غیره ملک کمال
 وی باقی گذاشتند و خیمه را به ملک کامل ساختند از فرنگیان بشنو که چون
 صبح نمود کسی از مسلمانان در کناره دریا ندیدند بقرار عادت شان حیران
 ماندند نمیدانستند چه خبر است ناگاه ایشان را کسی از حقیقت خبر آگاه کرد چون
 خواطر جمع شدند از نیل بطرف برد میاط بطریق امن بدون مانع و مزاح
 عبور کردند عبورشان در بیستم ذی القعدة شاع غنیمت نمودند آنچه در لشکر
 مسلمانان بود که از شمر دین آن محاسبان عاجز می آمدند ملک کامل دریا مصر
 بفرقت نمود زیرا که عماد کبسی از عسکر خودنداشت و فرنگی بی رنج و مشقت
 تمام را مالک گردیدند از خبر بانی خدا تعالی به مسلمانان چنان اتفاق افتاد
 که ملک معظم عیسی صاحب دمشق و بیت المقدس ابن ملک عادل بعد ازین حرکت
 بدو روز بطرف برادر خود کامل رسید در حالیکه مردمان در امر دشوار منت بوده
 پس بواسطه وی والی ملک کامل قوت داشت وی حکم و قصد وی ثابت گردید
 به منزل خود اقامت نمود ابن مشطوب را بطرف شام بیرون کردند ملک کامل
 موسی ابن ملک عادل والی حبش زره و دیار بکر متصل گردید گذشت خبر مطلق
 ابن مشطوب اگر رفت وی را بگرفتند زود زیرا که بعد اقبال به ملک المشرف
 و اتفاق به چندیان وی از نامبرده خیانت واقع شد که آن اگر در حبس
 کردند چون فرنگیان به زمین و میاط عبور نمودند قبایل مختلفه عرب جمع گردید
 بنای چپاول کردن شهرهای قریبه میاط گذاشتند و راه بار خلع کرده و

کوشش و زیدند بر مسلمانان آمد و بر اهل میاط ضرر ناک تر از فرنگیان شد زیرا
 که در میاط کسی از عسکریان نبود زیرا که سلطان عسکریان در نزد میاط بود که دشمن
 از آن منع میکردند که ناگاه این خبر با ایشان رسید کسی از لشکریان داخل میاط نگردد
 فرنگیان در میاط احاطه نموده سحر او بر آن مقاتله را پیش بردند و بر میاط خندق
 تعبیه نمودند که ایشان از مسلمانان باز دارند زیرا که این عادتشان بود قتال
 بر اهل میاط سخت گرفته اند و داده خوراک و عینیه بدیشان دشوار گردید
 از قتال و ملازمت آن ملول گردیدند زیرا که قتال را بر مسلمانان حتمه بسیاری
 خود به نوبت اجرائی نمودند در میاط اینقدر نبودند که مقاتله را بنوبت بکنند
 لهذا چنان صبری نمودند که مثل آن شنیده نشده بود قتل و جرح و مرگ در میان
 در ایشان بسیار شد و حصار بر ایشان مدت هشت ماه طول کشید از غزوی لقمه
 تا بیست و هفتم شعبان ۷۸۳ ششصد و شانزده کسانیکه از اهل میاط
 باقی بودند بسبب کمی خود از محافظت شهر عاجز آمدند قوت هم در نزدشان
 دشوار شد از همین تاریخ مذکور شهر را بطریق امان تسلیم نمودند قومی بیرون
 شدند و قوم دیگر جهت عجزشان از حرکت در آنجا مقیم ماندند متفرق شدند.

ذکر مالک شدن مسلمانان در میاط سرا از فرنج

چون فرنگیان در میاط را مالک گردیدند اقامت نمودند و لشکر باقی خود را در اطراف
 مجاور بلاد پراکنده نمودند و غارت میگردیدند بعد از آن اهل میاط جلا شده
 فرنگیان در عمارت شروع نمودند و در محکم کاری سعی بلیغ نمودند تا اینکه باقی چنان
 ماند که امکان قصد کردن دشمن نداشت اما ملک کامل در طرف بلاد خود نزدیک
 ایشان اقامه نمود که بلاد خود را حاصی کند چون فرنگیان که در شهرهای خود بودند
 فتح میاط را بدست اصحاب خود شنیدند روی آوردند مشتاق کنان
 از هرنج عمیق و اینجاد از هجرت شان گردید ملک معظم صاحب دمشق بسوی شام
 عودت نموده بیت المقدس را حارب نمود در ذی القعدة ۵۸۳ هـ این فعل از
 حیث اینکه کافه مردم از فرنگیان ترسیدند اسلام و کافه اهل بلاد آن در خطه
 خصب افتاد در شرقی زمین و غرب آن زیرا که تا تاربان روی آوردند
 از مشرق تا رسیدند به نواحی عراق و آذربایجان و ایران و غیره و فرنگیان
 از مغرب روی آوردند مالک شدند مانند میاط را در دیار مهربه با بودند
 قلعه با محکم که بدان از عدو مانعت توان نمود و نزدیک گردید باقی بلاد مضر

اینکه بقصر نشان در آید کافه مردم چنان از ایشان ترسیدند که صبح و شام متوقع و منتظر بلا بودند
 اهل مصر جلای را از بلاد خود از ترس دشمن اراده نمودند لکن وقت که سختی را نمی یافتند
 دشمنان از هر طرف بایشان احاطه نمودند اگر ملک کامل مردم را برای جلا و اگذار
 میشدند شهر را را اقتاده بر سقف با ترک میکردند چون منع گردیدند ثابت ماندند
 ملک کامل مکاتبات خود را در باب درخواستن به برادران خود ملک المعظم صاحب دمشق
 و ملک الاشرف موسی صاحب جزیره و دیار بکرینی در پی نمود و ایشان را به حاضر شدن
 خودشان تا کید فرمود اگر آمدن خودشان امکان نداشت در فرستادن
 عسکر مضایقه نگفتند بنا بر آن ملک المعظم به نفس خود بسوی ملک الاشرف رفت و مشغول
 دید با آنچه عارض شده بود از اختلاف بر روی و زایل شدن طاعت مطیعان
 پس ویران معذور داشته از وی باز گردید هر سه راه فرنگیان بهمین طور بود تا سال ۶۱۱
 بعد از آن از ملک الاشرف اختلاف دور شد و ملوک که از طاعت او خارج شده
 بودند پس رجعت نموده کارهای مستقیم شد و ملک کامل مقابل فرنگیان بود
 چون سائده داخل گردید در نیوقت ملک کامل که زوال مانع مدد از طرف اشرف
 دانسته شد به طلب و فرستاد از برادر مذکور خود که صاحب دمشق بود ملک الاشرف
 بالشکریای خود طرف دمشق سیر نموده از آنجا بطرف مصر رفت و فرنگیان سواره
 و پیاده از دمیاط بقصد ملک کامل سیر نمود بمقابل سلطان فرود آمدند در بین
 شان خلیج از نیل بود که آن اسب شمون می نامیدند فرنگیان به مخفی و چرخ
 بطرف مسلمانان میزدند خودشان و تمامی مردم یقین نمودند که دیار مصر به مالک
 گردیدند چون ملک کامل به نزدیک شدن برادر خود ملک الاشرف شنید خوشی
 گردید چون به مصر رسید توجه نمود بسوی وی دشمنندی سببش از نمود با مسلمانان
 جمع شدنی هر دو ملک را و اینکه شاید خدا تعالی حادث نماید باین جهت حضرت
 و ظفر خود را اما ملک المعظم صاحب دمشق بسوی دمیاط حرکت نمود و بجان آنجا برود
 برادر وی با عساکر خود تا به دمیاط نزول نمودند بعضی گفته اند که در راه خبر دادند
 که فرنگی به دمیاط توجه نموده اند بر ایشان سبقت نمود تا اینکه ملاقات نماید ایشان را
 و برادران وی از پس پشت چون ملک الاشرف با کامل جمع گردیدند رای شان
 با اقدام نمودن بسوی خلیج از نیل که بحر الحمله میگفتند قرار گرفت به خلیج مذکور پیش شدند
 فرنگیان مقاله نمود نزدیک شدن شان زیاد گردید و کشتی های مسلمانان از نیل رسید
 با کشتیهای فرنگیان مقاله نموده سه قطعه با آنچه مردان مال و اسلحه که در آن بود گرفتند

مسلمانان خوشوقت گردید با هم مگر بشارت دادند و تقاضای زدند نفوسشان قوت یافت
 بر روی دشمنان همه از دستی نمودند و هر سولان بینشان تردد داشتند در مقرر کردن
 تا عهد صلح مسلمانان تسلیم بیعت المقدس و عسقلان و طبریه و صیدا و جبله
 و لاذقیه و جمیع آن را که صلاح الدین فتح کرده بود غیر از کرک ابراز نمودند بجز
 انیکه در میاط را تسلیم نمایند پس رضایت شدند و صد هزار دینار عوض تحریب
 بیعت المقدس طلب کردند که آن را تمیز کنند هر صلح بینشان تمام نگردید میگفتند
 لذت دادن کرک چله بیعت امین ایشان باین قسم بود و ایشان از مصالحه امتناع
 میکردند مسلمانان بمقامه مضطر گردیدند و فرنگیان بواسطه قناری که بر خود داشتند
 خوراک چند روز خود را بر نداشتند بودند به گمانشان انیکه عسکرهای مسلمانان
 قوت ندارند که همراهشان مقاتله کنند و دیگر انیکه سواد و قریه با تمامی بدستشان
 باقی میماند آنچه سخر دهند از ایشان غله میگیرند این عقلمت بواسطه امر بود که معا
 به ایشان اراده داشت طایفه از مسلمانان خفیه بزین که فرنگیان بودند عبور نمودند
 نیل را بر ایشان کشاده چند موضع را بر ایشان محرق کردند تا انیکه از نیل آب
 فراوان برآمده سیل نمود مانند دریا آب اکثری آن من اگر نت برای فرنگیان چه رفت
 مانند در آن سلوک نمایند غیر از یک طرف که در آن تنگی بود درین هنگام ملک بن حسن
 بر نیل و نزد شتون نصب کرد لشکر را بران عبور داد طریق را که این فرنگیان رفت
 و آمد میکردند مالک گردیدند بعضی بود که اگر فرنگیان اراده بازگشتن در میاط را
 می نمودند از برای شان خلاصی باقی نمی ماند درین حال چنین اتفاق افتاد که بسوی
 ایشان کشتی کلانی که از اعظم کشتیهای فرنگ بود رسید و گرداگرد او چند زورق
 آتشین حمله مقرر کرد آن را بمقر بود و تمامی از غله و اسلحه پر بود کشتیهای مسلمانان
 بران بدافع شده محترق گردیدند کشتی مذکور و دیگر حرقاتی که با او بود خضر یافتند
 چون فرنگیان میدانند که آن صفتشان بافتاد و غم داشتند راه صواب را که کردند که نزد
 مصلحت کرده و زین کج نمیدهند آن را فرود آمدند و عساکر مسلمانان ایشان را حمله کردند تیر
 میزدند و حمله بر طرفشان نمودند چون بزرگیان شوارش خمیهای خود و مجتبی باو کردن
 باری خود بار اسوخند حمله را بر مسلمانان و مقاتله شدن را اراده نمودند شاید که ایشان
 قدرت بازگشتن بطرف میاط را دارا باشند آنچه را که امید کرده بودند بعید دانستند
 بین ایشان آنچه را که اراده داشتند بسیاری گل لای حاصل شد و طرفی را که قدرت
 بر خن داشتند مسلمانان مالک گردیدند چون یقین کردند که لحظه کرده شد بر آن از همه

نو
 طرف
 خود
 با مالک
 مر
 بس
 به
 که
 خن
 ابر
 بط
 گر
 کن
 مر
 ش
 فر
 مس
 از
 س
 و
 ق
 و
 از
 م
 ل
 و

طرفها و نیکه خورد که شان دشوار شد رسید آن نیکه موت ظاهر کرد بر ایشان و ندان نهای
 خود را خورد و کردند نفوس شان و سرنگون شد صلیب با شان شیطان شان گریخت
 با ملک عادل مرسله نموده طالب صلح گردیدند که شهر میاط را بی عوض تسلیم نمایند درین بین که
 مرسلات جاری بود ناگاه غباری بزرگی بلند و بد به عظیمی هوید اگر دید که دیده که لشکری
 بسیاری از طرف میاط متوجه شده علی در مسلمانان پریشان شده گمان کردند که لشکر
 به انداد فرنگیان خواهد آمد ساعتی نگذشت که معلوم کردند که ملک اعظم و الی دمشق بود
 که به سر وقت شان سید از بالای میاط آمده بودند غلبه مسلمانان محکم تر گردید فرنگیان
 مخدول گردیده سست تر شدند بعد از این تمنای صلح اگر کرده. در میاط تسلیم نمودند
 این معاهده و ایمان شان در هفتم رجب شد و واقع گردید ملوک فرنگ و کلان نهای شان
 بطریق گردی برای تسلیم نمودن در میاط نزد ملک کامل و ملک لاشرف نقل خود ندلو که
 گردی شدند بیشتر شان فلیب ملک فرانسین و نایب باب صاحب رومه و ملک عکا و
 کندریش و غیره بودند قیسین در همان با خود را که به در میاط بودند بر آن تسلیم نمودن در میاط
 مرسله کردند کسانیکه در میاط بودند سر باز نزنده شهر را به مسلمانان تسلیم کردند در شهر
 شهر رجب اتفاقات عجایب نیکه در وقتیکه مسلمانان شهر میاط را تسلیم میشدند که ملک
 فرنگیان بدربار رسید اگر اندکی سبقت میکردند از تسلیم کردن شهر را می نمودند لکن
 مسلمانان سبقت نمودند تا نیکه امری را که خداوند داخل و علاخوسته باشد اجر شود
 از جمله اتفاقات این بود که چون پادشاه فرانسین و پادشاه فرنگ بر عقد مصالحت
 بحضور ملک کامل محمد رسیدند در مجلس ملک کامل محمد بود و برادر او ملک المعظم عیسی
 و ملک لاشرف موسی و بسیاری از ملوک اسلام حاضر بودند راجح علی شاعر از جا برخاسته
 قصیده بلنغی در تمجید ملک کامل محمد نشاد فرمود که در وی و بیت ظریف بود
 و آن اینست - اعباد عیسی ان عیسی و خنبه و موسی جمیعاً تجدوا محمد
 اشاره بسوی ملک کامل محمد و برادر او بود چون ملوک فرنج اراده حضور ملک کامل
 محمد را نمودند خواهمش کردند که از ملک نیز گزینی در نزد شان باشد ملک کامل محمد
 پسر خود ملک صالح را که سن او پانزده ساله بود برای شان فرستاد و چون مصالحت تمام
 گردید و شهر میاط را تسلیم نمودند فلیب ملک فرانسین ملوک خود کوچیده بطرف شهر
 خود رفت مدت پادشاهی فلیب فرانسین چهل و سه سال در سنه ۲۰۶۲ ششصد
 و بیست و هجری هلاک گردید چون مسلمانان داخل میاط شدند و بر بسیار محکم یافتند
 که فرنگیان در محلی او بسیار مبالغه کرده بودند بخوبی امکان رسیدن گرفتند نداشت مگر

حق بجانب حضرت محمد و آن ابراستحقاق آن مسلمانان اطهر روزی گردیدند که گمان نداشتند
 زیرا که غایب معصوم و نشان این بود که شهرهای شام را تسلیم نمایند تا در میاط را بگیرند حق تعالی
 اعاده و میاط را بدو آن شهرهای شام روزی کرد شهرهای شام هم بتصرف نشان نماند حق تعالی
 نمود و مشکور است که بر همام و مسلمین انعام کرد بر بنیله تعدی این دو دشمنان از ایشان
 باز داشت چنانچه شرتا تا را که در آیه ذکر میشود از ایشان گردیدند.

ذکر وفات ملک عادل

سابقاً تذکار گردید که سنه ششصد و پانزده و دخل شد فرزگیان بر راه در میاط طرف
 در میاط رفته در ماه صفر رسیدند در نیوقت ملک عادل در شام بمرج اصف بود از آنجا
 نقل خورده به مالمین آمده مریض گردید در هفتم جمادی الثانی سنه ۵۴۰ وفات نمود و نعش
 او را به دمشق بردند و آنجا دفن گردید پس از ملک الکامل که در مصر بنیابت خود مقرر نمود بود
 در وقت وفات پد خود بقتال فرزگیانیکه بد میاط هجوم آورده بودند مشغول بود چنانچه
 پیشین گردید عمر ملک عادل چون وفات نمود هفتاد و پنج فرس اولاد او سنه ۵۴۰
 بعضی بجهت و سی هشت گفته اند پادشاه عظیمی صاحب رای و معرفت کامل بود
 که تجربه با حاصل نموده خوش خوی و خوش حرکات عقل کامل داشت امور صاحب
 احتیاط بود نمازها را بر اوقات آن محافظت میکرد متابعت کند سنه
 محب علمانا شیکه امام فخر الدین رازی کتاب تاسیس التقویس برای او تالیف
 نموده نام او را در خطبه نامیده از خراسان بوی فرستاد و ملک عادل رحمت
 بر او خود صلاح الدین تابع و تحت اطاعت او بود که او را در ولایات نقل میداد بعد
 وفات صلاح الدین سنه هجری هشتاد و نه بین او و اولاد برادر او در قعه تا گردید
 که کلام بزرگان بطول می انجامد تا شیکه بملکت دیار مصریه و شامیه استقلال یافت
 در استقلال و بملکت دیار مصریه سنه ۵۹۰ و دیار شامیه سنه ۵۹۱ بود در سنه ۵۹۰
 در بلاد عین متصرف شده نواده خود ملک المسعود بن ملک عادل او را بی ساخت
 بعد از آن ملک عادل چون ملک از اولاد برادر خود صلاح الدین انتزاع نمود
 و مستقل گردید بملکت با خود را بین اولاد خود تقسیم نمود مردی نیکوئی گذشت
 از اولاد همچنین بودند تا آنیکه از بی از ملوک مانند آن باد نجابت و بسالت معرفت
 و علم و حمت خلفان چنانچه عباد فرمان بر او را و خیار بلاد را مالک گردیدند تا آنیکه
 خود از بین ایشان برود نموده از یک بملکت بدگیری با طیبیان نقل میخورد غالباً
 در ایام بلبستان همه در مکه و در آستانه کعبه و در شام و در زمستان بود

عادل

اعتدال وقت و قلت سردی بمصر میرفت مدگوارترین عیش زندگانی میکرد — از قدر مقدار
 اضافه میخورد تا آنیکه گفته اند چنانچه ابن خلکان در تاریخ خود ذکر نموده که در هر وقت
 یک بره بریان آنها میخورد از وی شانزده پسر غیر از دخترها ماند رحمه الله علیه
 ذکر خراج فرنگ بسوی شام و گرفتن بیت المقدس و تعمیر نمودن حید
 چون ملک المعظم عیسی ابن ملک العادل الحامی دمشق و بیت المقدس در ماه ذی قعد ۶۲۰
 ششصد و بیست و چهار در ولایت شام فوت نمود فرنگیان بگرفتن شام طامع شدند
 بعد از فوت ملک المعظم ولایت دمشق بتصرف پسر او ناصر بود ملک کامل عم وی از تصرف
 و کشته کرد را عوض داد درین بین فرنگیان از شهرهای دور خود به شهرهای له در شام
 داشتند مانند عکا و صور نزول نموده جمع آوری نمودند (چو میدان ز شیران تپی
 یافتند سگان فرصتی روپی یافتند) همراه جماعت شان امیر اطور المان فرد و یک نام
 بود (امیر اطور بلغت فرنگ امیر الامرا میباشد) خلاصه رفتند تا به شهر صیدا که بین فرنگ
 و مسلمانان مناصفه بود غلبه کردند شهر را مالک شده بقرت مسلمانان را از اهل نمودند
 چون شهر خرب شده بود دیوارهای آن را آباد کردند بعد شوکت شان بزرگ
 و طمع شان قوی تر گردیده عازم بیت المقدس شدند در راه خود به خبر قبرس
 که بتصرف اکثر اورد تغلب نمودند چون خبر ملک کامل رسید که فرنگیان دمشق و
 بیت المقدس افسند نمودند بالشکریان خود از مصر بیرون شدند رفتند آمد
 قاصدان میان او و امیر اطور متردد گردید تا آنیکه قاعده مصالحه مینما جاری شد
 باین شرط که مسلمانان بیت المقدس را با مواضع اندک بفرنگ تسلیم نمایند باقی
 بلاد مثل خلیل نابلس عوز طبریه باقی بدست مسلمانان باشد چون فرنگ
 بیت المقدس را مالک شدند برایشان شرط شد که سور بیت المقدس را که
 ملک المعظم خراب کرده بود چنانچه ذکر گردید آباد نکنند خلاصه آنیکه مالک شدن
 فرنگ بیت المقدس را بر مسلمانان گران آمده این امر را مصیبت کلانی شمرده از وی
 الم و سستی مشاهده نموده بودند که بوصف نمیکوید تسلیم شدن فرنگ بیت المقدس
 ۶۳۰ بود در همین سنه تاریخ ابن اثیر که مسمی به کامل است باخبر رسید موافق در سنه
 در شهرهای خود موصل و فات نمود رحمه الله علیه در همین سنه ۶۲۶ ششصد و بیست و شش
 فرنگیان که در شام بودند قصد مدینه جبله که از شهرهای مضافات حلب است نمودند
 شدند حلب بدست شهاب الدین اتابک که تابع ملک الغزنوی بن ظاهر الغازی بن صلاح الدین
 و غلام سلطان ظاهر غازی بود چون خبر داخل شدن فرنگ مدینه جبله را شنیدند

مستولی شد آن از تصرف عمومی خود صالح سمعیل بن ملک العادل کشید در سنه شش صد و چهل و پنج عسقلان و طبریه را ملک صالح بالشکر که همراه فخر الدین بن ابی شیخ تخریب نموده بود فتح کرد و گرفتن این دو شهر را فرنگیان سنه شش صد و چهل و یک بود همچنان بتصرفشان بود تا این زمان که فتح شدند.

ذکر مالک شدن فرنگی در میاط را با مرد دیگر

در سنه شش صد و چهل و هفت لوپز پادشاه فرنگی بخواه هزار نفر قصد میاط نمود آن را محاصره کرد بعد از آن در ماه صفر مالک گردید این واقعه مدت سلطنت ملک صالح نجم الدین ایوب بن ملک الکامل وقوع یافت جماعت از مسلمانان بقصد مقاتله فرنگیان در ایشان محاصره نموده محاصره ایشان را دوام داد تا آنکه در شعبان وفات نمود پس در آن شاه وفات پدر حاضر بود به قلعه کینهار رفته بود شجره الدر زوجه پدر او با سلطنت قیام نمود تا آنکه سپهر توران شاه حاضر شده بمقام پدر خود ایستاده شد فرنگی در میاط بسوی منصوره پیش رفته بین آنها و مسلمانان در ابتدا رمضان مقام عظیمی جاری گردید بعد فرنگیان بر شهر مساح نزول کرده بر مسلمانان نزدیک شدند مسلمانان بر منصوره فرود گرفتند بعد از آن بمقاتله میان آن ها و مسلمانان در خشکه دریا اشتداد نمود اخیراً نصرت نصیب مسلمانان شد اگر چه اولاً فرنگیان غالب شدند که کشتی مادر دریا شکست مولانا حلا الدین سیوطی در کتاب حسن الحاضره فرموده که شیخ عزالدین بن عبد السلام در میان لشکری مسلمانان بود با علی صوت به یاد خطاب کرده گفت ای پادشاه با او شده آمده بر کشتی ما و زیدین گرفته همه را بر هم زده شکستتان نصیب و نصرت برای مسلمانان حاصل گردیدم کثر فرنگیان بدین عرق شدند آواز کنند در میان مسلمانان ندانند که میگفت الحمد لله الذی امرنا فی امر محمد صلی الله علیه و سلم بر جلا سخر له السراج یعنی حمد خدا بر آنکه در میان آن محمد صلی الله علیه و سلم مردی را که با در انفرمان او نموده ما را نشان داد مسلمانان بر فرنگیان حمله بردند عقب نشاندند مسلمانان سعی در کشتی از آن ها گرفتند که از آن جمله نه عدد شوانی بود یعنی جبارهای جنگی در یابی فرنگیان ضعیف گشته قاصد فرستاده آنکه قدس بعضی سوچل شامیه را خواسته در میاط را ترک میگردند پس نشان مقبول نیفتاد فریاد که تو شمای شان تمام و کمال از میاط تفع شده بود که مسلمانان راه در میاط را که با ایشان میر رفتند بر مقام خود صبر کرده نتوانستند متوجه در میاط گردیدند مسلمانان بعقب نشان سوار شده شمشیر را در ایشان بند کردند که از ایشان بگویند کی

سلامت فاندند مقتولین که در راه کاتب و زخ شدند بالغ بر سی هزار شد پادشاهان
 همراه دیگر ملوک که با او بودند بشهر بکوه در آنجا بود پناه بردند طالبان شدند طوایفی
 محسن صالح ایشان امان داده بعد از آن بر ایشان احاطه نمودند منصور حاضر گردید پادشاه
 شان از بجزیره کرده بر شتری نشاندند بر منصور و گردانیده شد بعد از آن در دار این لقمان
 محبوب ساخته طوایفی صبح را بروی موکل گردانید بعد از آن صلح با او منعقد گردانید
 بر آنکه ریاضه و میاط را تسلیم نماید و هشتصد هزار دینار بدید بعضی گفته اند
 که نفوس خرد را به قطارهای طلا خرید که به هفت میلیون فرنگ میرسد بعد از آن خلاص
 گردید به بلاد خود رجعت نمود و در رسیدن بلاد خود در میان نمودن اسباب محاربه
 مسلمانان شروع کرد و به نیت نیکی برودی به جنگ مسلمانان بیاید مسلمانان بعد
 از آن از ربای او پشیمان شدند جمال الدین بن مطروح قصیده اش را نمودند
 فرستاد و قاصد پیاده شده به پیش وی ملک فرستیدند خوانند که از جمله این
 ابیات فیل است *قل للفرستین احبته* و قال صدیق عن رسول
ان قلت مصر انقصر ملکها *حسب بن النمر یا طبل*
 و کل اصحابک و ربه هم *حسب بن النمر یا طبل*
 الفلانی میم *عوی قتل و اسیر جویج* و قال لیه *ابن*
والصواشی صبح چون ملک فرستیدند مقاله را شنیدند نفس خود را گسل شمرده از
 خودت بطرف مصر باز ماند بعد از آن اراده کرد که کینه خود را از دین بگیرد و بواسطه کار نیکی
 و ملک تونس واقع شده بود ملک تونس ابو عبد الله محمد بن ابی زکریا حنفی لقب مستنصر باشد
 بود حاصل آنچه بین او و ملک فرستیدند این یافته این بود که روزی در نزد مستنصر بنام مصر
 مستنصری را شکست نموده گفت آن کمیت این با او اسیر کرده را برگرداند اشاره
 به بعضی ترکان که بجز او خدمت میکردند نمود این مقاله مستنصر به ملک فرستیدند بروی
 کینه گرفت لشکر بیاختیار نموده اراده گرفت تونس را نمودن بود قده سنه ۶۷۶ و ششصد
 و هشت بود با وی سنی هزار لشکر جبار و سه صد کشتی از کلان و خورد روان گردید
 تونس را شش ماه محاصره نمود بعضی از شعر اوله با او تونس گفت یا فرستیدند خدا اخت
 مصر فتهیئنا لیا الیه قصیر *لک فیها دار ابن لقمان قبر و طواشیک*
 و نیکی حقیقی در حالیکه ملک فرستیدند تونس را محاصره داشتند او را هلاک گردانید
 بعضی گفته اند که بواسطه تیری که با او رسید مقتول شد و بعضی هم فرض با گفته اند هلاک او

لازمی
 بدین
 که در تونس
 مستنصر
 که در تونس
 مستنصر
 که در تونس
 مستنصر

فتوحات
 در سنه
 سپه
 کاتب
 که در
 سنه
 حکم
 نام
 ۶۷۹
 خرقه
 از بغ
 الحمر
 اسلام
 جناب
 به سا
 اتقان
 نادر
 بنام
 ترجمه
 و حاج
 آقای
 مطهر
 طار

در سنه ۹۶۹ ششصد و شصت و نه بود بسیاری شدی او مریض و با فوت گردید و بعد از او پادشاه که دیده با اهل تونس عقده مصالحه نموده از ایشان توجیه حق تعالی تشریح را نهایت کرد اگر چه قصه تونس پیش از موضوع خود ذکر کردید زیرا مناسب آنست که در دو قعات ۹۶۹ آورده میشد لکن برای اینکه این قصه را به قصه با قبل مناسبت است ازین سبب بقصه پیش متصل گردید - والله اعلم و بحمد
 احکم و صلی الله علی سیدنا محمد و علی اله و اصحابه اجمعین .

تمام شد ترجمه جزو اول فتوحات اسلامیة یا تواریخ اسلام در ۱۶۰ شصت و شش
 ۱۳۰۹ مطابق ۲۲ سرطان ۱۳۰۹ - الان شروع میشود به طبع
 خرفانی که آغاز آن ذکر مصیبت اثر خروج تاتاریان و فقر ارض دولت عباسیه
 از بغداد است .

الحمد لله به تائید عنایات یزیدی و توفیق الطاف خداوندی به طبع جلد اول تاریخ فتوحات
 اسلامی در دوره درخشنده فرمانفرمانی علیحضرت امجد شرف محمد نادر شاه غازی به حسن و جفا
 جناب جلاله التاج عبدالرحیم خان نایب لار و وکیل نایب الحکومه هرته گامیافته و توانستیم
 به سایه طبع و نشر این مجلد و بیازوی تجدید سرگذشته های عالم اسلام خدمتی آری باب
 اتقان هدیه به اصحاب علم و عرفان تقدیم داشته و برای قنستان و افغانیان از عصر درخشان
 نادری که دوره طلوع سعادت و تجلیاری باست یادگاری گذشتیم تاریخ طبع کتاب
 بمناسبت تصادف و وقوع به عصر علیحضرت شهر یاری فتوحات اسلامیة نادری گذشتند
 ترجمه علماء کرام هرته و تصحیح اول فضایل اگانان خندزاده ملا عبدالغفور خان سلجوقی و حاجی ملا محمد صدیق خان
 و حاجی ملا تاج محمد خان و محمد سرور خان عبارت نویسنده خوشی تحت نظارت فرزند ارشد نایب سالار محمد
 آقای عبدالعلم جان و با اهتمام خندزاده ملا فخرالدین خان سلجوقی مدیر مطبعه و تصحیح ثانی حاجی ملا تاج محمد
 در مطبعه و تقلم هر یک کتابان خندزاده ملا محمد انان و خندزاده ملا عبدالفتاح خان سلجوقی و خندزاده
 ملا سید محمد تاج محمد خان خندزاده

محمد رحیم صورت تنظیم و سمت ختمام پذیرفت امید است طبع جلد ثانی عا
 قرینت برآید و آنرا هم در پیشگاه نظر صاحبان ذوق جلوه دهیم دانایان
 اگر زلتی در ترتیب کلام یابند و سخن بیرون اگر لغزش
 در ترکیب کلمات بینند آنرا تقلم اصلاح
 تصحیح خواهند فرمود العذر
 عند کلمه السلام
 مقبول
 اعزیز الہ معاون مرتب

صمیمه نامہ جلد اول و فتوح اسلامی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۱۳۴	جہو	جنوری پنی روز	۴۷	۳	کہ موقع	مصحح
"	۲۱	ادرات	ادت	"	"	بوضع	تا بوضع
۳	۷	شافیہ	شخافیہ	۵۱	۱	واسلش	اعوانش
"	۱۳	۱۳۹	۱۳۰۹	۵۲	۶	ازین تا نذرناط	ازینجا تا نذرناط
"	۲۳	دہانت	ایانت	۵۴	۱	ردوسا	ردوسای
۴	۴	رہین	زہین	۵۵	۲۴	عمر	عمر
۱۳	۱	خادت	خودہ ایت	۶۱	۱۵	شمیرہ	شمیرہ ہی
"	۸	مفاق جھا	صفاق جھا	۵۶	۲۳	پس دمحالہ	وصیت و محالہ
۱۶	۵	فانادرات	فانادرات	۶۷	۴	ہزا	ہزار
"	۸	دوعا	دعا	"	۲۸	صا	صلح
۱۷	۱۴	ترجیل	ترجیل	۶۸	۴	بجزرہ خود	بجزرہ تکرار
۱۸	۱۶	القوم ہیں	القوم اولی ہاں	۷۰	۱۹	السب	السب
۱۹	۱۶	درس خداکارا	درس خداکاری	"	۲۴	شویم	شوید
۲۰	۱۰	علا مانند	علما مان بند	"	۲۸	باشیم	باشید
"	۲۵	قبضہ	قبضہ	۷۱	۲۷	دید	دیدند
۲۷	۲۱	خزا	مخا	۷۴	۲۰	احداث	احداث
"	"	مجاہ	مجاہ	۷۹	۴	عمر	عمر
۳۱	۳	ولایت دلااد	ولایات بالاد	"	"	قسطاٹ	قسطاٹ
"	۱۲	صالح اللہ علیہ	صالح اللہ علیہ سلم	۸۰	۱۱	کنیزک	دخترک
۳۲	۱۶	حضرت موت	حضرت موت	۸۲	۴	لینزدان	نزدان
"	۱۸	اشعت	اشعت	۸۳	۲۲	گردائید	گردائیدہ
"	"	شککے	شککے	"	۲۳	موردہ	نمودند
"	۲۱	گشتن	گشتن	۸۴	۱۷	الی عبیدہ	الی عبیدہ
"	۲۴	ال	ال	"	۲۳	الی عبیدہ	الی عبیدہ
۳۴	۱۵	بالنفسہ	بنفسہ	"	۲۴	الی عبیدہ	الی عبیدہ
۳۵	۱۳	ترجیل	ترجیل	۸۵	۲	الی عبیدہ	الی عبیدہ
۳۶	۱۰	رحمت	خلاص	۸۶	۲۳	اہترار	اہترار
۳۹	۸	میگریم	میگریم	۸۹	۱۲	نمودند	نمودند
۴۱	۵	یا من موافقت میوزد	یا من موافقت میوزد	"	۲۷	خدا	خدا
"	۱۳	خندق	خندق	۹۲	۲۱	داشتن	داشتن
۴۲	۲۸	نوشیدن	نوشیدن	۹۳	۲۸	ازما بازدارد	ازما بازدارد
۴۵	۵	عکری	عکری	۹۸	۱۷	اشرف	اشرف
"	۶	نزدہ بان مصنوعی	نزدہ بان مصنوعی	"	۲۳	میگذشتند	میگذشتند
"	۷	مسلمان	مسلمان	۱۰۱	۱۸	اطہار	اطہار
"	۸	رد	رقۃ	"	۲۵	احوی	احوی

صفحہ	غلط	صفحہ	غلط	صفحہ	غلط	صفحہ
۲۶	کد	۱۳۷	کد	۱۹	وادی راقاطرا	وادی رسیدہ کقاطرا
۱۶	جنڈن	"	جنڈین	۲۵	خوسنوم	خوسنوم
۲۶	بیاب	۱۴۶	بیاب	۱	متابعین مسلمانان	متابعین مسلمانان
۲۷	فنا و قدامت	۱۴۸	فنا و قدامت	۲۱	امور خود	امرای خود
۱۷	کد پر اکنده	۱۵۱	کرده	۱	روح	شروع
اول	عمر	۱۵۴	عد	۲۴	ابتدا سلام	ابتدا اسلام
۱۹	تیرہ	۱۵۷	تیرہ	۱۰	در اول محرم	در اوائل محرم
۱۶	عبیدہ	۱۵۸	ابو عبیدہ	۲۷	اقترا	اقترای
۱۹	عبیدہ	"	ابو عبیدہ	۲۸	گفت	کیفیت
۲۷	آخرین	۱۵۹	آخرین	۹	مان	امالہ
۲	بربر	"	بربر را	۱۰	الیشان	ایشان
۱۴	اطرافیا لش	"	اطرافیا لش	"	کنہ	کردند
۷	عالمہ	"	عایلہ	۳۴	ریس این موضع	ریس این موضع
۲	طیارہ	"	طیار	۱۵	ریس	ریس
۱۸	ان	"	این	۱۷	خمرزان	جزان
۲	سرور یا حین	"	سرور یا حین	۱۸	جورران	جزان
۲۱	چ ۶	"	تاج	۱۹	جورران	جزان
۲۸	اوند ا	"	خداوند ا	۲۱	صح	فتح
"	موکب	"	مرکب	۲۷	موضع	آن موضع
۲۶	اصلا	۱۶۰	اصلاً	۱۸	حسن جزو حسن	حسن حسن
۱۶	رضایت	"	رضایت	۲۵	ہن	ہین
۲۲	مخوذ بود	۱۶۱	مخوذ بود	۲۲	این سرچ	این الی سرچ
۱۵	ہرمرزان	"	ہرمرزان	۲۸	رد	فردا
۲۵	ام	۱۶۴	صلح	۲	سامان	سلمان
۲۷	تعرف	۱۶۷	تصرف	۱۵	ہرا	ہراہ
۷	"	"	راہی کہ باید داخل شود	"	بو شیخ	بو شیخ
۸	اندخت	"	انداخت	۱۸	نغان	نغان
۱۴	مذکور	"	مذکور را	۱۹	سج	سج
۲۷	ہرمرزان	۱۷۰	ہرمرزان	۲۷	بیولایت	بولایت
۲	صلی اللہ علیہ وسلم	۱۷۳	رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۷	شفت سال	شفت و سال
۴	کہ کس کجاست	۱۷۶	کہ یا سبانش کجاست	۹	ہیرہ	ہیرہ
۲۵	تیرہ ا	۱۷۸	تیرہ	۱۷	مراد	برای او
۱۷	دار الجرد	"	دار الجرد	۱۸	مان	باین
۱۸	قبیصہ	۱۸۵	قبیصہ	۳	بالسان	بالیشان
۵	طیور مسلمانانرا	۱۸۷	طیور اجماع مسلمانانرا	۴	جامعی	وجماعتی

س	سطر	فصل	صحیح	منفرد	سطر	فصل	صحیح	منفرد	سطر
۱۸۱	۲۱	شفت	انتفت	۲۲۵	۱۳	خوشی	خوشی	۱۳	۲۲۵
"	"	فرزستاد	فرستاد	"	۲۴	تااو	تااو	۲۴	"
"	۲۲	مدت	میداشت	۲۲۶	۱۸	تا ثابت	تا ثابت	۱۸	۲۲۶
۱۸۹	۷	نگر این شفت	اگر این شفت	"	۲۱	اولد	اولد	۲۱	"
"	۸	عشتری	عشتری	۲۳۵	۲۵	مغرب	مغرب	۲۵	۲۳۵
"	۹	عمر	عمر	۲۴۱	۲	علاوه حوزرا	علاوه حوزرا	۲	۲۴۱
"	۱۰	دزد	دورزد	۲۴۲	"	مروان محمد	مروان محمد	"	۲۴۲
۱۹۱	۴	ناموریم	ناموریم	"	۴	باز کرد	باز کرد	۴	"
۱۹۴	۵	ذخایر	ذخایر	"	۱۴	حوز	حوز	۱۴	"
۱۹۷	۲۸	"	فغان موضع بخارا در اول	۲۴۵	۱۷	شکر	شکر	۱۷	۲۴۵
"	۱	راشته	راشته	۲۴۶	۹	عمر	عمر	۹	۲۴۶
۱۹۸	۴	شکری	شکرهای	"	"	سار	سار	"	"
۱۹۹	۲۱	کت	حکت	"	۱۹	تا یکصد سی	تا یکصد سی	۱۹	"
۲۰۳	۴۰	عضناک شوند	عضناک شدند	۲۴۸	۱۰	کلی	کلی	۱۰	۲۴۸
۲۰۴	۱	مروان	مروان	۲۴۹	۲۴	مفارشش	مفارشش	۲۴	۲۴۹
"	"	عرسد	عوم سسد	۲۵۶	۱۲	خودر	خودر	۱۲	۲۵۶
"	۶	کشته	کشته شد	۲۵۷	۲۶	سد	سد	۲۶	۲۵۷
"	۱۲	زردی	فدیبه	۲۵۸	۱۱	شدی	شدی	۱۱	۲۵۸
"	۳۱	باشدم گرفتیم	باشد گرفتیم	"	۲۱	به تیرها	به تیرها	۲۱	"
"	۲۴	دویم ما	دو بر نام	۲۵۹	۵	ایل	ایل	۵	۲۵۹
۳۰۵	۳	سند	سند	"	۱۳	بدر بند	بدر بند	۱۳	"
۳۰۶	۱	ازین	ازین	۲۶۰	۱۷	نمود	نمود	۱۷	۲۶۰
"	۱۲	شدند	شده بودند	۲۶۱	۱۲	دو صد دنگ	دو صد دنگ	۱۲	۲۶۱
۳۰۷	۳	در ازین حال ساخته بود	در ازین کسی نماند باقی نماند	۲۶۲	۲۳	خوده	خوده	۲۳	۲۶۲
"	۶	ازین	اندول	۲۶۳	۱	هزار	هزار	۱	۲۶۳
"	۲۱	زردی	فدیبه	"	۷	مربد	مربد	۷	"
۳۰۹	۹	پایه	پایه های آن	"	۹	زرت	زرت	۹	"
"	۲۳	زوال	زمان	۲۶۴	۱۰	طلاطم	طلاطم	۱۰	۲۶۴
۳۱۰	۱۷	طلاطم	عدیا طلاطم	"	۲۵	اماتی	اماتی	۲۵	"
۳۱۲	۲۶	صا	صالح	۲۶۶	۱۶	ارازا	ارازا	۱۶	۲۶۶
۳۱۴	۱۵	نفس	نفس	۲۶۷	۱	ازدحام	ازدحام	۱	۲۶۷
۳۱۹	۱۰	ایمین	ایمین	"	۲۰	خدیار	خدیار	۲۰	"
۳۱۹	۲۰	ایمین	ایمین	۲۶۳	۱۵	ارماشش	ارماشش	۱۵	۲۶۳
۳۲۳	۱۸	فصررا	اهل فصررا	۲۶۹	۱۹	جمل گوند	جمل گوند	۱۹	۲۶۹
۳۲۵	"	علاقه الامانه	لا حول الا لله الامانه	۲۸۷	"	فج المرکدین	فج المرکدین	"	۲۸۷

صفحہ	خط	صفحہ	خط	صفحہ	خط	صفحہ	خط
۲۸۹	۱۱	۱۳۸	۱۶	کار بارا	کار بارا	۱۶	۱۳۸
"	۲۵	۳۰۹	۲	باجار نزار	باجار نزار	۲	۳۰۹
"	۲۶	"	۱۳	وی راکشت	وی راکشت	۱۳	"
۲۹۰	۲	"	۱۷	بروند	بروند	۱۷	"
۲۹۱	۱۴	۳۱۱	۱	می سوختانید	می سوختانید	۱	۳۱۱
۳۹۷	۵	"	"	ازاد کرده	ازاد کرده	"	"
۲۹۹	۲۶	"	۱۶	در بیان	در بیان	۱۶	"
۳۰۰	۹	"	۱۹	غارت کرده سلمه دایس	غارت کرده سلمه دایس	۱۹	"
"	۱۸	۳۱۲	۲۰	مضاری را	مضاری را	۲۰	۳۱۲
"	"	"	۲۶	شمال	شمال	۲۶	"
"	۱۹	"	۲۳	باس	باس	۲۳	"
"	۲۸	"	۲۵	ذریه پای متازا	ذریه پای متازا	۲۵	"
۳۰۱	۱	۳۱۴	۳	ایشان از شهر	ایشان از شهر	۳	۳۱۴
"	۲۱	"	۶	نود	نود	۶	"
"	۲۳	"	"	ارزن	ارزن	"	"
۳۰۳	۱۰	"	۱۰	بودند	بودند	۱۰	۳۰۳
۳۰۵	۶	"	۲۴	ولا یعنی	ولا یعنی	۲۴	۳۰۵
"	۲۱	۳۱۵	۱۹	مکتوف	مکتوف	۱۹	۳۱۵
۳۰۶	۲	"	۲۶	سید ساط	سید ساط	۲۶	"
"	۵	"	۲۸	تا ابل و مال او	تا ابل و مال او	۲۸	"
"	۸	۳۱۸	۱۶	متصرف	متصرف	۱۶	۳۱۸
"	۹	"	۲۵	قرقیا	قرقیا	۲۵	"
"	۲۰	۳۱۹	۷	داشت	داشت	۷	۳۱۹
"	۲۵	"	۱۳	بقیه البقی	بقیه البقی	۱۳	"
"	۲۷	"	۲۴	مقابل	مقابل	۲۴	"
"	"	"	۲۶	روسبارا	روسبارا	۲۶	"
"	۲۸	۳۲۰	۳۱	بار و سوار و خورد	بار و سوار و خورد	۳۱	۳۲۰
۳۲۷	۵	۳۲۱	۱۷	بقیه	بقیه	۱۷	۳۲۱
"	۶	۳۲۳	۲۴	سیانچی	سیانچی	۲۴	۳۲۳
"	۷	۳۲۴	۱۱	اختیار	اختیار	۱۱	۳۲۴
"	۱۷	"	۲۳	مطیع شد	مطیع شد	۲۳	"
"	۲۳	۳۲۵	۳	اسیران	اسیران	۳	۳۲۵
"	۲۴	"	۱۴	بین	بین	۱۴	"
"	۸	"	۱۹	شک	شک	۱۹	"
۳۳۸	۳	"	۱۸	مسلمانان را	مسلمانان را	۱۸	۳۳۸

صفح	عطف	سطر	صفحه	صفح	عطف	سطر	صفحه
نشته	نشته	۳	۳۷۲	لعونه	لعونه	۱۵	۳۷۷
عجال	اعمال	۱۴	"	سوده اند	سوداند	۷	۳۸۰
بیشتر	بیشتر	۲۰	"	هنودیت	هنودیت	"	"
خود	خودرا	۲۳	۳۷۲	صانع	صانع	۱۰	"
نام بر	نام	"	"	چنانچه	چنان	۸	۳۸۰
زیرا	زیرا	"	"	سودان	سودان	"	۳۸۴
در بند های	در بند های	"	۳۷۴	زیر	زیر	۱۰	۳۸۶
زمانه	زمانه	۱۶	۳۷۵	عبور	عبور	۲۵	"
قره	قره سیه	۲۷	"	چشمه	چشمه	۱۳	۳۸۷
در دار الف	در دار الف	۲۸	۳۷۷	مردن	مردن	۱۵	۳۸۹
برایم	برایم	۱	۳۸۰	آن طالع	الضلع	۲۲	۳۹۰
دور	دور	۳	۳۸۱	متعارف	متعارف	۲۷	"
شان را	انان	۲۰	۳۸۲	لا	لا	۲۵	۳۹۱
آورند	آورد	۹	۳۸۳	چهارم	چهارم	۲۷	"
امین	امین	۱۵	۳۸۴	نشندگی	نشندگی	۲	۳۹۰
واقع	واقع	۵	۳۸۵	مدینه را	مدینه را	۳	"
خود	خود	۹	"	تشیخ	توشندگی	۱۷	۳۹۴
در درجه	در درجه	۱	۳۸۷	در موضع	در موضع	۹	۳۹۸
دیل	زیل	۱۸	"	پادشاه	پادشاه	۱۸	۳۹۰
مستقل	مستقل	۱۹	۳۸۸	بسیه	بسیه	۲۶	"
لبسته	لبسته	"	"	مستحسن	مستحسن	۲۳	۳۹۲
چهارم	چهارم	۴	۳۸۹	قلندر	قلندر	۲۵	۳۹۳
اولاده	اولاد	۲۶	۳۹۰	استراد	استراد	۲۳	۳۹۴
سطوت	سطوت	۳	۳۹۱	بشر جمیل	جمیل	۲	۳۹۵
قادر باشد	قابله	۱۶	"	بیابان	جریان	۶	"
هفتاد و دو	هفتاد و دو	۱۸	"	گر خجسته بودند	گر خجسته	۱۲	"
عین مرا	عین مرا	۱۹	"	انتشار	انتشار	۱۶	۳۹۶
حصین	حصین	۲۲	"	حبه	حبه	۲۵	۳۹۸
تا اینک	اینک	۱۴	۳۹۳	اهل ذویه	اهل ذویه	۱	۳۹۹
خوار	خار	۲۵	"	موسی	موسی	۳۰	"
دیگر	ر	۲۸	"	ابن خطیب کرده	ابن خطیب	۲۴	"
مینمایم	نمایم	۲۲	۳۹۴	سومد	سبعده	"	۳۹۵
اسلم	اصل	۲۴	"	با اینک	یا اینک	۲۳	"
المساج	المساج	۵	۳۹۵	بصا دوح	یکه	"	۳۹۶
از آن	از آن	۲۵	۳۹۷			۲۷	"

